

# مرآت الاولیاء

تألیف

شیخ محمد شعیب  
(متوفی ۱۲۳۸ هـ ق)

به تصحیح و تحشیه و تعلیقات  
دکتر غلام ناصر مروت



انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان  
اسلام آباد

۱۳۷۹ هـ ش / ۱۴۲۱ هـ ق / ۲۰۰۱ م

# MERAT-UL-AULIA

BY

SHEIKH MOHAMMAD SHOAIB

Edited by

Dr.Ghulam Nasir Murwat

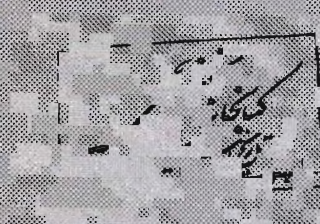


Iran- Pakistan Institute of Persian Studies, Islamabad  
2001









به مناسبت

سی‌امین سالگرد تأسیس  
مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان



۱۳۵۰ - ۱۳۸۰ ش / ۱۹۷۱ - ۲۰۰۱ م





# مرآت الاولیاء

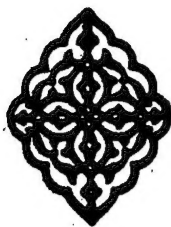
تألیف

شیخ محمد شعیب

(متوفی ۱۲۳۸ هـ ق)

به تصحیح و تحشیه و تعلیقات

دکتر غلام ناصر مروت



انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و

اسلام آباد

۱۳۷۹ هـ ش / ۱۴۲۱ هـ ق / ۲۰۰۱ م

مروت ، غلام ناصر (دکتر)

مرآت الاولیاء / شیخ محمد شعیب (متوفی ۱۲۳۸ هـ ق) ، اسلام آباد، ۱ - مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ،

۲ - راولپنڈی ، ایس. تی. پرنٹرز اینڈ پبلیشرز ۱۳۷۹ هـ ش / ۱۴۲۱ هـ ق / ۲۰۰۱ م، ۶۳۱ ص، مقدمه مصحح به

اردو، متن فارسی، فهرست ها ، منابع، نمونه

الف . مرآت الاولیاء، متن فارسی، مقدمه اردو ، ادب و عرفان و تصوف

ب . شیخ محمد شعیب (متوفی ۱۲۳۸ هـ ق)

ج . غلام ناصر مروت (مصحح)

### فهرست نویسی پیش از انتشار

### شناسنامه کتاب

نام کتاب	:	مرآت الاولیاء
مؤلف	:	شیخ محمد شعیب
مصحح	:	دکتر غلام ناصر مروت
سخن مدیر	:	مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
ناشر	:	مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
نوبت چاپ	:	اول
حروفچینی	:	خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران - پشاور
شمارگان	:	۵۰۰
قطع	:	۲۴ × ۱۷ س.م.
کاغذ	:	۶۸ گرمی سفید، ساخت چار سده، پشاور - پاکستان
بها	:	۶۰۰ روپيه

حق چاپ برای ناشر و مؤلف محفوظ است.

شابک 969-498-022-4

کتابخانه ملی پاکستان



# انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

شماره ردیف ۱۷۳  
گنجینه عرفان و تصوف



تأسیس بر مبنای موافقتنامه مورخ آبان ماه ۱۳۵۰ مصوب دولتین ایران و پاکستان



## سخن مدیر

یکی از جلوه های بارز ارتباط فرهنگی عمیق و مبتنی بر میراث مشترک دو کشور دوست و همسایه ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان است که قریب سی سال از عمر فعالیت پربار آن می گذرد. در طی این مدت با پایداری بزرگان علم و ادب ایران و پاکستان در حفظ و احیای مواریت مشترک فرهنگی و قومی و بویژه زبان و ادبیات فارسی ، کوششهای گسترده و عمیقی انجام گرفته است که بخشی از آن فعالیتهایی است که بامشارکت این فرهیختگان و مرکز صورت تحقق به خود گرفته است . مدیران و مسئولان مرکز و همکاران ایشان در طی این مدت با فعالیتهای سازنده خود توانسته اند در استحکام پیوندهای فرهنگی دو کشور کوششی در خود داشته باشند که گواه شمه ای از این کوشش ، انتشار بیش از یکصد و هفتاد عنوان از آثار منتشر شده در این مرکز است. اکنون در تداوم این فعالیت ثمر بخش یکی دیگر از آثار به یادگار مانده از فرهنگ مشترک که موضوع آن عرفان است و به زبان شیرین فارسی نگاشته شده ، در آستانه سی امین سال تأسیس به پژوهشگران و علاقه مندان به زبان و ادب فارسی تقدیم می گردد.

عرفان و تصوف سابقه ای دیرینه در شبه قاره دارد و اصولاً عارفان و صوفیان راستین از پیشگامان رواج دین مبین اسلام در میان مردم این پهنه بوده و بزرگانی چون پیر هجویری، میر سید علی همدانی ، بهاءالدین زکریا ملتانی از کسانی بوده اند که به تربیت خیل مردم و پیروان خود همت گماشته اند و آثار فارسی به جای مانده از ایشان مبین رواج و رونق این زبان و عمق نفوذ در جوامع آن روزگاران بوده است که طی قرون و اعصار به حیات خود ادامه داده تا اینکه به سبب برخی عوامل که منجر به تضعیف قدرت و رودر رویی امرا و حاکمان وقت بایکدیگر می شود ، حیات سیاسی اجتماعی و

فرهنگی مسلمانان شبه قاره نیز در معرض مخاطره قرار گرفته زبان فارسی هم از این آسیب مصون نمی ماند و استعمارگران که از مدتها قبل مترصد ضعف مسلمانان بودند و چه بسا که خود در آشوبها و نزاعهای منجر به این ضعف نیز دخالت داشتند، فرصت را مغتنم شمرده به تشدید آن می پردازند. آنان از جمله مهمترین مواضعی که آن را مانع تحقق مطامع خود می دانستند زبان فارسی بود که پس از ظهور آیین انسانساز اسلام زبان دین و فرهنگ مردم این سرزمین شد. چون تعالیم والا و انسانی اسلام را سدی در راه نفوذ خود می دانستند، بنابراین در صدد تضعیف و نهایتاً از میان برداشتن این زبان برآمدند و در طی نزدیک به دو قرن با انواع ترقندها، متأسفانه تاحدی بسیار به مقصود خود جامه عمل پوشاندند که این مقال را مجال شرح آن نیست که:

شرح این هجران و این خون جگر      این زمان بگذار تاوقت دگر

لیکن چراغی که روشنی گرفته از فروغ ایزدی است نمی توان خاموش کرد و چنین است که رادمردی بزرگ چون علامه اقبال باهوش و نبوغ خداداد و درایت و دوراندیشی والای خود در این هنگامه قد برافراشته ابراهیم وار بر بتان بر ساخته از دسیسه و نیرنگ فرهنگ غیر خودی زده آنها را یک به یک بر زمین انداخته جنبشی عظیم در فطرت پاک دریای انسانها برپای کرده ایشان را رهنمون به فرهنگ خودی می کند و از نیرنگ دشمن و اسارت بر حذر می دارد:

ای اسیر رنگ، پاک از رنگ شو      مؤمن خود کافر افرنگ شو

و در تداوم همین اندیشه والا زبان فارسی را شایسته ترجمان اندیشه های درخشان خود می یابد:

پارسی از رفعت اندیشه ام      در خورد با فطرت اندیشه ام

و چنین است که پس از گذشت سالیان دراز که ابر سیاه فتنه، مانع از پرتو افشانی خورشید فارسی بر پهنه سرزمین پاک بود دوباره زبان فارسی حیاتی تازه یافته بر بالندگی خود می افزاید و چنین باد.

چنانکه گذشت آثار عرفا و صوفیه به فارسی در موضوع عرفان و تصوف و شرح احوال و آثار مشایخ متصوفه از عمده تألیفات است که به



فارسی نوشته شده است و «مرآة الاولیاء» از شیخ محمد شعیب هروی نیز از جمله این آثار است که در قرن دوازدهم تألیف شده است. این کتاب با مقدمه ای در بیان سرگذشت و فضایل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و بزرگان دین شروع می شود و در ادامه به بیان احوال مشایخ سلسله های گوناگون صوفیه و همچنین معرفی ارحام حضرت رسول «ص» و کاتبان و حارسان و خادمان و سلاحها و اشیای مربوط به آن حضرت پرداخته در انتها با ذکر وفات پیامبر اکرم (ص) پایان می پذیرد.

این اثر دستمایه رساله دکتری آقای دکتر غلام ناصر مروت استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیشاور و مدیر فعلی آن بوده است که ایشان آن را با چهار نسخه مقابله و تصحیح کرده و علاوه بر آن مقدمه ای جامع و تعلیقاتی مناسب بر آن افزوده اند که حاکی از کوششهایی فراوان است که طی چندین سال به انجام رسیده است. مؤلف محترم و ناشر در رفع اشتباههای تایپی کوشیده اند لیکن اذعان دارند که متن حاضر آنچنان که دلخواه آنان است عاری از ایراد نیست، و باتوجه به فرصت اندک امید دارند که در تجدید چاپ کتاب بتوان با مجال بیشتر به رفع اشکالات باقیمانده پرداخت. و آخر دعوینا ان الحمد لله رب العالمین.

سعید بزرگ بیگدلی

مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان



ب	فہرست	مرآة الاولیاء
صفحات	موضوعات	
۱	پیش لفظ	
۱	اظہار تشکر	
	فارسی ادب پر تصوف کے اثرات	
۱۲	شیخ محمد شعیب قدس اللہ سرہ کے حالات زندگی	
۱۶	(الف) آبا و اجداد	
	(ب) شیخ محمد شعیب (رح) کی ولادت، بچپن اور تعلیم و تربیت	
۲۱		
۲۲	(ج) بیعت اور خلافت	
۲۷	(د) تورڈھیر کو واپسی	
۲۸	(ر) چینگلنی کو ہجرت	
۲۹	(س) زندگی کے آخری ایام اور شہادت	
۳۶	(ص) آپ کی اولاد اور احفاد	
۳۶	(ط) حافظ عبدالغفور قدس اللہ سرہ	
۴۰	(ع) شیخ محمد شعیب قدس اللہ سرہ کا مسلک تصوف	
۴۸	مرآة الاولیاء (قلمی)	
۴۹	(الف) مندرجات کتاب	
۵۱	(ب) مآخذ و مصادر کتاب	
۵۲	(ج) مرآة الاولیاء پردہء گمنامی میں پڑی رہی ہے	
۵۳	(د) مرآة الاولیاء کا اسلوب نگارش	
۵۵	(ر) مرآة الاولیاء کی نثر کی چند خصوصیات	
۵۶	(س) مرآة الاولیاء کے قلمی نسخے	

ج	فهرست	مرآة الأولیاء
صفحات	موضوعات (متن)	

## افتتاحیه

۱	وجه تخصیص درود شریف اللهم صلّ علی مُحَمَّدٍ الخ	
۴	وجه تالیف مرآة الاولیاء	
	بحث در بیان تولد و تواریخ و ارضاع و شق صدر و نزول وحی و معراج و معجزات و هجرت از مکه شریف و وصول بمدینه منوره و وفات	
۱۲	حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم	
۲۶	ذکر اسامی آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم	
۲۷	بحث در ولادت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم	
	در بیان بعضی از وقائع غریبه که در وقت ولادت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و یا پیش از تولد بظهور رسیده است	۳۰
	ذکر ارضاع آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و واقعاتی که در حین ارضاع و یا پیش از ارضاع بظهور رسیده	۳۸
۵۲	ذکر فطام آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم	
۵۳	ذکر واقعه شق صدر محمد صلی الله علیه و آله وسلم	
۶۰	ذکر وفات والده آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم	
۶۲	ذکر وفات عبدالمطلب و سپردن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم به فرزند خود	
۶۷	ذکر نزول وحی بآنسرور صلی الله علیه و آله وسلم	
۶۸	در ذکر بعضی از وقائع که در مقدمات و حی بظهور رسید	
۷۱	در بیان کیفیت تعبد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم	
۷۵	ذکر معجزات آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم	
۷۶	ذکر معراج آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم	
۷۷	ذکر هجرت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم	
	ذکر نزول آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بمدینه و استقبال انصار از برای شرف قدوم سید الابرار صلی الله علیه و آله وسلم	۸۰



د	فهرست	مرآة الأولیاء
صفحات	موضوعات	
۸۴	ذکر بعضی از واقعات سال اول از هجرت	
۸۵	در نزول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم درخانه ابو ایوب انصاری (رض)	
۸۹	حضرت امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه	
۹۶	حضرت امیر المؤمنین عمر فاروق رضی الله تعالی عنه	
۹۷	حضرت امیر المؤمنین عثمان ذوالنورین رضی الله تعالی عنه	
۹۸	حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه	
۱۰۳	حضرت امیر المؤمنین حسن رضی الله تعالی عنه	
۱۰۳	حضرت امیر المؤمنین حسین رضی الله عنه	
	(نسبت سلسلهء قادریه نمبر اول)	
۱۰۸	حافظ محمد بنی اسرائیلی سزنی (مرشد شیخ محمد شعیب قدس سره)	
۱۰۹	شیخ محمد صدیق بشاونزی قدس الله سره	
۱۰۹	شیخ محمد شاه سدومی قدس الله سره	
۱۰۹	شیخ محمد نعیم کامه قدس الله سره	
۱۰۹	شیخ مامون یوسفزی قدس الله سره	
۱۰۹	شیخ (حاجی) بهادر کوهائی قدس الله سره	
۱۰۹	شیخ آدم بنوری قدس الله سره	
۱۰۹	شیخ احمد کابلی سرهندی قدس الله سره	
	(نسبت سلسلهء قادریه دوم)	
۱۱۰	(محمد صدیق از) اخوند مؤمن ککری قدس الله سره	
۱۱۰	شیخ شهباز قدس الله سره	
۱۱۰	شیخ حبیب پشوری قدس الله سره	
۱۱۰	شیخ فرید الدین بن اخون پنجو بابا قدس الله سره	
۱۱۰	از شیخ آدم بنوری - از شیخ احمد سرهندی قدس الله سره هما	
	(نسبت سلسلهء چشتیه)	
	(شیخ احمد سرهندی - از خواجه عبدالاحد) - از خواجه عبدالقدوس گنگوهی	

مرآة الأولیاء	فهرست	هـ
موضوعات	صفحات	
(از خواجه محمد عارف- از خواجه احمد عبدالحق- از جلال الدین پانی پتی- از خواجه علاء الدین علی صابر قدس الله اسرار هم)		
از فرید الدین گنجشکر	۱۱۱	
خواجه اوشی کاکی قدس الله سره	۱۱۵	
خواجه معین الدین چشتی قدس الله سره	۱۱۷	
شیخ عثمانی هارونی قدس الله سره	۱۱۸	
خواجه شریف زند جانی قدس الله سره	۱۱۹	
خواجه مودود چشتی قدس الله سره	۱۱۹	
خواجه یوسف بن محمد سمعان قدس الله سره	۱۲۰	
خواجه ابو احمد چشتی قدس الله سره	۱۲۱	
خواجه ابو احمد ابدال چشتی قدس الله سره	۱۲۱	
خواجه ابو اسحق شامی قدس الله سره	۱۲۲	
شیخ علو دینوری قدس الله سره	۱۲۲	
خواجه هبیره بصری قدس الله سره	۱۲۲	
خواجه حذیفه مرغشی قدس الله سره	۱۲۳	
سلطان ابراهیم بن ادهم قدس الله سره	۱۲۳	
فضیل ابن عیاض قدس الله سره	۱۲۴	
خواجه عبدالواحد بن زید قدس الله سره	۱۲۴	
حضرت حسن بصری قدس الله سره	۱۲۴	
(نسبت سلسله و نقشبندیه)		
(شیخ احمد سرهندی- از خواجه باقی بالله - از) حضرت خواجگی امکنگی	۱۲۸	
حضرت محمد قاضی قدس الله سره	۱۲۹	
خواجه عبیدالله احرار قدس الله سره	۱۳۴	
ذکر خدمت و شفقت حضرت ایشان (یعنی خواجه عبیدالله احرار قدس سره		
نسبت کافه انام از خواص و عوام	۱۳۹	

و	فهرست	مرآة الأولیاء
صفحات	موضوعات	
۱۴۳	مولانا یعقوب چرخى قدس سره	
۱۴۶	خواجه علاء الدین عطار قدس سره	
۱۵۲	خواجه بهاء الدین نقشبند قدس سره	
۱۵۵	سید امیر کلال قدس الله سره	
۱۵۷	خواجه محمد بابا سماسى قدس الله سره	
۱۵۸	خواجه محمود سماسى قدس الله سره	
۱۵۸	(خواجه محمد بابا - از) خواجه على رامتنى قدس الله سره	
۱۶۰	خواجه محمود الحجر فغنوى قدس الله سره	
۱۶۱	خواجه عارف ریوگرى قدس الله سره	
۱۶۱	خواجه عبدالحالق غجدوانى قدس الله سره	
	(کلمات قدسیه خواجه عبدالحالق غجدوانى قدس الله سره)	
۱۶۴	(الف) هوشى در دم	
۱۶۴	(ب) نظر بر قدم	
۱۶۵	(ج) سفر در وطن	
۱۶۶	(د) خلوت در انجمن	
۱۶۷	(ر) یاد کرد	
۱۶۸	(س) باز گشت	
۱۶۸	(ص) نگاهداشت	
۱۶۹	(ط) یاد داشت	
۱۶۹	(ع) وقوف زمانى	
۱۷۰	(ف) وقوف عددى	
۱۷۲	(ک) وقوف قلبى	
۱۷۲	خواجه یوسف همدانى قدس الله سره	
۱۷۳	شیخ ابو على فارمدى قدس الله سره	
۱۷۵	شیخ ابوالقاسم گرگانى قدس الله سره	

ز	فهرست	مرآة الأولیاء
صفحات	موضوعات	
۱۷۶	شیخ ابو عثمان مغربی قدس الله سره	
۲۰۱	شیخ ابو علی کاتب قدس الله سره	
۲۰۱	شیخ ابو علی رودباری قدس الله سره	
۲۰۱	(از شیخ جنید بغدادی - از) شیخ عبدالله سری بن مفلس السقطنی قدس الله سره	
۲۰۲	حضرت معروف کرخی قدس الله سره	
۲۰۳	حضرت داؤد طائی قدس الله سره	
۲۰۴	شیخ حبیب راعی قدس الله سره (از حسن بصری- از علی کرم الله وجهه الخ)	
۲۰۵	(شیخ ابوالقاسم گرگانی - از) شیخ ابوالحسن خرقانی قدس الله سره	
۲۰۸	شیخ بایزید بسطامی قدس الله سره	
۲۱۰	امام جعفر صادق قدس الله سره	
۲۱۱	قاسم بن محمد بن ابوبکر رضی الله تعالی عنه	
۲۱۲	سلمان فارسی رضی الله تعالی عنه	
۲۲۱	(امام جعفر صادق- از) امام محمد باقر قدس الله سره	
۲۲۲	امام زین العابدین قدس الله سره (از حسین- از- علی رضی الله عنهما الخ)-	
۲۲۲	قصیده در مدح خواجهگان نقشبند قدس الله اسرارهم	
	(نسبت سلسله قادریه سوم)	
	(شیخ احمد سرهندی- از) شاه سکندر- از شاه کمال کیتلی- از	
	خواجه فضیل- از سید گدائی شمس الدین - از خواجه شمس العارف- از	
	خواجه ابوالحسن- از سید گدائی رحمن- از شمس الدین صحرائی - از	
	سید عبدالوهاب - از سید شرف الدین - از سید عبدالرزاق - از عبدالقادر	
۲۲۵	جیلانی قدس الله اسرارهم)	
۲۲۵	عبدالقادر جیلانی قدس الله سره	
۲۳۷	شیخ ابو سعید مبارک قدس الله سره	
۲۳۸	شیخ حماد دباس قدس الله سره	
۲۳۸	(شیخ ابو سعید مبارک- از) شیخ ابوالحسن الهکاری قدس الله سره	



مرآة الأولیاء	فهرست	ح
موضوعات	صفحات	
شیخ ابوالفرح طرطوسی قدس الله سره	۲۳۸	
شیخ عبدالواحد قمی قدس الله سره	۲۳۹	
شیخ ابوبکر شبلی قدس الله سره	۲۳۹	
خیر النساء قدس الله سره	۲۴۰	
(شیخ شبلی - از ) شیخ جنید بغدادی قدس الله سره	۲۴۲	
شیخ عبدالله سری بن مغلس السقطی قدس الله سره	۲۴۵	
شیخ معروف کرخی قدس الله سره	۲۴۷	
شیخ داؤد طائی قدس الله سره	۲۴۷	
شیخ حبیب عجمی قدس الله سره	۲۴۸	
حضرت حسن بصری قدس الله سره (از حضرت علی کرم الله وجهه) -	۲۴۹	
(نسبت سلسلهء قادریه چهارم)		
اخوند محمد صدیق - (مرشد مرشد شیخ محمد شعیب) - از شیخ جنید		
پشاور - از شیخ احمد ملتانی - از شاه عالم دهلوی - از شاه منور - از شاه		
دولابجراتی - از شیخ عبدالقادر جیلانی قدس الله اسرارهم -	۲۵۱	
ذکر آئمه اربعه که چهار دیوار خانهء اسلام و مقتدای فرقهء		
انام اند	۲۵۱	
حضرت امام ابو حنیفه کوفی قدس الله سره	۲۵۱	
حضرت امام شافعی قدس الله سره	۲۶۴	
حضرت امام مالک قدس الله سره	۲۶۵	
حضرت امام احمد قدس الله سره	۲۶۶	
حضرت امام ابویوسف قدس الله سره	۲۶۷	
حضرت محمد بن حسن شیبانی قدس الله سره	۲۶۷	
ذکر علامات پیر کامل و ملائم آن	۲۶۸	
ذکر هفتاد هزار حجاب و چهار اقدام	۲۷۵	
ذکر تعبیر خواب	۲۷۸	

ط	فهرست	مرآة الأولیاء
صفحات	موضوعات	
۲۸۶	ذکر سفر	
۲۹۰	ذکر قربانی اهل عشق و محبت	
۲۹۷	اصطلاحات تصوف	
۳۰۶	در ذکر صحبت اجنبی	
	ذکر مشائخ متفرقه	
۳۰۸	شیخ ابو تراب نخشبی قدس الله سره	
۳۰۸	شیخ احمد جام قدس الله سره	
۳۱۰	مولانا عبدالرحمن جامی قدس الله سره	
۳۱۱	مولانا عبدالغفور لاری قدس الله سره	
۳۱۳	پیر علی هجویری قدس الله سره	
۳۱۴	مولانا جلال الدین رومی قدس الله سره	
۳۱۵	محمی الدین ابن عربی قدس الله سره	
۳۱۹	شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی قدس الله سره	
۳۲۰	خواجه حافظ شیرازی قدس الله سره	
۳۲۱	شیخ سعدی شیرازی قدس الله سره	
۳۲۲	شیخ بدیع الدین مدار قدس الله سره	
۳۲۳	شاه شجاع کرمانی قدس الله سره	
۳۲۳	مولانا محمد شیرین قدس الله سره	
۳۲۵	مولانا شمس الدین تبریزی قدس الله سره	
۳۲۵	مخدوم جهانیان قدس الله سره	
۳۲۶	شیخ فرید الدین عطار قدس الله سره	
۳۲۷	حکیم سنائی غزنوی قدس الله سره	
۳۲۸	شیخ نصیر الدین چراغ دهلوی قدس الله سره	
۳۲۹	امام محمد غزالی قدس الله سره	
۳۲۹	شیخ علی بن هیتی قدس الله سره	

مرآة الأولياء	فهرست	ی
موضوعات	صفحات	
شیخ بقاء ابن بطوء قدس الله سره	۳۳۰	
شیخ ابو سعید ابوالخیر قدس الله سره	۳۳۱	
شیخ احمد بن ابوالحسن رفاعی قدس الله سره	۳۳۳	
شیخ ابو محمد مرتعش قدس الله سره	۳۳۵	
شیخ ابو عمر زجاجی قدس الله سره	۳۳۵	
شیخ سهل بن عبداللہ تستری قدس الله سره	۳۳۶	
شیخ سفیان ثوری قدس الله سره	۳۳۸	
شیخ ابراهیم بن خواص قدس الله سره	۳۳۹	
شیخ عمر بن عثمان قدس الله سره	۳۴۰	
شیخ حسین بن منصور حلاج قدس الله سره	۳۴۱	
شیخ ابوالحسن نوری قدس الله سره	۳۴۲	
سلسله کبویه		
شیخ نجم الدین کبری قدس الله سره	۳۴۴	
شیخ محمد عمویہ قدس الله سره	۳۴۶	
شیخ ابوالعباس نهاوندی قدس الله سره	۳۴۶	
شیخ ابو عبداللہ خفیف قدس الله سره	۳۴۷	
شیخ روم قدس الله سره	۳۴۷	
سلسله صهروردیه		
شیخ شهاب الدین صهروردی قدس الله سره	۳۴۸	
ذکر ازواج طاهرات حضرت رسالت پناه صلی الله علیه		
وآله وسلم	۳۴۹	
حضرت خدیجة الکبری رضی الله تعالی عنها	۳۵۰	
حضرت عائشه صدیقہ رضی الله تعالی عنها	۳۵۱	
حضرت زینب بنت حزمہ رضی الله تعالی عنها	۳۵۲	
حضرت زینب بنت حجش رضی الله تعالی عنها	۳۵۳	

مرآة الأولياء	فهرست	ك
موضوعات	صفحات	
حضرت سوده رضی اللہ تعالیٰ عنہا	۳۵۴	
حضرت صفیہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا	۳۵۴	
حضرت ام حبیبہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا	۳۵۵	
حضرت حفصہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا	۳۵۵	
حضرت جویریہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا	۳۵۶	
حضرت میمونہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا	۳۵۶	
حضرت ام سلمہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا	۳۵۶	
ذکر اولاد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم	۳۵۷	
ذکر اعمام آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم	۳۶۰	
ذکر عمات آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم	۳۶۱	
ذکر موالی آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم	۳۶۲	
ذکر خادمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم	۳۶۶	
ذکر حارسان و پاسبانان آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم	۳۶۶	
ذکر رسولان آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم	۳۶۷	
ذکر کاتبان آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم	۳۶۸	
ذکر نقباء و نجباء آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم	۳۶۹	
ذکر دواب آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم	۳۶۹	
ذکر سلاح آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم	۳۷۱	
ذکر اشیاء آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم	۳۷۲	
ذکر وفات آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم	۳۷۳	
ذکر مراقبہ و تفکر	۳۷۷	
در بیان مواضعی کہ استحباب صلوٰۃ در آن بیشتر تاکید یافته	۴۰۵	
پایان		
فہارس	۴۲۳	

## پیش لفظ

خداوند بزرگ و برتر نے انسان کو اپنی معرفت و عبادت کی خاطر تخلیق کیا اور اس کی راہنمائی کے لئے ہر دور میں آسمانی ہدایات پر مشتمل صحائف و کتب مقدس نازل فرمائے۔ کتب سماوی کے علاوہ عملی طور پر ان تعلیمات کو بروئے کار لانے کے لئے مختلف ادوار میں مختلف قوموں کے لئے انبیاء علیہم السلام کا سلسلہ جاری فرمایا، یہ تمام انبیاء علیہم السلام تعلیمات خداوندی کا عملی نمونہ ہوتے تھے۔ بنی نوع انسان کے یہ بھی خواہ اپنے قول و فعل کے ذریعے انسانوں کو ظلمت سے نور کی طرف، ضلالت سے ہدایت کی طرف اور من چاہی زندگی سے رب چاہی زندگی کی طرف دعوت دیتے تھے، ان کے مقابلے میں انسانیت کا ازلی دشمن شیطان اور اس کی ذریت ہمہ وقت اس کوشش میں لگی رہی کہ اولاد آدم (ع) کو نبوی تعلیمات سے ہٹا کر اپنے راستے پر لگا دے اور یوں خیر و شر اور حق و باطل کی کشمکش ازل سے ابھی تک جاری ہے اور ابد تک جاری رہے گا:

ستیزہ کار رہا ہے ازل سے تا امروز چراغ مصطفوی (ص) سے شرار بولہبی

تمام انبیاء علیہم السلام کے سرخیل محمد رسول اللہ (ﷺ) خاتم النبیین بن کر آئے اور آپ کو خداوند تعالیٰ نے قرآن پاک کی صورت میں ہدایات و تعلیمات رحمانی کا وہ اکمل و اتم مجموعہ عطا فرمایا جس میں بنی نوع انسان کو مبداء سے لے کر معاد تک پیش آنے والے تمام مسائل کا حل موجود ہے "

مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّلْقَوْمِ الْمُؤْمِنِينَ (یوسف: 111)۔ (1)

(1) "یہ قرآن کوئی تراشی ہوئی بات تو نہیں بلکہ اس سے پہلے جو کتابیں نازل ہو چکی ہیں یہ ان کی تصدیق کرنے والا اور ہر بات کی تفصیل بیان کرنے والا ہے اور ایمان والوں کیلئے ذریعہ ہدایت و رحمت ہے مراد یہ ہے کہ قرآن میں ہر اس چیز کی تفصیل موجود ہے جس کی دین میں انسان کو ضرورت ہے، عبادات، معاملات، اخلاق، معاشرت، حکومت، سیاست وغیرہ انسانی زندگی کے ہر انفرادی یا اجتماعی حال سے متعلق احکام و ہدایات اس میں موجود ہیں" (ماخوذ از معارف القرآن مؤلفہ مفتی محمد شفیع، طبع کراچی ۱۴۰۰ھ ص ۱۵۱)

آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پر نبوت کا دروازہ ہمیشہ کے لئے بند ہو گیا لیکن شیطانی ذریت کے مقابلے میں نبوی تعلیمات کی دعوت اور نفسانی خواہشات کے مقابلے میں رحمانی ہدایات پھیلانے کی محنت کو جاری رکھنے کے لئے آپ کے صحابہ رضی اللہ عنہم کی تربیت ایسے طرز پر کرائی گئی کہ ان میں سے ہر ایک سیرت نبوی کا مکمل نمونہ اور آسمانی ہدایات کا درخشندہ ستارہ بن کر چمکا، چنانچہ ارشاد نبوی ہے "اصحابی کا لنجوم فبأیہم اقتدیتم اهتدیتم" (میرے صحابہ ستاروں کی مانند ہیں، ان میں سے جس کسی کی پیروی کرو گے ہدایت پا جاو گے)۔ (۱)

آپ کے صحابہ (رض) آپ کے رنگ میں رنگے ہوئے اور آپ کے اسوہء حسنہ کے کامل پیکر تھے ممکن ہے کوئی صحابی پورے قرآن کا حافظ نہ ہو لیکن پورے قرآن کی عملی تفسیر ضرور تھا، ممکن ہے کسی صحابی کو آپ کے کسی حدیث کے بارے میں علم نہ ہو لیکن اپنے نبی کی ہر منشاء کو سمجھنے والا اور اس پر پورا اترنے والا ضرور تھا۔ لہذا آپ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کے پردہ فرمانے کے بعد اسوہء رسول کے یہ حاملین اور کار نبوت کے یہ امین سرور کونین صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کے فرمان "فلیبغ الشاهد الغائب" پر لبیک کہتے ہوئے صحرائے عرب سے نکل کر چار دانگ عالم میں پھیل گئے اور ہدایات ربانی کے یہ مجسم نمونے اپنے قول و فعل سے انسانوں کو دین فطرت کی طرف دعوت دیتے رہے۔ دعوت الی اللہ کی یہ اہم ترین اجتماعی ذمہ داری آپ کے تربیت یافتہ اصحاب اولو الالباب نے بطریق احسن نبھائی۔ چونکہ یہ مشن وقتی نہیں بلکہ ہمہ وقتی تھا اور کسی خاص علاقے کے لئے نہیں بلکہ پورے عالم کے لئے تھا اس لئے ان وفا شعاروں نے اپنے تابعین کی تربیت بھی انہی خطوط پر کی جن خطوط پر انہوں نے خود ختم الرسل

صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کی صحبت میں رہ کر تربیت حاصل کی تھی۔

صحابہ و تابعین کی یہ ہدایت یافتہ جماعتیں ظاہر و باطن کی جامع اور ہمہ جہتی صفات کی حامل تھیں، حق و باطل کا میدان کارزار ہو، درس و تدریس کا مدرسہ و مکتب ہو۔ ذکر و عبادت کا گوشہ خلوت ہو یا ارشاد و تلقین کی مجلس جلوت ہو حق و صداقت کے یہ علمبردار دین متین کے ہر شعبے کا احاطہ کئے ہوئے تھے اور "رہبان اللیل و فرسان النہار" (۱) بن کر "دست بکار دل بہ یار" کی تصویر پیش کرتے تھے۔

قرون اولی کے بعد جب دور رسالت کو بعد ہوتا گیا، اسوہ رسول کے عملی پیکر حیات مستعار میں اپنا اپنا کردار ادا کرتے ہوئے ایک ایک کرتے رخصت ہوتے گئے، مسلمانوں کا غیر قوموں کے ساتھ میل ملاپ بڑھتا گیا، عقلی علوم (فلسفہ و حکمت) مسلمانوں کے اندر راہ پانے لگے، حق پرستوں کی محنت میں سستی آگئی اور طاغوتی قوتیں نئے نئے روپ میں اور بھیس بدل بدل کر اولاد آدم کو بہکانے میں سرگرم عمل رہیں، طبیعتوں پر شریعت کی گرفت ڈھیلی پڑتی گئی، شریعت و طریقت کی دوئی اور ظاہر و باطن کی تفریق کے فتنے سر اٹھانے لگے، الحاد و زندقیت کا دروازہ کھل گیا، دین حق کے روشن اصولوں کی من مانی تاویل کی جانے لگیں، امت مسلمہ کا شیرازہ بکھرنے لگا اور اس حصن حصین کی دیواروں میں دراڑیں پڑنے لگیں، سیاسی انحطاط کے ساتھ ساتھ اعتقادی اور عملی لحاظ سے بھی مسلمانوں کے اندر اضمحلال کے آثار پیدا ہو گئے، وہ امت جو قرآن و حدیث اور ظاہر و باطن کی تمام خوبیوں کو اپنے ایک جسم کے اندر سمیٹے ہوئی تھی اس کے مختلف حصے بخرے ہو گئے، کوئی اپنے کو "اہل القرآن" کہنے لگا، کوئی "اہل حدیث" بن بیٹھا، کوئی "اہل ظاہر" کہلاتے لگا اور کوئی باطنیت کا علمبردار بن کر "باطنیہ کی صف میں شامل ہو گیا۔

(۱) رات کو عبادت میں مصروف رہتے تھے اور دن کو (جہاد کی غرض سے) گھوڑوں پر سوار رہتے تھے۔



یہ سب کچھ ہو رہا تھا۔ لیکن قربان جاؤں اس "شجر طیبہ کے جس کی جڑ مضبوط ہے اور اس کی شاخیں اونچائی میں جارہی ہیں" (۱) اس کی تخم ریزی خود خداوند قدوس نے اپنے دست قدرت سے کی ہے اور اس کی آبیاری و حفاظت خود اپنے ذمہ لے رکھی ہے۔ (۲) خیر الامم کے سالار اور جن وانس کے غمخوار محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کا مژدہء جانفزا ہے "ہمیشہ میری امت کا ایک گروہ حق پر قائم رہے گا، کوئی ان کو نقصان نہ پہنچا سکے گا یہاں تک کہ اللہ تعالیٰ کا حکم آوے (یعنی قیامت) اور وہ اسی حال میں ہونگے" (۳) حق پرستوں کا یہ طبقہ ہر دور میں موجود رہا جس کے افراد کبھی شمشیر بکف باطل کے مقابلے پر میدان جہاد میں سرگرم عمل رہے، کہیں مصحف بدست مدرسہ و مکتب میں مسند آرا رہے اور کہیں عشق حقیقی کے یہ متوالے ارشاد و تلقین کی خانقاہوں میں ذکر محبوب سے رطب اللسان رہے۔ ربع مسکون کے ہر گوشے میں اور حیات مستعار کی ہر گھڑی میں "رجال اللہ" کا یہ طبقہ حق و صداقت کی آواز بلند کرتا رہا اور فتنہ و فساد کے ہر دور میں "حزب اللہ" کے یہ افراد اپنی اپنی فہم و فراست اور استعداد کے مطابق اپنا اپنا کردار ادا کرتے رہے۔

زیر نظر کتاب "مرآة الاولیاء" (قلمی) کے مصنف شیخ محمد شعیب قدس سرہ کا شمار انہی مردان حق میں ہوتا ہے جنہوں نے ابتلاء و آزمائش کے ماحول میں آنکھ کھولی، فتنہ و فساد کے زمانے میں پرورش پائی اور جہد مسلسل کے دور میں اپنی زندگی گزار دی۔ بارہویں/تیرہویں صدی ہجری کے اس مجاہد صوفی کے آباو اجداد ۱۱۷۵/۱۱۷۶ھ مطابق ۱۷۶۰/۱۷۶۱ع میں احمد شاہ ابدالی کی فوج کے ہمراہ جہاد کے لئے افغانستان سے یہاں تشریف لائے، غازی احمد شاہ کی

(۱) كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ اَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ (ابراہیم: ۲۴)۔

(۲) اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَاِنَّا لَهُ لَحَافِظُوْنَ (ہم نے قرآن کو نازل کیا ہے اور ہم اس کے محافظ ہیں) (الحجر: ۹)۔

(۳) مسلم کتاب الامارۃ۔

واپسی کے وقت انہوں نے ضلع مردان تحصیل صوابی کے موضع تورڈھیر میں اقامت اختیار کی، یہیں پر شیخ محمد شعیب قدس سرہ کی ولادت ہوئی۔

شیخ محمد شعیب نے ابتدائی تعلیم و تربیت اپنے والد بزرگوار شیخ رفیع القدر المعروف بہ حافظ گل قدس سرہ سے حاصل کی، بعد ازاں موضع عمرزی کے مشہور بزرگ حافظ محمد قدس سرہ سے علوم ظاہری و باطنی کی تکمیل کی اور اپنے استاد سے تصوف کے مشہور رائج الوقت سلسلوں قادریہ جنیدیہ اور نقشبندیہ مجددیہ میں خلافت سے سرفراز ہوئے۔ اپنے استاد کے ہاں سے فارغ ہو کر واپس اپنے آبائی قصبہ تورڈھیر تشریف لائے اور یہاں پر درس و تدریس اور ارشاد و تلقین کا سلسلہ جاری رکھا۔ اپنے مستقل حلقہ تدریس کے علاوہ آس پاس کے دیہاتوں میں چھوٹے چھوٹے مکاتب کے اجراء کی ترغیب و معاونت بھی جاری رکھی۔

اس زمانے میں شمال مغربی سرحدی صوبہ میں سکھوں کی فتنہ پردازیاں زوروں پر تھیں اور مسلمانوں کی جان و مال اور عزت و آبرو کوئی چیز محفوظ نہ تھی۔ ادھر مسلمان حاکمان وقت آپس کی مخالفتوں اور مناقشتوں کا شکار تھے جن کی وجہ سے سکھوں کی مزید حوصلہ افزائی اور مسلمان عوام کی مشکلات میں اضافہ ہو رہا تھا۔ ان حالات میں دیگر اہل اللہ کی طرح شیخ محمد شعیب قدس سرہ بھی تنگ آکر اپنی جائے پیمائش کو خیرباد کہتے ہوئے پہاڑی علاقہ خواہ خیل کے موضع چینگلٹی کو ہجرت کر گئے۔ وہاں پر آپ نے ایک مسجد تعمیر کی اور درس و تدریس اور ارشاد و تلقین کا سلسلہ شروع کر دیا۔ آپ کی رگوں میں چونکہ مجاہد باپ دادا کا خون گردش کر رہا تھا اس لئے اپنے روز مرہ کے معمولات کے ساتھ اپنے آبائی مشن جہاد فی سبیل اللہ کی تیاری بھی جاری رکھی۔ جب مجاہدین کا ایک معتدبہ گروہ آپ کے گرد جمع ہو گیا تو آپ نے سکھوں کے خلاف ایک فیصلہ کن معرکے کا اعلان کر دیا، ادھر افغانستان میں بارکزی سردار محمد

عظیم خان بھی اپنی باقاعدہ افغان فوج کے ہمراہ اس مجوزہ معرکے میں مجاہدین کے ساتھ شامل ہوئے کے لئے افغانستان سے روانہ ہو پڑا۔ رجب ۱۲۳۸ھ مطابق مارچ ۱۸۲۳ع میں نوشہرہ کے مقام پر حق و باطل کا یہ معرکہ ہوا جس میں افغان فوج اور سرحدی پٹھانوں نے دل کھول کر داد شجاعت دی اور ہزاروں کی تعداد میں مقتول و مجروح ہوئے۔ اسی لڑائی میں شیخ محمد شعیب قدس سرہ بھی شدید زخمی ہوئے جنہوں نے چند روز کے بعد زخموں کی تاب نہ لا کر جان جہان آفرین کے سپرد کردی۔

شیخ محمد شعیب قدس سرہ ہمہ جہتی صفات کے مالک تھے، جہاد بالسیف کا جذبہ اپنے باپ دادا کی جانب سے ورثہ میں ملا تھا، ایک عالم فاضل باپ کے زیر سایہ تربیت پاکر اور ایک پاک طینت بزرگ حافظ محمد عمرزی قدس سرہ کی نگرانی میں علوم ظاہری و باطنی کی تکمیل کر کے آپ کی جامع الصفات شخصیت کی خفیہ صلاحیتوں کو ابھرنے کا خوب موقع فراہم ہوا تھا۔

سیاسی انتشار کے علاوہ آپ کا عہد مذہبی اور اخلاقی لحاظ سے بھی انحطاط و اضمحلال کا دور تھا، بدعات کا شیوع زوروں پر تھا، تصوف کے میدان میں نئے نئے طالع آزما کود پڑے تھے، پورے برصغیر میں عموماً اور شمال مغربی سرحدی صوبہ میں خصوصاً ذہنی بے چینی اور دماغی انتشار کا دور دورہ تھا۔ ان حالات میں جہاں آپ اپنی قوت بازو کے ساتھ باطل کے خلاف سینہ سپر رہے وہاں درس و تدریس اور وعظ و تبلیغ کے ذریعے حق و صداقت کی آواز بلند کرتے رہے۔ ان مصروفیات کے ساتھ ساتھ اپنے وقت کے جاہل اور نام نہام صوفیاء کے غیر شرعی اور مبتدعانہ کارروائیوں اور شریعت حقہ کی من مانی تاویلات و تصریحات سے اہل حق صوفیاء کے مسلک کی حفاظت و اشاعت کے لئے آپ نے اپنے قلم کو بھی جنبش دی اور اپنے رشحات قلم اور قیمتی یادداشتوں کو "مرآة الاولیاء" کی صورت میں

مرتب کر کے چھوڑ گئے۔

مرآة الاولیاء جیسا کہ اس کے نام سے ظاہر ہے اولیاء کرام کے حالات و ملفوظات کے علاوہ علم تصوف کی اصطلاحات اور اشغال و معمولات کا مجموعہ ہے۔ کتاب کا ایک بڑا حصہ آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کی حیات طیبہ اور اہل بیت عظام و خلفائے راشدین رضی اللہ عنہم اجمعین کے فضائل و کمالات کا احاطہ کئے ہوئے ہے، گویا زیر نظر کتاب سیرۃ النبی اور تصوف کے موضوع پر ایک قابل قدر جامع مجموعہ ہے۔ موضوعات کی جامعیت کے علاوہ مرآة الاولیاء کی بعض دیگر خصوصیات مندرجہ ذیل ہیں۔

۱۔ آج تک فارس ادب کے قلمی نسخوں کی جتنی اہم اور مشہور فہرستیں تیار کی جاچکی ہیں ان میں سے کسی فہرست میں بھی اس قلمی نسخے کا ذکر نہیں ملتا اور مَشَارُ الْإِلَیْہِ چار نسخوں (سع۔ غع۔ عر۔ مظ) جن سے راقم الحروف نے استفادہ کیا، کے سوا کہیں بھی کسی اور نسخے کے بارے میں تادم تحریر معلوم نہ ہوسکا، اس لحاظ سے یہ کتاب صرف کمیاب ہی نہیں بلکہ نایاب ہے۔

۲۔ مصنف مرحوم نے شریعت و طریقت میں امتزاج قائم کر کے تصوف کو ایک نیا رنگ دیا ہے جو عام صوفیاء کے لئے ایک نئی چیز تصور کی جاتی تھی کیونکہ بیشتر صوفیاء پر جذب و مستی کی کیفیت طاری رہتی تھی اور شریعت کی حیثیت ان کے ہاں ثانوی ہوتی تھی۔ مصنف مرآة الاولیاء کا شمار ان معدودے چند صوفی علماء میں ہوتا ہے جو شریعت و طریقت کو ایک دوسرے کے لئے لازم و ملزوم سمجھتے ہیں اور ان بے شمار بدعات کا قلع و قمع کیا ہے جو شریعت کے مخالف ہیں۔

۳۔ سلوک و عرفان کے مشکل اور پیچیدہ مسائل کی وضاحت ایسے دلچسپ اور

عام فہم انداز میں کی ہے کہ عام آدمی بھی انہیں سمجھنے میں دقت محسوس نہیں کرتا۔ گویا طریقت کو جو ابھی تک خواص کے ایک طبقے کے لئے مختص سمجھا جاتا تھا اور عوام الناس اسے اپنی سمجھ اور اپنے لئے قابل عمل ہونے سے بالاتر سمجھتے تھے۔ شریعت کی طرح عام فہم اور قابل عمل بنا کر پیش کیا ہے۔

۴۔ چونکہ فارسی ادب اور تصوف کا آپس میں چولی دامن کا ساتھ ہے اس لئے کتاب مذکورہ میں ان فارسی شعراء کا تذکرہ بھی پایا جاتا ہے جو میدان تصوف کے شہسوار سمجھے جاتے ہیں جیسے مولانا جلال الدین رومی، عراقی، عطار نیشاپوری، سنائی غزنوی، حافظ شیزازی اور مولانا جامی وغیرہ، اس لحاظ سے مرآة الاولیاء فارسی کے قدیم شعراء کا تذکرہ بھی ہے۔

۵۔ فارسی زبان و ادب کے لئے اس کتاب کی اہمیت اظہر من الشمس ہے کیونکہ مغرب کی مادی اور سائنسی ترقی اور مشرق کی غفلت و انحطاط کی وجہ سے جہاں مشرق کا پورا معاشرہ مختلف پہلوؤں سے مثلاً نظریات و افکار اور اخلاق و عادات کے لحاظ سے مغرب سے متاثر ہو کر اپنے اسلاف کے ورثے اور اپنے قومی و ملی شعائر کو داؤ پر لگا کر مغربیت کے قہر مذلت کی طرف رواں دواں ہے وہاں مشرقی زبان و ادب اور تہذیب و ثقافت پر مغرب کا سایہ پڑ کر اپنا تشخص کھودینے کی طرف آمادہ نظر آ رہا ہے، اس لحاظ سے مشرقی زبانیں خصوصاً عربی اور فارسی خاص طور پر متاثر ہوئیں اور ہورہی ہیں ۷۰۰ سال قبل رومی، سعدی اور حافظ کی قدیم فارسی زبان اور آج کی جدید فارسی میں نمایاں فرق ہے۔ جہاں ان بزرگوں کی زبان عربی سے متاثر تھی اور اس لحاظ سے عرب و عجم کے اتحاد اور اسلامی اخوت کا مظہر تھی وہاں جدید فارسی زبان عربی کے بجائے انگریزی اور اطالوی وغیرہ جیسے مغربی زبانوں سے متاثر ہو کر

تجدد کے نام سے مفربیت کا طوق گلے میں ڈال رہی ہے۔

چونکہ زبان بھی دیگر قومی شعائر کی طرح کسی ملت کی انفرادیت اور قومی تشخص کا مظہر ہوتی ہے اس حقیقت کے پیش نظر پندرھویں صدی ہجری میں جہاں ہر طرف اسلامی اقدار کے احیاء کی کوششیں جاری ہیں وقت کی اہم پکار ہے کہ دیگر اسلامی شعائر کی طرح اسلامی ممالک کی زبان و ادب کی اپنی اصلی حالت برقرار رکھنے اور مغرب کی طرف سے آنے والے اثرات سے انہیں محفوظ رکھنے کی طرف خاص توجہ دیجائے۔ اس سلسلے میں غزالی، سعدی اور رومی کے انداز بیان میں لکھی گئی دیگر متون کی طرح "مرآة الاولیاء" کی ترتیب و اشاعت امت مسلمہ کی اس روز افزوں ضرورت کو پورا کرنے میں انشاء اللہ اہم کردار ادا کریگی۔

گر قبول افتد زہی عز و شرف



## اظہار تشکر

خدا در انتظار حمد ما نیست محمد ﷺ چشم بر راہ ثنا نیست

خدا مدح آفرین مصطفیٰ بس محمد حامد حمد خدا بس

تمام تعریفیں اس خدائے قدوس کے لئے ہیں جو اپنی ہر حیثیت میں واحد و یکتا اور بے مثل و بے مثال ہے، جس کی قدرت و حکمت سب پر غالب ہے، جو اپنے کسی فعل میں کسی مخلوق کا محتاج نہیں، جس کے ارادے کا نام وجود ہے "فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ"، جس نے بنی نوع انسان کو جہالت کی ظلمتوں سے نکالنے کے لئے انبیاء و رسل علیہم الصلوٰۃ والسلام کا نظام قائم فرمایا اور سرور کائنات، فخر موجودات، رحمۃ اللعالمین محمد مصطفیٰ احمد مجتبیٰ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کو خاتم النبیین بنا کر اپنے بندوں پر انعامات و احسانات کی تکمیل فرمائی۔

بے حد و بے پایان درود و سلام ہوں خدا کے ان معصوم نبیوں اور رسولوں پر جو اپنے اپنے زمانے میں ہدایت و دعوت کے ساتھ مبعوث ہوئے اور تمام انبیاء علیہم السلام کے قافلہ سالار و سرخیل محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم پر اور بے شمار رحمتیں ہوں آپ کے ہدایت یافتہ اہل و عیال اور وفا شعار صحابہ کرام پر، رضی اللہ تعالیٰ عنہم اجمعین۔

اما بعد! فرمایا محسن انسانیت محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم نے "من لم يشكر الناس لم يشكر الله" (جس نے انسانوں کا شکر ادا نہیں کیا اس نے اللہ تعالیٰ کا شکر ادا نہیں کیا) (۱)

بمقتضائے فرمان رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم میں سراپا شکر و سپاس ہوں اپنے محسن و مشفق استاد جناب پروفیسر ڈاکٹر کے۔ بی۔ نسیم سابق رئیس

(۱) ترمذی ابواب البر والصلة باب ما جاء في الشكر لمن احسن اليك جلد اول ص ۷۰۴۔



کلیہ السنہ شرقیہ پشاور یونیورسٹی کے لئے جنہوں نے اپنے مشفقانہ تربیت سے میرے قلب و دماغ میں تحقیق و تلاش علم کی تخم ریزی کی اور جنہوں نے بڑے مخلصانہ طور پر اپنی مہارت کے سارے جوہر مجھ پر نچھاور کر کے اپنی منزل تک پہنچایا۔ فجزاہ اللہ خیر الجزاء۔

میں انتہائی معنون ہوں اپنے استاد جناب پروفیسر ڈاکٹر اختر مسعود رضوی مرحوم سابق صدر شعبہ فارسی اور جناب پروفیسر ڈاکٹر سید مرتضیٰ اختر جعفری سابق صدر شعبہ اردو پشاور یونیورسٹی کا جنہوں نے زیر نظر قلمی نسخے کے اشعار کی تحقیق و تصحیح کرنے میں میری راہنمائی فرمائی۔

اساتذہ کرام کے شکریہ کیے بعد میری احسان مندی کے خاص طور پر مستحق ہیں میرے عزیز شاگرد صاحبزادہ سلطان العارفین ساکن قاضی آباد (مردان) جس نے "مرآة الاولیاء" کے مختلف قلمی نسخوں کے حصول اور اس کے مصنف حضرت شیخ محمد شعیب قدس اللہ سرہ کے حالات زندگی کی تحقیق و جستجو کے سلسلے میں میرے ساتھ مختلف دیہات کے سفر کئے اور ذاتی طور پر گرانقدر معلومات فراہم کرنے میں میرے ساتھ شریک رہے۔

سپاس و تشکر کا یہ باب نامکمل رہے گا اگر میں اپنے محسن خانہ فرہنگ ایران کے ڈائریکٹر جناب محسن ابوطالبی صاحب کے اس احسان کا ذکر نہ کروں جس کے نتیجے میں میری پانچ سالہ تحقیقی کاوشوں کا نچوڑ "مرآة الاولیاء" کا نایاب قلمی نسخہ دست برد زمانہ سے ہمیشہ کے لئے محفوظ ہو گیا اور ان کی ذاتی دلچسپی کی بنا پر زیور اشاعت سے آراستہ ہو کر زندہ جاوید بن گیا میں ان تمام حضرات کا تہ دل سے ممنون ہوں فجزاہم اللہ خیر الجزاء۔

## باب پنجم

## شیخ محمد شعیب (مصنف مرآة الاولیاء)

## قدس اللہ سرہ کے حالات زندگی

شیخ محمد شعیب قدس اللہ سرہ کا شمار تاریخ اسلام کے ان گمنام مجاہدوں اور صوفیاء کرام میں ہوتا ہے جنہیں اپنی زندگی میں بہت کم لوگوں نے پہچانا اور خود انہوں نے بھی غالباً حضرت اویس قرنی رضی اللہ عنہ کی نصیحت پر عمل کیا کہ جب آنحضرت رسالت آب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کی رحلت کے بعد حضرت عمر فاروق رضی اللہ عنہ ان کی خدمت میں حاضر ہوئے تو آپ نے حضرت عمر (رض) سے پوچھا "اے عمرا تم خدا کو پہچانتے ہو" انہوں نے فرمایا "کیوں نہیں ضرور پہنچانتا ہوں" آپ نے فرمایا "کہ خدا کے سوا کسی دوسری ہستی کو پہچاننے کی کوشش نہ کرنا" آپ نے فرمایا "کہ خدا تمہیں پہچانتا ہے؟ حضرت عمر (رض) نے جواب دیا "جی ہاں" فرمایا "پھر خدا کے علاوہ کوئی دوسرا تمہیں نہ پہچانے۔"

شیخ محمد شعیب قدس اللہ سرہ نے اپنی زندگی درس و تدریس، ارشاد و تلقین اور جہاد فی سبیل اللہ میں گذاردی اور ہر ایک شعبہ میں شاگرد ہی نہیں استاد، بھی رہے، مرید ہی نہیں مرشد بھی رہے، سپاہی ہی نہیں سپہ سالار بھی رہے لیکن بایں ہمہ آج ہمارے سامنے انہی کے رشحات قلم "مرآة الاولیاء" کی صورت میں ان کے حالات نہیں بلکہ ان کی تعلیمات موجود ہیں جبکہ ان کے سلسلہ تصوف میں جہاں ایک طرف غوث زمان و قطب دوران حافظ عبدالغفور (متوفی ۱۲۹۵ھ) اور ان کے خلیفہ جناب شاہ عبد الرحیم رائپوری قدس سرہ (متوفی ۱۳۳۷ھ/۱۹۱۹ع) کے علاوہ شاہ عبدالقادر رائپوری (متوفی ۱۹۶۲ع)۔

امیر شریعت سید عطاء اللہ شاہ بخاری (متوفی ۱۳۷۱ھ/۱۹۶۱ع)۔ شیخ الحدیث مولانا محمد زکریا کاندھلوی (متوفی ۱۴۰۲ھ) جیسی بزرگ ہستیاں اور دوسری طرف جناب حافظ عبدالغفور کے خلیفہ بطل حریت مولانا نجم الدین المعروف بہ ہڈے ملا قدس اللہ سرہ (متوفی ۱۳۱۹ھ) اور ان کے خلیفہ مجاہد ملت حاجی فضل واحد ترنگزی قدس اللہ سرہ (متوفی ۱۳۵۶ھ/۱۹۳۷ع) جیسے مردانِ حر کے مفصل حالات مطبوعہ شکل میں دستیاب ہیں لیکن کتنی ستم ظریفی ہے کہ خود اس شجر طوبی کے بیخ و بن اور اس دائرہ رشد و ہدایت کے مرکز شیخ محمد شعیب قدس سرہ کی تاریخ ولادت تک کسی تذکرے میں نہیں ملتی۔ شاید اس میں شیخ موصوف کے مستور الحال رہنے کی اپنی خواہش کا بھی دخل ہے جیسا کہ موضع یعقوب کے مولانا عبدالعلی مرحوم<sup>(۱)</sup> کا کہنا ہے کہ "حضرت محمد شعیب قدس اللہ سرہ اپنے آپ کو اس قدر مستور الحال رکھتے تھے کہ اگر ان کے خلیفہ شیخ عبدالغفور (رح) نہ ہوتے تو آپ کے نام تک کسی کو علم نہ ہوتا یہ تو جناب حافظ عبدالغفور ہی تھے جس نے آپ کا تعارف لوگوں میں کرایا۔"

اور غالباً آپ کے اسی جذبے کا لحاظ رکھتے ہوئے آپ کی اولاد نے آپ کے مزار کی سادگی میں کوئی فرق نہ آنے دیا اور آج کل کے بعض دیگر مزارات کی طرح اسے دنیوی منفعت کا مرکز نہیں بنایا چنانچہ راقم الحروف نے ۱۲ فروری ۱۹۸۳ع کو اپنے مطالعاتی سفر کے دوران صاحبزادہ فضل قدوس بن عبدالقدوس بن عبدالقدیر بن عبدالقادر بن فضل اللہ بن حضرت محمد زبیر بن رفیع القدر حافظ گل<sup>(۲)</sup> سے سنا قیام پاکستان کے بعد تورڈھیری (تحصیل صوابی، ضلع مردان) کے جناب

(۱) مولانا عبدالعلی کے والد کا نام مولانا جام دار تھا جو علوم متداولہ کے ایک متبحر عالم اور اپنے وقت کے ایک قابل مدرس تھے، ان کے حالات کے لئے ملاحظہ ہو تذکرہ علماء و مشائخ سرحد "مؤلفہ مولوی امیرشاہ قادری، طبع عظیم پبلشنگ پشاور ۱۹۷۲ع، حصہ دوم ص ۲۴۴-۴۵ مذکورہ روایت راقم الحروف نے مولانا عبدالباقی عرف گل لالا تورڈھیری سے یکم اکتوبر ۱۹۸۳ع کو اپنے مطالعاتی سفر کے دوران سنی۔ مولانا عبدالباقی مولانا عبدالعلی مرحوم کے شاگرد تھے۔

(۲) حضرت رفیع القدر شیخ محمد شعیب کے والد تھے۔ اس کے نسب نامے کے لئے ملاحظہ ہو شجرہ مطبوعہ ہاہتمام صاحبزادہ احمد جان ساکن پلوئل (سرخا کوٹ، شمال مغربی صوبہ سرحد)۔

عبدالرازق خان (سابق صوبائی وزیر صوبہ سرحد) سردار عبدالرب نشتر مرحوم کو اپنے ساتھ تورڈھیری لے آئے، انہوں نے شیخ باباجی (محمد شعیب) کے مزار کے بارے میں دریافت کیا تو چونکہ خود عبدالرازق خان کو بھی اس مزار کا صحیح علم نہیں تھا اس لئے وہ انہیں میاں گلوبا (رح) (۱) تورڈھیروی کے مزار پر لے گئے (جس پر خوبصورت گنبد ہے اور جسے زائرین کے لئے دلکش بنا دیا گیا ہے) سردار عبدالرب نشتر کی صاحب نسبت شخصیت نے اسے پہچان لیا اور فوراً بولے "یہ اس شخص کا مزار نہیں" چنانچہ جب انہیں شیخ باباجی (رح) کے مزار پر لے جایا گیا تو کہا یہی مزار شیخ محمد شعیب قدس سرہ کا ہے بہر حال ہمارے معلومات کے مطابق اب تک جن لوگوں نے شیخ محمد شعیب قدس سرہ کے تھوڑے بہت حالات قلمبند کئے ہیں ان کے نام اور تصنیفات کی تفصیل مندرجہ ذیل ہے:

(۱) نصر اللہ خان نصر "سلسلہ اولیائ سرحد نمبر ۳۲ حضرت محمد شعیب تورڈھیر" (پشتو) مطبوعہ ادبی ٹولنہ تہکال بالا پشاور، اشاعت اول ۱۹۵۳ع۔

(۲) پروفیسر عبدالرؤف نوشہروی، سابق صدر شعبہ کیمیا پشاور یونیورسٹی "بحرالانوار" (پشتو) مطبوعہ عظیم پبلشنگ ہاؤس خیبر بازار پشاور، اشاعت اول ۱۳۸۴ھ۔

(۴) اعجاز الحق قدوسی "تذکرہ صوفیائ سرحد" مطبوعہ مرکزی اردو بورڈ لاہور ۱۹۶۶ع۔

(۵) مولوی محمد امیر شاہ "تذکرہ علماء و مشائخ سرحد حصہ دوم" (اردو) مطبوعہ عظیم پبلشنگ ہاؤس خیبر بازار پشاور، اشاعت اول ۱۹۷۲ع۔

(۱) آپ کا نام گل محمد اور والد کا نام مراد تھا، آپ شیخ رحمکار المعروف بہ کاکا صاحب (متوفی ۱۰۶۳ھ) کے مرید اور خلیفہ تھے (تاریخ پشاور مصنفہ گویال داس طبع لاہور ص ۳۳۴) پروفیسر عبدالرؤف نوشہروی کے بیان کے مطابق احمد شاہ ابدالی جنگ پانی پت کے موقع پر آپ سے دعا کروانے کے لئے تورڈھیر تشریف لاتے تھے (بحوالانوار، ص ۲۱۷) آپ نے ۱۰ رمضان ۱۱۸۰ھ کو وفات پائی۔

(۶) روشن خان، "اردو ترجمہ و تحشیہ تواریخ حافظ رحمت خان" مطبوعہ پشتو

اکیڈمی پشاور یونیورسٹی ۱۹۷۶ع.

(۷) جناب حافظ غلام فرید، "احوال العارفین" مطبوعہ نذیر سنز پبلشرز اردو بازار

لاہور ۱۹۷۹ع.

(۸) جناب آصف خان، "تاریخ ریاست سوات" مطبوعہ فیروز سنز پشاور ۱۹۵۸ع.

(۹) ڈاکٹر محمد حنیف ایسوسی ٹیٹ پروفیسر شعبہ دینیات، اسلامیہ کالج پشاور

"حضرت اخوند عبدالغفور د حضرت میان عمر د خانقاہ سرہ تعلق" مشمولہ

ماہنامہ پشتو، پشتو اکیڈمی پشاور شماره ۱-۲، جلد ۱۳، فروری/مارچ

۱۹۸۲ع.

مذکورہ کتب کے علاوہ جن کتابوں میں حافظ عبدالغفور قدس اللہ سرہ کے

حالات درج ہیں وہاں ضمنی طور پر آپ کا ذکر بھی آیا ہے علاوہ ازیں ہم نے

اپنے مطالعاتی سفر کے دوران تورڈھیری، صوابی اور مردان کے دیگر دیہاتوں

بیکی، کندہ، قاضی آباد (جہاں آپ کی اولاد آج تک آباد ہے)، علاقہ بنیر کے

پہاڑی گاؤں چینگلی و کلال شریف اور سوات کے موضع اوڈی گرام میں شیخ

محمد شعیب قدس اللہ سرہ کی اولاد اور ان کے معتقدین سے ملاقاتوں کے

دوران آپ کے حالات زندگی کے متعلق جو معلومات حاصل کیں ان کا خلاصہ

اگلے چند صفحات میں پیش کیا جاتا ہے.

## آبا و اجداد:

آپ کے جد امجد مجاہد اعظم شیخ محمد رفیق المعروف بہ اخوند غازی بابا (۱)

کابلی قندھاری (۲) بن علی بن رجر (Rajar) مطابق انگریزی ترجمہ حیات افغانی ٹیبیل نمبر ۱ و مخزن افغانی، اردو ترجمہ ص ۴۲۳. زختر مطابق تواریخ

(۱) شیخ محمد رفیق "اخوند یا اخون غازی بابا" کے علاوہ ملک غازی خان کے نام سے بھی مشہور تھے (حواشی تواریخ حافظ رحمت خانی ص ۶۱۶). واضح رہے کہ اخوند اور ملک کے القاب افغانوں میں عام طور پر مستعمل ہیں، اخوند تورانی لفظ ہے اور متبحر عالم کے لئے استعمال ہوتا ہے، ملک قبیلے یا قوم کے سردار کے لئے ہوتا جاتا ہے چونکہ دور قدیم کے اکثر افغان مؤرخین (مثلاً مخزن افغانی کے مصنف نعمت اللہ ہروی اور تواریخ خورشید جہانی کے مصنف شیر محمد خان گنڈاپور) افغان قوم کو حضرت سلیمان علیہ السلام کے سپہ سالار افغان بن ارمیا کی اولاد قرار دیتے ہیں اور افغان مذکور حضرت یعقوب علیہ السلام (الملقب بہ اسرائیل) کی اولاد میں سے تھا اور اس لحاظ سے افغانی النسل لوگ نسباً اسرائیلی ہیں۔ اللہ تعالیٰ نے قرآن مجید میں بنی اسرائیل کے سردار طالوت کو ملک کہہ کر یاد فرمایا ہے، "اور ان لوگوں سے ان کے بنی نے کہا کہ اللہ تعالیٰ نے تمہارے لئے طالوت کو (ملک) امیر مقرر کر دیا ہے" (البقرہ ۲۴۷) اس بنا پر افغان بھی اپنے ہر سردار کو ملک کے نام سے یاد کرتے ہیں اخوند درویش نے ایک دوسری دلچسپ توجیہ کی ہے اور وہ یہ کہ افغان قوم اپنے تکبر اور خود بینی کی بنا پر کسی دوسرے کی بادشاہت قبول کرنے کے لئے تیار نہیں ہوتے اس لئے ان کے اندر ایک بڑے بادشاہ کے چھوٹے بڑے ملک ہوتے ہیں "ابن مردم افغانان را از قدیم رسم و آئین ہر آن بود کہ از غایت جہل و صلابت دل درمیان یکدیگر بادشاہی را برخود جائز نداشتند چہ ایشان را تکبر و خود بینی ہر آن داشتہ کہ چگونہ در حضوریکی از اقرباء خویش عجز و فروتنی کشیم، خود نوکر و آن دیگر را بادشاہ گوئیم ہل مساوی یکدیگر باشیم، اسم از آنست کہ افغان را ملک گویند در عرف دیار ما زیرا کہ ایشان را ملکان می باشند و بادشاہان کم می باشند ہل ہر کدام از خوردک و بزرگ ایشان خود را ملک گویند چہ آن ملکان ہی اتفاق سائر جماعت خویش کار نمی توانند کرد، پس ہر کدام ایشان بنفس خویش ملک اند" (تذکرۃ الابرار والاشرار ص ۸۳).

(۲) افغانستان میں قندھار کو آپ کا زادہوم قرار دینے کے بارے میں تذکرہ نگار خاموش ہیں، البتہ اس قدر محقق ہے کہ سڑنی قبیلے کی ابدالی شاخ کا مسکن قندھار ہے (سوات نامہ دیپاچہ از عبدالحی جیبی ص ۵۰) نیز اخوند غازی بابا نے اپنے بعض اشعار میں واضح طور پر کہا ہے کہ وہ قندھاری ہیں اور ابدالی قبیلے کی علیزی شاخ سے تعلق رکھتے ہیں،

محمد رفیق حُما نامہ دہ سکونت پتھر حُما کئذہ دہ

د اودل (اہدل) د ذاتہ یمہ زہ پہ اصل درانی یم

پہ درانو کینے علیزی یم وطن م قندھار دے

(ترجمہ) محمد رفیق میرا نام ہے، میں (فی الحال) کئذہ (تحصیل صوابی، ضلع مردان) میں سکونت پذیر ہوں، اودل کی ذات سے ہوں، اصل میں درانی (قبیلے سے میرا تعلق ہے، درانیوں میں (میں) علیزی (شاخ) سے ہوں، میرا (اصلی) وطن قندھار ہے۔

یہ اشعار رسالہ "حضرت حافظ جی مبارک" کے ص ۱۱ پر درج ہیں جو موضع عمرزی (تحصیل چارسدہ، ضلع مردان) کی عرس کمیٹی (جس کے ناظم اعلیٰ فقیر محمد صاحب ہیں) نے کچھ عرصہ قبل (سال اشاعت درج نہیں) سرحد پریس پشاور سے شائع کیا۔

خورشید جہانی ص (۱۸۱) بن ابدل بن ترین بن شرخبون (شرف الدین) بن سزین<sup>(۱)</sup> (سرین) بن قیس عبدالرشید، ابدالی<sup>(۲)</sup> قبیلے کی علیزی شاخ سے تعلق رکھتے تھے۔ حضرت شیخ محمد شعیب قدس اللہ سرہ کی اولاد میں سے صاحبزادہ احمد جان<sup>(۳)</sup> جو اصلاً عمرزی کا باشندہ ہے اور فی الحال پلوٹل (سحاکوٹ) میں مقیم ہے، نے حضرت اخوند غازی بابا (رح) کا شجرہ نسب مرتب اور طبع کرایا ہے، وہ فرماتے ہیں

(۱) قیس عبدالرشید کے تین بیٹے تھے سرین، بٹن اور غورغشت جن میں سرین سب سے بڑے بیٹے کا نام ہے، تمام افغان انہی تینوں کی اولاد ہیں جس کی تفصیل تاریخ مخزن افغانی اور تواریخ خورشید جہان میں درج ہے۔

قیس عبدالرشید کون تھے اور ان کے اوپر افغانوں کے نسب کا سلسلہ کس طرف اور کہاں تک پہنچتا ہے، اس بارے میں افغانوں کے قدیم و جدید مؤرخین اور مستشرق محققین کے درمیان اختلاف پایا جاتا ہے، اکثر قدیم افغان مؤرخین مثلاً نعمت اللہ ہروی، شیرمحمد خان، اخوند درویزہ وغیرہ (جیسا کہ پہلے اشارہ کیا جاچکا ہے) کے خیال کے مطابق افغان اسرائیلی النسب ہیں جبکہ بعض جدید محققین مثلاً احمد علی کہزاد مصنف تاریخ افغانستان کی رائے میں افغان لوگ آریا نسل سے تعلق رکھتے ہیں، علاوہ ازیں ایک جدید خیال کے مطابق افغان یا پٹھان نہ بنی اسرائیلی ہیں اور نہ آریائی بلکہ پٹھانوں یا پشتونوں کی ایک جداگانہ تاریخی حیثیت ہے (ملاحظہ ہو "پشتون کون ہیں؟" مصنفہ پروفیسر پریشان خٹک، طبع پشتو اکیڈمی پشاور یونیورسٹی، اشاعت اول ۱۹۸۴ء) بہر حال یہ مضمون ہمارے موضوع سے خارج ہے اس لئے مزید تفصیل میں جانے کی ضرورت نہیں البتہ جہاں تک قیس عبدالرشید کی صحابیت کا تعلق ہے جیسا کہ مخزن افغانی اور تواریخ خورشیدی جہان میں لکھا ہے، تو یہ بات پایہ ثبوت تک نہیں پہنچی، خود ان کتابوں میں اس روایت کا کوئی مستند حوالہ درج نہیں اور رجال کی مستند مآخذوں الاصابہ فی تمییز الصحابہ مصنفہ ابن حجر عسقلانی، اسد الغابہ مصنفہ علامہ ابن الاثیر اور سیر اعلام النبلا مصنفہ علامہ ذہبی میں اس کا کوئی ذکر نہیں، خود افغان مؤرخ حیات محمد خان نے اپنی تصنیف حیات افغانی میں اسے ایک ادبی افسانہ قرار دیا ہے (ملاحظہ ہو حیات افغانی کا انگریزی ترجمہ (Afghanistan and its inhabitants by Henry Priestley, Sang-i-Meel Publications Lahore 1981, P: 50-56).

(۲) ابدالی قبیلہ ابدل بن ترین (یا تاریخ) بن شرخبون (شرف الدین) بن سرین بن قیس عبدالرشید کے نام سے موسوم ہے، جب نادرشاہ افشار کے قتل کے بعد احمد شاہ ابدالی نے افغانستان کے سلطنت کا زمام اقتدار سنبھالا تو اس نے دردرآن کا لقب اختیار کیا اور یوں ابدالی قبیلہ درانی کے نام سے مشہور ہو گیا۔

(۳) احمد جان بن فرید الدین بن آفتاب الدین بن بدر الدین بن سعد الدین (شہید ۱۲۳۰ھ) بن محمد شعیب۔

کہ انہیں یہ شجرہ (۱۱) اوڈیگرام (سوات) کے نظام الدین (۲) سے ملا ہے، یہی شجرہ صاحبزادہ مولانا عبدالقدوس بن صاحبزادہ عبدالنذیر ساکن تورڈھیر کے خاندانی کاغذات میں موجود ہے اور یہی شجرہ مولانا ولی النبی عرف باچا صاحب ساکن بیکی (تحصیل صوابی) کے پاس محفوظ ہے یہ تینوں شجرے ایک جیسے ہیں اور اس میں رجر اور ترین بن شرخبون کے نام درج نہیں، اس لئے ہم نے تاریخ مخزن افغانی، حیات افغانی اور تواریخ خورشید جہان کے بیان کو ترجیح دی ہے۔

اخون غازی بابا (رح) اپنے بیٹوں سمیت (جن کی تفصیل اگلے سطور میں درج ہے) ۱۱۷۴ھ/۱۱۷۵ھ مطابق ۱۷۶۰ع/۱۷۶۱ع میں احمد شاہ درانی (متوفی ۱۱۸۶ھ/۱۷۷۲) کے ہمراہ جہاد کی غرض سے ہندوستان آئے، احمد شاہ درانی کی فوج سرہند ریاست پٹیالہ سے ہوتی ہوئی ضلع کرنال میں واقع پانی پت کے میدان میں پہنچ گئی یہاں پر ہندوستان کی ایک ابھرتی ہوئی جنگجو قوت مرہٹوں اور مسلمانوں کے درمیان ایک تاریخی جنگ لڑی گئی جس میں اللہ تعالیٰ نے مسلمانوں کو فتح نصیب فرمائی۔ چونکہ احمد شاہ درانی کا اپنے وطن افغانستان سے شدید محبت کی وجہ سے ہندوستان پر مستقل حکومت کرنے کا ارادہ نہیں تھا اور اتنی دور سے اتنی بڑی سلطنت پر حکومت کرنا کچھ آسان کام بھی نہ تھا خاص طور پر ایسے حالات میں جہاں سکھوں جیسی ایک اور ابھرتی ہوئی قوت موجود تھی۔ اس لئے ۲۹ جنوری ۱۷۶۱ع عالمگیر ثانی کے بیٹے شاہزادہ علی گوہر جس نے شاہ عالم ثانی کا لقب اختیار کر کے ۱۷۵۹ع سے بہار میں اپنی حکومت قائم کی تھی کو

(۱۱) اس مطبوعہ شجرہ کی قلمی نقل جو خادم الانبیاء بن علاء الدین بن سراج الدین بن نور الحق قطب زمان بن سعد الدین شہید الخ کے ہاتھ کا نوشتہ ہے (تاریخ تحریر ۱۷ ذی الحجہ ۱۳۴۰ھ) راقم الحروف نے ۱۲ اکتوبر ۱۹۸۳ع کو دیکھی جو صاحبزادہ احمد جان کے پاس پلوٹل (سفاکوٹ) میں ہے۔

(۲) نظام الدین بن نور الحق قطب زمان بن سعد الدین شہید بن محمد شعیب قدس سرہ (شجرہ مطبوعہ)۔



دہلی کے تخت پر متمکن کر کے اپنے ملک افغانستان واپس چلا گیا<sup>(۱)</sup> شمال مغربی سرحدی صوبہ کے ضلع مردان میں افغانوں کے بہت سے قبائل عرصہ سے آباد چلے آ رہے ہیں، پانی پت کی مہم سے فارغ ہونے کے بعد اخوند غازی بابا اور ان کے صاحبزادے یہاں کے یوسفزی دوستوں کی خواہش پر موضع کندہ (تحصیل صوابی) جسے مقامی لوگ "روہ یوسفزی" بولتے تھے، مقیم ہو گئے (۲) جہاں آپ کا سکونتی مکان آج بھی موجود ہے اور آپ کی بیویوں کے مزارات موضع انبار (تحصیل صوابی) کے قبرستان میں "مزارات بی بی صاحبہ" کے نام موجود ہیں۔ آپ نے امارت و سرداری چھوڑ کر فقر و تجرید کی زندگی اختیار کی، بعد میں بغرض جہاد مشرقی افغانستان میں تشریف لے گئے اور کفار سے جہاد کرتے ہوئے ۶ رجب بروز جمعرات شہید ہو گئے۔ آپ کا مزار صوبہ کنڑ کے علاقہ پیچ موضع مانزوگٹی کے ایک بڑے قبرستان میں واقع ہے اور غازی بابا (رح) کے نام سے مشہور ہے۔<sup>(۳)</sup>

(۱) تفصیل کے لئے ملاحظہ فرمائیے Ahmad Shah Durrani by Ganda Singh, P: 249-261

(۲) سلسلہ اولیای سرحد نمبر ۳۲ ص ۳، احوال العارفین ص ۸۳ روحانی رابطہ ص ۹۶۰ (حاشیہ) تذکرہ صوفیای سرحد ص ۶۳-۶۴ تذکرہ علماء و مشائخ سرحد، حصہ دوم ص ۲۶۴ اگر چہ نصر اللہ خان نصر (مصنف سلسلہ اولیای سرحد نمبر ۳۲)، اعجاز الحق قدوسی (صاحب تذکرہ صوفیای سرحد)، مولوی امیر شاہ قادری (مؤلف تذکرہ علماء و مشائخ سرحد) اور روشن خان (مترجم و حاشیہ نگار تواریخ حافظ رحمت خانی) کے بیان کے مطابق اخوند غازی بابا احمد شاہ ابدالی کے ہمراہ ۱۱۶۱ھ/۱۷۴۷ع میں جبکہ اس نے ہندوستان پر پہلا حملہ کیا تھا یہاں پر تشریف لاکر مقیم ہو گئے تھے لیکن جیسا کہ قاضی عطاء اللہ کی تصنیف "د پشتنو تاریخ" ج ۱ ص ۱۲۱ سے ظاہر ہے کہ احمد شاہ اپنے پہلے حملے کے بعد ملتان، ڈیرہ غازی خان اور ڈیرہ اسماعیل خان میں اپنے حاکم مقرر کر کے اسی راستے قندھار واپس ہوا تھا نیز بقول میر غلام محمد غبار "احمد شاہ از راہ دیرہ جات ہر قندھار مراجعت کرد" (افغانستان در مسیر تاریخ ص ۳۶۲) اور مردان اس راستے میں نہیں پڑتا جہاں یہ لوگ مقیم ہو گئے تھے اس لئے ہم نے احوال العارفین اور روحانی رابطہ کے بیان کو ترجیح دی ہے۔

(۳) احوال العارفین ص ۸۲ شجرہ مطبوعہ مرتبہ صاحبزادہ احمد جان۔

### اخوند غازی بابا کی اولاد:

اخوند غازی بابا نے پہلا نکاح قندھار میں کیا تھا جس سے دو فرزند پیدا ہوئے، صاحبزادہ عبدالرحمن اور صاحبزادہ محمد نسیم (حافظ غلام فرید نے احوال العارفین ص ۸۲ پر ایک اور بیٹے صاحبزادہ محمد نعیم کا ذکر کیا ہے جس کا نام شجرہ مطبوعہ میں درج نہیں) دوسرا نکاح صوابی ضلع مردان میں کیا جس سے چار بیٹے پیدا ہوئے بحر عرفان حافظ قرآن حضرت رفیع القدر المعروف بہ حافظ گل بابا قدس اللہ سرہ، صاحبزادہ عبدالحق، صاحبزادہ محمد نجیب اور صاحبزادہ عبدالصمد (رحمہم اللہ) ان میں سے حضرت رفیع القدر اور صاحبزادہ عبدالحق نے موضع کندہ میں سکونت اختیار کی جبکہ صاحبزادہ محمد نسیم، صاحبزادہ محمد نجیب اور صاحبزادہ عبدالصمد "بازار" (تحصیل صوابی) میں قیام پذیر ہو گئے (۱)

صاحبزادہ عبدالرحمن نے مواضعات ہاجا ہام خیل کے درمیان حاجی خیل میں قیام فرمایا۔ آپ کی اولاد موضع حاجی خیل اور موضع بیکی (تحصیل صوابی) میں آباد ہے۔ مولانا حبیب النبی، مولانا ولی النبی، مولانا مطیع النبی جو ہاچگان کے نام سے مشہور ہیں ان کے اجداد میں صاحبزادہ محمد عمر شاہ بن صاحبزادہ عبدالرحیم کا نکاح حضرت محمد شعیب قدس اللہ سرہ کی صاحبزادی سے ہوا جن سے تین فرزند صاحبزادہ محمد شفا، صاحبزادہ غلام سرور اور صاحبزادہ محمد انور ہوئے یہ تینوں بھائی حضرت حافظ عبدالغفور (خلیفہ محمد شعیب قدس سرہم) کے خلفاء میں شامل تھے اور اولاد ہاچگان کے نام سے مشہور ہوئے، یہ حضرات حضرت اخوند صاحب سوات (حافظ عبدالغفور) کی خدمت میں گہی، غلہ اور مالی امداد بھیجا کرتے تھے (۲)۔

(۱) شجرہ مطبوعہ۔

(۲) احوال العارفین ص ۸۵ (شجرہ مطبوعہ میں اس خاندان کے نام درج نہیں)۔

حضرت بحر عرفان حافظ القرآن مولانا رفیع القدر المعروف بہ حافظ گل بابا و گڑھی شاہ بابا نے بعد میں تورڈھیر (تحصیل صوابی) میں اقامت اختیار کی آپ بڑے بلند پایہ عالم تھے ، اپنے والد بزرگوار شیخ محمد رفیق کے ہمراہ جہاد میں مصروف رہتے تھے غازی احمد شاہ کی معیت میں پانی پت کی مہم سے فارغ ہونے کے بعد آپ اسی علاقہ میں درس و تدریس اور وعظ و تبلیغ میں مصروف ہو گئے ، وعظ و تبلیغ سے جو فارغ وقت ملتا تو عبادت و ریاضت میں لگے رہتے ہشت نگر کے مشہور بزرگ اور شیخ محمد شعیب قدس اللہ سرہ کے استاد و مرشد حافظ محمد قدس سرہ ساکن عمرزی (تحصیل چارسدہ) آپ کے خصوصی شاگردوں میں شامل تھے ، اپنے ہم عصر بزرگوں کی نظر میں بلند مرتبہ رکھتے تھے عبدالحلیم اثر افغانی اور ڈاکٹر محمد حنیف رقم طراز ہیں کہ آپ حضرت میاں محمد عمر چمکنی قدس سرہ کے مرید تھے اور میاں صاحب موصوف آپ کی بڑی قدر کرتے تھے ، آپ ان کی خدمت میں حاضر ہوتے اور وہ آپ کے ہاں تشریف لاتے۔ (۱)

آپ صاحب تصنیف تھے ، آپ کے رشحات قلم "ہزار مسائل" جو فقہ کی کتاب ہے افغانی زبان میں جناب مولانا عبدالباقی بن صاحبزادہ عبدالمجید تورڈھیری کی تحویل میں ہے ، (۲) آپ نے تورڈھیری میں وصال فرمایا ، وہیں مزار مبارک ہے اور گڑھی شاہ بابا کے نام سے مشہور ہے ۔

## شیخ محمد شعیب قدس سرہ کی ولادت، بچپن، اور تعلیم و تربیت،

حضرت شیخ محمد شعیب قدس سرہ کی ولادت با سعادت مولانا رفیع القدر کے ہاں موضع کندہ میں ہوئی۔ (۳) بچپن ہی سے نیکی کے آثار آپ کے چہرے پر نمایاں تھے :

- 
- (۱) روحانی رابطہ ص ۹۶۰ (حاشیہ)، ماہنامہ پشتو، سوات باباجی نمبر فروری/مارچ ۱۹۸۲ ع۔  
 (۲) جب راقم الحروف نے یکم اکتوبر ۱۹۸۳ ع کو اپنے مطالعاتی سفر کے دوران مولانا عبدالباقی مدظلہ سے ملاقات کے دوران اس کتاب کو دیکھنے کی خواہش ظاہر کی تو انہوں نے معذرت ظاہر کی کہ اس وقت موجود نہیں، کسی کو دی تھی اور بار بار تقاضے کے باوجود ابھی تک واپس نہیں کی۔  
 (۳) احوال العارفین ص ۸۶۔

بالای سرش ز ہوشمندی می تافت ستارہء بلندی

ایک بار آپ کے والد بزرگوار آپ کو اپنے ساتھ میاں محمد عمر چمکنی قدس سرہ کی خدمت میں لے گئے تو حضرت میاں موصوف نے بڑی شفقت و محبت سے آپ کے سر پر ہاتھ پھیرتے ہوئے فرمایا "آئندہ چل کر بہت بڑا (روحانی) آدمی بنے گا" (۱)

اسی طرح ایک بار میاں محمد عمر چمکنی قدس سرہ حافظ رفیع القدر قدس سرہ کے پاس تورڈھیر تشریف لائے اور دریافت فرمایا "صاحبزادہ محمد شعیب کہاں ہیں؟" عرض کیا گیا کہ کہیں بچوں میں کھیل رہا ہوگا، حضرت میاں صاحب خود بچوں کے پاس تشریف لے گئے جہاں وہ کھیل رہے تھے، جاکر دیکھا کہ دوسرے لڑکوں سے الگ آپ چادر بچھائے درود شریف پڑھ رہے ہیں، حضرت میاں صاحب بہت خوش ہوئے اور دعائیں دیں، اسی زمانے سے درود شریف کا معمول ہو گیا اور یہ لگاؤ عشق کے درجہ تک پہنچ گیا، روزانہ ہزاروں کی تعداد پوری کر لیتے تھے (۲)

ابتدائی تعلیم و تربیت اپنے والد بزرگوار سے حاصل کی اور یہیں حفظ کلام اللہ، صرف و نحو، اصول فقہ، حدیث اور تفسیر پڑھی، مزید تعلیم کے لئے والد بزرگوار آپ کو اپنے شاگرد خاص حافظ محمد قادری قدس سرہ کی خدمت میں موضع عمرزی لے گئے اور یہیں پر آپ نے تمام ظاہری علوم کی تکمیل کی۔

### بیعت اور خلافت،

جب جاذب حقیقی کی طلب نے آپ کو یہ قرار کر دیا اور بقول جناب حافظ غلام فرید اسی دوران سرور کونین صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کی زیارت خواب میں نصیب

(۱) سلسلہ اولیای سرحد نمبر ۳۲، ص ۴ تذکرہ صوفیای سرحد، ص ۴۶۶ تذکرہ علماء و مشائخ سرحد، ص ۲۶۵، ج ۲ احوال العارفین ص ۸۶۔

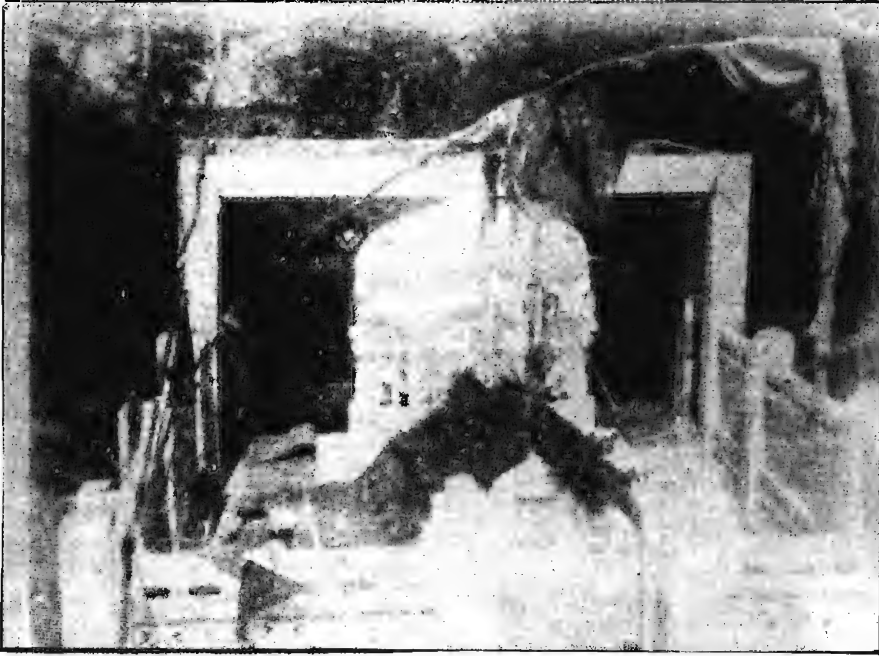
(۲) احوال العارفین ص ۸۷۔

حضرت شیخ محمد شعیب قدس سرہ کے والد ماجد شیخ رفیع القدر المعروف بہ  
حافظ گل قدس سرہ کے مزار واقع تورڈ ہیر (مرادن) کا ایک منظر۔ یہ مزار "گڑھی  
شاہ بابا" کے نام سے مشہور ہے۔

(عکاسی بتاریخ یکم اکتوبر ۱۹۸۳ع)



حضرت شیخ محمد شعیب قدس سرہ کے مرشد حضرت حافظ محمد عمرزی  
 قدس سرہ کے مزار پر انوار واقع موضع عمرزی (تحصیل چارسدہ) کا ایک منظر۔  
 (عکاسی بتاریخ یکم اکتوبر ۱۹۸۳ء)



ہوئی جس میں مزید روحانی استفادہ کے لئے استاد حافظ محمد قدس سرہ کی خدمت میں رہنے کے لئے اشارہ کیا گیا (واللہ اعلم) چنانچہ علوم ظاہری کی تکمیل کے بعد روحانی تربیت اور باطنی علوم کے حصول کے لئے بھی آپ نے اپنے استاد ہی سے رجوع کیا لیکن حضرت حافظ محمد (رح) نے درس و تدریس میں مشغولیت کی وجہ سے کوئی خاص توجہ نہیں فرمائی طبیعت جلالی تھی اور علوم ظاہری کی وجہ سے خود داری کا جذبہ بھی غالب تھا، اپنے استاد کے عدم التفات کو دیکھ کر واپسی کا ارادہ فرمایا، حضرت حافظ محمد (رح) بھی اپنے محبوب شاگرد اور اپنے مشفق استاد جناب شیخ رفیع القدر قدس سرہ کے نور چشم کی شکستہ دلی کو کب برداشت کرسکتے تھے فوراً مخاطب ہو کر فرمایا "جس نے آپ کو یہاں بھیجا ہے انہوں نے مجھے بھی حکم فرمایا ہے، آپ گھبرا کیوں گئے؟ اب کیا دیر تھی، کاه و کھریا آپس میں مل گئے، بیعت سے مشرف ہو گئے جذب و انجذاب اور افادہ و استفادہ کا عمل شروع ہو گیا، علوم ظاہر و باطن کے اس بحر بیکراں نے اپنے سارے موتی نچھاور کئے اور عشق حقیقی کے اس متوالے نے گوہر ہائے مراد سے اپنی جھولی خوب خوب بھردی، سلسلہ جنیدیہ قادریہ اور نقشبندیہ مجددیہ کے اسباق حاصل کئے اور ذکر و اذکار، عبادت و ریاضت میں مشغول ہو گئے جب منازل سلوک طے ہو گئے تو حضرت حافظ محمد قدس سرہ نے دونوں سلسلوں میں اجازت و خلافت سے سرفراز فرمایا۔

آپ نے اپنی بیعت و خلافت کا ذکر "مرآة الاولیاء" (قلمی - مملوکہ سلطان العارفین) کے صفحہ نمبر ۱۰۵ پر ان الفاظ میں کیا ہے :

"ابن فقیر حقیر، خاکپای کبیر و صغیر، عامی و جانی عفی اللہ عنہ دست بر دامن گنج انوار و مخزن اسرار، پیشوای شریعت و مقتدای طریقت و رہنمائی حقیقت و مخزن معرفت، بحر عرفان، حافظ قرآن حضرت حافظ محمد بنی اسرائیلی سڑہ بنی قدس اللہ تعالیٰ سرہ و برد اللہ مضجعہ زدہ و خدمت کفش مبارک آن صاحب کردہ و

باجازت دو سلسلہ یکی عالیہ نقشبندیہ طیفوریہ صدیقیہ و دیگر متبرکہ قادریہ جنیدیہ عالیہ مشرف شدہ۔"

کہا جاتا ہے کہ عمرزی میں قیام کے دوران آپ کو دو ناخوشگوار واقعات پیش آئے جن کا ذکر دلچسپی سے خالی نہ ہوگا۔ حاجزادہ محمد ادریس<sup>(۱)</sup> (بن صاحبزادہ سلطان جان بن مفتاح الدین بن حضرت بدرالدین بن حضرت سعد الدین شہید بن شیخ محمد شعیب قدس سرہ بیان کرتے ہیں کہ عمرزی کے مقام پر جس حجرے میں شیخ محمد شعیب قدس سرہ ذکر و عبادت میں مشغول رہتے تھے وہاں قریب ہی ایک دن کچھ مخنث سازو آواز میں لگے ہوئے تھے، چونکہ آپ ایک خاموش اور گوشہ نشین صوفی نہیں تھے بلکہ اپنے جد امجد اور والد بزرگوار کی طرح داعیانہ اور مجاہدانہ طبیعت کے مالک تھے اور ہر خلاف شرع امر کو دیکھ کر اس پر نکیر فرماتے تھے، اس بنا پر یہاں کے عیش پسند خوانین آپ سے تنگ آچکے تھے اور اس کوشش میں لگے ہوئے تھے کہ کسی طرح آپ کو یہاں سے چلے جانے پر مجبور کر دیں، چنانچہ انہوں نے ایک مخنث کو اکسا کر آپ کے پاس بھیجا، مخنث بن سچ کر آپ کے پاس آیا اور تمسخر کے طور پر آپ سے دعا کے لئے کہا، آپ نے دعا فرمائی اور ذکر کی تلقین کی، مخنث جب باہر آیا تو اس کے دل کی دنیا بدل چکی تھی، وہ ہمیشہ کے لئے تائب ہو گیا۔<sup>(۲)</sup>

"اس کے بعد ایک مرتبہ مخالفین نے ایک نوکر کو اس بات پر آمادہ کر لیا کہ ایک بڑا پتھر لے کر حجرے<sup>(۳)</sup> کی چھت سے آپ کے اوپر گرا دیں چنانچہ وہ نوکر (۱) جناب محمد ادریس دراصل عمرزی کا باشندہ ہے اور آجکل پشاور شہر کے محلہ محتسبان نزد تحصیل گورگنہڑی میں مقیم ہے، وہ جس مکان میں سکونت پذیر ہیں اس کے متعلق انکا بیان ہے کہ اس کا سنگ بنیاد حضرت میاں محمد عمر چمگنی قدس سرہ نے رکھا تھا (محمد ادریس ۱۱ جنوری ۱۹۸۴ء)۔

(۲) یہ واقعہ راقم الحروف نے صاحبزادہ محمد ادریس سے ۳۰ ستمبر ۱۹۸۳ء کو سنا۔  
(۳) اس حجرے کو آپ کے چلے جانے کے بعد ساکنان عمرزی نے اپنے مکانات میں شامل کرنے کی بار بار کوشش کی لیکن ہر بار اس کے احاطے پر بنی ہوئی عمارت گرجاتی، اب ان لوگوں نے وہاں مسجد بنائی ہے اور اس مسجد کے نیچے تہ خانہ ہے۔ (ایضاً)۔



چہت کے اوپر چڑھا اور چہت میں بنے ہوئے انگبھی کے سوراخ سے وہ پتھر آپ کے اوپر گرا دیا، آپ نے جب اچانک پتھر کے گرنے کے آواز سنی تو "اللہ اکبر" کا نعرہ بلند کیا جس سے چہت کے اوپر کھڑے ہوئے اس نوکر پر بیہوشی طاری ہو گئی اور پتھر ریزہ ریزہ ہو گیا، لوگوں نے جب یہ حالت دیکھی تو نوکر کو نیچھے اتار کر آپ سے دم کر وایا اور عفو و درگزر کے اس پیکر کا رومال اس پر پھیر دیا، وہ ٹھیک ہو کر اپنے کتے پر نادم ہو گیا۔" (۱)

### تورڈھیر کو واپسی

عمرزی میں اپنے استاد اور مرشد حضرت حافظ محمد قدس سرہ کی خدمت میں کتنا عرصہ رہے اس بارے میں آپ کے سوانح نگار خاموش ہیں اور آپ کی اولاد سے بھی تا دم تحریر اس سلسلے میں کوئی معلومات فراہم نہ ہو سکیں، بہر حال ظاہری علوم اور باطنی کمالات سے مالا مال ہو کر اپنے مرشد کی اجازت سے اپنے آبائی قصبہ تورڈھیر تشریف لائے۔ یہاں پر ایک طرف ذکر و اذکار، عبادت و ریاضت اور مجاہدہ و مراقبہ میں مصروف رہتے تو دوسری طرف طالبان علوم شریعت اور تشنگان راہ حقیقت کے لئے درس و تدریس اور ارشاد و تلقین میں مشغول

ہو گئے، اپنے مستقل حلقہ تدریس (۲) کے علاوہ آس پاس کے دیہاتوں میں بھی (۱) اس واقعے کے راوی صاحبزادہ محمد ادریس سے راقم الحروف نے اسی طرح سنا لیکن عرس کمیٹی عمرزی کے شائع کردہ رسالے "حضرت حافظ جی مبارک" کے صفحہ ۱۸ پر درج ہے کہ پتھر گرانے والا شخص موقع پر ہی ہلاک ہو گیا تھا اور صاحبزادہ احمد جان کا بیان ہے کہ اس وجہ سے حافظ محمد (رح) نے شیخ محمد شعیب قدس سرہما سے ناراض ہو کر آپ کو تورڈھیر چلے جانے کے لئے کہا تھا لیکن بعد میں اپنے استاد (شیخ محمد شعیب کے والد بزرگوار) مولانا رفیع القدر قدس سرہ کے کہنے پر معاف فرمایا تھا۔

(۲) اعجاز الحق قدوسی کے بیان کے مطابق آپ نے تورڈھیری میں ایک مدرسہ قائم کیا تھا (تذکرہ صوفیای سرحد ص ۴۶۵) اس مدرسہ کے محل و قوع کے بارے میں وثوق کے ساتھ کچھ کہنا مشکل ہے کیونکہ آج کل تورڈھیری قصبے میں کہیں بھی اسکا پتہ نہیں چلتا البتہ قصبے سے باہر جس قبرستان میں آپ کا مزار ہے اس کے احاطے میں لکڑی کا ایک بڑا موٹا چوکھاٹ ہنوز کھڑا ہے جس کے بارے میں آپ کی اولاد کا کہنا ہے کہ یہاں شیخ بابا جی کے فرزند صاحبزادہ صدرالدین (متوفی ۱۲۶۸ھ) جس کا مزار مغربی جانب آپ کے پہلو میں ہے درس دیا کرتے تھے۔ غالباً یہی شیخ محمد شعیب کی درسگاہ بھی تھی۔

ابتدائی مدارج کے مکاتب اور علمی مراکز قائم کرنے میں ترغیب و تشویق اور امداد و معاونت فرماتے۔ تدریسی امور سے فارغ ہو کر عام لوگوں کے فائدے کے لئے وعظ و نصیحت کی مجلسیں بھی قائم فرماتے جس میں جوق در جوق سامعین و شائقین شریک ہوتے، اپنے وعظ میں اتباع شریعت پر خاص طور پر زور دیتے۔ حافظ غلام فرید لکھتے ہیں کہ آپ فتویٰ نویسی کا کام بھی کرتے تھے۔

### چینگلی کو ہجرت،

جیسا کہ پہلے باب میں عرض کیا جا چکا ہے سیاسی اعتبار سے آپ کا دور انتہائی غیر اطمینان بخش تھا، ہر طرف طوائف الملوکی اور افراتفری پھیلی ہوئی تھی، عوام مصائب و آلام میں مبتلا تھے، ابدالی قبیلے کے حکمران شاہ زمان، شاہ محمود اور شاہ شجاع آپس میں برسر پیکار تھے، شاہ شجاع کی مسلسل شکستوں کی وجہ سے پشاور تباہی و بربادی کا تختہ مشق بنا ہوا تھا، بقول اللہ بخش یوسفی "پشاور کے علاقے میں قیام امن کی کوئی صورت نہ تھی" (۱) دوسری طرف بارکزی خاندان جس کے تعاون سے درانیوں کو عروج حاصل ہوا تھا، کے سردار فتح خان کو سازشوں کا نشانہ بنا کر قتل کر دیا گیا تھا جس کے بعد درانی اور بارکزی خاندان کی باہمی چپقلش شروع ہو گئی تھی اور خود بارکزی خاندان کے سردار ایک باپ پائندہ خان کے بیٹے ہونے کے باوجود اقتدار کے ہوس میں ایک دوسرے کے خلاف برسر پیکار تھے ادھر زمان شاہ نے ۱۷۹۸ء میں سکھوں کے ساتھ سمجھوتہ کر کے رنجیت سنگھ کو پنجاب کا گورنر مقرر کیا تھا جس نے درانی خاندان کے زوال اور بارکزی سرداروں کی خانہ جنگی سے فائدہ اٹھا کر پشاور تک کے علاقے پر قبضہ کر لیا جس کے نتیجے میں یہ علاقہ سکھ مسلم فسادات کے ایک لامتناہی سلسلے کی لپیٹ میں آ گیا تھا۔

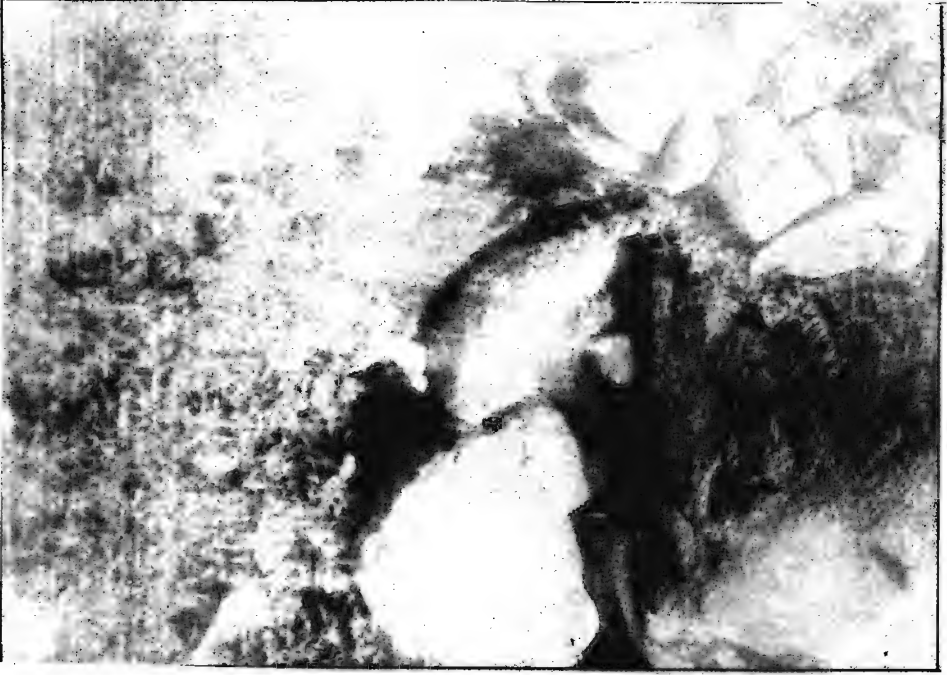
افرتفری اور بدامنی کے ان حالات نے دوسرے کئی اہل اللہ کی طرح شیخ محمد شعیب قدس سرہ کا چین و سکون بھی منقض کر دیا، مسلمان حکمرانوں کے باہمی اختلافات اور اغیار کی ریشہ دوانیوں پر اندر ہی اندر کڑھتے رھتے تھے لیکن زوال و جمود کے اس ماحول میں چارہ جوی کی بظاہر کوئی صورت دکھائی نہیں دے رھی تھی، بالآخر سکھوں کے روز افزوں مظالم سے تنگ آکر تورڈھیری کو خیرباد کہا او صوابی سے دس میل دور خواہ خیل کے پہاڑی علاقے میں واقع موضع چینگلئی کو ہجرت فرمائی وہاں پر ایک مسجد<sup>(۱)</sup> بنائی اور زندگی کے باقی ایام وہیں بسر کرنے کا ارادہ فرمایا۔ چینگلئی میں قیام کے دوران درس و تدریس اور وعظ و نصیحت سے جب فرصت ملتی تو بستی سے مغرب کی جانب تقریباً ڈیڑھ میل کے فاصلے پر ایک چوٹی<sup>(۲)</sup> پر تشریف لے جاتے اور وہاں ذکر و مراقبہ میں مشغول رھتے۔

### زندگی کے آخری ایام اور شہادت:

شیخ محمد شعیب قدس سرہ کی رگوں میں غازی دادا اور مجاہد باپ کا خون گردش کرتا تھا، حق گوئی اور بیباکی آپ کی گھنٹی میں پڑی ہوئی تھی، جذبہء جہاد اور شوق شہادت سے آپ کا خمیر تیار ہوا تھا، آپ حالات کے ساتھ

(۱) آج کل یہ مسجد ویران ہے اور اس کے احاطے میں قبریں ہیں، البتہ ایک بڑا سیاہ پتھر جس کی لمبائی تقریباً ۴ فٹ (شرقاً غرباً) اور چوڑائی ۳ فٹ (شمالاً جنوباً) ابھی تک زمین میں نصب ہے جس پر کھڑے ہو کر شیخ محمد شعیب (رح) آذان دیا کرتے تھے موضع چینگلئی کے باشندوں سعید خان بن صاحب خان محلہ یونس خیل، زرد اللہ خان ممبر بلدیاتی کونسل چینگلئی محلہ جعفر خیل اور غلام محمد عرف بابا جی کلان شریف نے بتاریخ ۲ اکتوبر ۱۹۸۳ء راقم الحروف کو اپنے مطالعاتی سفر کے دوران اس مسجد اور اس احاطے میں نصب شدہ اس پتھر کی نشاندہی کی۔

(۲) پہاڑی کی اس چوٹی کو یہاں کے مقامی لوگ "ناڈکنی" کے نام سے یاد کرتے ہیں، اس چوٹی سے صاف و شفاف پانی کا ایک چشمہ نکلتا ہے جس کا پانی ایک خوبصورت آبشار کی صورت میں نیچھے گر کر ایک جگہ جمع ہوتا ہے جسے "کوہی ڈنڈ" کہتے ہیں، اس پانی سے اہالیان چینگلئی کے بقول شیخ محمد شعیب قدس سرہ وضو اور غسل فرماتے، آپ کے وہ خون آلود کپڑے جو نوشہرہ کے معرکے میں شرکت کے موقع پر آپ نے زب تن فرمائے تھے، بھی اسی پانی سے دھوئے گئے تھے۔ راقم الحروف نے ۲ اکتوبر ۱۹۸۳ء کو اس شفاف چشمے کا پانی نوش جان کرنے کی سعادت حاصل کی۔



چینگلی کے قریب مغربی جانب تقریباً ڈیڑھ میل کے فاصلے پر واقع پہاڑی  
چوٹی جسے مقامی لوگ "ناڈکٹی" کہتے ہیں) پر پھوٹنے والے چشمے کا ایک منظر  
جس کا پانی حضرت شیخ محمد شعیب (رح) نوش جان فرماتے تھے - اس چوٹی پر  
آپ ذکر و مراقبہ میں مشغول رہتے تھے -

(عکاسی ۲ اکتوبر ۱۹۸۳ء)

ناڈکنی کے چشمے سے پھوٹنے والا پانی ایک خوبصورت آبشار کی صورت میں نیچے گر کر ایک جگہ جمع ہوتا ہے جسے مقامی لوگ "کوہی ڈنڈ" کہتے ہیں۔ یہاں شیخ محمد شعیب قدس سرہ غسل فرماتے اور کپڑے دھوتے - معرکہء نوشہرہ کے موقع پر جب آپ زخمی ہوئے تو آپ کے وہ خون آلودہ کپڑے بھی اسی پانی سے دھونے گئے تھے -

(عکاسی ۲ اکتوبر ۱۹۸۳ ع)



سمجھوتہ کر کے، ع

"زمانہ با تو نسا زد تو با زمانہ بساز"

کے قائل نہیں تھے بلکہ اپنے ضمیر کی آواز پر لبیک کہتے ہوئے، ع

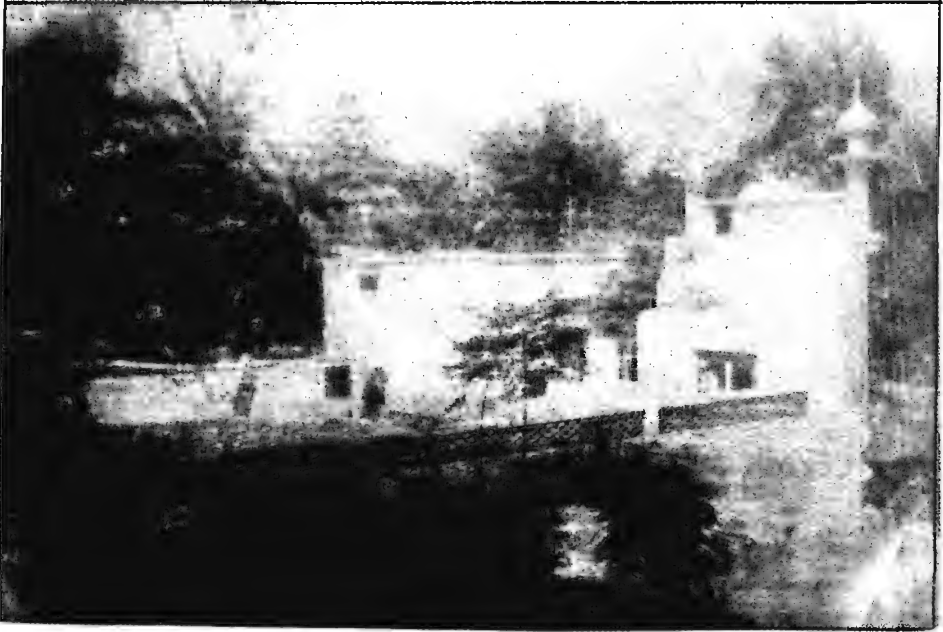
"زمان با تو نسا زد تو با زمانہ ستیز"

کے علمبردار تھے چنانچہ اپنے دارالہجرت چینگلنی میں قیام کے دوران آپ نے جہاں دعوت حق اور اصلاح نفوس کے دوسرے امور درس و تدریس اور ارشاد و تلقین کا سلسلہ جاری رکھا وہاں موقع و محل کی مناسبت سے عملی جہاد کی تیاری کے لئے تبلیغی دورے بھی شروع کر دیے سکھ کار روایتوں کا آپ بڑی گہری نظر سے مطالعہ کر رہے تھے، ان کے خلاف معرکہ آرائی میں آپ کے ایک فرزند دلہند مولانا شیخ سعد الدین المعروف بہ دکنیربابا قدس سرہ<sup>(۱)</sup> پہلے ہی ۱۲۳۰ھ/۱۸۱۵ع میں اپنی جان عزیز کا نذرانہ پیش کر چکے تھے لہذا طبعی طور پر بھی ان کے خلاف صف آرا ہونے کے لئے آپ کا خون جوش مار رہا تھا۔

آپ کے خلفاء و مریدین کے تبلیغی دوروں سے سوات، بنیر، آفریدی اور یوسفزی پٹھانوں میں جوش جہاد کا ایک نیا ولولہ پیدا ہو گیا اور لوگ جوق در جوق مجاہدوں کی اس جماعت میں شامل ہونے لگے، جب آپ نے دیکھا کہ کوہستانی علاقے کے روئیں تن مجاہدوں کا ایک جم غفیر آپ کے گرد جمع ہو گیا ہے جن کے بازوؤں میں فولادی قوت اور جن کے سینوں میں شیروں کے دل ہیں تو آپ نے باقاعدہ جہاد کی تیاری کا اعلان کر دیا جب سرحدی پٹھانوں کے جہاد کی تیاری کی خبر افغانستان میں بارکزی سردار محمد عظیم خان تک پہنچی جو ایسے ہی کسی موقع کی تلاش میں تھاتو وہ بھی اپنی باقاعدہ افغان فوج سمیت پشاور کی طرف چل پڑا۔ میدان جنگ نوشہرہ کے قریب تھا، یوسفزی آفریدی اور خٹک قبائل کے

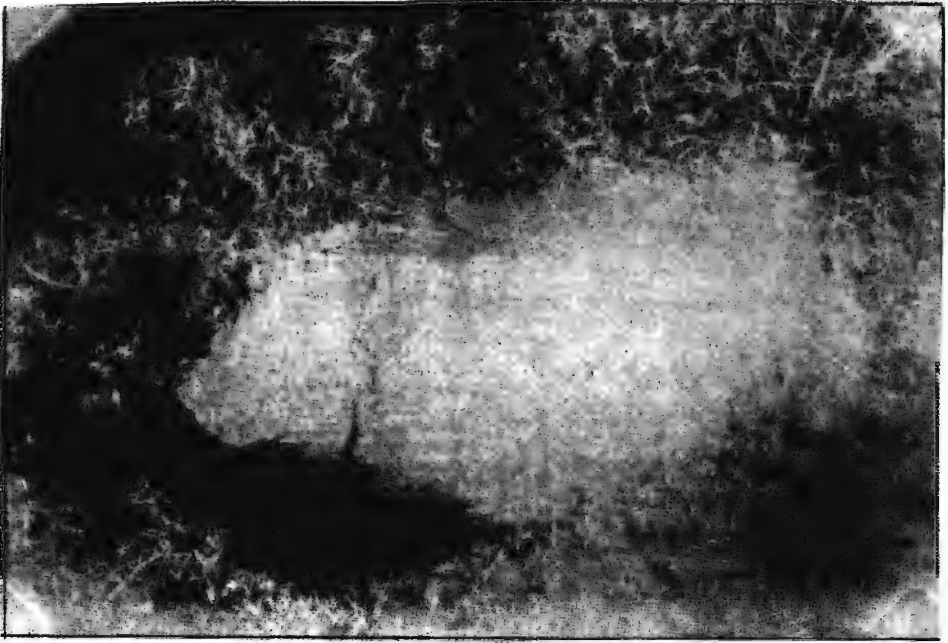
(۱) آپ کا مزار ضلع کیمبل پور کے موضع جابہ سے ایک فرلانگ کے فاصلے پر ہے، موضع جابہ انک کے پل سے تین میل کے فاصلے پر ہے۔

تورڈ ہیر (ضلع مردان) سے باہر حضرت شیخ محمد شعیب قدس سرہ (متوفی ۱۲۳۸ھ) کا مزار پر انوار جہاں بارہویں/تیرہویں صدی ہجری کے اس بطل حریت کا جسد مبارک آسودہء خاک ہے مغربی جانب ان کے پہلو میں ان کے خلف الرشید شیخ صدر الدین قدس سرہ (متوفی ۱۲۶۸ھ) کے مزار کی عکسی تصویر ہے۔ (عکاسی بتاریخ یکم اکتوبر ۱۹۸۳ع)



موضع چینگلی کے مقام پر بنا کردہ مسجد (جو ان دنوں ویران ہے اور اس کے احاطے میں قبریں ہیں) میں نصب شدہ سیاہ پتھر کا عکس جس پر حضرت شیخ محمد شعیب قدس سرہ کھڑے ہو کر آذان دیا کرتے تھے۔

(عکاسی بتاریخ ۲ اکتوبر ۱۹۳۷ء)





تقریباً بیس ہزار مجاہدین اپنے علماء و مشائخ جن میں شیخ محمد شعیب قدس سرہ اور پیرزادہ محمد اکبر شاہ ترمذی (جو سید علی ترمذی المعروف بہ پیر بابا قدس سرہ کی اولاد میں سے تھے) زیادہ مشہور ہیں، کی سرکردگی میں دریائے کابل کے بائیں جانب جمع ہو گئے اور سردار محمد عظیم خان اور اس کا بھائی دوست محمد خان اپنی باقاعدہ فوج کے ساتھ دزیا کے دائیں جانب سکھوں کی جانب سے رنجیت سنگھ کے علاوہ اکالی سردار پھولا سنگھ، کھڑک سنگھ، جنرل وینٹورا اور جنرل الارڈ جیسے آزمودہ کار جرنیل فوج کی کمان کر رہے تھے۔ اس لڑائی کی تفصیل باب اول (سیاسی حالات) میں گذر چکی ہے جس کا یہاں اعادہ کرنا بے سود ہوگا

شیخ محمد شعیب قدس سرہ اس لڑائی میں شدید زخمی ہو گئے، آپ کے علاوہ تین ہزار سے دس ہزار تک افغان مجاہدین مقتول و مجروح ہوئے۔ آپ کو زخمی حالت میں چینگلئی لایا گیا، بالآخر زخموں کی تاب نہ لا کر رجب ۱۲۳۸ھ/ ۱۸۲۳ع میں جان جہاں آفرین کے سپرد کردی<sup>(۱)</sup> وصال سے پہلے بڑے اشتیاق کے ساتھ جناب حافظ عبد الغفور (صاحب سوات) کو سینے پر لٹا کر چاروں سلسلوں میں اپنی نسبت منتقل فرمائی۔

(۱) آپ کا مزار تورڈ ہیر سے باہر ایک چھوٹے سے قبرستان کے احاطے میں ایک سادہ اور پروقار چار دیواری کے اندر واقع ہے جہاں بعض دیگر مزارات کی طرح چھل پھل اور میلے کا سمان تو نظر نہیں آتا، البتہ فرقان حمید کی تلاوت کی چند دھیمی دھیمی آوازیں اور رب العلمین کے حضور سجدہ نیاز میں پڑے ہوئے چند سر دکھائی دیتے ہیں۔ تاریخ وفات کے بارے میں اختلاف ہے جناب آصف خان (مصنف تاریخ سوات)، اعجاز الحق قدوسی (مصنف تذکرہ صوفیای سرحد)، اور روشن خان مصنف "تذکرہ" اور مترجم و حاشیہ نگار تواریخ حافظ رحمت خانی نے ۱۲۳۲ھ/ ۱۸۱۶ع لکھا ہے اور نوشہرہ کے معرکے میں آپ کی شمولیت کا ذکر بھی نہیں کیا جبکہ نصر اللہ خان نصر، عبد الحلیم اثر افغانی، مولوی امیر شاہ قادری اور حافظ غلام فرید نے ۱۲۳۸ھ/ ۱۸۲۳ع تحریر کیا ہے اور یہی درست ہے کیونکہ یہی تاریخ وفات آپ کے کتبہ مزار پر کندہ ہے جس کے ساتھ مادہ تاریخ "چراغ اجل" (جس کے ابجد ۱۲۳۸ھ بنتے ہیں) بھی درج ہے، یہی تاریخ آپ کے مطبوعہ خاندانی شجرہ مرتبہ صاحبزادہ احمد جان میں مسطور ہے۔ جناب روشن خان کی توجہ جب اس بات کی طرف دلاتی گئی تو انہوں نے راقم الحروف کے نام اپنے مکتوب (مورخہ ۲۱ مارچ ۱۹۸۵ع) میں ۱۲۳۸ھ کو سال وفات تسلیم کر کے اپنی تصنیف کی اگلی اشاعت میں تصحیح کرنے کا وعدہ کیا۔

فجزاءہ اللہ خیر الجزا۔

## آپ کی اولاد اور احفاد

آپ کے دو صاحبزادے تھے،

(۱) صاحبزادہ سعدالدین المعروف بہ دکنیر بابا شہید جو ۱۲۳۰ھ / ۱۸۱۵ع میں سکھوں سے جہاد کرتے ہوئے شہید ہو گئے، عالم، فاضل، صاحب عبادت و ریاضت اور اپنے والد محترم کی طرف سے خلافت سے مشرف تھے۔ ان کے چار صاحبزادے ہوئے، صاحبزادہ بدرالدین، صاحبزادہ نورالحق، جو قطب زمان کے لقب سے مشہور ہوئے، صاحبزادہ عبدالحق اور صاحبزادہ زین العارفین۔ ان کی اولاد عمرزی (چارسدہ)، اوڈیگرام (سوات) تورڈھیری، قاضی آباد، بخشالی (تحصیل صوابی) میں آباد ہے۔

(۲) آپ کے دوسرے فرزند کا نام صاحبزادہ صدرالدین (متوفی ۱۲۶۸ھ) جس کا مزار اپنے والد بزرگوار کے پہلو میں مغربی جانب ہے، ان کے دو بیٹے ہوئے، صاحبزادہ عمادالدین اور صاحبزادہ زین العابدین جن کی اولاد قاضی آباد (ضلع مردان) میں ہے۔

## اخوند حافظ عبدالغفور قدس سرہ

دونوں بیٹوں اور پوتوں کے علاوہ جس شخصیت نے آپ کے خلفاء میں سب سے زیادہ شہرت حاصل کی اور آسمان رشد و ہدایت پر درخشندہ ستارہ بن کر چمکا وہ حضرت اخوند حافظ عبدالغفور صاحب سوات قدس سرہ کی جانی پہچانی شخصیت ہے جنہوں نے ایک طرف ہزاروں سینوں کو عشق حقیقی سے گرما دیا تو دوسری طرف اپنے وقت کی طاغوتی قوتوں سہکوں اور انگریزوں کے دانت کھٹے کر دیے۔

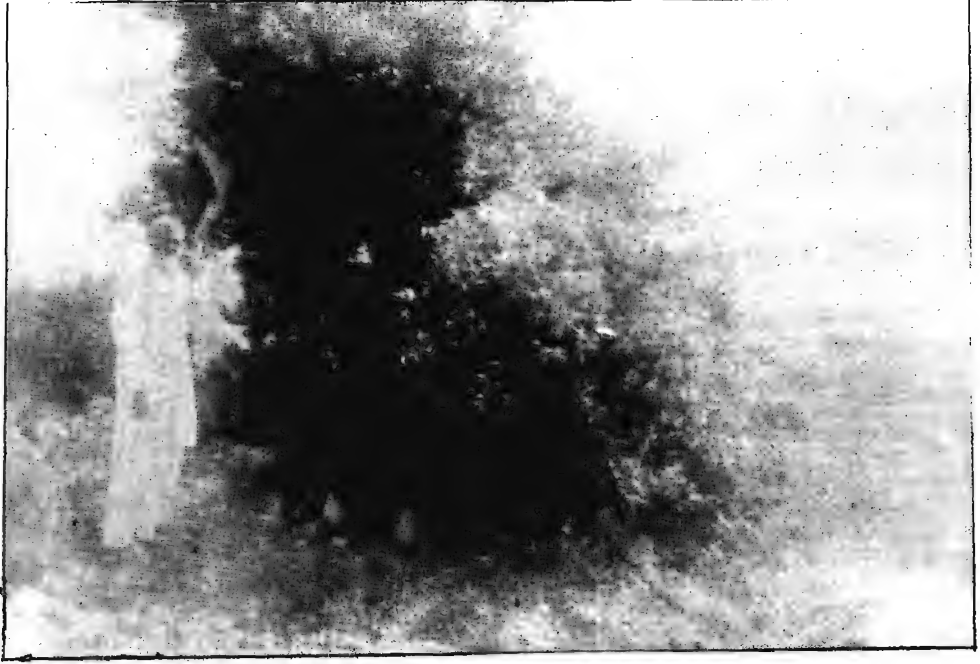
اخوند حافظ عبدالغفور قدس سرہ کی ولادت عبدالواحد خان المعروف راوت خان کے ہاں ۱۲۰۷ھ / ۱۷۹۴ع میں سوات کے علاقہ شامی زی موضع چپڑی میں ہوئی، آٹھ سال کی عمر میں قرآن مجید حفظ کیا، اس کے بعد علوم متداولہ کے حصول کے

لئے دور دراز کے سفر کئے، آپ کے اساتذہ میں مولانا سید عبدالحکیم بخاری نقشبندی موضع گوجر گڑھی، مولانا اخوندزادہ محمد نقشبندی (موضع پڑانگ، تحصیل چارسدہ)، میان محمد حکم (موضع تنگی علاقہ ہشتنگر) حضرت عبیداللہ میان گل (موضع چمکنی ضلع پشاور)، حضرت میان محمد نعیم کاکا خیل (موضع زیارت کاکا صاحب ضلع پشاور) اور حضرت جیوشاہ فضل احمد معصومی (پشاور شہر) شامل ہیں۔

ظاہری علوم سے فارغ ہو کر ۱۲۳۱ھ میں ۲۱ سال کی عمر میں تورڈھیر تشریف لائے اور شیخ محمد شعیب قدس سرہ کے ہاتھ پر بیعت کی، تقریباً آٹھ سال تک آپ کی خدمت میں رہے اور باطنی کمالات کے حصول کے علاوہ شیخ محمد شعیب کی مجاہدانہ سرگرمیوں میں بھی شریک رہتے۔ حضرت محمد شعیب قدس سرہ جب رجب ۱۲۳۸ھ / مارچ ۱۸۲۳ع میں نوشہرہ کے مقام پر سکھوں سے جہاد کرتے ہوئے زخمی ہو گئے تو آخری وقت میں آپ کی زبان پر عبدالغفور عبدالغفور کی پکار جاری ہوئی چنانچہ آپ کو اپنے سینے پر لٹا کر ہر چار سلاسل میں خلافت سے مشرف فرمایا۔

حافظ عبدالغفور قدس سرہ نے اپنی زندگی میں اپنے مرشد کے وظیفہ حیات ارشاد و تلقین کے ساتھ ساتھ آپ کے جہاد فی سبیل اللہ کے مشن کو بھی جاری رکھا۔ اپنے مرشد کی وفات کے بعد پہلے سید احمد شہید قدس سرہ کی تحریک جہاد میں شامل ہو کر سکھوں کے خلاف برسر پیکار رہے، جب سکھ حکومت کا خاتمہ ہوا تو انگریزوں کے خلاف سینہ سپر رہے، بالآخر ۵۷ سال ارشاد و تلقین، دعوت اصلاح و تبلیغ اور جہاد فی سبیل اللہ میں مصروف رہ کر ۱۲۹۵ھ میں وصال فرمایا، مزار شریف سیدو شریف (مینگورہ سوات) میں ہے۔

آپ کے خلفاء کی تعداد سینکڑوں بتائی جاتی ہے جن میں شاہ عبدالرحیم سہارنپوری مولانا نجم الدین المعروف بہ ہڈے ملا اور مولانا عبدالوہاب مانکی شریف قدس اللہ تعالیٰ اسرار ہم زیادہ مشہور ہیں۔



موضع چینگلی کے جناب سعید خان ولد صاحب خان مرحوم اس مقام کی نشاندہی کر رہے ہیں جہاں حضرت شیخ محمد شعیب قدس سرہ میدان جہاد سے چینگلی واپس آتے ہوئے زخمی حالت میں اپنے گھوڑے سے گرے تھے۔ اس مقام پر پتھروں اور مٹی کا ڈھیر ہے جسے مقامی لوگ "سلے" کہتے ہیں اور اس پر اگے ہوئے درخت کا نام "گرنڈا" *Carissa opaca* ہے۔ یہ جگہ چینگلی سے سیفونڈ، درن جانے والے راستے کے مشرقی کنارے پر "لالوگو ڈھیری" (ایک پہاڑی چوٹی کا نام) کے قریب ہے۔

موضع چینگلی کے قریب پہاڑی وادی میں اس مقام کا منظر جس کے بارے میں حضرت شیخ محمد شعیب (رح) کے صاحبزادوں اور عقیدتمندوں کی روایت ہے کہ معرکہ، نوشہرہ (۱۴ مارچ ۱۸۲۳ع) سے ایک روز پہلے آپ سارا دن اس وادی میں گھوڑے پر سوار ہو کر اپنی تلوار سے پودے (جس کو مقامی لوگ "بہیکڑ" *Adhatoda vasica*) کہتے ہیں) کاٹتے رہے، جس پودے پر آپ کی تلوار کا وار پڑتا اس سے خون کے قطرے ٹپکتے - شام کے وقت جب گھر تشریف لائے تو آپ کے کپڑے خون آلود تھے - (واللہ اعلم)



### شیخ محمد شعیب قدس سرہ کا مسلک تصوف

جیسا کہ آپ کے خاندانی ماحول اور خود آپ کی زندگی کے شب و روز کے مختصر خاکے سے اندازہ ہوتا ہے کہ آپ سلوک و تصوف میں صوفیای متقدمین کے مسلک کے قائل ہیں، آپ کی تصنیف "مرآة الاولیاء" (قلمی) کے موضوعات اور عنوانات کی ترتیب سے بھی واضح ہوتا ہے کہ آپ کتاب اللہ کے احکامات، سرور کونین صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کے اسوہ حسنہ، صحابہ کرام رضی اللہ عنہم کے آثار، تابعین اور تبع تابعین (ائمہ اربعہ و غیرہ) کی تعلیمات اور سلف صالحین کے اقوال و احوال کو اپنے لئے مشعل راہ سمجھتے ہیں اور اعتدال کی راہ پر قائم رہنے کی ترغیب دیتے ہیں، غونہ کے طور پر مرآة الاولیاء کے چند اقتباسات پیش کئے جاتے ہیں۔

### شریعت، طریقت، حقیقت

انسان کی زندگی کا اولین مقصد معرفت و محبت خداوندی ہے "كنت كنزاً مخفياً فاجبت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف" یعنی اللہ تعالیٰ نے مخلوق کو اپنی معرفت کی خاطر پیدا کیا اور اس مقصد کی ابتداء شریعت سے ہوتی ہے یعنی اپنے خالق کی بندگی و اطاعت سے، چنانچہ ارشاد عزاسمہ ہے "وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ" میں نے جن و انس کو محض اپنی عبادت کے لئے پیدا کیا اور بعض مفسرین نے یہاں يعبدون کی تفسیر "يعرفون" سے کی ہے۔ اس عبادت اور بندگی کی تکمیل طریقت سے ہوتی ہے یعنی اعضائے ظاہری کے ساتھ اندرونی جذبات و خواہشات کی درستگی و شائستگی۔ شریعت و طریقت پر کاربند رہنے کے بعد انسان کا اصل مقصد یعنی ہدایت کی روشنی اور بصیرت کا نور میسر آجاتا ہے اور مؤمن حدیث پاک "مؤمن کی فراست سے ذرو، پس وہ اللہ کے نور سے دیکھتا ہے" (۱) ہے۔

(۱) ترمذی (عربی- اردو) طبع محمد علی رکاخانہ کتب کراچی، ج ۲، ابواب التفسیر باب ۱۵ ص ۴۸۴۔

قلوب العارفين لها عيون تری ما لا يراه الناظرون (۱)

کا مصداق بن جاتا ہے، یہی اصل مطلوب و مقصود مؤمن ہے، اس حقیقت کو آپ ان الفاظ میں بیان کرتے ہیں:

".....یعنی خلق را برای معرفت خود پیدا کردم تا مرا بشناسند و بما روی آرند و ابتداء این راه از شریعت است و آن فرائض و واجبات و سنت و مستحبات است و چنانچه لقمہ و جامہ و تن خود را از حرام و شبہ و پلیدی و خیانت پاک دارد و حواس خمسہ را از الواث معصیت نگاہ دارد و این را طہارت جوارح گویند از معصیت و این جملہ شریعت است۔ پس از ان راه راہ طریقت است و آن آنست کہ خود را از اخلاق ذمیمہ چنانچہ حب الدنیا و جاہ و شہوات و حسد و کینہ و کبر و حرص و بغض و بخل وغیرہ ذلک پاک دارد و بصفات حمیدہ چنانچہ صدق و صفا و حلم و سخا و مروت و وفا و احسان با خلق و جز آن آراستہ کند، این را گردش و تبدیل و اخلاق گویند پس از آن راہ راہ حقیقت است و آن سرست کہ در سینہ عارفان می باشد و این مطلوب است از شریعت و طریقت کہ آن پوست است و این مغز" - (۲)

### شریعت و طریقت لازم و ملزوم ہیں

قرون اولی کے بعد جب مختلف فتنے پیدا ہوئے مثلاً باطنیہ اور اباحیہ وغیرہ، تو صوفیاء میں بھی ایک ایسا طبقہ پیدا ہوا جن کا دعویٰ تھا کہ شریعت کے احکام تو مبتدی کے لئے ہوتے ہیں اور حقیقت تک پہنچنے کے لئے ایک ذریعہ اور بس، جب صوفی حقیقت تک رسائی حاصل کرلیتا ہے تو ظاہری تکالیف شرعیہ اس سے ساقط ہو جاتے ہیں جبکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کے اسوہ حسنہ اور صحابہ کرام رضی اللہ عنہم کی زندگیوں کے مطالعے سے واضح ہوتا ہے کہ کسی نے بھی اپنے آپ کو مندرجہ بالا مفہوم میں شرعی امور سے بے نیاز اور بالاتر

(۱) حلیۃ الاولیاء، مؤلفہ ابو نعیم اصفہانی، طبع قاہرہ ۱۹۳۳ع، جلد دوم، ص ۲۰۰ -

(۲) مرآة الاولیاء (قلمی) مملوکہ سلطان العارفين ساکن قاضی آباد (مردان) ص ۸۷ -

نہیں سمجھا حتیٰ کہ کسی صحابی کے دل میں اس کا خیال تک نہیں آیا بلکہ وہاں تو جتنا کسی کے علم و معرفت میں اضافہ ہوتا اتنا ہی شریعت کے اعمال میں انہماک میں اضافہ ہوتا:

مکتب عشق کے انداز نرالیے دیکھے اس کو چھٹی نہ ملی جس نے سبق یاد کیا

شریعت و طریقت دونوں ایک دوسرے کے لئے لازم و ملزوم ہیں، شریعت و طریقت کی دوئی کا نعرہ ملاحدہ و زنادقہ کے ذہنوں کی اختراع ہے، دین مبین میں ایسے نظریات کی کوئی گنجائش نہیں، اس حقیقت پر شیخ محمد شعیب قدس سرہ ان الفاظ میں روشنی ڈالتے ہیں۔ "اقامت شریعت بی وجود حقیقت محال نباشد و اقامت حقیقت بی وجود شریعت محال، و مثال این چون شخصی باشد زندہ بجان و چون جان از وی جدا شود آن شخص مردہ شود، همچنین شریعت بی حقیقت ربائی بود و حقیقت بی شریعت نفاقی"۔ (۱)

### شیخ زادگی و سید زادگی اصل نہیں اصل اتباع سنت ہے

بعض لوگ "پدرم سلطان بود" کی غلط فہمی میں مبتلا رہتے ہیں، اپنی پونجی میں عمل کا توشہ کچھ نہیں ہوتا، یہ ان کی خام خیالی ہے جس کا کتاب و سنت میں کوئی ثبوت نہیں، شریعت کے احکام اس بارے میں بالکل واضح ہیں جس میں کسی شک و شبہ کی گنجائش نہیں، سیدنا ابراہیم علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام کا باپ آذرہو یا نوح علیہ السلام کا بیٹا کنعان ہوا آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کے چچا ابولہب ہوں، ہر ایک اپنے رب کے سامنے اپنے اعمال کا خود جواب دہ ہوگا، کوئی دوسرے کا بوجھ نہ اٹھائے گا "وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرٰی" (۲) اس دن نہ ابولہب کو قریش کا نسب اور شعلے جیسا حسن کچھ فائدہ دے گا اور نہ سیدنا حضرت بلال حبشی رضی اللہ عنہ کے درجات اور علوشان میں اس کی غلامی



اور سیاہ فامی کی وجہ سے کوئی فرق آئیگا۔ شیخ محمد شعیب قدس سرہ اس سلسلے میں فرماتے ہیں:

"بدانکہ طلب حق در متابعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم است لقولہ تعالیٰ: "وَإِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي" ہر کہ بغیر متابعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بسبب شیخ زادگی و سید زادگی خود را پیری و پیشوائی سازد او ضال و مضل است"۔ (۱)

### پیر کامل کی ضرورت

اس میں کوئی شک نہیں کہ منزل حقیقی تک پہنچنے کے لئے کتاب اللہ سب سے بہترین رہبر ہے، کتاب اللہ کی تعلیمات قولاً و عملاً سمجھانے کے لئے خدانے رہبر کامل سرور کونین محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کو مبعوث فرمایا اور آپ نے یہ امانت اپنے صحابہ رضی اللہ عنہم کے حوالے کر کے ان کو اس بات کا ذمہ دار ٹھہرایا کہ "جس نے ایک بات بھی مجھ سے سنی وہ دوسروں تک پہنچائے" (۲) "گویا امت کا ہر فرد اس کا مکلف ہے کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کے لائے ہوئے دین کے جز و کل کو دوسروں تک پہنچائے اور نہ جاننے والے پر یہ فرض ہے کہ علماء ربانیین کی طرف رجوع کرے کہ بغیر کسی رہبر کے کسی راستے پر چلنا خطرے کا باعث بن سکتا ہے، مولانا نور کمال حزین (۳) فرماتے ہیں:

طرق منزل لیلی نتوان برد بخود فوز کردار تو بر راہ شناسان مربوط

اس حقیقت پر خامہ فرسائی کرتے ہوئے شیخ محمد شعیب قدس سرہ فرماتے ہیں:

"بدانکہ راہ خدای عزو جل در مغرب و مشرق و جنوب و شمال نیست و در زمین

(۱) مرآة الاولیاء (قلمی) ص ۲۴۲۔

(۲) بخاری، کتاب الانبیاء ۵۰۔ ترمذی، ابواب العلم ۱۳۔

(۳) مولانا نور کمال حزین کے لئے ملاحظہ ہو راقم الحروف کا مضمون مشمولہ ماہنامہ "سروش" اسلام آباد شمارہ دسمبر ۱۹۸۱ع۔

و آسمان نیست بلکه در بہشت و عرش ہم نیست، راہ خدای تعالیٰ در درون تست  
 کما فی قوله تعالیٰ "وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ". راہ خدای تعالیٰ بدل تواند رفت نہ  
 بہ قدم کہ کار جوارح عبادت است نہ معرفت چنانچہ در حدیث قدسی آورده است  
 "لا یسعی ارضی و لاسمائی ولكن یسعی قلب عبدی مؤمن" لیکن این راہ مشکل  
 است، پس ترا رفیق می باید اگر بی رفیق روی در چاہ ضلالت افتی کہ حضرت  
 رسالت پناہ علیہ الصلوٰۃ والسلام فرمود "الرفیق ثم الطریق"۔ (۱)

آگے چل کر لکھتے ہیں:

"پس طالب حق را بحکم طلب واجب است کہ خدمت کفش صدیق کند کہ درین  
 راہ رفتہ باشد و مقتدای شریعت و حقیقت گشتہ باشد تا آن مرشد کامل این طالب  
 صادق را راہنمودی کند، لہذا مجتہدان شریعت با مشائخ طریقت بیعت کردند و مرید  
 شدہ اند چنانچہ امام اعظم با امام جعفر صادق و امام محمد بن ادریس شافعی با  
 ہبیرہ بصری و امام محمد بن حسن با داؤد طائی و قاضی امام ابو یوسف با حاتم  
 اصم و امام احمد بن حنبل با بشر حافی رضوان اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین. اگر چہ  
 ایشان در علم از ہمہ فوقیت داشتہ اند لیکن درین رہ مسند مسلسل بہ حضرت  
 رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شرط است"۔ (۲)

**پیر کامل کے لئے علوم بہ گانہ ضروری ہیں، جاہل صوفیاء کی مذمت**

رہبر کامل کے لئے ضروری ہے کہ وہ خود راستے کے نشیب و فراز اور تنگ و  
 تاریک گھاٹیوں سے واقف ہو، راہزنوں اور ان کی کمینگاہوں سے باخبر ہو ورنہ  
 خود بھی بہک جائیگا اور جن کی رہبری کرتا ہے انہیں بھی بہکا دیے گا، اپنی  
 پونجی سے بھی ہاتھ دھو بیٹھے گا اور اس کے پیروؤں کی زاد راہ پر راہزن ہاتھ  
 صاف کردینگے۔

(۱) مرآة الاولیاء (قلمی) ص ۸۹ -

(۲) مرآة الاولیاء ص ۹۰ -

مرشد کامل کے لئے ضروری ہے کہ علوم سہ گانہ قرآن، حدیث اور فقہ کا ماہر ہو جیسا کہ شیخ محمد شعیب قدس سرہ شیخ جنید قدس سرہ کا قول نقل کرتے ہوئے فرماتے ہیں:

"قال الجنید للشبلی یا شبلی اذا رأیت صوفیاً و لم یکن بین یدیه تفسیر و علی یمینہ احادیث و علی شمالہ کتب الفقہ تعلم انه شیطان و ما صدر منه مکرو استدراج" یعنی جب تم کسی ایسے صوفی کو دیکھو جس کے سامنے تفسیر، دائیں جانب حدیث اور بائیں جانب فقہ کی کتابیں نہ ہوں (یعنی اگر وہ ان تینوں علوم کا ماہر نہ ہو) تو سمجھ لو کہ وہ شیطان ہے اور اس سے ظاہر ہونے والی چیزیں مکر اور استدراج ہیں (نہ کہ کرامت)۔

آگے چل کر شیخ محمد شعیب قدس سرہ پیر کامل کے شرائط کے ضمن میں لکھتے ہیں "پیر کامل کے لئے تین علوم لازمی ہیں

(۱) علم قرآن و حدیث اور یہ کہ وہ ناسخ و منسوخ سے واقف ہو اور احادیث صحیحہ و غیر صحیحہ کا علم رکھتا ہو (۲) علم فقہ تاکہ وہ روزمرہ کے مسائل کا استنباط کرسکتا ہو (۳) علم کلام و مناظرہ تا کہ اپنے مریدین کے عقائد میں پیش آنے والی لغزشوں کو دفع کرسکتا ہو"۔ (۱)

ورنہ بقول شیخ محمد شعیب سرہ "پیر تا خود دانا نباشد و خود را نجات ندهد، پس مریدان را چگونه بیاگا هاند یا نجات دهد"۔ (۲)

ایک دوسرے مقام پر لکھتے ہیں:

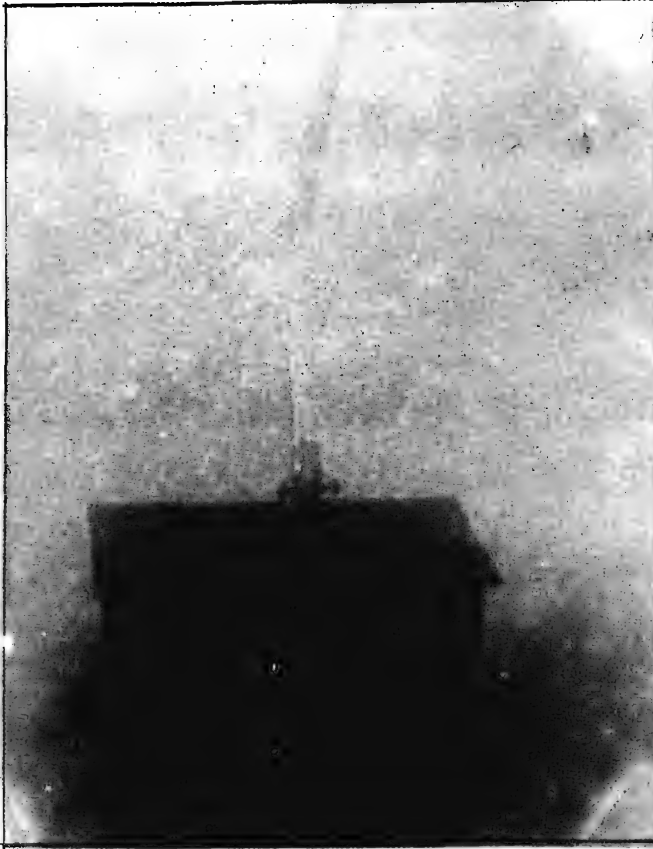
"این احوال در میان صوفیان جاہل و عامی تا این غایت باقی است زیرا کہ جاہلان را در خلوت در آرنند و رقص و سرود و سماع میکنند، بعضی می گویند کہ ذات خدای تعالی دیدم و بعضی گویند صفات خدای دیدم و بعضی گویند کہ حور و باغ دیدم، پس پرهیز بکنید از صوفیان جاہل کہ از آن شیطان اند بلکه خود شیطان اند"۔ (۳)

(۱) تلخیص از مرآة الاولیاء ص ۲۴۳ تا ۲۴۵۔

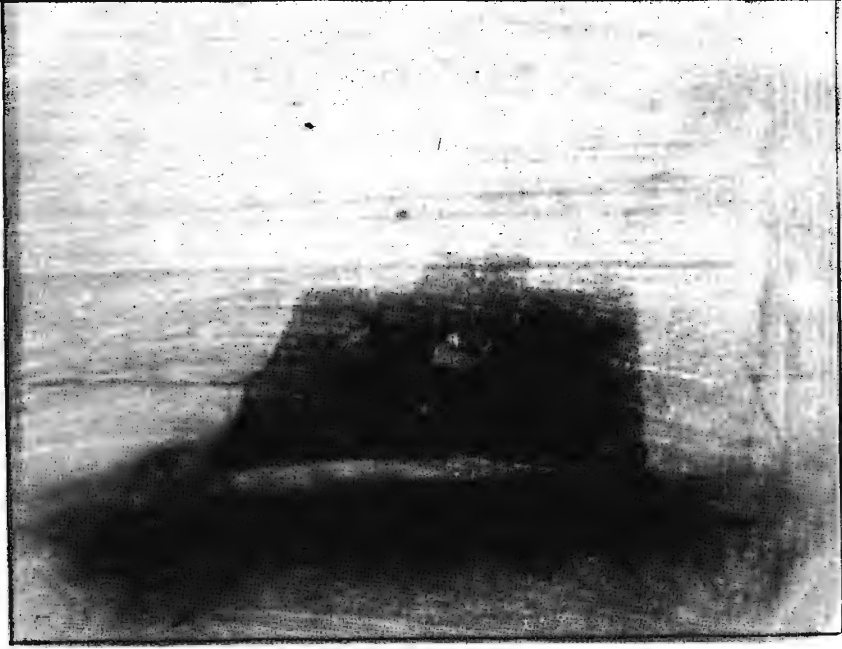
(۲) مرآة الاولیاء ص ۲۴۵۔

(۳) مرآة الاولیاء (قلمی) ص ۲۰۔

حضرت شیخ محمد شعیب قدس سرہ سے منسوب شمشیر آبدار جو صاحبزادہ  
احمد جان ساکن پلوئل (سحاکوٹ) کے پاس محفوظ ہے۔



حضرت شیخ محمد شیب قدس سرہ کی اشیائے متبرکہہ جاء نماز، ٹوپی، موزہ جو صاحبزادہ تاج العارفین ساکن قاضی آباد (مردان) کے پاس محفوظ ہیں۔



## باب ششم

### مرآة الاولیاء (قلمی)

فارسی زبان میں تصوف پر تا حال جتنی کتابیں لکھی گئی ہیں وہ چار قسم کی ہیں (۱) پہلی قسم ان کتابوں کی ہے جو مختلف سلاسل کے صوفیاء کے تذکرے، سوانح اور ضمنی طور پر ان کے اقوال و ملفوظات پر مشتمل ہیں، کشف المحجوب مصنفہ شیخ علی بن عثمان ہجویری (متوفی در حدود ۷۰ھ) تذکرۃ الاولیاء مولفہ شیخ فرید الدین عطار نیشاپوری (متوفی ۶۲۷ھ) اور نفحات الانس مولفہ مولانا عبدالرحمن جامی (متوفی ۸۹۸ھ) اسی قبیل سے ہیں۔

(۲) دوسری قسم وہ کتابیں ہیں جن میں تصوف کے مختلف موضوعات اور صوفیاء کے ذاتی تجربات اور واردات پر بحث کی گئی ہے، مکتوبات شیخ شرف الدین یحییٰ منیری (متوفی ۷۸۶ھ) جو مکتوبات سہ صدی کے نام سے مشہور ہیں، مکتوبات امام ربانی حضرت مجدد الف ثانی (متوفی ۱۰۳۴ھ) کے نام اسی ضمن میں لئے جاسکتے ہیں۔

(۳) تیسری قسم ان کتابوں کی ہے جو کسی خاص سلسلہ یعنی قادریہ، چشتیہ یا نقشبندیہ وغیرہ کے مشائخ یا کسی ایک خاص بزرگ کے سوانح اور اقوال پر مشتمل ہیں،

رشحات عین الحیات <sup>(۱)</sup> مؤلفہ مولانا فخرالدین علی بن حسین واعظ کاشفی (متوفی ۹۳۹ھ)، سیرالعارفین <sup>(۲)</sup> مؤلفہ حامد بن فضل اللہ جمالی (متوفی ۹۴۲ھ)، زبدة المقامات <sup>(۳)</sup> مؤلفہ خواجہ محمد ہاشم کشمی (متوفی ۱۰۵۴ھ) حضرات القدس <sup>(۴)</sup> (سال تکمیل ۱۰۴۲ھ) مصنفہ خواجہ بدرالدین سرہندی

(۱) یہ تذکرہ خواجگان نقشبندیہ رحمہم اللہ کے حالات، اقوال و ملفوظات پر مشتمل ہے  
(۲) سیرالعارفین میں خواجہ معین الدین چشتی سے لے کر شیخ سماء الدین تک ۱۳ مشائخ چشتیہ کے حالات درج ہیں۔  
(۳) زبدة المقامات مشائخ نقشبندیہ خواجہ باقی باللہ اور مجدد الف ثانی کے احوال و اقوال پر مشتمل ہے۔  
(۴) یہ بھی مشائخ نقشبندیہ کا تذکرہ ہے۔

اور سیرالاقطاب<sup>(۱)</sup> (سال تکمیل ۱۰۵۶ھ) مؤلفہ شیخ الہدیہ چشتی کا شمار ایسی ہی کتب کی فہرست میں ہوتا ہے۔

(۴) چوتھی قسم کے ذیل میں وہ کتابیں آتی ہیں جو کسی خاص بزرگ کے ملفوظات اور مجالس پر مشتمل ہیں، اس سلسلے میں دلیل العارفین<sup>(۲)</sup> (مرتبہ ۶۱۴ھ)، راحت القلوب<sup>(۳)</sup> (مرتبہ ۶۵۵ھ) فوائد الفوائد<sup>(۴)</sup> (مرتبہ ۷۰۷ھ) اور افضل الفوائد<sup>(۵)</sup> (مرتبہ ۷۱۳ھ) کے نام لئے جاسکتے ہیں۔

مرآة الاولیاء کو جو چیز دوسرے تمام تذکروں سے ممتاز کرتی ہے وہ یہ ہے کہ اس کا ایک چوتھائی سے زیادہ حصہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کی حیات طیبہ، آپ کی سیرت پاک اور خلفاء راشدین، ازواج مطہرات اور اہل بیت کرام رضی اللہ عنہم اجمعین کے حالات و فضائل پر مشتمل ہے جس سے تصوف کی دیگر اکثر کتابیں تشنہ ہیں، وہاں آگ کسی کتاب میں سیرت پاک کا تذکرہ ملتا بھی ہے تو مختصر اور اجمالی طور پر، یہاں پوری تفصیل پائی جاتی ہے یہاں تک کہ آپ کے خدام و موالی اور متروکات متبرکہ پر کافی تفصیل سے روشنی ڈالی گئی ہے۔ اس لحاظ سے "مرآة الاولیاء" معارج النبوة اور مدارج النبوة کی مشابہت اختیار کر لیتی ہے، لیکن وہاں پھر تصوف اور صوفیائے کرام کے احوال نام کی کوئی چیز موجود نہیں، بہر حال یہ نسخہ اپنی جامعیت کے لحاظ سے اپنی نظیر آپ ہے۔

### مندرجات کتاب:

ویسے تو جیسا کہ اس کے نام سے مترشح ہوتا ہے یہ نسخہ اولیای کرام کے حالات ملفوظات اور ان کی تواریخ پیدائش و وفات کے علاوہ تصوف کی اصطلاحات

(۱) یہ کتاب مشائخ چشتیہ کے احوال و کرامات پر مشتمل ہے۔

(۲) یعنی ملفوظات خواجہ معین الدین چشتی اجمیری مرتبہ خواجہ بختیار کاکی قدس اللہ سرہما۔

(۳) یعنی ملفوظات بابا فرید گنجشکر مرتبہ خواجہ نظام الدین اولیا قدس اللہ سرہما۔

(۴) یعنی ملفوظات خواجہ نظام الدین اولیا مرتبہ خواجہ حسن سنجر قدس اللہ سرہما۔

(۵) یعنی ملفوظات خواجہ نظام الدین اولیا مرتبہ امیر خسرو قدس اللہ سرہما۔

اور اشغال و معمولات کا آئینہ ہے لیکن کتاب کا ایک بڑا حصہ جیسا کہ پہلے مذکور ہوا حیات طیبہ، اہل بیت عظام اور خلفاء راشدین کے کمالات و فضائل اور آپ کے متروکات متبرکہ کی تفصیل کا احاطہ کئے ہوئے ہے، اس طرح مرآة الاولیاء نے سیرۃ النبی کا روپ دھار لیا ہے، گویا زیر نظر تذکرۃ سیرۃ النبی اور تصوف کے موضوع پر ایک قابل قدر جامع مجموعہ ہے جس کے مندرجات مندرجہ ذیل ہیں:-

- (۱) آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کی حیات طیبہ از ولادت تا وفات-
- (ب) ازواج مطہرات اور دیگر اہل بیت کرام رضی اللہ عنہم کے فضائل و مناقب-
- (ج) خلفاء راشدین کے فضائل و کمالات-
- (د) ائمہ اربعہ کے فضائل و مناقب-
- (ر) سلاسل اربعہ (قادریہ، چشتیہ، نقشبندیہ، سہروردیہ) کے مشائخ عظام کے احوال و اقوال-
- (س) دیگر اولیاء کرام کے حالات و ملفوظات جو سلاسل اربعہ سے مربوط نہیں-
- (ص) علامات پیر کامل-
- (ط) آداب سفر اور اس کے ادعیہ، مسنونہ-
- (ع) علم طریقت کے مختلف اصطلاحات-
- (ف) آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کے قاصدوں، کاتبوں، پہرہ داروں اور خدام و موالی کا ذکر-

(ک) آپ کے جانوروں، اسلحہ اور دیگر متروکات متبرکہ کا ذکر-

(ل) مراقبہ و تفکر، علم تصوف کے متعلق بعض اہم مسائل اور فضائل درود شریف کے علاوہ درود شریف کے متعلق بعض فقہی مسائل کا ذکر-



## مآخذ و مصادر کتاب:

مرآة الاولیاء کی تدوین میں جن مآخذوں سے فاضل مصنف نے استفادہ کیا ہے وہ سب کی سب مستند ہیں، خاص طور پر سیرۃ النبی اور حیات طیبہ کا جو حصہ ہے اس میں اگرچہ اکثر وبیشتر مقامات پر مآخذ کا حوالہ تو نہیں ملتا تاہم ان واقعات و روایات کی تصدیق متقدمین علماء اور محققین مثلاً ابن سعد (متوفی ۲۳۰ھ) مؤلف طبقات الکبیر، المسعودی (متوفی ۳۴۶ھ) مصنف مروج الذهب، علامہ ابن الجوزی (متوفی ۵۹۷ھ) مؤلف الوفا باحوال المصطفیٰ، علامہ ابن الاثیر (متوفی ۶۳۰ھ) مصنف الکامل فی التاریخ، حافظ عماد الدین ابن کثیر (م ۷۴۷ھ) مصنف البدایہ والنہایہ و سیرۃ النبویہ، احمد بن محمد القسطلانی (متوفی ۹۲۳ھ) مؤلف مواہب الدنئیہ، محمد بن عبدالباقی الزرقانی (متوفی ۱۱۴۲ھ) شارح مواہب الدنئیہ اور امام عبدالوہاب شعرانی (متوفی ۹۷۳ھ) مصنف طبقات الکبریٰ اور المیزان وغیرہ کی تصنیفات سے ہوتی ہے۔

اس طرح صوفیاء کرام کے حالات و ملفوظات، تصوف کی اصطلاحات اور صوفیہ کرام کی تواریخ وفات و مزارات کے بارے میں جب معتبر تذکروں سے تفحص کیا گیا مثلاً الفہرست مصنفہ ابن ندیم (متوفی ۳۸۰ھ)، التعرف لمذہب اہل التصوف مصنفہ ابوبکر بن الواسحق محمد بن ابراہیم البخاری الکلاباذی (متوفی ۳۸۰ھ)، حلیۃ الاولیاء مصنفہ ابی نعیم اصفہانی (متوفی ۴۳۰ھ)، رسالہ قشیریہ مصنفہ ابوالقاسم عبدالکریم بن ہوازن القشیری (متوفی ۴۶۵ھ)، تذکرۃ الاولیاء مؤلفہ شیخ فرید الدین عطار نیشاپوری (متوفی ۶۲۷ھ)، اصطلاحات مصنفہ شیخ محی الدین اکبر ابن العربی (متوفی ۶۳۸ھ)، تعریفات مصنفہ علی بن محمد الشریف الجرجانی (متوفی ۸۱۶ھ)، نفحات الانس مصنفہ مولانا عبدالرحمن جامی (متوفی ۸۹۸ھ) وغیرہ تو کسی نہ کسی تذکرے سے ضرور تصدیق ہوسکتی ہے اور

جہاں مذکورہ تذکروں کو خاموش پایا وہاں متاخرین کی تصنیفات سیرالاولیاء، رشحات عین الحیات، سیرالعارفین، سفینۃ الاولیاء، خزینۃ الاصفیاء اور تاریخ مشائخ چشت وغیرہ کی طرف رجوع کیا گیا۔ ایسے ہی عقائد اور فقہ کے مسائل کے مآخذ بھی خلاصۃ الفقہ مصنفہ شیخ طاہر بن احمد بخاری، عقائد السنیہ مصنفہ عثمان بن عیسیٰ صدیقی، عقائد نسفی، کنزالدقائق مصنفہ ابوالبرکات عبداللہ بن احمد نسفی اور زاد الفقہاء مصنفہ ابوالمعالی بہاء الدین وغیرہ جیسی اہم اور مستند کتابیں ہیں۔

سب سے مشکل اور پیچیدہ مسئلہ استخراج احادیث کا ہے، اپنی تحقیق اور جستجو کے دوران اگرچہ بیشتر حدیثیں تو صحاح کی کتابوں مثلاً بخاری، مسلم، ترمذی، ابن ماجہ ابوداؤد، نسائی اور مسند احمد بن حنبل وغیرہ میں مل سکی ہیں جو تغیر الفاظ کے ساتھ کسی نہ کسی طریق سے وہاں درج ہیں۔ علاوہ ازیں بعض دیگر احادیث جنکا مذکورہ مجموعوں میں سراغ نہ مل سکا انہیں تلاش کرنے کے لئے ان کتابوں کی طرف رجوع کرنا پڑی جو ضعیف احادیث یا موضوعات کے مجموعے کہلاتے ہیں، پھر بھی چند ایک احادیث ایسی رہ گئی ہیں جن کے مآخذ معلوم نہ ہو سکے۔

### مرآة الاولیاء پر دہء گمنامی میں پڑی رہی ہے:

فارسی مخطوطوں کی جتنی فہرستیں اب تک ہماری نظروں سے گذری ہیں ان میں سے کسی فہرست میں بھی اس نسخے کا ذکر نہیں ملتا گویا کسی کتبخانے میں اس کی کوئی نقل موجود نہیں، جو نسخے ہم کو ملے ہیں وہ بھی چند گمنام سی شخصیتوں کے پاس محفوظ ہیں جو صرف تبرکاً اس کی حفاظت کر رہے ہیں اس کتاب سے استفادہ کرنے کی ابھی تک کوئی سنجیدہ کوشش نہیں کی گئی ہے، جن کتابوں میں اس نسخے کا ذکر ملتا ہے وہاں صرف مصنف کے حالات کے

حوالے سے اس کی طرف اشارہ کیا گیا ہے مثلاً دائرۃ المعارف اسلامیہ اردو جلد دوم، افغانوں کی نسلی تاریخ،<sup>(۱)</sup> روحانی رابطہ، تذکرہ،<sup>(۲)</sup> (پنہانوں)، اصلیت اور ان کی تاریخ)، احوال العارفین، تذکرہ صوفیای سرحد۔ اس کے مندرجات کی طرف کوئی خاص توجہ نہیں دی گئی ہے۔

### مرآة الاولیاء کا اسلوب نگارش:

مرآة الاولیاء کے مصنف کا شمار چونکہ صوفیاء کرام میں ہوتا ہے۔ اس لئے اس کا اسلوب نگارش اپنے زمانے کے دیگر انشا پردازوں کے اسلوب نگارش سے زیادہ متاثر نہیں ہوا ہے بلکہ بعض دیگر عوامل کی بنا پر اس کا انداز تحریر کسی حد تک جداگانہ اور ممتاز ہے، وہ عوامل مندرجہ ذیل ہیں۔

(۱) صوفیہ کرام جس زمانے میں بھی گذرے ہیں ان کا سروکار عام طور پر عوام الناس سے رہا ہے اور ان کا بسر اوقات زیادہ تر مسجد و خانقاہ اور مدرسہ میں ہوتا تھا، اہل منصب و مال سے ان کا تعلق بہت کم رہتا تھا، چونکہ صوفیہ کرام کے مخاطب عوام الناس ہوتے ہیں اس لئے وہ اپنے وعظ اور کلام میں سادہ اور عام فہم زبان استعمال کرتے ہیں اور چونکہ ان کا مقصد فصاحت و بلاغت کا اظہار نہیں، بلکہ عوام کی اصلاح ہوتا ہے اس لئے وہ اپنے بیان و کلام میں منطقی استدلال کے بجائے سادہ امثال و حکم کو ترجیح دیتے ہیں۔ اور اپنے بیان و کلام کو زیادہ زوردار اور مؤثر بنانے کے لئے قرآنی آیات اور احادیث سے استدلال کرتے ہیں۔

(۲) اہل حق صوفیاء کا ذہن تصنع سے مبرا ہوتا ہے اور جس طرح وہ عمل میں اپنے قیاس و اجتہاد سے زیادہ اپنے پیشرو بزرگوں کی پیروی کو ترجیح دیتے ہیں، اسی طرح انداز بیان میں بھی اپنے اسلاف کے اقوال کا زیادہ سے

(۱) مصنفہ روشن خان، نواں کلی، ضلع مردان۔

(۲) ایضاً۔

استعمال پسند کرتے ہیں چنانچہ عام طور پر دیکھا گیا ہے جب کوئی صوفی کسی مجلس میں یا اپنی کسی تحریر میں اپنے کسی بزرگ کا قول نقل کرتا ہے تو نہ صرف تبرک کی خاطر بلکہ امانت کی رعایت رکھتے ہوئے اسی بزرگ کے الفاظ نقل کرتا ہے، اس قسم کے اقوال و ملفوظات اور لطائف و کلمات مسموعہ کو سینہ بسینہ حفظ و منضبط کرنا صوفیاء اپنی سعادت سمجھتے ہیں اور صوفیاء کے ہاں وہ ادعیہ، ماثورہ کا حکم رکھتے ہیں جس میں معنایا لفظاً اضافہ یا کمی کو ناجائز سمجھتے ہیں۔

ان عوامل کی رو سے صوفیوں اور دیگر ادیبوں اور انشا پردازوں کے انداز بیان اور اسلوب نگارش میں بڑا فرق پایا جاتا ہے مندرجہ بالا عوامل کی بنا پر مرآة الاولیاء کی نثر انتہائی سادہ، سلیس، رواں دواں اور عام فہم ہے، جملے چھوٹے اور تراکیب سادہ ہیں، کسی قسم کی مغلق نویسی یا سجع نویسی کا شائبہ تک نہیں، مصنف مرحوم کا مقصد انشا پردازی نہیں بلکہ اصلاح و تبلیغ ہے اس لئے انداز نگارش میں کہیں بھی لفاظی اور عبارت آرائی دکھائی نہیں دیتی، آپ کے مخاطب علماء نہیں بلکہ عوام الناس ہیں اس لئے عوام کی ذہنی سطح کو مد نظر رکھتے ہوئے خامہ فرسائی کی ہے، قرآن و حدیث کا عالم اور مدرس ہونے کی وجہ سے اپنی تحریر میں قرآن و حدیث سے استدلال اور عربی تراکیب، جملوں اور اشعار کا استعمال بہت عمدہ طریق سے کیا ہے متن کے پہلے حصے میں جہاں اس نے سیرۃ النبی کے سلسلے میں بعض اقتباسات اور اشعار معارج النبوة مصنفہ مولانا معین الدین واعظ کاشفی سے اخذ کئے ہیں عبارت آرائی اور لفاظی کی جھلک دکھائی دیتی ہے، باقی پورا کا پورا متن سادہ، سلیس اور عام فہم انداز میں لکھا گیا ہے جس کو سمجھنے میں فارسی زبان کی معمولی شدید رکھنے والا آدمی بھی دشواری محسوس نہیں کرتا اور مصنف مرحوم کا مقصد بھی یہی تھا جسے پورا کرنے میں وہ بطریق احسن کامیاب رہا ہے۔

### مرآة الاولیاء کی نثر کی چند خصوصیات:

(۱) عربی تراکیب اور جملوں کا استعمال: "بقرأت و تلاوت فرقان آناء الیل والنهار مداومت نمایند" (س-ص ۳۸ سطر ۶)

گفت زود برو در پیش خود خطوط را شمار کن اگر فرد باشد دلیل بر حقیقت این داعیہ خواهد بود کہ ان اللہ فردو یحب الفرد، چون شمار کردم فرد بود" (س-ص ۱۴۰ سطر ۷)۔

(ب) عربی دعائیہ کلمات کا استعمال:- قدس اللہ ارواحہم" (س-ص ۱۳۵ سطر ۲)، قدس اللہ سرہ" (س-ص ۲۴۶ سطر ۸)، "رضوان اللہ علیہم" (س-ص ۲۴۸ سطر ۲)۔

(ج) عربی کے تنوین دار کلمات کا استعمال:- "قلیلاً و کثیراً" (س-ص ۳ سطر ۴)، "قولاً و اعتقاداً" (س-ص ۲۶۶ سطر ۴)

(د) صفت کو موصوف سے مطابقت دینا:- (افراد و جمع میں مطابقت): "کبار اصحاب" (س-ص ۱۵۸ سطر ۱۱-ص ۱۵۹ سطر ۱۳)، "کبار مریدان" (س-ص ۱۴۳ سطر ۷)، "ازواج طاہرات" (س-ص ۳۵۱)

(مذکر و مؤنث میں مطابقت): کلمات قدسیہ، امور غریبہ، اعمال صالحہ۔

(ر) عربی جمع کا استعمال: علماء، فقہاء، اولیاء، امراء، زہاد، موالی، مشائخ، خوارق، مزارات، کرامات، اتفاقات، واقعات، محققین، متأخرین، متکلمین وغیرہ۔

(علاوہ ازیں فارسی جمع کا استعمال بھی کیا ہے جیسے طالبان، سالکان، مریدان، مزرعہ ہا، قریہ ہا وغیرہ۔

(س) ضمیر اشارہ: آن و این جس کی جمع آنان و اینان ہوتا ہے کے بجائے اکثر جگہ ضمیر منفصل جمع (ایشان) استعمال کیا ہے۔

(ص) احترام فاعل:- احترام فاعل کی خاطر مفرد فاعل کے لئے بھی جمع استعمال کیا ہے، مثلاً حضرت خواجہ می فرمودند " (سع- ص ۱۵۱ سطر ۱۲)، "آنسرور صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در سال فیل متولد شدہ اند" (سع- ص ۲۸ سطر ۵)، "دیگر شیخ ابوزکریا یحیی (رح) اکتساب علوم فقہ و حدیث از والد خود نمودند" (سع- ص ۲۲۴ سطر ۴)، "یکی از آنجملہ عبدالوہاب (رح) کہ آن رکن دین است و ایشان بزرگترین فرزندان غوث الاعظم (رح) اند" (سع- ص ۲۲۲ سطر ۸)۔

(ع) عنوان:- بزرگوں اور مشائخ کے لئے کبھی حضرت اور کبھی خدمت (یا خدمت جو جناب کے معنوں میں استعمال کیا ہے مثلاً خدمت مولانا وغیرہ) اکثر و بیشتر استعمال کیا ہے، جہاں جہاں "خواجہ بزرگ" اور "حضرت ایشان" استعمال کیا ہے وہاں خواجہ بزرگ سے خواجہ بہاء الدین محمد نقشبند بخاری اور حضرت ایشان سے خواجہ عبیداللہ احرار (رحمہما اللہ) مراد ہیں یہ طرز مؤلف "رشحات عین الحیات" کا ہے اور وہیں سے مصنف مرآة الاولیاء نے اخذ کیا ہے۔

(ف) بعض مقامات پر "ہای معیت (با)" کی جگہ صرف "ب" کا استعمال کیا ہے، ممکن ہے کاتب کی غلطی ہو۔

### مرآة الاولیاء کے قلمی نسخے:

(الف: سع) مرآة الاولیاء کے دستیاب قلمی نسخوں میں سب سے قدیم ترین وہ نسخہ ہے جو صاحبزادہ سلطان العارفین ولد صاصبزادہ احمدی جان ساکن قاضی آباد (تحصیل و ضلع مردان) کی تحویل میں ہے اور جسے ہم نے "سع" کی علامت سے ظاہر کیا ہے یہ نسخہ آج سے ۱۸۰ سال قبل رجب المرجب ۱۲۲۶ھ میں لکھا گیا تھا، کاتب کا نام معلوم نہیں۔۔

سع کی ضخامت:- سع کی ضخامت ۹.۵ × ۶.۵ بغیر جلد او ۱۰ × ۷ مع جلد

کے ہے، اس نسخے کے موجودہ اوراق کی کل تعداد ۲۰۵ ہے (۱۷۹ مرتب + ۱۶ غیر مرتب) جبکہ تقریباً تین صفحات کے برابر کا آخری حصہ ضائع ہو چکا ہے موجودہ صفحات کی کل تعداد ۴۰۷ ہے، ابتدائی ۱۵ صفحات کو چھوڑ کر جن میں سے بعض ۱۶ سطروں اور بعض ۱۵ یا ۱۴ سطور پر مشتمل ہیں، باقی صفحات کی ۱۸ سطور ہیں آخر کے ۱۳ صفحات جو بغیر ترتیب کے کتاب کے ساتھ منسلک کئے گئے ہیں، کی سطور کی تعداد بھی مختلف ہے، بعض کی سطور ۱۸ بعض کی ۲۰ اور اسی طرح کم و بیش سطور پر مشتمل ہیں۔

"سع" کی کتابت ۳۷۷ صفحات تک جیسا کہ پہلے بیان کیا گیا ہے مصنف علیہ الرحمہ کی وفات سے ۱۲ سال قبل بروز جمعرات ماہ رجب ۱۲۲۶ھ کو پایہ تکمیل کو پہنچی جبکہ اس کا آخری حصہ جو صفحہ ۳۷۸ سے "ذکر مراقبہ و تفکر" کے عنوان سے شروع ہوتا ہے، بعد میں لکھا گیا ہے۔ پورا نسخہ دو کاتبوں کی مشترکہ کوششوں سے نقل کیا گیا ہے جن میں سے کسی کا نام بھی درج نہیں ہے، بیشتر حصہ ایک کاتب کے خط نسخ پر مشتمل ہے جو اگرچہ زیادہ خوبصورت تو نہیں تاہم صاف اور پڑھنے کے قابل ہے جبکہ تقریباً ایک چوتھائی حصہ دوسرے کاتب نے کہیں خط نستعلیق جو قدرے شکستہ ہے اور کہیں نسخ میں جو زیادہ صاف اور خوشخط ہے تحریر کیا ہے۔ دوسرے کاتب کے یہ صفحات پورے کتاب میں بکھرنے ہوئے ہیں، ہر دوسرا یا تیسرا یا چوتھا صفحہ دوسرے کاتب نے لکھا ہے اور بعض مقامات پر کافی صفحات کے بعد اس کے لکھے ہوئے صفحات شامل ہیں۔ املاء کے نکتہ نظر سے دیکھا جائے تو کثرت اغلاط<sup>(۱)</sup> کی بنا پر اندازہ لگایا جاسکتا ہے کہ اس نسخے کا کاتب اول کم تعلیم یافتہ ہے۔ متن کی ابتداء بسم

(۱) کاتب اول کی بعض غلطیاں مثال کے طور پر درج کی جاتی ہیں: صفحہ اول سطر ۲ سورہ فاتحہ لکھتے ہوئے "اهدنا الصراط" کو "اهد نصراط" لکھا ہے۔ صفحہ ۴ سطر ۷ میں "كما قال عليه الصلوة والسلام" کو "عليه الصلوة والسلام" لکھا ہے اسی طرح صفحہ ۸۰ پر حصار کو حصار اور اسلحہ کو اصلحہ لکھا ہے۔

اللہ اور سورہء فاتحہ سے کی ہے اور صفحہ ۳۷۷ پر اختتامیہ کلمات اس طرح درج ہیں:

"ہر کس کہ نظر بدین سواد کند محمد شعیب (رح) را بن رفیع القدر حافظ گل (رح) بن محمد رفیق (رح) بدعا نیک یاد کند اورا اللہ تعالیٰ ہدیدار خود شاد کند۔ تمت هذه الرسالة المباركة الشريفة المسمى بالرسالة العنبرية مرآة الاولياء في مسجد مولانا فاضل محقق حافظ گل جی قدس اللہ فی تاریخ یوم خامس شهر رجب مرجب ۱۲۲۶ھ۔"

قرآنی آیات، احادیث اور عربی عبارات پر سوائے ایک آدھ آیت کے اعراب نہیں، بیت، شعر، رباعی، رشحہ کے علاوہ ہر باب اور ہر فصل کے ابتدائی عنوانات مثلاً آنحضرت صلی اللہ علیہ والہ وسلم کی ولادت، معراج، معجزات، وفات وغیرہ اور ہر بزرگ کے حالات سے پہلے اس کا نام سرخ روشنائی سے لکھا ہے، برخلاف فارسی رسم الخط کے بعض مقامات پر ایک لفظ کا کچھ حصہ ایک سطر کے آخر میں اور اسی لفظ کا دوسرا حصہ دوسری سطر کی ابتداء میں لکھا ہے مثلاً صدیق--اکبر (ص ۸۷ سطر ۸)، ابو--بکر (سع- ص ۸۸ سطر ۱۵)، منا--زل (سع- ص ۹۰ سطر ۲)، مقا--م روح افزا (سع- ص ۹۰ سطر ۸) مبا--رک (سع- ص ۳۵۰ سطر ۱۵) وغیرہ۔

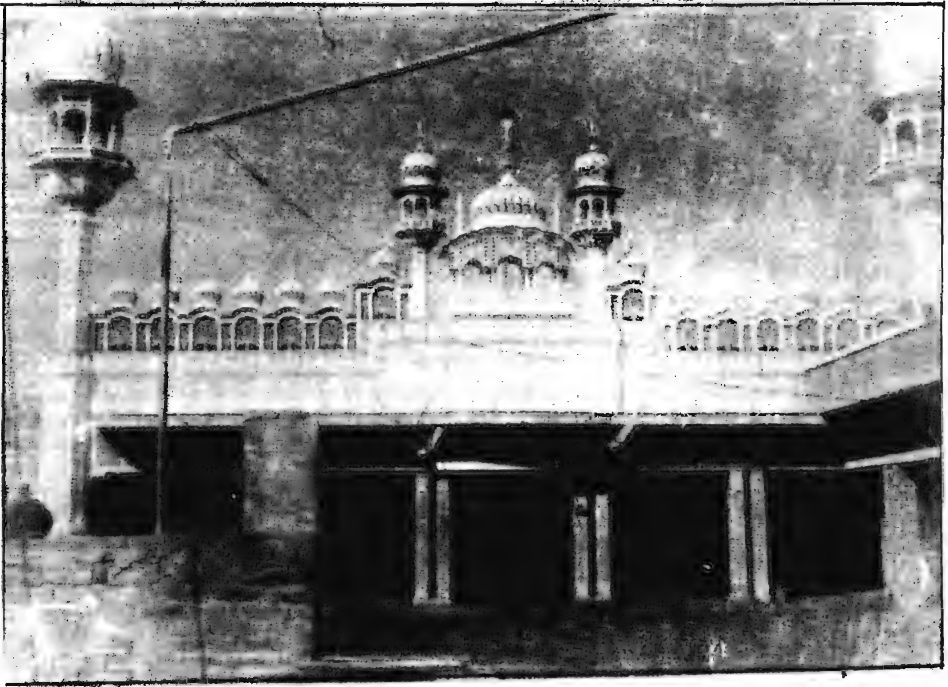
"خدمت" کو خدمت، "زیرا کہ" کو زیرانکہ، "چنانکہ" کے بجائے چنانچ، عدد ترتیبی "سوم" کو "سیم" لکھا ہے "ی" نسبت، "ی" مصدری اور "ی" وحدت کو دو نقطوں کے ساتھ لکھا ہے مثلاً اگر غضبی واقع شود یا قصوري دست دهد (سع- ص ۱۴۹ سطر ۶)، "پیک قبول الہی در رسید و بی قراری در باطن پیدا شد" (سع- ص ۱۴۱ سطر ۴) فارسی گ کو اکثر و بیشتر ایک سرکش کے ساتھ "ک" لکھا ہے مثلاً اکر، سک، پلنک، کوسفند، دراز کوش وغیرہ (سع- ص ۲۸۵ سطر ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۵)۔

نظم کے مصرعوں کو نثر کی طرح ملے جلے انداز میں تحریر کیا ہے۔



تورڈھیر (مردان) میں واقع "مسجد حافظ گل جی" (رفیع القدر- والد ماجد شیخ محمد شعیب (رح)) جو بعد میں "مسجد صدر الدین کے نام سے مشہور ہوئی کی ایک عکسی تصویر- "مرآة الأولیاء" کا قدیم ترین قلمی نسخہ (سع) مملوکہء صاحبزادہ سلطان العارفين ساکن قاضي آباد (مردان) اسی مسجد میں ۱۲۲۶ھ میں لکھا گیا (دیکھنے مقدمہ باب ششم ص ۱۱۷)

(عکاسی بتاریخ یکم اکتوبر ۱۹۸۳ ص)



تورڈھیر میں واقع حضرت شیخ محمد شعیب قدس سرہ کے پرانے مکان کے  
اندرونی احاطے کا ایک منظر۔

(عکاسی بتاریخ یکم اکتوبر ۱۹۸۳ع)



(ب، غح)،

"غح" یعنی نسخہء معلوکہء مولانا غلام حقانی (فاضل دیوبند) بن صاحبزادہ شریف اللہ مرحوم ساکن موضع قاسم نزد طورو (تحصیل مردان)۔

غح کی ضخامت: "غح" کی ضخامت  $۷.۵ \times ۱۰.۵$  بغیر جلد اور  $۷.۵ \times ۱۱$  مع جلد کے ہے جس کا متن ۱۹۰ ورق (۳۸۰ صفحات) پر مشتمل ہے، علاوہ ازیں ابتداء میں تین صفحات کی فہرست موضوعات ہے، ہر صفحے میں ۱۹ سطریں ہیں۔

متن کی ابتداء بسم اللہ الخ سے ہوتی ہے اختتامیہ کلمات آخری صفحے پر یوں درج ہیں "تمت تمام شد کتاب مرآة الاولیاء دست خط فقیر حقیر خاکپای عباد اللہ رحیم اللہ ۱۳۰۱ھ"

"پورا نسخہ ایک ہی کاتب نے ایک ہی قلم سے خوشخط اور صاف لکھا ہے، ابتداء سے لے کر صفحہ ۱۷۲ تک اور پھر صفحہ ۲۸۵ سے آخر کتاب صفحہ ۳۸۰ تک خط نسخ میں جبکہ درمیان میں صفحہ ۱۷۳ سے ۲۸۴ تک کے ۱۰۲ صفحات خط نستعلیق میں صاف اور خوشخط لکھے ہیں۔

"غح" میں املا کی وہ غلطیاں دیکھنے میں نہیں آتیں جو "سع" میں پائی جاتی ہیں کتابت سے پتہ چلتا ہے کہ یہ نسخہ ایک پڑھے لکھے کاتب کا لکھا ہوا ہے "سع" کے اکثر و بیشتر حواشی کو جن کا تعلق براہ راست متن سے ہے اور متن ہی کا حصہ معلوم ہوتے ہیں غح کے متن میں شامل کیا گیا ہے مثال کے طور پر "سع" کے ص ۲، ص ۲۳۴، ص ۳۱۶ کے حواشی کو "غح" کے متن بالترتیب ص ۲، ص ۲۱۹، ص ۲۹۵ میں شامل کیا گیا ہے جبکہ "سع" کے بعض دیگر حواشی مثلاً حاشیہ ص ۱۵۹-۱۶۰ کو "غح" کے متن ص ۱۴۶-۱۴۷ میں نظر انداز کر دیا گیا ہے۔

قرآنی آیات اور احادیث میں سے اکثر و بیشتر بغیر اعراب کے ہیں البتہ چند ایک آیات پر اعراب لگائے گئے ہیں۔ نظم و نثر لکھنے کا تقریباً وہی انداز ہے جو "سع" میں پایا جاتا ہے البتہ دو مصرعوں کے درمیان بعض نشانات (مثلاً ص ۱۹۰/+) (ص ۳۴۷)، ۵ (ص ۳۶۱) لگائے گئے ہیں اور بعض جگہ تو یہ نشانات بھی نہیں، ایک مصرعہ ایک سطر میں تو دوسرا مصرعہ دوسری سطر میں درج ہے۔ بیت، شعر، رباعی، نظم، رشخہ، قولہ تعالیٰ، حدیث اور اسی طرح کے دوسرے عنوانات سرخ روشنائی سے لکھے گئے ہیں۔

یہ نسخہ اول سے آخر تک مکمل و محفوظ ہے، کوئی ورق یا اس کا کوئی حصہ ضائع نہیں ہوا، متن کا آخری حصہ بیان در مراقبہ و تفکر" بغیر کسی فاصلے کے متصلاً ما قبل نعتیہ اشعار کے فوراً بعد لکھا گیا ہے یعنی صفحہ ۳۴۸ کی چوتھی سطر کا آدھا حصہ شعر کے آخری مصرع "جز کلید لطف تو بر خلق نتواند کشود" پر مشتمل ہے جبکہ باقی حصہ اگلے عنوان "در ذکر مراقبہ و تفکر" پر مشتمل ہے۔

یہ نسخہ ایک عالم فاضل جناب مولوی میر عبداللہ ساکن طورو (ضلع مردان) کی نظر سے گذرا ہے جنہوں نے حاشیہ پر بعض املاء کی غلطیوں کی نشاندہی کی ہے اور بعض مقامات پر متن کی درستگی اور تصحیح فرمائی ہے، یہ تصحیحات بڑی قابل قدر ہیں اور مصحح کی توجہ کے ساتھ مطالعہ کرنے اور ذاتی معلومات پر دلالت کرتی ہیں۔ متن کی مذکورہ غلطیاں چاروں دستیاب نسخوں (سع، غغ، عر، مظ) میں پائی جاتی ہیں۔ علاوہ ازیں بعض دیگر املائی تصحیحات بھی کسی دوسرے صاحب قلم کی حاشیے پر موجود ہیں۔

"غغ" کی املاء پر عربی رسم الخط کا اثر نمایاں ہے چنانچہ کلمات صلوٰۃ، زکوٰۃ، رحمن، اسمعیل وغیرہ میں قرآنی اور عربی رسم الخط کا لحاظ رکھا گیا ہے اسی

طرح کلمات مختوم بالف ممدود یا اسم ممدود عربی کو حمزہ کے ساتھ لکھا گیا ہے۔ جیسا کہ اولیاء، صلحاء، علماء وغیرہ۔ فعل رابط "است" اور علامت مفعول لفظ ما قبل سے ملادیتا ہے جیسے آنست، ایشانست، ملتانست، اور ایشانرا، آنرا، فلاترا، قرآنرا وغیرہ۔ ک۔ فارسی کو کبھی ایک سرکش اور کبھی دو سرکش کے ساتھ لکھتا ہے، عدد ترتیبی دوم اور سوم کو دویم اور سیم یا سوم لکھتا ہے۔

ج: عر:

یہ نسخہ صاحبزادہ عتیق الرحمن ولد صاحبزادہ عبدالقدوس مرحوم ساکن تورڈھیر (تحصیل صوابی) کی تحویل میں ہے۔

ضخامت: "عر" کی ضخامت ۱۱ × ۹ بغیر جلد اور ۱۱.۲۵ × ۹ مع جلد کے ہے، اس کے کل اوراق کی تعداد ۱۳۴ (۲۶۶ صفحات) ہے، مختلف صفحات میں سطروں کی تعداد مختلف ہے بعض میں ۲۲ جبکہ بعض دیگر صفحات میں اس سے زیادہ اور بعض میں کم حتیٰ کہ بعض صفحات میں ۲۶ سطریں اور بعض میں ۱۸ سطریں ہیں۔

پورا نسخہ ایک کاتب کے قلم سے خط نستعلیق میں صاف اور خوشخط لکھا ہوا ہے، تمام صفحات صحیح، سالم اور محفوظ ہیں، متن کی ابتداء بسم اللہ الخ سے ہوتی ہے اور آخر میں اختتامیہ کلمات یوں درج ہیں:

"تمت تمام شد کتاب مرآة الاولیاء دستخط فقیر حقیر خاکبای"

کاتب کا نام لکھ جانے کے بعد مٹا دیا گیا ہے، آخری صفحے کے نچلے کونے پر چند سطور میں میر احمد شاہ رضوانی اکبرپوری (مؤلف تحفة الاولیاء در مناقب و حالات اخوند پنچو بابا، طبع مفید عام پریس لاہور ۱۲۳۱ھ) رقمطراز ہیں:

"این کتاب تقدس انتساب تصنیف حضرت مخدوم الملک ز فخر الزمان قطب الدوران حضرت شیخ محمد شعیب رحمۃ اللہ علیہ المعروف بہ شیخ صاحب تورڈھیری

(من مضافات تومان یوسفزائی الگائی پشاور) پیر صاحب سوات کہ در فن سلوک ہی نظیر و بغایت کثیر المنفعت است از کثرت تحریف نساخین و مغالطہ های خطاطین مفر و محرف بود، در اکثر جاها مفهوم مطالعہ کنندگان نمی شد لہذا باستدعای محبی مولوی تاج محمد خان ساکن بغدادہ و بتحریرک بالواسطہ صاحبزادہ عبدالنذیر جزاہما اللہ خیراً بندہ معترف بنادانی قاضی میر احمد شاہ رضوانی اکبرپوری بسیاری از مقامات را تصحیح و تنقیح کرد. والسلام در شہر ذیقعدہ ۱۳۱۷ھ مقام اکبر پورہ-

مندرجہ بالا اقتباس کے خط، قلم، سیاہی اور متن میں استعمال شدہ سیاہی، قلم اور خط کی باہمی مشابہت کی بنا پر غالب گمان یہ ہے کہ میر احمد شاہ رضوانی کا ہی یہ نسخہ نقل کردہ ہے۔

چونکہ ابتداء اور خاتمہ "غخ" کی طرح ہے اور متن بھی "غخ" کی طرح "سع" کے بیشتر حواشی کو اپنے اندر لئے ہوئے ہے جس سے یہ اندازہ لگانا مشکل نہیں کہ یہ نسخہ "غخ" سے نقل کیا گیا ہے۔

"املاء کے نقطہء نظر سے یہ نسخہ دیگر نسخوں کی نسبت زیادہ صحیح ہے۔ ابتدائی ۴۹ صفحات تک بعض عنوانات مثلاً ذکر شق صدر، ذکر معجزات، ذکر ہجرت، بحث ولادت شعر، بیت، رباعی وغیرہ اور بعض دیگر علامات کے لئے سرخ روشنائی استعمال کی گئی ہے، باقی صفحات ایک ہی روشنائی سے لکھے ہیں، عنوانات کو ذرا موٹے قلم سے لکھا ہے، عربی عبارات بھی خط نستعلیق ہی میں بغیر اعراب کے ہیں۔ اشعار کے مصرعے بھی نثر کے طرز پر لکھے ہیں، دو مصرعوں میں فرق ظاہر کرنے کے لئے x کا نشان لگایا ہے۔

د: مخط:

یہ نسخہ ان دنوں صاحبزادہ محمد ظہور ولد مولانا خادم الدین مرحوم (فاضل دیوبند) ساکن تورڈ ہیر کی تحویل میں ہے۔ (قبلاً یہ نسخہ خادم الاولیاء بن خادم

الانبياء بن علاء الدين بن سراج الدين بن قطب الزمان نورالحق بن سعد الدين شهيد بن محمد شعيب قدس الله سرهم کی ملکیت میں تھا، وہاں سے مولانا خادم الدين تورڈھيروی کے ہاتھ آیا ہے۔

ضخامت: "مظ" کی ضخامت  $9.5 \times 7$  ہے جو ۱۹۳ اوراق (۳۸۴ صفحات) پر مشتمل ہے ۴۵ صفحات تک ہر صفحے میں ۱۸ سطریں ہیں جبکہ بقیہ کتاب کے ہر صفحے میں ۱۹ سطریں ہیں اس نسخے کی ابتداء دیگر نسخوں کی طرح بسم اللہ الخ سے ہوتی ہے اور اختتام پر یہ کلمات درج ہیں:

"تمت هذه الرسالة المسمى خط فقير حقير خاکیای کبیر و صغیر و عاصی و جانی عفی الله تعالى عنه میر احمد برحمتک یا ارحم الراحمین"۔

متن کے خاتمہ کے بعد ۴ اوراق (۷ صفحات) پر مشتمل ایک مختصر سا رسالہ "فقرنامہ" کے نام سے اسی کاتب (میر احمد) کا تحریر کردہ منسلک ہے جس کی ابتداء اس طرح کی ہے

"رَبِّ يَسِّرْ                      بسم الله الرحمن الرحيم                      وتَمِّم بِالْخَيْرِ

حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودہ است کہ ہر درویش کہ چہار کلمہ و چہار مقام نداند او منافق است، لقمہ خوردن و لباس پوشیدن بروی حرام است، سوال: اگر ترا پرسند کہ درویشی چند چیز است؟ جواب بگو ہشت چیز است، چہار کلمہ و چہار مقام الخ اختتامیہ: "تمام شد کتاب فقرنامہ از دست فقیر حقیر پر تقصیر خاک پای کبیر و صغیر عامی و جانی میر احمد۔ ہر کہ نظر بدین سواد کند این فقیر را بدعا یاد کند"۔

خط نسخ جو اگرچہ زیادہ خوشخط تو نہیں تاہم صاف اور پڑھنے کے قابل ہے ،  
میں ایک ہی کاتب اور ایک ہی قلم سے لکھا ہوا ہے یہ نسخہ اول سے آخر تک  
صحیح سالم اور محفوظ ہے ، "سع" کے خواشی کو "غخ" اور "عر" کی طرح متن  
میں شامل کر دیا ہے . املاء کے لحاظ سے "سع" سے ملتا جلتا ہے یعنی وہی اغلاط  
و بے قاعدگیاں جو "سع" میں پا ، جاتی ہیں وہ "مظ" میں بھی موجود ہیں نیز  
خاتمہ کے الفاظ "رسالة العنبرية المسمى مرآة الاولياء" (جو غخ اور عر میں موجود  
نہیں) سے اندازہ ہوتا ہے کہ شاید یہ نسخہ "سع" سے نقل کیا گیا ہو . تاریخ کتابت  
درج نہیں لیکن کاغذ اور سیاہی سے اندازہ ہوتا ہے کہ یہ نسخہ "غخ" (تحریر شدہ  
۱۳۰۱ھ) اور "عر" (تحریر شدہ ۱۳۱۷ھ) کی نسبت قدیم تر ہے .

بعض قرآنی آیات پر اعراب لگائے گئے ہیں جبکہ بعض دوسری آیات بغیر  
اعراب کے ہیں ، "ک" کے سرکش سرخ روشنائی سے لگائے ہیں .

---





یا فتاح      بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ      ویک نستعین      سع ۱

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ \* الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ \* إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ  
نَسْتَعِينُ \* اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ  
وَلَا الضَّالِّينَ \* آمِينَ - بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ  
مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ ط

در تخصیص این درود سبب آن بود که چون این آیت نازل شد "إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ  
يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا" صحابه (رض)  
گفتند "یا رسول الله بر حضرت تو سلام گفتن میدانیم اما فرمان ده که درود چگونه  
گوئیم؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود "اللهم صلی علی محمد و علی آل  
محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید" (الف) این چنین امام  
زاهد در تفسیر خود آورده است و در کشاف آورده است که (ب) ابراهیم علیه السلام  
در وقت هجرت هفتاد و پنج ساله بود چنانچه در قرآن مجید است "قَالَ إِنِّي مَهَاجِرٌ إِلَى  
رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ" (ج) (۱) و در همین سال خدای تعالی اسماعیل علیه  
السلام را بوی داد از هاجره که کنیزک ساره بود و چون سن مبارک آنحضرت بصد و  
دوازده رسید یا صد و بیست رسید حق تعالی از ساره فرزندی بخشید چنانچه حق  
تعالی می فرماید "وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ" (د) تفسیر حسینی (ر) و در "تاج  
المذکورین" آورده است که چون ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام خانه کعبه را

سع ۲

(الف) رجوع کنید به بخاری صحیح کتاب الدعوات باب الصلوة علی النبی صلی الله علیه وسلم

(ب) غح، عمر، مظ- چون ابراهیم (ج) العنکبوت: ۲۶

(د) انعام: ۸۴ (ر) نقل حسینی (یعنی تفسیر القرآن از مولانا حسین واعظ کاشفی)

۱- (انی مهاجر) من کوئی و هی من سواد الکوفه الی حران ثم منها الی فلسطین و من ثم قالوا لیکل نبی  
هجرة و لابراهیم هجرتان و کان معه فی هجرته لوط و امرأته ساره و هاجره و هوا ابن خمس و سبعین  
سنة (الکشاف مؤلفه جارالله زمخشری طبع اولی قاهره ۱۳۶۵ هج ۳ ص ۴۵۱) یعنی از کوئی که  
از سواد کوفه است بطرف حران، بعد از آن بجانب فلسطین و گویند که هر نبی هجرت کرده و ابراهیم  
دو بار هجرت کرده است و در هجرت با او لوط (ع) و زوجه وی ساره و هاجره بودند و در وقت  
هجرت ابراهیم (ع) هفتاد و پنج ساله بود.

بنا فرمود حق تعالی آنرا قبله این امت گردانید و برای (الف) مکافات آن می فرماید که او را بخیر یاد کنید تا منت از من باشد نه از ابراهیم علیه السلام و هم در تاج آورده است که از امام (ابوبکر) رازی پرسیدند که حکمت در تخصیص صلوٰة بر ابراهیم علیه السلام و آل وی چیست؟ فرمود که چون ابراهیم علیه السلام از بنای کعبه فارغ شد، دعا می (ب) کرد و آل وی اسماعیل و اسحق و ساره (ج) که دخترعم ابراهیم بود و هاجرہ آمین می گفتند - ابراهیم علیه السلام می گفت «هر که از مشایخ امت محمد (صلی الله علیه وسلم) رویان خانه دو گانه ادا کند، خداوند! مرا شفیع او گردان» و اسماعیل (ع) می گفت «هر که از کهول (۳) این امت باین خانه توجه نموده ترا می پرستد، مر او را بیامرز» و دیگران آمین می گفتند و اسحاق (ع) جوانان این امت را در خواست و ساره زنان این امت را و هاجرہ کنیز کان این امت را و دیگران آمین می

(الف) غح- برای ندارد، عر، مظ- در مکافات (ب) عر، مظ، (می) ندارد (ج) ساره بنت (لابن) بن بشویل بن ناحور (کتاب المجبر مؤلفه ابو جعفر محمد بن حبیب البغدادی طبع حیدر آباد دکن ۱۳۶۱ هـ ص ۳۹۴، مروج الذهب مؤلفه ابوالحسن علی بن الحسین بن علی المسعودی طبع اول بیروت ۱۳۸۵ هـ ج ۱ ص ۵۷.

(۲) حضرت ابراهیم (ع) (ع) مجدد کعبه اند نه که مؤسس مثل سلیمان (ع) که مجدد مسجد اقصی است و مؤسس آن حضرت آدم (ع) است- امام بیهقی در دلائل النبوه بروایت عبدالله بن عمرو بن العاص نقل کرده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده است که بعد از نزول آدم (ع) و حوا بر روی زمین الله تبارک و تعالی به آنان حکم فرمود که بیت الله تعمیر کنند، ایشان امتثال نمودند، بعد از آن مأمور شدند بطواف آن بیت و بایشان گفته شده که شما اول الناس یعنی اولین انسانان هستید و این خانه "اول بیت و ضع للناس" یعنی اولین خانه ایکه برای مردمان قرار داده شده است. بر قدامت مسجد حرام آیاتی چند از قرآن مجید نیز دلالت میکند (رجوع کنید به البقره: ۱۲۷، الحج: ۶۲، ابراهیم: ۳۷) از الفاظ "عند بیتک المحرم" (ابراهیم) ظاهر می شود که مسجد حرام در آن وقت موجود بود و این دعا ابراهیم (ع) وقتی کرده است که اسماعیل (ع) در عالم شیر خوار گئی بود و دیوار های کعبه پدر و پسر آن وقت بالا برده اند که اسماعیل (ع) به سن شعور رسیده بود (احکام القرآن مؤلفه ابن عربی (رح) طبع مصر سوره ابراهیم) حضرت شاه عبدالعزیز دهلوی (رح) رقمطراز است «این حقیقت مسلمه است که شالوده این خانه» محترم (بیت الله) ابتدا در زمانه حضرت آدم (ع) نهاده شد، در زمان طوفان نوح (ع) آن را بر داشتند ولی نشانات آن بر جا ماند تا آنکه ابراهیم (ع) به تعمیر آن مأمور شد، (ماخوذ از اسلام کا نظام مساجد مؤلفه مولانا مظفر الدین طبع ندوة المصنفین دهلی ۱۳۸۱ هـ ص ۱۸ - ۱۹

(۳) ای الکهول ما بعد الثلاثین و قبل ما بعد الاربعین و الشاب هوا بن ثلثین و قال مطرانی من ثلثین الی اربعین (حاشیه - سع مظ - متن غح، عر)

گفتند، پس حق تعالی به حبیب خود ﷺ خطاب فرمود که چون ابراهیم و آل ابراهیم علیه السلام امتیان ترا در حین اجابت دعا فراموش نکردند، تو امت خود را بگو که تا در آخر نماز که وقت اجابت دعا است ایشان را یاد کنند تا مکافات آن تواند بود و در این سخن دقیقه ایست که بصد جان ارزان است و آن آنست که اگر دعای ایشان در حق این امت از پیران و جوانان. مردان و زنان اجابت نیفتادی به مکافات آن مأمور نگشتندی - مسئله است در شریعت اگر کسی چیزی با کسی عطا فرمود می تواند از سع ۳ هبه، خود رجوع نماید، اما اگر موهوب له در عوض آن چیزی بواهب ارزانی داشت دیگر ولایت رجوع نماند و اهب را (الف) هر چند عطای و اهب عزیز تر (ب) و جلیل القدر باشد و هدیه، موهوب له، بضاعت مزجات و همین لطیفه در باب عطای ایمان از جناب قدس الهی به مؤمنان و امتیان (ج) ایشان با اعمال صالحه از طاعات و تصدقات قلیلاً و کثیراً مستوجب بقای ایمان عطای حضرت ملک مؤمنان را میتواند بود - واللہ اعلم با الصواب - وفی التشبیه اشکال مشهور و هوان المشبه دون المشبه به و ههنا با العکس و (۴) للعلماء فی ذالک وجوه منها انه تواضع عنه علیه السلام و منها ان التشبیه فی الاصل لا فی القدر كما فی قوله تعالی "وَ اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ كَمَا" اَوْ حَيْنَا اِلَى نُوْحٍ" (د) فا لمعنی صل علی محمد و آله تناسب سبب قدره كما صلیت علی ابراهیم و آله یناسب قدرهم و منها ان الکاف للتعلیل كما فی قوله تعالی "وَ اِذْ کُرُوْهُ کَمَا هَدٰیْکُمْ" (هـ) و منها انه قد یكون التشبیه با مثل و بما دونه كما قال الله تعالی "مَثَلُ نُوْرِهِ کَمِشْکُوْةٍ" (و) و منها ان التشبیه انما یتعلق با الآل و اما الصلوة علی محمد اطلاقها محمولاً علی الکمال فکانه قال صل علی محمد صلوة کامله و صل علی آل محمد مثل الصلوة علی ابراهیم و اله فافهم - اما بعد ! اگر چه معجزات حضرت سید

(الف) غغ، عر، مظ (واهب) ندارد. (ب) ایضاً - (تر) ندارد. (ج) سع ایای.

(د) النساء: ۱۶۳ (هـ) البقره: ۱۹۸ (و) النور: ۳۵

(۴) لان محمد رسول الله ﷺ افضل من ابراهیم (ع) بل من سائر الانبیاء كما هو مسلم عند

العلماء (حاشیه عر)

الانام (ص) و مناقب اصحاب کرام (رض) و و اولیا عظام اظهر من الشمس است و متقدمین و متأخرین در اکثر کتب معتبره عربی و فارسی متفرق مندرج است و بتجسس و تفحص بسیار یافته می شود و خالی از تکلف نبود، بنا بر آن این فقیر ناچیز کاتب حروف خواست که اسامی و تواریخ تولد و وفات و محل قبور حضرت سح ۴ سرور کائنات مهمترین<sup>(الف)</sup> موجودات علیه الصلوة و التسلیمات و چهار یاران و اهل بیت و بعضی از مشائخ طریقت و آئمه اربعه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین که بمنزله چهار عنصر دین است و استقامت مذهب حق اهل سنت و الجماعت به سبب وجود شریف ایشان است که حدیث صحیح در باب ایشان وارد است کما قال علیه الصلوة والسلام «علماء امتی کأنبیاء بنی اسرائیل»<sup>(ب)</sup> بدان ای عزیز که آنجا مراد از علماً اولیاء اند که علم ظاهری و باطنی آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم بایشان رسیده و احوال ایشان آنچه در کتب معتبره بنظر در آمده بود، بیرون آورده، در سلسله قلمی نموده تا طالب آن باهمت گردد با آسانی به مطلب خویش فائز گردد و نام این رساله «مرآة الاولیاء» نهاده ایم و هر کس که بدین نسخه نظر کند محض از برای الله تعالی و بر روی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و بر روی اولیاء این عاجز را بدعا نیک یاد کند و مانیز ایشان را دعا کنیم که الله تعالی ایشان را دیدار خود نصیب کند بمنه و کرمه و نیز چون این فقیر را کمال اخلاص و بندگی باین طائفه عالیه سح ۵ بود، روز و شب جز ذکر ایشان فکری نداشت و خود را از معتقدان و مشتاقان ایشان میدانست، ازین جهت به تحریر شمه ای از احوال سعادت مآل ایشان مشغول شد زیرا که اگر کسی را وصل دوست میسر نمی شود، خاطر خود را به جستجوی و گفتگوی ایشان مسرور گرداند و سید انام علیه الصلوة والسلام فرموده است «من احب قوماً فهو منهم و جزاءه بجزائهم و حسب بحسابهم و حشر فی زمرتهم و ان لم يعمل

(الف) غح، عر- بهترین. (ب) رجوع کنید به المصنوع فی احادیث الموضوع مؤلفه ملا علی قاری (رح) مطبع محمدی لاهور (تاریخ طباعت درج نیست) ص ۱۷-۱۶.

بأعمالهم» صحیح(الف) یعنی کسیکه دوست میدارد جماعتی را او از اینها است و در ارشاد الطالین مولینا درویزه علیه الرحمہ<sup>(۵)</sup> آورده است که شخصی بود که هیچ عمل نافله چنانچه طریق اولیاء است نداشت، اما هر جا که نام انبیاء علیهم السلام و اولیاء و صلحاً و علماً را می شنید، می نوشت، بار کرده به پشت خود می کشانید(ب) قضا را روزی در آب غرق شد و آن ورقها را در آب داد و خود دست و پای زده بصد حیلہ آ ز آن بیرون آمد- چون بر ساحل افتاد، غمگین شد که هیچ نداشتم مگر آنکه از جهت دوستی دوستان خدای نامهای ایشان جمع کرده بودم، این نیز از دست رفت و هم برین غم در خواب رفت و در خواب دید که حضرت رسالت پناه محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم با جمله انبیاء و صلحاً در چهارم آسمان نشسته و خود را در میان ایشان آورده به تملقی و ناگاه دید که فرشتگان آمدند و کوزه انداختند و طبقها پر از سح<sup>۶</sup> الوان نعمت آوردند- چون بقرب او رسیدند او را منع کردند و گفتند که شما ازین جماعت نیستید و بر خیزید - ناگاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم را بر او نظر افتاد و گفت که او را کوزه داشتن(ج) بدهید و با این جماعت همراه بخورانید زیرا که دوست دارنده این جماعت است خوردنی را همراه ایشان خورد، بیدار شد، تمام معانی ولایت در او جمع شده بود و حضرت سلطان ابراهیم بن ادهم

(الف) برای روایت بالمعنی رجوع کنید به مجمع الزوائد مؤلفه حافظ نورالدین علی بن ابی بکر الهیثمی، طبع قاهره ۱۳۵۳ هـ ج ۱۰ ص ۸۱ - ۲۸۰ - و مستدرک حاکم طبع بیروت ۱۹۷۸ م و معجم الکبیر مؤلفه علامه طبری طبع بغداد ۱۹۷۹ م ج ۳- ص. ۳. (ب) سع، مظ، غح - گشتانید.

(ج) کوزه، دست شستن (ارشاد الطالین مؤلفه اخوند درویزه طبع پشاور ۱۳۵۸ م ص ۵۸).

(۵) عبدالله (المعروف به الله داد) الملقب به اخوند درویزه بن گدای بن سعدی بن احمد بن مته (المعروف به درغان) بن جیون بن جنتی (روحانی رابطه مؤلفه عبدالحلیم اثر افغانی طبع اول باجوڑ ایالت سرحد پاکستان ۱۹۶۵ م ص ۵۱۱) مفتی غلام سرور در خزینة لاصفیاً (مترجمه مفتی محمود هاشمی و اقبال احمد فاروقی طبع لاهور ۱۳۹۲ م ص ۴۷۱) و رحمان علی در تذکره، علماً هند (طبع کراچی ۱۹۶۱ م ص ۵۹) نام وی را اخوند درویزه پشاور نویسته اند زیرا که او خودش ساکن پشاور بوده و در مضافات همین شهر مدفون است ولی چونکه بعضی از اجداد ایشان در پایین ننگرها بسر برده اند از این رو اخوند درویزه نام نسبی خویش را اخوند درویزه ننگرهاری و اخوند درویزه پاپینی نوشته است- برای تفصیل رجوع کنید به تالیف خودش تذکرة الابرار و الاشرار (فارسی) طبع اداره اشاعت سرحد پشاور.

(رح) فرموده اند که شبی در خواب دیدم که فرشته طوماری در دست داشت، پرسیدم که چه می نویسی؟ گفت «نام دوستان خدا را» گفتم نام من نوشته ای؟ گفت «نی» گفتم چرا؟ گفت «تو از ایشان نیستی» گفتم من از ایشان نیم لکن دوست دوستان اویم و ایشان را دوست دارم - در این بودم که فرشتهء دیگر در رسید و گفت «طوماری را از سرکر (الف) و نام ابراهیم را مقدم بر همه نویس که دوست دوستان خدا است» و ابو العباس ابن عطا (رح) گفته اند که اگر توانی که دست زنی در دوستان او زن چه سع ۷ اگر چه درجهء تو بایشان نرسد ترا شفیع باشد و در عشقیه آورده است که از خواجه جنید بغدادی (رح) سوال کردند که مرید را چه فائده است از حکایت ایشان؟ شیخ فرمودند که سخن ایشان لشکریست از لشکرهای حق تعالی که بدان مریدان را اگر دل شکسته بود قوی گردد و از لشکر مدد یابد چنانچه در حدیث آمده است «عند ذکر الصالحین تنزل الرحمة» (ب) و از خواجه یوسف همدانی قدس الله سره سوال کردند که هر گاه این طائفه روی در نقاب آرند چه کنم تا سلامت مانم، گفتند که هر روز هشت ورق از سخنان ایشان بخوانید گویا که با ایشان صحبت میدارید و شیخ علی دقاق رحمة الله علیه را گفتند که فائده سخن مردان خدای شنیدن چیست؟ فرمودند «اول آنکه اگر مرد طالب بود قوی همت گردد و طلبش زیاد شود و دوم آنکه اگر در خود عیبی دارد آن دعوی از سر او بیرون رود نیک (ج) او نماید کما قال الشیخ» لاتزن الخلق میزانك و زن نفسك بمیزان الصدیقین لتعلم فضلهم و افلاسك» و عبدالرحمن اسحق را پرسیدند از (د) کسی قرآن خواند و معنی نداند چه فائده و اثر دارد یا نه؟ گفت «اگر کسی دارو خورد و نداند که چه می خورد اثر می کند، قرآن چگونه اثر نکند» هکذا فی العشقیه و محمد بن حسن گوید «معروف (رح) را بخواب دیدم گفتم که سع ۸

(الف) کن. (ب) رجوع کنید به تذکره الموضوعات مؤلفه علامه محمد طاهر بن علی الهندی، طبع بیروت ۱۳۹۹ هـ ص ۱۹۳ - موصوف این حدیث را بی اصل قرار داده است و ملا علی قاری گوید که این قول سفیان ابن عیینه است (موضوعات کبیر طبع نور محمد اصح المطابع کراچی سال طباعت درج نیست، ص ۸۳. (ج) عرننگ. (د) مظ - (از) ندارد.

خدای عزوجل با تو چه کرد؟ گفت مرا بیامرزید" گفتم بزهد و ورع! گفت به يك سخن که از پیر سماك (رح) شنیدم گفتم چه بود؟ گفت "هر که بجملگی بخدای (الف) عزوجل بر گردد، خدای تعالی نیز از وی بجملگی برگردد و هر که بجملگی بخدای عزوجل باز گردد خدای عزوجل برحمت باو باز گردد و همه خلق یار او گردد" و مولانا نظام الدین حسین سبط مولانا علاؤالدین مکتب دار رحمهما الله تعالی در وقت رفتن ازین عالم فانی بعالم باقی بیاران و دوستان خود می فرمودند "اموری که با آن توصل بحق توان یافت منحصر گشته است بسه چیز، کلام خدای عزوجل و حدیث مصطفی علیه السلام و سخنان مشائخ علیهم الرّحمة البتّه عشر از قرآن و حدیث از احادیث سید انس و جان و کلمه چند از سخنان اولیاء و دوستان حق باید و مقارن عمل باید ساخته".

بدانکه بهترین مخلوقات الهی بعد از انبیاء علیهم السلام اولیاء اند که ایشان بموجب آیت کریمه "يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّوهُمْ" (ب) عاشقان و محبان و محبوبان اویند و این طائفه عالیّه همیشه بوده اند و هستند و تا قیامت خواهند بود و دنیا از برکت وجود سع<sup>۹</sup> مبارك ایشان قائم و مستقیم است چنانچه پیر علی هجویری (رح) در کشف المحجوب نوشته اند که خداوند تعالی هر گز زمین را بی حجب ندارد و هر گز این امت را بی ولی ندارد و سند از رسول علیه الصلوة والسلام آورده اند که پیغمبر (ص) فرموده اند هر گز این امت من خالی نباشد از طائفه که بر خیر باشد لقوله علیه السلام "لا يزال طائفة من امتی علی الخیر و الحق حتی یقوم السّاعة" (ج) و همیشه چهل تن بر خوی ابراهیم علیه الصلوة والسلام باشند لقوله علیه السلام "لا یزل من امتی اربعون علی خلق ابراهیم علیه الصلوة والسلام کذا فی کشف المحجوب - پس از انبیاء (ع)

(الف) از خدای. (ب) المآئده ۵۴. (ج) ابن حدیث با تغییر الفاظ در مسلم (عربی، اردو) طبع لاهور ۱۹۸۱ هج ۵ ص ۱۸۳ کنز العمال مؤلفه شیخ علاؤالدین علی المتقی الهندی طبع حیدر آباد دکن ۱۳۶۴ هج ۱۳ ص ۱۴۴ - درج است.



هیچ کسی محترم تر از ایشان نیست و هیچ کس فاضل تر از ایشان نیست و هیچ کس کریم تر از ایشان نیست و هیچ کس با همت تر از ایشان نیست و هیچ کس بی نیاز تر از ایشان نیست و هیچ کس عالم تر و عامل تر از ایشان نیست و هیچ کس حلیم تر و خلیق تر از ایشان نیست و هیچ کس شجاع تر از ایشان نیست دوستی ایشان دوستی خدا است و نزدیکی ایشان نزدیکی اوست و حسبت ایشان حسبت اوست و پیوستن ایشان پیوستن با اوست (الف) و ادب ایشان ادب با اوست و طریقه این طائفه شریفه بر يك نهج نیست، هر يك را مشریست جدا، بعضی پنهان اند و بعضی آشکارا و بعضی بامر الهی کرامات ظاهر میکنند و بعضی از جهت عجب نفس خود سع ۱۰ اظهار کرامت نکنند و بعضی مأ مور اند باین معنی چرا که هر که از ایشان صادر میشود با الهام ایزد هست، نکند تا مأمور نشوند و نگوید تا نگویا نند و نخورد تا نخوراند و نه نوشد تا نه نوشاند و ممشاد دینوری (رح) فرموده اند «هر که بر دوستی از دوستان حق انکار کند کمینه عقوبت او آنست که او را داخل دوستان خود نه گرداند - پس در هیچ کس بنظر حقارت نباید نگریست که دوستان خدای از چشم غیر پوشیده اند زیرا که حق تعالی فرموده اند "اولیای تحت قبائی لایعرفهم غیری مگر بتائید من" (ب) و بعضی در زمره ملامتیه (۶) خود را مسلک (ج) دارند تا کسی ایشان را شناسد چنانچه سلطان العارفين شیخ بایزید قدس الله سره یعد از آنکه بکمال رسیدند و مشهور آفاق گشتند از سفری به بسطام می آمدند اکابر و اشراف آنجا بجهت استقبال ایشان برآمده و ملازمت نموده باعتقادی تمام بشهر آوردند و

(الف) غح، عر - پیوستن ایشان پیوست با اوست. (ب) ماخذ معلوم نشد. (ج) عر - مسلک (۶) ملامتیه یا قصار به معنی پیروان ابو صالح حمدون بن احمد بن عماره قصار (م ۲۷۱ هـ) که طریق او اظهار و نشر «ملا مت» بوده یعنی میگفته که آفت برزگ و حجاب عظیم در این است که بخود معجب شود و نزد خلق مقبول گردد، این عجب و خود پسندی و مقبولیت نزد خلق سالک را از طی طریق باز دارد - باید طریق ملامت اختیار کند و منظورش حق باشد نه خلق و به هر نام و تنگی پشت پازند - (برای شرح احوال ملامتیه رجوع کنید به کتاب عوارف المعارف مصنفه شیخ شهاب الدین سهروردی (رح) طبع اول دار الکتب العربی بیروت ۱۹۶۶ م باب هشتم، نهم.

سلطان چون هجوم عام دیدند و آفت آنها دانستند برای خلق، پراگنده شدند و منکر کردند با آنکه ماه رمضان بود نان از بازار برداشتند و خوردند - چون مردم این معنی را مشاهده کردند منکر گشتند، متفرق شدند و تا در بسطام بودند برایشان رجوع نکردند - اگر چه ظاهر است مثل ایشان بزرگی نبود (الف) با وجود رمضان روزه چون سع ۱۱ بخورد، اما خلاف شرع نه کردند چرا که در سفر بودند و در سفر افطار روا است و ایشان رجوع خلق نخواستند - کسی که رجوع بحق باشد رجوع غیر را نخواهد اما نه پرورشی که مخالف شرع باشد و طریقه ملامتیه آنست که این قسم ملامتی که مخالف شرع نباشد قباب خود سازد - پس اعتراض بر کار ایشان نباید کرد که بر حقیقت کار ایشان کسی مطلع نیست و در جواهر آورده است که ملامتی آنها نگویند که از شریعت تجاوز کند بلکه ملامتی آنها گویند که در امر خدای تعالی نظر بر خلق نکند که بر ما ملامت می کند بلکه بهر حال رعایت شریعت کند اگر چه خلق بروی ملامت میکنند (ب) محمد بن سماء قدس سره در وقت رحلت مناجات کرد و گفت "بار خدایا! بر تو ظاهر است که در وقت معصیت کردن اهل طاعت را دوست دارم اکنون دوستی آنها کفارت گناهان (ج) من گردان" و شیخ الاسلام (رح) فرموده اند "دیدار مشائخ را غنیمت باید شمرد" و ابو عبدالله سجزی (رح) گفته اند "سودمند ترین چیز ها مردمان را صحبت صالحان است و اقتداء بایشان در افعال و اقوال و زیارت قبورهای ایشان (د)" و خواجه معین الدین چشتی (رح) فرموده اند "صحبت نیکان به از کار نیک و صحبت بدان بد از کار بد" و حضرت غوث الاعظم رحمه الله علیه فرموده سع ۱۲ اند "که این جماعت پادشاهان دنیا و آخرت است" و شیخ ابو الحسن غزنوی (رح) گفته اند "اولیاء الله و الیان عالم اند. باران از آسمان به برکت اقدام ایشان می بارد و از

(الف) سع، مظ - (نبود) ندارد. (ب) عر - میگویند. (ج) عر گناه (د) رجوع کنید به نفحات الانس مؤلفه عبدالرحمن جامی (رح) تصحیح و تحقیق مهدی توحیدی پور طبع تهران (سال طباعت ندارد) ص ۱۱۳.

(الف) رجوع کنید به کشف المحجوب مؤلفه شیخ علی بن عثمان الهجویری تصحیح و تحشیه علی قویم طبع مرکز تحقیقات پاکستان و ایران اسلام آباد ۱۳۹۸ هـ باب فی اثبات الولاية ص ۱۹۰ - ۱۹۱ .  
(ب) کشف المحجوب ص ۱۹۱ .

گویند چنانکه میوه چهار مغز پس گویا که پوست اول شریعت است و پوست دوم طریقت است و پوست سوم حقیقت است و مغز معرفت است. پس معلوم باد که تا کسی بر شریعت آراسته نباشد بمعرفت نرسد زیرا که ابتداء و انتهای هر چیزی متابعت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم است چنانکه اول پوست پیدا شود پس مغز و ایضاً نجیب گرامی شده را گویند و نجباء جماعت و انتجاب بر گزیدن را گویند و نقیب ستوده مردم در نیک افعال و اقوال و درنده (الف) و بهترین قوم و نقباً جماعت و ایضاً نقیب نفسی را گویند که محمود صفات باشد چنانکه سگی بر در صاحب سح ۱۴ خفته باشد و مردم را به بانگ نه آزاره او را نیز نقیب گویند و مردی نیک و را نیز گویند و مرد نیک و دانا و ناگاه دیدن کردن پاکسی و نقیب در شهر ها گشتن را نیز گویند و لوتاد میخها را گویند و نیز کسی را که ذکر خود همیشه از دست نهد و ابدال دیگر کردن را گویند، قوله تعالی «بدله من الخوف امنا» (ب) یعنی از خوف بسوی امن برآمد و ایضاً ابدال قوم من الصالحین لا یخلوا الدنیا منهم اذا مات احد هم بدل الله تعالی مکانه بآخر یعنی چون یکی بمیرد بر جای او دیگری را می نشانند و اعماد ستون را گویند و غوث فریادرس را گویند و غوث از مرتبه و احوال این مذکورین خبر دار باشد و ایشان از مرتبه و احوال او خبر ندارند چنانچه در ارشاد الطالبین حضرت مولانا اخوند در ویزه علیه الرحمة و الغفران مسطور است و این فقیر نیز امید وار است که الله تعالی به برکت این طائفه شریفه رحمهم الله تعالی در دنیا و آخرت توفیق عمل نیک و نجات و رستگاری بخشد و از کمترین خادمان شلارد و در زمره درویشان بر انگیزد و از توجه ایشان سلامتی ایمان نصیب گرداند بمنه و کرمه شعر:

از عمل خویش ندارم امید      بر کرم اوست مرا اعتماد (ج)

(الف) قیاساً برگزیده (ب) ولیدلنهم من بعد خوفهم امناً (القریه: ۵۵) (ج) اعتماد اماله اعتماد است یعنی میل دادن فتنه بکسره بطوریکه الف صورت ی پیدا کند.

**بحث در بیان تولد و تواریخ و ارضاع و نطق صدر و نزول وحی سح ۱۵  
و معراج و معجزات و هجرت از مکه شریف و وصول بمدینه  
منوره و وفات حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم**

بدانکه حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بهترین ما سوی الله از اشراف و اعیان قبیله قریش اند هم از جانب پدر و هم از جانب مادر - مشهور است در تسمیه قریش<sup>(۷)</sup> که آن نام دایه است بحری که در غایت قوت و زور است - از ابن عباس رضی الله تعالی عنه<sup>(الف)</sup> آورده که گفت «قریش نام کردند که د. دریا ماهی است که او را قریش می گویند. می خورد ماهیان را و نمی خورد او را هیچ ماهی و غالب نمی گردد بر وی هیچ یکی از آن» چنانچه در حدیث آمده است و عن ثلث<sup>(ب)</sup> بن الاشقع رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم (قال) ان الله اصطفى کنانة من ولد اسماعیل واصطفی قریش من کنانة واصطفی من قریش هاشم واصطفانی من بنی هاشم - رواه مسلم<sup>(ج)</sup> و مشکوة و فی روایة ترمذی<sup>(د)</sup> «ان الله اصطفى من ولد ابراهیم علیه السلام اسماعیل علیه السلام واصطفی من ولد اسماعیل علیه السلام بنی کنانة» مشکوة - وقیل هو من القرش و هو الکسب لانهم

(الف) غح، عر، مظ- روایت (رجوع کنید به الفائق مؤلفه جار الله زمخشری طبع اول حیدرآباد دکن ج ۲ ص ۱۶۶. (ب) واثله بن الاسقع همچنین در سائر کتب احادیث نوشته است.

(ج) مسلم کتاب الفضائل حدیث ۱. (د) ترمذی ج ۲ ص ۷۲۲  
(۷) قریش نوع من السمک يعرف بكلب البحر يقطع الحيوان في السماء باسنانه كما يقطع السيف تخافه جميع دواب البحر (المنجد) این حزم رقمطراز است در قبیله قریش مردی بود بنام قریش پدر بن یخلد بن نضر و او در زمانه جاهلیت قافله های بازرگانی خویش را راهنمای می نمود، از این رو نام این قبیله قریش مشهور گشته بود - (جمهرة انساب العرب طبع دارالمعارف مصر ۱۳۸۲ هـ ص ۱۱-) جار الله زمخشری گفته است که قریش ما خود از تفرش است یعنی جمع کردن مال را، از روی اجتماعیت این قبیله، آن بنام قریش معروف شده است (الفائق) ج ۲ ص ۱۶۶ - مؤرخ ابن جریر طبری می گوید که تا آنکه قصی بن کلاب همه افراد بنو نضر بن کنانة را متحد نه کرده بود ایشان بنو نضر نامیده می شدند، چون متحد شدند ایشان بنام قریش معروف شدند که تفرش مجمع است و قریش گفتند «تفرش بنو نضر» (تاریخ طبری مترجمه سید محمد ابراهیم ندوی طبع نفیس اکادمی کراچی سال طباعت ندارد، ج ۱ ص ۴۷).

کسایین تجارتهم و قبل هو من کان من ولد فھر بن مالک بن نصر بن کنانة و فی شرح بخاری لابن حجر (رح) (الف) الا کثرون علی القول الاخیر (ب) اما از جانب پدر محمد (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) بن عبد اللہ بن عبد المطلب بن ہاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرہ بن کعب بن لوی بن غالب بن فھر بن مالک بن نصر بن کنانة بن خزیمہ بن مدرکہ بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان (۸) بن ادد بن اور و بعضی اور در میان نمی آرند بن ہمیص (ج) بن نبت و بعضی ثابت بجای نبت میگویند بن اسماعیل بن ابراہیم (علیہم السلام) و از ابراہیم صلوة اللہ علی نبینا و علیہ السلام دو پسر ماندند یکی اسماعیل علیہ السلام دویم اسحق علیہ السلام و از اسحق علیہ السلام نیز دو پسر ماندند یکی یعقوب علیہ السلام دویم ابن یمین (د) و از مہتر یعقوب علیہ السلام دوازده پسر ماندند از شش مادر و از هر مادر دو دو پسر، مہتر یعقوب علیہ السلام و ابن یمین (ه) از يك مادر اند و آن ده از مادران دیگر اند و تاجک از نسل یوسف علیہ السلام و ابن یمین اند و در میان تاجک ہفتاد ہزار انبیاء (ع) و ہفتاد ہزار اولیاء (رح) اند و از ان باقی پسران سائر عجم اند و از نسل اسمعیل علیہ السلام يك محمد عربی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و بقول دیگر چہار اند، (۹) شعیب و صالح و

(الف) یعنی فتح الباری از ابن حجر عسقلانی (رح) (ب) عر، غح - الآخرین

(ج) ہمیص (رجوع کنید بہ روض الانف مؤلفہ علامہ سہیلی طبع ملتان ۱۳۹۸ هـ ج ۱ ص ۱۸.

(د) عر - ابن عیص. (ه) ایضاً.

(۸) در نسب پاک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اقوال مختلفہ بسیار بودہ اند، تا عدنان ہمہ نسابان متفق اند ولی بعد از آن بعضی ہشت پشت و بعضی دہ و بعضی زیادہ از این بشردہ اند - علامہ - سہیلی گوید «و يستحيل فی العادة ان يكون بينهما أربعة آباء او سبعة كما ذکر ابن اسحق او عشر او عشرون فان المدة اطول من ذلك كله» یعنی این عادۃ محال است کہ در میان این دو (یعنی عدنان و ابراہیم) چہار یا ہفت پشت باشند چنانکہ ابن اسحق ذکر کردہ است یا دہ یا بیست، پس زمانہ ازین ہمہ درازتر بودہ است (روض الانف ج ۱ ص ۸) - از ابن عباس رضی اللہ عنہ مرویست کہ چون آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تذکرہ نسب خویش می فرمودی سلسلہ نسب خویش را تا معد بن عدنان ذکر فرمودی و پس وبعد از آن فرمودی «کذب النسابون» یعنی نسابان دروغ گفتہ اند (طبقات ابن سعد مترجمہ عبد اللہ العمادی طبع کراچی ۱۹۴۴ م ج ۱ ص ۱۵) و عن عمر رضی اللہ عنہ قال انما تنتسب الی عدنان و مافوق ذلك لاندري (روض الانف ج ۱ ص ۸).

(۹) از امام صادق (رح) منقولست کہ خداوند از عرب نگردانید مگر پنج پیغمبر، ہود و صالح و اسماعیل و شعیب و محمد علیہم الصلوٰۃ و السلام (حیوة، انقلوب مؤلفہ با قر مجلسی، طبع کتابفروشی اسلامیہ، تہران (سال طباعت ندارد، ج ۱ ص ۲۱۰).

هود و محمد علیهم الصلوٰۃ و السلام و شعیب علیہ السلام بن نعیل بن نضر بن مدین بن ابراهیم علیہ السلام - تفسیر حسینی - (۱۰) ابراهیم (ع) بن آذر بن قارخ بن ناحور بن شارح بن فالخ بن عابر بن شالف بن ارفخشذ بن سام و قیل ابراهیم (ع) بن قارخ و آذر لقب وی، بن ناحور و قیل ابراهیم (ع) بن آذر بن ناحور و بعضی گفته اند آذر و قارخ هر دو برادران اند از ناحور و این قول مختار است زیرا که در حدیث آمده است «بعثت من خیر قرون بنی آدم قرناً فقرأنا حتی کنت القرن الذی کنت منه» رواه البخاری (الف) یعنی بر انگیزخته و فرستاده شدم از بهترین طبقات فرزندان آدم علیہ السلام و معنی خیریت محمولست بر فضائل حمیده و این در قرون (ب) است - اما آباکرام آنحضرت علیہ الصلوٰۃ و السلام همه ایشان از آدم علیہ السلام تا عبدالله طاهر و مطهر اند (۱۱) از کفر و شرک چنانچه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده

(الف) بخاری مناقب ۲۳، مسند احمد طبع بیروت ۱۳۹۸ هـ ج ۴ ص ۳۷۳. (ب) رجوع کنید به اشعة اللامعات شرح مشکوٰۃ از مولانا عبدالحق محدث دهلوی طبع مکتبه نوریه سکر ۱۹۷۶ ج ۴ ص ۲۶۶ - و کتاب الموضوعات مؤلفه علامه ابن الجوزی طبع مدینه منوره ۱۳۸۶ هـ ج ۱ ص ۲۸۱.

(۱۰) در نسخه مطبوعه - تفسیر حسینی تاج کچنی گراچی شعیب بن مکیل بن یسخر نوشته است در تفسیر حاجدی طبع تاج کچنی گراچی نسب نامه ایشان این طور منقولست «شعیب بن مکیل بن یسخر بن مدین بن ابراهیم (ع) - «والی مدین اخاهم شعباً (الا عرف ۸۵) و مدین نام شهرست قدیم که محل وقوع آن ساحل عرب بحیره احمر به طرف جنوب و مشرق کوه طور است و نام شهر مذکور مطابق رسم قدیم بنام یک فرزند ابراهیم علیہ السلام مدین که از زوجه محترمه ابراهیم (ع) قطووا بود، نهاده شد (ایضاً) و لفظ اخا برای اظهار اشتراک و وطنیت یا قومیت یا قبیله خودش آورده است و معنی گونه علیہ السلام اخاهم انه منهم نسباً و هو قول الکثیر من النسائین روح المعانی مؤلفه سید محمود آلوسی طبع لاهور) وای اخاهم فی القبیله (تفسیر قرطبی از ابی عبدالله محمد بن احمد الاتصاری قرطبی طبع قاهره ۱۳۸۴ هـ) و العرب تسمى صاحب القوم اخالقوم (تفسیر کبیر از املم رازی طبع دار الطباعة العامره).

(۱۱) در پاکیزگی نسب و طهارت حسب سرور کونین صلی الله علیه و آله و سلم هیچ منکر نبوت و دشمن آفتاب رسالت را ترده نه بود چنانکه قیصر روم چون از ابو سفیان (رض) در باره نسب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم استفسار نمود کیف نمبه فیکم؟ «ابو سفیان گفت هو قیناذونب» این الفاظ در بخاری (کتاب الجهاد باب ۴) آورده اند و حافظ ابن حجر عسقلانی رقمطراز است که در روایت بزاز این الفاظ منقولست «هو فی حسب ما لا یفضل علیہ احد، قال هذه آیه (فتح الباری کتاب التفسیر) یعنی بملاحظ حسب و نسب هیچ کس از آنحضرت افضل نیست، قیصر گفت این علامت است - عن انس رضی الله عنه قال قرأ رسول الله صلی الله علیه و سلم لقد جاءکم رسول من انفسکم بفتح الفاء و قال انا انفسکم نسباً و صهراً و حسبائیس فی آبائی من لدن آدم سفاح کلنا نکاح (رواه ابن مردويه شرح مواهب الدنیه مؤلفه محمد بن عبدالباقی الزرقانی طبع اول مصر ۱۳۲۶ هـ ج ۱ ص ۶۷).

بیرون آمدن از اصلاّب طاهره به ارجام طاهره و شیخ جلال الدین سیوطی (رح) درین باب تصنیف کرده اند و حاش الله که این نور پاک را در جای ظلمانی پلید بنهد و در عرصات تعذیب و تحقیر آبا و اجداد او را مخدول گردانند - شیخ عبدالحق محدّث دهلوی بر مشکوة شریف (الف).

بدانکه سام از انبیاء مرسل است و بواسطه کمال عقل و صلاحیت رای و کثرت دانش و فراست تمام و صلاحیت نفس و نجات ذات ولی عهد و خلیفه پدر گشت و سع<sup>۶</sup> محرمیت اسرار نبوت و غوامض رسالتش میسر شد و حضرت نوح علیه الصلوٰة و السلام سائر اولاد را بمتابعت او وصیت فرموده و معصومه عالم و وسط اقالیم را که بهتر مواضع ربع مسکون است. بوی مخصوص گردانیده و از حضرت جل و علامسالت نمود تا اکثر انبیاء و اولیاء و حکماء و سلاطین<sup>(۱۲)</sup> و امراء و طوائف صلحا و سعدا از نسل او باشند تا در تواریخ مذکور است که اهل ین و شام و عراق و فارس و کرمان و آذربائیجان و ماوراء النهر و خراسان هم از اولاد سام اند<sup>(۱۳)</sup> و مادر او عمورا

(الف) - یعنی اشعة اللمعات شرح مشکوة.

(۱۲) مؤرخ ابن خلدون رقمطراز است که ارفخشد بن سام همین بزرگ است که علاوه بر انبیاء و رسولان علیهم السلام سلطنت و حکومت هم نسل بعد نسل در نسل او بوده است - (تاریخ ابن خلدون ج ۱-۲ ص ۲۳).  
(۱۳) در باره وطن اصلی آل سام اختلاف آوا در میان محققین بوده است، بقول مؤرخ طبری سام اهل العرب و یافت اهل الروم و حام ابو الحبش و الزنجیه بود تاریخ ابن خلدون ج ۱ ص ۴۲ صریح ابن خلدون بروایت ابن مسیب و وهب بن منبه می گوید که سام اهل العرب و الفلوس و الروم و یافت اهل الترك و الصقالیه و یا جوج و ماجوج و حام ابو القبط و السودان و البربر (ایضا) و همین قول مطابق متن نسخه زیر تحقیق است ولی یکی از مستشرقین وان کریر محقق المانی می گوید که وطن اصلی سامانیان بابل بود نیز کویندی با اختلاف اندک هینرای کریر است، میگوید که وطن اول سامانیان در جنوب و جنوب مشرق بحر قزوین بوده و بعد از آن به سر زمین بابل هجرت کرده بودند (تاریخ عرب قبل از اسلام مؤلفه جواد علی طبع بیروت ۱۹۶۸ ه ج ۱ ص ۲۲۹) - فلی ین را وطن اصلی سامانیان قرار داده است (The background of Islam by Philiby Alexdana 1949) ولی تولد یکی محقق کبیر و مستشرق معروف بعد از تغلبط آرای دیگر می نویسد که مابهر حال تسلیم می کنیم که ابن نظریه که عرب مسکن اول آل سام بوده است از روی هیچ معنی غیر معقول نیست - (انستیکلوپیدا بر تاتیگا طبع یازدهم) و ما پس از مطالعه همه آرای مختلفه قول تولد یکی را راجع میدانیم زیرا که سوای عرب هیچ قومی از قدیم الایام ادعی نکرده که ملک ایشان وطن اصلی و مسکن اول لهم صایبه است و عرب بطور عمومی خود را سامی النسل می گویند مؤرخ ابن قتیبه (متوفی ۲۷۶ ه) رقمطراز است «و اما سام بن نوح قسطن وسط الارض الحرم و ماحوله الیمن الی حضرموت الی عمان البحرین و یارب والد و والد هناه» (کتاب المعارف مؤلفه ابن قتیبه طبع مصر ج ۱) بمقتوی نوشته است فجعل لسان وسط الارض و الحرم و ما حوله و الیمن و حضرموت الی عمان، الی البحرین الی عالج و یمن و یارب والد و والد هناه» تاریخ یحقی طبع دار صادر بیروت، سال طباعت ندارد ج ۱ ص ۱۵).



بود بنت براخیل بن صخویل بن اخنوخ که ادریس علیه السلام است (الف) و اولاد وی به نوزده زبان سخن می گفتند چنانچه لغات یکدیگر را نمی دانستند لاجرم هر فرقه در ناحیه ای قرار گرفتند و هر قوم بزبانی (ب) مخصوص گشتند و چون سام در محافظت نور سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم بوضیعت پدر مأمور بود، زنی معصوم در غایت حسن و جمال نام وی طیثه،، طیثه بالثا المثلث فوقانیة بنت شاول بنکاح در آورد و ارفخشذ از وی تولد نمود، معنی وی مصباح مضی است و سام بعد از انقضای پانصد سال از عمر شریف او بدار البقاء رحلت نمود و ارفخشذ زنی بخواست مرجانه نام، بنکاح خود در آورده و نور پاک خواجه، لولاک علیه الصلوة والسلام از و منتقل برحم مرجانه شد و از او عابر که هود پیغمبر (ع) است بوجود آمد و آن نور با بهجت و سرور منتقل به هود نبی (ع) شد و در بعضی تواریخ و سیر انتقال نور از ارفخشذ بشالغ و از شالغ بعابر که هود (ع) است آورده اند و آنچه اختیار درج الدرر و سیر کازرونی و غیره آورده است که از ارفخشذ بعابر و از عابر بشالغ انتقال کرد - و الله اعلم - نقل است که چون هود علیه السلام بوجود آمد از هر مکانی ندا بر آمد که این سع ۱۷ نور مخفد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم است که از پیشانی تو تابان است، کسراصنام و قتل کفار او کند و اطفأ نیران در دست او باشد و حق تعالی او را بقوم عادیان فرستاد کقوله تعالی "وَالِی عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا" (ج) و سام بن نوح بن ملک بن متوشلخ بن اخنوخ که نام ادریس (ع) است و قیل نوح بن لام و لام بن ثلک بن کمل و قیل نوح بن کمل و این همه پیغمبر بودند و اخنوخ بن برده بیای موحده و بروایتی بیای منقوطست بنقطتین بی الف و بروایتی بالف بن مهلیل و در بعضی نسخ مهلائیل آمده است و در هنگام مهلائیل اولاد آدم علیه السلام پانصد لك خانه بودند و همه مسلمانان، و ایمان به پیغمبری مهلائیل (ع) آوردند و در پیش او سجده کردند و چون مهلائیل وفات یافت فرزندان او بغایتی صغیر بودند، شیطان در ماتم او آمد

بصورت پیر فرتوت و نوحه آغاز کرد هیهات هیهات! خدای تبارک و تعالی چگونه دوستان خود را می کشد و می میراند و فرزندانش صغیر بماند، همه کس بر او غضب کردند و گفتند که ای بدبخت مگر تو شیطانی که قنیان و شمول و شیث (الف) و آدم علیهم السلام همه رفتند، ما نیز رفتنی ایم - از آن رفت و بصورت فقیر صوف پوشی آمد و سر انجام خانه مهلائیل (ع) در پیش گرفت بغایتی که اهل (ب) خانه از غم و اندوه دنیاوی بر آمدند، اما آن نذر و هدیه که در زمان مهلائیل (ع) می آمد، نبود - روزی مر این کودکان را گفت که اگر کار بکنم که تمام اولاد آدم (ع) پیش شما بیایند و نذر و هدیه بیارند، شما رضا دارید؟ کودکان از آنجا که کودکی ایشان بود، گفتند که کرم کرده باشی - سنگی بتراشید و بت راست کرد و دستار و جامه مهلائیل (ع) سع ۱۸ برو پوشانید. اول اهل او را به بت سجده کردن فرمود، هکذا تا تمام ولایت خبر شدند که مهلائیل زنده شد - چون مردمان در پیش بت می آمدند شیطان برقع بر دوش می نهاد و خود در دهن بت می نشست و سخن می کرد و علم تناسخ<sup>(۱۴)</sup> بیان کرد که آری من مهلائیل بودم، نسخی بودم بدین صورت آمده ام، بهشت و دوزخ و بعث نیست، اگر عمل نیک می کنید بصورت نیک انگيخته شوید و اگر عمل بد کنید بصورت بد انگيخته شوید - پیش از آن نام و نشان کافر نبود اما شیطان بدبخت

(الف) سع، غح، مظ - شیش. (ب) سع، غح، مظ (اهل) ندارد.

(۱۴) تناسخ عبارت است از خارج شدن روح از کالبدی و داخل شدن آن در کالبد دیگر یا انتقال نفس ناطقه از بدنی ببدنی دیگر، به عقیده فرقه ای که آنها را تناسخیه می گویند ایشان قائل به انتقال ارواح باجساد و منکر بعث و حشر می باشند، بعقیده آنان روح نیکوکار پس از مردن در بدن مرد عاقل و هوشیاری داخل می شود که در دنیا لذت ببرد و خوش بگذارد و بر عکس روح آدم در جسم حیوانی داخل می شود که بار کشد و رنج ببرد (فرهنگ عمید طبع تهران ذیل ماده) بقول سید شریف جرجانی مراد از تناسخ انتقال روح در بدن نو بغیر از تخلل زمانی زیرا که در میان این روح و این بدن تعشق ذاتی است (تعریفات طبع مکتبه لبنان بیروت ۱۹۶۹م ص ۸۲) علامه شهرستانی می گوید که مراد از تناسخ عقیده ایست که از آنرو ادواری پی در پی حیات اختیار کردن وجود نوین یکی بعد دیگری را قبول کرده شود (الملل والنحل طبع کیورتن، لندن ۱۸۴۶ م) و در معنی دیگر اینکه مراد از تناسخ حلول کردن روح الهی در مخلوق دنیا، بقول شهرستانی غلاة (فرقه ای انتها پسند اهل تشیع) بدین عقیده اند نیز قرامظه و اسماعیلیه هم همین عقیده دارند.

پانصد لك خانه همه کافر گردانید، بعد از آن بهر یکی از ایشان بت تراشیده داد که در خانه خود سجده کرده پاشی تا حاجت شما روا گردد و چون اخنوخ کلان شد ایشان مدرسه ها پیدا کرد، از آنجا نام او ادریس (ع) (۱۵) شد و سلاح و حراب نیز او راست کرد و با کافران او جنگ کرد (۱۶) و چون ادریس علیه السلام بآسمان یا به جنت رفت شیطان باز بظاهر پیدا شد و قصه او اینست که روزی ادریس علیه السلام سیری می کرد و حرارت آفتاب در ذات وی اثر کرد و با خود گفت که آفتاب از چندین هزار سال راه می تابد، تابش او در ذات من چنین اثر می کند تا حال آن فرشته حامل آفتاب و متعهد این جرم عالمیان است چون باشد؟ و از روی شفقت دعا فرمود "اللهم خفف عنه من ثقلها و احمل عنه حرها" آن فرشته را ببرکت دعای ادریس علیه الصلوة و السلام

تخفیف تمام حاصل شد و از حرارت آفتاب و سوزش آن بر آسود و در امر خود متأمل سع ۱۹ شد که این خفت با اظهار غضب الهی است یا از آثار رحمت نامتناهی است - بحق تعالی مناجات کرد، خطاب آمد که این نتیجه شفقت بنده ما ادریس (ع) است که از حضرت ما بجهت (الف) تخفیف تومسألت نموده دعای او مقرون بآجابت گشت - آن فرشته را بجهت این معنی محبت ادریس (ع) در صمیم قلب مصمم گشت، از حق تعالی شرف محبت و عقد اخوت با ادریس علیه السلام در خواست نمود، حق تعالی در

(الف) عر - برای.

(۱۵) مولد او منیف است از دیار مصر (روضه) الصفا مؤلفه میر خواند طبع کتابفروشی مرکزی تهران ۱۳۳۸ شمسی ج ۱ ص ۴۹) یا در بابل متولد شد و آنجا نشو و نما یافت، هم آنجا از حضرت شیث (ع) بن آدم علیه السلام تحصیل علوم نمود، بقول متکلم معروف علامه شهرستانی اعشاذ یومین نام شیث علیه السلام است که استاد ادریس (ع) بود (قصص القرآن مؤلفه مولانا حفظ الرحمن سیوهاروی طبع لاهور ج ۱ ص ۹۴) نام اصلی ایشان بقول جمال الدین ابن القفطی هرمس الهوامه (متبادل به هورس - اخبار الحكماء طبع (lipport) لایپزگ ۱۳۲۹ هـ حاشیه) یعنی عطارد یا طرمیس بود - قرآن حکیم او را بنام ادریس (ع) یاد می کند «وَأَذْكَرْفِي الْكِتَابِ اَدْرِيسَ» (مریم ۵۷) نیز رجوع کنید به سوره انبیاء ۴ و چنانچه در متن مذکور است نام وی ادریس از اینجهت شد که به کثرت دراست و تدریس صحف آبی بزرگوار خویش را مشغله نمود (روضه الصفا ج ۱ ص ۴۶) و نیز نام ایشان در عبرانی خنوخ و در عربی اخنوخ بود.

(۱۶) یعنی با بنو قایل جهاد کرد (تفسیر محیط از ابن حیان الاندلسی طبع اول مصر ۱۳۲۸ هـ و تفسیر قرطبی و تفسیر مظهری مترجمه سید عبدالدام طبع کراچی و تفسیر روح المعانی.

میان ایشان عقد اخوت بست و بشرف زیارت و ادراک نیل مصاحبتش اجازت فرمود -  
 روزی ادریس علیه السلام با وی التماس کرد «ای برادر! ترا با ملك الموت محبت است  
 و در اعزاز و اکرام تو کوشش و سعی بسیار می کند، می خواهم از وی التماس کنی  
 تا اجل مرا تاخیر کند تا من بقیه عمر خود را در خدمت و اطاعت بگذرانم» فرشته  
 گفت: یا نبی الله! مکر قضیه واقعہ «فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا  
 يَسْتَقْدِمُونَ» (الف) از جمله یقینیات است "فرمود" بلی و لکن تو این در خواست با ملك  
 الموت در میان آر - آن فرشته از حق تعالی اذن طلبید، فرمان آمد که ای ملك ادریس  
 را بردار، نزد ملك الموت ببر تا حال خود با ملك الموت بگوید - این فرشته ادریس علیه  
 السلام را برداشت و با آسمان چهارم برد و نزد آفتاب بنهاد - بعد از آن نزد ملك الموت  
 آمد و گفت "ای برادر! حاجتی دارم می خواهم برآری گفت آنچه توانم برآرم" گفت  
 برادری دارم از جنس بشر ادریس نام التماس می نمایم که در اجل او تاخیر کنی  
 "گفت" این بدست من نیست، اما این مقدار توانم که از اجل و هنگام رحلت وی ترا  
 خبر دار کنم تا آنچه تواند ساختگی خود کند "گفت" خوش باشد "ملك الموت دیوان  
 فوت پیش آورد و دروی نظر کرد و گفت" ای فرشته! از حال کسی سوال می کنی،  
 عجب دارم که این شخص این زمان نمیرد "فرشته گفت" آن چون باشد؟ ملك الموت  
 گفت در این دفتر چنین ثابت افتاده که این شخص نزد خورشید فوت شود و این مرتبه  
 کرا مسلم گردد؟ "گفت" ای برادر من او را آورده ام و نزد خورشید گذاشته ام و نزد  
 تو آمده ام "گفت" برو که وی غالباً فوت شده زیرا که از حیات وی چیزی باقی نمانده"  
 آن فرشته باز آمده دید که ادریس علیه السلام رحلت نموده روح آشیانه، قالب را پرور  
 ده (ب) فرشتگان هفت آسمان بروی غماز کردند (ج) و او را در بیت المعمور مقبور ساختند  
 و اکنون آنجا مدفون است، وَ رَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا (د) عبارت از این واقعہ است - این  
 روایت از ابن عباس رضی الله عنه است و در روایت دیگر وهب بن منبه رضی الله عنه

(الف) النحل ۶۱. (ب) غح - روح ایشان قالب را پرواز داده، ولی قیاساً روح از آشیانه.

(ج) غح، مظ - گذاردند. (د) مریم ۵۷.

قالب پرواز کرده، است.

گوید که ادریس علیه السلام از تجرع<sup>(الف)</sup> جام مرگ و توقف در تحت ارض و انتظار دمیدن صور و امتداد زمانه بعث و نشور همواره منقبض می بود و از عذاب جحیم و ثواب نعیم بسیار اندیشه می نمود و بواسطه آن فرصت غنیمت داشته در وظائف و طاعات و عبادات روز بروز می افزود تا آورده اند که از تمامی مطیعان روی زمین آن مقدار طاعت و عبادت به آسمان می بردند و از ادریس علیه السلام تنها آن مقدار، و عزرائیل (ع) را بواسطه این اشتیاق و آرزوی مصاحبت وی می بود تا بعد از استیذان بر زمین آمده بصورت بشری با ادریس علیه السلام مصاحبت شد - مدت سه شبانه روز با وی بود و چون با کل و شرب با ادریس علیه السلام موافقت نمی نمود، ادریس علیه السلام دانست که وی از جنس انس نیست - تفحص احوال نمود، گفت "من ملك الموت ام" ادریس علیه السلام پرسید که به قبض روح آمده ای؟ گفت "نی، بزیارت تو آمده ام" گفت ای ملك الموت! ملتئم از تو آنست که روح مراقبض کشی و شربت مرگم بچشانی عزرائیل (ع) بعد از رخصت الهی روح مبارکش قبض فرمود، حق تعالی باز روح در قلب وی در آورد، عزرائیل (ع) گفت ای ادریس! مقصود ازین چه بود؟ "گفت" تا مرارت مرگ چشیده باشم و ضویت فراق کشیده باشم تا با استعداد آن کما ینبغی پردازم و ساختگی آن کنم - اکنون ای ملك الموت! حاجت دیگر دارم "گفت بخواه" "گفت خواهم که مرا برداری و بآسمان بری تا بهشت و دوزخ را ببینم و در مقام خوف و رجا استقامت گزینم" - ملك الموت بفرمان الهی جل و علا بآسمان برد - چون بدوزخ رسید، گفت ای ملك الموت! می خواهم تا از مالك جهنم انفتاح<sup>(ب)</sup> ابواب دوزخ در خواست نمای تا اطباق او را ببینم - مالك بدر خواست ملك الموت<sup>(ج)</sup> در های جهنم بکشد - چون ادریس علیه السلام در دوزخ و فنون عذاب او نگاه کرد از غایت فصاحت بیهوش شد، ملك الموت او را برداشت و در کنار خود نهاد تا بیهوش آمد، گفت "ای ادریس! (ع) من درین امرکاره بودم اما چون تو در خواست نمودی باین صعقه

(الف) غح - تجرع. (ب) غح - مفتاح. (ج) غح، عر، مظ، - ملك الموت بدر خواست مالك (درست نیست).

مبتلا گشتی" گفت" ای ملك الموت! آرزوی دیگر دارم "گفت چیست؟ گفت "آنکه سع ۲۲ بهشت را هم بمن نمای تاجبراین نقصان بآن حاصل آید- ملك الموت او را به بهشت آورد و استیزان نموده در بهشت از برای وی بکشد و او را در بهشت در آورد- ادریس علیه السلام بتفرج انهار و اثمار و حور و قصور و ولدان و غلمان و لطائف بهشتی ساعت (الف) بر آسود - ملك الموت عزیمت مراجعت نمود گفت "ای ادریس! بیرون ای تا ترا به مقام تو باز رسانم"- ادریس علیه السلام باین سخن التماس ننمود- هر چند از جانب ملك الموت الحاح و مبالغه زیادت شد، از جانب ادریس علیه السلام ابا و امتناع مجدد می گشت تا ادریس علیه السلام گفت "ای ملك الموت! مگر بفرمان حق تعالی بیرون آیم و الا بسخن تو و ابنای جنس تو يك قدم بیرون نه نهم"- حق تعالی جل و جلا بینهما بمحاکمه فرشته فرستاد، آن ملك از عزرائیل (ع) صورت واقعه پرسید بیان کرد، از ادریس علیه السلام سوال کرد که تو چه گوی؟ گفت ای فرشته! حق تعالی فرموده "كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ" (ب) من شربت مرگ چشیده ام، بعد از آن فرمود "وَ اِنْ مِنْكُمْ اِلَّا وَارِدُهَا" (ج) بر دوزخ نیز گذشته ام و نیز فرموده است "وَمَا هُمْ عَنْهَا بِمُخْرَجِينَ" (د) اکنون من از بهشت نمی روم مگر بفرمان حق تعالی سبحانه - فی الحال خطاب الهی در رسید که ای ملك الموت! دست از وی بدار که بفرمان من در بهشت آمده و بحجت و دلیل سخن گوید و حق تعالی بجانب اوست - اکنون در بهشت قرار دارد و مکاناً علیاً عبارت از درجات جنت است و گویند بآسمان چهارم و قبل بآسمان ششم می آید و با فرشتگان بعبادت سع ۲۳ خدای تعالی موافقت می فرماید و روایت است که ادریس علیه السلام در وقت وفات آدم علیه السلام صد ساله بود و در بعضی روایات سه صد (و) شصت ساله بود (۱۷) که

(الف) ساعتی. (ب) آل عمران ۱۸۵. (ج) مریم ۷۱. (د) الحجر ۴۸.

(۱۷) در باره عمر وی اختلاف بوده است، بعضی چنانکه در متن نسخه، زیر نظر مذکور است گفته اند که شش در وقت وفات آدم علیه السلام صد سال بود و بقول بعضی سیصد و شصت سال و بعد از دویست سال از رحلت آدم علیه السلام میموت گشت و صد و پنج ساله در نبوت گذرانید. اما صاحب روضة الصفا قولی دیگر نیز نقل کرده است و آن این است که صد و هشت سال خلق را دعوت نمود (ج ۱ ص ۴۹) ولی محمد بن شهرزوری صاحب تاریخ الحکما در نسخه خطی کتاب مذکور آورده است که ادریس علیه السلام بعد از انتضای هشتاد و دو سال از عمر خویش به آسمان عروج کرد (رک روضة الصفا ج ۱ ص ۵۰) و محمد باقر مجلسی در حیوة القلوب چاپ تهران ج ۱ ص ۸۵ بروایتی حیات ادریس علیه السلام در زمین سیصد سال نقل کرده است.

آدم علیه السلام فوت شد وبعث وی بعد از آدم علیه السلام بدویست سال بود و صد و پنج سال در نبوت گذرانید و بر وی سه صحیفه نازل گشت و شریعت با شریعت آدم علیه السلام و گویند شصت و پنج ساله بود که زنی بروخا نام بعقد نکاح در آورد، از وی فرزندی متولد شد متوشلخ نام و نام او بعربی منشرح است و نور با سرور محمد صلی الله علیه وآله وسلم بوی انتقال فرمود - چون متوشلخ صد و هشتاد و هفت ساله شد زنی قینوش نام که دختر عم وی بود بنکاح خود در آورد و نوح علیه السلام از وی متولد و مولد وی بعد از وفات آدم علیه السلام بصد و بیست و شش سال بود (الف) و پنجاه سال تبلیغ رسالت کرد و بعد از طوفان شش صد سال دیگر باقی بود چنانچه مجموع عمر وی هزار و هفت سال بوده باشد و هزار و پانصد نیز گفته روایت دیگر نیز در میان اهل تفسیر وارد است. (۱۸) و الله اعلم بالصواب - این قصه از معارج النبوه (ب) نوشته شد و چون ادریس علیه السلام بجهنم رفت شیطان باز بظاهر پیدا شد و در گوشه نشست و اهل محله بدو رجوع کردند، هکذا باز تمام اولاد آدم علیه السلام

سع ۲۴

(الف) در صد و پنجاه سالگی مبعوث شد و نه صد و پنجاه سال تبلیغ رسالت کرد (معارج النبوه از مولانا معین الدین و اعظم کاشفی طبع سکه ۱۳۹۸ هـ رکن ۱ ص ۷۵ که مأخذ روایت مذکور است نیز رجوع کنید به قرآن کریم، العنکبوت ۱۴).

(ب) رکن اول ص ۷۵

(۱۸) در قرآن حکیم در چهل و سه موارد ذکر نوح علیه السلام آمده است. "وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا" (ترجمه) و هر آینه است. فرستادیم نوح (ع) را به سوی قوم او پس توقف کرد در ایشان هزار سال مگر پنجاه سال (العنکبوت ۱۴) درین ضمن از حضرت ابن عباس (رض) منقولست که حضرت نوح (ع) در چهل سالگی مبعوث شد، نهصد و پنجاه سال در تبلیغ و دعوت و سعی و اصلاح مصروف بوده، بعد از آن طوفان آمده، بعد از طوفان شصت سال بقید حیات ماند، ازین رو مجموع عمر وی یکهزار و پنجاه سال شد (تفسیر شبیر احمد عثمانی طبع تاج کمپنی کراچی ص ۵۲۹) ولی ابن خلدون میگوید که در پنجاه سالگی مبعوث شد و در شش صد سالگی طوفان آمد که تا یکصد و پنجاه روز بماند و بعد از طوفان سیصد و پنجاه سال زنده بود، حساب مجموع عمر وی یکهزار سال می شود (تاریخ ابن خلدون ج ۱ ص ۳۸) مفسر معروف حافظ ابن کثیر روایت ابن عباس (رض) را صحیح قرا داده است، مزید بر آن از حضرت قتاده و مجاهد رضی الله عنهما نهصد و پنجاه سال و از عرف بن شداد (رض) یکهزار و شش صد و پنجاه سال نقل کرده ولی این هر دو قول را غریب قرار داده است - (تفسیر ابن کثیر مترجم اردو، اصح المطابع کراچی) صاحب عین المعانی فرموده است که در سیصد و هفتاد سال مبعوث شده و نهصد و پنجاه سال دعوت کرد و بعد از طوفان سیصد و پنجاه سال بزیست (تفسیر حسینی).

در پیش او شدند و این بدبخت مکار طعام نمی خورد و شراب نمی آشامید گفته "شما را چه حالت است که شراب و طعام نمی خوری؟" شیطان گفت "حالت درویشان است (الف) و من درویش بودم تا هر که بدین حالت برسد از طعام و شراب باز ماند، شما را باید که خانقاه برای من راست کنید و پانصد جوانان بدهید تا ایشان را مانند خود بکنم ایشان همچنان کردند، چون بخانقاه در آمدند لعین اسباب ملاهی چون چنگ و ریاب و غیر ذلك پیدا کرد و اعمال او بجوانان آموخت چنانچه بعضی از مکلفات نیز بدیشان نمود چنانکه حور و قصور و براق و طعام لذیذ و چراغها و باغها و جامهای خوب و جانیهای بلند و میوه های گوناگون و تختهای بلکه بر تخت دیوان نشاندند، می گفت که این خدای هست، ایشان سجده کردند، همگی بدین نوع کافر شدند و چون این احوال در میان صوفیان جاهل و عامی تا این غایت باقی است زیرا که جاهلان را در خلوت در آرند و رقص و سماع و سرود می کنند، بعضی می گویند که ذات خدای دیدم و بعضی گویند صفات خدای دیدم و بعضی گویند که حور و باغ دیدم - پس پرهیز بکنید از صوفیان جاهل که از آن شیطان بدتر اند بلکه خود شیطان اند که حق سبحانه در کلام الله شیطان جن و انس یاد کرد، قال الله تعالی "من الجنة والناس" (ب) و چون مدت مزید شد شیطان از خانقاه بر آمد، تمام پرنفسمه و سرود شد و رقص و سماع گشت آن تمام اولاد آدم (ع) کافر شدند و متابع (ج) او گشتند و مهلا تیل ابن قنین و بقولی ابن قنیان ابن یانش و بقولی شمول و بقولی انوش ابن شیت و بقولی تیت بالتائین ذی النقطتین الفوقانیه و از عبدالله تا عدنان بیست و یک نفر اند (د) از سع ۲۵ پدران آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم هیچ شائبه در آن نیست و اتفاق دارند بر آن همه محدثان و مؤرخان و ارباب سیر و لکن در مافوق عدنان (ه) تا آدم علیه السلام اختلاف بسیار است و مادر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمنه بنت

(الف) غح، عر - این حالت (ب) الناس ۶ (ج) غح، عر، - تابع (د) رجوع کنید به تیسیر الباری شرح بخاری از علامه وحید الزمان طبع امجد اکادمی لاهور (ج) ۳ ص ۲۲۷ (ه) رک به ج ۸ ص ۱۴.



و هب بن عبد المناف بن زهره بن کلاب بن مره، عبد المطلب نکاح عبدالله با آمنه و نکاح خویش با هاله بنت وهیب بن عبد مناف بن زهره بن کلاب بن مره در يك مجلس کرد - و هب و وهیب هر دو پسران عبد المناف بودند. عبد المطلب داماد و هیب شد و عبدالله داماد و هب کرد (الف) و حیزه و صیغه از هاله اند و عبدالله و ابو طالب و زبیر از فاطمه اند - مادر آمنه بر بود مادر پرام حبیبه و مادر ام حبیبه بر و مادر بر قلابه و مادر قلابه امیمه ربه و مادر ربه عاتکه و مادر عاتکه لیلی بنت عوف بود.

بدانکه نور حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم در در سفید در زیر عرش بود، روزی جبرائیل (ع) آن نور را از آن در کشید و در پیشانی بابا آدم علیه السلام ماند و آن از فراق (ب) دو پارچه شد، يك پارچه در بیت المصنوع افتاد و پارچه دیگر درخت برنج شد از اینجا پیغمبر علیه السلام فرمود "الارزمتی" (ج) یعنی برنج از من است، اما حوا گفت "یا آدم امروز در پیشانی تو چنان نوری میتابد که من هر گز در ایام جوانی ندیده بودم" - مهتر جبرائیل (ع) در آن زمان نازل شد که ای آدم! این نور از نور محمد آخر الزمان صلی الله علیه وسلم است که در اولاد تو پیدا شود و او خاتم

انبیاء است - "بابا آدم (ع) گفت که من و حوا از قوت رفته ایم، الحال کار مجامعت از سع ۲۶ مایان نمی تواند بجا آورده" - جبرائیل (ع) سببی از جنت بیاورد. نصفی از آن یکی بخورد و نصفی دیگر، در حال هر دو را قوت پیدا شد، با هم فراهم آمدند و سلو نام چشمه ایست، هر دو در آن غسل کردند - باز آن نور در پیشانی حوا تابید و بعد از آن تولد شیث (ع) شد، آن نور در پیشانی شیث (د) (ع) می تابید و انوش از وی متولد

(الف) قیاساً گردید. (ب) غغ، عر، هظ - فراق او. (ج) حدیث مفصل اینطور است "الارزمتی و انا من الارز خلقت الارز من بقیه نوری و لوکان الارز حیواناً لکان آدمیاً و لوکان آدمیاً لکان رجلاً و لوکان رجلاً صالحاً و لوکان رجلاً صالحاً لکان نبیاً و لوکان نبیاً لکان مرسلأ و لوکان مرسلأ لکان انا" (رجوع کنید به تذکرة الموضوعات مؤلفه محمد طاهر بن علی الهندی طبع بیروت ۱۳۹۹ هـ ص ۱۴۸-۱۴۷)

(د) قوله شیث بکسره، شین و سکون یای تحتانی وفتح الثاء مثله فوقانیة (حاشیه هر چهار نسخه یعنی سمع، غغ، عر، مظ).

شد و مهتر جبرائیل (ع) گفت مر آدم (ع) را تا باشیث (ع) عهد کند تا او نیز با فرزندان خود عهد کند تا زمان مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم که هیچ احدی خواه در کفر خواه در اسلام چونکه این نور با خود همراه دارد بنا محرم دست نه اندازد - بابا آدم (ع) باشیث (ع) همچنان کرد و او با فرزندان، تا رسیدند بزمان محمد صلی الله علیه و آله وسلم - شعر

دلبران ماه پیکر دیده ایم	در جمالت چیز دیگر دیده ایم
هست نوری در جبین تو منیر	کان بصد پرده غمی گردد ستیر
این چه نور است آنکه تابان از تو شد	هفت کوکب نور افشان از تو شد
نور تو نی عرش و نی کرسی بود	نور تو از مطلع قدسی بود
تو مکمل از کمال کیستی؟	مظهر نور جمال کیستی؟
دیده جان نور می تابد ز تو	نور حق هست آنکه می تابد ز تو
آفتابی را بگل اندوده اند	وه چه گل کان آئینه بزدوده اند
خواست تا نورش فروزد مشعله	آئینه ذات ترا زد مصقله
نیست مر هر دیده را نور بصر	تا که بیند حسنت از جای دگر
تو ز نور بادشاه عالمی	سع ۲۷ تو کجا و آب و خاک آدمی (الف)
تو جمال دوست را آئینهء	لاجرم يك لحظه بی آئینهء
نی فلک شو محرم او نی ملک	با تو گفت اسرار الله معک

## در ذکر اسامی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم

که در کتب ما تقدم می نماید، در انجیل طاب طاب و در زیور عقب و در بعضی صحف روخا در بعضی فارقلیطا و در بعضی حمیظا و در بعضی اولیا و در بعضی اخریا، ضحوک، مشقح (الف) (۱۹) احید، ماذ ماذ، مختار، روح الحق، مقیم السّنة، مقدس، حرز الامین، (۲۰) قثم، نبی الملاحم، و اینچنین در بعضی قتال (ب) اسماً آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در اطباق سموات: در آسمان دنیا مجتبی، و در آسمان دوم مرتضی و در سیوم مزکی و در چهارم منتجب و در پنجم محبب و در ششم مطهر و در هفتم مقرب، اما اسامی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در اطباق ار ضین، در طبق اول معظم و در ثانی میجل و در ثالث محبب و در رابع مشرف و در خامس مطهر و در سادس امین الله و در سابع نور الله- اما اسامی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نزد هر طائفه از انواع مخلوقات، بدانکه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را حملهء عرش مصطفی میخوانند و کرویّان مختار روحانیان مکرم و بر ساق عرش رسول الله و بر جبهه کرسی حبیب الله و در لوح محفوظ صفی الله و بر اوراق شجر طوبی صفوت الله و بر لوای حمد خیر الله و

(الف) مظ- مشقه (ب) عر - آفتاب

(۱۹) در نسخه، مطبوعه، معارج النّبوه رکن دوم ص ۳۴ منقح (م ث قح) نوشته است ولی در کتاب مدارج النّبوه مؤلفه شیخ عبدالحق محدث دهلوی طبع سکه ۱۳۹۷ هج ۱ ص ۹۴ مشفح (ش فح) مسطور است و صاحب مدارج میگوید که نام حضرت (ص) بزبان سریانی مشفح بمعنی محمد زیرا که شفح بزبان ایشان بمعنی حمد است و چون حمد میگویند مر خدا را، میگویند شفحا الله یعنی الحمد لله و چون شفح بمعنی حمد بود مشفح بمعنی محمد باشد.

(۲۰) در نسخه، مطبوعه، معارج النّبوه رکن ۲ ص ۳۴ حرز الامین نوشته است و این صحیح است چنانچه صاحب مدارج النّبوه تصریح کرده است که مقصود از امیان عرب اند که اکثر خط و کتابت ندارند و تعلیم ندانند و «حرز» موضع حصین را گویند و مراد از آن حفظ و تحصین ایشان است از آفات نفس و غوایل شیطان (مدارج النّبوه ج ۱ ص ۹۴).

نزد الله تعالى عبدالله و در میان ملائیکه عبدالحمید و نزد انبیاء (ع) عبدالوهاب و نزد شیاطین عبدالقهار و نزد جن عبدالرحیم و نزد سواکن الجبال عبدالغیاث و نزد وحوش بر عبدالرزاق و نزد سباع عبدالله و نزد بهائم عبدالمؤمن و نزد طیور عبدالغفار.

سع ۲۸

### بحث در ولادت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم

باتفاق علما رحمة الله علیهم و اهل سیر بعد از طلوع صبح صادق و پیش از طلوع آفتاب روز دوشنبه بود لکن در تعیین سال و ماده تاریخ آن اختلاف است عامه اهل سنیر و تواریخ برانند که آنسرور صلی الله علیه و آله وسلم در سال فیل متولد شده اند بعد از پنجاه و پنج و چهل روز (الف) و قول دیگر آنکه هر دو قضیه در یک روز واقع شده و بزعم بعضی و لادت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعد از سه سال از واقعه فیل و بگمان بعضی بعد از چهل سال روی داده و قول اول صحیح است و گویند که آنسرور صلی الله علیه و آله وسلم در عهد نوشیروان تولد نموده و بعد از چهل و دو سال حکومت او گذشته بود و صاحب جامع الاصول و غیره آورده اند که هشت صد و هفتاد و دو سال سکندر رومی گذشته بود و بروایت ابن عباس رضی الله عنه از زمانه عیسی علیه السلام تا ولادت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم شش صد سال بود و عقیده جمهور علما آنست که تولد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در ماه ربیع الاول واقع شده و بزعم طائفه آنکه در ماه رمضان و مشهور آنکه دوازدهم ربیع الاول واقع شده و دویم و هفتم نیز گفته اند و از زمانه داود نبی (ع) هزار و هشتصد سال بر آمده و از زمانه موسی علیه السلام دو هزار سیصد سال منقضی

(الف) قیاساً " پنجاه و پنج و بعضی چهل روز گفته اند " (کذا فی معارج رکن ۲ و مدارج ج ۲ ص ۱۴)

شده و از زمانه ابراهیم علیه ولسلام سه هزار و هفتاد سال بکمال رفته و از زمانه نوح علیه السلام چهار هزار و چهار صد و نود سال انقضا پذیرفت و از زمان آدم علیه السلام شش هزار و هفتصد و پنجاه سال بتقدیم پیوسته، ذکر فی معارج النبوة و در سع ۲۹ میلاد آورده است که تولد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از شش هزار و چهل سال از هبوط آدم علیه السلام بود - حبذا (الف) این چنین بدر منیر که از افق عزت طلوع کند و مرجبا این چنین آفتاب جهانگیری که از مشرق غایت در لمعان در آید تا بظهور او ظلمات کفر و عصیان بنور ایمان و احسان مبدل گردد و لیالی شقاوت در ایام سعادت منتقل گردد و از محذب فلك الافلاك تا نقتگاه مرکز خاك و ازین سطح عرش معلی تا صحن فرش غبرا (ب) به ین مقدم او از تاریکی بیرون آمد:

ولد النبى و زلت الاملاك	ونأى الضلال و ادبر الاشراك
تاشب نیست (ج) صبح هستی زاد	آفتابی چو او ندارد یاد
فیض فضل خدای دایه او	فر پر همای سایه او
حکمت کن زحکم لم یزل او	اول الفكر آخر العمل او

و نیز اتفاق ارباب حکمت است که در آوان ربیع بوده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از ممکن غیب بعالم شهود تشریف نمود و این گلدسته عالم اسرار در فصل بهار از گلزار گلشن سرای عالم ارواح به این جهان اصباح گذار فرموده و این بساط بسیط را بر مثال صحائف لطیف نه سماً خضراً و ریاحین معارف تمکین و تزئین داده - بیت

ای خیمه بر فراز نهم آسمان زده	بالای عرش نور رخت سائبان زده
بر بام چرخ قدر تو بنهاده نرد بان	و آتش پس از عروج بر آن نرد بان ده
در سایه نبوت (و) ظل رسالت	سكان خاك نوبت امن امان زده

سع ۳۰

بدان ای درویش که تحقیق این حال و تصدیق این مقال و قتی بر تو مکشوف گردد که بدانی که بهار بر دو گونه است، بهار اشباح و بهار ارواح، اول عبارت از فصل است و ثانی کنایه از وصل این شفیع صلی الله علیه وآله وسلم، بهار اشباح سبب آرایش عالم آب و گل آمد و بهار ارواح آسایش جان و دل آمد و تحقیق این معنی در تفسیر بحر درر (الف) بعبارت بدیع و اشارت بدیع و اشارت منیع مبین و مبرهن می گردد - بیت

آمد بهار ای عاشقان تا خاکدان بستان شود  
آمد ندای آسمان تا مرغ جان پران شود  
هم بحر هم (ب) گوهر شود، هم شوره چون کوثر شود  
هم سنگ لعل کان شود، هم جسم جمله جان شود  
دانی چرا چون ابر شد، در عشق چشم عاشقان  
زیرا که آن ماه بیشتر در ابر ها پنهان شود

و بعضی از ارباب اشارت گویند که ربیع بر سه گونه است، ربیع نبات و ربیع ابدان و ربیع قلوب، ربیع نبات از برای تفریح دیده است و ربیع ابدان از برای نظاره، عقل است و ربیع قلوب از برای مشاهده، معرفت است - در بهار نبات گل و لاله است و در بهار ابدان آه و ناله است و در بهار دل کار به عشق حواله است - در بهار نبات گل و گلزار بینند و در بهار ابدان فعل و آثار بینند و در بهار دل تجلی دیدار بینند و در بهار نبات لطافت و نصارت و در بهار ابدان طاعت و خدمت و در بهار دل رویت و مشاهدت است - بیت

ای بهار عاشقان دیدار تو  
وی گل و گلزار جان رخسار تو

باغ و بستانم سر کوی تو بس

سع ۳۱

سنبل و ریحان من (الف) موی تو بس

بی تو ام باغ (و) گلستان گلخن است

با توم زندان به از صد گلشن است

بی تو گل در دیده خار آید مرا

دل بخت بی تو نکشاید مرا

تو زمن شو باغ و بستان گو مباش

چون تو جانان منی جان گو مباش

**در بیان بعضی از وقائع غریبه که در وقت تولد آنحضرت**

**صلی الله علیه و آله وسلم و یا پیش از تولد بظهور رسیده**

یکی آن بود که چون والده آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بآنحضرت حامله شد در خواب دید که فرشته آمد و میگوید که هیچ خبرداری که در شکم تو پیغمبر آخر زمان صلی الله علیه و آله وسلم است - آمنه (رض) گوید (ب) که این خواب بزنان گفتم، ایشان گفتند تو را آسیب جن است، در دست و گردن آهن بکن، چون آهن پوشیدم، از تن من فرو ریخت و گوید که من در ایام حمل ثقل که زنان را باید هرگز نمی گرفتم و آمنه گوید که نزدیک و لادت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم همان فرشته بین النوم و اليقظان آمد و گفت این دعا بخوان "اعیذنا بالواحد من کل حاسد" (ج) و بعد از ولادت او را محمد صلی الله علیه و آله وسلم نام کن و چون آمنه حامله شد عبدالله را بطرف شام روان کرد جهت تجارت، عبدالله در بازگشت بیمار شد و در مدینه در خانه خود که بنی نجار اند بماند و همان جای وفات یافت - در خبر

است (الف) که عبدالمطلب بخواب دیده که زنجیر از نقره از پشت وی بیرون آمد، يك سر بآسمان کشیده و يك سر بزمین و يك سر بمشرق و يك سر بمغرب و همان زنجیر درختی گشت که بر هر برگ آن نور بود و اهل مشرق و مغرب با آن درخت متعلق شدند، بر معبر بیان کرد، گفت از پشت او فرزند بدر آید (ب) که اهل مشرق و مغرب متابعت او سع ۳۲ کنند- "در خبر است که حق تعالی چون خواست که آنحضرت صلی الله و علیه وآله وسلم را در شکم آمنه خلق کرد در شب جمعه از ماه رجب، خازنان جنت را فرمان داد که درهای فردوس بکشایند و آرایش کنند و در آسمانها و زمینها ندادادند که در مکنون و آن نور مخزون و آن حبیب قدیم و آن محبوب کریم امشب در شکم آمنه می آید و بعد از هشت ماه عالم را بیاید و گنج مخفی را آشکاره کند.

آمد بهار ای دوستان منزل سوي بستان كنم

گرد عروسان چمن خيزيد تا جولان كنم

آمد رسولى در چمن كاين طبل را پنهان زند

جانم فدای عاشقان امروز جان افشان كنم

صفیه (رض) بنت عبدالمطلب می گوید که در شب ولادت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قابله، محمد صلی الله علیه و آله وسلم بودم، نور در حین ولادت آن سرور (ص) بظهور آمد که بر نور چراغ غالب گشت، در آن شب شش علامات را مشاهده کردم، یکی آن بود که چون بزمین آمد سجده کرد، دویم آنکه سر بر داشت بزبان فصیح و عبارت صریح گفت " لا اله الا الله انی رسول الله " سیم آنکه خانه را سع ۳۳ از نور او روشن دیدم، چهارم آنکه چون خواستم که او را بشویم، هاتفی آواز داد که ای صفیه خود را زحمت مده که ما او را شسته فرستادیم، پنجم آنکه هم ختنه کرده بود و هم ناف بریده، ششم آنکه خواستم که او را در لفافه پیچم بر پشت او خاتم نبوت

(الف) این خبر را علی القبروانی در کتاب البستان نقل کرده (روض الانف ج ۱ ص ۱۰۵)

(ب) غح، عر، مظ- بیرون آید.



دیدم در میان دوش او و بروی نوشته که " لا اله الا الله محمد رسول الله " دیگر آنکه چون سجده فرمود متکلم شد بکلام مخفی، صفيه میگوید که گوش بد هان او نهادم تا چه میگوید، شنیدم که " امتی امتی " منقولست که چون عبدالمطلب بخانه آمنه آمد و حلقه بر در زد، آمنه باآواز ضعیف جواب داد، عبدالمطلب گفت " زود در بکشای که نزدیک است که زهرهء من منشق گردد " - آمنه بتعجیل در باز کرد، عبدالمطلب بر پیشانی آمنه (رض) نظر کرد، ان نور را در چهرهء آمنه (رض) ندید، بی طاقت شد چنانکه خواست که جامه بر تن خویش پاره کند، آنگاه گفت و اغوثا! ای آمنه آن نور کجا رفت که اکنون نمی یابم " گفت وضع حمل نمودم و در حین وضع امور غریب (الف) مشاهده کردم " يك يك عرض کرد - عبدالمطلب گفت " من این سخن را باور نمی دارم، که هیچ آثار وضع بر تو مشاهده نمی کنم آمنه (رض) گفت و الله راست میگویم - عبدالمطلب گفت " محمد ﷺ و علیه وآله وسلم را بیار تا ببینم " آمنه (رض) جواب داد که هیئات! تو او را نتوانی دید، شخصی (ب) طشت از زمرد سبز بیاورد و او را در آن طشت غسل داده و گفت این طفل را به هیچ کس ننمای - عبدالمطلب شمشیر کشیده بسر (ج) آمد و گفت " او را بمن نمای و آلا ترا یا خود را هلاک کنم " - آمنه (رض) چون مبالغت عبدالمطلب را مشاهده کرد گفت " محمد صلی الله علیه و آله وسلم در فلان خانه است، در صوف سفید پیچیده است، بروبین " عبدالمطلب چون در آن خانه در آمد تا جمال جهان آرای خواجه را علیه الصلوة والسلام مشاهده کند، شخصی مهیب دید که شمشیر کشیده قصد او کرد و گفت " باز گرد که هیچ کس ۳۴

مجال آن ندارد که او را ببیند تا مجموع ملائکه از زیارت او فارغ نشوند " لرزه بر عبدالمطلب طاری شد، شمشیر از دست او بیفتاد، خواست که او بیرون رود، قریش را ازین صورت اعلام کند، چون از خانه بیرون آمد زیانش از تکلم باز ماند و بقولی هفت روز سخن نتوانست گفت - دیگر آنکه در آن شب در همه روی زمین هر کجا بتی که

(ب) چند شخصی (روضة الصفا ج ۲ ص ۶۷).

(الف) غح - امورات غرائب - عر - امورات عجائب

(ج) بر سر آمنه (رض) (کذا فی معارج النبوه).

در بتخانه بود بروی افتادند و منکوس گشتند- دیگر آنکه اخبار شیاطین از کاهنان قریش انقطاع یافت و تدریس ابلیس در مدارس و مجالس ایشان مندرس گشت، لکن اکثر علماً و بسیاری از اهل حدیث این حدیث را از علامات ظهور نبوت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نمودند، چنانچه در حدیث وارد است "لا کھانة بعد النبوة" (الف) دیگر آنکه يك شبانروز تمام ملوک روی زمین گنگ گشتند و از حل قوه ناطقه عاطل ماندند و آن غایت هیبت و شوکت وجود آن سلطان صاحب نطق "وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ" (ب) بود که مهر سکوت بر دهان هزل گویان بر نهاده بود

زبان که وصف جمالت بداستان خواند

چو (ج) تو جمال نمای زبان کراماند

ندید ناطق حسنت بگاه جلوه ناز

که غائبانه بوصفت سخن همی راند

دیگر آنکه در اطاق کسری که جفت آن در عرصه گیتی نشان نداده اند، کسری قوی پدید آمد و چهارده کنگره از شرفات آن ساقط گشت و بجهت آن تفرقه بسیاری بخاطر کسری راه یافت فاماً تغییر خاطر (د) خویش بهیچ کس اظهار نکرد و خود را از آن فارغ البال میداشت- دیگر آنکه کسری به بالای دجله بنایی بغایت رفیع ساخته سع ۳۵ بود و در وی مال بسیار صرف نموده آب دجله طغیان نموده آن عمارت هم در آن شب ویران ساخت، خبر آن بشنید، تفرقه خاطر (ه) زیادت گشت- دیگر بسمع کسری رسید و آن منعدم شدن آب دریاچه ساوه و جریان وادی سماوه که یکی از رود خانه های دیار شام بود و پیش ازین تاریخ بمدت هزار سال آب در آن وادی جاری نشده بود- القصه کسری از تواتر این واقعات خائف و اندیشناک می بود- دیگر آنکه آتش فارسیان که در آتشکده خویش مدتی هزار سال است که بر افروخته بودند، در آن اصلاً افسردگی (الف) نیافته بود، منقطع گشت - ازین جهت تفرقه خاطرش زیادت گشت و دغدغه مضاعف شد- دیگر آنکه چون قاضی القضاء مجوس در مجلس

(الف) برای روایت بالمعنی رجوع کنید به روض الانف و سیره النبوة لابن هشام ج ۱ ص ۱۳۶ - ۱۳۷.  
(ب) النجم ۳ (ج) سع، غم، مظ - چون (د) سع، غم، مظ - خواطر (ه) ایضاً (ز) قیاساً راه نیافته بود

کسری معرض داشت که من نیز در آن شب در خواب دیدم که شتران تند سر کش اسپان عرب را می کشیدند تا از دجله گذرانیدند و در بلاد فارس منتشر گشتند و باز از عقوبت این خواب خوف بر خوف بیفزود، از مدبر پرسید که نتیجه این واقعه ها چه تواند بود؟ جواب داد که تصور من آنست که در بلاد عرب امری واقع شده است که این از لوازم آنست- از طوائف کاهنان و منجمان استفسار نموده باطراف و جوانب مکاتب ارسال فرمود و از آن جمله مکتوبی به نعمان<sup>(۲۱)</sup> منذر که حاکم بصره بود، بنوشت که مشکلی چند روی نموده، عالمی را بنزد من ارسال نمای که مجال آنها استفسار تواند نمود<sup>(الف)</sup> نعمان عبدالمسیح را که پسر خواهر سطیح بود بخدمت کسری فرستاد و سطیح<sup>(۲۲)</sup> از مهتران فن کاهنت<sup>(ب)</sup> و کاهن بود- کسری صورت واقعه بیان کرد و فرمود " اگر توانی مشکلات ایشان را جواب گوی و اگر نتوانی در استکشاف سع<sup>۳۶</sup> از خال خود سطیح معاونت جوی " - عبدالمسیح گفت " من از عهدهء جواب این

(الف) قیاساً\* از آن مجال استفسار تواند نمود " (ب) کهانت.

(۲۱) نعمان اصلاً پسر منذر بود (ابن هشام، ابن کثیر) - ابن اسحق می گوید که چون پیش امیر المومنین حضرت عمر رضی الله عنه در عهد خلافت او شمشیر نعمان بن منذر آوردند انوقت حضرت عمر (رض) بعد از سلام مسنونه از جبیر (رض) بن مطعم بن عدی بن نوفل بن عبد مناف که از انساب قریش و بقیه عرب خیلی واقف بود، در باره خانواده نعمان بن منذر استفسار نمود و جبیر (رض) بقول خودش این علم را از ابوبکر صدیق رضی الله عنه که در آن علم ما هر بود آموخته بود- گفت "از اولاد قنص بن معد بود ولی بقول ابن اسحق دیگر تمام اهل عرب گویند که نعمان بن منذر از اولاد لحم بود و لحم از اولاد ربیعہ بن نصر (سیره ابن هشام ج اول ص ۱۶).

(۲۲) " معنی سطیح ستان خوابیدن که از کمزروی اعضا از بر خاستن باز مانده بود " (لسان العرب مؤلفه جمال الدین محمد بن مکرم، طبع بیروت ۱۳۷۳ هـ ج ۲ ص ۴۸۳). از روی تحقیق جدید سطیح يك عفريت شیطانی بود (اردو دائره المعارف الاسلامیه طبع دانشگاه پنجاب لاهور ۱۳۹۳ هـ ج ۱۱ ص ۱۸) باز هم ماهرین علم انساب عرب در کتب خویش ذکر آن کرده اند و نسب آن (سطیح) بن ربیعہ بن مسعود بن مازن بن زنب بن عدی بن مازن بن غسان بود (سیره ابن هشام ج ۱ ص ۱۸)- سطیح کاهنی معروف زمانه خویش بوده و او آن علم کهانت از جَنی آموخته بود- وهب بن منبه (رض) گوید قیل لسطیح اَنی لك هذا العلم فقال لی صاحب من الجز استمع اخبار من السماء و من طور سینا حین کلم الله تعالی منه موسی علیه السلام فهو یؤدی الی من ذلک ما یؤدیه (روض الانف ج ۱ ص ۱۸) مولانا شیخ عبدالحق محدث دهلوی (رح) در شرح حالات سطیح رقمطراز است سطیح که در علم کهانت از همه ماهر تر بود و حال وی از عجائب و غرائب بود، گویند که ویرا مفصل نبود و قدرت بر قیام و قعود نداشت الا وقتی که در غضب شدی، پریاد گشتی و بنشستی و در اعضای وی هیچ استخوان نبود مگر استخوان سرهای دست و اصابع وی گویا سطحی بود از گوشت چون میخواستند که ویرا بجای برند می پیچیدند و می بردند چنانکه جامه را میبپچند و می بردند و گویند که روی وی در سینه وی بود و او را سرو گردن نبود و عمر وی قریب به ششصد سال بود و چون می خواستند که وی کهانت کند، ویرا می جنبانیدند همچنانکه مشک دوغ را بجنبانند، پس نفس بروی افتادی و از مغیبات خبردادی (مدارج النبوه ج ۱ ص ۱۸)- ابن طرار جریری گفته است که سطیح ششصد سال بقید حیات ماند و بعضی گفته پانصد سال و بقول بعضی سیصد سال (سیره النبویه از ابن کثیر ج اول ص ۲۲۱

سوال کما ینبغی نمی توانم بیرون آمد فامّا اگر بادشاه اجازت فرماید بروم و از سطح استفسار نمایم و جواب با صواب آرم " - عبدالمسیح بقصد ملازمت سطح متوجه شام شد و کسی در تعجیل نمودن و این حقه به تحقیق کشودن مبالغه بسیار نمود و عبدالمسیح بعد از قطع منازل و طی مراحل چون بمنزل سطح رسید به بالین او شتافته، خال خویش را بحال ارتحال یافت و هر چند (الف) سوال کرد و تحیت نوشیروان رسانید جواب نشنید، چرا که طوطی زبانش که اهل روزگار ترجمان اسرارش می خواند، چون زبان سوسن الکن گشته بود و از نقد حیات در کیسه، زندگی چیزی باقی نمانده بود - عبدالمسیح مایوس گشته رعایت ناموس نمود و فی الحال بدیهه نظمی که مبین احوال بود، انشاء فرمود بدین بحرو قافیه:

اصم ام یسمع (ب) عصرائف الیمن ام فاز (ج) فاز لم به شأ والعین

یا فاصل الخطة اعیت من و من و کاشف الکربة عن وجه الغضن

ایاک (د) شیخ الحی من آل ستن (ه) و امّه من آل ذیب (و) ابن صجن (ز) (۲۳)

الی آخر البیان - مضمون آنکه یا بعلت صم گرفتار شده یامی شنود بزرگ یم، خود در دام قابض ارواح و مرغ روحش از برای طیران از قفس قالب پرکشاده، ای کشف مشکلات خلاق وای حلال معضلات دقائق! وقت است که دیده اعتبار سع ۳۷

(الف) سلام (کذا فی معارج النبوه ص ۴۹) (ب) غطریف بمعنی سردار (ج) فاد بمعنی قوت شد.

(د) اتاک (ه) ستن (و) ذنب (ز) حجن.

(۲۳) برای تصحیح اشعار و الفاظ از روض الانف شرح سیره ابن هشام و الوفا باحوال المصطفی (ص) مؤلفه علامه ابن الجوزی طبع لائپور (فیصل آباد) ۱۳۹۷ هج ۱ ص ۹۸ - ۹۹ - استفاده شده است - اشعاری دیگر نیز درین ضمن منقولست:

و امه من آل ذنب بن حجن ابيض فضفاض الرداء و البدن

رسول قبل العجم بسری للوسن لایرهب الرعد ولاریب الزمن

تجوب بی الارض علنداة شرن ترفعنی وجن و تهوی بی و جن

حتی اتی عاری الجاجی والقطن تلفه فی الريح بوفاء الدمن

(ماخوذ از روض الانف ج اول ص ۲۰ و احوال المصطفی (ص) قسم اول ص ۹۹)

بکشای و از میان این طرق مختلف طریق قویم و صراط مستقیم بنمای- بدان و آگاه باش که صور (الف) غریبه و معانی عجیبه از ممکن غیب درین شهادت بظهور پیوسته و من بجهت استفسار این معانی از نزد بادشاه عجم یعنی کسری بملازمت تو آمده ام" چون سطیح ابیات عبدالمسیح شنید، سر بر آورد و بسجع چنانچه داب (ب) او بود، در جواب عبدالمسیح بیان فرمود و عبارتش اینست که عبدالمسیح جا الی سطیح علی جمل طلیح و قد او فی علی الضریح، (ج) بعثك ملك بنی ساسان لارتجاس الایوان و خمود النیران و رویا، المویذان (د) رای ابلأصعادا (ه) تقود (و) خیلاً عربا قد قطعت دجلة و انتشرت فی بلاد فارس یا عبدالمسیح اذ اظهرت (ز) التلاوة وبعث صاحب الهرات (ک) و فاض وادی السماوة و خدمت نیران (ل) فارس (م) لایکون (ن) بابل للفرس مقاماً و للشام سطیح لم یکن شاما، (س) یملک منهم ملوکاً و ملکات علی عدد الشرفات ثم یكون هنات (ق) و هات و کل ما هو آت- حاصل معنی آن باین باز می گردد که عبدالمسیح جانب سطیح آمده است و حال آنکه سطیح بر جناح سفر آخرت است، فرستاده است ترا بادشاه آل ساسان یعنی نوشیروان جهت استفسار واقعه، چند که حادث گشته است مثل تزلزل طاق کسری و افتادن کنگره های آن و فرو مردن آتش سع ۳۸ مغان و در خواب دیدن قاضی القضاة شتران تند و سرکش که اسپان عربی را می کشیدند تا از دجله گذرانیدند و در بلاد فارس متفرق ساختند- ای عبدالمسیح! وقتیکه دریایچه ساوه چون جگر عاشقان از تپش آتش فراق خشک گردد و ادی سماوه چون دیده مشتاقان از شورش نیران اشتیاق پر آشوب و تالیان آیات کلام ربّانی و بلبلان

(الف) سع، غح، مظ- صورت (ب) داب بمعنی عادت و روش (ج) سع، غح، مظ- الصریح (د) سع، مظ- الموائد، عر- امودان- قیاساً المود المودان بمعنی قاضی القضاة درست باشد. (ه) صعباً (البدايه و النهایه، روض الانف) (و) سع، غح، مظ: تقود (ز) کثرت (البدايه و النهایه، روض الف) (ک) ایضا الهراوة (ل) نار (ایضاً) (م) و فاضت بحیره ساوه (البدايه و النهایه، روض الانف، الوفا) (ن) سع، غح، مظ- لایکون ندارد (س) فلیست الشام لسطیح شاماً (روض الانف البدايه و النهایه) (ق) کل ما هو آت (ایضاً)

گلشن سرای قرآنی بقرآت و تلاوت فرقان اثناء الیل و النهار مداومت نمایند و علم (الف) بعثت صاحب عصا یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه وآله و سلم برؤس اشهاد و هامة عامه عباد بر افرازند و مغنیان عالم شهود سرود درود آن پیغمبر عاقبت محمود در چمن فلك و انجمن ملك بنوای عشق و محبت بنوازند، بابل مقام فارسیان و شام آرامگاه سطیح نماند یعنی سلطنت و حکومت عجم از ملك بابل انقطاع یابد (ب) و سطیح جهان گذران را و داع نموده بجانب دارا القرار شتابد و بعدد کنگره های که از ایوان نوشیروان ساقط شده از مردان وزنان ساسانیان حکومت کنند، آنگاه نطق دولت از میان سلطنت بکشایند، بعد از آن هر چه آمدنی باشد در عرصه جهان پدید آید، بعد از آن هیچ آفریده از فوج ساسانیان نماند- این حکایت بگفت وفی الحال بیفتاد و بمرد و رخت ازین دار فانی بیرون برد (ج).

عبدالمسیح اجوابه سطیح را ضبط کرده بیار گاه کسری مراجعت نمود و آنچه شنیده بود بعرض رسانید- ملك گفت تا چهارده نفر از قوم ما حکومت کنند و ابتداء باختتام انجماد، مدتهای مدید و عهد بعید باید و پنداشت که روز گار سلطنت آنجماعت چون ملوک سابق مثل فریدون و ضحاک و افراسیاب (د) تاسنین (ه) اعوام (و) متکا ثره خواهد کشید و ندانست که سلطنت ده کس از ایشان در مدت چهار سال سع ۳۹ انقراض خواهد یافت و از آن جمله دو بادشاه بر سریر مملکت (ز) مستند گشتند، هر مز و پرویز بعد از آن ملك عجم در هرج مرج (ک) افتاد و آخرین چهارده نفر

(الف) سع، مظ- عالم (ب) سع، مظ- شد، غح- نماید (ج) واقعه مزبور در کتب معتبره تاریخ و سیر از قبیل البدایه و النهایه مؤلفه ابن کثیر و سیره ابن هشام و الاکتفا فی مفازی المصطفی (ص) مؤلفه ابی الریج سلیمان بن موسی الکلاغی (متوفی ۶۳۴ ه) و الوفا باحوال المصطفی (ص) از ابن الجوزی و روضة الصفا مؤلفه میر خواند و معارج النبوة از مولانا معین الدین واعظ کاشفی و مدارج النبوة از شیخ عبدالحق محدث دهلوی و غیره منقولست.

(د) سع، عر، مظ- افراسیاب (ه) سع، مظ- پیشن (و) ایضاً عوام (ز) سع، غح، مظ مکنث، قیاساً «بر سدید مملکت صاحب مکنث» درست باشد. (ک) سع خرج و مرج، مظ- خرج و مخرج

یزجرد (الف) بن شهریار بود که در زمان خلافت ذی النورین (رض) بعدم (ب) شتافت و بعد از آن که سعد بن ابی و قاص رضی الله عنه مملکت (ج) وی فتح فرمود و وی از لشکر اسلام بگریخت و مرکب توجه بجانب خراسان انگيخت و بدست آسیابانی در مرو کشته شد در سال سی و یکم از هجرت وبعد از آن هیچ متنفس از آن قوم باقی نماند:

کجا آن فریدون (و) ضحاک (و) جم      شهان (د) عرب، خسروان عجم  
همه خاک دارند بالین زخشت      خوش آنکس که جز تخم نیکی نکشت

### در ذکر ارضاع آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وواقعاتی که در حین ارضاع یا پیش از آن بظهور رسیده است

**واقعہ اول:-** مجاهد گفت که پرسیدم از ابن عباس رضی الله عنه که طیر و جن و سحاب وغیره در ارضاع محمد صلی الله علیه و آله وسلم منازعت کردند مگر انس، گفت سبب آن بود که چون آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم متولد شد منادی از آسمان ندا کرد که ای معشر (ه) الخلاق! محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله وسلم) بعنایت الهی پرتوی بر (د) جهان انداخت و آن نور عرش فرش غیرا را منور ساخت، خوشا پستانی که او را ارضاع کند و حبّادنی که او را بردارد و مبارک مقامی که مسکن او گردد - لاجرم منازعت خلاق در ارضاع آن برگزیده، خلاق بدین واسطه بود - خطاب آمد که از نزاع باز ایستید که حق تعالی مرضعه او از جن (ز) و انس مقرر ساخت و این خلعت بر قد ایشان پرداخت.

**واقعہ ثانی:-** ارضاع ثویبه است (رض) مر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم

(الف) مظ: یزدجر (ب) سع، مظ- بعالم (ج) سع، مظ- مکت (د) عر- شاهان  
(ه) شع- معاشر خلاق (و) سع، غح، مظ- (بر) ندارد (ز) قیاساً از جنس انس درست باشد

را جمهور ارباب سیر و تواریخ بر آن متفق اند که اول کسی که آنحضرت صلی الله س ع ۴۰ علیه وآله وسلم را بعد از آمنه (رض) شیر داد ثویبه (رض) بود که کنیزک ابولهب بود و پسر ثویبه که شیر او آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم خورده مسروح نام داشت و میان حمزه رضی الله عنه و ابوسلمه مخزومی و عبد الله حشش (الف) اسدی و میان پیغمبر ما علیه الصلوة والسلام اخوت رضاعیه از آن سبب بود که همه شیر از پستان ثویبه خوردند و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از مدینه جهت ثویبه (رض) خرج و جامه می فرستاد و اصحاب سیر بر آن رفته اند که هفت روز اولاً شیر مادر خود خورده و هفت (ب) روز دیگر شیر ثویبه (رض) و در بعضی روایات میگویند که چون آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم سه روزه شد ثویبه (رض) با رضاع او مفتخر گشت و بدان عمل مبارک اقدام می نمود تا باوان ارضاع حلیمه (رض) و الله اعلم.

نقل است که این ثویبه (رض) در شب ولادت حضرت نبوت پناه صلی الله علیه و آله وسلم خبر ولادت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم با ابولهب برد، ابولهب در شب ولادت حضرت (ص) بمؤد گانی او را آزاد کرد، بجهت آن اعتناق هر شب دوشنبه که اعتناق ثویبه (رض) در آن شب بتحقیق پیوسته بود، تخفیف در عذاب ابولهب واقع میشود. روایت است از ابن (۲۴) عباس رضی الله عنهما بن عبدالمطلب که گفت بعد از مرگ ابولهب را در خواب دیدم، پرسیدم که حال تو چیست؟ گفت از آن روز باز که کشتی حیات من در گرداب ملمات افتاد، در تلاطم امواج عذاب و عقوبت

(الف) یعنی عبدالله بن حشش (کذا فی روض الانب) (ب) در معارج النبوة ص ۵۰ بیست و هفت روز و در مدارج النبوة و دیگر کتب سیر چند روز نوشته است

(۲۴) راوی این حدیث حضرت عروة رضی الله عنه است و بیننده خواب حضرت عباس بن عبدالمطلب بود نه که ابن عباس (که عموماً در کتب احادیث برای عبدالله بن عباس رضی الله عنهما نوشته می شود) - این حدیث در بخاری الصحیح باب «و امهتکم التی ارضعنکم» موجود است ولی آنجا در متن حدیث نام بیننده خواب مذکور نیست بلکه اریه بعض اهل «نوشته و در حاشیه آن شیخ الحدیث مولانا احمد علی سهارنبوری (رح) هو العباس نوشته است. همچنین مؤلف روضة الصفا و ابن کثیر در البدایه و النهایه ج ۲ ص ۲۷۳ و علامه سهیلی در روض الانف شرح سیره ابن هشام و علامه قسطلانی (رح) در مواهب نوشته است.



گرفتارم، فامّا در هر شب دوشنبه که اعتاق ثویبه (رض) در آن شب واقع شده تخفیف از عقوبت من حاصل می آید و مرا از میان دو انگشت سبابه و وسطی قطره آب سع ۴۱ چشانند و بآن آب از آتش دوزخ خلاص شوم- چونکه ابولهب کافر و معند را از خوشی ولادت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم این فائده روی می نماید البته مؤمن مخلص چون روز مولد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم خوشی کند و قدر طاقت خود خرج کند هر آئینه به ثواب عظیم برسد- ازین جهت در بلاد اسلام روز مولد خوشی میکنند و مال فراوان هدیه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم می فرستند و تخصیص روز مولد اگر (الف) چه از شرع ثابت نیست و بدعت است لکن حسنه است و اول کسی که این بدعت کرد شیخ عمر (ب) ارجیلی بود در حدود ثلثمات - روز مولود از زبان شیخ جنید بغدادی (رح) که امروز چه روز مبارک است که وجود شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بدنیا آمده فی الجمله تصدیق و توسقت از حکم معتاد نمود، تابعان او همچنان کردند و از آنجا در همه افاق منتشر شد، اما آنچه اهل هند روز وفات تخصیص می کنند و عرس می نامند بدعت است که منشأ آن معلوم نشده و از بعضی استادان شنیده شد که اولی آنست که روز تخصیص نکنند چه کفره هند نیز با رواح اموات خود می کنند هکذا فی شواهد النبوة. مروست از امیر المؤمنین (ج) علی کرم الله وجهه که حضرت رسالت پناه (د) (صلی الله علیه و آله وسلم) در وصایا مرا فرمود که یا علی! هر که از امتیان (ه) بعد از نقل من بروح من طعام بفرستد، نعمت بروی فراخ شود و هر که آب دهد جمله کارهای دشوار وی آسان شود و هر که حلوا یا شیرینی یا میوه بروح من دهد نعمت او را هر گز زوال نباشد و از سكرات موت و عذاب قبر و هول قیامت نجات یابد و هر که دوازدهم ربیع الاول وقت چاشت دو رکعت نماز بروح سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم بگذارد و

(الف) سع، غغ، مظ- (چه) ندارد. (ب) عر، مظ- شیخ عمر رضی الله عنه. (ج) سع، غغ، مظ- بر ارواح. (د) سع، مظ، (پناه) ندارد. (ه) سع، مظ- امتان.

بخواند در هر رکعتی بعد از فاتحه والضحی سه بار الم نشرح هفت بار و اخلاص یازده سع ۴۲  
بار وبعد از سلام سیصد وشصت بار بگوید اللهم صلّ علی محمد و علی آل محمد و  
بارك و سلم، مغفور گردد و شفاعت در حق وی واجب گردد و با خود او را در بهشت  
برم انشاء الله تعالی - هکذا فی جواهر. (الف)

بشنو که درویشان درین باب فرمایند که ابولهب کافر معاند متمرّد بود، از برای  
تهنیت ولادت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بنده آزاد میکند باوجود کفر و  
ضلالت تخفیف در عذاب می بیند، بندهء مؤمن که هر روز از سر صدق و صفا و مدح  
و ثنا و بر درود مصطفی (صلی الله علیه و آله وسلم) کمر می بندد و بغلامی این  
خواجه مفتخر می باشد، اگر فردا از عذاب دوزخ آزاد گردد و بوصول مرادات می رسد  
چه عجب، و در زینة المریدین آورده است که مریدان و معتقدان واثق را باید که بارواح  
پیران خود در روز رحلت ایشان طعام فقراً عام بر حسب قدرت اکرام کنند تا ببرکت  
ایشان فتوحات و پیشگشی<sup>(ب)</sup> نعمت دارین مزید گردد و عمر و مال ایشان بیفزاید و  
برادر خود رسند و محتاج بهیچ مخلوقی نشوند و عاقبت ایشان به برکت نظر پاک  
پیران بخیر شود که به تجربه چنین معانیه شده است و توفیق نیابد بر عرس پیر مگر  
مریدی صاحب دولت و نعمت و شرط عرس آنست که هم در آن ساعت لطیف که  
بزرگوار رحلت کرده است طعام کند و اگر نه هم در آن روز تا سه روز بعد هر وقت که  
خواهد و باید که داخل اخلاص شریف شود و خارج از شائبهء تکلف اگر چه اندک  
باشد و لهذا حضرت بندگی مخدوم<sup>(ج)</sup> جهانیان قدس الله روحه و اوصل الینافتوحه  
گاه بودی بسیار موجود، فرمودی که تا مقدار<sup>(د)</sup> چهار صد تنگه قرص و حلوا خرج سع ۴۳  
کردی و گاه بودی قدری قند که چهار درم بهای آن بود، بفرمودند که بفرستید و یا  
خرما از آرد و شکر می باشد بخردی با صحابی که حاضر بودند قسمت شدی و باید

(ا) سع - جواهرالجواهر. (ب) سع - (پیشگشی) ندارد. (ج) غغ - مخدومی. (د) سع، غغ، مظ، مقدور

که نیت در عرس این کند که پیش پیر بدین واسطه خود را یاد می دهانم که مرویست که کسی چیزی بروح کسی بدهد و یا بخواند فرشتگان عرض آن طبقهای پر نور در گور او پیش آورند و بگویند فلان کس ترا هدیه فرستاده است، (الف) و در روز عرس صوم را اشد کراهیت دانستند و از غفلت و سلب نعمت دیده اند و در روز عرس مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم روزه نهایت کراهیت داشت تا هر که روزه دارد و افطار نکند ذلت خورد و اگر یکی بروح یکی طعام کند باید که اول دیگرانرا بخوراند و خود بطفیل دیگران بخورد و چون مریدی یا کسی دیگر بروح پیر طعام کند باید که دیگران بچیزی اندک و بسیاری بدانچه توانند شریک شوند بدین نیت که بطفیل آن عرس کننده از مایان (ب) نیز مقبول شود و او بدین نیت بستاند شاید که بطفیل ایشان از من مقبول شود و مریدان را واجب است که در روز عرس پیر پاک و پاکیزه و آراسته باشند، اگر توانند جامهای نو پوشند و مشتاق وار خدمت کنند و سعادت دو جهانی در آن بینند و هر چند که کاری دشوار تر و کمینه تر نصیب یکی آید، باید که خوشتر شود، لائق نعمت بیشتر شود بر حکم حدیث پیغمبر علیه السلام "اجرکم علی قدر سعیکم" یعنی مزد بر مقدار مشقت شما است و تا تواند اجنبی را روز عرس پیر سع ۴۴ خدمت کردن ندهند بحدیکه مرید آن ماتقدم را اگر تنگه زری دادند تا یک صحنک یکبار گرفتن دهند ایشان نمی دادند کذا فی زینة المریدین فی آداب السالکین.

القصه بعد از آن که ثویبه (رض) چند گاه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را، حلیمه (رض) بنت عبدالله بن زویب بن الحارث بن رزام بن ضره بن سعید بکر بدین دولت (۲۵) فائض گشت - کیفیت این واقعه چنان بود که عادت اهل مکه و

(الف) مجمع الزوائد ج ۳ ص ۱۳۹. (ب) عر، مظ - خود.

(۲۵) حلیمه بنت ابو ذویب عبدالله بن الحارث بن شجنه بن جابر بن زرام بن ناصر بن قصیه بن نصر بن سعد بن بکر بن هوازن بن منصور بن عکرمه بن خصنه بن قیس بن غیلان (سیره ابن هشام ج ۱ ص ۱۰۹) - علامه حافظ ابن کثیر گوید که حلیمه قبل از بعثت رسالت مآب صلی الله علیه وسلم رحلت کرده بود ولی این روایت محل نظر است زیرا که علامه ابن عبدالبر در استیعاب (طبع حیدر آباد دکن ۱۳۲۶ هـ ج ۲ ص ۷۱۴) روایتی از عطابن یسار (رض) آورده است که مادر رضاعی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم حلیمه مدینه در جنگ حنین در خدمت اقدس حاضر شد، آنحضرت صلی

صنادید قریش بعضی بجهت فضل و عظمت و شوکت خود و بعضی بجهت شدت هوای مکه و بعضی از جهت توهم و بای مکه و طائف آنکه ازواج تمامی اوقات را مصروف بخدمت ایشان گردانند، اطفال خود را بمراضعات (الف) داده با طراف قبائل می فرستادند تا در جای که بعدویت ماء و لطافت هوا متصف باشد پرورش یابند و هر سال دو نوبت در فصل ربیع و خریف بنا بر آنکه فواید بسیار و عواید بی شمار از اشراف و اغنیاء عرب بمستحقان می رسید از اطراف و حوالی مکه عورات (ب) بحرم می آمدند و اطفال اشراف و اکابر عرب را برسم خضانت و ارضاع بمنازل خود می بردند و پیش از آمدن زنان بنی سعد از قبیلهء حلیمه (رض) بیکه از برای اخذ اولاد قریش بجهت ارضاع در آن قبیله قحطی عظیم روی نمود چنانچه شیر در پستانها و گیاه در دشت و درخت و بوستانها خشک شد و مراعی لاغر و اناسی مضطر فروماندند - حلیمه (رض) می گویند که در آن سال در صحراها طواف می کردیم و گیاه ها می خوردیم و شکر حق تعالی بجا آوردیم و گاه ایام مفارقت طعام بسه روز و زیادت بسر رسیدی، يك سع ۴۵ نوبت چنان افتاد که سه شبانه روز ما هیچ نخورده بودیم و از گرسنگی می پیچیدم، اتفاقاً (ج) در آن مجاعت با شناعت مرا وقت وضع حمل پیش آمد و درد مخاضع با صورت جوع مجتمع گشته می نالیدم و لکن نمی دانستم (د) که از شدت جوع می نالم

اللہ علیہ و آلہ وسلم حلیمه را دیده بر خاست و ردای خویش گسترده او را بنشانند نیز ابن عبد البر رقمطراز است که حلیمه (رض) از آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم روایت کرده و ازو عبد اللہ بن جعفر روایت کرده است - حافظ ابو یعلیٰ و ابن حبان بحواله عبد اللہ بن جعفر روایت حلیمه را بیان کرده است (رک به شرح مواهب اللدنیه ج ۳ ص ۲۹۴) ابن الجوزی گفته است که چون آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم اعلان نبوت فرمودند حلیمه و همسر وی در خدمت آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم حاضر شده مشرف با سلام شدند و بیعت کردند - (الوفاء با حوال المصطفیٰ (ص) قسم اول ص ۱۱۴) - حافظ ابن حجر عسقلانی (رح) هم میگوید که همسر حلیمه (رض) بعد از بعثت آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم به مکه معظمه آمده مشرف باسلام شدند (الاصابه فی تمییز الصحابه (رضی اللہ عنهم) طبع مصر ۱۳۲۲ هـ ج ۱ ص ۲۹۶) - حافظ مغلطای در بارهٔ مسلمان شدن حلیمه رساله ای نوشته بنام التحفة الجسیمه فی اثبات اسلام حلیمه»

(الف) مراضعات جمع مرضعة. (ب) عورات جمع عورت پوشیده رویان و اهل حرم. (ج) سع - اتفاق (شرح مواهب الدنیه ج ۳ ص ۱۶۶). (د) سع، غح - نمیدانم.

یا از درد زه می زارم - گاهی بمرتبه ای که هوش از من زائل می شد که زمین از آسمان فرق نمی توانستم نمودن - آن شب در صحرای بودم، ساعتی با ستراحت در خواب شدم، می بینم که شخصی آمد و مرا بر گرفت، در آبی که چون شیر سفید بود در آورد و غوطه می داد و میگفت "ازین آب بسیار بیاشام تا شیر تو فراوان گردد که عزت ابدی و ثروت (الف) سرمدی در باره، تو مبذول خواهد افتاد" مرا می شناسی؟ "جواب دادم که نی، گفت" آن حمد و شکر که در حال محنت و مشقت می گفتی، ای حلیمه! وظیفه آنکه به بطحای مکه روی که توسعه در رزق آنجا خواهی دید و نوری ساطع و ضیای لامع سرزمین با خود همراه خواهی آورد "و بکمال این واقعه مرا دلالت فرمود و دست بر سینه من زد و گفت "اعطاء (ب) الله لك الرزق و اجرى لك اللبن خدای تعالی شیر ترا بسیار گرداند و ترا روزی کشاده دهد - چون بیدار شدم پستان سع ۴۶ خود را پر شیر یافته ام و الم گرسنگی و علت جوع را به تمامی زائل دیدم و تمامی قبیله بشدت تمام وقت طعام روز گار می گذرانیدند و الف (ج) قد سهی سروان بمثل نون خم گشته بود و سروان بشکم ایشان ملصق شده بود و ناله، اهل مجاعت باستطاعت از زمین باسمان پیوسته و از فقدان طعام روز فرخ ایشان بشام رسیده.

القصه از حرکت این خواب تغییر تمام بحالت من راه یافته چنانکه روز دیگر از بنات قبیله من هر که مرا می دید، تعجب نمود، می گفت که ای حلیمه! ترا چه حالت است که دیروز لاغر بودی و ضعیف، امروز (د) به بنات ملوک و دختران سلاطین مانی - با خفای این واقعه مامور بودم، اظهار آن نمی نمودم، دزین (ه) اثنا مردان قبیله، من قصد بطحای مکه نمودند تا بجهت طلب عیش از اولاد قریش برسم خضانت هر کدام فرزندی اختیار کنند - من نیز با شوهر خود حارث بن عبدالعزی بن رفاعه بن ملا بن (و) ناضره بن سعد بن بکر و فرزندان خود عبدالله و آنیسه (ز) و خدامه که

(الف) غح، عر - سرورت. (ب) سع، مظ - ادر الله. (ج) سع، مظ، غح - قد الف سیاهی روان.

(د) عر، مظ - فریه. (ه) سع، مظ - این ندارد. (و) ویلان (معارج النبوه ص ۵۲)

(ز) آنیسه (روض الانف و الوفا باحوال المصطفی).

بشما (الف) است همه همراه بودم و ضمیره که همشیر حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود بر دست نهاده بودم و در پستان خود آن مقدار شیر نداشتم که او را گریه خاموش گردانم و از گریه مجال نداشتم که سر بیالین نهم.

القصه با مردم قبیله خود در راه مکه طریق موافقت گزیدم و به هنگام نزول و ارتحال آواز غیب می شنودم که هاتفی می گفت حق تعالی حرام گردانید بر زنان که دختر آرند به برکت مولودی فرخنده مقدم که در قریش متولد شده. خوشا وقت آن پستان که او را شیر دهد، ای زنان بنی سعد! بشتابید تا با آن دولت فائز آئید- چون زنان قبیله استماع آن نمودند بجد و اهتمام متوجه حرم مکه شدند و ما درازگوش داشتیم بغایت لاغر، پوستی بود بر استخوان کشیده و مدتها کاه و علف نچشیده، از گرسنگی و مجاعت کارش (ب) با استخوان رسیده و از ضعف و ناتوانی مجال گام زدن سع ۴۷ نداشت و قدم از قدم نمی توانست برداشت و شتری نیز ضعیف بغایتی نحیف همراه ما بود، می رفتیم و هر چند جهدی می کردیم بایشان نمی رسیدیم و شتر ما را قطره ای بصد حيله و تدبیر از وی حاصل نمی شد.

القصه افتان و خیزان در عقب کاروان می رفتیم، و شوهر می گفت سعی کن و بر قوم سبقت جوی که هر يك از زنان قبیله اولاد قبائل جلیله را اختیار خواهند کرد و تو مایوس گردی "من هر چند سعی می کردم و دراز گوش را به زجر می راندم بایشان نمی رسیدم ولکن از جانب چپ و راست خود ندا می شنیدم که از غیب با من میگفتند "هنيأ لك يا حلیمه و بر هر چه می گذشتم می شنیدم که می گفت "خوشا وقت پستان تو ای حلیمه که آن نور تابان شیر از آن خواهد خورد" ناگاه از شکاف کوهی مردی بلند بالا بر مثال نخل باسق بر من ظاهر شد و بر دست وی حریره از نور بود و دست بر شکم دراز گوش من زد و گفت یا حلیمه! خدای تعالی بشارت بتو فرستاده و مرا امر

(الف) شما که عرف خدامه (الوفا) یا خدامه (روض الانف) بود، و خدامه و هی الشیما غلب ذلك علی اسمها فلا تعرف الابیه (روض الانف ج ۱ ص ۱۰۸). (ب) قیاساً کاردش با استخوان رسیده بمعنی خسته و ناتوان شدن.

فرموده که شیاطین و متمرّدان را از تو دفع کنم و با شوهر خود گفتم که تو می بینی و می شنوی آنچه من می بینم و می شنوم - گفت "نی"، چه واقعه است که ترا خائف و هولناک می بینم" پس در رفتن شتاب کردم تا به دو فرسنگی مکه نزول فرمودم، در آن منزل شب بخواب دیدم که بر سر من درخت سبز بود با اغصان بسیار سایه انداخت، در میان آن نخل دیدم که با انواع رطب پربار و تمامی زنان بنی سعد گرد من مجتمع گشته بودند و می گفتند "یا حلیمه ! تو مالک مای" - از آن درخت يك خرما در کنار سع ۴۸ من افتاده بر داشتم و تناول کردم، از عسل شیرین تر بود و آن حلاوت از مذاق من زائل نشد تا زمانی که محمد صلی اله علیه و آله و سلم از من مفارقت نه نمود و این واقعه را به هیچ کس اظهار نکردم و گفتم اگر چیزی حق تعالی خواسته باشد بمن خواهد رسید - روز دوشنبه بود که به مکه رسیدم و زنان قبیله بر من سبقت جسته بودند و هر رضیعی که از قبائل اشراف و مالداران (الف) قریش بودند مانند بنی مخزون و غیر هم همه را گرفته (ب) بودند و کودک من آنروز بود و پستان نمی گرفت و حرکت نمی کرد چنانکه گفتم مگر مرده است - بیک بار دیدم که کودک من چشم باز کرد و بخندید و من از آن حال متعجب شدم و کودک را در منزل رها کردم، باطراف و جوانب شتافتم تا شاید که رضیعی بچنگ آرم - هر چند بیش جستم کم یافتم چه زنان بنی سعد بر من سبقت جسته بودند و اطفال ارباب اموال بدست آورده، ازین صورت بغایت ملول و مخزون گشتم و از آمدن پشیمان شدم و با خود به عتاب بودم - ناگاه شخصی دیدم که آثار عظمت و هیبت در ناصیه او پیدا بود و انوار کرامت و شهامت در چهره او (ج) هویدا و ندا می کرد که هیچ کس باشد از زنان شیر دار که رضیعی نه گرفته باشد حلیمه (رض) می گوید که پرسیدم (د) که این چه کس است؟ گفتند عبدالمطلب بن هاشم بزرگ مکه و سرور قریش، نزد وی رفتم و شرط تحیت بجا آوردم و خود را بروی عرض کردم - پرسید که چه کسی؟ گفتم زنی ام از بنی سعد پرسید که (الف) غح، عر، مظ - مادران. (ب) غح - گفته. (ج) سع - او ندارد. (د) سع، غح، مظ (پرسید) ندارد.

نام تو کیست؟ گفتم حلیمه، تبسمی کرد و گفت "بخ بخ! خصلتان حسنتان سعد و حلم فیهما عز الدهر" یعنی خوش خوش دوخصلت نیکو است، سعادت و حلم که در زمن (الف) عز سرمدی و عزت ابدی است آنگاه گفت "ای حلیمه! مرا کودکی است یتیم سع ۴۹ محمد نام (صلی الله علیه و وآله و سلم) و او را بر تمام زنان بنی سعد عرض کردم قبول نکرد و همه گفتند پدر ندارد و تمتع و انتفاع از یتیم متوقع نیست و امید می دارم که تو بوی سود مند باشی -" من گفتم بروم با شوهر خود مشورت کنم - عبدالمطلب گفت "هیچ بر تو اکراهی نیست -" بنزد شوهر آمدم و قصه باوی گفتم، خدای تعالی در دل وی فرح و سرور انداخت و گفت "بشتاب و آن کودکی را قبول کن مبدا دیگر او را فرا گیرد" اما خواهر زاده من گفت که هیئات که زنان بنی سعد اطفال اشراف و اغنیا را گرفته جمعیت و کرامت یافتند و شما کودک بی پدر با خود می برید که تکفل او موجب زیاده‌ای محنت و مشقت است - حلیمه (رض) گفت از آن سخن تزلزل بعزیمت من راه یافت و الهام بخاطر من رسید که اگر محمد صلی الله علیه و آله و سلم را ترك کردی (ب) هر گز فلاح نیابی - التفات به سخن خواهر زاده نکردم و گفتم زنان قوم همه با رضیع بر گردند و من هیچ فرزند با خود نبرم، و الله که من ویرا فرا گیرم اگر چه پدر ندارد و آن جدوی عبدالمطلب است من به یتیمی او را منع نمی کنم و قدر این در یتیم را اگر دیگری نمی شناسد من می شناسم - بیت:

زان دلبر یگانه هر کس خبر ندارد      گوهر شناس داند در یتیم ما را

امید دارم که خوابی دیده بودم (ج) باطل نبود، مرا مساعدت نماید - باز گشتم و نزد عبدالمطلب رفتم، گفتم آن فرزند ارجمند کجا است بیار تاببینم - ازین سخن روی سع ۵۰ وی بدرخشید از غایت فرح و گفت "ای حلیمه! رغبت کردی بارضاع فرزند من؟" گفتم آری، عبدالمطلب سجده شکر بجای آورد و بعد از آن سر برداشت و روی سوی آسمان کرد و گفت "خداوندا! حلیمه را به محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) مستعد



گردان " آنگاه مرا بخانه آمنه برد، زنی دیدم که روی او چون بدر منیر می تافت، عبدالمطلب شرح حال و نام من با وی تقریر کرد، گفت " اهلأ و سهلاً یا حلیمه " پس دست مرا بگرفت و در آن خانه برد که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنجا بود، او را در جامه از صوف سفید پیچیده بودند و بوی مانند بوی مشک از وی می دمید و در پشت وی (الف) حریر پاره ای سبز انداخته بود و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در خواب بود و چون روی او را باز کردم، کودکی دیدم که روی مبارکش مانند آفتاب عالم افروز در لمعان بود و انوار حسن و جمال ذوالجلال از آئینه با کمال او تابان، با خود گفت، بیت:

برآمد اختر دولت ز طالعی مسعود      زمطلع شرق این ماه من چو روی نمود  
مباش منکر اوضاع روزگار ایاز      که هست عاقبت روز (ب) عاشقان محمود  
حلیمه (رض) میگوید که چون نظر من بر جمال این خجسته فرزند افتاد بصد  
هزار دل عاشق او گشتم و بصد هزار جان آشفته (ج) و فریفته، او شدم بیت:

مردمان بر بیهوشی من حیرانند (د)      من در آنکس که ترا بیند و حیران نشود  
و بیک بار دیدم که از مجموع رگهای بدنم شیر بجانب پستانم روان شد و محبت  
او در صمیم جانم مرکوز گشته بمرتبه ای که دست خود و بروایتی پستان خود بر سینه،  
وی نهادم تا از خوابش بیدار کنم - چشمها بکشاد و در روی من نگاه فرمود و  
تبسمی کرد، ملاحظتی درتبسم او مشاهده کردم که مثل آن در هیچ صاحب جمال  
مطالعه ننموده بودم - نوری دیدم که از دو دیده او مشتعل گشت تا به عنان آسمان  
رسید، فی الحال روی پوشیدم و از آمنه (رض) مخفی داشتم - بعد از آن او را  
برداشتم و در کنار خود نهادم و پستان راست در دهان او دادم، شیر خوردن آغاز کرد،  
چون پستان چپ بر وی کردم امتناع نمود - ابن عباس رضی الله عنهما گوید که در آن

(الف) سع، مظ - شب، قیاساً شب یعنی سرازیری (ب) سع (روز) ندارد. (ج) قیاساً شیفته  
یعنی عاشق (د) مصراع اول از وزن افتاده است

زمان حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه وآله وسلم<sup>(۱)</sup> بعد موقوف گردانیدند که يك سح ۵۱  
 پستان چپ (برای) شریکی که داشت بگذاشت - حلیمه (رض) گفت که پستان این  
 خود همواره از برای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم می گذاشتم و ایسریه فرزند  
 خود ضمره می دادم و هر گز فرزند من از پستان این شیر نمی مکید و آنحضرت صلی  
 الله علیه وسلم نیز از پستان این در جمیع اوقات بدین و تیره شیر نمی خوردند (ب) و  
 هر گاه که بعد از شیر خوردن می خواستم که لب مبارک او را پاک سازم از غیب درین  
 امر بر من سبقت می گرفتند و تا خواجه از شیر خوردن<sup>(ج)</sup> فارغ نمی شد فرزند من  
 پستان در دهان نمی آشامید و در چشمهای خواب آلود او می دیدم و از فرح نمی  
 توانستم که خود را نگاه دارم و می خواستم او را بمنزل خود برم تا شوهر من نیز از  
 دیدار او برخوردار گردد و عبدالمطلب گفت "بشارت باد ترا ای حلیمه (رض) که هیچ  
 زن بقبیله خود چنین باز نمی گردد که تو، چون آنحضرت (صلی الله علیه و آله  
 وسلم) را برداشته بمنزل خود می بری<sup>(د)</sup> آمنه (رض) گفت ای حلیمه! از مکه بیرون  
 نروی تا مرا نه بینی که در شان این فرزند واقعه های غریب دیده ام و در باب او باتو  
 و صیتهای دارم و بعضی با من اظهار کرد و بعضی موقوف و داع گذاشت<sup>(ه)</sup> و از  
 واقعات آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که آمنه (رض) با من گفت اول این بود  
 که گفت که سه شب پیش ازین در واقعه دیدم که با من گفتند که فرزند خود را  
 بشیرداری از قبيله بنی سعد بده که نسبت بابو ذویب داشته باشد، بسیار گفتم که  
 ای آمنه بدان که از بنی سعدم و پدر مرا و شوهر مرا کنیت ابو ذیوب است و این اتفاق  
 حسنه دلالت بر صدق رویای تو می کند و دیگر آمنه (رض) بسیاری از واقعات  
 غریبه که در آوان طلوع این کوکب سعادت از مطلع سیادت بظهور پیوسته بود با من  
 بگفت و وصیتهای بجای آورد و من فرزند را برداشته بمنزل خویش آوردم - چون نظر سح ۵۲

(۱) قیاساً بعدل موفق گردانیدند (ب) سح خوردند (ج) سح - می خوردند  
 (د) سح - می بردی (ه) سح، عح، مظ - گذشت

شوهر من برین فرزند آمده و جمال محمد صلی الله علیه و آله وسلم دید ضبط احوال خود نتوانست نمود - فی الحال برخاست و سجده، شکر بجای آورد و گفت ای حلیمه! در میان جن و انس خو بروی تر ازین فرزند ارجمند ندیده ام و حلیمه (رض) می گوید از آن روز باز که این فرزند ارجمند را بمنزل خود بردم برکت و جمعیت بسیار دیدم و امور غریبه و واقعه (الف) های عجیبه مشاهده کردم و از جمله آثار برکت و جود آن فرزند که در خاندان ما پدید آمدن گرفت یکی آن بود که از شتر ضعیف ما یک قطره شیر بصد گونه تدبیر از وی حاصل نمی شد، در آن شب چندان شیر داد که تمامی ظروف مملو گشت و شوهر من گفت که ای (ب) حلیمه! برکت بخاندان من روی آورد و نظر عنایت حق تعالی متوجه ما بود که بدیدار این فرزند ارجمند مشرف گشتم - واقعه دیگر آنکه روزی در کنار من بود گوسفندی چند می گذشتند، یکی و دو از آن گوسفندان می آمدند و نزد وی سرزمین نهادند و سر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم می بوسیدند و باز گردیدند - واقعه دیگر آنکه شب با ماه سخن می گفت و اشارت می کرد و ماه بشارت او منقلب می گشت و چنانچه طفل را از گریه باز دارند، ماه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را از گریه مشغول ساخته چنانچه حافظ ابوالقاسم تمیمی (رح) در دلائل النبوة آورده که عباس رضی الله عنه گفت " یا رسول الله! از نشانات نبوت تو که مرا به اسلام دلالت کرد یکی آن بود که تو در مهد بودی و ماه را دیدم که با تو در بازی بود و تو بانگشت اشارت بوی می کردی و به هر طرفی که تو می خواستی مائل می شد و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که باهم مکالمه می کردیم و مرا از گریه باز میداشت و در پای مهد من در سجده می رفت و صوت آن می شنیدم و روایتی آنکه عباس رضی الله عنه در جمال آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم روزی تیز نگاه می کرد، آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم سوال فرمود که ای عم! حاجتی هست که در من می بینی؟ گفت " سع ۵۳

سوالی دارم یا رسول الله! آتروز که ترا حلیمه (رض) برداشته بود و تو چهل روز بودی دیدم که باماه خطاب میکردی و ماه باتو سخن می گفت اما به لغتی که من فهم آن نمی کردم" گفت "ای عم! دست مرا محکم بسته بود از الم آن میخواستم که بگریم ماه مرا گفت که اگر گریه کنی و يك قطره از اشك تو بر زمین چكد همه سبزهها بر زمین فرو رود" -عباس (رض) از تعجب دست بر هم زد، فرمود "ای عم! ازین زیادت نیز بگویم" گفت بگو یا نبی الله، فرمود "بعد از آن دست چپ مرا محکم بریست، خواستم بگریم، باز ماه مرا گفت مگری یا حبیب الله که اگر يك قطره تو بر زمین افتد دیگر نَبیاه نروید تا بروز قیامت، پس خاموش شدم از جهت شفقت بر امت خود" -عباس (رض) باز از غایت تعجب ازین سخن دست بر هم زد و گفت "ای فرزند! تو اینها چگونه دانستی و حال آنکه چهل روزه بودی؟" فرمود "یا عم! سوگند به آنکس که نفس من بید قدرت او است که من آواز قلم را می شنیدم که بر لوح محفوظ می رفت و من در ظلمت (الف) رحم بودم و باز گفت سوگند بحق آن خدای که نفس من بید قدرت اوست که سجود آفتاب و مهتاب را می شنودم که نزدیک عرش خدای تعالی را سجود می کردند و حال آنکه من در ظلمت مشیمه بودم و دیگرای عم! حق تعالی صد و بیست و چهار هزار پیغمبران خلق فرمود و هیچکدام ازیشان ندانستند که پیغمبر اند مگر بعد از آنکه چهل سال به عمر ایشان گذشت مگر عیسی علیه السلام که متولد شد و گفت "إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ إِنِّي الْكِتَبُ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا" (ب) و دیگر آنکه برادرزاده، تو که من باشم و باز گفت ای عم! دوشنبه بود که متولد شدم و همان شب هفت کوه حق تعالی در آسمان خلق کرد و آن کوه ها را از ملائک مملو ساخت بحدیکه شمار آن را جز الله سع ۵۴ تعالی کس نداند و آن فرشتگان به تسبیح و تقدیس حضرت او مشغول اند تا به قیامت و تمامی ثواب تسبیح و تقدیس ایشانرا حق تعالی به بنده، خود کرامت فرماید که چون ذکر مرا پیش او کند او بر من صلوة فرستد بطوع و رغبت اللهم صلّ علی

محمّد فی الاولین و الاخرین و فی الملائع الی یوم الدین- و اقعاع اایام ارضاع در کتب متداول متقدمان و مصنفات متأخران مستوفی مبین گشته درین نسخه باین مقدار اکتفا شد- واللّه الهادی للصواب.

### در ذکر نظام آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم

حلیمه (رض) گوید که در مدت ارضاع آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در کنف (الف) خبث (ب) رخا (ج) و برکت و جمعیت و نوا میگذرانیدم ، چون باوان دو سالگی رسید در قدو قامت و قوت و جسامت با کودکان چهار ساله برابری می کرد، او را از شیر باز کرده با شوهر همراه بخدمت مادرش آمنه (ر) بردیم و بسپارم (د) فاما از بسیاری خیر و برکت که در ایام مصاحبت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم لاحق شده بود دل از صحبت و دیده از رویت او بر نمی توانستم گرفت و داشت و رقم (ه) محرومی (و) از سعادت و صال او را بر لوح دل نمی توانستم نگاشت بیت:

دامن دولت جاوید (و) گریبان امید حیف باشد که بگیرند و دگر بگذارند

حاصل آنکه چون بمادرش رسانیدم و ذکر خیر و برکت او با مادرش تقریر کردم، مادرش گفت این فرزند مرا نشانی عظیم است تا گفتم سوگند بخدا که ما کودکی ازین با برکت تر مشاهده نکردیم و بهانه انگیزخته بآمنه (رض) گفتم که ما از حرارت مکه و استیلای و بای او ایمن نیستیم، نباشد تفرقه (ز) الجای این فرزند راه یابد، مصلحت چنان بینم اگر رخصت فرمای باز این فرزند ارجمند را بقبیله خود بریم تا چند (ک) وقت دیگر آنجا باشد- القصّه با مبالغت تمام باز او را تسلیم ما کرده بجانب

(الف) کنف بمعنی پناه (ب) خصب، بمعنی آسایش. (ج) رخا بمعنی آسانی، نرمی. (د) بسپردیم. (ه) عر- اوراق. (و) سع، مظ- محروم (ز) قیاساً بحال (ک) سع، غح. (چند) ندارد

قبیله خود باز آوردیم و از واقعاتی که در راه پیش آمد یکی آن بود که بر طائفه ای سع ۵۵  
از نصاری حبش بر گذشتم، تیز تیز بر محمد صلی الله علیه وآله وسلم نگاه کردند و  
سرخی چشمان چون دیدند از من پرسیدند که این فرزند تو از درد سرخی چشم شکایت  
نمی کند، گفتم نی، گفتند "هر چند مال می طلبی بدهیم و صد هزار منت بر جان خود  
نهیم این پسر را شان عظیم خواهد، اما در کتب خویش چنین یافته (ب) ایم که يك  
پیغمبر (ص) باقی مانده است و مولد او حرم او خواهد بود و گمان می بریم که او  
بوجود آمده یا نزدیک رسیده است" حلیمه (رض) گوید که از ایشان ترسیدم و شبگیر  
کردم و جدا گشتم - چون محمد صلی الله علیه وآله وسلم را باز بقبیله رسانیدم نعم  
الهی در باره ما یوماً فیوماً متزاید بود تا سرآمد قوم شدیم و تمامی قبیله بما محتاج  
شدند و ما را زرع و فرع بحد کمال رسید و دولت بر دولت سر بعنان سموات برکشید  
تا بحد سه سالگی رسیده واقعه شق صدرش بتحقیق پیوست.

### در ذکر واقعه شق صدر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم

اصحاب سیر و تواریخ و ارباب احادیث شمارخی چنین می گویند که از مبدأ حال  
حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم عطلت و کسالت را دشمن میداشت که چون  
سن شریفش به سه سالگی رسید، حلیمه، (رض) می گوید که از من پرسید که چه  
حالت است (ج) که در (د) روز برادران خود را نمی بینم، گفتم ایشان به چرانیدن  
گوسفندان می روند و در روز در چراگاه می باشند و شب بمنزل می آیند - آنحضرت صلی  
الله علیه وآله وسلم بگریست و طبق ماه را به لالی پروین آمین (ه) بست و گفت چنانکه

(ب) سع، غح، مظ - یافتیم. (ج) سع، غح، مظ - (است) ندارد.

(د) ایضاً در ندارد. (ه) قیاساً «پروین آئین»

برادران من گوسفندان را به چرا گاه می برند مرا چرا نمی برند؟ اگر باتفاق ایشان کاری سع ۵۶  
فرمای روزگarem به بیحاصلی نگذارد- هر چند حلیمه (رض) عذر می گفت،  
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در مبالغت می افزود- گفتم " ای فرزند! دوست  
داری که با ایشان باشی؟ - گفت آری - صبح دم که جمال آفتاب از نقاب احتجاب  
بیرون آمد، آفتاب جمال احمدی سر از مطلع گریبان بر کرد، سر مبارکش شانه کردم و  
سرمه چشمش کشیدم و جامه در برش کرده جهت دفع اصابت عین الکمال را گردن  
بندی از جزع یمانی<sup>(۲۶)</sup> از گردنش بیاویختم و بسوی مرعی رفتنش بر انگیختم -  
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم قلاده، جزع یمانی را از گردنش بینداخت (الف) و  
تشبیت بذیل (ب) محبت الهی نموده دست در دامن کرمش آویخت و آنگاه آنحضرت  
صلی الله علیه وآله وسلم چوبی گرفت و با برادران رضاعی خویش همعنان خرم و  
شادان بیرون رفت و در محلی که قریب به منزل ما بود گوسفندان می چرانیدند و برین  
منوال چند گاه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هر روز عصا بر گرفت با اخویه (ج)  
خویش باذوق انبساط تمام بیرون می رفت و شبانگاه با شوق و نشاط باز می آمد-  
روزی وقت چاشت خواهرش شیما پیش از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم باز آمد  
و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در میان برها بود، حلیمه (رض) از شیما  
پرسید که محمد صلی الله علیه وآله وسلم کجا است؟ گفت "در میان برها بود" گفت  
ای وای بر من در چنین گرما فرزند من در صحرا چگونه باشد؟" شیما گفت ای مادرا  
تو غم مخور که برادر ما سیچ سونه گرما نمی بیند، ابريست که همواره بر سر او سایه  
می کند، بهر جانب که او می رود ابر با وی روان است" - حلیمه (رض) گفت راست  
می گوی؟ شیما گفت واللّه، " حلیمه (رض) گفت "پناه میگیرم بخدا از شر آنکه برین

(الف) سع، غح، مظ - بینگیخت. (ب) تشبیت بمعنی دست بدامن شدن.

(ج) اخویه (جمع اخ) یا اخوی تشبیه.

(۲۶) جزع یمانی (بفتح جیم و سکون واو) مهر یمانی، سنگی است سیاه دارای خالهای سفید و زرد و سرخ  
و سیاه در معدن عقیق پیدا میشود - (فرهنگ فارسی مصنفه عمید طبع تهران).

پسر خود می ترسم" - روایت است که چون برین معامله دو ماه بگذشت حلیمه (رض) گفت در اثنای این هنگام نصف النهار فرزندم ضمره با فریاد و ناله زار دوان سع ۵۷ دوان، خوی چکان و اشک ریزان در آمد که ای مادرا! در باب برادر قریشی مرا که او را زنده دریافتن مشکل می بینم" - فریاد کردم و گریستم و پرسیدم که قصه چیست؟ گفت" ما برادران در خلف این خانه به سیری مشغول بودیم و بروایتی آنکه گوسفندان را می چرانیدیم- ناگاه دو مرد سبز پوش از هوا در آمدند و برادر قریشی ما را از میان ما بر داشتند و بر سر کوه بردند و شکم او را بشگافتند و هنوز بوی مشغول اند، اکنون ندانستم (الف) تا حال او چیست؟ گمان نمی برم که وی زنده باشد"- پس من و شوهر من ابو ذویب بطلب وی دویدیم، بر ذروه کوه دیدم نشسته و گونه مبارکش شکسته و چشمهای نرگسین بسویی آسمان دوخته و بتبسم شیرین رخساره رنگین بر افروخته، ببالای او در افتادم و به پیشانی ورخسار وی بوسه دادم، بیت:

آه شد زدست من دل به هوای چون توی	پس بکدام دل کشم درد بلای چون توی
کشته شدن برای تو زندگی هست جاودان	من چه شود اگر شوم کشته برای چون توی
تیغ بکش بکش مرا تا برسی بکام دل	صد چو من ارفنا شود باد بقای چون توی

ای جان مرا از آتش حسرت سوخته و خود با فراغت دل خندان و چهره برافروخته، حال چیست و قاصد آزار (ب) تو کیست؟ گفت " ای مادرا! خیر است، در آن ساعت که با خود (ج) در حوالی خانه سعی می نمودم ناگاه سه تن بر من ظاهر شدند و بروایتی دو مرد سفید جامه بودند و در دست یکی ابریق سیمین و در دست دیگری طشت زمردین، آن طشت خضرا از برف بیضا پر ساخته و مرا از (د) میان در ربودند و بر ذروه کوه بر آوردند و یکی بلطف و سکونت مرا بخوابانید و سینه مرا تا بناف بشگافت و من نظری کردم و هیچ الم احساس نمی کردم و از آن بعد دست به

سع ۵۸



جوف من در آورد و احشای من بیرون کرد و بآن برف سفیدبشت و باز بجای آن نهاد و مرد دیگر باولین گفت: بر خیز تو فرمان بجا آوردی و آنچه و وظیفه تو بود پیش بردی- پس او نزدیک آمد و دست در جوف من کرد و دل من بیرون آورد و بدونیم بشگافت و از اندرون وی چیزی سیاه بیرون آورد (الف) و بینداخت و گفت "در وجود حظ شیطان این بود یا حبیب الله که انداختم و ترا از وسوسه و مکائد او امین ساختم"- بعد از آن دل مرا از چیزی که بایشان همراه بود پر کردند و هم هر گز از آن قوم خوش ندیدم و بروایتی دیگر تنصیص فرموده که گفت "سکینه را بیاورد و دل مرا از سکینه پر ساخت و باز در مکان خود نهاد به خاتمی از نور مهر کرد و من هنوز سردی و خوشی آن خاتم در عروق و مفاصل خویش احساس می کنم و مرد سوم برخاست و گفت شما هر دو دور شوید که فرمان حق تعالی بجا آوردید و آنچه فرموده بودید بتقدیم رسانیدید، پس نزدیک آمد و دست بر شگاف سینه من نهاد تا آن شگاف التیام پذیرفت و باز دیگر گفت که او را باده کس از امت او برکشی برکشیدند، من بچربیدم، با صد کس وزن کردند، راجع آمد، با هزار کس موازنه کردند، فاضل آمدم یکی از ایشان با دیگری گفت که بگذار اگر با تمام امت او را موازنه کنید راجع آید (ب)- شیخ رومی قدس سره فرموده، بیت:

(ج) تا در کف سلطان شدم، يك حبه بودم کان شدم

گر در ترازویم نهی می دان که میزان بشکنم

بعد از آن دست من بگرفت و مرا بنشانند و هر سه بر سر و روی من بوسه دادند و

(الف) مضغه، سیاه و بقول نکته، سیاه (رجوع کنید به مدارج النبوة قسم دوم ص ۲۲) (ب) رجوع کنید به نقوش سیرت مؤلفه طه حسین مترجمه سید رشید احمد ارشد، طبع نفیس اکادمی کراچی ۱۹۲۸م، ج ۱ ص ۲۳۵ و البدایه و النهایه ج ۲ ص ۲ و الوفا با حوال المصطفی قسم اول ص ۱۱۱ (ج) گر (رجوع کنید به کلیات دیوان شمس تبریزی طبع سازمان انتشارات جاویدان علمی چاپ دوم ۱۳۴۶ - قسمت دوم ص ۶.

گفت ای حبیب پروردگارا ترا هیچ ترس مباد. اگر دانی که چه سعادت ها از برای تو خواسته اند و چه خوان رحمتها از برای تو مهمانی آراسته هر آینه روشنائی چشمت بیفزاید و جان حزینت بیاساید- بعد از آن مرا آنجا گذاشت، سوی آسمان طیران نمودند و بخلال (الف) آسمان در آمدند و من ایشان را مشاهده می کردم، اگر می خواهد موضع دخول ایشان بشما نمایم. (۲۷) نقل است که اثر شق از میان سینه تا زیر ناف آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم می نمود چنانچه خواص یاران و زمره، دوستداران (ب) در آن می دیدند و شرح کیفیت آن از حضرت (ص) می شنیدند، بیت:

داغی که ازو بر جگر خسته نهادیم      جان سوخت کسی را که برش داغ کشادیم

(الف) عر، مظ- (بخلال آسمان در آمدند) ندارد- قیاساً بخلای آسمان. (ب) از آنجمله حضرت اتس (رض) بود که گفت و قد کنت قد اری اثر المخیط فی صدره (الوفا ج ۱ ص ۱۱۲).

(۲۷) واقعه شق صدر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در کتب احادیث بانواع مختلفه و بالفاظ و عبارات مختلفه منقولست، واقعه مذکور متن مطابق روایت ابونعیم و ابن عساکر است که از حدیث شداد بن اوس آورده اند- علاوه برین همین واقعه از روایان دیگر نیز منقولست منجمله آنان (۱) عتبه بن عبد که در مسند احمد منقولست (۲) از ابوذر که در مسند بزاز و سنن دارمی مذکور است (۳) از انس بن مالک که در طبقات ابن سعد مندرج است (۴) از علامه جلال الدین سیوطی که در خصائص الکبری بحواله بیهقی و ابن عساکر ذکر کرده است شیخ عبدالحق گوید که شق صدر چهار بار واقع شده است، نخست در صفرسن نزد حلیمه، دوم در ده سالگی (فتح الباری باب ماجاء فی قوله تعالی و کلمهم الله موسی تکلیماً) سوم نزد بعثت (ذکر ابوداؤد ص ۲۱۵ و دلائل ابونعیم ج ۱ ص ۶۹ (فتح الباری ج ۸ ص ۲۰۳) چهارم در شب اسراء و قتیکه جبرائیل در طلب وی آمد- (اشعة اللمعات ج ۴ ص ۵۱۷) بعضی از مستشرقین از قبیل ولیم میور و ورمنگهم و مقلدین آنان از متفکرین جدید مسلمانان که منجمله آنان محمد حسین هیکل پاشا وزیر معارف سابق مملکت مصر است شق صدر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر شرح صدر معنوی محمول می کنند (رجوع کنید به حیات محمد صلی الله علیه و آله وسلم داره، ثقافت اسلامیة لاهور ۱۹۵۵ م ص ۲۵۰)، ولی ما میگوئیم که از حقیقت مسلمة، ایکه باحادیث زیادی ثابت شده فقط ازین جهت که عقل محدود و نارسای کسی به کنه صدقتهای معجزانه نبوت نمی رسد انکار نمی توان کرد چنانکه علامه زرقانی رقمطراز است "شق صدر و دیگر همین نوع خوازق را همین طور تسلیم باید کرد چنانکه منقولست، اینها را از حقیقت نباید گردانید، علامه طیبی، علامه توریشتی، حافظ ابن حجر عسقلانی و جلال الدین سیوطی (رحمهم الله) همین طور گفته اند که شق صدر بر حقیقت محمولست و حدیث صحیح مؤید اینست "انهم کانوا یرون اثر المخیط فی صدره" و آنانکه شق صدر را بر امر معنوی محمول کرده اند خطای قبیح کرده اند" (شرح مواهب الدنیه مقصد خامس).

راوی می گوید که حلیمه (رض) رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم را برداشت و بخانه باز آورد و باولاد خویش خطاب میکرد و می گفت " بگذارید که محمد صلی الله علیه و آله وسلم بعد از آن با شما به صحرا آید - آنگاه شوهر خود را گفت که چه مصلحت می بینی در شان این فرزند سعادتمند بمادرش بریم تا بمعالجه او قیام نماید که مرا توهم آنست که نباید جنون بروی غالب آید -" ابو ذویب گفت " و الله که هیچ نوع الم و جنونی بروی عارض و طاری نگشته و هیچ فرزند با برکت تر از مادر نزاده و این سعادت که بایمن او داریم هیچ کس را دست نداده، اما از ارباب حسد ایمن نیستیم، چون طائفه ای پیش ازین احوال مادیده و دانسته بودند که ما را بز لاغری (الف) پیش بوده و جاهتی در میان خویش و بیگانه نه نموده و حالی گوسفندان ما به سیصد رسیده و اقصی (ب) و ادنی طریق مراعات جانب ما گزیده نباید که از روی حسد کیدی و مکاری انگیزند -" بعد از آن حلیمه (رض) میگوید که مردم مرا بران داشتند که او را بکاهنی باید برد، آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که مرا صحت و عافیت است و حاجت کاهنی نی و آنچه مقصود شما است از مس جن و امثال آن منزله ام - هر چند آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم استغنا می نمودند قومی در مبالغه می افزودند - حلیمه (رض) می گوید که عاقبت رای ایشان برای من غالب آمد تا او را بکاهنی نمودم و در اثنای راه بر کاهنی ملاقی شدیم، (ج) آنگاه شرح سع ۶۰ حال او می کردم، کاهن گفت " بگذار تا این کودکی واقعه خویش خود بگوید که او در آن باب اعلم است از تو -" چون تقریر قضیه خود نمود، قصه تمامی بیان کرد، کاهن فی الحال برجست و محمد صلی الله علیه و آله وسلم را برداشته بر سینه خود نهاد و فریاد بر آورد که ای عرب! بیائید که بپلاتی بر شما

(الف) ما را ده بز لاغری پیش نبود (معارج النہود رکن ۲ ص ۵۹) - (ب) اقصی بمعنی دور تر (ج) سع، غح، مظ (د) عاقلان شما را سفیه شمارد.

روی آورده و ظهور آن نزدیک رسیده دفع نمائید، این پسر را بکشید و مرا نیز با او بقتل رسانید که اگر او را بگذارید و دست از قتل او دارید و او بتبلیغ رجال رسید هر آینه عاقلان شما را (د) و دین شما را باطل گرداند و شما را بدینی دعوت کند که آن دین را نشناسید- حلیمه (رض) می گوید که چون این سخن از کاهن شنیدیم محمد را صلی الله علیه و آله وسلم از دست او رها کردیم، گفتم مداوای جنون تو نه نمودن اولی است که سخنان نا مربوط (الف) و عبارات نامضبوط می گوی، اگر هزل گوی تو میدانستیم هر گز بسوی تو نمی آمدیم، ما فرزند خود بکشتن نمی دهیم، هرو کسی پیدا کن تا ترا بقتل رساند و انتقام آزار ما از تو بستاند- محمد را صلی الله علیه و آله وسلم بر داشتیم و بمنزل خویش آمدیم و خدا دانا است که بهر منزل که با آن خوهری مشک بوی نزول فرموده بودمی سالها بوی مشک از آن منزل بر می آمد:

مگر زمصر بکنعان بشیر می آید      که باد زان سرکو دلپذیر می آید  
بهر دیار که گیسو کشان گذشت آن یار (ب)      ز خاک هم بوی عنبر می آید (ج)  
بهر منزل از منازل بنی سعد که در آن می آمدم بوی مشک آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فائح بود و آثار انوار جمالش از در (د) دیوان آن اماکن لایح بود، بیت:

چنان از روزن دل نور آن دلدار میباید      که خورشید جمالش از در و دیوار میتابد  
و در اسلام او اختلاف است بعضی از اصحاب سیر او را با شوهرش حارث بن عبدالعزی که مکنی با یوزویب بود در سلك اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم منتظم داشته اند (ه) و پسر حلیمه (رض) عبدالله نام که ملقب به ضمره بود که سع ۶۱

(الف) سع- (سخنان نا مربوط میگوی) ندارد. (ب) عر، مظ- گیسو شانه گشت آن یار، قیاساً "گذشتان یار" (ج) قیاساً "زخاک آن همه بوی عنبر می آید" (د) در و دیوار (ه) رجوع کنید به حاشیه ۲۵ ص ۴۲-۴۳.

با پیغمبر صلی الله علیه وسلم شیر خورده بود ادراک زمانهء بعث نه نموده وفات یافت، امّا خواهر رضاعی آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که شیما نام داشت و خواهر حلیمه (رض) جزامه نام بشرف اسلام مشرف شده اند و معدود اند در زمرهء صحابیات و امید چنان است که پستانی که مدت دو سال بلب و دهان سید انیس و جان صلی الله علیه و آله وسلم رسیده باشد از دخول در بستان عدن محروم نه گردد - بعد از آنکه حلیمه (رض) آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را بآمنه (رض) باز رسانید (۲۸) ام آمنه که نام او برکه حبشیه بود به میراث از پدر بآنسرور صلی الله علیه و آله وسلم رسیده بخضانت او مشغول گشت و آمنه در تربیت بود و عبدالمطلب کفالتش به تقدیم می رسانید.

### در ذکر وفات والده، آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم

چون آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از پنج سالگی ترقی نمود و بسال ششم در آمد مادرش آمنه را داعیهء زیارت خویشان که در مدینه داشت و رعایهء صلهء رحم بر ایشان بر آن داشت که بجانب طیبه توجه نماید و ابواب تفقد بر وجود اقرباً و احباً بکشد - آمنه (رض) آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را بر داشت و ام این خاطر ملازمت گماشته همراه مدینه رفتند و مدت يك ماه آنجا توقف نمودند - در منزلی که آنرا دار نابهغه (الف) گویند که مدفن پدر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم

(الف) غح، عر، مظ - نابهغه ولی نابهغه درست است (رجوع کنید به الوفا ج ۱ ص ۱۱۷).

(۲۸) اصلاً ام این است - و اسمها برکه وکان قد ورث ها علیه الصلوة والسلام من ابيه فلما کبر اعتقها و زوجها مولاہ زید بن حارثه رضی الله عنه فولدت له اسامه بن زید رضی الله عنهما (السيرة النبوية لابن کثیر ج ۱ ص ۲۳) یعنی ام این که نامش برکه بود به میراث از پدر بآنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم رسیده بود، پس چون آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بزرگ شد برکه را آزاد کرد و در زوجیت غلام خویش حضرت زید بن حارثه رضی الله عنه داد و از آن اسامه بن زید رضی الله عنهما متولد شد.

عبدالله بن عبدالمطلب بود، پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم آنجا صفت شنآوری می آموخت - روزی در چاه بنی عادی (الف) بن انجار با جمعی از اولاد مدنیان سیاحت می فرمود و مهر نبوت از میانه هر دو شانه او می نمود، طائفه از یهود برایشان بگذشتند، یکی از آن فوجی (ب) حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم را بشناخت، آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را بدیگران می نمود و گفت این پسر پیغمبر آخر زمان خواهد بود - ام ایمن آن حکایت بشنود و بآمنه رسانید، پس برفاقت یکدیگر به طرف مکه مراجعت نمودند و در اثنای طریق چون بمنزل ابوا (۲۹) رسیدند آمنه خسته شد و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ببالین او نشسته بود - ناگاه بیهوش شد - بعد از آن بیهوش باز آمد و بر روی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم نظر کرد و بیتی چند خواند که این ابیات از آنجمله است:

بارك الله فيك منك غلام      ان صح ما بصرت في منام  
وانت مبعوث الى الانام      من عند ذي الجلال والاكرام (۳۰)

بعد از آن گفت هر زنده میرنده (ج) است و چون وی ببرد آواز نوحه پیریان آمد که از برای وی می گریستند و در نوحه خود می گفتند:

(الف) بنی عدی بن النجار . (ب) فوج .

(ج) غح، عر - مردنی

(۲۹) ابوا و هو موضع معروف بین مکه و المدینه و هو الى المدینه اقرب کانه سمی بجمع هو و هو جلد الحوارالمحشو بالتین و غیره و قبل سمی بالا بواء لتبوء السبیل فیه (روض الاتف جلد ۱ ص ۱۱۳) یعنی آن موضع معروف است درمیان مکه و مدینه و بمدینه قریب تر است، تسمیه آن از جمع بواست و بوا (پوست کړه شتر باشد که از کاه پر کرده باشد و بعضی گویند که از بهم آمدن آنجا، به ابوا شده است - (نیز رجوع کنید به معجم البلدان از یاقوت حموی طبع بیروت ۱۳۹۹ ج ۱ ص ۷۹)

(۳۰) شعر اول در مواهب الدنیه مؤلفه علامه قسطلانی اینطور درج است:

بارك الله فيك من غلام      يا ابن الذي من حومة الحمام

مصراع دوم همین شعر چنانکه در متن مرقوم است یعنی "ان صح ما بصرت فی منام" هم جزو شعر دیگر است و آن این طور است.

بماتة من ال سوام      ان صح ما بصرت في المنام

تبکی الفتات البرة الامینه      زوجه عبداللہ و القرینۃ  
ام نبی اللہ ذی السکینۃ      صاحب المنبر و المدینۃ

و همان جای آورد و در آن منزل مدفون کرد، بعد از آن ام ایمن آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم را برداشت و بمکہ برد و بہ عبدالمطلب سپرد و عبدالمطلب آن سبط گرامی را در منزل خود فرود آورد و طریق تعظیم او کما ینبغی بسر می برد و بہ تربیت و تعهد او اهتمام تمام نمود و همواره با سایر اشراف بنی عبدالمناف ذکر اوصاف کمال آن آفتاب ماه شگاف بیان می فرمود و می گفت کہ در ذات علی الصفات آن فرزند ارجمند صباحت قریش و ملاحت یثرب و فصاحت (الف) بنی سعد جمع آمد، بیت:

هر چه از وصف کمالش بزبان آوردند	قطره دان کہ ز دریا بکران آوردند
هیچ پیری نشنیده است بصد عمر دراز	این خبرها کہ از آن تازه جوان آوردند
حسن خلقتش نگرو خوبی روتا بسینی	کز ملائک خبر از صورتشان آوردند (ب)
کوش آرامگه ماست کہ در علم قدس	گوئیا خلد برین را بجهان آوردند

۶۳ سع

### ذکر وفات عبدالمطلب و سپردن آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بہ فرزند خود

چون آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم هشت ساله شد عبدالمطلب را وفات نزدیک آمد. (ج) آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم را بطلبید و بسینہ خود نشانند و فرزندان خود ابولہب و حمزہ (رض) و ابو طالب را جمع کرد و گفت "وقت رحلت

(الف) و قد قال علیہ السلام لابی بکر (رض) اللہ عنہ حین قال لہ مارأیت افصح منک یا رسول اللہ فقال و ما ینمنی و انا من قریش و ارضعت فی بنی سعد (روض الانف ج ۱ ص ۱۰۹) (ب) خور نشان (معارج النبوه رکن دوم ص ۶۴) (ج) رجوع کنید بہ الوفا ج ۱ ص ۱۲۹

است ازین محنت آباد و هنگام ملاقات رب العباد و هیچ حسرت غیر از حسرت این فرزند ندارم، کاشکی که عمر وفا می کرد تا تربیت او بخودی خود می کردم و لکن چه کنم عمر وفا نمی کند:

وفا ز عمر چه جویی که هر نفس که زدی چنان برفت که هرگز دگر نیاید باز

اکنون برین حسرت عزم رحلت دارم و جان شیرین درین اندوه می سپارم که بدانم که بعد از من کدام يك از شما تعهد این فرزند دلبنده من خواهد کرد که از عهده تربیت او کماینفی بیرون آید- ابولهب بسال از همه بزرگ تر بود، بزانو در آمد و خدمت بجا آورد و گفت "ای ملک عرب! حق تعالی ترا با همه مرادات برساند و چند الف عمر کرامت فرماید که عزت و اقبال و عظمت و جلال محمد مصطفی صلی الله سح ۶۴ علیه و آله وسلم چنانکه تمنای تو است دریابی و اگر چنانچه از برای تسلی خاطر او را بکسی خواهی سپرد، بمن سپار که من تعهد او بجان قبول کردم-" عبدالمطلب گفت "آری ترا مال و ثروت و حرمت هست و بتربیت او قیام می توانی نمود اما سخت دل و بی رحم افتاده و یتیمان مجروح دل و شکسته خاطر می باشند و طاقت اندک آزار ندارند و شاید تو تعهد نتوانی کرد-" و حمزه (رضی الله عنه) بر خاست و خدمت بجا آورد و گفت "ای ابروی عرب! اگر من سزاوار این خدمت باشم بمن سپار"- عبدالمطلب گفت "تو در مظاهر و معاونت او از همه شائسته تری و در تشمیه (الف) مراد من از همه هائسته تری اما ترا هیچ فرزند نیست و کسی که فرزند ندارد قدر فرزند نداند و به پرورش او چنانکه باید نتواند و دیگر تو مردی مبارزی و شکار دوست می داری شاید که در آوان سواری از فرزند من غافل گردی و از دشمنی آزار بیند گوی که با شرائط عهد من قیام ننموده باشی و آن (ب) در گور آزرده باشم"- عباس (رض) برخاست و وظائف دعوات و مراسم خدمات بجا آورد و گفت "ای امید



گاه ملك و ملت و پشت پناه دين و دولت! اگر من لائق اين خدمت باشم رخصت فرماي و برين نوازش منت برجان من نه " گفت " تو سزاوار خدمتي و اهل مراعات و حرمتي و درست پيماني، در لطف و كم آزار و مرهم جاني، اما اطفال بسيار داري، كسي با وجود فرزندان خویش بحال فرزند ديگر نتواند پرداخت و به آساني ترجيح فرزند ديگري بر فرزند صلبی خویش نتواند ساخت - " بعد از آن ابو طالب بر خاست و مجلس شريف پدر به نثار جواهر ادعیه بيار است و گفت " ای سيد صنادید قریش و سع ۶۵ سرمایه، راحت های عیش را در شان این مهم اهتمام تمام و در تمشیت این مراد رغبت تمام است، اما حرمت برادران بزرگ نگاه داشتم تا پیش از همه به معرض عرض نرساندم، اگر چه سرمایه، مال كم تر دارم اما سودای این حال مرا از همه بیشتر است و مصادقت این امر سلطنت بهتر، اما اگر سعادت موافقت کند و دولت موافقت موافقت نماید چون دست مراد در دامن این مراد زنم در مخاطبه با محمد صلی الله علیه و آله وسلم بگویم، رباعی:

مال و هنری ندارم در دست (الف)      با فقر بسازم که مرا فقر خوش است  
اندیشه چرا کنم زبی برگی خویش      گر هیچ ندارم چو تو دارم هست

عبدالمطلب گفت " لائق این خدمت تویی و سزاوار این دولت تویی از آنکه نرم دل و چرب زبانی و نگاه دارنده عهد و پیمانی اما در امور کلیه و جزئیه مستعان و ظهیر و مستشار و مشیر من محمد صلی الله علیه و آله وسلم بوده است در مهمی که فرو ماندمی او را خواندمی و مراقب اشارات و ملاحظه عبارات او (نمود می) و چون بر نهج اشارات او عمل نمودمی البته آن مهم کفایت شوه آن مرام بایقام رسیدی - اکنون درین کار هم محمد صلی الله علیه و آله وسلم را حاکم (ب) می سازم، هر کدام از اعمام خویش را اختیار کند بدو سپارم - " آنگاه توجه بجانب

حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرموده گفت " ای روشنی دیده من و ای فرزند پسندیده من! بداغ حسرت تو از جهان می روم، تو از برادران پدر خویش کدام را اختیار می کنی؟ " رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بر خاست و با ابو طالب معانقه کرد و بر زانوی او نشست. (ج) عبدالمطلب گفت " الحمد لله که اختیار من سع ۶۶ موافق اختیار محمد صلی الله علیه و آله وسلم آمد " بعد ازان زبان بوصیت ابوطالب بکشود و کیفیت تربیت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود و گفت " ای ابو طالب! ببینم که این در گرانمایه را چگونه محافظت خواهی نمود که وی بوی پدر نیافت و شفقت مادر ندید، یا ابو طالب! میباید که این فرزند مرا نسبت نفس خود بمنزله دل دانی در بدن و من وصیت در باقی اولاد موقوف داشتم و خاص در باب او وصیت با تو می کنم زیرا که تو و پدر او از يك مادر اید و میان تو و محمد صلی الله علیه و آله وسلم زیادت محبت و ارتباط خواهد بود که از سایر اعمام بآن ممتاز باشی، یا ابو طالب! اگر زمان او دریابی که از (اوصاف) کمال و نعوت جلال این فرزند ارجمند هر چه گفتم از روی دانش و فراست گفتم و با حوال او بینا از همه خلائق من بودم، اگر توانی متابعت او کنی البته تقصیر نکنی و نصرت و معاونت او کماینبغی بجای آری که زود باشد که او سید قوم شود بلکه سید همه اولاد آدم (ع) و سرور هژده عالم صلی الله علیه و آله وسلم و سعادت که هیچ يك از پدران مایان بآن نرسیده باشد و عشر عشیر آن ندیده او بیابد و به ذروه آن شتابد، باید که بریتیمی او ببخشای و تنهای او رحم کنی و شفقت نمای، گفت و صیت من قبول کردی؟ گفت " قبول کردم و " خدای تعالی بر من گواه است و علام الغیوب از سرایر قلوب آگاه، " - گفت دست دراز کن بسوی من، ابوطالب دست دراز کرد، عبدالمطلب دست بر دستش نهاد و گفت اکنون مرگ بر من سهل گشت و بعد از آن سرو روی محمد صلی الله علیه و آله وسلم را بوسه داد و شمیم عنبر نسیم

او بونیدن گرفت و گفت گواهی میدهم که فرق هیچ فرزند نبوسیدم و رائحهء فائحهء  
هیچ دل بند جگر پیوند نبونیدم که خوش روی تر و خوش بوی تر از تو بوده باشد:

هم روت خوش، هم بوت خوش، هم شیوه ات خوش، هم لقا

هم قهر تو خوش، هم غضب، هم لطف تو خوش هم رضا

سع ۶۷

ای صورت عشق احدا وی حسن تو بیرون زحد

ای ماه روی سروقدا ای جانفزای دل کشا!

ای جان باغ یاسمین! ای شمع افلاک و زمین!

ای مستغاث ماء و طین! ای شهنسوار هل اتی!

ای جان لطف انداخته! ای بالثیمان ساخته! (الف)

طوطی و کبک و فاخته گفته ترا مدح و ثنا

باعاشقان خفت من، امشب نخواهم خفت من (ب)

خواهم دعایت گفت من، ای دوست در وقت دعا

بعد از آن رخت زندگان ازین جهان فانی بر بست و در حجون که گورستان مکه  
است او را دفن کردند - از ام ایمن (رض) منقولست که گفت که در روزی و فات  
عبدالمطلب دیدم که جنازهء او را می بردند و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم عقب  
جنازهء وی می رفت (ج) و می گریست (د) بعد از آن ابوطالب بتعهد آنحضرت صلی الله  
علیه و آله وسلم میان بست و در محافظت او ما امکنه (ها) کوشش می نمود و چون سال

(الف) ای خوان لطف انداخته! ای بالثیمان ساخته! (معارج النبوه رکن ۲ ص ۶۷).

(ب) با عاشقانت جفت من .... الخ (ایضاً). (ج) سع غح، - رفت.

(د) رجوع کنید به الوفا ص ۱ ص ۱۲۹. (د) غح، عر: مهما امکن.

دهم و بروایتی یازدهم در آمد نوبت دیگر شق صدر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بوقوع پیوست و بر تقدیر صحت این خبر واقعه مذکور مثلث بوده باشد و مثلث مقرر است که در تاکید و تکمیل مدخلی دارد د معامله فشردن جبرائیل علیه السلام مر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را سه نوبت در حین نزول آیه از وحی قرآنی غار حرا مؤید این معنی است و این روایت ابی بن کعب (رض) از ابو هریره رضی الله تعالی عنه بیان فرموده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که از ده سالگی در گذشته بودم که دو فرشته آمدند و مرا بخوابانیدند و شکم من بشگافتند و من هیچ زحمت ندیدم و بعد از آن کینه و حسد من از دل من بیرون بردند و رافت و رحمت بجای آن در آوردند و چون پاره سیاه از دلم بیرون انداختند و بجای آن چیزی سفید در دلم ودیعت نهادند و انگشت مانم (الف) گرفته مرا بر خیز اند در دل خود نظر کردم رافت و رحمت بر صغیر و کبیر مشاهده نمودم و روایت است که شق صدر شریف چهارم (ب) بار واقع شده، در شب معراج در وقتی که جبرائیل در طلب وی آمد و اختلاف کرده که شق صدر شریف و غسل قلب مبارک وی مخصوص باوست یا پیغمبران دیگر را نیز واقع شده (۳۱) و از ابن عباس (رض) در حیز تابوت و سکینه آمد (ج) (۱) که گفت در وی طشتی بود که شسته شده بود در وی قلوب انبیاء صلوات الله تعالی علیهم اجمعین. (د)

## ذکر نزول وحی به آن سرور

### صلی الله علیه و آله وسلم (۳۲)

بقول اکثر اصحاب حدیث و اهل سیره روز دوشنبه هفتم یا هشتم ماه ربیع الاول سال چهل و یکم ار ولادت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بود و بعضی از متأخرین علمای حدیث گفته اند (که) ابتدای وحی آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در خواب در ماه ربیع الاول و در بیداری و وحی بآنحضرت (صلی الله علیه و آله وسلم) در ماه رمضان بود.

(الف) غح، عر- ماتم، قیاساً انگشت پام\*

(ب) رك به حاشیه ۲۷ ص ۵۷

(ج) روشن نیست (د) رك به اشعه اللغات ج ۴ ص ۵۱۷

(۳۱) شیخ عبدالحق گوید که غسل قلب مخصوص بآنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نیست و عام است مر همه انبیاء (ع) را که حصه شیطان از ایشان منفی است- (مدارج النبوه ج ۲ ص ۶۲).

(۳۲) امام مسلم بروایت حضرت قتاده (رض) روایت میکند که کسی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در باره روز دوشنبه پرسید فرمود: که روز دوشنبه من بدنیا آمدم ام و همین روز قرآن بر من نازل شده است. (ترجمه مواهب ج ۱ ص ۱۹۹).

## در ذکر بعضی از وقائع

### که در مقدمات وحی بظهور رسیده

یکی آن بود که جابر بن سمره رضی الله عنه روایت می کند از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که فرمود که در آن چند شبانروز که مبعوث خواهم شد بر هیچ درخت و سنگ نگزاشتم الا که گفت السّلام علیکم یا رسول الله " (الف) دیگر آنکه قریب نزول وحی چون براه تنها برفتی آوازی می (ب) شنید که شخصی می گفت "یا محمدا" هر چند از یمین و یسار نگاه می کرد (و هم) بر وی غالب شدی و از آن جا می گریخت، صورت این حال را بخدیجه (رض) تقریر فرمود و گفت می ترسم که مرا آفتی رسد، خدیجه (رض) گفت " معاذ الله که از حق تعالی بتو آفتی رسد، خاطر جمع دار که جز نیکوی در باره تو نخواسته است و روایت دیگر آنست که پیش از نزول وحی (ج) بیازده سال آوازها از غیب می شنید اما هیچ شخص و چیزی نمی دید و هفت سال پیش از وحی روشناییهای می دید و بآن شادیها می نمود- دیگر آنکه سع ۶۹ عائشه رضی الله عنها روایت کند اول چیزی که بآنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ظاهر شد خواب راست بود از منافات (د) فائح و واقعات صالح بر منوال سپیده دم متعاقب و دمبدم بوی می نمود و ابراب کرامات و استقامات بوجه ظاهر و باطنش می کشودند و مبدأ این واقعه (دوازدهم) شهر ربیع الاول بود و حکمت در نمودن خواب سید انبیاء علیهم السّلام آن بود که تا به وحی والهام خوی گیرد و دل بحاصلش از نزول ملائکه انس پذیرد و تو سن نفس نفیس او بتازنه، ریاضت رام گردد و در مسند

(الف) رک به الکامل فی التّاریخ مؤلفه علامه ابن الاثیر (رح) طبع بیروت ۱۹۶۵ م ج ۲ ص ۴۶

(ب) غح، عر، مظ - براه تنها می رفتم و آوازی می شنیدم (ج) پانزده سال (معارج النّبوة) ج ۲ ص ۲

(د) منامات لاتعه و واقعات صالحه (ایضاً) نیز رک به الکامل فی التّاریخ ج ۲ ص ۴۸

دعوت عالی مرتبت مقام و معالی رتبت بآرام شود و دیگر چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم به سن هفت سالگی رسید اسرافیل علیه السلام را بخدمتش مؤکل (الف) ساخت و مدت سه سال ملازم آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم بود و گاه گاه بوی ظاهر می شد و يك دو سخن بعرضش می رسانید - بعد از آنکه یازده سال (ب) تمام کرد جبرائیل (ع) یا رب العلمین (ج) جل جلاله بمصاحبت سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم قیام نمود و مدت بیست و نه سال برفاقت جبرائیل علیه السلام جان می پرورد و این سرور را بآن سرور ظاهر می (د) کرد تا چهل سال باتمام رسانید و بدرجه کمال و ذروه آمال ترقی نمود حتّی اِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً (هـ) آن وقت خود را بفرمان الهی جل و علا بر حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه وآله وسلم ظاهر گردانید (و) دیگر آنکه چون وقت انس بجانب قدس نزدیک رسید هنگام مصاحبت با مهربان خلوت سرای ملکوت جمال نمود، خلوت و انزوا از خلقت بآنسرور

صلی الله علیه وآله وسلم مستحسن و محبوب گشت چنانچه در غار حرا (۳۳) خلوت سع ۷۰ کرد و شبها و روزها در آن غار به عبادت می گذارید و چند شبانروز در آن غار بفکر و ذکر اشتغال می نمود - بعد از آنکه اشتیاق اهل و عیال بوصال بر کمال رسیدی بخانه باز آمدی و روزی چند با ایشان بودی و باز خدیجه رضی الله عنها برای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم زواده ترتیب فرمودی و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم باز بغار تشریف نمودی و آن غاریست بطول چهار گز و عرضش يك گز یا ثلث گز یا کمتر و آن محل بمکه سه میل راه است واقع بطرف چپ آنکس که از مسجد حرام به منی رود - نقل است که خواجه را صلی الله علیه وآله وسلم چون خلوت گزیدن

(الف) ساختند (رك به روض الاتف ج ۱ ص ۱۵۳) (ب) پانزده (رك به معارج النبوة ركن ۲ ص ۳)

(ج) قیاساً "بامر رب العلمین" (د) لیکن خود را بآنسرور (ص) ظاهر نمی کرد (معارج النبوة ركن ۲ ص ۳)

(هـ) الاحقاف ۱۵ (و) غح، عر - اظهار

(۳۳) این لفظ هر دو گونه حراء یا همزه و حرا بی همزه نوشته می شود، به طرف شمال مشرق از مکه قریباً سه میل در برابر جبل ثبیر کوهی است که از جبل ثبیر قدری بلند تر است - این هر دو کوه ها بی آب و گیاه است.

در صومعه غاری محبوب گشته بود بیشتر اوقات بسر می برد تا بهدیکه زنان قریش خدیجه (رض) را شنیع (الف) می کردند که ای سیده عرب! محمد صلی الله علیه وآله وسلم را بانواع مکارم و اخلاق بنواختی و ملک و مال و جاه و جلال در را محبت او در باختی، اکنون با لطف و محبت تو نمی پردازد و آنچه در طبق (ب) ارباب محبت شاید با تو نمی سازد - خدیجه (رض) گفت آنچه شما توهم آن می کنید خاطر من از آن تسلی دارد که آنچه از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پرورد رسد بقطع علاقه الفت اظهار تقرب از صحبت می نمایند (ج) بلکه بتاثیر صبح سیادت است که از مطلع سعادت می دمد و مقدمات طلوع خورشید رسالت که از افق جلالت می تابد، بوی چمن وصال است که مشام جان را معطر می گرداند و پرتو لمعان انجمن اقبال است که صباحت دل را منور می سازد، سالها است که در زمین دل و جان تخم محبت این قمنی کاشته ایم و عمریست که سرمایه را حت و شادیهای از اندیشه این سودا داشته ایم، بیت:

لیک از دیده نهان آید همی	کاروان وحی می آید زغیب
بلبل اندر گلستان آید همی	نفر رویان سو زمستان گیروند (د)
جانب احمد عیان آید همی	وقت آن آمد که وحی سرغیب
لامکان اندر مکان آید همی	همچو روغن در میان شیر جان
بی نشان اندر نشان آید همی	همچو عقل اندر میان خون و پوست

س ۷۱

(الف) غح - تشنع (ب) بر طبق (ج) بقطع علاقه الفت و اظهار نفرت از صحبت نمی ماند - (کذا فی معارج النبوه رکن سوم ص ۳) (د) قیاساً "نفر رویان سوی بستان می روند"

## در بیان کیفیت تعبد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم

بعدد رمل و الحصى پیش از وحی، و اختلاف است در میان آنمه دین که تعبد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بچه کیفیت بوده، بعضی گویند که تعبد آنحضرت (ص) تفکر بودی در مصنوعات و (الف) تدبیر در احاد و بعضی گویند بر آن ذکر نیز همراه بوده (۳۴) بواسطه آن در تنویر و صفای میافزوده بیت:

روشنائی دل از ذکر میسر گردد      لیکن آن ذکر که با فکر مکرر گردد  
ذکر نوریست که چون دردل و جان شعله زند      ظاهر و باطن از آن شعله منور گردد

و قول دیگر آنست که عمل صالح که ملائم و وقت و مناسب حال آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بوده موقوف (ب) می گشته، باز اختلاف هست که بر (ج) هیچ شریعت از شرائع سابق عمل نموده یانی بعضی گویند نی زانکه مقتداء را مقتدی بودن نسازد (د) و بعضی به مقتضای " قَبِّهْدِيْهُمْ قَتَدِهْ " تجویز این معنی فرموده اند که فاما تعین نه کرده اند که بکدام شریعت و بعضی تعین کرده اند که بشریعت ابراهیم علیه

(الف) تدبر (ب) موفق (کذا فی معارج النبوه رکن ۳ ص ۴) (ج) سع، غح، مظ- (بر) ندارد (د) نسزد (۳۴) عن عبید ابن عمیر (رض) قال انا حاضر یحدث عبد الله بن زبیر و من عنده من الناس کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یجاورنی حراً من کل سنه شهراً و کان ذلك مما تحنت به قریش فی الجاهلیة و التحنت التبرّ " یعنی راوی میگوید که من موجود بودم و عبید ابن عمیر با عبدالله بن زبیر و کسانی که که آنها موجود بودند حدیث بیان کرده گفت که رسوالله صلی الله علیه وآله وسلم در هر سال یک ماه در غار حراً می نشستیم همچو قریش که ایشان نیز در جاهلیت تحنت (عبادت) می کردند و تحنت تبرّ (نیکو صالح بودن است) - علامه سهیلی در شرح این روایت میگوید " تفعل من البرو تفعل یقتضی الدخول فی الفلّ و هو الاکثر فیها مثل تفقه و تعبد و تنسک (روض لانف ج ۱ ص ۱۵۳) - یعنی التبرّ از باب تفعل است و تفعل مقتضی داخل شدن و منهک شدن در کاریست و این اکثر در همین معنی مستعمل می شود مثل تفقه و تعبد و تنسک.

علامه سهیلی نعمانی بحواله عینی شرح بخاری مینویسد " قبل ما کان صفة تعبد؟ اجیب بان ذلك کان بالتفکر و لا اعتبار " یعنی پرسیده میشود که عبادت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چه طور بوده؟ من جواب میدهم که غور و فکر و عبرت پذیری - (سیرة النبی طبع اعظم گذه - ۱۳۳۲ هـ ج ۱ ص ۲۰۱).



السَّلام عمل فرموده و این قول مختار ائمه کبار است (۳۵) و بعضی گفته اند بر دین عیسی علیه السَّلام نموده و بعضی بر دین موسی علیه السَّلام و بر دین نوح علیه السَّلام نیز نموده اند - بعضی گفته اند که شرائع جمیع انبیاء (ع) معمول بآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بوده و بعضی گفته اند اولی واضح آنست که بر شریعت خود عمل فرموده اما بعد از ظهور نبوت آنچه شعار هر شریعت بوده و بعضی از سع ۷۲ بزرگان توقف درین مسئله اولی دانسته اند، والله اعلم علی اختلاف الاقوال.

آن نقطهء دائرهء تعظیم، آن عنقای "قَابَ قَوْسَیْنِ اَوْ اَدْنٰی" عزلت اختیار فرموده حاصل در آن خلوت آثار انوار الهی ضمیر منیر آنشمع سراچهء قربت و جان (الف) گیتی نمای اسرار وحدت انعکاس پذیرفته که آثار ما سوی از لوح خاطر خطیرش تمام محو گشته و در ظهور نور قدم ظلّمت رسوم امکان تبسم (ب) عدم باز رفته، بیت:

چو نور مطلع عرفان ظهور خواهد کرد      هزار ظلمت اگر هست نور خواهد کرد  
شراب عشق دلش را چنان مطهر ساخت      که در بهشت شراب ظهور خواهد کرد

از قطع علائق و تنفر از خلائق از (ج) کبار عرب از لوح طلب و طریش حروف عشق چنین می خواند الهی اَنْ مُحَمَّدٌ قَدْ عَشَقَ رَبَّهٖ - مُحَمَّدٌ صلی الله علیه وآله وسلم بعدد الرَّمْلِ وَالْحَصَى در ریاض قربت ریاحین عبودیت را بآب خدمت همواره تر و تازه می داشت و لوای مودت در فضای حُب باعلای کلمة الله العلیا بر می افراشت تا ضمیر منیرش مورد آیات الهی گشته و خاطر خطیرش محل امر و نهی بادشاهی آمده

(الف) و جام گیتی (ب) قیاساً بکتمان عدم (ج) قیاساً از کیا عرب (۳۵) و المختار عندنا انه کان يعمل بما ظهر له من الکشف الصادق من شریعت ابراهیم (ع) و غیره کما فی الدر مختار (سیرت مصطفی مؤلفه مولانا محمد ادریس کاندهلوی طبع مدینه پبلشنگ کمپنی اردو بازار لاهور، سال طباعت، ج ۱ ص ۱۰۷). مولانا موصوف نوشته است که در بعضی از روایات "قیتحنف" بجای "قیتحنث" آورده اند یعنی بر طریقهء ابراهیم خنیف عمل می نمود. (سیرت مصطفی ج ۱ ص ۱۰۷ نیز رجوع کنید به سیره ابن هشام ج ۱ ص ۱۵۳).

روح الامین گوش (الف) هوش او را بدر الفاظ قرآنی بیاراست و به علم عِلْمَهُ شَدِیدُ  
الْقُوَى (ب) در دبیرستان "قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا" (ج) سینه بی کینه اش را بعلم لدُنْی و  
رموز آسمانی پیراسته (د) گردانید:

چو زنگار زآئینه دل زدود	جمال حقیقت بکلی نمود
رخ از نور عزت بر افروخته	علوم لدُنْی در آموخته
خدای که هستی پدیدار کرد	زهر وی این سکه در کار کرد
وجودش ز دریای رحمت نشان	که رحمت بر آن ابردر یافشان
فرو خوانده دیباچه غیب را	رقم کرده توقیع لاریب را
که هم لوح محفوظ در شان او	سیاه و سفید جهان زان او
زباغ رخس هست بستان گلی (ه)	در آن باغ روح الامین بلبلی
کرم بین ز احسان امت پناه	گنه ما کنیم او بود عذر خواه

سج ۷۳

و در روایت آمده که چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم به کوه حرا به

تشریف رسالت مشرف (ا) گشت لرزه بر اندام مبارک افتاد و بهمان حال پیش خدیجه (رض)  
آمد و فرمود "زَمَلُونِی زَمَلُونِی" (ز) یعنی گلیم بپوشان تا آثار لرزه و هیبت فرو نشست  
و حال باخدیجه (رض) بگفت و فرمود "اِنِّیْ خَشِیْتُ عَلٰی نَفْسِی" از هیبت و گرانی که  
یافتم بجان خود ترسیدم و بروایتی از آسیب جن و خبط دماغ ترسیدم - بعده خدیجه  
(رض) آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را پیش ورق بن نوفل (۳۶) که پسر عم او  
بود و او مردی عالم بود، کتب قدیم خوانده بود، ورق پرسید "ای برادرزاده من! چه  
چیز را دیدی؟ آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم معامله جبرائیل (ع) تمام تقریر  
فرمود - ورق گفت "بشارت باد مرا که این آن فرشته ناموس است که بر موسی

(الف) غغ، عر، مظ - گوش و هوش (ب) النجم ۵ (ج) طه ۱۱۴ (د) سع، مظ - (پیراسته) ندارد  
(ه) غغ، عر - زباغ رخس بوستانی گلی (و) سع، مظ - (مشرف) ندارد (ز) در بعضی از روایات "دُرُونِی دُرُونِی" منقولست (ترجمه مواهبالدنیه ج ۱ ص ۲۰۳).  
(۳۶) و ورقه بن نوفل بن اسد بن عبدالعزی بن قصه - بضم - ح ۱ ص ۸۷).

علیه السلام می آمد، تو پیغمبر خدای، کاشکی آن هنگام که قوم ترا از مکه اخراج کند من جوان وقوی بودمی تا مدد و نصرت کردمی " آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ورق را پرسید " البته قوم مرا اخراج کنند؟ ورق گفت " در عالم کدام یکی بزرگ شد و دعوی نبوت و سروری کرد که قوم حسد نبردند و ایذا نکردند " بدانکه علماً اینجا سوالی میکنند که چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را تشریف نبوت عطا شد جای فرح و سرور بود نه جای هیبت و زلزله و خوف جنّ و جنون، پس درین محل " ائی خشیت علی نفسی گفتن چه معنی دارد بلکه موهوم آنست که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را تشریف نبوت متعین نبود و شك و شبه باقی بود - جواب گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را در امر نبوت شبه نبود و خشیت علی (نفسی) بنا بر آن فرمود که ائقال نبوت تحمل کردن دشوار است، ترسیدم بعدیکه خوف مفارقت جان بود و درین جای بحث است و آن آنست که حق تعالی گاه گاه (الف) که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را از حین طفولیت تا چهل سال بانواع مناسبات و ملاطفات آشنا فرموده تا آنکه سه یا چهار نوبت شق صدر کرده و آنچه از لوازم بشریت نصیب شیطان بود بیرن فرمود و بامن و ایمان پر کرده و چون هفت ساله شد اسرافیل (ع) را بصحبت (ب) و محافظت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نامزد فرموده و چون پانزده ساله شد جبرائیل (ع) را بمرافقت وی فرستاد و پیش از نبوت پانزده سال آواز غیب می شنید و هفت سال انوار قدس مشاهده می کرد و بر هر شجر و حجر که میگذشت (ج) " السلام علیک یا رسول الله " می شنید و شش سال در خواب وحی می کردند - پس با وجود چندین مقدمات و موانسات چون ظاهر شد چرا ترسید و شکایت آن حال کرد؟ - آری اگر اندکی خوف مثل موسی علیه السلام از عصا که مار گشته ظاهر باشد دور نیست، اما آنقدر مقتضی این همه خوف بود و خشیت و شکایت بر خدیجه (رض) و رفتن با خدیجه (رض) پیش ورق عیب است - و آنچه

بخاطر فقیر آمد آنست که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را خوف نبود الا مثل خوف موسی علیه الصلوة والسلام اما این خوف را بنوعی ادا کرد که خدیجه (رض) را مظنه آن باشد که نه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از جن و جنون میترسد و درین ادا و رفتن همراه وی به ورق استدراج ارشاد بود - خدیجه (رض) را استجلاب بطریق ابلاغ و دعوت وی بر مقتضای حکمت که اگر مصرح میگفت که پیغمبر شدم و آمدم (که) دین پدران شما را باطل کنم مظنه آن بود که خدیجه (رض) را غیرت دین دامنگیر شود و قبول نه کند و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر ایمان خدیجه (رض) حرص و اهتمام داشت چه وی مادر فرزندان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود و انواع حقوق خدمت از جانی و مالی و بدنی داشت - پس صورت حال سع ۷۵ بنوعی ادا کرد که خدیجه (رض) را احتمال پیدا شد که ملک نبوت باشد و شاید جن و تشویش بود چون خدیجه (رض) از راهبات کثیر مشاهده کرده بود و از میسر شنبیده بود و در آن زمان خبر ظهور نبی صلی الله علیه وآله وسلم آخر زمان شائع بود احتمال نبوت راجح دانست و طمع کرد که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پیغمبر شود و خود رینه اهل بیت و افضل و اکمل نسای عالم گردد و از بهر تقویت این احتمال پیش ورق برد، چون ورق گواهی داد طمع صادق گشت و ایمان آورد.

**فائده:** پرسیدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از ورق که البته قوم من مرا اخراج کنند همین بود که ورق بار دیگر گواهی نبوت بدهد و خدیجه (رض) (را) تیقن بر یقین بیفزاید.

### در ذکر معجزات آنحضرت

#### صلی الله علیه وآله وسلم

و جمعی نقل کرده که از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سه هزار معجزه بظهور آمده بود و آن قدر معجزات که از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ظاهر شده از هیچ پیغمبر روی نه نموده.

## در ذکر معراج آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم

و معراج آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بقول اکثر علما در ماه ربیع الاول سال دوازدهم از نبوت و بعضی گویند در شوال سال یازدهم و بقولی در بیست و هشتم ربیع الاول و بقولی در بیست و هشتم رجب و این قول مشهور است و نزد بعضی در هفدهم ماه رمضان سال دوازدهم از بعث گویند در شب دوشنبه بود بجسد مبارک از مسجد الحرام تا مسجد اقصی و از آنجا با آسمان عروج کرده و در فلک اول آدم علیه السلام را ملاقات کرد و در دوم عیسی و یحیی علیهما السلام و در سوم یوسف علیه السلام را و در چهارم ادریس علیه السلام را و در پنجم هارون علیه السلام و در ششم سح ۷۶ ابراهیم (الف) علیه السلام را در هفتم موسی علیه السلام را و از آنجا به سدره (۳۷) المنتهی رسید و از آنجا تا بجای حریف اقدام شنید (ب) و بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و امت وی نماز فرض گشت - صباح آن شب قریش را طلبیدند و آنچه (ج) شب مشاهده شده بود خبر کرد، تکذیب کردند و جماعتی مرتد شدند و قریش باستهزاء پیش آمدند و گفتند علامات مسجد اقصی بیان کن و قافله که در میان مکه و شام است کی میرسد؟ خبر کن حق تعالی مسجد اقصی را برابر آنحضرت صلی الله علیه

(الف) در ششم موسی علیه السلام را و در هفتم ابراهیم علیه السلام (الکامل فی التاریخ ج ۲، ص ۵۴)

(ب) مفهوم روشن نیست (ج) و از آنچه

(۳۷) سدره المنتهی: علما را در وجه تسمیه آن اختلاف است، بعضی گویند که بآن منتهی علم همه علما و ماورای آن ندانند جز خدای تعالی و این قول از ابن عباس (رض) است و بعضی دیگر گویند که بآن منتهی میشود هر چه از تحت به جانب فوق میرود و هر چه از فوق به جانب تحت می آید و در تفاسیر مذکور است که ابن عباس (رض) گوید سدره المنتهی درختی است، ساق وی از زر سرخ و شاخهای وی بعضی از مروارید و بعضی از زمرد سبز و بعضی از یاقوت سرخ و از اصل وی تابشاخهای وی پنجاه هزار ساله را و برگهای وی بر مثال گوش فیل و ثمری بر مثال سیبوی - (معارج النبوه رکن ۳ ص ۱۲۰) و (در مدارج النبوه ج ۱ ص ۱۶۵) مسطور است که در این درخت سه منفعت است ظل مدید و طعم لذیذ و رائحه لطیف و بمنزله ایمان است که جمع میکند قول و عمل و نیت و ظل مدید بمنزله عمل است و طعم منزله نیت و رائحه بمنزله قول.

وآله وسلم بداشت تا هر علامتی که می پرسیدند آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم معاینه و خبر می کرد و خبر قافله هم داد و فرمود که روز چهارشنبه می رسد - چون آنروز آمد آفتاب نزدیک غروب شد، حق تعالی آفتاب را منع کرد از غروب تا قافله بآن وصف که خبر فرموده بود رسید.

### در ذکر هجرت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم

و هجرت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با صدیق اکبر رضی الله عنه در شب بیست و هفتم صفر یا ربیع الاول یا غیره سال سیزدهم یا چهاردهم از بعث و اکثر اهل سیر برآنند که بیرون رفتن ایشان از مکه روز دوشنبه بود و بعضی برآنند که پنج شنبه بود، و جه جمع آنست که گویند که خروج از خانه ابوبکر رضی الله عنه پنج شنبه و خروج از غار و توجه نمودن بمدینه دو شنبه یا عکس بوده - والله اعلم.

نقل است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه در آن ایام خوابی دید مضمون آنکه ماه از آسمان فرود آمد و به بطحای مکه نازل شد و به شهر مکه در آمد و صحرای امّ القری از نور و ضیای آن منور گشت و آن ماه باز بطرف آسمان میل نمود و بعد از آن در مدینه منزل ساخت و زمین یثرب را بشعاع نور خویش روشن گردانید و بسیاری از ستاره های آسمان بموافقت آن ماه حرکت کرد و آنگاه آن انجمن سپاه با چندین هزار سع ۷۷

ستاره در رفتند و بحر مکه فرود آمدند و زمین مدینه (الف) همچنان روشن بود مگر سه صد و شصت خانه و بروایتی چهار صد خانه - چون آن ماه تمام به بلده (ب) حرام رسید باز اطراف حرم منور گشت و بعد آن ماه بر سمت مدینه روان شد تا بمنزل عائشه رضی الله عنها در آمد، پس زمین بشکافت و آن ماه در آنجا نا پدید گشت - ابوبکر

صدیق رضی الله عنه چون بیدار گشت گریه بر وی افتاد چه در میان عرب بعلم تعبیر مشهور بود - چون بدیدهء اعتبار در تعبیر این خواب نظر فرمود دانست که ماه آفتاب فلک رسالت است صلی الله علیه وآله وسلم و ستار های تابان یاران و خویشان او که بموافقت وی غربت اختیار خواهند (الف) کرد و بمدینه هجرت خواهند نمود و باز گشت آناه بر مکه با آن ستارها دلیل فتح مکه است که آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم را میسر خواهد شد و در آمدن در منزل عائشه رضی الله تعالی عنها آنست که وی شرف فراش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در مکه (ب) یابد و شگافتن زمین را و ناپدید شدن ماه دلیل وفات و دفن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در خانهء عائشه رضی الله تعالی عنها و ابو بکر رضی الله عنه را (د) ازین واقعه دو غم پیش آمد یکی غم مهاجرت از وطن و دیار و دوم اندوه مفارقت سیدالابرار صلی الله علیه وآله وسلم، با خود اندیشید که چون غربت دست داد باز مصاحبت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از دست ندهد، ع

دامن راز گرامی نتوان داد ز دست (ه)

سح ۷۸

القصه ابوبکر صدیق رضی الله عنه به هجرت تعین داشت و موافقت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را مترقب که هم در آن آوان جبرائیل علیه السلام آمد و اذن مهاجرت آورد و این آیت بآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم خواند "قُلْ رَبِّ اَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَاَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاَجْعَلْ لِّيْ مِنْ لَّدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا" - (و) و قصهء کفار را يك بك بیان کرد و گفت "یا رسول الله ! فرمان چنان است که امشب در مضجع مبارک خود استراحت نمای (ز) و در جای خواب تکیه مکن و روز دیگر تهیهء اسباب سفر کرده بمدینه سکینه توجه نمای " - چون شب شد رؤسای

(الف) سع، غح، مظ خواهد (ب) مدینه درست است زیرا که جای وفات و مدفن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در خانهء حضرت عائشه (رض) واقع شده که در مدینه متوره است.

(د) سع، غح، مظ - (را) ندارد (ه) دامن یار گرامی نتوان داد زدست که به صد خون جگر یافته ام دامن او

(و) بنی اسرائیل ۸۰ (ز) نمای

قریش مثل ابوجهل و ابولهب و ابی ابن خلف و جمعی (۳۸) دیگر از اشقیاء بر در سرای حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم بدستوری که قراردادده بودند جمع آمدند و انتظار می بردند تا آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در خواب شود که بقتل او پردازند و ابولهب گفت " امشب او را نگاه داریم چون صبح بدمد او را بقتل رسانیم تا بنی هاشم را معلوم نشود که ما تهنیت (الف) اجماعی این کار ساخته ایم و حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم بقصد حال ارباب ضلال اطلاع یافت، علی مرتضی را کرم الله وجهه فرمود که ای علی! مرا اذن هجرت بدمینه داده اند فردا تجهیز (ب) سفر می نمائیم، اکنون ودائع که مردم را نزد من بود به تومی سپارم تا بصاحبانش بسپاری و بعد از من خود را بدمینه رسانی و امشب مشرکان قصد قتل من دارند، برو مرا بپوش و در خوابگاه من تکیه کن و دل قوی دار که هیچ مکروهی بتو نرسد و مرتضی علی (رض) بموجب فرموده عمل نموده بردی که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم او را پوشیده خواب رفتی بر دوش خود کشید و بفراغ بال بفراش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تکیه فرمود و نفس نفیس خود را فدای " سع ۷۹ " ذات حضرت مقدس نبوی (ص) گردانید تا کفره (ج) بیایند (د) و بظن آنکه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم است بر سر علی (رض) آمدند، یکی گفت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) تام القد است و قد این شخص آنقدر نیست مبدا کسی دیگر باشد، چون زجامه بر گرفتند دیدند که علی رضی الله عنه بود، گفتند که پسر ابوطالب را کشته بودیم و از علی رضی الله عنه پرسیدند که محمد صلی الله علیه وآله وسلم کجا است؟ فرمود مدتی است که از مکه بیرون رفته (۳۹) آخر باز جمع کردند هر که محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) و ابوبکر (رض) را بیارند از مال و شتران

(الف) بهیت اجماعی (ب) سع، عر، غح - تجهیز (ج) کفره بمعنی کافران (د) بیامدند (۳۸) کسانی که خانه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را محصور کرده بودند مندرجه ذیل بودند ابو جهل (۲) حکم بن العاص (۳) عقبه بن ابی معیط (۴) نضر بن حارث (۵) امیه بن خلف (۶) ابن عیطله (۷) زمعه بن الاسود (۸) طعیمه بن عدی (۹) ابی بن خلف (۱۰) ابولهب (۱۱) نبیه و (۱۲) منیه (پسران ابوجهل).

(۳۹) حافظ ابن کثیر نقل کرده است که علی جواب داد " لا ادری " یعنی نمی دانم (سیرة النبوة ج ۲ ص ۲۴۰)



بگیرد (۴۰) و حق سبحانه و تعالی فرمان داد تا در غار ثور پنهان شود و عنکبوت را فرمان داد تا بر در غار نسج کرد و کبوتران را فرمان داد تا بیضه نهادند (۴۱) سه روزی در غار ماندند و از آنجا بیرون شدند و متوجه مدینه شدند سراق ابن ملک (۴۲) اسپى تیز داشت متصرف شد، حضرت صلى الله عليه وآله وسلم بر وی دعا کرد، دست و پای وی در زمین ماند، آخر امان طلبید و وعده کرد که بمدینه بیاید و مسلمان شود، حضرت صلى الله عليه وآله وسلم او را رها فرمود.

### در ذکر نزول آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم بمدینه و استقبال انصار از برای شرف قدوم سید الابرار صلى الله عليه وآله وسلم

اصحاب تواریخ و سیر و مستأخذان احادیث و خبر رحمهم الله تعالى چنین آورده اند که چون خبر خروج سیدالمرسّین صلى الله عليه وآله وسلم از مکه به صوب یثرب بسماع ساکنان طیبه رسیده بود مسلمانان هر روز برسم استقبال آن قبله اقبال و سع ۸۰ کعبه آمال بطرف حراً بیرون می رفتند و انتظار قدوم مرکب محمد صلى الله عليه وآله وسلم می کشیدند و چون گرم می رسید بمنزل مالوفه مراجعت می نمودند و بدین

(۴۰) ابو جهل در اعلی و اسفل ندا کرد "ابوبکر (رض) و محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) رفته اند هر که ایشانرا بیارد من او را صد شتر عطا دهم و همچنین هر که ما را بر سر ایشان ببرد نیز صد شتر او نمایم (معارج النبوه رکن ۴ ص ۶ نیز رجوع کنید به سیره ابن هشام ج ۲ ص ۶)

(۴۱) حافظ ابن کثیر درین ضمن حدیثی بروایت ابو مصعب مکی نقل کرده نیز شعری از صرصری آورده: فمضى عليه العنكبوت بنسجه وظل على الباب الحمام يبيض (سيرة النبوة ج ۲، ص ۲۴۰)

(۴۲) سراقه بن ملک بن جشم الکنانی (روض الانف) بعداً مسلمان شده بود، در زمانه خلافت عمر فاروق رضی الله عنه چون تاج کسری در قبضه مسلمانان آمد سواریه (دست برنجن) کسری حسب پشارت آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم (که در زمانه غار ثور به سراقه داده) به سراقه دادند (روض الانف) و سراقه الاعرابی حمد باری تعالی بزبان آورده گفت "الحمد لله الذى سلبهما كسرى بن هرمز و البسهما سراقه الاعرابی" (استیعاب ج ۲ ص ۱۲۰).

دستور مراسم خدمت بجا آورده بعد از توقف روزی بخانه باز گشته بودند، اتفاقاً یکی از یهود مدینه بسطح حصار بجهت کاری بر آمده بود، دید که سید کائنات و سند مخلوقات صلی الله علیه وآله وسلم مقرون بفوز و نجات و مشحون به خیر و برکات از دوری می آید و شعلات انوار ماه رخسارش چون خورشید تابان در صحن آن بیابان میدرخشید و قد سرو مثالش<sup>(الف)</sup> بر جامهء سفید چون طوبی در بهشت جاوید می خرامید - مر یهودی را طاقت نماند، فریاد بر آورد که یا معشر عرب! هذا حاکم الذی تنظرونه،<sup>(۴۳)</sup> ای گروه عرب! اینک آن بخت و دولت که منتظر او می بودید، ظلال اقبال و سایهء اجلال بر مفارق سعادت مآل ساکنان این خطه می اندازد و بمستحق<sup>(ب)</sup> رعایت درین عرصهء قابل هدایت می افرازد و بیک بار<sup>(ج)</sup> صبحهء خیر مبارک اثر بر تمام مدینه منتشر شد - تمام اهل یترب از صغیر و کبیر<sup>(و)</sup> رجال و نساء خود را به البسه<sup>(د)</sup> و اسلحه بیار استند و بر مراکب فرح و سرور در میادین جمعیت و حضور بجولان در آمدند چنانچه در بالای حره بملازمت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مستعد گشتند و شرائط تحیت بجا آوردند و گویند آن سرمایهء سرور و راحت و عیش و استراحت که آن روز بملازمت آن سلطان عالم افروز بمدینه و اهل آن رسیده بود که هر گز مثل آن میسر نگشته بود - لاجرم بعضی از مغنیان دف زنان غلغلهء این تشنید<sup>(ه)</sup> بر کشیده بودند:

طلع البدر علینا من ثنیات الوداع      طلع النبی المصطفی کالبد یطلع فی الدجی      سع ۸۱  
ایها المبعوث فینا جئت بالامر المطاع      واجب الشکر علینا ما داع الله داع

(الف) در (ب) سع، غح - بسحق (ج) عر - صحت ولی صبحه بمعنی بانگ بلند درست است  
(د) سع، غح، مظ - بلبسه (ه) قیاساً تشنید بمعنی سرود و اشعاری که در انجمن ها خوانند

(۴۳) ابن هشام و غیره نام یهودی مذکور ننوشته پس اینقدر نوشته "رجل من اليهود" یعنی شخصی از یهود - در سیرت ابن هشام وفتح الباری آورده اند که آن شخص باآواز بلند گفت "یا بنی قیله هذا جدکم" که از جمله منقولہ، متن زیر نظر مختلف است و قیله بنت کاهل بن عذره (حاشیه ترجمه مواهب الدنیه ج ۱ ص ۲۸۱) جدهء کبری انصار یعنی نام مادر اوس و خزرج بوده - (شرح مواهب الدنیه ج ۱ ص ۳۵۰)

و چون بقبیله عمر و بن عوف نجاری متوجه شد فوجی از حواریان بنی النجار و جمعی از دختران ایشان این نغمه و نوا بر کشیده بودند، شعر

نحن جوار من بنی النجار      و حبذا محمد من جر

و جیشیان نیزه بازی می کردند و هر گز مدینه بآن نور و زیبای نبود و آن روز مردم تکبیر گویان می گفتند " جاء رسول الله جاء محمد (الف) صلی الله " و بالجمله چندان فرح و سرور بر خاطر صغیر و کبیر استیلاً یافته بود که زبان از تقریر آن عاجز و قاصر است - سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم چون حال ایشان بدین منوال بدید خوش وقت شد و گفت " حق تعالی می داند که شما را دوست می دارم و عموم هواداران در زمره حفظ (ب) می شمارم " (۴۴) مرویست که مدنیان در گفتگوی افتادند که حضرت رسالت در خانه، که فرود خواهد آمد، حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه وآله وسلم فرمود " امشب در خانه بنی نجار می باشم " که برادران عبدالمطلب می باشند چه هاشم بن عبدالمنفی زنی از آن قبیله خواسته سمی (ج) نام و عبدالمطلب از وی متولد شده بعد از آن میل بطرف دست راست فرمود و عنان عزیمت بجانب منازل قوم بنی عمر و بن عوف معطوف ساخته در وثاق کلثوم بن (۴۵) الهمد که پسری (د) بود از رؤسای عرب از اهل اسلام نزول فرمودند و بروایتی در خانه سعد (۴۶) بن

(الف) رجوع کنید به الوفا ج ۲ ص ۲۴۹ - در بعضی از کتب سیر چنین نوشته " جاء رسول الله جاء نبی الله " (مدارج النبوه ج ۲ ص ۶۳) (ب) قیاساً " در زمره خصوص می شمارم (ج) سلمی' (کذا فی معارج النبوه ص ۱۴) (د) پیری (معارج النبوه رکن ۴ ص ۱۵) (۴۴) در مدارج النبوه ج ۲ ص ۶۳ مسطور است که قبیله بنو النجار را نسبت قرابتی از جانبی بآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ثابت است. (۴۵) کنیت کلثوم ابو قیس و نسب وی کلثوم بن الهمد بن امرأ القیس بن الحرث بن زید بن مالک بن عوف بن عمر و بن عوف بن مالک بن اوس، و او مردی کبیر سن بود که بعد از هجرت نبی صلی الله علیه وآله وسلم اول شخصی که وفات یافت وی بود از انصار - (روض الانف ج ۲ ص ۱۱). (۴۶) وی مردی مجرد بود و اصحاب مجرد از صحابه رسول الله علیه وآله وسلم در خانه وی نزول می کردند " و کان عزیزاً و کان ينزل عنده العزاب من اصحاب النبی صلی الله علیه وآله وسلم و کان یقال لبیته بیت العزاب " (الکامل فی التاریخ ج ۲ ص ۱۰۶).

چشمیه (الف) بجهت مظاهر سود (ب) فرود آمد و مسکن ابوبکر رضی الله عنه در حجره، شیخ در قبیله، بنی الحارث بن الجرح بن حبیب بن یوتاق (ج) و بقولی بر خارجه سع ۸۲ بن زید قرار گرفت والله اعلم - بعد از آن پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم با نقبا و باقی عشائر بر مسند اعتبار خاموش بنشست و ابوبکر رضی الله عنه و جوه (د) مردم و تفقد احوال ایشان مبادرت می نمود، جمعی که بظاهر ملازمت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ندانستند و در آن مجلس مخدوم را از خادم نمی شناختند چنانچه تحفه، تحیت بابوبکر رضی الله عنه ابلاغ میساختند و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در سایه درختی نزول فرموده بودند تا آن هنگام که آفتاب بسایه اقبال رسول (ص) نساء و رجال اتصال یافت، ابو بکر صدیق رضی الله عنه برخاست و به ردای خویش جهت آفتاب سپهر رسالت سایه ترتیب فرمود، حاضران بسبب آن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را بشناختند - آنگاه متوطن آن حوالی از اسافل و اعالی علی السبیل التعاقب و التوالی بملازمت سید السادات و الموالی می رفتند و انواع مدائح و تحایا میگفتند - از انجمله حسان بن ثابت (رض) از اشعار خویش قصیده ای در مدح آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گفته بسمع آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم رسانید و این دو بیت از آن قصیده است:

من الله يوم حلت فينا	و وجهك اخلفت ظلم الیالی
فكنت كرامة بفضلہ علینا	بایمن ظاهر وحسن فال
منت خدای راکه بما آمدی و برد	نور هدایت تو ظلام ضلال را
بودی کرامتی و گرفتیم از رخت	بر خویشتن خجسته و فرخنده فال را

(الف) خیشمه (ابن هشام) (ب) قیاساً بجهت آنکه متأهل نبود (ج) عر- حبیب بن یمن بن یوتاق، ولی ابن هشام (ج ۲ ص ۱۰) و ابن لاثیر (ج ۲ ص ۱۰۶) حبیب بن اساف احد بنی الحرث بن الخزرج بالسنع نوشته است (د) به جستجوی مردم (کذافی معارج النبوه رکن ۴ ص ۱۵)

### در ذکر بعضی از واقعات سال اول از هجرت

علماء سیر و تواریخ و فضلاً عوالی شمارِیخ چنین ایراد فرموده اند که حضرت سیدالسادات علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات و التسلیمات بقول ارجح چهارده (۴۷) شبان روز در قبیله عمر و بن عوف مسکن فرمود و در محله قبا مسجد بنیاد نهاده که اساس آن بشارت الهی (الف) عزوجل مبنی بر تقوی بود چنانچه الله سع ۸۳ تعالی فرمود "لَمَسْجِدُ أُمِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ" (ب) اول مسجد که رسول الله صلی علیه و آله وسلم در آنجا بادای صلوة قیام نمود در مدینه مسجد قبا بود - چون حضرت رسالت از مکه بمدینه مراجعت (ج) فرمود علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه بعد از سه روز از هجرت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم عزیمت مدینه فرمود و سبب مکث آن بود که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم او را از برای وداعی که بآنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم سپرده بودند باز داشت تا بصاحبان او برساند - بعد از آنکه بفرموده کمابغی عمل نمود پیاده متوجه مدینه شد و هنوز آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در قبا بود که علی رضی الله عنه بخدمت مشرف شد و گویند در شب راه می رفت و در روز مختفی بود تا هفدهم یا هژدهم شهر ربیع الاول ببلازمت رسید و انواع ملال کشیده و پایهای مبارکش آبله کرده حضرت دست حق پرست بر آن جراحاتها مالید و دعای شفا خواند، بالفور بصحت مبدل گشت و دیگر جراحت و الم پهای مشکل کشای آن سر دفتر اولیا نرسیدد واقعه دیگر آورده اند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم بعد از اتمام آن بنا روز جمعه بود

(الف) بَشَادَت (ب) التَّوْبَةُ ۱۰۸ (ج) عَزِیمَت

(۴۷) ابن اسحق گوید که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در قبیله بنی عمر و بن عوف چهار روز (یوم الاثنين و یوم الثلاثاء و یوم الاربعاء و یوم الخمیس) یعنی دوشنبه، سه شنبه، چهارشنبه و پنجشنبه قیام فرمود و مسجد بنا کرد (سیره ابن هشام ج ۲ ص ۱۱) همین طور ابن الاثیر (الکامل فی التاریخ ج ۲ ص ۱۰۷) نوشته است - در روایتی از بخاری و مؤرخ و اقدی چهارده روز نوشته (که مطابق متن است رجوع کنید به سیره النبویه از ابن کثیر ج ۲ ص ۲۷۱).

که از قبیله بنی عمرو بنیت نزول در نفس مدینه سوار شد و در منزل بنی سلیم (الف) بن عوف رفت و در بطن و النون (ب) نماز جمعه بگزارند و در آن جمعه با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم صد کس بودند و خطبه بلیغ و فصیح بر خواند و اول جمعه و خطبه که در اسلام خواندند آن بود و در آنجا مسجد بنا کرد که تا با کنون هنوز باقی است - بعد از آن حضرت نبوت شعار (ص) عنان عزیمت بجانب مدینه معطوف گردانید و اکثر اهل یثرب از صغیر و کبیر باستقبال آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مبايعت (ج) نمودند، طفیان (د) طیبه بجد و جهد تمام میخواستند که زمام مرکب سیدالابرار صلی الله علیه وآله وسلم را در قبضه استظهار در آرند و منازل خویش را سع ۸۴ بمشاعل قدوم میمون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم محترم و منور گردانند. آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که دست از زمام مرکب (ه) بدارید که وی مامور است آنجا که فرموده اند توقف خواهد نمود.

### در نزول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در خانه، ابو ایوب انصاری رضی الله عنه

نقل است که چون ناقه بفضای رسید که در مسجد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در محاذ ای (و) آن واقع است شتر بزانو در آمد، حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود " او را بر خیزانید و سیاحت (ز) و زمامش بگذاشت، اندک راه برفت و باز گشت و هم در موقع اول سینه بر زمین نهاد بنا بر آن حیدر (ک) انبیاء (ع) همانجا نزول فرمود که این منزل من است، انشاء الله تعالی - ابو ایوب انصاری رضی الله عنه چون منزل وی قریب بود بآن مقام بدستور آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم رخت و

(الف) بنی سالم (سیره النبویه ج ۲ ص ۲۷۱) (ب) وادی را نونا (ایضاً) (ج) مبايعت (خرید و فروش کردن) درست نیست بلکه قیاساً مبادرت (پیش جستن) درست باشد (د) قیاساً متعینان (کذا فی معارج النبوه ج ۴ ص ۱۶) (ه) سع، مظ - مراکب (و) مخاذی بمعنی رویرو (ز) عر سیاحت، قیاساً تا سیاحت کند " (ک) حیدر: شیر (قیلساً صدر انبیاء درست باشد)

بار پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بخانه، خود برد - درین اثنا بعضی از انصار استدعا نمودند که یا رسول الله! رحل را ایوب (رض) برد، اگر شرف نزول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بمنازل ما تعلق گیرد دور نیست - حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود " المرء مع رحله " مرد بابار خود است - روایتی آنست که ناقه بر در خانه، ابو ایوب (رض) سینه بر زمین زد، جبرائیل علیه السلام نازل شد و گفت " یا محمداً! فرود آ که ابو ایوب (رض) حق تعالی را تواضع نمود و خود را ازین معنی دور دید بخانه، او فرود آی چنانچه کشتی نوح علیه السلام بر کوه جودی فرود آمد بسبب تواضع و تجلی بطور سینا وارد گشت بجهت فروتنی.

روایت است که ابو ایوب (رض) با جد و پدر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم سع ۸۵ قرابت قرینه (الف) داشت و مکتوب که تبع (۴۸) به شامول (ب) یهودی سپرده و مقرر نموده بود که بوسیله، فرزندانیش یطناً بعد بطن برسول آخر زمان صلی الله علیه وآله وسلم خواهد رسید بابو ایوب (رض) رسیده بود که فرزند بیست و یکم شامول بود و مکتوب باین طریق مزبور بود: " الی محمد بن عبدالله خاتم النبیین و رسول رب العالمین من

(الف) سع، عر، مظ - (قرینه) ندار (ب) ساموک (الوفا ج ۲ ص ۴۸) شامول (مدارج النبوه، تفسیر حسینی) (۴۸) در قرآن دو بار تذکره، تبع و قوم وی آمد است یکی در سوره الدخان ۳۷ و دیگر در سوره ق ۱۴ - از حضرت عائشه رضی الله عنها منقولست که دشنام مدهید تبع را که اسلام آورده است و نام او اسد بن ملیکا و کنیت وی ابو کرز بود (تفسیر حسینی) تبع لقب وی بود چنانچه هر باد شاه فارس را کسری و پادشاه روم را قیصر و باد شاه مصر را فرعون میگفتند، همین طور حمیر که از سپاه بودند پادشاه خود را تبع میگفتند (تفسیر ابن کثیر ج ۵ ص ۵۵) - از عبدالله بن سلام (رض) منقولست که ملک تبع تصدیق نبوت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم کرده بود زیرا که بیود مدینه او را از احوال آنحضرت (ص) خبر میگردند و او مسلمان فوت شده بود (الوفا ج ۲ ص ۴۹) و محمد بن اسحق در کتاب مغازی آورده که تبع خانه ای برای نبی آخرزمان (ص) بنا کرد و پاری چهار صد از علما یهود بودند، برای هریک از آنان خانه بنا کرد و جاریه بخشید و اموال جزیه داده کتابی نوشت که در وی شهادت اسلام خود ثبت نمود، از آنجمله ابیات ذیل است:

شهدت علی احمد انه	رسول من الله باری النسم
فلو لم عمری الی عمره	لکننت وزیراً له و ابن عم
و جاهدت بالسیف اعداءه	وفرجت عن صدره کل هم

و گویند که خانه، ابو ایوب (رض) که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در وقت قدوم مدینه مظهره در آن نزول فرموده بود آن سرای بود - (مدارج النبوه ج ۲ ص ۱۰۷).

تبع حمیر بن دردع، اما بعد یا محمد! "فانی آمنت بک و بکتابک الذی انزل الله علیک و انا علی دینک و آمنت بریک و بر رب کل شیئی و بکل ما جاء من ربک من شرائع الایمان و الاسلام و انا قبلت ذلك فان ادرکتک فیها و نعمت و ان لم ادرکتک فاشفع لی یوم القیمه و لا تنسنی فانی من امتک الا وکین و تابعتک قبل مجیئک و قبل ارسال الله تعالی ایاک و انا علی ملة ابراهیم علیه السلام" و بعد ازان آن نامه را مهر کرد بزر و بر آن مهر میگویند منقوش بود که لله الامر من قبل و من (الف) بعد و یو منذ یفرح المؤمنین - حاصل نظر بر این امور حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم بخانه ابو ایوب (رض) نزول فرمود و مدت هفت ماه سید انبیاء علیه السلام در سفلیات آن منزل بسر می برد و ابو ایوب (رض) با اهل و عیال در علویات، و روایتی هست که ابو ایوب (رض) نزد حضرت رسالت (پناه) صلی الله علیه و آله وسلم آمد و گفت "یا رسول الله! من و اهل من دوش خواب نکردیم" پرسید که چرا؟ گفت بجهت آنکه مبادا کسی در بالا حرکت نماید و از خانه غباری فرود آید - یا رسول الله! پدرم و مادرم فدای تو باد البته می خواهم که در بالا تشریف آری تا ما بخانهای اسفل آئیم و ازین اندیشه باز رهم" حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که یا ابو ایوب! مرا به پایان (ب) بودن آسان تر است و هم مناسب تر زیرا که از برای ما جماعتی می آید و می رود و ببالا آمدن تکلف شود - ابو ایوب (رض) گفت "همچنین است فاما از آداب نیست که شما در اسفل و ابو ایوب (رض) با اهل و عیال در علو" القصه مبالغت نمود تا آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بضروت قبول فرمود و مدتی یک ماه در بالای خانه بودند تا جبرائیل علیه السلام آمد و فرمان آورد که خواجه علیه السلام مسجد و منزل سازند - خواجه (صلی الله علیه و آله وسلم) بعد از هفت ماه که (ج) بمدینه تشریف آورده بودند به بنای مسجد و حجره اشتغال فرمود و

باتفاق اهل سیر آن روز که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم داخل مدینه

سع ۸۶



منوره شده روز دوشنبه بود اما از ربیع الاول و در آنکه چند ماه بود اختلاف است، بعضی بر آنند که اول ماه و بقولی دوازدهم و بقولی سیزدهم بود و واقعه (الف) آنکه وفات آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نزد جمهور ارباب سیر هنگام چاشت روز دو شنبه دوازدهم ربیع الاول سال یازدهم از هجرت و بقولی دوم مذکور واقع شد شب چهارم شنبه نیم شب تا سحر و بقولی بعضی روز سه شنبه در مدینه معظمه در حجره حضرت عائشه رضی الله عنها در آن مکانی که قبض روح مقدس واقع شد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را دفن کردند و سن شریف آنسرور صلی الله علیه و آله وسلم شصت و سه سال و بقول شصت و پنج سال و بقولی شصت و دو نیم سال بود و بعضی از علما وجه جمع میان این اقبال گفته اند که قول اول بنا بر آنست که سال ولادت (و) وفات را (نه) شمرده اند و قول دوم بنا بر اعتماد اعتبار سال زادن و وفات و آنکس که شصت گفته اند مافوق عشرات نشمرده و قول چهارم مبنی بر حدیث که عمر هر پیغمبر نصف عمر آن پیغمبر است که پیش از او بود (ب) و عیسی علیه السلام یکصد و بیست و پنج سال عمر (ج) داشت، این حدیث خالی از ضعفی نیست و نقش نگین پیغمبر آخر زمان محمد رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) ثلثه اسطر کل کلمه سطر علی حده بهذه الصوره <sup>الله</sup> رسول محمد و الله اعلم بالصواب و عن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) "خیر الناس قرنی، فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بهترین مردم قرن (د) من اند یعنی آنجماعت که من<sup>ه</sup> در ایشانم (ه) " مراد اصحاب اند و بعضی گفته اند که هر زنده بود در زمانه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و قرن نام جمله است که مقارن اند در زمان و گاهی تعین نیز میکنند زمان را که صد سال یا غیر آن و صواب قول اول است.

(الف) سع، مظ - واقعه ها (ب) رجوع کنید به المعجم الکبیر مؤلفه علامه طبرانی (رح) طبع بغداد ۱۹۷۹ م، ج ۵ ص ۱۸۶ (ج) سع، غح، مظ (عمر داشت) ندارد (د) عر - قوم (ه) بخاری الصحیح ج ۳ ص ۵۲۹ - مسلم الصحیح ج ۶ ص ۱۸۷

### حضرت امیر المؤمنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه

صدیق از آن گفته اند که قصه معراج اول کسی که تصدیق آنسرور صلی الله سع ۸۷ علیه و آله وسلم فرمود وی بود و بعضی بر آنند که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود "ای ابا بکر! حق تعالی ترا صدیق نام نهاده" و اهل تحقیق بر آنند که چون ظاهر و باطن او بر صدق مستقیم بود بواسطه آن صدیق گویند و وجه تلقب بعتیقش (۴۹) آن گفته اند که وی را برادر بود عتیق نام پیش از تولد وی وفات یافته بود، چون ابو بکر (رض) در وجود آمد بعتیق مشابعت داشت باین جهت عتیق لقب او نهادند یا آنسرور (صلی الله علیه و آله وسلم) گفته است "عتیق الله من النار" و گفته اند که تجارت ابو بکر صدیق رضی الله عنه در کرباس فروشی بود و تجارت عمر رضی الله عنه در غله و تجارت عثمان رضی الله عنه در خرما و جامه و عباس (رض) عطاری میکرد کذا قال شمنی - نیز گفته که بهترین انواع تجارت جامه فروشی است بعد از آن عطر، والله اعلم شیخ عبدالحق - کنیت آن افضل البشر بعد الانبیاء (ع) ابو بکر است و لقب ایشان صدیق اکبر و عتیق و نام شریف ایشان عبدالله (۵۰) و هو ابن قحافه (الف) ابن عثمان (ب) ابن عامر ابن (ج) عمر ابن کعب ابن اسد ابن مره و بقولی کعب بن روح بن عبدالمناف و مادر ایشان سلمی بنت صخر بن عمر (د) بن کعب و نسب صدیق اکبر (رض) از جانب پدر و مادر که پسر عم و دختر عم یکدیگر بوده اند در

(الف) ابی قحافه (ب) عثمان اصلاً اسم ابو قحافه بود یعنی عبدالله بن ابو قحافه عثمان (رجوع کنید به مروج الذهب ج ۲ ص ۲۹۸ - الکامل فی التاریخ ج ۳ ص ۶۴) (ج) عمرو (د) عمرو (۴۹) ابن خلکان گوید که ابو بکر صدیق رضی الله عنه بوجه حسن و جمال رویش به "عتیق" ملقب بود (وفیات الاعیان طبع بیروت ۱۹۷۸ م ج ۳ ص ۶۴) عتیق بمعنی خوب (المنجد) - و بقولی از روی آزاد کردن کنیز کان لقب او عتیق بود (مروج الذهب ج ۲ ص ۲۹۸) ولی اصح آنست که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم او را به عتیق الله من النار یاد کرده بود - (رجوع کنید به ترمذی عربی اردو المسمی به جلفرة الشعوذی طبع کراچی ج ۲ ص ۲۱۴). (۵۰) در زمانه جاهلیت نام وی عبدالله کعبه بود، آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بجای عبدالله کعبه نامش عبدالله نهاد - (وفیات الاعیان ج ۳ ص ۶۴).

مره که جد هفتم سرور کائنات صلی الله علیه و آله وسلم و جد ششم ایشان است بنسب آنسرور صلی الله علیه و آله وسلم میرسد و بقولی قحافه ابن عامر و عثمان در میان نمی آرند- ولادت صدیق اکبر (رض) بعد از واقعه فیل بدو سال و چهار ماه بود، اول کسی که از پیران بطلب معجزه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم ایمان آورده ایشان بودند و در روز وفات آنسرور صلی الله علیه و آله وسلم پناه بر مسند خلافت نشست و مدت خلافت ایشان دو سال و سه ماه (الف) بود، وفات ایشان در سال سیزده از هجرت آخر روز دوشنبه و بروایت اصح شب شنبه و بقولی جمعه بیست و دویم یا بیست و سوم ماه جمادی الآخری و مدت عمر شریف ایشان شصت سال بود و بقولی شصت و پنج (ب) سال و نقش نگین ایشان "نعم القادر الله (ج)" بود و قبرایشان متصل قبر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم است چنانچه گویند صدیق اکبر رضی الله عنه وصیت کرده اند که تا بوت من بدر روضه رسول صلی الله علیه و آله وسلم برید و بگوئید که السّلام علیک یا رسول الله! این ابوبکر است بآستان تو آمده، اگر اجازت شود، در کشاده گردد در آرید و اگر نه به بقعه (د) برید- راوی سح ۸۸ میگوید که چون بموجب وصیت ابوبکر (رض) عمل کردند هنوز آن کلام تمام نشده بود که پرده دور شد و آواز از دریدر آمد و ندای بگوش ما رسیده که در آرید حبیب را پسوی حبیب- اگر چه در شان خلفای راشدین احادیث بسیار است و لکن بجهت اختصار دو حدیث در فضیلت نوشته می شود و قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم "ما طلعت الشمس ولا غربت على احد افضل من ابوبکر الا ان یکون نبیاً" یعنی طلوع نکرده است آفتاب و غروب نکرده است بر هیچ یکی بهتر از ابوبکر (رض) مگر آنکه باشد پیغمبر (ه) و عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) فی مرضه ادعی لی ابا بکر ایاک و ایاک حتی اکتب کتاباً فانی

(الف) دو سال و سه ماه و شش روز (وفیات الاعیان ج ۳ ص ۶۵) (ب) شصت و (سه سال (ایضاً)  
 (ج) رجوع کنید به طبقات ابن سعد ج ۳ ص ۳۹ (د) بقیع یعنی جنة البقیع که گورستان مدینه منوره است  
 (ه) رجوع کنید به تاریخ الخلفاء مترجمه اقبال الدین احمد طبع نفیس اکادمی کراچی ۱۹۶۳ م ص ۶۲.

اخاف ان یتمنی معنی و یقول قائل انا والی و ابی الله و المؤمنون الا ابوبکر" رواه مسلم (الف) مرویست از عائشه (رض) که گفت مرا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در مرض موت خود بطلب ابابکر پدر خود و عبدالرحمن برادر خود را تا بنویسم مکتوب را بجهت آنکه میترسم که دیگری آرزوی خلافت کند و بگوید که مستحق خلافت منم نه دیگر و حال آنکه ابا میکند خدایتعالی و مؤمنان خلافت (ب) غیر و نمی خواهد مگر ابوبکر (رض) را (ج).

نقل است که هشام<sup>(۵۱)</sup> بن العاص (رض) گوید که صدیق رضی الله عنه مرا با يك از قریش برسالت پیش هرقل باد شاه روم فرستاد تا او را با سلام دعوت کنم، چون بدار ملك قیصر که هر قل است رسیدم شخصی ما را گفت (د) که شتران شما لائق سح ۸۹ نیستند که درین شهر مرکوب شما تواند بود، در شهر مراکب را هوار اختیار کنید- ما گفتیم هم برین وضع بیار گاه هر قل خواهیم رفت- این سخن ما را به هرقل رسانیدند، هرقل گفت "ایشان مخیر اند (ه) "- ما شمشیر حمائل کرده همچنان بر شتران خود سوار بشهر در آمدیم- چون بدر قصر قیصر که هر قل است (۵۲) رسیدیم قیصر (و) بلرزید چون خرمای بوزیدن تند بادی، قیصر دران حال بما نظر کرده و از غرفه بما می نگریست (ز) چون این واقعه مشاهده کرده کسی نزد ما فرستاد، گفت " اظهار دین و ملت خود نکنید و دیگر هر رسالت که دارید عرض کنید" (ک) ما جواب دادیم که وصیت صدیق اکبر رضی الله عنه آنست که بغیر از قیصر با شخصی دیگر سخن

(الف) مسلم ج ۶ ص ۸۴ (ب) سح، مظ (غیر) ندارد (ج) ایضاً (را) ندارد (د) سح- میگوید (ه) مخیر (معارج النبوه ص ۳۱-۲) اختیار دارند (روضه الصفا ج ۲، ص: ۵) (و) قیاساً قصر (ز) س ع، غح- می گریست (ک) رک به الوفا ج ۲، ص ۷۲۸ "ان هذا ليس لكم ان تجهروا بهدينكم على" (۵۱) هشام بن العاص بن وائل بن هاشم بن سعید بن سهم - مادرش ام هرمله بنت هشام بن مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم بود و برادر خرد حضرت عمر و بن العاص (رض) والی مصر بود، دروفد مهاجرین حبشه شریک بوده، بعد از آن غزوه خندق بمدينه آمد، لا ولد بود- (سیر اعلام النبلاء مؤلفه علامه ذهبی، تحقیق صلاح الدین المنجد، بیروت ج ۳ ص ۵۲) (۵۲) صاحب معارج (ج ۲ ص-۳۱) وروضه الصفا (ج ۲- ص ۵۶) نوشته اند " چون بر در قصر قیصر رسیدیم شتران بخوابانیدیم و باواز بلند گفتیم "لا اله الا الله و الله اکبر".

نگوئیم، رخصت ملاقات داد، چون در آمدم دیدیم بر تخت نشسته و جماعت قوی هیکل از اهل جسامت پیش تخت وی بر پای ایستاده و اینها (الف) چون ملك همه جامهای سرخ داشتند، چون چشم او بر ما افتاد بخندید و ترجمان را گفت "از ایشان بپرس که بدستور عادت خود چرا بر ما سلام نکردید؟" ما گفتیم تحیت ما بر شما حلال نیست همچنانکه تحیت شما بر ما "گفت تحیت شما نسبت به پادشاه شما بچه منوال است؟ گفتم السلام عليك" گفت وی چه نوع جواب گوید؟ جواب دادیم که بهمین لفظ، پرسید که بزرگترین سخن شما کدام است؟ گفتیم "لا اله الا الله والله اكبر" - چون این سخن (ب) گفتیم دیگر باره غرفه با كوشك در لرزه در آمد، (ج) هرقل گفت "هر گاه که در خانه های خود این کلمه بر زبان خود می رانید همین خاصیت می دهد" گفتیم "ما هرگز در مساکن خویش مثل این حالت مشاهده نکرده ایم" - قیصر گفت "ای کاش! در حین گفتن این کلمه خانه های شما بر شما فرود آمدی و يك نیم ملك

من زائل گشتی" (گفتیم) بچه سبب؟ گفت که قوت يك نصف ملك بر من آسان تر ۹۰ سع است از آشکار شدن نبوت و دین محمد صلی الله علیه وآله وسلم - و در شواهد النبوة می گوید که معنی این سخن آن بود که چون این لرزه و جنبش در همه منازل و مساکن متحقق بودی شائستی که از مقتضیات نبوت بلکه از حیلها و شعبده (د) ها بودی و در سیر کاذرونی آورده اند که گفت اگر این لرزه عام بودی دوست داشتمی که نصیب (ه) ملك خود بر شما دادمی که مناسب نبوت آنست که این معنی در کل اماکن شائع بودی و الا به حيله اقرب است - هشام (رض) گوید که بعد از آن هرقل از ما سوالهای کرد و همه را جواب شافی شنید و بعد از آن از غاز و روزه سوال کرد، ما چنانچه و اقع بود بیان کردیم - آنگاه فرمود تا ما را در منزل دلکشا و مقام روح افزا فرود آرند و در رعایت ما كوشش و سعی بلیغ نمودند و بعد از سه روز ما را بمجلس طلبید و چیزی پرسید و چون از جواب فارغ شدیم فرمود که صندوق بزرگ زراندوزی

(الف) آنها (ب) سع، غح (این) ندارد (ج) غح، عر - دروازه (د) سع، غح، مظ - بعد ها (ه) ایضا - نسیم ولی قیاساً نصف درست است

آوردند و این صندوق را خانهای خرد بسیار بود و هر يك جدا دری داشت و بر هر دری قفلی - يك در را بكشاد و قطعهء حریر سیاه بیرون آورد، آنرا بكشاد، در آنجا صورت مردی سرخ چهره، فراخ چشم، بلند گردن بی محاسن با دو گیسو تافته و حسن و مهابتی تمام داشت- گفت میدانید که این صورت کیست؟ گفتم نی، گفت این صورت آدم علیه السّلام است- آنگاه در دیگر بكشاد، دیگر قطعهء حریر سیاه بیرون آورد، بآن صورت مردی سفید رخسار با موی مجعد و چشم سرخ، سر بزرگ و سع ۹۱ محاسن نیکو، گفت " میدانید که این صورت کیست؟ گفتیم نی، این صورت نوح نبی است علیه الصّلوٰۃ (و السّلام) " - آنگاه دیگر در باز کرد و حریر پاره (ای) بیرون آورد، در آن صورت مردی سفید رو، روشن چشم، پهن پیشانی، بلند بینی، محاسن سفید، خندان و شگفته گفت " این را می شناسید؟ گفتیم نی گفت " این ابراهیم خلیل است علیه السّلام - آنگاه در دیگر باز کرد و حریر سفید بیرون آورد و بر آن صورت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم رقم بر کشید ه بود، گفت " می دانید که این صورت کیست؟ گفتیم " آری این صورت محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم است " این گفتیم و در گریه افتادیم- چون این حال از ما مشاهده کرد بتعظیم آن صورت برخاست و باز نشست و گفت " شما را بخدای سوگند می دهم که صورت محمد است علیه الصّلوٰۃ والسّلام " گفتیم " بخدای که چنین است و گویا این اوست بعینه - " پس جانب ما نظر کرد و گفت که این صورت پیغمبر آخر زمان است (صلی الله علیه وآله وسلم) و بتعجیل بیرون آوردن این صورت مقصود امتحان شما بود - در دیگر بكشاد و حریر پارهء سیاه بیرون آورد، بر آن صورت مرد گندم گون، مشکین موی، خوب چشم، تیز نظر، دهان پر هم نهاده لب و غضبناك، گفت این را می شناسید؟ گفتیم نی، گفت " این صورت موسی است علی نبینا وعلیه الصّلوٰۃ و السّلام (او در پهلوی وی صورتی بود مانند صورت موسی (علیه السّلام) سیاه موی، پهن پیشانی، مدور چشم، گفت " این را می دانید؟ گفتیم نی، گفت " این صورت هارون

پیغمبر است علیه السّلام - در دیگر بکشد و حریر پاره سفید بیرون آورد که بر آن سع ۹۲ صورت مردی گندم گون فرو هشته موی، خوبروی غضبناک، گفت " این صورت لوط پیغمبر است علیه السّلام " بعد از آن صورت سفید دیگر نمود که به حمزت مائل بود گردنش چون متواضعان بیک جانب میل داشت با روی خوب، گفت " این صورت اسحق علیه السّلام است - پس صورت دیگر ظاهر ساخت مثل صورت اسحاق علیه السّلام و الا آنکه بر لب زیرینش خالی بود، گفت این صورت یعقوب علیه السّلام است - " آنگاه صورتی نمود سفید مائل به سرخی با روی خوب درخشان که اثر " تواضع بر بشره، مبارک ظاهر بود، خوش قامت و بلند بینی، گفت " این صورت اسماعیل علیه السّلام است جد پیغمبر شما علیهما السّلام - بعد از آن صورتی نمود مشابه صورت آدم علیه السّلام، گفت " این صورت یوسف علیه السّلام است " پس حریر پاره دیگر بیرون آورد و بر آن صورت مردی بود (الف) سرخ باریک ساق و شکم بزرگ، قد میانه (ب) و شمشیر حمائل کرده گفت " این صورت داؤد علیه السّلام (است) - حریر پاره دیگر سفید بیرون آورده و بر آن صورت مردی بود بزرگ سر، دراز پای بر اسب سوار، گفت " این صورت سلیمان است علیه السّلام - " آنگاه صورت دیگر نمود بر حریر سیاه سفید روی سیاه ریش، بسیار موی، نیکو چشم، زیبا روی و گفت " این صورت عیسی است علیه السّلام - " بعد از آنکه صورتهای انبیاء علیهما السّلام مشاهده کردیم از قیصر پرسیدیم که این صورتها بچه کیفیت حاصل شده ترا باین صورتها چه اختصاص و ما قیاس صورت پیغمبر خود علیه الصّلوٰة والسّلام بیقین می دانیم که همه صورتها مطابق اصل خود (هستند) یعنی جمله انبیاء ماتقدم علیهم الصّلوٰة و السّلام - هر قل جواب داد که آدم علیه السّلام از حضرت مصور حقیقی "هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ" (ج) مسألت نمود که صورتها فرزندان خاص او که بشرف اختصاص نبوت مخصوص کردند بوی نماید، باریتعالی عزاسمه و جلّ شأنه از

برای پاس التماس وی صورت انبیاء علیهم السلام را بوی ارسال نمود و در بلاد مغرب در خزانه آدم علیه السلام محفوظ می بود تا ذوالقرنین بدانجا رسید بیرون آورده بدست دانیال پیغمبر علیه السلام داد تا برین حریرها نقل فرمود، از وی بخزانه های بادشاهان منتقل گشت اکنون بما رسیده و این صورتها بعینها تصویر دانیال (ع) است و خاطر مرا از ازین تسلی تمام حاصل شد که صورت پیغمبر شما بذات شریف مطابق و موافق است و وقوف بر طبق باقی صور بر ذات آنها از آنجا یقین دانستم - ای کاش! خدای تعالی توفیق ارزانی دارد که دست تصرف از مملکت کوتاه کنم و کمر عبودیت کمتر کسی از شما بر میان جان بندم تا آن زمان که متقاضی اجل گریبان امل بگیرد و چراغ حیات بیاد ممت بمبرد - هشام (رض) می گوید که در حین انصراف هر قل ما را بصنوف الطاف باد شاهانه و اعطاف خسروانه مخصوص گردانید و چون بخدمت صدیق رضی الله عنه مراجعت نمودیم و صورت حال بیان کردیم آنحضرت (رض) بگریست و گفت " بیچاره هر قل اگر خدای تعالی خواسته بودی که چیزی (الف) باو رسد دولت اسلام در یافتی " آنگاه گفت که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم فرموده که اهل کتاب صفات مرا در توریت و انجیل خوانده اند و حق تعالی از آن خبر داد که " یجدونه مکتوباً عندهم فی التوریه و الانجیل (ب) بیت:

برای تو شد هر دو عالم مکنون	بنام تو منشور ایمان مبرهن	سع ۹۴
بفیض نوال بگلهای معنی	شگفته بهر سینه صد باغ و گلشن	
زنور جمالت بصر گشته اکمه	بوصف کمال زبان گشته الکن	
بتوریت موسی (ع) و انجیل عیسی (ع)	صفات کمال تو گشته مبین	
بهنگام ایجاب غیب و شهادت	تو مقصود بالذات بودی معین	

صلی الله علیک یا رسول الله



## حضرت امیر المؤمنین عمر فاروق رضی الله تعالی عنه

کنیت ایشان ابو حفص است ولقب فاروق<sup>(۵۳)</sup> اعظم و نام شریف عمر و هوا بن خطاب ابن عبدالعزیز<sup>(الف)</sup> ابن رفع<sup>(ب)</sup> ابن عبدالمناف و بقولی خطاب بن نفیل بن عبدالعزیز بن<sup>(ج)</sup> رباح بن عبدالله بن قتره بن<sup>(د)</sup> رزاح بن عدی<sup>(هـ)</sup> بن کعب بن لوی بن غالب القریشی و نام مادر ایشان ختیمة<sup>(و)</sup> بنت هاشم بن مغیره و قیل بنت هشام بن مغیره بن عبدالله بن عمر<sup>(ز)</sup> مخزوم است بنا بر قول اول دختر عم ابو جهل میشود و بقول ثانی خواهر ابو جهل بود و نسب فاروق اعظم (رض) جانب پدر به نسب سرور کائنات (صلی الله علیه و آله وسلم) در کعب که جد هشتم آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و جد نهم ایشان است میرسد - ولادت ایشان بعد از واقعه فیل بسیزده سال بود و در ششم سال از بعثت آنسرور (صلی الله علیه و آله وسلم) مشرف باسلام گشته بودند و همان روز این آیه کریمه در شان ایشان نازل گشته که "يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ"<sup>(ک)</sup> و روز سه شنبه بیست و سوم جمادی الاخری سال سیزدهم هجری برمسند خلافت نشست و مدت خلافت ایشان ده سال و شش ماه و پنج<sup>(ل)</sup> روز و قیل پنج ماه و بیست روز، شهادت ایشان سال بیست و سوم هجری شب يك شنبه غره ماه محرم بود و برایتی روز چهارشنبه بیست و هفتم ذوالحجّه سنه بیست و سه هجری زخم رسیده و روز پنج شنبه بیست و هشتم ماه مذکور قضیه وفات روی

(الف) عبد العزی (مروج الذهب و طبقات ابن سعد) (ب) غح، عر - روح (ج) عبدالعزی (مروج الذهب و ابن سعد) (د) قرط (رجوع کنید به مروج الذهب و طبقات ابن سعد) (هـ) غح - عبدی (و) حنتمه (ابن سعد) (ز) عمر و بن مخزوم (مروج الذهب) (ک) انفال ۶۴ (ل) چهار روز (مروج الذهب ص ۳۰۴/۲)

(۵۳) از صالح بن کیسان منقولست که ابن شهاب (رض) گفت پیش از همه اهل کتاب عمر (رض) را با نام فاروق یاد کرد ولی از ایوب بن موسی و ابی عمر بن ذکوان مرویست که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم عمر (رض) را با نام فاروق یاد کرد (طبقات ابن سعد ج ۳ ص ۶۹)

داده و مدت عمر شریف ایشان نزد جمهور شصت و سه سال و بقولی پنجاه و پنج سال سع ۹۵ و بقولی پنجاه و هشت سال بود و نقش نگین ایشان کفی بالموت و اعظاً یا عمر "بود و قبر ایشان متصل به قبر حضرت صدیق اکبر است و این دوم یار بزرگوار در میان دو پیغمبر نامدار مبعوث خواهد (الف) شد - قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم "لو كان بعدى نبياً لكان عمر بن الخطاب (ب) و قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم "عمر سراج اهل الجنة". (ج)

### حضرت امیر المؤمنین عثمان ذوالنورین رضی الله عنه

کنیت ایشان ابولیلی و ابو عبدالله و لقب ذالنورین و ذوالنورین بجهت آن گویند که دو دختر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در نکاح ایشان بوده اند و آن سرور (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده اند که اگر چهل دختر میداشتم یکی را بعد از دیگری بعثمان (رض) میدادم (د) و نام شریف ایشان عثمان و هو ابن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبدالشمس بن عبدالمنفی که جد چهارم آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و جد پنجم ایشان بود و ولادت ایشان بعد از گذشتن شش سال از عام الفیل واقع شده و در سال اول بعثت به دلالت صدیق اکبر (رض) ایمان آورده اند و غره محرم سال دوازده روز کم و پانزده سال و یازده ماه و بیست و دو روز نیز گفته اند (ه) و مدت عمر شریف ایشان هشتاد و شش نیز گفته اند و سال سی و ششم (ه) از هجرت

(الف) قیاساً و در میان این دو یار بزرگوار پیغمبر نامدار (ص) مبعوث خواهد شد (ب) ترمذی: مناقب ج ۲ ص ۷۵۴ (ج) مجمع الزوائد ج ۹ ص ۷۴ (د) تاریخ الخلفاء ص ۱۸۱ بحواله ابن عساکر (ه) سی و پنجم تاریخ الخلفاء ص ۱۸۱

(ه) مفهوم این جمله روشن نیست، قیاساً این طور درست باشد "غره محرم سال (۲۴) هجری بر مسند خلافت نشست و مدت خلافت وی) دوازده (سال و ده) روز کم و یازده سال و یازده ماه و بیست و دو روز نیز گفته اند "چنانچه شاه معین الدین ندوی چند روز کم دوازده سال نوشته است: رجوع کنید به تاریخ اسلام طبع اعظم گڑھ ۱۳۷۰ هج ۱ ص ۲۸۷)

روز سیزدهم یا هژدهم ذوالحجه در مدینه منوره شربت شهادت چشیده اند و نقش نگین ایشان "لتصبرن او لتد من" بود و قبر ایشان در بقیع است. قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم "لكل نبي رفيق و رفيق في الجنة عثمان (الف)" و قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم "ليدخلن بشقاعة عثمان سبعون ألفا كلهم قد استوجبن النار في الجنة". (۵۵)

### حضرت امير المؤمنين على

#### كرم الله وجهه

کنیت ایشان ابوالحسن و ابو تراب است و لقب مرتضی و اسد الله و نام شریف علی است و هو ابن ابی طالب ابن عبدالله ابن هاشم ابن عبدالمنف و نام مادر ایشان فاطمه بنت اسد اسلم (ب) بن عبدالمنف و ولادت ایشان در مکه معظمه بوده است در درون خانه کعبه مبارک روز جمعه سیزدهم رجب بعد از واقعه فیل به سی سال و بعضی گفته اند که ولادت ایشان در خانه کعبه بوده در سال اول بعث حضرت رسالت پناه صلى الله عليه وآله وسلم یازده سال بودند، بعضی سیزده سال گفته اند و اول سع ۹۶ کسی که ایمان آورده ایشان بوده و در سال سی و پنجم یا سی و ششم از هجرت بر مسند خلافت نشستند و مدت خلافت ایشان پنج سال و سه ماه و بقولی چهار سال و نه ماه بود و وفات ایشان شب دوشنبه بیست و یکم ماه رمضان سال چهارم هجری و بقولی روز جمعه هفدهم ماه مذکور روی نموده و بعضی بیست و سوم گفته اند و مدت عمر شریف ایشان شصت و سه سال یا شصت و پنج سال بوده و نقش نگین ایشان "الملك لله" - گویند حق سبحانه و تعالی برای حضرت امیرالمؤمنین (رض) دو بار رد

(الف) ترمذی باب المناقب ج ۲ ص ۷۶۱ و سنن ابن ماجه ص ۱۶ (ب) اسد بن هاشم بن عبدمناف (مروج الذهب، طبقات ابن سعد)

(۵۵) عن ابن عباس رضى الله عنهما قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم "لتد خلن بشقاعة عثمان سبعون ألفا كلهم قد استوجبوا النار الجنة بفهر حساب" رواه ابن عساکر (مسالك السالكين ج ۱ ص ۱۲۱).

شمس کرد و آفتاب را از مغرب باز گردانید، يك در عهد<sup>(۵۶)</sup> رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و يكبار بعد از وفات آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم و قبر ایشان در نجف است چنانچه در شواهد النبوة مسطور است که امير المؤمنين حسن و حسين (رضی الله عنهما) را وصیت کرده اند که چون می میرم مرا بسر بنهید و بیرون برید و بغزنین که الحال به نجف شهرتی دارد برسانید و آنجا سنگ سفید خواهید یافت که از آن نور درخشان است آنرا بکنید در آنجا کشادگی خواهید یافت مرا در آنجا دفن کنید و ملا عبدالغفور لاری<sup>(۵۷)</sup> (رح) آورده اند که قبر حضرت علی کرم الله وجهه در بلخ است در موضعی که بآستانه امیر مشهور است و درین باب حجت های آورده اند و الله اعلم بالصواب - قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم " انت بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي<sup>(الف)</sup> متفق علیه و قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم " من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه "<sup>(ب)</sup> همچنین در صواعق است یعنی گفت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم هر کس را که هستم من مولای او پس علی مولای اوست، خدای دوست دارد کسی را که دوست

سع ۹۷

(الف) بخاری ج ۳ ص ۵۶۴ (ب) باب المناقب ج ۲ ص ۷۷۲ - سنن ابن ماجه ص ۱۷  
(۵۶) عن اسماء بنت عميس (رض) قالت كان رأس رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في حجر علي و كان يوحى اليه فلما سري عنه قال لي يا علي صليت الفرض قال لا قال اللهم انك لتعلم انه كان في حاجتك و حاجة رسولك فرد عليه الشمس فردها عليه و غابت الشمس يعني از اسماء بنت عميس روایت است که سر مبارك رسول الله (ص) در آغوش علی (رض) بود و هر آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم وحی نازل می شد حتی که آفتاب غروب شد، آنحضرت (ص) پرسید یا علی! آیا شما نماز عصر خوانده اید؟ عرض کرد "نہ" فرمود "یا الله! شما میدانید که علی در کار شما و رسول شما مشغول است پس آفتاب و افس آمد و علی نماز خواند، بعد از آن آفتاب غروب نکرد - (شرح مشکل الآثار از علامه طحاوی، طبع دار صادر بیروت ۱۳۳۳ ج ۱ ص ۸-۹ علامه سیوطی در "میزکشف اللبس فی حدیث رد الشمس" میگوید که رد الشمس از معجزات آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم است (خصائص الکبری مترجمه رشید محمود طبع گنجشکر اکادمی لاهور ج ۲ ص ۱۳۵).

(۵۷) مولانا عبدالغفور لاری (رح) از شهر لار بود از اولاد سعد بن عبادہ انصاری (رض) که مهتر قبیله خزرج بود (رشحات عین الحیات مؤلفه فخرالدین علی بن حسین واعظ کاشفی طبع ایران ج ۱ ص ۲۷۶) و از خواص شاگردان برجسته مولانا عبدالرحمن جامی (رح) و از اجله علما عصر خود بوده است - بتاریخ یکشنبہ پنجم شعبان ۹۱۲ هـ در شهر هرات در گذشته و در جوار استاد خود (مولانا جامی) مدفون گشت - (ایضاً ص ۱۰۳).

دارد علی را و دشمن دارد کس را که دشمن دارد علی (رض) را و ترتیب فضیلت چهار یار سید ابرار (صلی الله علیه وآله وسلم) بترتیب خلافت است چنانچه در کلام الله در آخر سوره فتح اشاره بآن شده "مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكْعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا" (الف) و الذین معه مدح صدیق رضی الله عنه است که بقرب و معیت و رفاقت در غار مخصوص بود و اشداء علی الکفار صفت فاروق است رضی الله عنه که در نهایت و شدت و غلظت او بود با اهل شرک و نفاق - همه علماء را اتفاق است رحماء بینهم نعت ذوالنورین است رضی الله عنه که رفت و حیات و دنوازی و بویا معروف و مشهور است. (۵۸) "تَرِيَهُمْ رُكْعًا سُجَّدًا" شرح حال مرتضی است رضی الله عنه که اکثر اوقات او بوظائف و طاعات میگذرانید - "يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا" می طلبند این بزرگان فضلی من الله از خدا یعنی زیادتی ثواب از وی جویند و رضوان و خوشنودی - حسینی (ب) و نیز در حسینی آورده اند که ابو الاشدین مرصدیق رضی الله عنه را گفت که زیان کردی ای ابا بکر که دین پدران را بگذاشتی و از عبادت بتان دست باز داشتی، جواب داد که زیان کار نباشد آنکه سخن حق سبحانه را شنود و عمل خیر بجا آرد بلکه زیان کار آنست که بت پرستد و متابعت شیطان کند. حق سبحانه و تعالی موافق صدیق سع ۹۸ رضی الله عنه این سوره فرستاد "وَالْعَصْرُ" سوگند بخدای روزگار یا پروردگار که مشتمل است بر اعاجیب بسیار یا بنماز دیگر یا بعصر همه پیغمبری یا بعصر تو ای محمد که فاضل ترین همه عصر ها است جواب قسم آنکه ان الانسان بدرستی که ابوالاشدین یا ابو جهل یا همه آدمیان "لَقِيَ خُسْرًا" هر آینه در زیان اند بسبب صرف اعمال (ج) در مطالب نا پائدار، پس همه مشرکان ضائع کنندگان عمر در زیان کاری

(الف) الفتح ۲۹ - قال الجمهور حبيب اصحابه (روح المعاني) (ب) یعنی تفسیر حسینی.

(ج) اعمار (جمع عمر درست است) کذافی تفسیر حسینی ص ۱۰۳ که ماخذ این اقتباس است

(۵۸) از حضرت عائشه رضی الله عنها روایت است که باری حضرت عثمان رضی الله عنه پیش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمد، آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم جامه های خود را درست فرمود و گفت از کسی که فرشتگان حیا می کنند من چگونه حیا نکنم - (تاریخ اخلفا ص ۱۶۹).

اند "الَّذِينَ آمَنُوا" مگر آنکه گرویده اند "وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ" و کارها پسندیده کرده اند "وَتَوَاصَوْا" و وصیت کرده یکدیگر را "بِالْحَقِّ" بعمل راست و درست که اقامت است بر طریق حق یا بقول صحیح که قرآن است "وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ" و وصیت کرده اند بر صبر بر اطاعت یا از مصیبت و بعضی از مفسران بر آنند که "لَنِي حُسْرٌ" کنایت است از حال ابوجهل و "امنوا" ایما است بصفه صدیق رضی الله عنه "وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ" اشارت بکردار فاروق رضی الله عنه "وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ" مخبر است از گفتار ذوالنورین "وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ" حکایت (الف) است از سیرت مرتضی علی رضی الله عنهم اجمعین و در تکملة الایمان از صحیح بخاری نقل کرده است که آنحضرت یعنی علی مرتضی رضی الله عنه فرموده است که "خَيْرَ النَّاسِ بَعْدَ النَّبِيِّ ابُو بَكْرٍ ثُمَّ عُمَرُ ثُمَّ رَجُلٌ آخَرُ. (ب) پس پسرش محمد بن حنیفه رضی الله عنه گفت "ثم انت" فرمود "من يك مردی ام از مسلمانان و این حدیث بطرق متعدده بصحت رسیده است و در بعضی طرق آمده که سع ۹۹ فرمود "دانا و آگاه باشید که بمن رسیده است که جمعی از مردمان مرا تفضیل میکنند بر ابو بکر و عمر (رضی الله عنهما) و هر که مرا تفضیل کند بر ایشان وی مفتی است، هر چه بر مفتریان کنند بر وی کردنی است (ج) و در تکملة الایمان از دار قطنی روایت میکند که ابو حنیفه (رض) (۵۹) (رض) که علی مرتضی را رضی الله عنه افضل اعتقاد میکرد جماعتی دریافت که مخالفت وی میکند، پس بمخالفت ایشان سخت مخزون شد و پیش حضرت امیر (رض) رفت، پس آنحضرت دست او را بگرفت و بخانه درون برد، پرسید یا ابا حنیفه! سبب حزن و دلگیری تو چیست؟ وی حقیقت حال را عرض کرد، فرمود "یا ابا حنیفه! خبر دهم ترا که بهترین امت ابوبکر (رض) است ثم عمر ثم عثمان (رضی الله عنهما) - "پس ابوحنیفه (رض) گفت "عهد کردم

(الف) حالی (ایضا) (ب) ازالة الخفا مؤلفه شاه ولی الله محدث دهلوی (رح) طبع سهیل اکادمی لاهور

۱۳۹۶ هـ مقصد اول ص ۶۷. (ج) ایضاً ص ۶۸

(۵۹) حضرت ابو حنیفه رضی الله عنه یکی از شحنة های علی رضی الله عنه بود، پسرش حضرت عون بن ابی حنیفه گوید "کان ابی من شرط علی" (ازالة الخفا مقصد اول ص ۶۷)

خدا را که این حدیث پوشیده ندارم که از حضرت مرتضی (رض) بمشافه شنیده ام "و هم از ابو حنیفه روایت کرده اند که گفت "شنیده ام علی مرتضی را رضی الله عنه که بالای منبر کوفه می گفت بهترین این امت بعد از پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ابوبکر (رض) است ثم عمر (ض) (الف) و امثال این اخبار در غایت شیوع و اشتهاار آمده بلکه به سرحد تواتر رسیده است این هم از تکملة الایمان است و هر چهار یار بهترین جمیع خلائق خدا بعد از انبیاء علیهم الصلوة و السلام باید شناخت که علماء اسلام متفق اند برین و چون خلافت ابوبکر رضی الله عنه باجماع ثابت شد و امثال امر او بر کافه مسلمانان لازم گشت و وی در وقت رحلت خود تفویض امر به عمر فاروق (رض) کرد، او را خلیفه ساخت و عهد نامه بنام او نوشت و مردم را بمتابعت هر که در آن نامه است امر کرد و تمام اصحاب (رض) با وی بیعت کردند و علی مرتضی (رض) نیز بیعت نمود بایعنا لمن فیه خلافت عمر (رض) نیز باجماع ثبوت یافت و عمر در وقت شهادت خود امر خلافت میان شش کس عثمان و علی و عبدالرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص رضی الله عنهم مشترکه گذاشت و ایشان تفویض برای عبدالرحمن بن عوف (رض) کردند و وی عثمان را اختیار نمود، پس علی مرتضی و تمام صحابه (رضی الله عنهم) با عثمان بیعت کردند (۶۰) و منقاد امر وی شدند و در احکام دنیا و دین او را امیر و حاکم دانستند- خلافت عثمان نیز با جماع ثابت شد و بعد از وی علی مرتضی (رض) خود متعین بود و افضل و اکمل اهل زمان خود بود، پس وی کرم الله وجهه با جماع حل عقد خلیفه بر حق و امام مطلق شد.

(الف) رجوع کنید به از الة الحفا مقصد اول ص ۶۷

(۶۰) سلمه بن ابی سلمه بن عبدالرحمن از پدر خویش روایت می کند پیش از همه کسیکه بدست عثمان بیعت کرد عبدالرحمن بود، بعد از آن علی ابن ابی طالب نیز عمر و بن عمیره بن هنی مولای عمر بن الخطاب از پدر و جد خویش روایت کرد که من پیش از همه علی را دیدم که بدست عثمان بیعت کرد بعد از آن پی در پی مردم آمدند و بیعت کردند رضی الله عنهم و ارزقنا اثبا بهم- (طبقات ابن سعد ج ۳ ص ۱۸۵).

## ذکر امیر المؤمنین حضرت حسن رضی الله تعالی عنه

کنیت ایشان ابو محمد است و لقب تقی و سید است و نام حسن و هو ابن علی بن ابی طالب رضی الله عنه و ولادت ایشان بمَدینه منوره هست در رمضان سال سوم از هجرت و جبرائیل علیه السّلام نام ایشان به هدیه پیش رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بر قطعه حریر بهشت نوشته آورده گویند که ایشان شبیه ترین مردمان بودند بر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم از سینه تا بفرق سرو مدت عمر شریف ایشان چهل و هشت سال بودند و مدت خلافت شش ماه و وفات ایشان در پانزدهم ربیع الاول سال پنجاه هجری بود و قبر ایشان در بقیع است.

## ذکر امیر المؤمنین حضرت حسین رضی الله تعالی عنه

کنیت ایشان ابوعبدالله است و لقب شهید و نام حسین و هو ابن علی بن ابی طالب و ولادت ایشان در مدینه منوره بود روز سه شنبه چهارم شعبان سال چهارم از هجرت و گویند مدت حمل ایشان شش ماه بوده است و مدت عمر ایشان پنجاه و هفت سال (۶۱) و پنج ماه بود و شهادت ایشان در کربلا بود روز شنبه عاشوره وقت نماز پیشین و بقولی روز جمعه وقت نماز جمعه سال شصت و یک هجری روی داده و قبر ایشان در کربلا است - عبدالله بن حسین در هفت سالگی از دست طلحه بن عام شهید شده است، قبرش در بقیع است بدانکه سرمایه همه مقاصد و منتهای همه مطالب

(۶۱) چون ولادت ایشان در شعبان سال چهارم هجری و وفات در محرم سال شصت و یک هجری روی داده لهذا مدت عمر ایشان - پنجاه و شش سال و پنج ماه می شود - (کذا فی مسالك السالکین از مرزا محمد عبدالستار بیگ سهرامی طبع اگره ج ۱ ص ۱۹۴).



طلب و محبت و معرفت پروردگار هست جلّ و علا- انسان از جهت این است که حق تعالی فرموده است "وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ" (الف) "ای لبعرفون و مهتر داؤد علیه السلام مناجات کرد "الهی! لماذا خلقت الخلق؟ فرمان شد "كنت كنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف" (ب) "یعنی خلق را از برای معرفت خود پیدا کردم تا مرا بشناسند و بما روی آرند و ابتدای این راه شریعت است و آن فرائض و واجبات و سنت و مستحبات است و چنانچه لقمه و جامه و تن خود را از حرام و شبه و پلیدی و حسد و خیانت پاک دارد و حواس خمسہ را از الواث معصیت نگاه دارد و این را طهارت جوارح گویند از معصیت و این جمله شریعت است- پس از آن راه طریقت است و آن آنست که خود را از اخلاق ذمیمه چنانچه حبّ الدنیا و جاه و شهوات و حسد و کینه و کبر و حرص و بغض و بخل و غیر ذلک پاک دارد و بصفات حمیده چنانچه صدق و صفا و حلم و سخا و مروّت و وفا و احسان با خلق و جز آن آراسته کند، این را گردش و تبدیل و اخلاق گویند- پس از آن راه راه حقیقت است و آن سرّیست که در سینهء عارفان می باشد (ج) و این مطلوب است از شریعت و طریقت سع ۱۰۱ که آن پوست است و این مغز، بیت:

حقیقت راه حق سرّی نهان است      درون جان سپردن آن (د) جهان است

این عبارت مولانا جلال الدین تها نیسری (رح) است که در ارشاد (ه) خود آورده است و حضرت مولانا نظام الدین خاموش علیه الرحمہ گفت که شریعت و طریقت و حقیقت را در هر چیزی بیان می تواند مثلاً دروغ گفتن که نهی به نسبت آن وارد است، اگر کسی آنرا بسعی و مجاهده که بر طریقهء استقامت نباشد از زبان دور گرداند که باختیار از زبان صادر نشود این شریعت است لیکن باوجود این می تواند بود که در باطن داعی دروغ گفتن باقی باشد سعی و مجاهده در آنکه از باطن داعی

(الف) الذکریة ۵۶ (ب) این حدیث با تغییر الفاظ درالمصنوع فی احادیث الموضوع از ملا علی قاری طبع لاهور ص ۲۰ موجود است. (ج) سع، غح، مظ میثابند (د) سع، مظ (آن) ندارد (ه) ارشاد الطالبین

دروغ گفتن دور شود این طریقت است و چنان شدن که باختیار و بی اختیار دروغ گفتن نیاید، نه از دل و نه از زبان این حقیقت است و حضرت خواجه عبدالله (الف) احرار قدس الله سره فرمود که شریعت اجراء احکام است بر ظاهر و طریقت تعمل و تکلف است در جمعیت باطن و حقیقت رسوخ است درین جمعیت و پیر علی هجویری قدس سره در کشف المحجوب آورده است که این دو عبادت مرابین قوم را که یکی صحت حال ظاهر نکنند و یکی اقامت حال باطن و دو گروه اندرین معنی بفلط اند یکی علمای ظاهر که گویند که فرق نکنیم که شریعت خود حقیقت است و حقیقت خود شریعت و یکی گروه از ملاحده (ب) که قیام هر يك از پی دیگر روان دارد و گویند که حال حقیقت گشت شریعت بر خیزد و این سخن از شیعه است و دلیل ایشان آنکه شریعت اندر حکم از حقیقت جدا هست چنانچه تصدیق از قول جدا هست اندر ایمان، و دلیل مایان آنکه جدانیست زیرا که تصدیق قول (ج) ایمان نباشد و قول بی (د) تصدیق گردش نه و فرق ظاهر است میان قول و تصدیق - پس حقیقت عبارت است از گردیدن بمعنی که نسخ بر آن روا نباشد از عهد آدم (ع) تا بغنای عالم، حکم آن متساوی است چون سع ۱۰۲ معرفت حق و شریعت عبارت است از گردیدن بمعنی که نسخ و تبدیل بر آن روا بود چون احکام و اوامر، پس شریعت فعل بنده بود و حقیقت داشت خداوند و حفظ وعصمت وی تعالی پس اقامت شریعت بی وجود حقیقت محال نباشد و اقامت حقیقت بی شریعت محال و مثال او چون شخصی بود زنده بجان و چون جان از وی جدا شود آن شخص مرده شود، جان وی که قیمت ایشان بمقارنت یکدیگر است - همچنین شریعت بی حقیقت ریای بود و حقیقت بی شریعت نفاقی و خداوند گفت عزوجل "وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِتْنًا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا" (ه) یعنی آنکه کوشش نماید در کار ما و اقامت دین ما هر آینه ره نمائیم ایشان را از راه های خود پس مجاهدت شریعت است و هدایت حقیقت است، آن یکی حفظ بنده احکام ظاهر را با خود و آن دیگر حفظ حق مر احوال

(الف) عبیدالله (ب) غغ، عر، مظ - مواحه (ج) سع، غغ، مظ - پی (د) ایضاً (ه) المنکبوت ۶۹

باطن را به بنده، پس شریعت از مکاسب بود و حقیقت از مواهب.

بدانکه راه خدای عزوجل در مشرق و مغرب و جنوب و شمال نیست و در زمین و آسمان نیست بلکه در بهشت و عرش هم نیست، راه خدای تعالی در درون تست کما فی قوله تعالی "وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ" (الف) راه خدای تعالی بدل تواند رفت نه بقدّم که کار جوارح عبادت است نه معرفت، چنانچه در حدیث قدسی آورده است "لَا يَسْمَعُنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَلَكِنْ يَسْمَعُنِي قَلْبُ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ" (۶۲) "لکن این راه مشکل سع ۱۰۳ است، پس ترا رفیق میباید اگر بی رفیق روی در چاه ضلالت افتی که حضرت رسالت پناه علیه الصلوٰه والسلام فرمود "الرَّفِيقُ ثُمَّ الطَّرِيقُ". (ب)

راه رو باید که درین بادیه هر سوراخی است (ج)

مرد سرگشته چه داند که کجا باید رفت

بی رهبری بدشت کسی ره نمی برد

از بهر وصل دوست یکی رهنا بگیر

اگر مردی بجان ودل بگیرد دامن مردان

یقین میدان که جانت را بجانان آشناسازند

دل بهلول میدارد امید از کردگار خود

که جان را در دم آخر وطن ملک بقا سازند

بجان و دل بزن چنگی بمردان خدا هر دم

بچنگ دامن مردان قدم بادم یکی سازند

بزن بهلول چنگ دل بمردان خدا امروز

(که فردا دستکی رانند قدم بادم یکی سازند (د))

(الف) الذّکریت ۲۱ (ب) "العصوا الجار قبل الذّار والرّفق ثم الطّریق" (معجم الکبیر مؤلفه علامه طبرانی طبع بغداد ۱۹۷۹ م ج ۴ ص ۳۱۹ (ج) قیاساً "رهبری جو که درین بادیه هر سورا را هیست است" (د) مصراع آخر از وزن افتاده است

(۶۲) "لم تسمعني ارضي وسمائي ولكن يسمعني قلب عهدي المؤمن" (تذکره الموضوعات مؤلفه محمد طاهر بن علی الهندی ص ۳۰ - علامه ابن تیمیّه (رح) این حدیث را از اسرائیلیات شماره کرده است (ایضاً)

پس طالب را بحکم طلب واجب است که خدمت کشف صدیق کند که درین راه رفته باشد و مقتدای شریعت و طریقت و حقیقت گشته باشد تا آن مرشد کامل این طالب صادق را راهنمودی کند- مجتهدان شریعت با مشائخ طریقت بیعت کردند و مرید شده اند چنانچه امام اعظم (رح) با امام جعفر صادق (رح) و امام محمد بن ادریس شافعی با هبیره بصری و امام محمد بن حسن با داؤد طای و قاضی امام (ابو) یوسف با حاتم اصم و امام احمد بن حنبل با بشر حافی رضوان الله تعالی علیهم اجمعین - اگر چه ایشان در علم از همه فوقیت داشته اند لکن درین راه مسند مسلسل بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم شرط است چنانچه آن عزیز فرموده است:

دست بدست آورد و سلسله	یک نظر مرد به از صد چله
صحبت پیریه زهر عمل است	هر که در صحبت است در عمل است
زمن جان پدر این پند بپذیر	برو فترک صاحب دولتی گیر
که قطره تا صدف را در نیابد	نگردد گوهر روشن، نه تابد
اگر تاثیر صحبت نیست افزون	نگردد هیچ مرغ از بیضه بیرون
اساس کار وقتی محکم افتاد	که موسی خضر را میکرد استناد
جو ممکن نیست رفتن بی دلیلی	بباید مصطفی را جبرئیلی

سع ۱۰۴

دیگر آنکه چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم در حجة الوداع رفت مهتر جبرائیل (ع) بر او نازل شد و این آیت آورد قوله تعالی "الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا" (الف) پس رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم دانست که نعمت الهی کلام الله بود تمام شد عمر من در دنیا نباشد زیرا که بغیر از کلام (ب) یک سخن نمی گفتم، پس بنا بودن کلام الله نا بودن سخن من باشد و بنا بودن سخن من نابودی عمر من باشد- پس هفتاد شتران به (الف) المائدة ۳ (ب) سع- (تمام شد عمر من در دنیا نباشد زیرا که بغیر از کلام الله) ندارد

مجاوران مکه الله داد و می گفت "ای امتیان ضعیف و ای عاصیان نحیف! در دنیا و آخرت از اندوه و غم شما بیغم نبودیم. الحال وقت رحلت است". از جمله اصحاب (رض) بلکه از هر سنگ و چوب بیت الله غریو و ناله (الف) بر آمد- بعد از آن رخ مبارک بمدینه منوره نهاد- چون در بیر سامت رسید تب محرق او را پیدا شد، سه صد کس اصحاب را در آن محل ذکر و فکر تلقین کرد و می گفت "اصْحَابِیْ کَالنَّجْمِ بِأَیْهِمْ أَقْتَدِیْتُمْ أَهْتَدِیْتُمْ". کما قال الله تعالی عزوجل "إِنَّ الدِّیْنَ بَيْنَا یَعُوْثُ لَنَا یَعُوْنُ اللّٰهُ یَدُ اللّٰهِ فَوْقَ أَیْدِیْهِمْ" (ب) تب محرقه مرض موت نبود زیرا که حجة الوداع در سال دهم از هجرت بود و وفات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در سال یازدهم بود و بیعت (۶۳) آنحضرت علیه من الصلوات و التسلیمات باصحاب کرام علیهم من سع ۱۰۵ الرضوان در سال ششم بود- بنابر آن این فقیر حقیر خاک پای کبیر و صغیر عاصی و جانی عفی الله تعالی عنه دست بر دامن گنج انوار و مخزن اسرار، پیشوای شریعت و مقتدای طریقت و رهنمای حقیقت و مخزن معرفت بحر عرفان حافظ قرآن حضرت حافظ محمد (۶۴) بنی اسرائیلی سز بنی (۶۵) قدس الله سره و برد الله مضجعه زده و

(الف) سع، غح، مظ- نالان (ب) الفتح ۱۰  
(۶۳) ازین بیعت مراد "بیعت رضوان" است که در سنه ششم هجری بمقام حدیبیه زیر درختی مغیلان که در لغت عربی "ام غیلان" گویند انجام نمود، آنوقت تعداد صحابه (رض) با اختلاف روایات هزار و سیصد یا هزار و چهارصد یا هزار و پانصد بود- از حضرت جابر (رض) هزار و چهار صد منقولست و همین قول ارجح است (تفسیر ابن کثیر، الفتح ۱۰)  
(۶۴) ولادت با سعادت ایشان اغلباً در سال ۱۱۵۵ هـ در موضع کله ذهیر متصل عمرزی (بخش چارسده، شهرستان پشاور) واقع شد، پدرش دورخان بود- شیخ موصوف در زمانه تیمور شاه پسر احمد شاه ابدالی در گذشت.  
(۶۵) سؤنی یا سز بنی نام قبیله ای از قبائل افغانان است که بنام سز بن قیس عبدالرشید موسوم است- بعد از هجوم آوردن بخت نصر به فلسطین بعضی از قبائل بنی اسرائیلیان از مظالم بخت نصر تنگ آمده هجرت کردند و در حوالی مکه معظمه در سر زمین عرب آباد شدند نعمت الله هروی مؤلف تاریخ مخزن افغانی و شیر محمد خان گنڈاپور مؤلف تواریخ خورشید جهانی میگویند که در زمانه نبی آخر زمان صلی الله علیه وسلم سر داران این قبائل به دعوت و ترغیب خالد بن ولید (رض) زیر قیادت قیس در خدمت اقدس حاضر شده مشرف باسلام شدند- آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نام عبرانی قیس را تبدیل کرده عبدالرشید نام نهاد (واضح باشد نام عبدالرشید به زمره مهاجرین یا انصار مدینه نباشد بلکه از وفود، و طوائف دور رسیده یافته شده، ممکن است عبدالرشید از مهاجرین مکه یا انصار مدینه نباشد بلکه از وفود، و طوائف دور رسیده یافته شده، ممکن است بقول مؤرخین مذکور حضرت خالد (رض) دختر خورش سارا را در عقد عبدالرشید داد، ویرا ازو سه فرزند متولد شدند که بزرگ آنان سرین بود، دیگر دو فرزند غورغشت و بشن بودند- (ارجع کنید به تاریخ مخزن افغانی مترجمه دکتر محمد بشیر حسین طبع مرکزی اردو بورد لاہور ۱۹۶۸م- ص ۴۲۵- تواریخ خورشید جهان طبع لاہور ۱۱۳۱ هـ ص ۶۰- ۶۱).

خدمت کشف مبارک آن صاحب کرده و باجاست دو سلسله یکی عالیہ نقشبندیہ طیفوریہ (۶۶) صدیقیہ و دیگر قادریہ جنیدیہ (۶۷) عالیہ مشرف شدہ و وفات ایشان در ماه ربیع الثانی شب پنج شنبہ بیست و ششم ماه مذکور وقت نماز خفتن سال هزار و دو صدوشش هجری بود و قبر مبارک ایشان در کله ڈھیر است و آن موضع است از توابع عمرزی و عمرزی دهی است از ده های هشت نگر - از محمد صدیق (۶۸) بشاونزی و بشاونزی دهی است از ده های بنیر ایشان هفتم ماه شعبان شب پنج شنبہ بعد از نماز خفتن و قبر مبارک ایشان نیز در آنجا است و ایشانرا اجازت طریقه از سه جانب رسیده است یکی از حضرت شیخ جنید پشاوری قدس اللہ سرہ کہ ذکر او در آخر بیان خواهد شد و دیگر از اخواند محمد شاه سدومی قدس اللہ سرہ و او از محمد نعیم (۶۹) کامہ و کامہ دهی است از ده های ننگرہار، از شیخ مامون یوسف زی قدس اللہ سرہ و قبر مبارک ایشان در تھکال است و آن دهی است از ده های پشاور، از شیخ بہادر کوهائی قدس اللہ سرہ از شیخ آدم بنوری قدس اللہ سرہ، از شیخ احمد کابلی قدس اللہ سرہ و ایشان از اولاد حضرت امیر المؤمنین عمر فاروق رضی اللہ عنہ بود و حنفی مذهب بود و در سرھند سکونت ورزیدہ، وفات ایشان در سال یک هزار و سی و چہار س ۱۰۶ هجری بود و مدت عمر شریف ایشان شصت و سه سال بود و قبر مبارک ایشان در

(۶۶) یعنی پیروان یا یزید یا ابوزید طیفور بن عیسی بن سروشان بسطامی رحمۃ اللہ علیہ (م ۲۶۱ھ) کہ باصطلاح شیخ علی ہجویری (رح) طریق وی غلبہ، سکر بود و غلبہ، شوق حق عزوجل و سکر و مستی از کسب آدمی نباشد و ہر چہ از دائرہ اکتساب خارج بود بدان دعوت کردن باطل بود و تقلید بدان محال (کشف المحجوب) ص ۱۶۳.

(۶۷) یعنی پیروان ابوالقاسم جنید بن محمد (رح) متوفی ۲۹۷ھ کہ اصلاً از مردم نہاوند و ساکن ہنداد بودہ است و خواہر زادہ عارف معروف شیخ سری سقطی رحمۃ اللہ علیہ است - مسلک جنید (رح) صحو بود و مخالف مسلک طیفور (رح) - طریق جنید (رح) بمذاق متشرعین نزدیک تر بودہ و غالب صوفیہ پیرو طریق وی بودہ اند و برای مبتدیان طریقت صحو را کہ توفیق بین شریعت و طریقت جمع بین ظاہر و باطن است مناسب تر شمرده اند.

(۶۸) وی در گجرات (بخش مردان) بتاريخ ۷ محرم ۱۰۹۵ھ بظہور رسید (روحانی رابطہ ص ۷۹۲).

(۶۹) ایشان در موضع کلیم پور کہ از نواحی کامہ است بتاريخ ۱۳ رجب ۱۰۲۹ھ چشم بدنیا کشود و بعد از آن در موضع محمود کلی (نزد کنڑ) سکونت ورزیدہ بتاريخ ۲۱ جمادی الثانی ۱۱۲۱ھ وفات یافت (احوال العارفین مؤلفہ غلام فرید طبع نذیر سنز لاہور ۱۹۷۹ م ص ۵۰).

سرهند است و جانب سیم از اخوند مومن ککری و ککر دهیست از ده های پشاور و قبر مبارک ایشان در آنجا است- این هر دو صاحبان نیز در علوم ظاهری و باطنی آراسته و بر شریعت و طریقت پیراسته اند - شیخ شهباز (۷۰) قدس الله سره، از شیخ (۷۱) حبیب صاحب قدس الله سره که هر دو در پشاور دریک روضه اند، از شیخ فرید الدین ابن اخوند پنجوبابا علیهما الرحمة و قبروی در اجمیر است بجوار خواجه معین الدین چشتی رحمة الله علیه، از شیخ آدم بنوری رحمة الله علیه، ایشان بزیارت حرمین الشریفین مشرف شده بود، هر گاه که بزیارت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم میرسید میگفت "السلام عليك یا رسول الله" آواز میشنید "عليك السلام یا ولدی" و بدولت مصافحه مشرف شده بود و میگفت که در وقت مصافحه نظر کردم ارواحان متابعان من تاقیامت همه حاضر بودند و بر دست هر یکی دست آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دیدم و مرا برای خطاب مخاطب کرده هر که دست تو گرفته است او دست من گرفته است و قبروی در بقیع است بجوار عثمان ابن عفان رضی الله عنه- از شیخ احمد کابلی رحمة الله علیه، احوال وفات و تواریخ ایشان ذکر شده است و ایشان را اجازت از سلسله شریفه چشتیه از خواجه عبدالاحد قدس الله سره رسیده است و ایشان را از خواجه عبدالقدوس (۷۲) گنگوهی (الف) قدس الله سره رسیده است.

(الف) سع، غغ، مظ- کند کوهی

(۷۰) شیخ شهباز نقشبندی (متوفی ۱۱۴۶هـ) در موضع ادی زی (متنی - بخش پشاور) در سال ۱۰۳۴هـ ولادت یافت- علوم دینی همین جا از سید بخاری اخذ کرده بعد از آن در کوهات از حاجی عبدالله بهادر (رح) خرقه خلافت حاصل نمود- چون حاجی بهادر وفات یافت شیخ موصوف بدست شیخ حبیب پشاورى مجدید بیعت نموده از آن هم بخلعت خلافت مشرف گشت.

(۷۱) شیخ حبیب الله المعروف بشیخ حبیب پشاورى بتاريخ ۱۱ محرم سال ۹۸۷هـ در سرهند ولادت یافت و ۱۳ صفر سال ۱۰۹۳هـ در پشاور رحلت نمود (کته، مزار)- قبرش در گوشه غربی وزیر باغ پشاور است.

(۷۲) شیخ عبدالقدوس گنگوهی رحمة الله علیه یکی از بزرگان معروف سلسله صابریه چشتیه بود و مرید شیخ محمد بن شیخ احمد عبدالحق رودلی (رح) متوفی ۸۳۶ هـ یا ۸۳۷ هـ بود- ویرا تصانیف بسیار بوده از قبیل انوار الیمون فی اسرارالمکتون و شرح عوارف المعارف و حاشیه فصوص الحکم و رساله قدسیه و غرائب الفوائد و رشد نامه و مظهر المعانیب و لطائف القدس (ملفوظات) و بحر الانشعاب و شرح و مصباح فوائد القراءت- (رجوع کنید به حدیقه الاولیاء ترجمه و تحشیه از محمد اقبال مجددی طبع لاهور ۱۳۹۷ هـ ص ۹۰).

گنگوه (الف) از توابع دهلی (ب) است و ایشان را از خواجه محمد عارف قدس الله سره رسیده است و ایشان را از پدر خود خواجه احمد عبدالحق قدس الله سره رسیده است و ایشان را از جلال الدین پانی پتی قدس الله سره و ایشان را از خواجه علاؤ الدین علی (۷۳) صابر قدس الله سره و ایشان را از شیخ فرید الدین گنج شکر قدس الله سره - نام ایشان فرید الدین مسعود و پدر او جمال الدین سلیمان از طرف کابل در عهد سلطان شهاب الدین غوری خواهر زاده سلطان محمود غزنوی (ج) از طرف ملتان آمده بود و در نواحی ملتان قصبه ایست کهوتوال، آن عزیزالوجود را قضای آن قصبه دادند، آنجا تاهل نمودند و موطن (د) گشت و او را سه فرزند متولد شدند، پسر بزرگ عزیز الدین محمود (ه) و پسر میانگی او فرید الدین مسعود و پسر خورد نجیب الدین محمود او از اولاد حضرت (۷۴) عمر بن خطاب رضی الله عنه از جانب پدر و مادر

(الف) سع، غح، مظ: کند کوه (ب) ایضاً- ذیلی (ج) به (د) متوطن (ه) اعزالدین محمد (سیر العارفین مترجمه محمد ایوب قادری طبع مرکزی اردو بورد لاهور ۱۹۷۶ م ص ۴۲) - اعزالدین محمود

(۷۳) خواجه علاؤ الدین علی احمد صابر (رح) بن سید عبدالله (و بقولی سید عبدالرحیم عبد السلام متوفی ۱۷ ربیع الاول ۵۹۷ هـ) بن سید فتح الله بتاريخ ۱۹ ربیع الاول ۵۹۲ هـ در هرات تولد یافت (رجوع کنید به تذکره صابر کلیری (رح) تصحیح و مقدمه از سخاوت مرزا طبع اول اقبال پبلشرز کراچی ۱۹۶۶ م ص ۲۳-۲۶ بحواله انوار الشهود مصنفه سید عبدالرحیم عبدالسلام) - در باره شیخ علی صابر ذکر مفصلی در کتب معاصر یافته نمی شود، در سیرالاولیاء این چند سطور غیر واضح منقولست "کاتب حروف محمد مبارک علوی المدعو بامیر خورد از خدمت والا سماع دارد که درویش بود بزرگ صاحب نعمت که او را شیخ علی صابر گفتندی، در درویشی قدمی ثابت و نفسی گیرا داشت و ساکن قصبه ذیکری بودی، او را از شیخ الشیوخ العالم فرید الحق والدین اجازت بیعت بود ... شیخ شیوخ العالم در باب او فرمودی که ای صابر! برو بروکها خواهی کرد یعنی ترا عیش خوش خواهد گذشت - الغرض تا آخر عمر شیخ علی صابر (رح) را عیش خوش گذشت و او مردی خوش باش و کشاده ابرو بود -" (سیرالاولیاء طبع مرکز تحقیقات ایران و پاکستان اسلام آباد ۱۳۹۸ هـ ص ۱۹۵).

(۷۴) بقول محمد غوثی مانتوی "مسعود بن سلیمان بن قاضی شعیب بن احمد بن یوسف بن شهاب الدین بن فرخ شاه کابلی" (اذ کار ابرار ترجمه گلزار ابرار مترجمه فضل احمد طبع اسلامک بک فاؤنڈیشن لاهور ۱۳۹۵ هـ ص ۴۸) مفتی غلام سرور نوشته است "شیخ فرید الدین بن جمال الدین سلیمان بن شعیب بن احمد بن یوسف بن محمد بن شهاب الدین بن احمد المشهور به فرخ شاه بادشاه کابل بن نصیرالدین بن محمود المعروف به نشیمان شاه بن سامان شاه بن سلیمان مسعود بن عبدالله بن واعظ الاکبر بن ابوالفتح بن اسحق بن سلطان المتقین ابراهیم بادشاه بلخ بن ادهم بن سلیمان بن ناصر بن عبدالله بن امیرالمؤمنین فاروق اعظم رضی الله عنه -" (حدیقه الاولیاء ص ۷۵).



ایشان دختر مولای و جیه الدین خجندی است در کمال عصمت و صاحب کرامات بودند و یکی از کرامات او اینست که شبی از شبها حضرت والدۀ مبارکه بتعبّد سع ۱۰۷ تهجد مشغول بود، دزدی در خانه او در آمد، از هیبت آن مستوره (الف) یکایک نابینا گشت و خواست که از خانه بدر آید از کوری چشم راه نمی یافت، آواز داد که من دزد بودم برای دزدی درین خانه آمده بودم، درین کیست که دهشت او مرا کور گردانیده است، عهد می کنم که اگر بینای یابم پس ازین دزدی نکنم و از کفر به اسلام در آیم- والدۀ حضرت شیخ چون این شنید بینای او از حق باز طلبید، بفرمان الله تعالی بینا گشت- چون روز شد با زن و فرزند آوند پر از جفرا ت بر در ایشال رسید و گفت "من آن دزدم که شب گذشته درین خانه بدزدی آمد و عورتی مبارکه درین جا بنماز مشغول بود، من از هیبت او بکلی نابینا شدم و با خود عهد کردم که اگر بینای یابم هرگز بدزدی نشتابم، بفرمان الله تعالی بینا گشتم، اکنون آمدم و با اهل و عیال خود که مسلمان شوم- آخر همچنان کرد و یکی از صلحاء گشت و بسی خدمت ها نمود و الآن قبر او هم درین قصبه است، مردم آن دیار از زیارت آن مزار برکتها یابند و او به شیخ عبدالله مشهور است و قبر پدر بزرگوار حضرت سلطان المشائخ فرید الملة و الدین مسعود و مزار خدمت عزیز الدین محمود که برادر بزرگوار حضرت شیخ است هم در آن قصبه است- از سیر العارفین. (ب)

حضرت شیخ صائم الدهر بودند و در صحت و مرض افطار نمی کردند و گنج شکر از آن جهت گویند که حضرت شیخ را هفت روز گذشته بود که افطار نکرده بود و ضعف بر ایشان غالب شد، بخدمت پیر خود روان شد و در اثنای راه از ضعف پای ایشان بلغزید چنانکه بر زمین افتاده و در دهن مبارک ایشان پاره گل در آمد، تمام شکر گشت، از آنجا نیز برخاست (ج) و بخدمت پیر خود رفتند و حضرت خواجه

(الف) سع- مستعده، غغ، عر- ستوده (ب) رک به سیر العارفین ص ۴۲ - ۴۳ (ج) سع، غغ، مظ خواست که بخدمت پیر خود رفتند

فرمودند فرید! گل که بدهانت رسیده شکر شد حق تعالی وجود آترا گنج شکر گردانید - چون از خدمت شیخ بیرون آمد هر کس که ایشان را می دید گنج شکر می گفتند (الف) آورده اند که روزی بر مقبره نشسته بود و مرید خود را دفن می کرد، چون کردند رنگ رویش متغیر (ب) شد، باز بر جای شد، گفتند یا شیخ! چه بود؟ گفت گناهکار بود بشفاعت ایستادم هنوز سخن را تمام نکرده بودم که قطب عالم در رسید او هنوز در کلام بود که شیخ معین الدین در رسید او هنوز در کلام بود که آواز نعلین شیخ عثمان هارونی پیدا شد هاتفی آواز بر ملائیکه کرد که بنظر دیوانه خواهید سوخت و آلا بگریزد- یاران گفتند یا شیخ! اگر بدو غی بخشند، فرمود تا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم هم حاضر شدند، (ج) گفتند ایشان بخدمت خواجه معین الدین چشتی (رح) نیز رسیده اند و حضرت خواجه معین الدین در باب ایشان می فرمودند که بختیار (د) شهباز عظیم بقید آورده است- آورده اند که روزی بادشاه پتنه در شکار شد اما در بیابان درختی کل مصفادید، فرمود، تا او را از بیخ برکشید. (ه) چون زمین را کاویدند درخت از خانه سر کشیده بود، چون همان خانه را خراب کردند دید که جوگی در آن نشسته بود و بیخ (و) آن درخت در کاسه او بود. (ز) بادشاه بدو معتقد شد، فرید در آن نواحی رسید گوشه ای را بخود قرار داد و در آن زمان تمام نظر سح ۱۰۸ مردمان بدان جوگی می رفت آورده اند که شخصی را از آن محله ماده گاوی شیر دار غمی ایستاد، در پیش شیخ شد که گوشه نشین بود و گفت (ک) که دعا کن تا ماده گاوی من شیر دهد- شیخ دعا کرد، همچنان شد هکذا تا اهل محله بدو رجوع کردند- چون شهرت یافت سخن را ببادشاه رسانیدند، بادشاه شیخ را دعوت نمود، شیخ علیه الرحمة حاضر شد و گفت که این چنین ملل (ل) مانان را شاید که دین محمد

(الف) رک به سیر العارفين ص ۶۲ (ب) سع، غح، مظ تغیر (ج) گویند (د) یعنی خواجه بختیار متوفی ۱۴ ربیع الاول ۶۳۳ هـ (اخبار الاخیار ص ۳۲) (ه) برکشید (و) سع، مظ- است (ز) ایضاً (ک) سع، مظ- (و گفت) ندارد (ل) سع- مسلمان

رسول الله صلى الله عليه و آله را تبدیل دهند- بادشاه گفت که جوگی چنان و چنین کرامت دارد اگر بدو شما برابری کنید ازو بر گردم- شیخ فرمود "خدای تعالی آسان خواهد کرد" چون جوگی در رسید شیخ را گفت که تو چه باشی؟ شیخ گفت "صاحب این ولایت منم" جوگی گفت مرا با شما کاری است، بمسئله و حجت نیست بلکه کاری بکرامت است- جوگی بر مصلاهی خود بر نشست و در هوا شد- شیخ هر دو کفش مبارک خود را بالا انداخت، جوگی چنان رفته بود که دیده نمی شد و آن کفش او را بر سرش زده فرود آوردند- بعد از آن شیخ بالای پرید، جوگی نیز در عقب او بالافت، بعد از ساعتی جوگی فرود آمد، بعده شیخ فرود آمد، در قدم شیخ افتاد و توبه کشید و مسلمان شد- گفتند چرا؟ گفت برکت عمل بود تا باین آسمان رفتم و بالای راه ندادند اما او را برکت عمل و ایمان بود، ازین در گذشت و در کنگره بهشت رسید- تمام عالم مسلمان شدند و شیخ الحال در آنجا آسوده است و قول دیگر او را گنج شکر از آنجهت گویند که روزی بارهای شکر بر او میگذشت، گفت این چیست؟ یکی از آن میان گفت "خاک است" فرمود "خواهد شد" بعد مدتی چون دیدند همه خاک بود- باز برآن راه آوردند فرمود "چیست؟" گفتند "شیخنا! شکر است" گفت "خواهد شد" باز شکر شد- آورده اند که فرید الدین و شیخ بهاؤالدین زکریا (رحمة الله علیهما) هر دو در پیش شیخ شهاب الدین سهروردی (رح) شدند و سید (۷۵) جلال بخاری و شهباز قلندر (رحمة الله علیهما) نیز همراه بودند، اما شیخ فرید را در دل خطر آمد که شیخ را سینه کلان است بمانند زنان چه واقعه باشد؟ حضرت شیخ شهاب الدین (رح) سع ۱۰۹ دریافت، هر چهار را یگانه مرغ بداد و گفت این را در جای ذبح کنید که کسی نبیند-

(۷۵) مراد شیخ جلال الدین بخاری الملقب به میر سرخ بخاری او چنانست که جد شیخ جلال الدین الملقب با مخدوم جهانیان گرد (گشت) است زیرا که ولادت شیخ جلال الملقب بمیر سرخ در سال ۵۹۵ بظهور پیوست و وفات ایشان در سال ۶۹۰ هـ روی نمود ولی زمانه شیخ جلال مخدوم جهانیان از شعبان المعظم ۷۰۷ هـ تا ذوالحجۃ ۷۸۵ هـ بوده که بعد از وفات شیخ فرید الدین گنج شکر (۶۷۰) بوده است- مزارهای هردو در اوج است - (رجوع کنید به حقیقة الاولیا ص ۱۵۱-۱۵۷ و اخبار لایخیار مؤلفه شیخ عبدالحق محدث دهلوی (رح) طبع فاروق اکادمی گمبٹ، بخش خیرپور، سال طباعت ندارد، ص ۶۱).

هر سه کس مرغی را کشتند، فرید (رح) برگشت، آورد، گفت چرا؟ گفت "هیچ جای نیست که نمی بیند- بعد از آن شیخ شهاب الدین (رح) او را فرمود که برو مردان خدای را طلب کن که ترا با من کاری نیست و از عهد تو نخواهم بر آمد- فرید گفت کسی را بنمای، فرمود در پیش قطب عالم شو و ولادت ایشان در قصبه کتولوال (۷۶) که از توابع ملتان است و وفات ایشان روز سه شنبه محرم سال ششصد و شصت هجری روی داده و مدت عمر وی نود و پنج سال و قبرش در (پاک) پتن است مابین ملتان و لاهور.

**از خواجه اوشی کاکای قدس الله سره:** نام ایشان بختیار بن احمد بن موسی و مولد ایشان از اوش فرغان (الف) است و آن قصبه ایست از توابع انجان (ب) و کاکای از آنجهت گویند که چون در دهلی (ج) متوطن شده اند و فتوح از کسی قبول نمی فرمودند و خود همیشه مستغرق می بودند و بر فرزندان وی معیشت بعسرت می گذشت و آنها از بقالی که همسایه ایشان بود بعد از فاقه ها چیز قرض نموده اوقات گذر (د) خود کرده، روزی زن آن بقال گفت که اگر من در همسایگی نمی بودم کار شما به هلاکت میرسید- این سخن به طبیعت ایشان گران آمد و عهد کردند که از قرض نگیرند- روزی این قضیه را بعرض خواجه رسانید، فرمودند که من بعد ازین هرگز از کسی قرض نگیرید و در وقت حاجت بطاقی که در حجره ماست دست انداخته نان پخته بقدر حاجت بردارید صرف خود هرچه خواهید بکنید و بعد از آن هر گاه که میخواستند از آن طاق نان پخته می گرفتند و این خواجه قطب الدین اکثر سماع ۱۱۰ می فرمودند و در سلسله متبرکه قادریه سید الطائفه شیخ جنید بغدادی (رح) فرموده اند و بعضی ز اکابران کرده اند چنانچه شیخ الاسلام گفته اند که ذوالنون مصری و

(الف) فرغانه (ب) اندیجان، اوش در فرغان (ماوراء النهر) در سمت جنوب مشرق اندیجان  
 قصبه ایست (ج) سع، غغ، مظ- دلی (د) غغ- اوقات گذران  
 (۷۶) کتولوال یا کتول قصبه ایست مابین ملتان و اجود هن که آنرا چاولی مشائخ میگویند- (رجوع کنید به حدیقه الاولیاء حاشیه ص ۷۵).

شیخ شبلی و فراز سلطان المشائخ که در خانه شیخ علی سنجانی (الف) در مجلس سماع حاضر بود و درویشان صاحب حال و اهل کمال حاضر بودند - خواجه قطب الدین (رح) نیز درین مجلس حاضر بود، درین اثناء قوال این بیت که از حضرت شیخ احمد جام (رح) است خواند:

منزل عشقت مکان دیگر است (ب)	مرد این ره را نشان دیگر است (ج)
معرفت در جبه و دستار نیست	آن عزیزان را نشان دیگر است
عقل کی داند که این رمز از کجاست	این حکایت را بیان دیگر است (د)
بر سر بازار سر بازان عشق	هر متاعی را دکان دیگر است
تیر عشقت را که بر جانم رسید (ه)	از کمان پهلوان دیگر است
در علاج مامکش رنج ای طیب!	درد ما را چاره ساز دیگر است
گشتگان خنجر تسلیم را	هر زمان از غیب جان دیگر است
آن فقیران که درین ره میروند	هر یکی صاحب قران دیگر است

احمد اتو هم درین ره میروی با هوش باش (و)

کاین جرس را کاروان دیگر است

خواجه قطب الدین را حال متغیر شد و از هوش رفتند، مشائخ که در آن مجلس حاضر بودند قاضی حمید الدین (رح) و شیخ بدرالدین غزنوی (رح) ایشان را بخانه آوردند و قوالان را طلب نمودند، قوالان همان بیت تکرار می کردند و حضرت خواجه سماع می فرمودند چنانچه سه شبان (ز) روزی همین حال داشته (ک) تا حال ایشان دگر گون گشت - روز دوشنبه چهاردهم ربیع الاول سال ششصد و سی و سه هجری رحلت

(الف) سجستانی (سیرالمارقین) (ب) منزل عشق از جهان دیگر است (ج) مرد معنی را نشان

دیگر است (د) کاین جماعت را بیان دیگر است (ه) تیر عشق او که بر جانم رسید

(و) احمد! تا گم نگردی هو شدار (رجوع کنید به دیوان احمد حام زنده پیل (رح) طبع شیخ الهی بخش و محمد جلال الدین کشمیری بازار لاهور، سال طباعت ندره، ص ۳۰ - ۳۱ - ۵۳).

(ز) در سیر الاولیاء و اخبار الاخیار چهارشنبه روز نوشته است (ک) الا آنکه چون وقت نماز در می آمد

نماز می کردند (سیر الاولیاء ص ۶۵)

نمودند- حضرت خواجه معین الدین چشتی (رح) و ایشان در یک سال رحلت نمودند و قبر ایشان در دهلی کهنه است در صحن مسجد مختصری.

### از خواجه معین الدین قدس الله سره، اصل ایشان (از)

سجستان است و نشو و نما در دیار خراسان یافته اند و نام پدر بزرگوار ایشان خواجه غیاث الدین حسن است که از سادات حسینی بوده اند و مرید شیخ عثمان هارونی (رح) در هندوستان بر سلسله چشتیه اند و شیخ عثمان هارونی (رح) فرموده اند که معین الدین ما محبوب خدای است و مرا فخر بر مریدی او و قطب وقت و سع ۱۱۱ صاحب تصرف است، اهل هند را روی بخدمت ایشان بوده در جمیع علوم ظاهری و باطنی یگانه زمانه بوده اند و خوارۀ عجیبه و غریبه که از ایشان بظهور آمده بود زیاد از حد و نهایت است و گویند چون حق تعالی توفیق توبه کرامت فرمود املاک و اسباب را صرف درویشان نموده متوجه سمرقند و بخارا شد و در آنجا حفظ قرآن مجید و کسب علوم نمودند و از آنجا بطرف عراق عرب عزیمت کردند، چون به قصبه هارون که از نواحی نیشابور است (الف) رسیدند شیخ عثمان هارونی (رح) را ملازمت نمودند و بیست (ب) سال در خدمت شیخ بودند و حضرت شیخ در سیاحی اکثر (از) مشائخ کبار (را) دریافتند چنانچه بصحبت غوث الثقلین (ج) رحمه الله علیه در جیلان رسیده پنج ماه و هفت (۷۷) روز با ایشان بودند، انواع فوائد ربوده و شیخ نجم الدین کبری (رح) را در سنجار و خواجه ابو یوسف (رح) را در همدان و شیخ ابو سعید تبریزی (رح) را در تبریز و شیخ حسن سنجانی (رح) را در لاهور دیده اند و از بلخ در لاهور آمده و آنرا آنجا بدلهلی و از دهلی باجمیر رفته متوطن شده اند جمعی کثیر از کفار به برکت قدوم

(الف) سع، غح، مظ: ایشان (ب) رک به سیر الاولیاء ص ۵۵ (ج) یعنی شیخ عبدالقادر جیلانی (رح) (۷۷) در اقتباس الانوار مؤلفه شیخ محمد اکرام براسوی طبع لاهور ص ۱۳۴ و (معین الا رواح مؤلفه خادم حسن طبع اجمیر ۱۹۵۶ ص ۲۹ همین طور نوشته ولی در سیر العارفین ص ۴ پنجاه و هفت روز نوشته است- اغلباً صاحب سیر العارفین بجای یکصد و پنجاه و هفت فقط پنجاه و هفت روز نوشته ایست.

ایشان بشرف اسلام مشرف گشتند و جماعتی که مسلمان نشده بودند فتوح و نیاز بخدمت ایشان می فرستادند و هنوز کفار که در نواحی اند بزیارت ایشان می آیند و مبلغها بمجاوران روضه منوره میگردانند و ولادت حضرت خواجه در سال پانصد و سی و هفت و وفات ایشان روز/شنبه ششم ماه رجب سال ششصد و سی و سه هجری بوده و بروایتی سیم ذی الحجه سال مذکور و قول اول اصح است و بعد از رحلت بر پیشانی خواجه نوشته یافتند که "حبیب الله مات فی حبّ الله" (الف) و مدت عمرش یکصد و چهار سال (ب) و قبر حضرت خواجه (رح) در اجمیر است.

### از شیخ عثمان هارونی قدس الله سره :- ایشان مرید حاجی

شریف زنده جانی (رح) اند و قطب وقت و یگانه عمر بوده اند و بصحبت بسیار از اکابر و بزرگان رسیده اند و از حضرت خواجه معین الدین (رح) منقولست که روزی شیخ عثمان هارونی (رح) در ایام سیاحت بجای (ج) رسیده اند که مسکن مغان بوده، در آنجا آتشکده بود که روزی بیست عرابه هیزم در آن می انداختند، آتش هیزم هرگز نمی مرد، ازین معنی پرسیدند، این آتش چه فائده دارد چرا خدای تعالی را نمی پرستی که آتش مخلوق است- جواب داد ما آتش را بزرگ داریم، (د) شیخ فرمود که دست و پای در آتش اندازی، جواب داد که خاصیت آن سوختن است که را قدرت باشد که نزدیک آن رود- حضرت طفلی (ه) را که در کنار مغ بود (۷۸) گرفت، بسم الله الرحمن الرحیم قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ (و) تا آخر گفت و در آتش در آمدند- چهار ساعت در آن مانده بر آمدند چنانچه بخرقه ایشان و جامه آن طفل را

(الف) رک به سیر الاولیاء ص ۵۸ (ب) چون ولادت خواجه در سال پانصد و سی و هفت بوده و وفات ایشان در سال ششصد و سی و سه بود باین حساب نود و شش سال می شود نه که یکصد و چهار سال. (د) سع، غح، مظ- داشتیم (ه) عمر آن طفل در آن وقت شش سال بود. (سیرالعارفین ص ۷) (و) انبیاء: ۱۹

(۷۸) مؤلف سیرالعارفین نام مغ مذکور "بختیار" نوشته است (ص ۷)، در آب کوثر ص ۲۲۳ مختار و در معین الارواح ص ۲۱ "مخیشا" درج شده است- مولانا محمد زکریا (رح) در تاریخ مشائخ حشت (طبع کراچی ۱۳۹۷هـ) ص ۱۶۴ نوشته است که خواجه آن مغ را عبدالله و آن طفل را ابراهیم نام نهاد.

آسیبی نرسیده بود - از مشاهده این کرامات (الف) جمیع مغان بر قدم شیخ سرنهادند و همه بشرف اسلام مشرف شدند و آن مادر و پسر را از جمله اولیاً ساخته اند و هم حضرت خواجه معین الدین (رح) فرموده اند که حق تعالی را دوستان اند اگر يك ساعت دنیا ازو (ب) محبوب ماند ناپود گردد و هم شیخ فرموده اند که هر کرا این سه خصلت باشد وی را تحقیق که حق تعالی او را دوست میدارد سخاوت چون سخاوت دریا و شفقت چون شفقت آفتاب و تواضع چون تواضع زمین و وفات ایشان در ششصد و هفده (ج) هجری پنجم ماه شوال است و قبر وی در مکه معظمه مکرمه است.

### از خواجه حاجی شریف زند جانی (د) رحمة الله علیه

مرید خواجه مودود چشتی اند - نقل است که شخصی سلطان سنجار را بخواب دید بعد از وفات، پرسید که حق تعالی با تو چه کرد؟ فرمود که مرا فرمان شده بود که فرشتگان عذاب بدوزخ برند و در همین اثناء فرمان در رسید که فلان روز در دمشق بسعادت ملازمت حاجی شریف زندجانی (ه) (رح) را دریافته بود از برکت آن بیمارزیدم و وفات ایشان در سال ششصد و دوازده (و) هجری دهم رجب است.

### از خواجه مودود چشتی (رحمة الله علیه)، لقب ایشان قطب

الدین است، در سن هفت سالگی تمام قرآن را با قرأت آن حفظ کرده بتحصیل علوم مشغول می بودند، چون به بیست و شش سالگی رسیدند والد بزرگوار ایشان خواجه یوسف (رح) وفات یافت و بموجب وصیت پدر قائم مقام ایشان گشتند و بخصال حمیده و افعال پسندیده موصوف و معروف بودند و مردم آن ولایت همه در مقام اعتقاد و ارادت ایشان، اگر چه مرید پدر خود بوده اند لیکن بعد از وفات پدرم وقتی که حضرت شیخ الاسلام احمد جام (رح) بهرات تشریف آورده صحبت که در میان

(الف) کرامت (ب) ازیشان (ج) عر، مظ (ششصد و هفده هجری) ندارد.  
(د، ه) سع زندگی (و) عر، مظ - (ششم رجب) (ششصد و دوازده هجری) ندارد



خواجه مودود (وشیخ احمد جام اتفاق افتاد) التماس تربیت و اخلاص خویش بخدمت ایشان نموده اند حضرت شیخ احمد جام (رح) دست ایشان بگرفته بر کنار چهار پایش نشاندند و سه بار فرمودند بشرط علم بشرط علم و سه روز بخدمت حضرت شیخ جام بودند و فائده های حاصل نمودند و سلسله چشتیه بحضرت خواجه مودود (رح) از حضرت شیخ جام (رح) نیز می رسد و مناقب شیخ احمد جام در آخر کتاب بیان خواهد شد و وفات ایشان در غره رجب سال پانصد و بیست و هفت هجری بود و قبر ایشان در مزار مبارک چشت است. (۷۹)

سع ۱۱۴

### از پدر بزرگوار خواجه یوسف بن محمد سمعان قدس سره:

لقب ایشان ناصر الدین است و خواهرزاده و مرید و تربیت یافته، خواجه محمد بن خواجه ابو احمد چشتی (رح) اند. گویند که چون خواجه محمد همشیره داشتند و بطاعت و عبادت خدای تعالی مشغول بودند شبی خواجه محمد (پدر) بزرگوار خود ابو احمد را در خواب دیدند، فرمودند "در ولایت شام فلان مردی است محمد سمعان نام، تحصیل علوم کرده و صالح است، خواهر خود را باو عقد کن "خواجه او را طلب داشتند، همشیره را باو عقد کرد و خواجه یوسف (رح) در چشت از ایشان متولد شدند و برایشان در اواخر عمر سکر و حیرت چنان غلبه کرده بود که گاه بودی که خادم آب وضو بر دست ایشان ریختی و در اثناء وضو از خود غائب شدندی وی ساعتی در آن غیبت می ماند ندی و باز حاضر می شدند و وضو تمام می رسانیدندی و وفات ایشان در چهار ربیع الآخر سال چهارصد و پنجاه (الف) و نه هجری روی داده، مدت عمر ایشان هشتاد و چهار سال بود و وقت رحلت خواجه قطب الدین مودود (رح) پسر کلان خود را قائم مقام ساختند قبر ایشان در چشت است.

(الف) غح، عر مظ- چهار صد و پنجاه ولی چهار صد و پنجاه و نه درست ست (رک به تاریخ مشائخ چشت ص ۵۸)

(۷۹) میر خورد نوشته است... و بس بفرمان خدای تعالی جنازه خواجه در هوا شده میرفت و خلق دنبال جنازه و میرفتند بموضع که حضرت قبول کرده بودند (سیر الاولیاء ص ۵۳).

**از خواجه ابو احمد چشتی رحمة الله عليه:** ایشان مرید و پسر

خواجه ابو احمد ابدال چشتی اند و تحصیل علوم دینی و معارف یقینی کرده اند و در زهد و ورع کامل بوده اند، گویند در غزوه سومنات همراه سبکتگین در سن هفتاد سالگی بدمدگاری رفته بودند و ببرکت قدوم فتح سومنات شده و وفات ایشان در غره رجب سال چهار صد و پانزده هجری بود و قبر ایشان در چشت است.

**از خواجه ابو احمد ابدال چشتی رحمة الله عليه:** سر حلقه،

چشتیان اند و پسر سلطان فرستاقه اند که از شرفای چشت است و امیر ولایت بوده اند و مرید شیخ ابو اسحق شامی (رح) اند- گویند چون شیخ ابو اسحق بقصبه چشت رسیدند خواجه دست ارادت بدامن شیخ زدند نقل است که روزی خواجه ابو احمد در سن بیست سالگی همراه پدر خود سلطان فرستاقه بقصد شکار جانب کوه رفتند و در اتباع جدا افتادند و بکوه رسیدند که چهل از رجال الله بر سنگی ایستاده بودند، ابو اسحق شامی (رح) نیز در میان آن جماعت بود، حالی بر ایشان بگشت از

سع ۱۱۵

اسپ فرود آمد در پای شیخ ابو اسحق افتادند، از اسپ و سلاح هر چه داشتند همه را بگذاشتند و پشمینه پوشیده با ایشان روان شدند - هر چند پدر و مردم طلب کردند ایشان را نیافتند، بعد از چند روز خبر آوردند که با شیخ ابو اسحق (رح) در فلان موضع است- پدر ایشان جمعی را فرستاد تا بیارند و هر چند پند دادند باز نتوانستند، او را پند سود مند نیفتاد و گویند پدر ایشان را خمخانه بود روزی فرصت یافت بآنجا در آمده در را بسته خما را بشکست. (الف) پدر ایشان را خبر کردند، پیام برآمد و از غایت غضب سنگ بزرگ برداشت که از روزن بالای بام بر ایشان زند، روزن فراهم آمد (ب) و سنگ را بگرفت و سنگ در روزن معلق بایستاد- چون پدر را (ج) حالت مشاهده نمود بر دست ایشان توبه کرد و مثال این کرامات و خوراق عادات

از ایشان بچندان ظاهر شد که بتفصیل نتوان بیان کرد و ولادت ایشان در سال دوصد و شصت هجری بود و وفات ایشان در دهم جمادی الآخر سال (الف) سیصد و پنجاه و پنج روی داده و قبر ایشان در چشت است.

**از خواجه ابو اسحق شامی رحمة الله علیه:** که آفتاب وقت بود و وفات ایشان در چهاردهم ماه ربیع الآخر سال سیصد و بیست و نه هجری و قبر ایشان در عکه است که از توابع شام است.

**از شیخ علو دینوری رحمة الله علیه:** از اجل مشائخ و صاحب علوم ظاهری و باطنی بودند و خوارق و کرامات عجیبه از ایشان سرزده چنانچه گویند از روزی که تولد نمودند تمام عمر صائم الدهر بودند و در ایام طفولیت شیر نمی خورد (۸۰) و وفات ایشان چهاردهم محرم در سال دو صد و نود و هشت (ب) هجری سع ۱۱۶ بوده، آنچه در تذکرة الاصفیاء و بعضی شجرات مشائخ چشت نوشته اند آنست که شیخ علو دینوری و مشاد دینوری (رح) یکی است و شیخ مشاد دینوری مینویسند اما از نفحات الانس و بعضی کتب چنین مفهوم می شود که شیخ علو دینوری غیر از مشاد دینوری است و شیخ مشاد دینوری را نیز اجازت از دو جانب است یکی از سید الطائفه و دیگر از خواجه هبیره بصری (رح) - ارشاد الطالبین.

**از خواجه هبیره بصری رحمة الله علیه:** اصل ایشان از بصره ایست از اکابر وقت و صاحب خوارق اعلی و مقامات ارجمند بود و وفات ایشان در سال دوصد و هشتاد و هفت هجری هژدهم ماه شوال است.

(الف) جمادی مؤنث است لهذا صمدی مؤنث یعنی جمادی الاخری خوانده و نوشته می شود (ب) در نفحات الانس و رساله قسریه دو صد و نود و نه (۲۹۹هـ) نوشته است (۸۰) محمد بن مبارک علوی الممرور به میر خورد رقمطراز است شب شیر بخوردی و چون صبح بدمیدی تاشب شیر در دهن مبارک بگرفتی:

هو الذی قد صام فی ایامه  
من مهده حتی زمان رقاده  
(سیر الاولیاء ص ۴۹)

### از خواجه خریفه (الف) مرغشی رحمة الله علیه،

مرغش شهرست از توابع شام، از مشائخ متقدمین اند و وفات ایشان در چهاردهم ماه شوال است. (ب)

### از سلطان ابراهیم بن ادهم رحمة الله علیه، کنیت ایشان

ابواسحق و نام پدر او ادهم بن سلیمان بن منصور بلخی است و ایشان از ابناء ملوک اند، در اوئل حال بادشاه بلخ بود، در جوانی توبه کرد، گویند شبی بر تخت خواب خفته بودم (ج) نیمشب سقف خانه جنبید، گفتند که کیستی؟ گفت "آشنایم، شتر گم کرده ام میجویم" گفت شتر بر بام چگونه می جوی؟ گفت "ای غافل! خدا را تو بر تخت در جامهء اطلس می طلبی، این از شتر بر بام جستن عجیب تر است". ازین سخن هیبت در دل سلطان افتاد و متفکر گشتند- روزی دیگر باز ارکان دولت همه بجای خود ایستاده بودند، ناگاه مردی با هیبت از در درآمد چنانچه هیچ منع نتوانست تا پیش تخت سلطان آمد گفتند "چه میخواهی؟" گفت "درین رباط فرو میآیم" گفتند "این رباط نیست این (د) سرای من است" هیچ کس منع نتوانست تا پیش سلطان آمد، گفت این سرای پیش از تو از که بود؟ گفتند از پدر من گفت پیش از وی (ه) از که بود؟ گفتند از پدر وی، گفت پیش از وی از که بود؟ گفت از (و) فلان همچنین چند کس شمرند و گفت پس این رباط نبود که یکی می آید و دیگر می رود تا بدین- سلطان تنها با اضطراب تمام از عقب او رفتند و گفتند تو کیستی؟ گفت "من خضرام"- در دل ایشان اثر اعظیم پیدا شد و روی بصحرا نهاد، شنید که هاتف میگوید بیدار شو پیش از آنکه مرگ (ز) بیدار کند- "همچنین چند نوبت بگفت، ناگاه آهو دید خود را بدو مشغول کرد، آهو بسخن آمد و گفت "مرا خدای تعالی بصید تو فرستاده

(الف) خذیفه (سیر الاولیاء و تاریخ مشائخ چشت) (ب) سال ۲۰۲ هـ (تاریخ مشائخ چشت ۱۴۶ ص یا

۲۰۷ هـ. طبقات الکبری مترجمه عبدالغنی وارثی طبع نفیس اکادمی کراچی ۱۹۶۵ ص ۱۳۱)

(ج) بود (د) سم غم، مظ (از) ندارد (ه) ایضاً (و) سم، غم، مظ (گفت) ندارد

(ز) سم، مظ برگ بیدار کند

است تو مرا صید نتوانی کرد" سلطان متغیر گشت و از جامه‌های که داشتند بیرون آمد و ترك سلطنت نموده دست در طریقت زدند و بیکه معظمه با امام اعظم و سفیان ثوری و ابو یوسف عنوان (رحمهم الله) صحبت داشته و کسب علوم از حضرت امام اعظم رضی الله عنه نمودند و حضرت امام ایشان را سید نامی فرمایند و سید الطائفة قدس سره فرمودند که ابراهیم کلید علمای این طائفة است و صحبت دار حضرت (الف) علیه السلام بودند و خرقة ارادت از فضیل ابن عیاض (رح) پوشیدند و در همه عمر از کسب خود قوت نمود و وفات ایشان در شانزدهم جمادی الاولی سال یکصد و (ب) شصت و دو هجری بود و قبر ایشان در شام است و بروایتی در بغداد است و قول اول (ج) اصح است.

**از فضیل ابن عیاض رحمة الله علیه:** کنیت ایشان ابو علی است و باصل از کوفه و بعضی گفته اند از خراسان از ناحیه مرو و بعضی گفته اند تولد ایشان در سمرقند و نشو و نما در آنجا بود و نیز گفته اند که بخاری الاصل بود و سع ۱۱۸ شاگرد امام اعظم بود رحمة الله علیه و با ابراهیم بن ادهم و بشر حافی و سفیان ثوری و داؤد طای (رحمهم الله تعالی) معاصر بود - وفات ایشان در ماه محرم (د) بود سال یکصد و هشتاد و هفت هجری بود و قبر ایشان در مکه معظمه است.

**از خواجه عبدالواحد بن زید قدس الله سره:** اصل ایشان از بصره بود و مرید حسن بصری (رح) و شاگرد امام اعظم اند رحمة الله علیه و وفات ایشان در بیست و هفتم صفر در سال يك صد و هفتاد هجری بود.

**از حسن بصری رحمة الله علیه:** کنیت ایشان ابوسعید است. ایشان گوهر فروش بود ازین جهت ایشان را حسن لؤلؤ نیز می گفتند در سال (ه) از کنار

(الف) قیاساً خضر علیه السلام (ب) سع - دوصد، ولی یکصد درست است (رجوع کنید به تاریخ مشائخ چشت ص ۱۴۵ و رساله (قشیر - ص ۲۱) (ج) رساله قشیریه ص ۸ (د) رساله قشیریه ص ۹ ولی در تاریخ مشائخ چشت ص ۱۲۶ سیم ربیع الاول نوشته است. (ه) سالی

دریابارها مروارید حاصل کرد و در روم برد، با یکی از کلان<sup>(الف)</sup> تران روم آشنای داشت بارها را در خانه او نهادند، روزی آنکس گفت که باد شاه مایان را درین روز سیر<sup>(ب)</sup> بیابان است اگر میخواهید شما نزد ما بروید، اما حسن رفت و در بیابان خیمه را دید که بغایت کلان است، اول چهار هزار کنیز کان صاحب جمال هر یکی با طبقهای در دست از آن خیمه برگشتند و روان شدند و بعد از آن چهار هزار سفید ریشان از آن خیمه گشت کردند و روان شدند، بعد از آن دو هزار<sup>(ج)</sup> طبیبان از خیمه گشتند و روان شدند، بعد از آن دوازده هزار لشکر از آن خیمه گشتند و روان شدند، بعد از آن بادشاه با دوازده کس جوانان در آن خیمه در آمد و آن خانی که آشنای او بود او را نیز در آورد. بادشاه گفت "ای فرزند! اگر به پیکران و زر و خزائن نجات یافتی می دادم چنانکه دیدی و اگر بروی داری سفید ریشان نجات یافتی آورده بودم و اگر بزاری ما و جوانان نجات یافتی آمدیم اما کار بخدا است که ازین هیچ چیز قبول ندارد و بعد از بر آمدن امام حسن<sup>(رح)</sup> از آن کس سوال کرد این چه کار است؟ آن کس گفت که این بادشاه را پسر وفات یافته است، در هر سال همچنان می کند. امام حسن<sup>(رح)</sup> هم از آن جانب روان شد- گفت "بارهای مرا به رضای خدای تعالی تصدق کن تا این چنین خدای قادر که ازین چیزها قبول ندارد چگونه طلب او را ترك کنم و طالب مال دنیاوی فانی باشم؟ و از آنجا بکه رجوع کرد و بعد از طواف در طلب علم شد تا امام زمان گشت. بعده باتفاق اصحاب در پیش مرتضی علی رضی الله تعالی عنه متوجه شد و بیعت<sup>(د)</sup> کردن خواست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم فرموده است "اَصْحَابِي كَالنَّجْمِ فَبِأَيِّهِمْ اِقْتَدَيْتُمْ اِهْتَدَيْتُمْ" آنچه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم فرمود این<sup>(ه)</sup> فقیر را تعلیم کن- مرتضی علی رضی الله عنه فرمود "چشمان مرا ببین که چگونه میپوشم" چشم پوشید، گفت لا اله الا

(الف) کلان ترین (ب) سع، غح، مظ- سیل (ج) غح، عر- دوازده هزار (د) سع، مظ- بیعت کرد (ه) سع، عر- باین فقیر تعلیم کن

الله، باز مرا فرمود که چشمان بپوش و بگو، بگفتم، حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم (۱) فرمود در یافتی- مرتضی علی رضی الله عنه بهمان روش هر چه از ذکر و فکر بوده تعلیم کرد تا این زمانه. صوفیان روان است و امام حسن س.ع. ۱۲۰ بصری (رح) را صد کس مرید بودند همه بمانند او گشتند و یکی از ایشان و اصل نام بن (الف) حارث بلغزید و قصه، او در آخر بیان خواهد شد و دو کس را اجازت داد یکی عبدالواحد بن زید (رح) و دیگر حبیب عجمی (رح) پنج خانواده (۸۱) از عبدالواحد (رح) بن زید پیدا شد، اول زیدیه، دویم فضیلیه که تعلق به فیضل بن عیاض (رح) دارد، سیم ادهمیه که تعلق (ب) به پراهم بن ادهم (رح) دارد، چهارم هبیدیه که به هبیده بصری (رح) دارد، پنجم چشتیه که بخواجه مشاد (رح) دارد و، نه خانواده از حبیب عجمی (رح) ایجاد شد، اول عجمیه، دویم داؤدیه که بداؤد طای (رح) دارد، سیم کرخیه که بمعروف کرخی (رح) دارد، چهارم سقطیه که به سری سقطی (رح) دارد، پنجم فردوسی که به جنید بغدادی (رح) دارد، ششم عباسیه که به عثمان (رح) دارد، هفتم سهروردیه که به شیخ نجیب سهروردی (رح) دارد، هشتم کبریه که به نجم الدین کبری (رح) دارد، نهم ستاریه که به عبدالله ستاری (رح) دارد- و قصه و اصل بن (ج) حارث اینست، روزی چند بخدمت امام حاضر نشد و امام کسی را فرستاد تا او را دعوت کند- چون آن کس رفت سلام داد، او جواب نگفت، گفت که ترا امام می خواهد، گفت "بخدمت امام به هر دو چشم میرفتم اما بطفیل امام بخدا رسیدم و الحال

الف) واصل بن عطا (رجوع کنید به الملل و النحل- تاریخ معتزله مترجمه رئیس احمد جعفری طبع کراچی ۱۹۶۹ م- تمدن هند پر اسلامی اثرات مترجمه محمد مسعود احمد طبع لاهور ۱۹۶۶ م.

(ب) سع، غح مظ- (تعلق) ندارد (ج) واصل بن عطا (رک به ح ۱)

(۸۱) مولوی عبدالستار بیگ رقمطراز است که خانواده های که از حبیب عجمی (رح) ایجاد شد مندرجه ذیل بود خانواده حبیبیه از حبیب عجمی، (رح) طیفوریه از طیفور یا یزید بسطامی (رح) کرخیه از اسد الدین معروف کرخی، (رح) سقطیه از خواجه ابوالحسن سری سقطی، (رح) جنیدیه از سید ابوالقاسم جنید بغدادی (رح) گاذرونیه از خواجه ابواسحق گاذ رونی (رح)، طرطوسییه از خواجه ابو الفرج طرطوسی (رح) فردوسییه از شیخ نجم الدین فردوسی، (رح) سهروردیه از شیخ شهاب الدین سهروردی (رح) (مسالك السالكين ج ۱ ص ۵ تا ۷)

برفتن پیش امام خدا رخصت نمی دهد" - چون آنکس پیش امام رفت و واقعه باز نمود باز فرستاد که امام خود خواهد آمد و الّا بیا، گفت" از آمدن فدا باشم اما برفتن من رخصت خدای تعالی نیست" چند کُرت در میان آمد و رفت و اجابت ننمود و چون امام در پیش آمد پیش امام نخاست و سلام و جواب باز گفت- امام گفت "این طریقه به شما از کجا بهم رسید؟" گفت از طفیل شما بخدا رسیدم "امام گفت "این را حجتی باید آورد تا واقعه راست معلوم شود" - ناگاه تخت نورانی بر بالای سر واصل آمد و ایستاد چنانکه نور او بیفزود<sup>(الف)</sup> و نور آفتاب غائب شد، واصل بر بالای آن تخت سوار می شد و باز فرود می آمد و آن تخت غائب شد- امام گفت "روزی دیگر نیز باید نمود تا کارت با تمام رسد" قبول کرد روزی دیگر از اطرافه بصره روانه<sup>(ب)</sup> شدند سع ۱۲۱

روز دوم چون امام رفت وی همچنان در بی ادبی خودش بود، امام گفت "کرامت روزینه باز پیدا باید کرد" - باز تخت پیدا شد و آمد، امام گفت "سوار شو" هر چند کرد<sup>(ج)</sup> نتوانست، امام گفت "لعنة الله چرا راه مرید من زدی؟" آن تخت در هوا بماند، زود سیاه شد و پراکنده گشت- واصل خجل و شرمنده شد، در پای امام افتاد و تائب شده گفت" یا امام! این چه بود؟" گفت" تخت شیطان بود، دیروز چون نظر نمی کردم زنجیری در دست داشت دراز می کرد و سوار می شد، چون من امروز نظر کردم نتوانست، زنجیر را از ترس من پائین<sup>(د)</sup> کرد، چون لعنت کردمش گم شد" و گفته اند که بعد وفات امام بغیر اذن واصل خود پیری و پیشوای کرد و بسیاری جهال را از دین حق بر باطل انداخت و معتزله کرد زیرا که هر که بغیر اذن کامل ارشاد خلق کند ضال و مضل باشد و این چهارده خانواده بر حق اند و هر یکی بعضی يك و بعضی تا چهار و بعضی تا پنج کس مرید می گرفتند - اینکه به هجوم و جماعت مردمان میروند و پیری گیرند که شما را چیزی بنمایم از اطوار و انوار گویا که همان و همان و مرید همان نسبت شیطان ایشان است و ایشان را از راه در باطل خوانند و در مضلت

(الف) سع، غح بیفزید (ب) سع، مظ (روانه) ندارد (ج) ایضاً - کُرت (د) سع، غح، مظ پایان



اندازند چنانچه در حدیث آمده است "الْخُلُوةُ هِدَايَةٌ وَالْمَجْلُوءُ ضَلَالَةٌ" یعنی هدایت در شان کسی است که در متابعت کامل باشد و آن کامل نیز در متابعت کامل دیگر باشد تا به محمد صلی الله علیه و آله وسلم دست بدست آورده باشد و کامل کسی را گویند که چهار علم تمام دانسته باشد اول علم تفسیر و حدیث تمام داند، دوم علم فقه که گفته اند که اگر يك مسئله شریعت نداند مرید گرفتن او را روا نیست، سوم علم مناظره و علم کلام و عقائد تا مرید را قولاً و اعتقاداً لغزش نیاید، چهارم علم طاعات از سر نفس و روح با خبر باشد - از حضرت علی کرم الله وجهه از محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم- و ایشان را در سلسله عالیہ نقشبندیہ اجازت از دو جانب سع ۱۲۲ رسیده ست یکی از شیخ عبدالرحمن قدس سره و او از حافظ سلطان (رح) و او از شیخ محمود (رح) و او از شیخ سعید (رح) و او از ابوبکر صدیق رضی الله عنه و او از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم و این نسبت که به پنج مرتبه رسیده است بسبب کبرسن حضرت حافظ سلطان (رح) والله اعلم بالصواب- و جانب دیگر از باقی بالله قدس سره- ایشان اویسی از حضرت بهاؤالدین نقشبند (رح) و بظاهر مرید حضرت خواجگی انکنگی (۸۲) و ایشان اجازت از دو جانب گرفته یکی از والد بزرگوار خود درویش محمد (رح) و او از خال خود محمد زاهد (رح) و او از خواجه احرار (رح) و دیگر از محمد قاضی (رح) و او از خواجه احرار (رح) و در مرأت طیبہ آورده است که حضرت خواجگی از سادات کاشان (الف) است. ایشان فرموده اند که سبب انابت و آگاهی من آن باشد که بتحصیل علوم ظاهری مشغول بودم و ترقی بسیار در وجود مشاهده می کردم که جذبه الهی در رسید و بحکم جذبه من جذبات (ب) الحق یوازی عمل الثقلین چنانچه بی سامان گردانیدم که بدیگران نپرداختم و متفکر بودم که این درد مرا که درمان کند، ناگاه یکی از اعیان از آنجا که بوی محبت بهشام او رسیده

(الف) سع، غف، مظ- کاسنان (ب) سع، غف، مظ- خزیه من خزبات الحق  
(۸۲) امکانگ یا ممکنه نزد سمرقند واقع است (صوفیای نقشبند مؤلفه سید امین الدین طبع لاهور ۱۹۷۳)

بود گفت " این را خدای تعالی بتو ارزانی داشته اند بحکم التوفیق شینی عظیم لایعطی الا لعبدالعزیز خود را زود بصحبت مرشد کامل صاحب تصرف رسان که در تربیت تو اشتغال نماید " - همان عزیز گفت که در ولایت شاش مرشدی است به علوم ظاهر و باطن آراسته از اصحاب خواجه عبیدالله احرار (رح) نام وی محمد قاضی (رح) است قدس الله سره، تداوی ترا وی خواهد کرد - فی الحال بملازمت ایشان شتافتم - و قتی که ملازمت او کردم دانستم که صاحب کمال اند، دست در دامن ایشان زدم و بیعت کردم - حافظ حسین میگوید که يك بار در مسجد مفاک در مقابله مولانا خواجهی نشسته بودم و ایشان در مراقبه بودند، ناگاه سر از مراقبه سع ۱۲۳ برداشتند بر ناصیه مبارک ایشان خط سیاهی دیدم، از آن پرسیدم، فرمودند که آن خط رقم نیستی است هرگاه که مرتبه فنا را این طائفه طی میکند و بفنای اتم (الف) می رسد بر ناصیه ایشان خط سیاه می کشند، بیت:

ما ترك سر گرفتیم تا درد سر نباشد      بالاتر از سیاهی رنگ دگر نباشد

وفات ایشان در سال هزار و دوازده هجری بود و مدت عمر شریف ایشان چهل سال بود و قبر ایشان در دهلی است.

### از حضرت محمد قاضی قدس الله سره، و ایشان کتابی تصنیف

کرده اند که مسمی به سلسله العارفین و تذکرة الصّٰدِیقِین، (ب) در آن نوشته اند که ابتداء ملازمت من ایشان را آن بود که با طالب علم کرمانی نعمت الله نام از سمرقند بعزیمت هرات بیرون آمده بودم، چون به ده شادمان رسیدم بواسطه گرمای هوا توقف کردم، وقت نماز دیگر بود که حضرت ایشان رسیدند، بملازمت وی رفتم، ایشان پرسیدند که از کجای؟ گفتم از سمرقند، بعد از آن بحکایت مشغول شدند و آنچه در خاطر بود اظهار فرمودند، از آنجمله سخنی بود که فقیر را سرگشته ساخته از این

(الف) غم، عر- هستی (ب) این کتاب مشتمل بر اوصاف و اخلاق حمیده و فضائل شیخ عبید الله احرار رحمة الله علیه است- (اذ کار ابرارص ۱۷۶)

ولایت می برد، آن را بوجهی اظهار کردند که خاطر فقیر بجانب حضرت ایشان قوی  
 منجذب شد و در اثنای سخن فرمودند "اگر مقصود شما تحصیل علوم باشد میسر سع ۱۲۴  
 است" - در آن وقت محقق شد که از مخفیات این فقیر هیچ چیز نیست الا که حضرت  
 بر مجموع آن مطلع اند و با وجود علم باین معنی میل سفر کم نشد که قوی بسیر  
 هرات مائل بودم، قصد قرشی (الف) کردم منع فرمودند و گفتند جانب بخارا عزیمت کن  
 و صباح که آمدم تا اجازت خواهم کسی گفت به کتاب مشغول اند، توقف کردم، لحظه  
 ای گذشت، دیدم که حضرت ایشان از آن موضع که نشسته بودند بر خاستند و متوجه  
 این جانب شدند و فرمودند "راست گوی بدرویشی به هرات روی یا برای تحصیل علم  
 "فقیر از غایت دهشت خاموش بودم، نعمت الله گفت" درویشیهایش غالب است،  
 تحصیل را در او پوش (ب) ساخته است" - تبسم کردند و فرمودند "اگر چنین باشد نیک  
 است و دست فقیر گرفته متوجه پایان باغ شدند و آن قدر رفتند که از مردم دور تر  
 شدند، ایستادند بمجرد آنکه دست مبارک ایشان بدست فقیر رسید، از خود غائب شدم  
 و زمان درین غیبت گذشت، چون حاضر شدم بسخن مشغول شدند و فرمودند شاید که  
 خط ما را نتوانی خواند و از جیب مبارک خط بیرون آورد، خواندند و درهم پیچیدند و  
 به فقیر دادند و فرمودند که کتابت مرا نیک نگاه داری و آن کتابت اینست "حقیقت  
 عبادت خضوع و خشوع و شکستگی و نیاز است که از شهود حق سبحانه بر دلی  
 ظاهر شود، این چنین سعادت موقوف بر محبت است و ظهور محبت موقوف بر  
 متابعت سیدالاولین و الآخرين علیه من الصلوات امثها (ج) و من التّحیات اکملها و سع ۱۲۵  
 متابعت موقوف بر دانستن طریق متابعت - بس بضرورت ملازمت علماء که وارثان  
 علوم دینی اند برای این غرض می باید کرد و از ملازمت علماء که علم را وسیله  
 معاش دنیوی و سبب حصول جاه گردانیده اند دور باید بود و از صحبت درویشان که  
 رقص و سماع کنند و هر چه باشد بی تحاشا گیرند و خورند پرهیز باید کرد و از

(الف) غغ، عر، مظ - قرشی (ب) تحصیل را روپوش ساخته است (کذا فی رشاحت عین الحیات ج ۲ ص ۶۲۷) (ج) سع، مظ - اینمه

شنیدن توحید و معارف که سبب نقصان عقیده در مذهب اهل سنت والجماعت شود دور باید بود- تحصیل از برای ظهور معارف حقیقت که باز نسبت بمتابعت محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم باید کرد و السلام" - بعد از آن باز پیش مردم آمدند و فقیر را اجازت سفر هرات کردند و فاتحه خواندند و سوار شدند، (الف) اما بموجب اشارت حضرت ایشان متوجه بخارا شدم- مقداری زاه رفته بودم که از عقب ما پیاده دوید و آمد و کتابی دیگر آورد که برای خدمت خواجه کلان ولد (۸۳) بزرگوار حضرت مولانا سعد الدین کاشغری قدس سره نوشته اند که از احوال دارنده رقعہ نیاز صاحب وقوف باشند و او را نگذارند که بیکاری کند و به هر که خواهد اختلاط کند- این خط تاثیر عظیم کرد، گویا تیری بود بر سینه مجروح آمد، همگی دل مشغوف ملازمت آنحضرت شد، غایتش قالب متوجه بخارا بود، بی طاقت و بی آرام شدم و در هر منزل چیزی واقع شد که می بایست بر گشت، اما از عجائب آن بود که

دغدغه سفر از دل بیرون نمی شد، تا رسیدن به بخارا شش مرکب گرفته شد و در هر سح ۱۲۶ منزل صورتی واقع شد که آن مرکب را نتوانستم سوار شدن - چون به بخارا رسیده شد درد چشم قوی روی نمود و چند روز بواسطه آن سفر موقوف شد- بعد از آن چند نوبت دیگر از آنجا قصد سفر کرده شده، هر بار عارضی پیش می آمد که مانع سفر می شد - بالاخره تب لرزه شد، با خود گفتم اگر بیش ازین به سفر سعی کنم بیم هلاک است - بالکلیه دغدغه سفر از دل بدر کردم - مرض نیز بر طرف شد- بعد از عزیمت

(الف) قیاساً شدم

(۸۳) غح، عر "خواجه کلان والد بزرگوار مولانا سعد الدین..... الخ " ولی ولد درست است (کذافی رشحات عین الحیات ج ۱ ص ۲۳۰) مولانا سعد الدین را دو فرزند بودند یکی خواجه محمد اکبر المعروف بخواجه کلان که توفیق انخراط در سلك اصحاب حضرت ایشان یافته بود و دوم خواجه محمد اصغر المعروف بخواجه خورد بود که از علوم ظاهری و اخلاق باطنی بهره تام داشتند- هر دو خواجه حافظ کلام الله بودند- وفات خواجه خورد در ولایت زمین داوردر شهر سنه سته و تسعمائة (۹۰۶ هـ) و قبرایشان بر تخت مزار در عقب والد خود در هرات واقع است- وفات خواجه کلان پنجشنبه دوازدهم جمادی الاخری ۹۱۴ هروی نمود و قبر ایشان بر تخت مزار پیش روی والد بزرگوار ایشانست (رجوع کنید به شحات عین الحیات ج ۱ ص ۲۲۹- تا ۲۳۱)

ملازمت حضرت ایشان کردم، بتاشکند (الف) رسیده شد، بخاطر آمد که به لنگر شیخ زاده الیاس روم چون در رتبه ارادت ایشانم در آخر ایشان دیده باشم و باطناً نوعی اجازت خواسته که جذبه صحبت حضرت ایشان غالب شده بی آرام ساخته است - مرکب خود را با خورجین کتابها بیکی از آشنایان سپردم و به بازار آمدم که از درویشان شیخ کسی یابم که بهمراهی او به لنگر روم - کسی پیدانشد و گفت اولاغ خود را بیارید تا متوجه لنگر شوم - فقیر آمد که اولاغ خود را گرفته روم، یکی می گوید که اولاغ تو با خورجین کتابها گم شده و جمعی بر جستن آن مشغول اند - به گوشه نشسته و سر بجیب تفکر فرو بردم - درین اثناء بخاطر افتاد که طبقه خواجهگان قدس الله سره بغایتی غیور اند این مقدار بتو التفات نموده متوجه تو شده اند تو قصد زیارت دیگری می کنی، نیک است که زیاده ازین ضرری بتو نرسیده است، در باطن خود ازین عزیمت بر گشتم و استغفار نمودم - ناگاه آوازی بگوشم آمد

که مرکب ترا یافتند بی هیچ قصوری، سر بر آوردم دیدم که مراکب مرا حاضر کرده سع ۱۲۷ اند، آن آشنا می گوید امری عجیب واقع شد و مرکب ترا در پیش خود بسته بودم بیکبار چشم انداختم بینم که مرکب تو نیست متعجب شدم و بغایت دشوار است که در بازار تا شکند کسی چیزی گم کند و آنرا باز یابد برای آنکه بغایت غلبه و ازدحام عظیم می شود و این بسیار غریب است که بی هیچ نقصان چنین پیدا شود و از مشاهده این امر در فقیر کیفیتی پیدا شد، فی الفور سوار شدم و متوجه سمرقند شدم و به لنگر شیخ نرفتم، چون بصحبت حضرت ایشان مشرف شدم تبسم فرموده گفتند "خوش آمد" این فقیر را معلوم شد که از مجموع امور و احوال گذشته من خبر داشته اند بلکه آن همه موانع سفر از پیش حضرت ایشان بوده است و هم خدمت مولانا محمد می گفتند که يك بار در مبادی احوال ملازمت این فقیر وقتی که حضرت ایشان در رباط خواجه می بودند در خاطر آمد که بطواف مزار خواجه زکریا

ورق سرای (رح) روم، چون بدر گنبد مزار آدم (الف) پیش از آنکه قدم در گنبد نهم کیفیت غریب واقع شد که بیفتادم و دردی عظیم در درون خود احساس کردم که مرا حلقه ساخت نزدیک بآن رسیدم که روح از بدن من مفارقت کند، در خاطر من افتاد که از صحبت حضرت ایشان بیرون آمدم و بی اجازت ایشان بزیارت مزار متوجه شدی نیک نبود فی الحال استغفار کردم و قدم در گنبد نهاده بر گشتم - چون پیش حضرت سع ۱۲۸ ایشان نشستم در نفس اول فرمودند نشنیده‌ام که اکابر گفته اند گریه زنده به از شیر مرده" مشاهده این حال موجب زیادتى یقین فقیر شد- بحضرت ایشان بعضی از اصحاب می فرمودند که حضرت ایشان وقتی که محتضر بودند و جمعی از اولاد و احفاد (ب) و خواص اصحاب در ده کمانگران (ج) بر سر بالین حضرت ایشان حاضر بودند درین محل فرمودند که هر کس از مردم ما چیزی اختیار کند از فقر و غنا و نخست متوجه مولانا محمد شدند که اول اختیار کن- حضرت مولانا گفتند "من آن اختیار کردم که مختار حضرت شما است" حضرت ایشان فرمودند که مختار ما فقر است- بعد از آن بیکی از سر کارداران اشارت کردند که چهار هزار شاهرخی (۸۴) بمولانا محمد بده که وی فقر اختیار کرد تا آنرا مایه سازد از برای فراغت فقراء که در گرد وی خواهند بود و خدمت مولانا بنابر امتثال امر آن وجه را قبول کردند و سرمایه معیشت خود و اصحاب ساختند و در سلسله العارفین نیز نوشته اند که در تاریخ سنه خمس و ثمانین و ثمانماتة بود که بملازمت حضرت ایشان رسیده شد و مدت قریب بدوازده سال در ملازمت آن حضرت بود و الحمد لله علی ذلك.

(الف) سع، غح، مظ (آدم) ندارد (ب) سع، مظ- اصفاد (ج) کمانگرون (اذکار ابرار ص ۱۷۶) (۸۴) شاهرخی: سکه رائج الوقت که شاهرخ پسر بزرگ امیر تیمور بنام خویش می زد- شاهرخ در سال ۷۷۹ هـ متولد شد و در بیست سالگی حکمران بالاستقلال خراسان گشت و بالاخره در سال ۸۱۰ هـ بجای پدر به تخت سلطنت نشست و در سالهای مختلف مازندران (۸۰۹ هـ) ماوراء النهر (۸۱۱ هـ)، فارس (۸۱۷ هـ)، و آذربایجان (۸۲۳ هـ) را در قبضه تصرف خود گرفت- شاهرخ از سال ۸۱۰ تا سال ۸۵۰ هـ که سال فوت اوست، مدت چهل سال بر قسمت اعظم امپراطوری و سبع امیر تیمور با قدرت و شوکت توأم با عدالت و مردم داری سلطنت کرد- و دانشمندان و ادیبان را گرامی می داشت و ارباب صنعت را مورد توجه قرار می داد و در دوران سلطنت خویش در جهان خرابیهایی پدر کوشش کرد- (رجوع کنید به فرهنگ فارسی مؤلفه دکتر محمد معین، طبع تهران ۱۳۴۵ هـ ج ۵)

### از خواجه عبیدالله احرار رحمة الله علیه؛ و لقب ایشان

ناصرالدین و احرار است و نام پدر ایشان خواجه محمود بن شهاب الدین (رح) شاشی جد پدری حضرت ایشان اندو صاحب آیات و کرامات و احوال و مواجید<sup>(الف)</sup> بوده اند و با مجانین و مجاذیب صحبت بسیار میداشته اند و اکثر اوقات بزراعت و گاهی بتجارت مشغول بودند و اغلب چنان بوده است که در سفرها خود باهمراهی<sup>(ب)</sup> نمی شدند و تنها سفر می کردند و اگر گاه قطاع طریق سر راه<sup>(ج)</sup> بر ایشان می گرفتند سع<sup>۱۲۹</sup> ایشان مجذوبان را يك يك نام می بردند و بمدد می خواندند فی الحال آنجماعت حاضر می شدند و دفع دزدان می کردند و ایشان را بسلامت میگردانیدند و ایشان را دو پسر بوده اند یکی خواجه محمد و دیگر خواجه محمود که والد بزرگوار حضرت ایشان<sup>(د)</sup> اند. منقولست که چون خواجه شهاب الدین را وفات نزدیک رسید<sup>(ه)</sup> بفرزند بزرگوار خواجه محمد گفت<sup>(و)</sup> که فرزندان خود را بیار تا ایشان را وداع کنم و خواجه محمد را دو پسر بوده است، خواجه اسحق و خواجه مسعود، هر دو را آورده، خواجه شهاب الدین ایشان را نواخته و فرموده که محمد! فرزندان تو بسی<sup>(ز)</sup> پریشانی و سرگردانی خواهند<sup>(ک)</sup> کشید خاصه مسعود و بسبب سرگردانی وی خواجه اسحق خواهد کشید<sup>(ل)</sup> و بعضی او صاف نامرضی از ایشان گفتند<sup>(م)</sup> بعد از آن خواجه محمود والد حضرت ایشان را که برادر خورد خواجه محمد بود<sup>(ن)</sup> گفتند<sup>(س)</sup> تو نیز فرزند خود را بیار و حضرت ایشان در آن محل بسیار خورد بودند، ایشان را در خرقة پیچیده آوردند<sup>(ع)</sup> چون نظر خواجه شهاب الدین بر ایشان افتاد اضطراب کردند<sup>(ف)</sup> که مرا خیزانید، ایشان را خیزانیدند<sup>(ص)</sup> ایشان آنحضرت را بر کنار خود نهادند و روی خود

(الف) عر- وجد (ب) سع، مظ- به همراه (ج) سع، غح، مظ- پسر (د) یعنی خواجه عبیدالله احرار (ه) سع- رسیده است (و) سع- گفته اند (ز) سع، مظ- پسه (ک) سع، مظ- خواهد (ل) سع، غح - و سبب سرگردانی وی خواجه اسحق خواهد (م) سع، مظ، گفته اند (ن) ایضاً- بوده اند (س) ایضا - گفته اند (ع) سع، غح، مظ- آورده اند (ف) ایضاً کرده اند (ص) ایضاً خیزانیده اند

را بر تمام اعضای ایشان مالیده گریه بسیار کردند (الف) و فرمودند (ب) که آن فرزندی که من طلبیدم اینست، دریغ که در ایام ظهور او نخواهم بود و تصرفات وی در عالم سع ۱۳۰ نخواهم دید، زود باشد که این پسر عالمگیر شود و شریعت را ترویج کند و طریقت را رونق دهد و سلاطین روزگار سر بر خط فرمان او نهند و تن به امر و نهی او در دهند و کارهای که از وی در وجود آید پیش از وی از مشائخ کبار نیز نیامده باشد و هر چه از مبتدا تا منتها بر حضرت ایشان گذشته است همه رایگان یگان بر سیل اجمال ظاهر کردند و یک بار دیگر روی خود را بر همه اعضای ایشان مالیدند (ج) پس بخواجه محمود داد و ایشان را وصیت کردند (د) که این فرزند مرا نیک نگاه دارید و تربیت وی چنانچه باید و شاید بجای آرید - بعد ازان روی بخواجه محمد کردند (ه) و فرموده که بخاطرت نیاید که پدر فرزندان چندان نواخت (و) و بفرزند محمود بسیار پرداخت، چه توان کرد؟ فرزندان تو را آن نوع ساخته اند و فرزند محمود را این نوع - ذلک تقدیر العزیز العلیم - منقولست که خدمت خواجه محمود را علیه الرحمة پیش از آنکه حضرت ایشان به رحم والده نقل کند جذبه قوی وارد شده بوده (ز) که گاه بمجاهدات و ریاضات شاقه اشتغال داشتند (ک) و بتقلیل طعام و سکوت بر دوام و ترک اختلاط خواص و عوام قیام نمودند (ل) و آن جذبه به مدت چهارم ماه برداشته است، درین اثناء حضرت ایشان از صلب خواجه محمود برحم والده نقل کردند (م) و بعد از ان جذبه خواجه تسکین یافته. پوشیده نماند که بعضی از بنی اعمام آنحضرت بودند، می فرمودند که بعد از ولادت حضرت ایشان تا والده ایشان از نفاس پاک نشدند (ن) و غسل نکرده آنحضرت پستان نگرفتند و چهل روز شیر ایشان را نمی مکیده، (س) خدمت مولانا جعفر (ع) علیه الرحمة که از کبار اصحاب حضرت ایشان سع ۱۳۱

(الف) ایضاً - کرده اند (ب) ایضاً - فرموده اند (ج) ایضاً - مالیده اند (د) ایضاً - کردند (ه) ایضاً - کرده اند (و) قیاساً ننواخت (ز) سع، غح، مظ - بودند (ک) ایضاً - داشته اند (ل) ایضاً - نموده اند (م) سع، غح مظ - کرده اند (ن) ایضاً - نشده اند (س) ایضاً - نمی مکیده (ع) متوفی ۸۹۳ هـ (اذکار ابرار ص ۱۷۳)



بودند می فرمودند که من دوازده ساله بودم نمی دانستم که کسی از حق سبحانه و تعالی غافل می باشد، گمان می بردم که حق سبحانه و تعالی همه خلق را برین وجه آفریده است که از (الف) وی غافل نمی باشند، بعد از آن معلوم شد که آن عنایتی بوده است از حق سبحانه مختص به بعضی و بر یاضت و اجتهاد بسیار و بعضی را این مرتبه میسر شده است و بعضی را نمی شده است- از خواجه اسحق (رح) که پسر عم ایشان بوده است منقولست که می فرمودند که ما وسائر اطفال در صغر سن هر چند می خواستم که حضرت ایشان را به بعضی افعال و لعبهای که مقتضی کودکی است مشغول سازیم هر گز میسر نمی شد- در اول خود را چنان می نمودند که مگر مشغول خواهند شد، چون وقت آن می رسید فرار می نمودند- همیشه در ایشان معنی عصمت مشاهده می افتاد- حضرت ایشان می فرمودند که در اوائل حال چنان نیاز مندی بر باطن من مستولی بود که هر کس را از آزاد و بنده و سیاه و سفید و صغیر و کبیر که پیش آمدی سر بر پای او می نهادم و به تضرع و ابتهاال تمام همت والتفات خاطر ازو در میخواستم- میفرمودند که در مبادی حال که محل غلبات احوال بود شبها در گرد مزار تاشکند (ب) می گشتم و آن مزارات بسی از یکدیگر دور است- گاه بودی که در یک شب همه را می گشتم و در آن زمان به سن بلوغ شرعی رسیده بودم و متعلقان را توهمی شده که مبادی بعمل نامرضی مشغول شوم، شخصی را که با این فقیر همشیر بوده و اخوت رضاعی در میان ما ثابت بود از عقب من فرستاده بود تا احوال

مرا تفحص و تجسس نماید - شبی در مزار شیخ خاوند ظهور در مقابله قبر ایشان سع ۱۳۲ نشسته بودم این شخص آمد و چون پیش من رسید دست در من زد و می لرزید و گفتم تو را چه می شود؟ گفت "چیزهای عجیب در نظر می آید، نزدیک است که هلاک شوم- او را بخانه رسانیدم، (ج) پیش مردمان رفتم و گفتم که از وی اندیشه مکنید و دل جمع دارید که وی را دیگر (د) پیش آمده است، در چنین شب تاریک که ده مردان

(الف) سع، غح، مظ- آن وی (ب) سع، مظ- تاشکند (ج) سع، غح- رسیدم (د) کاری دیگر (رشحات عین الحیات ج ۲ ص ۳۹۷)

بآن مزار نتوانند (الف) در آمدن وی تنها رفته است و در مقابلہ شیخ خاوند ظهور نشست<sup>۱</sup> بعد از آن مردم ما دانستند کہ ما را ابتلائی واقع است، می فرمودند کہ در بدایت سحری در مزار ابوبکر قفال رحمۃ اللہ علیہ کہ جای بغایتی مہیب و هولناک است چنانچہ در روز کسی آنجا تنها ترسد (ب) نشستہ بودم، همچنین در مزارات بسیار می گردیدم و عجائب ہا بسیار می دیدم - می فرمودند کہ منتسبان خواجہ عبدالخالق رُوح اللہ روحہ کہ در بازار ہا می روند ہمہ آواز ہا بگوش ایشان ذکر می آید غیر ذکر هیچ نمی شنوند - در مبادی حال ذکر چنان غالب شدہ بود کہ از باد و هوا آواز کہ بگوش می آمد ذکر شنودہ می شود - یکی از مردم تاشکند کہ او را محمد جہانگیر می گفتند قول و جاہ داشت، سواری ساختہ بود، فرستادہ بود (ج) و از سمرقند خوانندہ و سازندہ و عودی و چنگ بآن ولایت بردہ، شبی کہ غوغای داشت بضرورت بموافقت کسی نزدیک بآن منزل رفته بودم، ہمہ آواز ہای مردم نغمہای عود و چنگ ایشان مرا آواز ذکر می نمود و غیر ذکر هیچ نمی شنودم در آن وقت در سن ہژدہ سالگی بودم - سع ۱۳۳ حضرت ایشان می فرمودند در مبادی حال کہ در ہری بودم و بر فلس قدرت نداشتم بملازمت حضرت سید قاسم تبریزی قدس اللہ سرہ بسیار می رسیدم (د) و ایشان کاسہء آش نیم خورده خود بمن می دادند و می فرمودند کہ ای شیخ زادہ، ترکستان همچنانکہ این ناخوشان ما کباب ما شدہ اند، زود باشد کہ دنیا کباب تو شود و در آن وقت مرا هیچ دنیا نبود و در کمال ترک و تجرید بودم - حضرت ایشان در سن بیست و دو سالگی بودند (ہ) کہ خال ایشان خواجہ ابراہیم (رح) ایشان را از تاشکند کہ وطن مالوف ایشان است بہ نیت تحصیل علم بہ سمرقند آوردند و ایشانرا غلبہء شغل باطنی از تحصیل علوم ظاہری مانع شدہ ہنا بر آن میل صحبت و ملاقات عزیزان (و) این سلسلہء شریفہ قدس اللہ سرہ کردند (ز) و روی بطلب این کار آورده و

(الف) سع، غح - مرد بآن نتوانید (ب) عر - عر نرود و میترسد (ج) عر - (بود) ندارد  
(د) عر - (بسیار) ندارد (ہ) سع، غح، مط - پودہ اند (و) یعنی خواجہ علی رامتنی  
(رح) کہ احوالش در اوراق آیندہ ذکر خواہد شد (ز) سع، مط - کردہ اند

مدت دو سال در ماورا النهر (در تلاش) پیران اکابر این خانواده می گشتند (الف) و در بیست و چهار سالگی متوجه شهر هرات شدند و پنج سال در هرات با مشائخ وقت صحبت داشتند و در بیست و نه سالگی بوطن مالوف باز گشته اند و آنجا بنیاد زراعت کرده و با کسی شریک شده و باتفاق وی يك زوج از عوامل روان کرده و بعد ازان حق سبحانه در زراعت ایشان برکت بسیار ظاهر گردانید - پوشیده غماند که مال و متاع و ضیاع و عقار و گله و رمه و مواشی و اسباب و املاک حضرت ایشان از حد و اندازه افزون بوده و از حیظهء حساب و دائرهء شمار بیرون بود - صاحب رشحات می گوید "شنودم که مزرعهای آنحضرت از هزارو سیصد در گذشته است و در آن اوقات مشاهده افتاد که چندین مزرعها دیگر خریده شد و حضرت مخدومی مولانا عبدالرحمن جامی قدس الله سره در کتاب یوسف و زلیخا باین معنی در ثنای مناقب (ب) حضرت ایشان اشارت کرده اند، آنجا که فرموده اند، بیت:

هزارش مزرعه در زیر کشت است      که زاد رفتن (ج) راه بهشت است

## ذکر خدمت و شفقت حضرت ایشان نسبت کانه، انام از خواص و عوام

حضرت ایشان از ابتداء حال تا انتها مراتب کمال بر خدمت و شفقت آشنا و بیگانه دوست و دشمن خریص و مولع بودند و در مجالس و محافل بر همه کس در خدمت سبقت می نمودند - می فرمودند وقتی که در سمرقند در مدرسه مولانا قطب الدین صدر می بودم دو سه بیمار را که مرض حصبه داشتند تعهد و بیمار داری می کردم، بسبب مرض بی شعور بودند جامه و بستر ایشان شسته می شد، من آنها را می شستم و دفع و رفع اذی (الف) از ایشان می کردم و این واقعه زود می شد و مرا بواسطه بیمار داری و لوازم آن حصبه شد، در شب (ب) که تپ محرق داشتم سه چهار سبوی آب آوردم و جامهای و بسترهای بیمارانشستم - می فرمودند "وقتیکه در هری بودم سحرها بحمام پیرهری (ج) می رفتم و مردم را خادمی کردم - گاه بودی که پانزده شانزده کس را خدمت کردم و درین خدمت امتیاز نمی کردم میان نیک و بد و سفید و سیاه و آزاد و بنده و بعد از خدمت مردم می گریختم تا کس را دغدغه اجرت نشود و اگر شود مرا نیابد" - می فرمودند که در طریقه خواجگان قدس الله ارواحهم همت و خاطر مصروف آن می باشد که مقتضی وقت چیست؟ ذکر و مراقبه است یا خدمت، مراقبه وقتی است که در آن وقت خدمت نباشد که از آن راحت به مسلمانی رسد، خدمت که قبول دلی (د) است از ذکر و مراقبه مقدم است - بعضی گمان برده اند که اشتغال به نوافل و عبادت از خدمت اولی شمرده، خدمت تمکن محبت در دلها است "جلبت القلوب علی حب من اجلس الیه" مبین است، هرگز ثمرات نوافل باثر و ثمر و نتیجه که محبت مؤمنین است برابر نخواهد بود - می فرمودند که خواجه بهاؤالدین و

سع ۱۳۵

متابعان ایشان قدس الله ارواحهم بآسانی خدمت کسی قبول نمی کردند، از جهت آن بود که خدمت و تواضع از جمله احسان است و حبّ محسن ضروری و بقدر محبت علاقه واقع، چون ایشان بتمامی همت مشغول اند بنفی خلق و نمی خواهند ایشان را هیچ گونه علاقه بکشد بضرورت سعی و اهتمام دارند تا توانند خدمت کنند نه قبول خدمت و از کسی خدمت قبول می کنند که در وی استعداد آن یابند که روز بروز از طریقه و طور ایشان بهره مند شود و علاقه او از عالم بسبب قبول و التفات خاطر ایشان کمتر گردد و عالمی از جمعیت باطن او معمور و منور شود - می فرمودند که من این طریقه را از کتب صوفیه نگرفته ام بلکه از خدمت مردم گرفته ام، نه آنکه مرا آموخته باشند اما خدمت را خاصیت اینست - می فرمودند هر کس را از دری در آورده اند مرا از در خدمت در آورده اند، ازین جهت است که خدمت مرضی و مختار و محبوب من است، بهر که امیدواری دارم وی را خدمت می فرمایم و این بیت خواندند:

همت ترا بکنگرهء کبریا کند (الف) آن سقفگاه را به ازین نردبان مخواه

پس فرمودند که من همچنین می خوانم که:

خدمت ترا بکنگرهء کبریا کند (ب)

حضرت ایشان در مبادی حال بعد از چند گاه که در سمرقند بوده اند از آنجا میل به بخارا کرده اند و در راه به ده شیخ سراج الدین بیرستی (ج) رسیده اند و یک هفته آنجا با شیخ صحبت و از آنجا به بخارا رسیده اند و مولانا حسام الدین بن مولانا حمید الدین شاشی (رح) را دیده اند و بخواجه علاءالدین غجدوانی (رح) صحبت ها داشته اند - بعد از آن عزیمت خراسان کرده اند از راه مرو و بهرات آمده و مدت چهار سال آنجا بوده اند و در آن مدت بصحبت حضرت قاسم تبریزی و شیخ بهاءالدین عمر قدس الله سرهما بسیار می رفتند و بصحبت حضرت شیخ زین الدین خوافی (رح)

احیاناً می رسیدند- بعد از چهار سال از هرات به نیت صحبت حضرت مولانا یعقوب چرخى قدس الله سره از راه بلخ و شیرخان (الف) متوجه ولایت حصار شدند و (ب) در بلخ بصحبت مولانا حسام الدین پارسا (رح) رسید (ج) ندو از آنجا بخبانیان (د) رفتند (ه) به نیت زیارت قبر حضرت مولانا خواجه علاءالدین عطار قدس الله سره، بعد از آن به هل (و) غتو آمده اند و خدمت مولانا یعقوب (رح) آنجا دریافتند (ز) و دست بیعت بایشان دادند (ک) و از ایشان طریقه گرفتند (ل) و در آن سفر مدت سه ماه بوده و باز بهرات مراجعت فرموده يك سال دیگر کم و بیش آنجا بودند و بر صحبت اکا هر وقت مداومت فرموده اند و بعد از آنکه پنج سال در هرات اقامت داشته اند عزیمت مراجعت بوطن مالوف کردند و در تاشکند مقیم شده بامر زراعت قیام نمودند و به شغل دهقنت اقدام نمودند- قصیده:

یار هر داشت پرده از رخسار	این تمشون یا اولی الابصار؟
لمعه آفتاب طلعت او	طلعت من مشارق الاظهار (م)
همه اشیاء هلاک این اشراق	همه را پاک سوخته است این (ن) نار
لمعه اوست در مکین و (س) مکان	جلوه اوست در یمین (ع) و یسار
نیست تکرار در تجلی او	گر چه باشد برون زحد شمار
لیکن آن از تجدد امثال	می نماید بصورت تکرار
جمله ذرات کون آئینه هاست	که در آن جلوه میکند رخ یار
در هر آئینه باینی (ف)	می نماید بعاشقان دیدار
گاه مستور در پس پرده	گاه مشهور بر سر بازار

(الف) شهربان (رشحات ج ۲ ص ۴۱۶) (ب) سع، غح، مظ- شده اند (ج) ایضاً- رسیده اند (د) بهجانیان (کنانی رشحات ج ۲ ص ۴۱۶) (ه) سع، غح مظ- رفته اند (و) هلقو در مضافات حصار (ماوراء النهر) است (ز) سع، غح مظ- در یافته اند (ک) ایضاً داده اند (ل) ایضاً- گرفته اند (م) عر مشارق الانوار (ن) همه ذرات - محو این انوار (شحات - ج ۲ ص ۴۸۵) (س) سع، غح، مظ (و) ندارد (ع) سع، غح، مظ (و) ندارد (ف) عر، در هر آئینه که می بینی

گاه در پرده می دواند تار (الف) .....؟

پردگی اوست ما همه پرده	پرده ساز اوست ما همه اوتار
تا شود نقش پرده، حائل	از تماشای نور آن رخسار
ای زپندار غیر در پرده	خیز و بردار پرده، پندار
گر درین پرده باز (ب) میخواهی	روی دل سوی نقشبندان آر
آن مقیمان بارگاه الست	و ان ندیمان صدر صفه، یار
همه در بزم شوق شاه نشان	همه در رزم عشق شاه سوار
همه عالی و زان میان اعلی	شاه ابرار و خواجه، احرار (رح)

حضرت ایشان می فرمودند که حضرت سید قاسم (رح) می فرمودند "بابوا هیچ میدانی که درین زمان چرا حقائق و معارف کم شده، گفت بواسطه، آنکه بنای کار بر تصفیه باطن است و بنای تصفیه بر لقمه، حلال است، چون درین زمانه لقمه، حلال کم است لاجرم باطنی صاف نمانده است که اسرار (ج) و معارف الهی از وی ظاهر (د) شود "و بآن تقریب فرمودند" تا زمان (ه) که دست من بکار می رفت طاقیه من هزار بخیه می دوختم و قوت خود از آن می ساختم و چون بواسطه، قلیج (و) دست من بیکار شد کتابخانه ای از آبا و اجداد من میراث مانده بود آنرا فروختم و مایه تجارت ساختم و این زمان از آن میخورم، احتیاط حضرت سید قاسم (رح) در خوردنی این چنین بود "و ولادت حضرت ایشان در ماه رمضان سال هشت صد و شش هجری بود در قریه، باغستان که از توابع تاشکند است و وفات ایشان در بیست و نهم ربیع الاول شب شنبه سال هشت صد و نود و پنج هجری واقع شده و مدت عمر شریف ایشان هشتاد و هشت و قریب هفت ماه است. (۸۵)

(الف) گاه در پرده می نوازد ساز گاه بی پرده می دراند تار (ارشحات ج ۲ ص ۴۸۶) (ب) بار (ج) سع، مظ- (که) ندارد (د) ایضاً- (ظاهری) ندارد (ه) تا زمانیکه (و) غغ، عر- فالج (۸۵) در نسخه غغ، عر نود سال و پنج ماه نوشته است، در سع هم اولاً همین مدت مرقوم است ولی بعداً تصحیح شده و راجع به تاریخ پیدایش رمضان سال ۸۰۶ و تاریخ وفات ربیع الاول سال ۸۹۵ هـ هشتاد و هشت سال و قریب هفت ماه درست است.

## از حضرت مولانا یعقوب چرخى قدس الله سره: اصل ایشان

از موضع چرخ است و چرخ دهی است از توابع غزنین مابین کابل و غزنین واقع شده و قبور اجداد ایشان در آنجا است و ایشان بی واسطه مرید خواجه بزرگ اند- فرمودند که پیش از آنکه بملازمت حضرت خواجه بهاالدین قدس الله سره بودم با ایشان محبت و اخلاص تمام داشتم و بعد از آنکه از اکابر علمای بخاری (الف) اجازت فتوی گرفتم عزیمت آن کردم که بوطن اصلی مراجعت نمایم، روزی مرابحضرت خواجه ملاقات افتاد، سع ۱۳۹ تواضع و تضرع بسیار کردم که گوشه خاطری بمن دارند، (ب) فرمودند این زمان که عزیمت کرده نزد ما آمده ای و گفته (ج) ای دوستدار (د) خدمتم لکن (ه) از چه جهت؟ "گفتم" از آن جهت که بزرگید (و) و مقبول همه خلائق "فرمودند" دلیلی بهتر ازین می شاید که این قبول شیطانی باشد "گفتم" حدیث صحیح است که هر گاه حق سبحانه بنده را بدوستی گیرد دوستی او را در دلهای بندگان خود اندازد "ایشان تبسم کردند و فرمودند که ما عزیزانیم، ازین سخن ایشان حال من دیگر شد بجهت آنکه پیش ازین یک ماه در خواب دیده بودم- چون ایشان این سخن فرمودند مرا آن خواب یاد آمد، از حضرت خواجه التماس کردم که خاطر شریف با من دارید، فرمودند "شخصی (ز) از عزیزان علیه الرحمة والفقران خاطر طلبیده است، فرمودند در خاطر غیر نمی ماند، چیزی پیش ما گذار که چون آن را بینم تو یاد آی" - پس فرمودند که ترا خود چیزی نیست که پیش ما گذاری طاقیه مبارک خود بمن دادند که این را نگاه دارید هر گاه که این طاقیه را بینی ما را یاد کن، چون یاد کنی بیایی، و فرمودند که زنهار درین سفر مولانا تاج الدین دشت کولکی (رح) را دریابی که وی از اولیاء (ک) الله است. بخاطر آمد که مرا اتفاق بلغ است و از آن راه بوطن خود می روم، بلغ کجا ودشت کولک کجا؟ وبعد از آنجا متوجه بلغ شدم. اتفاقاً ضرورتی واقع شد و صورتی پیش

(الف) سع، غغ، مظ بخواری (ب) ایضاً- دارید (ج) سع، مظ- گفتند (د) ایضاً- دوستار (ه) سع، غغ، مظ- که (و) یعنی بزرگ هستید، عر- بزرگ کنید (ز) سع، غغ مظ- شخص (ک) سع - اولیاء



آمد که از بلخ بدشت کولک افتادم و اشارت حضرت خواجه مرا یاد آمد، متعجب شدم و صحبت مولانا تاج الدین را دریافتم و بعد از آن (الف) دریافت مولانا رابطه محبت من بحضرت خواجه قوت گرفت و سبب واقع شد که باز به بخارا بملازمت ایشان مراجعت کردم و این داعیه در خاطر افتاد که دست ارادت بحضرت خواجه دهم - در بخارا مجذوبی بود که بوی عقیده تمام داشتم، بر سر راه نشسته بود، (ب) باوی گفتم روم، گفت زود برو درپیش خود خطوط را شمار کنم، (ج) اگر فرد باشد دلیل بر حقیقت این داعیه خواهد بود که ان الله فرد و یحب الفرد، چون شمار کردم فرد بود، بر یقین تام بحضرت خواجه رفتم و ارادت گفتم و مرا وقوف عددی تلقین کردند و فرمودند که من دلیل ساخته بودم و هم حضرت مولانا یعقوب قدس الله سره در بعضی از مصنفات خود نوشته اند که چون بعنایت بی علت حق سبحانه و تعالی حضرت خواجه بهاء الحق والدین (د) قدس الله سره را داعیه طلب درین فقیر پیدا شد عصا کش و قائد فضل (ه) الهی بصحبت حضرت خواجه بهاء الحق الدین قدس الله سره کشید، در بخارا ملازمت ایشان کردم بکرم عمیم ایشان می (و) یافتم تا به هدایت صمدیت یقین حاصل (شد) که ایشان از خواص اولیاء اند و کامل مکمل اند. بعد از اشارات غیبیه و واقعات کثیره س ۱۴۱

تفاوت بکلام الله کردم، این آیت بر آمد "أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَيْهُمْ اللَّهُ فَبِهِدْيِهِمْ قَعْدَهُ" (ز) و در آخر روز در فتح آباد که مسکن این فقیر بود متوجه مزار شیخ سیف الدین باخرزی رحمة الله تعالی (علیه) نشسته بودم که ناگاه پیک قبول الهی در رسید و بی قراری در باطن پیدا شد، قصد حضرت خواجه کردم، چون به قصر عارفان که منزل ایشان بود در رسیدم حضرت خواجه را بر سر راه منتظر دیدم، تلقی باحسان نمودند و بعد از نماز صحبت داشتند و هیت ایشان مستولی شده بود و مجال نطق نمانده. درین اثنا فرمودند که در اخبار است "العلم علما علم القلب فذلک علم النافع علمه" (ک) الانبیاء والمرسلون و علم اللسان فذلک حجة الله علی ابن آدم" (ل) امید است که از علمی

(الف) - (ان) زاید است (ب) مع، مظ-دید (ج) زود برو و در پی خود خطوط بسیار بر زمین کشید-با خود گفتم این خطوط را ششما کنم (ارشادات ج ۱ ص ۱۱۷) (د) غم، غم (بهاء الحق والدین) ندارد (ه) فتح عر-فیض (و) قیاساً "التفات می یافتم" (ز) انعام ۹۰ (ک) غم، غم- علم الانبیاء (ل) رجوع کنید به سنن دارمی مقدمه ص ۳۴.

نصیی بتورسید و فرمودند که در خبر است "اذا جلستم (الف) اهل الصدق فاجلسواهم بالصدق فانهم جواسیس القلوب یدخلون فی قلوبکم وینظرون الی همّکم" وما مامور ایم بخود کسی را قبول نمی کنیم، امشب ببینیم که چه اشارت می شود، اگر ترا قبول کنند مانیز قبول کنیم و آن شب چنان بر من صعب گذشت که به عمر خود چنان شبی نگذرانیده بودم که مبادا در رد باز شود. ترسان و هراسان چون با ایشان غار بامداد ادا کردم فرمودند "مبارک باد که اشارت بقبول شد، ما کسی را کم قبول می کنیم و اگر قبول می کنیم دیر قبول می کنیم، اما تا هر کسی چون آید و وقت چون باشد" - بعد ازان سلسله مشائخ خود را تا بحضرت خواجه عبدالخالق غجدوانی (رح) بیان کردند سع ۱۴۲

واین فقیر را بوقوف عددی مشغول گردانیدند و فرمودند که اول در علم لدنی این سبق است که از حضرت خواجه خضر علیه السلام بحضرت خواجه عبدالخالق غجدوانی (رح) رسیده، بعد از آن چند وقت دیگر در ملازمت ایشان می بودم تا غایتی که فقیر را از بخارا اجازت سفر شد، فرمودند که آنچه از ما بتورسیده است به بندگان خدای تعالی برسان تا سبب سعادت باشد. حضرت ایشان فرمودند که حضرت مولانا یعقوب علیه الرحمة گفتند که حضرت خواجه بزرگ (رح) مرا فرموده اند که بخواجه علاءالدین عطار (رح) مصاحب باشید، بعد از وفات حضرت خواجه بچندگاه من به بدخشان افتادم و خدمت خواجه علاءالدین در چغانیان متوطن بودند، باین فقیر نامه ای نوشتند که وصیت حضرت خواجه چنین بود که باهم باشیم، حالا مصلحت چیست؟ چون بر مضمون مکتوب اطلاع افتاد من بچغانیان آمدم و در ملازمت ایشان باشیم تا وقتی که خدمت خواجه نقل کردند بعد از سه روز سفر کردم و بجانب هلفتو آمدم و در مبدأ المعاد که تصنیف شیخ احمد سرهندی (رح) است آورده است که وی بعد از وفات حضرت خواجه بزرگ در ملازمت خواجه علاءالدین عطار (رح) در مرتبه کمال رسیدند. صاحب رشحات می گوید که خدمت مولانه یعقوب علیه الرحمة از من پرسید

(الف) سع، مظ: جالستم (جلس: نشتن، جالس: نشاندن) بنابرین جلستم که در متن اختیار کردیم درست است.

که تو در خراسان بودی (الف) و مردم می گویند که خدمت شیخ زین الدین الخوافی (ب) (رح) خوابهای مریدان را تعبیر می کنند و از آن اعتبار بسیار می گیرند، گفتم آری، واقع است. خدمت مولانا دست مبارک در میان محاسن داشتند. بعد ازین سخنان سع ۱۴۳ ایشان را غیبت دست داد و داب (ج) ایشان آن می بود که زمان زمان از خود غائب می شدند، در آن غیبت سر مبارک ایشان پیش سینه افتاد چنانچه دوسه تار موی سفید در فرجهای انگشتان مبارک ایشان بماند بعد از ساعتی سر بر آوردند و این بیت خواندند:

چون غلام آفتابم همه ز آفتاب گویم      نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم  
ولادت ایشان در غزنین است و قبر ایشان در هلفتو است که یکی ازده های حصار است.

**از خواجه علاء الدین عطار قدس الله سوه:** نام ایشان محمد بن محمد البخاری (د) است، اصل ایشان از خوارزم و از کبار مریدان و خلفاء خواجه بزرگ اند و در ایام حیات خود تربیت بسیاری از مریدان خواجه که با ایشان می بودند می کردند. وی می فرمودند که علاء الدین بار را بر من سبک کرده است و در مقامات مذکور است که حضرت خواجه بزرگ در بادی حال خدمت علاء الدین (رح) را در مجالس نزدیک خود می نشانند و زمان زمان متوجه ایشان می شدند. بعضی (از) محرمات حضرت خواجه را ازین معنی سوال کردند، فرمودند "او را نزدیک خود می نشانم تا گرگ او را نخورد، گرگ نفس او در کمین است، هر لحظه از حال وی تفحصی می نمایم". خدمت خواجه علاء الدین (رح) فرموده اند که در اوائل ملازمت حضرت سع ۱۴۴ خواجه قدس سره شیخ محمد در آهنین (ه) از من سوال کرد که دل بنزدیک تو بچه کیفیت

(الف) بوده ای (رشحات ج ۱ ص ۱۲۰) (ب) مولانا یعقوب (رح) با شیخ زین الدین الخوافی (رح) در مصر هم سبق بوده اند پیش مولانا شهاب الدین سیرامی (رح) تلمذ میکرده اند و رشحات ج ۱ ص ۱۲۰ (ج) غغ، عر، آداب - (داب بمعنی عادت درست است) (د) سع، مظ - البخواری (ه) غغ، عر - هندی - (آهنین درس است، کذا فی رشحات ج ۱ ص ۱۴۲)

است؟ گفتیم کیفیت آن پیش من معلوم نیست، وی گفت دل بنزدیک من چون ماه سه روزه است، بعد ازان من تعریف و تمثیل وی را به نسبت دل به حضرت خواجه عرض کردم، فرمودند "آن درویش نیست (الف) که حال خود را بیان کرده است" و حضرت خواجه در آن محل ایستاده بودند، قدم بر قدم من نهادند، مرا کیفیت بزرگ پیدا شد که جمیع موجودات را در خود مشاهده کردم، چون من از آن حال باز آمدم حضرت خواجه فرمودند که نسبت اینست نه آن، پس حال دل را کی توانی ادراک کنی؟ دل در بیان نمی آید و سر آن حدیث که لایسغنی ارضی و لاسمائی ولكن یسغنی قلب عبدی از غوامض است، پس حال دل را که بشناسد؟- همچنین در رشحات عین الحیات (ب) است و صبیحه خواجه بزرگ در خانه خواجه حسن عطار (رح) بود که فرزند ایشان (ج) بود. خواجه حسن عطار (رح) ثمره شجره ولایت ایشان در ایام طفلی منظور عنایت و عاطفت حضرت خواجه بزرگ قدس الله سره بودند. گویند که روزی خواجه حسن با جمعی اطفال در باغ مزار بازی می کردند و هر گوساله سوار شده بودند و کودکان گرد ایشان می دویدند. درین اثناء خواجه بزرگ بآنجا رسیدند و ایشان با کودکان بر آن وجه دیدند و فرمودند که زود باشد که این کودک سوار باشد و پادشاهان ذی شوکت در رکاب پیاده بدون و آنچنان بود که چون خدمت خواجه حسن عطار به خراسان آمدند و در باغ زاغان (د) مرزا شتری پیش ایشان بطریق معامله کشید و از غایت اخلاص که بایشان داشت، خواست خود ایشان را سوار کند، پیش آمد و بیک دست رکاب اشتر (ه) گرفت و بدست دیگر عنان وی و ایشان را سوار محکم گرفته چند گام بدوید، بعد ازان اشتر بیارامید، ایشان فرود آمدند و روی بطرف بخارا آورده نیازمندی کردند و تواضع نمودند و قصه ایام طفلی و سوار شدن بر گوساله و وعده حضرت خواجه ایشان را که

(الف) آن درویش نسبت خود را بیان کرده است (رشحات ج ۱ ص ۱۴۲) (ب) رک به رشحات ج ۱ ص

۱۴۲ (ج) یعنی حسن عطار (رح) (د) در باغ غازان مرزا شاه رخ را دیدند، مرزا شاه رخ

استری پیش ایشان... الخ (رشحات ج ۱ ص ۱۵۹) (ه) اشتر (به معنی قاطر- کذا فی

رشحات ج ۱ ص ۱۵۹)

پادشاهان ذی شوکت در رکاب تو بدون باز بمرزا گفتند و سر سرکشی اشتر ظاهر شد و استماع آن حکایت و مشاهده آن صورت سبب (الف) ازدیاد یقین حاضران بحضرت خواجه بزرگ قدس الله سره. و حضرت خواجه محمد پارسا قدس الله سره نوشته اند که حضرت خواجه علاء الدین عطار، قدس الله سره در اول شعبان سنه خمس وتسعين و سبع مائنه پیش از وفات به هفت سال از چغانیان متوجه به بخارا شدند به نیت زیارت حضرت خواجه بزرگ قدس الله سره و بعد از هژده روز رسیدند و در اوائل شوال مراجعت کردند، شب عید رمضان در بخارا بودند، درویشی از درویشان آن شب در واقعه دید که بارگاهيست درنهایت بزرگی و حضرت خواجه علاء الدین با حضرت خواجه بزرگ قدس الله سرهما در نزدیکی (ب) آن بارگاه اند و معلوم شد که آن بارگاه حضرت رسالت پناه است صلی الله علیه و آله وسلم، حضرت خواجه بزرگ (رح) بآن سع ۱۴۶ بارگاه در آمدند بملاقات حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و بعد از فرصتی بیرون آمدند، با ایشان نشست و بسط (ج) تمام فرمودند که مرا این کرامت کردند، هر که در صد فرسنگی قبر من باشد از هر طرفی، من او را شفاعت کنم باذن الهی و عطار (رح) را در چهل فرسنگی مرقد او مرتبه شفاعت دادند و کمینه از محبان و متابعان را يك فرسنگی (د) مرقد او مرتبه شفاعت دادند. خدمت خواجه عبدالله امامی اسفهانى (ه) (رح) که از اجله (و) اصحاب حضرت خواجه علاء الدین عطار اند قدس الله سرهما بالتماس یکی از سادات بزرگ در طریقه خواجگان قدس سرهم رساله ای مختصر بغایت مفید نوشته است از آن نسبت که رسم تبرک ایراد می یابد.

**و شمه:** طریقه توجه طائفه علائیه و پرورش نسبت باطنی ایشان چنانست که هر گاه که خواهند بدان اشتغال نمایند اولاً صورت آن شخص که این نسبت ازو یافته باشد در خیال در آورند تا آن زمان که اثر حرارت و کیفیت معهوده ایشان پیدا شود، بعد

(ج) بهاشت و بسط تمام فرمودند

(و) غغ، عر- جمله

(ب) غغ، عر- نزدیک

(ه) اسفهانى در فارسى جدید

(الف) سع، مظ- سبب

(د) غغ، عر- فرسنگ

از آن خیال را نفی نکنند بلکه آنرا نگاه دارند و چشم و گوش و هوش و همه قوی بآن خیال متوجه بقلب شوند که عبارت است از حقیقت جامعه انسان (الف) که مجموع کائنات از علوی و سفلی دروی مدرک می شود مفصل آنست اگر چه آن از حلول در اجسام منزّه است لکن چون نسبتی میان او و میان این نقطه صنوبری است پس توجه

سع ۱۴۷ باین لحم صنوبری باید نمود (ب) و چشم و فکرو خیال و همه قوی را بر آن گماشت (ج) و حاضر آن بود و بر در دل نشست (د) و ماشک نداریم که ذرین حال کیفیت غیبت و بیخودی رخ نمودن آغاز کند آن کیفیت را راه (هـ) فرض (می) باید کردن و از پی آن رفتن و هر فکری که در آید بتوجه (و) بحقیقت قلب خود (ز) نفی آن کردن و بآن (جزوی) مشغول نشدن و در آن محل بکلی در گریختن تا آن نفی شود و اگر نفی نشود التجابصورت آن شخص باید کردن و آن را نگاه داشتن تا باز آن نسبت پیدا شود، آنزمان خود آن صورت نفی می شود، اما باید که شخص متوجه آنرا نفی کند (ک) و اگر چنانچه بآن صورت وساوس نفی نشود چند نوبت باسم یا فعال بحسب معنی در دل مشغول شود که البته دفع شود و اگر نیز باین دفع نشود در دل چند نوبت تأملی کلمه لا اله الا الله بکند بدین طریقه که لا موجود الا الله تصور کند و آن وسوسه که مشوش او می باشد از هر نوع که باشد چون موجودیست از موجودات ذهنی، بتحقیق آنرا بحق سبحانه قائم بیند بلکه عین حق داند زیرا که باطل نیز بعضی از ظهورات حق (ل) است و شك نیست که باین تأملی ذوقی شود و نسبت عزیزان قوت گیرد و آن زمان آن فکر را نیز نفی کند و بحقیقت بیخودی متوجه شود و از پی آن برود و اگر بآنکه ذکر لا اله الا الله در دل بگوید حضوری نیابد بچهر چند نوبت بگوید والله را مد بدهد و دل فرو برد و آن مقدار مشغول شود که بسیار ملول نشود و چون بیند که ملول خواهد شد ترك کند و بداند که مادام که غیبت و بیخودی و نسبت عزیزان در ترقی

(الف) انسانی (ب) باید نمودن (ج) باید گماشتن (د) و حاضر آن بودن و بر در دل نشستن (هـ) راهی (و) متوجه (ز) قلب خود گشته (ک) نکند (ل) سع، مظه: خواست

باشد فکر در حقائق اشیا و توجه به جزئیات عین کفر است، بیت: (ع)

با خودی کفر ببخودی دین است

بلکه فکر در اسماء (الف) و صفات حق سبحانه هم نباید کردن درین دم و اگر نیز برسد آنرا نفی باید کردن باین طریقها که گفته شد، اگر کسی گوید که درین صورت نفی حق لازم آید جواب گویم که حق را برای حق نفی میتوان کردن چنانچه خواجه بزرگ قدس الله سره فرموده اند پس اگر فکر حق صرف باشد هر چند نفی کنی باید که زیادت شود زیرا که حق به نفی کسی منفی نشود و الا زائل گردد و نیز مطلب روحانیت این طائفه عالیّه توجه به نیستی است که سرحد وادی حیرت است و مقام تجلی انوار ذات است و در آن مقام وجود نمی ماند و فکر در اسماء و صفات شك نیست که این (ب) مرتبه فروتر است و باید که در بازار و گفتگو و اکل و شرب و همه حالات آن حقیقت جامعۀ خود را نصب العین خود سازد و او را حاضر داند و بصورت جزوی از حضرت جامعۀ خود غافل نشود بلکه همه اشیا را بوی قائم داند و سعی کند که او را در همه مستحسّنات و مستقبّحات (ج) مشاهده نماید تا بجای رسد که خود را در همه ببیند و همه اشیا را آئینه جمال با کمال خود داند بلکه همه را اجزای خود یابد، ع

جزو درویش (د) است جمله نیک و بد

در حالت سخن گفتن نیز باید که ازین مشاهده غافل نشود بلکه گوشه چشم دل اویدان سو باشد و اگر چه ظاهر او به چیزهای دیگر مشغول باشد چنانچه فرموده اند:

از درون شو آشنا و از برون بیگانه شو اینچنین زیبا روش کم می بود اندر جهان

و هر چند (صمت) بیشتر باشد این نسبت قوی تر گردد و چون بمرتبه ای رسد که تفرقه میان دل و زبان تواند کردن و خلق او را حجاب از حق نشود و حق حجاب از خلق

نگردد آنزمان تواند که بصفت جذبه در دیگران تصرف کند و اجازت ارشاد و دعوت خلق بحق آن کس را باشد که باین مرتبه برسد و باید که خود را از غضب راندن (الف) نگاه دارد که راندن غضب ظرف باطن را از نور معنی تهی و خالی می سازد و اگر غضبی واقع شود یا قصوری دست دهد که کدورتی قوی طاری شود و سر رشته دلت گم گردد یا ضعیف شود غسل برآرد، اگر قوت مزاج وفا کند بآب سرد که بسیار صفا میدهد والا بآب گرم و جامعه پاک پوشد و در جای خالی دو رکعت نماز بگذارد و چند نوبت بقوت نفس بر کشد و خود تضرع کند و بکلی باو توجه نماید و بداند که این حقیقت جامعه مظهر مجموع ذات و صفات حق است نه آنکه حق سبحانه دروی حلول کرده بلکه بمنزله صورت است در مرات. پس این تضرع بحقیقت نزد حق سبحانه باشد، همچنین در رشحات عین الحیات آورده است. (ب)

می فرمودند که رعایت جانب اهل علم باید کرد و حال خود را پوشیده باید داشت و با هر يك از اهل طریق به نسبت حال او سخن باید گفت، رعایت خاطر و احتراز از آزار اهل قلوب می باید کرد. باین طائفه درونی شدن کار (را) دشوار تر می گرداند، کارهای درونی ایشان باریکتر است، مخالطت و دوستی کردن با ایشان وقتی مفید است و سبب مزید احوال است که بواسطه آن مخالطت آداب صحبت ایشان را بیشتر ۱۵۰ سع شناسد و بیشتر رعایت کند والا سبب مزید خطر باشد، ع

بی ادب را بار نی با ادب بودن خطاست

خطای ادب ظهور هستی و خود را با ادب دیدن است. پوشیده نماند که بعضی از کلمات قدسیه حضرت خواجه علاء الدین عطار قدس الله سره که در مجالس صحبت می فرموده اند خدمت محمد پارسا قدس الله سره در قید کتابت آورده اند و بعضی ازان اینست که برسم تبریک می آرم. می فرمودند که مقصود از ریاضت نفی تعلقات



جسمانیت است بکلی و توجه کلی به عالم ارواح و عالم حقیقت، مقصود از سلوک آنست که بنده با اختیار و کسب خود ازین تعلقات که موانع راه اند بگذرد و هر يك ازین تعلقات را بر خود عرض کند، از هر کدام که گذرد علامت آن بود که آن تعلق مانع نیست و غالب نیامده است و در هر کدام که باز ایستد و خاطر بآن بسته بیند بداند که آن مانع راه او شده است، تدبیر قطع آن کند. حضرت خواجه ما برای احتیاط چون جامعه نو پوشیدندی در اول گفتندی که این آن فلان است و عاریت وار پوشیدندی و دیگر می فرمودند که چون طالب بامر مرشد و مدد او خود را خالی میکند از هر مانعی که از محبت مرشد بود و در دل طالب تمکن یافته باشد، پس از آن قابل فیض الهی گردد و محل ورود احوال نامتناهی شود بحقیقت قصور در فیض الهی نیست، قصور از جهت طالب است، چون طالب رفع موانع کرد هر آئینه حالی طلوع کند بر او و بر واسطه روحانیت مرشد که آن حال محل حیرت باشد و به هیچ وجه ادراک وجود آن حقیقت نتواند کرد "رب زدنی تحیراً فیک" حکمت اختیار در آدمیان بیشتر است، چون موانع طبیعت اصل شده اند بقوت اختیار و جهت بسیار دفع آن موانع می باید کرد، فرشتگان اگر چه مجبور بر طاعت اند و معصوم از مخالفت قصداً و فعلاً اما در خشیت و خوف اند، اعتبار تمام اختیار را است در سعادت و شقاوت و ترقی و تنزل. وفات علاء الدین عطار (رح) بعد از نماز خفتن شب چهار شنبه بیستم رجب سال هشت صد و دو هجری و قبر ایشان در ده نو چغانیان است و وفات خواجه حسن عطار (رح) در شب دو شنبه عید قربان است سال هشت صد و بیست و شش هجری و قبر وی در ده نو چغانیان است.

### از خواجه بهاء الدین نقشبند قدس الله سره: وجه تسمیه

نقشبند در رساله بهاریه که در مقامات حضرت خواجه می نویسد که حضرت خواجه می فرمودند که من و پدر بصنعت کمخواب بافی و نقشبندی مشغول می بودیم و

همون نقل بدستخط حضرت مولانا عبدالرحمن جامی قدس الله سره نوشته یافتم. پوشیده غماند که در سلسله خواجهگان قدس الله سرهم از زمان خواجه انجیر فغنوی (رح) تا زمان امیر کلال رحمهما الله تعالی ذکر خفیه را با ذکر علانیه جمع می کردند و ایشان را در سلسله شریفه علانیه خوانان می گویند. چون زمان ظهور خواجه بهاءالدین قدس الله سره رسید بنابر آنکه از حضرت خواجه عبدالخالق قدس الله سره مامور بعمل عزیمت بودند ذکر خفیه اختیار کرده و از ذکر علانیه اجتناب نموده و هر گاه که اصحاب امیر کلال (رح) در مجلس افتتاح ذکر علانیه می کردند حضرت خواجه بر می خاستند و از آن حوزه بیرون می رفتند و بر خاطر اصحاب این معنی بغایت گران می آمده است لکن حضرت خواجه پروای آن نمی کردند (الف) و در مقام رفیع نقل (ب) ایشان نمی شدند، اما در خدمت و ملازمت امیر کلال (رح) هر گز دقیقه فروغی گذاشتند (ج) و همیشه سر تسلیم بر آستانه ارادت و متابعت ایشان می داشتند (د) و امیر (رح) روز بروز التفات به حضرت خواجه زیاده می کردند. (ه) سر سلسله نقشبندیان است بنظر قبول از فرزندی خواجه محمد بابا سماسی (رح) است، بظاهر مرید سید امیر کلال (رح) است و او یسی بود از روحانیت خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس الله و از خدمت شیخ خلیل (۸۶) انا (رح) یعنی بابا که از مشائخ ترکستان است فائده های گرفته است، طریقه ایشان تمام مطابق شرع بود و مذهب امام اعظم (رح) داشتند و اکثر مشائخ این سلسله حنفی مذهب اند. از خواجه بزرگ

(الف) سع، غح، مظ- نمی کرده اند (ب) نقل ایشان نمی شده اند (رشحات ج ۱ ص ۹۶)

(ج) سع، غح، مظ- گذاشتند (د) ایضاً - داشته اند (ه) ایضاً- کرده اند

(۸۶) در باره شیخ خلیل انا (رح) در کتب معاصر هیچ تفصیلی تا حال معلوم نشد، مولانا عبدالرحمن جامی (رح) نوشته است که خواجه بهاء الدین فرموده اند که شیعی در اوائل این کار (سلوک) در خواب دیدم خلیل انا رحمة الله علیه را که از کبار مشائخ ترک اند مرا پدرویشی سفارش می نمایند، چون بیدار شدم صورت آن درویش در خاطر من بود.... ومن دائم طالب آن درویش می بودم تا روزی در بازار بخارا باو ملاقات افتاد، او را شناختم، پرسیدم نام او خلیل بود و در آن وقت با او مجالست و مکالمت میسر نشد، چون بمنزل رسیدم شب رسید، قاصدی پیامد که درویش خلیل ترا می طلبد و ایام تیر ماه بود.... به خدمت او رسیدم و حالات غریبه مشاهده کردم. بعد از مدتی او را پادشاهی مملکت ماوراءالنهر میسر شد و در زمانه حکومت و سلطنت تا شش سال در خدمت او همی بودم. (نفعات الاتس طبع) تهران، سال طباعت ندارد، ص ۳۸۳-۳۸۴).

پرسیدند که طریقه شما جهرو سماع می باشد فرمودند که نمی باشد، پس گفتند طریقه شما بر چیست؟ فرمودند که ظاهر با خلق و باطن با حق . روزی حضرت (خواجه) بزرگ قدس الله سره عمارتی می کردند و همه اصحاب ایشان از خرد و بزرگ آنها حاضر (الف) بودند، باهتمام بکار گل شغل داشتند و حضرت خواجه محمد پارسا قدس الله روز درمیان گلزار بودند، چون آفتاب بعد استوا رسید و هوا بغایتی گرم شد حضرت خواجه اصحاب را اجازت فرمودند که ساعتی استراحت کنید، هر کس دست و پای شستند و بسایه رفتند و بخواب افتادند و حضرت محمد پارسا هم در آن گلزار پای پرگل در آفتاب خواب کردند. درین اثناء حضرت خواجه بزرگ (رح) آمدند و بر همه اصحاب گذر کرد، چون پیش خواجه محمد رسیدند و ایشان را بآن کیفیت دیدند روی مبارك خود را بر پای مالیدند و فرمودند که خداوندا! بحرمت این پای که بر بهاء الدین رحمت کن. و خدمت امیر کلال (رح) در مرض آخر خود اصحاب را بمتابعت حضرت خواجه بزرگ قدس الله سره اشارت فرمودند. در آن (محل) اصحاب از خدمت امیر سوال کردند که حضرت خواجه بهاء الدین (رح) در ذکر علانیه متابعت شما نکردند (ب) و امیر (رح) فرمودند (ج) هر عملی که بر ایشان می گذرانند بنا بر حکمتی است و اختیار ایشان درمیان نیست پس این مصراع خواندند ع:

ای همه تو من کیم چنانکه تو داری (د)

سخن خلفاء و خواجگان قدس الله ارواحهم: اگر تو را بی اختیار بیرون آورده اند مترس و اگر تو بخود بیرون آمده ای مترس. منقولست که حضرت خواجه محمد پارسا را قدس الله سره در توجه مراقبه غیبت بسیار واقع می شده و حضرت خواجه علاء الدین عطار را قدس الله سره شعور و وقوف تمامی بوده و آن صفت شعور و صحو را از غیبت و سکر اتم و اکمل گفته اند. حضرت خواجه عیبدالله احرام قدس الله سره

(الف) آنان (ب) غم، عز، نمی گیرد (ج) سم، غم، مظ- فرموده اند (د) قیاساً دانی

فرموده اند که بعد از وفات خواجه بهاءالدین قدس الله سره همه اصحاب حضرت خواجه بحضرت خواجه علاء الدین بیعت کرده اند بجهت علو شان ایشان حتی خواجه محمد پارسا قدس الله سره. - خواجه علاء الدین عطار قدس الله سره فرموده اند که در وقت نقل حضرت خواجه یسین می خواندم، چون به نیمه رسانیدم انوار ظاهر شدن گرفت، به کلمه مشغول شدم، بعد از آن حضرت خواجه منقطع شد سن شریف ایشان هفتاد و سه سال تمام شده بود و در هفتاد و چهارم بود که نقل فرمودند. وفات ایشان در شب دوشنبه سیم ماه ربیع الاول سنه احد و تسعین و سبع مائه بوده و در تاریخ حضرت خواجه گفته اند:

رفت شاه نقشبند آن خواجه دنیاو دین آنکه بودی شاهراه دین و دولت ملتش مسکن و مأوی او چون بود قصر عارفان "قصر عرفان" (الف) زین سبب آمد حساب رحلتش خواجه بزرگ علیه الرحمة وصیت کرده بود که پیش جنازه من این بیت بخوان:

مفلسانم آمدم در کوی تو شیئاً لله از جلال روی تو

**از امیر کلال قدس الله سره:** شرف سیادت داشتند و بداش گری اشتغال می داشتند و بر زبان بخارا کلال داش (ب) را گویند و در مقامات ایشان مذکور است که والده ایشان فرموده اند "تا امیر کلال را در پوست داشتم هر گاه که لقمه به شبه اتفاق افتادی (مرا) در شکم درد عظیم بگرفتی، چون این معنی مکرر شد دانستم که بسبب وجود این طفل است، دیگر در لقمه احتیاط کردم و بوی امیدوار شدم. چون سید امیر کلال به سن شباب رسیدند کشتی می گرفتند و گرد ایشان سح ۱۵۵ هنگامه و معرکه می شدند. روزی در آن معرکه شخصی را بخاطر گذشت که چه معنی دارد که سید زاده شریف کشتی گیرد و زور آزمای کند و طریق اهل بدعت ورزد. درین اثناوی را خواب ریود و در خواب چنان دید که قیامت قائم شده و وی جای درمیان

(الف) قیاساً "قصر عرفان" قصر عرفان ۱۰۰ ق - ۹۰ ص - ۲۰۰ ر - ۷۰ ع - ۲۰۰ ر ۸۰ ف - الف ۱ - ۵۰ ن = ۷۹۱ هـ) (ب) داشگر

لای (الف) و گل تا سینه فرو رفته و بحال خود فرو مانده تا که دید که امیر پیدا شدند و هر دو بازوی ویرا گرفتند و بآسانی بالا کشیدند. چون بیدار شد امیر در آن معرکه روی بوی کرده فرمودند که ما زور آزمای را از برای چنین روزها میکنیم. روزی حضرت خواجه محمد بابا از کنار معرکه امیر می گذشتند، زمانی بنظاره ایشان توقف کردند، بعضی اصحاب را که همراه بودند بخاطر گذشته که جهت چیست که حضرت خواجه متوجه این مبتدعان شدند، خواجه را بر آن خاطر اشرافی شده فرمودند که درین معرکه مردی است که بسی مردان در صحبت وی بدرجه کمال خواهند رسید، نظر ما بر اوست، می خواهم که او را (ب) صید کنم. درین محل نظر امیر بجانب ایشان افتاده و جذبه ایشان امیر را در ربود. چون خواجه قدم نهادند و روان شد امیر بی طاقت شد، معرکه گذاشت و از عقب ایشان رفته، چون خواجه بمنزل خود رسیدند امیر را در آوردند و طریقه گفت و بفرزندی خود قبول کردند. بعد ازان دیگر هرگز کسی امیر را سع ۱۵۶ در معرکه و بازار نه دید. مدت بیست سال در خدمت و ملازمت خواجه محمد بابا (رح) بودند پیوسته به هر هفته دو بار دوشنبه و پنجشنبه از سوخار (ج) به سماسی می رفتند بملازمت خواجه محمد بابا و باز می آمد و مسافت میان سوخار (د) و سماسی پنج میل شرعی است و در آن مدت بطریق خواجهگان قدس الله سرهم اشتغال می نمودند (ه) بر وجهی که هیچ کس را بر حال ایشان اطلاع نمی بوده است تا در ظل تربیت خواجه بدرجه تکمیل و ارشاد رسیدند (د) و حضرت خواجه بهاء الدین را قدس الله سره نسبت صحبت و تعلیم و آداب سلوک و طریقت از ایشان است خدمت سید امیر کلال را چهار فرزند بوده اند امیر برهان و امیر حمزه و امیر شاه و امیر عمر (رحمهم الله) و چهار خلیفه بوده اند خواجه بهاء الدین نقشبند و شمس الدین کلال و علاء الدین کزسرونی و بهاء الدین قشلاقی که شیخ صحبت و استاد حدیث حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند قدس الله سرهما ارباب کمال و اصحاب وقت حال بودند. حضرت خواجه

(الف) غح، عر- بالای (لای بمعنی لمن درست است) (ب) سع، غح، مظ - (را) ندارد (ج) (د) سوخاری (ارشادات ج ۱ ص ۷۶) (ه) سع، غح، مظ- دیده اند (و) ایضاً - رسیده اند

عبید الله احرار قدس الله سره می فرمودند که مولانا بهاء الدین قشلاقی علیه الرحمہ بزرگ بودند و حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند قدس الله سره در بدایت ارادت بصحبت ایشان رسیده بودند، ایشان فرمودند "مارا درویشی است که هیزم مطبخ می کشد، وی را ببینید حضرت خواجه بیرون آمدند (ر) و آن درویش را دیدند (الف) که پشته هیزم خشک بر پشت برهنه می کشیده است و آنکه خدمت مولانا حضرت خواجه را بدیدن وی اشارت کرده اند از برای تنبیه ایشان بوده است بر کمال اخلاص در خدمت. حضرت ایشان بعد از تقریر این حکایت روی بحضار مجلس کرده فرمودند "مردم این چنین خدمتها باخلاص آورده اند، لاجرم به دولتهای عظیم که فوق آن متصور نیست می رسیده اند، اگر شما این چنین خدمتها نمی توانید پیش بردن باری دانید که این چنین مردم می بوده اند". مولد و مدفن ایشان سوخار است.

**از خواجه محمد بابا سحاسی قدس. الله سره.** ایشان اکمل و افضل اصحاب حضرت عزیزان است. منقولست که چون حضرت عزیزان (رح) را وفات نزدیک رسید خواجه محمد بابا را از میان اصحاب اختیار کردند، (ب) امر خلافت و نیابت خود را بایشان تفویض کرد و همه اصحاب را بمطابعت (ج) و ملازمت ایشان امر کردند (د) و حضرت خواجه بهاء الدین را قدس الله سره نظر قبول و فرزندی ایشان بوده است و ایشان پیش از ولادت حضرت خواجه بارها که بر کوشک هنداون می گذشتند (ه) می فرمودند (و) که ازین خاک بوی مردی می آید، زود باشد که کوشک هندوان قصر عارفان شود تا وقتی که آنجا رسیدند، (ز) فرمودند که آن بوی زیاده شده، هماناگاه (ک) آفرید متولد شده است و در آن محل از ولادت حضرت خواجه سه روز گذشته بود جد ایشان معامله بر روی سینه ایشان گذاشته اند و ایشان را بنظر خواجه آورده خواجه فرمود که وی فرزند ماست و ما او را قبول کردیم، پس باصحاب گفتند که

(الف) سع، غح، مظ - دیده اند (ب) سع، غح، مظ - کرده اند (ج) ایضاً - مطابعت  
(د) ایضاً - کرده اند (ه) ایضاً - گذشته اند (و) ایضاً - فرموده اند (ز) ایضاً - رسیده اند  
(ک) قیاساً - همانا که

این مردی است که مابوی او شمیده بودیم، زود باشد که مقتضای (الف) روزگار شود، پس روی به سید امیر کلال (رح) کردند (ب) که خلیفه خواجه اند و فرمودند (ج) که در حق فرزندم بهاء الدین شفقت و تربیت دریغ نداری و ترا بحل نکنم اگر تقصیر کنی و امیر کلال بر پای خاستند و دست بر سینه بنهاد که مرد نه باشم اگر تقصیر کنم. خواجه محمد بابا را چهار خلیفه بودند، همه فاضل و کامل بودند که بعد از ایشان به دعوت صادقان و ارشاد طالبان مشغولی می کردند، خواجه صوفی سوخاری رحمة الله علیه که از خلفای خواجه محمد بابا بوده است و قبروی در ده سوخاری است از ده های بخارا، بر دو فرسنگ از شهر.

**خواجه محمود سماسی رحمة الله علیه:** فرزند شریف خواجه محمد بابا (رح) است و از خلفای ایشان مولانا دانشمند علیه الرحمة از کبار اصحاب خواجه محمد بابا است و از جمله مقریان ایشان بوده است، امیر سید کلال قدس الله سره، ایشان اکمل و افضل همه خلفاء و اصحاب خواجه محمد بابا بوده اند. مولد و مدفن ایشان قریه سماسی است که از جمله ده های رامتین است و از انجا تا بخارا سه فرسنگ شرعی است.

**از خواجه علی رامتنی قدس الله سره:** لقب ایشان در سلسله خواجهگان قدس الله سرهم حضرت عزیزان است و بصنعت بافندگمو مشغول می بوده اند. حضرت مخدوی (۸۷) در کتاب نفحات الانس نوشته اند که این فقیر از بعضی کتب اکابر چنین نوشته (د) دیدم که اشارت بایشان است، آنچه مولانا جلال الدین رومی قدس الله سره در غزلیات خود نوشته اند، شعر:

گر نه علم حال فوق قال بودی کی شدی بنده، اعیان بخارا خواجه نساج را

(الف) مقتدای (ب) سم، مظ- کرده اند (ج) ایضاً- کرده اند (د) "این فقیر از بعضی اکابر چنین استماع دارد" (نفحات الانس ص ۳۸۰)

(۸۷) یعنی مولانا عبدالرحمن جامی که مؤلف صفحات الانس مخدوم مؤلف رشحات عین الحیوة بوده و این اقتباس از انجا ماخوذ است (رک به رشحات ج ۱ ص ۶۲ و نفحات ص ۳۸۰).

حضرت رکن الدین علاء الدوله سمنانی قدس الله سره با ایشان معاصر (الف) بوده سع ۱۵۹  
 اند و میان ایشان مراسلات و مفاوضات (ب) واقع شده، گویند که حضرت شیخ  
 درویشی را بخدمت فرستاد و سه مسئله پرسیده و هر یکی را جواب شنیده، مسئله  
 اول آنکه شما و ما خدمت آینده (ج) و رونده می کنیم و شما در سفر تکلف نمی کنید و  
 ما تکلفهای می کنیم و مردم از شما آزاری ظاهر (د) نمی کنند و از ما در گله اند،  
 سبب این چیست؟ حضرت عزیزان (رح) جواب گفتند که خدمت کنندگان منت نهنده  
 بسیار اند و خدمت کنندگان منت دارنده کم اند، جهد کنید که از خدمت کنندگان منت  
 دارنده باشید تا کسی از شما در گله نباشد. مسئله دوم آنکه شنیده ایم که تربیت  
 شما از خضر علیه السلام است این چگونه است؟ جواب فرمودند که بندگان حق  
 سبحانه عاشقان آنند که خضر علیه السلام عاشق اوست. مسئله سیم آنکه ما شنیده  
 ایم که شما ذکر جهر می گویند، این چون است؟ در جواب فرمودند که ما نیز شنیده  
 ایم که شما ذکر خفیه می گویند، پس ذکر شما نیز جهر می باشد. مولانا سیف الدین  
 قصبه که از اکابر علمای آنزمان بوده از حضرت عزیزان سوال کردند که شما ذکر  
 علانیه به چه نیت می گویند؟ ایشان فرمودند باجماع همه علماء در نفس اخیر بلند  
 گفتن و تلقین کردن بحکم حدیث "لَقِنُوا أَمْوَاطَكُمْ بِشَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ" (ه) جائز است  
 و درویشان را هر نفس نفس اخیر است. شیخ بدرالدین که از کبار اصحاب بلغاری (و)  
 است صحبت عزیزان (رح) را دریافته بود پرسید که ذکر کثیر که ما از نزد حق  
 سبحانه بآن ماموریم کما قال سبحانه "وَاذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا" ذکر زیان است یا ذکر  
 دل؟ حضرت عزیزان فرمودند که مبتدی را ذکر زیان و منتهی را ذکر دل همیشه  
 مبتدی تکلف و تعمل می کند، اما منتهی را چون اثر ذکر بدل رسد جمله اعضاء  
 وجوارح و عزوق و مفاصل وی بذکر گویا شود و در آن وقت سالك بذکر کثیر محقق

(الف) غح، عر (معاصر) ندارد (ب) سع، مظ- معاضات (ج) سع، غح، لظ- آیند

(د) سع، مظ (ظاهر) ندارد (ه) رك به تذكره الموضوعات مؤلفه محمد طاهر بن علی القیشرانی ص ۹۹

(و) شیخ بدرالدین میدانی که از کبار اصحاب شیخ حسن بلغاری است (رشحات ج ۱ ص ۴۶)



شود و در کار يك روزه وی برابر کاریك سال (الف) دیگران بود. می فرمودند که حق سبحانه در هر شبان روزی سیصد و شصت نظر رحمت بر دل بنده مؤمن می کند، اینست که دل سیصد و شصت روزنه دارد و بجمیع اعضا سیصد و شصت رگ است از روده و شرائین (ب) متصل بدل، چون دل از ذکر متأثر (ج) شود و بآن مرتبه رسد که منظور نظر خاص حق سبحانه گردد اثر آن نظر از دل بجمیع اعضا منشعب شود تا هر عضوی به طاعتی لائق حال خود مشغول گردد و از نور آن طاعت (از) هر عضوی فیضی که نظر رحمت عبارت از آنست بدل رسد:

ذکر گنج است گنج پنهان به      جای این گنج دل پنهان به  
بر زبان گنگ شو بلب خاموش      با خرد انرا ازین معامله کوش (د)

و عمر شریف ایشان تا صد و سی کشیده بوده است. ایشان را دو فرزند بزرگوار بوده اند، هر دو عارف و کامل، خواجه خورد فرزند کلان حضرت عزیزان بوده است، نام او خواجه محمد بوده و اصحاب حضرت عزیزان را خواجه بزرگ می گفتند و خواجه محمد را خواجه خورد، خواجه ابراهیم رحمه الله علیه فرزند خورد حضرت عزیزان است. وفات ایشان روز دوشنبه بیست و هشتم ماه ذی القعدة سال پانزده و هفت صد و بقولی هفت صد و بیست و يك (هـ) هجری بود و قبر ایشان در خوارزم است.

**از حضرت خواجه محمود انجیر (۸۸) فتنوی رحمة الله علیه، (مولد)**

ایشان انجیر فغنه است) و آن دهی است در ولایت بخارا از مضافات وایکنی (و) که دهی بزرگ است مشتمل بر چندین ده و مزرعه و سه فرسنگ از بخارا و ایشان در وایکنی مقیم بودند، بکسب گلکاری می پرداختند و از آن مروجہ معاش می ساختند و

(الف) کاریك ساله (ب) سع، مظ- شرابین (ج) غغ، مؤثر (د) قیاساً با خرد راز این معامله کوش (هـ) رك به رشحات عین الحیات جا ۱ ص ۴۷۲. در تاریخ وفات حضرت عزیزان قطعه ای گفته اند:

هفصد و پانزده ز هجرت بود      بیست و هشتم ز ماه ذی قعدة

کان جنید زمان و شبلی رقت      زین سرا رفت در پس پرده

(و) وایکنه (رشحات عین الحیات جا ۱ ص ۵۹)

(۸۸) در بعضی نسخه ها انجیر فتنوی نوشته است (رجوع کنید به رشحات عین الحیات - ج ۱ ص ۵۹)

چون از خواجه اجازت ارشاد یافته و بدعوت خلق بحق مأذون گشته بنا بر مقتضی وقت و مصلحت حال طالبان ذکر علانیه افتتاح کردند و مولانا حافظ الدین که از کبار علماء وقت که جد اعلیٰ خواجه محمد پارسا اند باشارت استاد العلماء شمس الائمه الحلوی رحمه الله علیه در بخارا از خواجه محمود سوال کرد بحضور جمعی کثیر از ائمه و علماء زمان که خدمت شما ذکر علانیه بچه نیت گوئید؟ جواب فرمودند "تا خفیه بیدار شود و غافل آگاه گردد و روی براه آورد و به استقامت شریعت و طریقت در آیدو بحقیقت توبه و انابت که مفتاح همه خیرات و اصل همه سعادات است رغبت نماید. خدمت مولانا حافظ الدین گفتند که نیت شما صحیح است و شما را این شغل حلال است. آنگاه از خواجه محمود التماس نمودند که ذکر علانیه را حدی فرمائید که به حد حقیقت از مجاز ممتاز گردد و بیگانه از آشنا جدا شود. خواجه فرمودند که ذکر علانیه کسی را مسلم است که زبان او پاک باشد از دروغ و غیبت و حلق او پاک باشد از حرام و شبهت و دل او پاک باشد از ریا و سمعت و سر او پاک باشد از توجه بغیر از حضرت ربوبیت. وفات ایشان در سال هفت صد و یازده (الف) هجری بود و قبر ایشان نیز در بخارا (ب) است.

س ۱۶۲

**از خواجه عارف ریوگری رحمه الله علیه؛** مولد و مدفن ایشان در موضع ریوگر است و آن دهی است از ده های بخارا، وفات ایشان در سال هفت صد و پانزده هجری بود.

**از خواجه عبدالخالق غجدوانی قدس الله سره؛** و غجدوان دهی است از ده های بخارا و نام والد ایشان عبدالجمیل است، به عبدالجمیل امام معروف است، از اولاد امام مالک (رح) بود و مقتدای وقت و عالم ظاهر و باطن و ساکن ملاطیه روم بود و والده حضرت خواجه از اولاد ملوک روم بود و گویند عبدالجمیل امام

(الف) بقولی وفات ایشان در ۷۱۷ هـ است ( صوفیای نقشند ص ۱۴۸ - سلسله خیره ص ۱۹۶ )

(ب) واپکنه (رشحات ص ۵۹ ج ۱)

صحبت دار خضر علیه السلام بوده و خضر علیه السلام او را بوجود خواجه بشارت داده و عبدالحق نام نهاده و بعد از آنکه عبدالجلیل امام بسبب حوادث ایام با متعلقان از ولایت روم بدیار ماوراءالنهر افتاده اند بولایت بخارا آمده در غجدوان ساکن شده اند و حضرت خواجه آنجا متولد شده و در غجدوان نشو و نما یافته و در مبادی حال در شهر بخارا به تحصیل علوم اشتغال داشته اند. روزی در میان کاروبار بر استاد خود امام صدرالدین نام بزرگ (الف) از کبار علماء زمان تفسیر می خواند، باین آیت رسیده "أَدْعُو رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ" (ب) از استاد پرسیدند که حقیقت این خفیه و طریقه وی چیست؟ اگر ذاکر بلند میخواند و یا در وقت ذکر باعضاء حرکت می کند غیر بر آن اطلاع می یابد و اگر بدل می گوید شیطان بحکم حدیث "الشَّيْطَانُ يَجْرِي مِنْ أَمْرِ آدَمَ مَجْرَى الدَّمِ" (ج) واقف می شود. استاد فرمود "این علم لدنی است اگر حق سبحانه خواسته باشد از اهل الله بتو کسی رسد و ترا تعلیم

کند". حضرت خواجه عبدالحق (رح) منتظر بودند و قتیکه خضر علیه السلام بایشان سع ۱۶۳ رسیدند و وقوف عددی (۸۹) مرایشان را تلقین کردند. در فصل الخطاب مذکور است که روش عبدالحق در طریقت حجت است و مقبول همه فرق علی الدوام و ایشان را سبق ذکر دل در جوانی از خضر علیه السلام بوده و بر آن سبق مواظبت نموده اند و فرموده اند که در حوض آب در آی و غوطه خور و بدل بگو لاله الا الله محمد رسول الله و ذکر دل را بایشان آموختند و چون خواجه یوسف همدانی (رح) به بخارا آمدند صحبت ایشان را دریافتند گفتند خواجه خضر علیه السلام پیر سبق ایشان اند و خواجه یوسف همدانی قدس الله سره پیر صحبت ایشان اند. اگر چه طریقه خواجه یوسف و مشائخ ایشان قدس الله ارواحهم ذکر علانیه بوده است لکن چون حضرت

(الف) بزرگی (ب) اعراف ۵۵ (ج) سنن دارمی طبع ملتان ج ۲ ص ۲۲۸ - شرح مشکل الآثار ج ۱ ص ۲۹.

(۸۹) وقوف عددی یکی از هشت کلمات قدسیه خواجه عبدالحق غجدوانی (رح) است و مفهوم از وقوف عددی اینست که آن رعایت عدد است در ذکر قلبی، ذاکر را باید که در یک نفس سه کورت یا پنج کورت یا هفت کورت بایست و یک کورت گوید و عدد طاق را لازم شود (تفصیل در صفحات آینده متن می آید)

خواجه عبدالحق قدس سره از خواجه خضر علیه السلام تلقین ذکر خفیه گرفته بود و بآن مامور شده خواجه یوسف (رح) آنرا تغیر نداده اند و فرموده اند "بر وجهی که از ایشان مامور شده اید مشغول باشید". کرامت ایشان چنان است که در وقت نماز بکعبه می رفتند و می آمدند و ایشان را وصیت نامه ایست در آداب طریقت که برای فرزند معنوی خود خواجه اولیاء کبیر<sup>(۹۰)</sup> قدس الله سره نوشته اند، فرموده اند که "وصیت می کنم ترا ای پسرک من بعلم و ادب و تقوی در جمیع احوال بر تو باد که تتبع آثار سلف کنی و ملازم سنت و جماعت باشی و فقه و حدیث آموزی و از صوفیان جاهل دور باشی، همیشه نماز با جماعت گذاری بشرطیکه امام و مؤذن نباشی، هرگز طلب شهرت نکنی که در شهرت آفت است گم نام باشی و بحکم<sup>(الف)</sup> قضا حاضر مشو و ضمان کسی مباش و بر وصایای مردم در میا و با ملوک و ابنای ملوک صحبت مدار و خانقاه بنا مکن و در خانقاه منشین و سماع بسیار مکن که از سماع بسیار نفاق پدید آید و بسیاری سماع دل را بمیراند و بر سماع انکار مکن که اصحاب سماع بسیاراند. کم گوی و کم خور و کم خسپ و از خلق بگریز چنانکه از شیر بگریزند و ملازم خلوت خود باش و با امردان<sup>(ب)</sup> و زنان و مبتدعان و توانگران و عامیان صحبت مدار، حلال خور و از شبه پرهیز و تا توانی زن مخواه که طالب دنیا شوی و در طلب دنیا دین بیاد ندهی، بسیار مخند و از خنده قهقهه اجتناب کن که خنده بسیار دل را بمیراند و باید که در همه کس بحشم حقارت نه بینی و چشم شفقت نگری و هیچ فردی را حقیر نشمری، ظاهر خود را نمی آرای که آرایش ظاهر خرابی باطن است. باخلق مجادله مکن و از کسی چیزی مخواه و کسی را خدمت مه فرمای و مشایخ را بمال و تن و جان خدمت کن و بر افعال ایشان انکار مکن که منکر ایشان هرگز رستگاری نیابد. بدنیا و اهل دنیا مغرور مشو، باید که دل تو همیشه اندو هگین باشد و بدن تو بیمار و چشم

(الف) سح - بحکم (ب) غح، عر، مظ - بامردان

(۹۰) ایشان خلیفه دوم خواجه عبدالحق اند و بخاری الاصل اند، قبر ایشان در بخارا بر خاک ریز حصار بنزدیک برج عیار واقع است (رک به رشحات ج ۱ ص ۵۳)

تو گریان و عمل تو اخلاص و دعای تو تضرع و جامه تو کهن و رفیق تو درویش و مایه تو فقه (الف) و خانه تو مسجد و مونس تو حق سبحانه "و هم از کلمات قدسیه حضرت خواجه است این هشت عبارت که بنای طریقه خواجگان قدس الله ارواحهم بدانست، هوش در دم، نظر در (ب) قدم، سفر در وطن، خلوت در انجمن، یاد کرد، بازگشت، نگاه داشت، یاد داشت و غیره این همه پنداشت. پوشیده نماند که سه کلمه دیگر است که از جمله مصطلحات این طائفه عالییه است و آن و قوف زمانی و وقوف عددی و وقوف قلبی که جمله یازده کلمه باشد.

**هوش در دم،** و آن آنست که هر نفس از درون بر آید باید که از سر حضور و آگاهی باشد و غفلت بآن راه نیابد. حضرت مولانا کاشغری قدس الله سره فرموده اند "هوش در دم یعنی انتقال از نفس به نفس می باید که از سر غفلت نباشد و از سر حضور باشد و هر نفس که می زند از حق سبحانه خالی و غافل نباشد. حضرت ایشان فرموده اند یعنی خواجه احرار (رح) که درین طریقه رعایت و حفظ نفس را مهم داشته اند یعنی باید که جمیع انفاس بر نعت حضور و آگاهی مصروف شود و اگر کسی محافظت نفس نمی کند میگویند فلان کس نفس گم کرده است یعنی طریق و روش گم کرده است. حضرت خواجه بهاء الدین قدس الله سره فرموده اند "بنای کاری درین راه بر نفس می باید کرد چنانکه نگذارد که ضائع گردد و در خروج و دخول نفس حفظ ما بین النفسین سعی نماید که بغفلت فرو نرود و بر نیاید.

**نظر بر قدم،** و آن آنست که سالک را در رفتن و آمدن در شهر و صحرا و همه جای نظر او بر پشت پای او باشد تا نظر او پراکنده نشود و بجای که نمی باید نیفتد و می شاید که نظر در قدم اشارت بسرعت سیر سالک بود در قطع مسافت هستی و طی عقبات خود پرستی یعنی نظرش بهر جا که منتهی شود فی الحال قدم بر آن نهد.

**سفر دو وطن:** آنست که سالك از طبیعت بشری سفر کند یعنی از صفات بشری بصفات ملکی و از صفات ذمیمه بصفات حمیده انتقال فرماید. حضرت مولانا سعدالدین کاشغری (رح) فرموده اند "شخصی خبیث بهر جای که انتقال کند خبائث او زائل نشود تا انتقال نکند از صفات خبیثه "و پوشیده نباشد که احوال مشائخ طریقت قدس الله ارواحهم در اختیار سفر و اقامت مختلف افتاده است، بعضی از ایشان در بدایت سفر کنند و در نهایت مقیم باشند و بعضی در بدایت مقیم شوند و در نهایت سفر کنند و بعضی در بدایت و نهایت مقیم باشند و سفر نکنند و بعضی در بدایت و نهایت سفر کنند و مقیم نشوند و هر طائفه را ازین چهار فرقه در سفر و اقامت نیتی صادق و غرض صحیح است چنانچه در ترجمه عوارف مشروح است، اما طریقه خواجگان قدس الله ارواحهم در سفر و اقامت آنست که در بدایت حال چندان سفر کنند که خود را بملازمت عزیزی رسانند، پس در خدمت وی مقیم شوند و اگر آن هم در دیار خود کسی ازین طائفه یا بند ترك (سفر) کرده بملازمت وی شتابند و سعی جمیل در تحصیل ملکه آگاهی بتقدیم رسانند. بعد از حصول صفت ملکه سفر و اقامت علی السویه است. حضرت ایشان عبیدالله احرار (رح) می فرمودند که مبتدی را در سفر جز پریشانی هیچ حاصل (الف) نیست. چون طالبی بصحبت عزیزی رسد وی را می باید نشست و صفت تمکین می باید حاصل کرد و ملکه و نسبت خواجگان قدس الله ارواحهم بدست می باید آورد و بعد از آن بهر جا که رود هیچ مانع نیست (رباعی):

یا رب چه خوش است بی دهان خندیدن      بی واسطه چشم جهان را دیدن  
بنشین و سفر کن که بغایت خوب است      بی منت پا گرد جهان گردیدن

و در شرح این بیت که:

آئینه صورت از سفر دور است      کاپزای (ب) صورت از نور است

چنین فرموده اند که یعنی آئینه صوری که عبارت از آهن مصقولست از برای

(الف) غغ، عر، مظ - خاطر (ب) کانپذیرای صورت از نور است (اشعة المعات از مولانا عبد الرحمن جامی (رح) طبع انتشارات گنجینه تهران ص ۸۷.

انطباع صورت ناظر دروی حاجت به آن ندارد که بجانب صورت سفر کند و جنبش نماید زیرا که وی پذیرای صورت از جهت صفا و نوریت وجه خود شده است، هر چه در مقابل وی افتد و روی می نماید و صورت آن در وی منطبق می گردد، بی حرکت وی بسوی صورت همچنین چون آئینه معنوی دل از خشونات صور کونیه خلاص یافت و نوریت و صفا ویرا فرا گرفت و ظلمات خواستهای طبعی ازوی زائل شد، در قبول تجلیات ذات و صفات الهیه حاجت بسیر و سلوک ندارد، زیرا که سیر و سلوک وی عبارت از تصفیه و تصقیل وجه قلب است، چون آن به صفا و صقالت رسید از سفر و سیر و سلوک مستغنی شد.

**خلوت در انجمن:** از حضرت خواجه بهاء الدین قدس الله سره پرسیدند که بنای طریقه شما بر چیست؟ فرمودند "خلوت در انجمن، ظاهر با خلق و باطن با حق سبحانه":

از درون شو آشنا وزیرون بیگانه شو      این چنین زیبا روش کم می بود اندر جهان  
آنچه حق سبحانه می فرماید که "رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ" (الف)  
اشارت باین مقام است و فرموده اند "نسبت باطنی در این طریقه چنان افتاده است که جمعیت دل در ملازمت صورت بتفرقه بیشتر از آن بود که در خلوت" و فرموده اند که طریقه ما صحبت است و در خلوت شهرت است و در شهرت آفت است، خیریت در جمعیت است و جمعیت در صحبت است بشرط نفی بودن در یکدیگر و خواجه اولیاء کلان (ب) قدس الله (سره) فرموده اند که خلوت در انجمن آنست که اشتغال و استغراق در ذکر بمرتبه ای رسد که اگر بیازار در آید هیچ سخن و آواز نشنود بسبب استیلای ذکر لسانی بر حقیقت دل، حضرت ایشان می فرمودند که بسبب اشتغال بذکر از روی جد و اهتمام در مدت پنج (ج) روز باین مرتبه می رسد که همه آوازا و

(الف) النور ۳۷ (ب) اولیاء کلان که به اولیاء کبیر معروف است (رشحات ج ۱ ص ۴۳)  
(ج) پنج شش روز (ایضاً)

حکایات مردم ذکر نمایند و سخنی که خود گوید ذکر شوند، بی سعی و اهتمام نمی شود.

**یاد کرده**، و آن عبارت است از ذکر لسانی یا قلبی. (الف) حضرت مولانا سعد الدین کاشغری قدس الله سره فرموده اند که طریقه تعلیم ذکر آنست که اول شیخ بدل گوید لا اله الا الله محمد رسول الله، مرید دل خود را حاضر کند و در مقابله شیخ دل (ب) بدارد و چشم فراز کند و دهان را استوار دارد و زبان را بر کام چسپاند و دندان را برهم نهد و نفس را بگیرد با تعظیم و قوت تمام در ذکر شروع کند بر موافقت شیخ و بدل گوید نه بر زبان و بر حبس نفس صبر کند، دریک نفس سه بار گوید چنانکه اثر ملاقات (ج) بدل رسد و حضرت ایشان در بعضی کلمات قدسیه خود نوشته اند که مقصود در ذکر آنست که دل همیشه آگاه بحق سبحانه باشد بوصف محبت و تعظیم، اگر در صحبت ارباب جمعیت این آگاهی حاصل شود خلاصه ذکر حاصل شود، مغز و روح ذکر آنست که دل آگاه بحق سبحانه باشد و اگر در صحبت این آگاهی حاصل نشود طریقه آنست که ذکر گفته شود و طریقی که نگاه داشت این آسان تر بود آنست که هم را در زیر ناف (حبس) کرده لب را بلب چسپاند و زبان را بر کام بر وجهی که نفس در درون بسیار تنگ نشود و حقیقت دل را که عبارت از آن معنی مدرکه است که هر طرف می رود اندیشه دنیا و مصالح دنیاوی همه او می اندیشد و در طرفه العینی او را با آسمان رفتن و تمام عالم را سیر کردن میسر است، از همه اندیشه ها بیزار سازد و ویرا متوجه گوشت پاره ای که بر صورت صنوبر است گرداند و او را مشغول بذکر گفتن کند، باین طریقه که کلمه لا اله الا الله را سخت بر دل صنوبری زند چنانچه حرارت او بتمام اعضاء برسد و در طرف نفی و اثبات (د) خود جمیع محدثان بنظر فنا و ناخواستن مطالعه باید کرد و در اثبات وجود حق سبحانه را بنظر بقا و مقصودی مطالعه باید کرد و ذکر صفت لازمه دل گردد.

(الف) غح، عر - باقی دل شیخ (کذا فی رشحات) (ج) قیاساً حلاوت (کذا فی رشحات)

(د) سع، غح، عر - (اثبات) ندارد



**باز گشت:** و آن آنست هر باری که ذاکر بر زبان دل کلمه طیبه را بگوید در عقب آن بهمان زمان گوید که خداوند! مقصود من توی و رضای تو زیرا که کلمه بازگشت نفی کننده است هر خاطری را که بیاید از نیک و بد تا ذکر او خالص و سر او از ما سوی فارغ گردد و اگر مبتدی در بدایت ذکر بکلمه بازگشت از خود صدقی درنیابد باید که ترك آن نکند زیرا که بتدریج آثار صدق بظهور می آید. خدمت مولانا علاء الدین علیه الرحمة که از جمله اصحاب مولانا سعدالدین قدس الله (سره) بودند، می فرمودند که در مبادی احوال که از حضرت مخدوم تعلیم ذکر گرفته بودم و در ذکر ببازگشت مامور شده بودم، چون می گفتم که خداوند! مقصود من توی و رضای تو، مرا ازین گفتن شرم می آمد زیرا که درین قول صادق نبودم و بتصریح می دانستم که دروغ می گویم و درین خیال افتاده بودم، پیش ایشان رفتم، فرمودند که نزد شیخ بهاء الدین عمر (رح) میروم. در ملازمت ایشان رفتم، چون نشستم شیخ فرمودند که حضرت شیخ رکن الدین علاء الدوله قدس الله سره فرمودند که سالک هر چند از خود صدق در طلب نباید لیکن می باید گفت که خدایا! مقصود من توی تا وقتی که حقیقت صدق ظاهر شود. چون از پیش حضرت شیخ بیرون آمدم حضرت مخدوم فرمودند "شیخ اهل جذبه اند و اصطلاح نمی دانند" معنی این سخن بر من پوشیده ماند تا بعد از مدتی ظاهر شد که غرض ایشان از آن سخن این بود که شیخ بطریق جذبه تربیت یافته اند نه بطریق سلوک و طریق ارشاد نمی دانند زیرا که هنوز آن محل نبود که شیخ بتلقین ظاهر کنند بجهت آنکه تا از شیخ نشنیده بودم در بازگشت آن کلمه را از روی سوز و نیاز می گفتم و در آن گفتن خجل و منفعل می بودم و چون از شیخ شنودم آنروز نیاز و خجالت و انفعال نماند.

**نگاه داشت:** و آن عبارت از مراقبه خواطر است چنانچه که در يك دم چند بار کلمه طیبه را بگوید که خاطر او بغیر نرود و حضرت مولانا سعدالدین قدس الله سره

در معنی این کلمه فرمود اند "باید که يك ساعت و زیاده از دو ساعت آن مقدار که میسر شود خاطر خود را نگاه دارد که غیری بخاطر وی نگذرد (الف) و خدمت مولانا قاسم علیه الرحمة که از کبار اصحاب و مخصوصان حضرت ایشان بوده اند روزی بتقریبی می فرموده که ملکه در نگهداشت بآن وجه رسیده است که از وقت طلوع فجر تا چاشت بلند ذکر (ب) از خطور اغیار نگاه می توان داشت بر وجهی که درین مقدار زمان قوت متخیله از عمل خود معزول گردد. پوشیده نماید که عزل قوت متخیله بتمام از عمل اگر چه نیم ساعت باشد نزد اهل تحقیق امری بغایت عظیم است و آن از نوادر است و بعضی کُمَلی (ج) اولیاء را احياناً این معنی دست می دهد چنانچه شیخ محی الدین ابن العربی قدس الله سره در فتوحات مکیه آنجا که بیان سجود قلبی کرده اند در اسوله و اجویه محمد علی حکیم ترمذی قدس الله سره بتحقیق این بحث فرموده اند و تفصیل آن لائق این مقام نیست.

**یادداشت:** که مقصود ازین همه آنست که عبارت از دوام آگاهی است بحق سبحانه بر سبیل ذوق و بعضی باین عبارت گفته اند که حضور بی غیب است و نزد اهل تحقیق مشاهده ای که استیلای شهود حق است بر دل و توسط حب ذاتی که ناشیه (د) از حصول یاد داشت است و حضرت ایشان در شرح این چهار کلمه مذکور شده عبارت فرموده اند که یاد گرد عبارت از تکلف است در ذکر و بازگشت عبارت است از رجوع بحق سبحانه بر آن وجهی که هر بار که کلمه طیبیه را گوید، از عقب آن بدل گوید که خداوند! مقصود من توی و نگاهداشت عبارت از محافظت این رجوع است بی گفت زبان و یاد داشت عبارت است از رسوخ. (ه)

**وتوف زمانی:** حضرت خواجه بهاء الدین قدس الله سره فرموده اند که کار

(الف) سع، غم، مظ- بگذرد (ب) دل را (کذا فی رشحات ج ۱ ص ۴۶) (ج) بعضی از کمل اولیاء (کمل بضم کاف و فتح میم با تشدید جمع کامل) (د) سع، مظ- ناشیت، اصلاً ناشی است (ه) رسوخ است در نگهداشت (کذا فی رشحات ج ۱ ص ۴۷)

گذرنده (الف) رونده راه است، که بنده واقف حال خود باشد که در هر زمانی صفت و حال او چیست؟ موجب شکر است یا موجب عذر و حضرت مولانا یعقوب (ب) قدس الله سره فرموده اند که حضرت خواجه بهاءالدین قدس الله سره در حال قبض باستغفار امر فرموده و در حال بسط بشکر و فرمودند که رعایت از دو حال وقوف زمانی است و هم حضرت خواجه بزرگ فرموده اند که بنای کار سالک را در وقوف زمانی بر ساعت نهاده اند و تا دریابنده نفس شود که بحضور می گذرد یا بغفلت که اگر بر نفس بنا کند دریابنده این دو صفت نشود و وقوف زمانی نزد صوفیه قدس الله ارواحهم عبارت از محاسبه است و حضرت خواجه بزرگ فرموده اند که محاسبه آنست که هر ساعتی آنچه بر ما گذشته است محاسبه کنیم که غفلت چیست و حضور چیست؟ می بینیم که همه نقصان است بازگشت میکنیم و عمل از سر می گیریم.

### وقوف عددی: و آن عبارت است از رعایت عدد در ذکر، حضرت خواجه

بهاءالدین قدس الله سره فرموده اند که رعایت عدد در ذکر قلبی برای جمع خواطر متفرقه است و آنچه در کلام خواجهگان قدس الله ارواحهم واقع است که فلانی مر فلانی را بوقوف (ج) عددی امر (د) فرمود مقصود ذکر قلبی است با رعایت عدد نه مجرد رعایت عدد در ذکر قلبی و ذاکر را باید که در يك نفس سه کورت یا پنج یا هفت کورت تا (ه) بیست و يك کورت گوید و عدد طاق را لازم شمرد حضرت خواجه علاءالدین عطار قدس الله سره فرموده اند که بسیار گفتن شرط نیست باید که هر چه گوید از سر وقوف و حضور باشد تا فائده بر آن مرتب گردد و چون در ذکر قلبی از بیست و يك بگذرد و اثر ظاهر نشود دلیل باشد بر بی حاصلی آن عمل، و اثر ذکر آن بود که در زمان نفی وجود بشریت منفی شود و در زمان اثبات اثر (و) از آثار تصرفات جذبات الوهیت مطالعه افتد و آنکه حضرت خواجه بزرگ قدس الله سره فرموده اند

(الف) گذارنده (ب) یعنی مولانا یعقوب چرخ (ج) غح- (وقوف) ندارد (د) سع- امری (ه) یا (و) اثری

که وقوف عددی اول مرتبه علم لدنی است میتواند بود که نسبت باهل هدایت اول  
مرتبه علم لدنی مطالعه این آثار تصرف جذبات الوهیت بود که حضرت خواجه  
علاءالدین عطار (رح) فرموده اند که آن کیفیتی و حالتی است که موصل است به  
مرتبه قرب و علم لدنی در آن مرتبه مکشوف می شود و نسبت باهل نهایت وقوف  
عددی که اول مرتبه علم لدنی است آن باشد که ذاکر واقف باشد بر سریان واحد  
حقیقی در مراتب اعداد کونی همچنانکه واقف است و بسر سریان واحد عددی  
حسابی، بیت:

اعداد کون و صورت کثرت غنائشی است      فالکل واحد بتجلی بکل شان (الف)

و یکی از اکابر محققان این مضمون را چنین گفته است، بیت:

کثرت چونیک در نگری عین وحدت است      ما را شکی نماند درین گر ترا شکی است  
در هر عدد که بنگری از روی اعتبار      گر صورتش ببینی در ماده، یکی است

در شرح رباعیات فرمود:

در مذهب اهل کشف و هم اهل خرد      ساری است احد در همه افراد عدد  
زیرا که عدد گر چه برونست ز حد      هم صورت و ماده اش هست احد

و بحقیقت این وقوف اول مرتبه علم لدنی است. والله اعلم بالصواب.

پوشیده نماند که علم لدنی علمبست که اهل قرب را به تعلیم الهی و تفهیم ربانی  
معلوم و مفهوم می شود نه به دلائل عقلی و شواهد نقلی چنانکه در کلام قدیم در حق  
حضرت خضر علیه السلام فرمود "وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا" (ب)

و فرق میان علم یقین و علم لدنی آنست که علم یقین عبارت از ادراک نور ذات و

صفات الهی است و علم لدنی کنایت از ادراک معانی و فهم کلمات از حق سبحانه  
بطریق الهام.

**وقوف قلبی**، و آن بر دو معنی محمول است یکی آنکه در ذکر واقف و آگاه

باشد بحق سبحانه و آن از مقوله (الف) یاد داشت است و حضرت خواجه عبیدالله احرار قدس الله سره در بعضی (از) کلمات قدسیه خود نوشته است که وقوف قلبی عبارت و آگاهی و حاضر بودن دل است بحق سبحانه بر آن وجه که دل را هیچ بانیستی غیر از (حق) سبحانه نباشد و جای فرموده اند که در حین ذکر ارتباط و آگاهی مذکور شرط (است) و این آگاهی را شهود و صول (ب) و وجود و وقوف قلبی میگویند و معنی دوم آنست که ذاکر از دل واقف بود یعنی در اثنای ذکر متوجه باین قطعه لحم صنوبری الشکل (ج) شود که آنرا مجازاً دل گویند و در جانب ایسر پستان چپ واقع است و او را مشغول و گویا بذکر کردن (د) و نگذارد که از ذکر و مفهوم ذکر غافل و زائل گردد و حضرت خواجه بهاء الدین قدس الله سره در ذکر حبس نفس و رعایت عدد لازم می شمرده اند زیرا که خلاصه او آنچه مقصود است از ذکر وقوف قلبی است، بیت:

مانند مرغی باش هان بر بیضه دل پاسبان      کز بیضه دل زائدت مستی و ذوق و قهقهه  
ولادت ایشان در غجدوان است و آن قصبه ایست در شش فرسنگ بخارا و نشو و  
نما نیز در اینجا است و وفات ایشان در سال پانصد و هفتاد و پنج هجری واقع شده و  
قبر ایشان در غجدوان است.

**از خواجه یوسف همدانی قدس الله سره بن ایوب همدانی (رح)**، سع ۱۷۵  
کنیت ایشان ابو یعقوب و اصل ایشان از همدان است و مرید حضرت شیخ ابو فارمدی  
(رح) و از شیخ ابو اسحاق شیرازی (۹۱) (رح) نیز استفاده نمودند و بشیخ عبیدالله

(الف) سع، مظ - مقولی (ب) غح، عر، مظ - محصول (ج) ایضاً - اشکال (د) گرداند (ه) جوینی (۹۱) ابو اسحق ابراهیم بن علی بن یوسف شیرازی فیروزآبادی دانشمندی عالم و عارف و از متکلمین اشعری مذهب و از فقها و اصولیها و صوفیان شافعی مرام بوده و جد مجدالدین صاحب "قاموس اللفه" است و معاصر با امام الحرمین و ابو القاسم القشیری صاحب: "الرساله" است. در سال ۳۹۳ هـ در فیروز آباد تولد یافت و بتاريخ یکشنبه بیست و یکم حمادی الاخری سال ۴۷۹ هـ در ۸۶ سالگی وفات یافت. (روضات الجنات مترجمه محمد باقر ساعدی، طبع تهران جا ۱ ص ۲۷۵.

جونى (ه) و شیخ حسن سمنانى (رحمهم الله) صحبت داشته اند و چون به بغداد رفتند حضرت غوث الثقلین (رح) را هم در یافته اند و در مجلس غوث الاعظم (رح) اکثر حاضر می شدند و حنفی مذهب بود و سر سلسله خواجگان (الف) بزرگوار بودند و در تاریخ امام یافعی قدس الله سره مذکور است که خواجه یوسف همدانی (رح) صاحب احوال و کرامات بود و در بغداد و اصفهان و عراق و خراسان و سمرقند و بخارا افاده و استفاده نمود و حدیث ورزید و موعظه فرمود و خلق از وی منتفع شدند و در مرو نزول کردند و مدتی آنجا ساکن شد و بعد از آن بهرات رفت و چند وقت آنجا بود، بعد از آن باز عزیمت مرو فرمود و چون از هرات بیرون آمد در راه وفات یافت و در همان موضع که وفات یافته بود ویرا دفن کردند و گویند بعد از آن ابن اتنجر (ب) که از مریدان وی بود جسد مبارک وی را به مرو نقل کرد و قبر مبارک وی آنجا است و ولادت ایشان در سال چهار صد و چهل هجری بود، در سال پانصد و سی و پنج هجری وفات ایشان روی داده است.

### از حضرت شیخ ابو علی فارمدی قدس الله سره،

بعد آمد ولی صمدی (ج) بر همه خلق او بود مددی

بود اندر جهان ولی تحقیق شیخ کامل بو علی فارمدی

نام ایشان فضیل (د) بن محمد است، مولد ایشان فارمد است که قریه ایست از مضافات طوس، شیخ شیوخ خراسان بود، استاد (ه) ابو القاسم قشیری (۹۲) بود و مرید

(الف) سع، غح، مظ - خواجهای (ب) غح، عر - این استخاره - اصلاً ابن التجار است (ج) قیاساً - بعد از آن آمد آن ولی صمدی (د) فضل بن محمد (نفحات الانس ص ۳۶۸) (ه) ابو علی فارمدی شاگرد ابو القاسم القشیری بود که استاد چنانکه خودش مصنف گفته نیز رجوع کنید به نفحات الانس ص ۳۶۸ و سلسله خیریه ص ۱۷۷.

(۹۲) ابو القاسم عبدالکریم بن هوازن بن عبد الملك بن طلحه بن محمد القشیری الاستوای النیشاپوری (تاریخ بغداد مؤلفه خطیب بغدادی طبع دارلکتب بیروت، سال طباعت ندرد، ج ۱۱ ص ۸۳) الشافعی المحدث الصوفی که نسب ایشان به قشیر بن کعب بن ربیع بن عامر بن صعصعه میرسد و بدین وجه ویرا قشیری گویند. در ماه ربیع الاول سال ۳۷۶ هـ بمقام استوا تولد یافت و وفات ایشان بتاریخ شانزدهم ربیع الاول سال ۴۶۵ هـ در نود و دو سالگی روی نمود. علامه سبکی در طبقات الشافعیه طبع اول مصر ج ۳ ص ۲۴۶ نوشته است که وی مصنف سیزده کتب بوده که الرساله و آداب الصوفیه شهر همه است.

شیخ ابوالقاسم گرگانی (رحمهم الله) اند و با (الف) سعید ابوالخیر (رح) ملاقات نمودند و شیخ ابو علی فارمدی (رح) می گوید "بعد از ملازمت شیخ بزرگوار حالها بر من می گذشت و من آن حالها بر استاد خود ابوالقاسم قشیری (رح) می گفتم، استاد می گفت "با سبق مشغول باش" گویا از تحصیل (ب) علم باطن ما را مانع می آمد تا روزی قلم از دوات بر آوردم سفید بر آمد، "چون این اسرار گفتم فرمودند" چون علم خود را از تو منع کردم تو نیز از صحبت من ممنوع شو (ج) و بعلم باطن بکوش". رخت از مدرسه به خانقاه بردم و روی بطوس آوردم و منزل شیخ را نمی دانستم،، پرسیده بخانه شیخ رسیدم، دیدم که شیخ با جمعی نشسته و سر در پیش افکنده و بعد از ادای تحیه مسجد در آمدم و سلام کردم و بنشستم و واقعهای خود بگفتم، جواب فرمودند که مبارک باد! ابتدات اینست اما هنوز به مرتبه کمال نرسیده ای، اگر تربیت یابی بدرجه اعلی خواهی رسید، با خود گفتم که بودن در جوار شیخ مفید من باشد، در خدمت شیخ مقام کردم و او مرا انواع ریاضات و مجاهدات فرمودند و بعد از آن ما را مرخص کرد دو وفات ایشان در سال چهار صد و هفتاد و هفت بود و قبری در طوس است.

(الف) ابوسعید ابوالخیر (ب) غح، عر- محصل (ج) "چون علم دست از تو داشت تو نیز دست از وی بدار" (نفحات الانس ص ۳۶۹)

### از حضرت شیخ ابوالقاسم گرگانی قدس الله سره

بعد از آن کرد سیر روحانی      گرچه در دهر بود جسمانی  
برد از مرشدان دهر سبق      شیخ قاسم که اوست گرگانی

نام ایشان علی است و ایشان را نسبت ارادت باطنی از دو جانب است یکی از شیخ عثمان مغربی (رح) که بدو واسطه بسید الطائفه شیخ جنید بغدادی (رح) میرسد و نسبت دیگر بشیخ ابوالحسن خرقانی (رح) بی واسطه بحضرت بایزید بسطامی (رح) میرسد و می پیوندند و ایشان فرموده اند "با کسی نشین که همگی تو او شود و یا همگی او تو شود یا هر دو در حق سبحانه گم شوید که نه تو مانی و نه او، "چه خوش گفت پیر هری" که او بود مرد بیابانی، رفت بطلب آب زندگانی، ناگاه فرا رسید بخرقانی، آنجا یافت چشمه زندگانی، چندان بخورده که نه وی ماند و نه خرقانی" و صاحب کشف المحجوب در اوائل حال بصحبت ایشان رسیده بود و ایشان را قطب و مدار عالیه، وقت نوشتند (الف) و شیخ ابو سعید ابوالخیر (رح) و ایشان در طوس باهم نشسته بودند بر يك تخت و جمعی از درویشان پیش ایشان ایستاده، در سع ۱۷۷ دل درویشی آمد که آیا منزل این دو بزرگواران برابر باشد یا زیاده و کم هم دارند- شیخ ابو سعید (رح) روی بآن درویش کرد و گفت "هر که خواهد که دو بادشاه بر يك تخت و يك وقت بیند گو در او نگردد و آن درویش چون بنشست و در ذات هر دو نگرست حق تعالی از پیش چشم وی حجاب برداشت تا صدق سخن شیخ ابوسعید (رح) در دل او مکشوف گردد و بزرگی و عظمت آن هر دو ظاهر شود، پس در دلش گذشت که آیا خدای تعالی را امروز بنده ای هست بروی زمین بزرگوار ازین دو شخص، شیخ ابوسعید (رح) نیز معنی را دریافته روی بآن درویش کرد و گفت



منحصر ملکی نبود هر روز در ملك او چون ابوسعید (رح) و ابوالقاسم (رح) هفتاد هزار فرا برسند و صاحب كشف المحجوب می گوید مرا واقعه ای روی داده که طریق حال آن بر من دشوار شد، شیخ ابوالقاسم (رح) را ملازمت در مسجد کردم و گفتم "ایها الشیخ! این واقعه من است" گفت "ای پسرا ستون را خدائتعالی درین ساعت با من ناطق گردانید، تا از من سوال کرد" و وفات ایشان در سال چهار صد و پنجاه هجری روی داده است.

### از حضرت شیخ ابو عثمان مغربی رحمه الله علیه،

نام مبارک ایشان سعید بن اسلام است (الف) و اصل ایشان از مغرب است، شاگرد ابو حسین دینوری (رح) (۹۳) و مرید شیخ ابو علی کاتب (رح) بوده اند و با ابویعقوب نهرجوری و حبیب مغربی و ایوب زجاج (رح) صحبت داشته اند و سالها مجاور مکه معظمه بوده اند - شیخ الاسلام (رح) گویند وی سی سال در مکه بود و در حرم بول نکرده بجهت حرمت حرم، و ایشان فرموده اند که در شریعت متقی آن را گویند که بآنچه مامور شده است در امر و نهی بحکم شریعت يك سر موی تجاوز نکند و در طریقت آنرا گویند که دل را از الواث میل و محبت غیر حق سبحانه و تعالی و از همه فکر خلاص کرده اند و هیچ آرزوی او را نماند مگر همگی ذوق و محبت کردگار، و ایشان نیز فرموده است که غیر از غم و غریبی و شکستگی در بارگاه حق تعالی خوب تر ازین تحفه نباشد پس طالب را باید که لمحہ و لحظه ازین غم بی غم نباشد، هر سع ۱۷۸

دل که خراب از محبت است آباد حضرت است:

دریاب دل خراب که دل حج اکبر است      بر گور مردگان بزیارت چه میروی

(الف) سعید بن سلام (رک به رساله قشیریه و سفینه الاولیاء مترجم محمد علی لطفی، سبع نفیس اکادمی کراچی ۱۹۶۱ م ص ۱۰۷)

(۹۳) اصلاً ابوالحسن صائغ دینوری است (نفحات الانس ص ۱۶۲ - تذکره الاولیاء از شیخ عطار نیشاپوری چاپ پنجم تهران ج ۲ ص ۲۵۷ - روضات الجنات ج ۲ ص ۵۶۱ حاشیه (۱) وی از طبقه ثالثه است نام ایشان علی بن محمد بن سهل است، در مصر اقامت ورزید و آنجا در سال ۳۳۰ ه در گذشت و بروایت شیخ ابو سعید مالینی (رح) در نیمه رجب سال ۳۳۱ ه وفات یافت - (نفحات الانس ص ۱۶۲)

دل را خراب کرده به نیکو بود مدام      دل عرش خالق است بکعبه چه میروی  
ای عزیز! چون دانستی که در حضرت حق سبحانه و تعالی همی دل شکسته و غم  
زده قیمت دارد، پس هیچ وقت و ساعت خالی نباشد، غزل:

زغم خواری غم (از) غم غریبم	ندارم جز غم غم غم غریبم
نمانده در نهادم جز غریبی	غریبی در غریبی در غریبم
نمانده در دلم جز غیر جانان	غمش را دوستم هر دم غریبم
ندارم (الف) بی غمی را طاقت آورد	بغم چون گرویم زان رو غریبم (ب)
بجز غمخواری عشقت ندارم	دگر کار از ان غم با غریبم (ج)
غم عشقت دلم را تازه دارد	همی پس درد را مژهم غریبم
چو عثمان درد ها و غم کشیدی	بغم شو آشنا هر دم غریبم

ایشان نیز فرموده اند که اوقات خود را ضائع نکنید، همیشه در شکستگی و  
درد و زاری باشید تا یوم البقی در حسرت (د) و ندامت باشید، غزل:

جز درد دوست هر چه بیایی بکن رها  
وز کار و بار عالم یک بار شو جدا  
باید مکن بدی و (ه) وفا کن بجای آن  
با صلح پیش آی که صالح کند (و) خدا  
از خلق بگسل و بخداوند کن رجوع  
دل را ز اشتغال جهانی بکن رها  
سر را چو گوی در ره چوگان او بنه  
تا در رضای او نکنی هیچ گه ابا

(الف) قیاساً - نیارم (ب)، (ج) این هر دو مصراع موزون نیست (د) سع، غم - حضرت  
(ه) سع، مظ - بدین (و) سع، غم، مظ - کنی

از غیر حق گریز، دل اندر خدا ببند  
 وز خویشان فنا شو، آویز در بقا  
 غیر از حضور حق تو میاور نفس گهی  
 وین زنگ غفلت و هوس و جان و دل رها  
 ای دل بنال و زار بر آری طلب وصال  
 تا از ره نیاز قبولت شود دعا <sup>سع ۱۷۹</sup>  
 عثمان (رح) مدام اشک همی بار زار زار  
 وز بیخودی خود بخدا تو آشنا  
 و ایشان نیز فرموده است که آفتاب عمر بغروب رسید و از مشکلات این کار  
 هیچ گره نکشود غزل:  
 اگر بختم مددگاری کند آن دم سر افرازم  
 ازین زندان رهانندم که هی درهی چه مشکلیها  
 ز دوری وطن گشتم. چو رغم نیم بسم الله  
 چو در جان کندم هر دم که هی درهی چه مشکلیها  
 چو مرغ لامکان باشم چرا اندر قفس بندم  
 که تا با دوست پیوندم که هی درهی چه مشکلیها  
 بیبا عثمان (رح) چه نادانی رها کن هر دو عالم را  
 رها بخشی خداوندم که هی درهی چه مشکلیها  
 و ایشان نیز فرموده است که درویش را باید دل از کونین برداشتن و دیده از غیر  
 حق دوختن و لب از ذکر غیر حق بستن و خون را از جگر پاشیدن و از خود رستن و  
 بحق پیوستن، رباعی:

گفتم به طبیب حال این درد نهان      گفتا که بجز از دوست ببند زبان  
 گفتم که غذا؟ گفت همین خون جگر      گفتم که پرهیز؟ گفت از هر دو جهان

و ایشان نیز فرموده است همه دوستان را در دریای کنه معرفت در دو عالم قضا و قدر قدهای ایشان چون نون و جگرهای ایشان جیحون گشته، چنانچه عزیز فرموده، غزل:

رسیدم من (الف) بدریای که موجش آدمی خوارست  
نه کشتی اندر آن دریا نه ملاحی عجب کارست  
حوالش جمله خون دیدم بترسیدم از آن دریا  
بدل گفتم چه میترسی گذر باید که لاچارست  
شریعت کشتی باید، طریقت بادبان او  
حقیقت لنگری باید که راه فقر دشوارست

و ایشان نیز فرموده است که ای عزیز! چه جای بی غمی و قرار است، به یقین و سع ۱۸۰  
خبر این بدان که هر که عاشق است قرار و آرام بروی حرام است، غزل:

همی گریان چو ابر نو بهار است	همیشه مرد عاشق بی قرار است
بل آن سنگی درون کوهسار (ب) است	نه آن مرد است کو عاشق نباشد
که سامان را درین عالم چه کار است	براه عاشقان سامان نباشد
که جان در باختن مستانه کار است	بیا در باز جان (در) عشق بازی
که سربازی کمینه کار زار است	بنه سر در ره چوگان معشوق
که سگ را با مساجد ها چه کار است	اگر عاشق نرو رو بدر شو (ج)
هزاران مست او بر آن دار است	بیا در مجلس مستان نظر کن
دو عالم نزد ایشان گاه سار است	در آن عقلی که مستان باده نوشند
رود، باز آید، او مشتاق یار است	اگر صد بار عاشق را برانی
به هر گوشه هزاران در هزار است	نه تنها من بدو مشتاق اویم

(الف) غم، عر، مظ - (من) ندارد (ب) عر - بلکه آن سنگ درون کوه نار است  
(ج) قیاساً "اگر عاشق نه ای، زین در بدر شو"

بهر نفسی زجان بایسد فناشد      نه راه عاشقی آسان کار است  
بیا در باز عثمان (رح) جان بجانان      که جان در باختن مردانه کار است

و ایشان فرموده است که حق سبحانه و تعالی مر دوستان خود را دل داده است که هر چه در آن دل گذرد، در زمانه همان شود و اگر مرده را گویند زنده شو، در همان زمان زنده شود و اگر پرسید که این طور دوست خدا چگونه دریابم، در جواب بگو که شناخت آن دوست خدا اینست که موصوف باین صفت باشد که اگر بر سر او سع ۱۸۱ دو شمشیر زند، تغیر نشود بلکه خوشحال گردد و به هیچ رنج (الف) نشود و به هیچ شادی شاد نشود و در ضرر و نفع فرق نکند و در وی هیچ آرزو نمانده باشد، ولی در حقیقت کامل هنوز نباشد، کامل آنگاه شود که با وجود این تصرف از تصرف خود بدر آمده باشد و از خواست و آروزی خلاص باشد.

ای عزیز! آرزوی وقتی مسلم شود تا وجود بشریت متلاشی شود، آرزو که کند که عارف از خود فانی است و بدوست باقی، ایشان را آرزو نباشد، و ایشان نیز فرموده اند که ای عزیز! چون دانی که جای تو گورستان است پس اینجا چه جای قرار و آرام است و دل بستن درین فانی نه کار خردمندان است، غزل:

ز سودای جهان بگذر اگر سودای ما داری

هوای حرص را بگذار اگر ما را هوای داری

تو ما را دور میدانی، من از جان تو نزدیکم

چرا بیگانه می گردی؟ نشان آشنا داری

بیا (ب) مردمی دانی، سرت را گوی میدان کن

بکن چوگان اگر مردی، که گوی پیش پا داری

بیا يك صبحدم ای دوست، بدرگاهم به دلسوزی (ج)

چو کامت بر نمی آید، برای من گله داری

طلب چون کرد آن فرعون که جوی خشک شود دریا

بجان و دل طلب عثمان (رح)، اگر میلی بها داری

و ایشان نیز فرموده است که ای درویش! اگر خواهی که مرد و نامرد و جوان مرد بشناسی، باید شناخت که مرد کسی را گویند که دست بکار و دل بیار مشغول باشد، بدانچه مامور است و قدم از دایره شریعت بدر نکند و آنچه امر پسند است درو راسخ ماند و قبول کند و نامرد کسی را گویند که بلکه بدنیا مشغول باشد، مثل چهار پای است که "أُولَئِكَ كَا الْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا" (الف) و جوایز کسی را گویند که در قوت و لاغری، در خواب و بیداری بالکل میل و محبت حق سببانه باشد و هیچ خبر از نیک و بد از علم (ب) (نداشته) باشد، زهی سعادت زهی سعادت و ایشان نیز فرموده است که ای درویش دلریش! دلی که درو ذکر حق و محبت مولا نبود، مرده سع ۱۸۲ بود کما قال تعالی "إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى" (ج) پس ای نادان و بی مروت و کم همت! هر لحظه و لمحہ تفقد و تجسس دل خود بکن و خاشاک اغیار از زمین دل خود بر کن، خوش گفت آنکه گفت، بیت:

خواهم که پنجه ز صحبت اغیار بر کنم (د) در باغ دل رها نکنم جز نهال دوست

و هر که بیاد حق و شوق او و با اشتیاق لایزال دل را زنده دارد و غیر فکر سوی (ه) الله بگذارد زنده ابدی شود - قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم "المؤمن حی فی الدارین" هر که از زمین زنده گرداند نفع آن بدو باز گردد و مالک رقاب آن زمین گردد و هر که نیکی کند هم برای خود کند و اگر بدی کند هم برای خود کند، قوله تعالی "مَنْ عَمِلْ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا" و هر که دل او بیاد حق سببانه در شوق و محبت زنده دارد سودای ابدی باو باز رسد و صاحب دل شود و صاحب دل کسی را گویند که در دل وی خطره غیر جای نیابد.

(الف) الفرقان ۴۴ (ان هم الا کالانعام) (ب) قیاساً - عالم (ج) النمل ۸۰ (د) قیاساً  
"خواهم که بیخ صحبت اغیار بر کنم" (ه) غح، عر، مظ - ما سوی الله

چون نماند در دل از اغیار نام      پردهء معشوق (الف) برخیزد تمام

هر وقت که دل از خطرهء غیر خلاص یابد ربط قلب با حق تعالی استحکام  
پذیرد، حق عزاسمه عنان دل را مالک و متصرف کرده، ای درویش دل ریشا فرصت  
غنیمت شمار، در پی کار بشتاب و بیکار مباحث و همیشه خیال جمال ذاتش و  
صفاتش در جگر متصور و مشاهده، انوار و غم در جان و شکسته (ب) در دل همی دار  
که طالب را همین شوق در کار است، خوش گفت آنکه گفت، غزل:

چشم من هست ترا کاشانه	مردمی کن که ترا در خانه
هست در دیده خیال تو مقیم	نیست در خانه کسی بیگانه
خانه از غیر تو پرداخته ام	وہ چه دانم که در آی یا نه
بی رخ همچو تو یار مهروی	چه کنم خانه من دیوانه

\* \* \*

مست عشقت را شراب لعل گون در کار نیست

ضعف هجرت را دوا جز شربت دیدار نیست

ای درویش دل ریشا تا از میخانه شراب محبت جرعهء بیخودی ننوشی و از

آتش ذوق و از درد اشتیاق نه خروشی از بند ما سوی الله نتوانی جست، نتوانی سع ۱۸۳  
جست، غزل:

سر اندازان چو در خلوت ز موج عشق درجوشند

یکی گوهر از ان دریا به هفت اقلیم نفروشدند

حجاب ما سوی الله را بیک نعره بر اندازند

چو در میخانهء وحدت شراب بیخودی نوشند

باستغفار حق خود را کنند از غیر او عریان

و لیکن در صف طاعت لباس فقر درپوشند

نه در بازپچه دنیا، نه در اندیشه عقبی  
 نه در سودای امروز اند، نه در افسانه دوشند  
 ای عزیز! هر گاه که دیده دل در جمال حقیقی کحل گردد، کی تواند که بسوی  
 دیگر نظر کند:

دیده از دیدار جانان بر گرفتن مشکل است  
 هر که ما را این نصیحت میکند بسی حاصل است

گر بصد منزل فراق افتد میان ما و دوست  
 همچنانست (و) میان جان شیرین منزلست  
 ای درویش دل ریش! چون فراق غالب آید عشق درجوشد و در جوش عشق  
 بیخودی و مستی پدید آید و از مستی و بیخودی آن می خروشد. اگر نعره "انا الحق  
 و لیس فی الجنة" (الف) ما سوی الله " کشد، معذور است (ب) این را سکر گویند و  
 دیوانگی هم می نامند، بیت:

هر چه از دیوانه آید در وجود عفو فرمایند از دیوانه زود

\* \* \*

رق الزجاج و رقت الخمر      فتشابهها و تشارك الامر (ج)  
 فکانما خمر ولا قدح      فکانما (د) قدح ولا خمر

\* \* \*

از صفای می (و) لطافت جام      درهم آمیخته است جام مرام  
 همه جام است نیست گوی می      یا مدام است می نیست گوی جام (ه)  
 تا هوا رنگ آفتاب گرفت      رخت برداشت از میان ظلام

ای عزیز! آدمی را حق سبحانه برای شناخت خود آفریده است نه از برای علف

خواری، ابیات:

(الف) لیس فی جنتی ماسوی الله (ب) سع، غع، عر - مفرور (ج) تشاکل الامر (تفهیمات الهیه مصنفه  
 شاه ولی الله طبع حیدر آباد سند ه ۱۳۹۰ ج ۱ ص ۲۲۱) (د) ایضاً - و کائها



آدمی نی علف خوار است	از پی زیرکی هشیار است (الف)
هرگز آموختن ندارد ننگ	در بر آرد ز آب و آب از اشک
آنکه دانش نباشدش روزی	نگ دارد ز دانش آموزی
ای بسی تیز عقل کاهلی کوش	گه شد از ناقلی سفال فروش
خوشتن را چو خضر باز شناس	تا خوری آب زندگی بقیاس

\* \* \*

چون نکو متاع است کار آگهی (ب)	ازین نقد عالم مبادا تهی
آنکه همت که اندر جهان	بود از کار کار آگاهان (ج)

ای درویش دل ریش! هر که از حقیقت کار خود آگاهی یافت، هیچ آرزوی این و آن نه پرداخته در همین غم افتاد و رنجور شد، هر چند در علاج کوشش نمود رنج زیادت گشت، هر که او آگاه تر پردرد تر-نقل است که چون سفیان ثوری (رح) از درد عشق و محبت دوست رنجور گشت خلیفه که معتقد او بود، طبیب داشت ترسا، استاد حاذق بود، او را بشیخ فرستاد، چون طبیب قاروره او را بدید گفت "این مردیست که از خوف خدا جگر پاره گشته است، از مثانه بیرون می آید و در دین که چنین مردی بود آن دین بر باطل نباشد"، در حال زنار ببرید و مسلمان شد، خلیفه گفت "من پنداشتم که طبیب را بر بیماری می فرستم، خود بیمار را بر طبیب فرستادم" - ای درویش دل ریش! به یقین دان و جز این بدان که هر چه درین عالم است از بهترین نعمت و کمال سعادت و نهایت مراتب و تمام سلوک و اتم آگاهی و خلعت دو جهانی همین دوستی خداوند است عز و جل، غزل:

درخت دوستی بنشان که کام دل بیار آید

نهال دشمنی برکن که رنج بیشمار آرد

(الف) قیاساً "آدمی نی پی علف خوارست از پی زیرکی و هشیارست (ب) قیاساً "چون نیکو متاع است کار آگهی" (ج) شعر مبهم است، مفهوم آن روشن نیست

چو مهمان خراباتی بحرمت (الف) باش با رندان  
 که درد سرکش جانان گرفت مستی خار آرد (ب)  
 شب صحبت غنیمت دان که بعد از روزگار ما  
 بسی گردش کند گردون بسی لیل و نهار آرد  
 عماری دار لیلی را که مهرماه در حکم است  
 چو نسرين سه گل آرد بار چون بلبل هزار آرد  
 خدایا (ج) این دل ریشم قراری (د) نیست با زلفت  
 بفرما (ه) زلف مشکین را که جانش با قرار آرد  
 درین باغ از خدا خواهد درین پروانه سر حافظ  
 نشیند بر لب جوی و سروی بر کنار آرد

نقل است مردی بر در سلطان العارفين (رح) آمد و بانگ زد که ای ابو یزید!،  
 ابو یزید جواب داد یطلب ابایزید اربعین سنة فلا تجده، نفس ابویزید بر جان تو (؟) و  
 لکن ابویزید را مشاهده، حق مشغول کرده بود که از خویشتن خبر نداشت و مقرر است  
 که در هر دل که محبت حق قرار گیرد همه محبت ها از وی ساقط شود و از همنشین  
 همه و از فکر های همه و از نظاره کردن همه و از یاد کردن و ذکر همه بیکی باز آید،  
 آری شیوه، جوانمردان همین است و غیر ازین بیکار نیست، اما کدام شهباز جان بازی کند  
 و در دادن جان غازی باشد تا جان و جهان جمله دریازد و گوی سعادت ازین میدان برده  
 باشد، رحمت حق بر جانش باد که گفته، بیت:

قطرهء کو غرق در دریا بود      هر دو کونش با خدا سودا بود

وایشان نیز فرموده است در هر دل که محبت حق نیست خرابات (و) است، این طور

(الف) بمشرت (دیوان حافظ، مرکز تحقیقات فارسی ایران اسلام آباد ۱۳۹۹ هـ ص ۱۵۸)  
 (ب) گرت مستی خمار آرد (ایضاً) (ج) خدا را (ایضاً ص ۱۵۹) (د) قراری بسته با زلفت (ایضاً)  
 (ه) بفرما لعل نوشین را که جانرا بر قرار آرد (ایضاً) (و) سع، غح، مظ-خرابات

خرابی آباد نباشد، شعر:

خلل پذیر بود هر بنا که می بینی مگر بنای محبت که خالی از خلل است

ای عزیز! شبی از شبها سلطان العارفين بايزيد بسطامي قدس الله سره در حضرت س ۱۸۶  
باری وگفت "بار خدايا! لائق تو چه چیز است که بايزيد خدمتی کند، گفت سه چیز در  
خزانه مانيست، اگر داری بيار تا خريداري کنم، بايزيد رح گفت آن چیز چیست؟  
فرمان شد یکی شکستگی دوم عذر تقصير سيم بی چارگی" - شعر:

بازار خود فروشی زان راه ديگر است در راه ما شکسته دلی می خرد و بس (الف)

ای درویش! هر چیز که شکسته شود بی قیمت گردد مگر دل شکسته با قیمت  
گردد، پس نشانهء دل شکسته درد و اندوه است - بشنوا شخصی خبر به سلطان  
العارفين (رح) رسانيد که در فلان بیمارستان (ب) ديوانه را حبس کرده اند و در زنجير  
آهني مضبوط ساخته و دست و پای او بسته اند، خواجه فرمود "بنگرم تا آن ديوانه  
چگونه است - "خواجه در آن موضع در آمد، ديوانه را دید، ديوانه بانگ بر آورد و  
گفت که ای بايزيد! دانی که دوست چه می کند؟ (ج) خواجه در تعجب بماند و با دل  
گفت که هرگز اين مرد مرا ندیده است و من هرگز او را ندیده ام، مرا چگونه شناخت؟  
آن جوان آواز داد "ای بايزيد (رح)! دوستان از حال دوستان خبر می دهند چرا در  
اندیشه ماندی؟ ای بايزيد! يك بار دعوی محبت او کردم و قدم در کوی محبت وی  
نهادم دغل آهن در گردن من انداخت و زنجير در پای من کرده، ای بايزيد! دوست را  
از من بگو که اگر هفت آسمان پر از بلا کنی و آن را طوق کنی و در گردن من افکنی،  
بعز (د) تو که ازین دعوی باز نگردم - "بشر حافی رحمة الله عليه گفت" مردی را  
دیدم بزمین افتاده زنبوران پاره پاره از تن او جدا میکند، سر او را در کنار خود نهادم  
و حال آن دردمند پرسیدم که چند گاه است که چنین است؟ چشم خود باز کرد و سر  
خود بر زمین نهاد و گفت "تو کیستی که در میان من و دوست فرجه انداختی و مرا از

یاد وی باز داشتی " - ای عزیز! هر کرا عشق و محبت است وی را درد و مرض همان سع ۱۸۷  
است، ایات:

خلق از برای درد دوا آرزو کنند

من ترك صد دوا بكنم از برای درد

يك ذره درد را بدو عالم نمی دهم

زیرا که نیست در (همه) عالم بهای درد

ای دوستان! تا رنج نکشی گنج نبوی، تا نیش نخوری شهد نجشی، هر جفای که  
بتو می رسد فائده، خود دانی و در تسلیم مانی، حدیث قدسی:

"ما بلا بر کسی قضا نکنیم تا او را ز اولیاء نکنیم  
این بلا گوهر خزانه، ماست ما به هر کس گهر عطا نکنیم" (الف)

\* \* \*

طریق عشق بازی بی بلا نیست زمانه (ب) بی بلا بودن روا نیست  
بلا کش تا لقای دوست بینی که مرد بی بلا صاحب لقا نیست (ج)  
میان صد بلا خوش باش دائم (د) که جای او بود هرگز بلا نیست (ه)

و ایشان نیز فرموده است که ای درویش! چون در کوی محبت در آمدی مردانه در  
آی و پای خود را در پیش بکش و رنج محنت بر خود اختیار کن و غم مدار که ثمره،  
بسیار شادی بینی، چنانچه فقیر نامراد گفته اند، غزل:

رنج گر آید بجان، رنج مدان گنج دان

باش رضامند از آن، رنج مدان گنج دان

رنج و بلا نعمت است، فقر و غنا رحمت است

دان بیقین بی گمان، رنج مدان گنج دان

(الف) رجوع کنید به تذکره الموضوعات مؤلفه محمد طاهر بن علی الهندی ص ۱۹۳ (ب) زمانی  
(ج) مردی لقا نیست، (د) با او، (ه) خود آنجا که بود هرگز بلا نیست (برای این تصحیحات از دیوان  
قصائد و غزلیات خواجه عطار نیشاپوری (رح) طبع تهران ۱۳۴۱ هـ ص ۷۵ استفاده شده است)

در طلب گنج او، دم مکش از رنج او  
 اینست ره مخلصان، رنج مدان گنج دان  
 محنت درد و بلا، آمده بر انبیاء  
 زان پس بر دوستان، رنج مدان گنج دان  
 گر بکشی رنج آن، گوی بری از میان  
 زنده شوی جاودان، رنج مدان گنج دان  
 ره بطلب رنج را، تا برسی گنج را  
 راه حق آسان مدان، رنج مدان گنج دان  
 جان (و) دل خویش را، ساز خدا (را) بیا  
 در گذر از جان (و) مان، رنج مدان گنج دان  
 تا نکشی رنج عشق، کی رسد گنج عشق  
 جمله ده (و) غمستان، رنج مدان گنج دان  
 گنج نیاید بدست، تا نکشی رنج سخت  
 عشق خدا رنج دان، رنج مدان گنج دان  
 تا نه چشی زهر درد، می نشوی مرد فرد  
 پیش تو کردم بیان، رنج مدان گنج دان  
 آنچه رسد مرترا، جمله بامر خدا  
 دم مزن از حکم آن، رنج مدان گنج دان  
 راه توکل شناس، نه ز قناعت اساس (الف)  
 پاک شو از جسم و جان، رنج مدان گنج دان  
 در پی گوشه شتاب، رنج بکش بی حساب  
 کار همین کاردان، رنج مدان گنج دان

و ایشان نیز فرموده است که ای درویش دل ریش! اگر سودای محبت داری در کوی نامرادی بیا و در فقر و فاقه مونس و یار باش، وقت را غنیمت دان و در پی آخرت شتاب، تا کوی رحلت نزده اند از کار نماند، چون وقت "إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ" (الف) در رسد در آن وقت ندامت و افسوس خوردن و پیشمانی سود ندارد و اگر خواهی که سلامت مانی در فقر و فاقه باش، غزل :

فاقه و فقر و فقیری ترك دنیا کردن است

هرکرا اینها بود او را بهجت مسکن است

جای پاکانست آنجا جای هر ناپاک نیست

رفتن اندر راه پاکان پاک بازی کردن است

مرد این ره را نشانی عاشقی باید یقین

حلقه ها در گوش و طوق بندگی در گردن است

منزلی دارم دراز و عقبها دارم بلند

کی رسد آنجا کسی کو اسب نفس توسن است

جبه (و) تاج و قبا يك پنج روزي بیش نیست

رفتن راه حقیقت با یکی پیراهن است

کرته، (ب) بی آستین است از پی هر مرد و زن

بی گریبانست او را تا کف دامن است

با چنین کرته ترا درخانه باید شدن

خانه، تاریک و تنگ و بی درو بی روزن است

جز بفرمان خدا کار دگر کردن خطاست

هر که این فرمان برد، تاریک بروی روشن است

آسمان مانند مرغ و این جهان چون خرمنی (ج)

آدمی افتاده چون دامن (د) بگرد خرمن است

بر سر گنج قناعت حجره: باید گرفت

نیم نانی می رسد تا نیم جانی در تن است

خاک شو خاقانیا از خاک خاقان شد عجب

آخر عمر عزیز و خاک خاقان خفتن است

ای درویش دل ریش! فرموده، بزرگان است که بر هیچ مخلوقی التجا نکنی و  
چون درویش شوی از درد و سوز رزق برسد، بتجربه شده است، بحق خدای ربّ  
المزّت! همچنان یافتم، غزل:

نمی دانی، نمی بینی، چه می ورزی، چهارداری؟

چه نادانی، نمی دانی، چه می ورزی چهارداری (الف)

تو مرغ لامکان بودی، فرو ماندی بدین فانی

که نادان تر ز نادانی چه می ورزی، چها داری؟

چرا بر خود ستم آری؟ گهرمانی، خذف چینی

مگر کوری؟ نمی دانی، چه می ورزی، چها داری؟

بیك دم میتوانی هر دو عالم را خریدن تو

ولی قیمت نمی دانی، چه می ورزی، چها داری؟

درین بازی چه می نازی؟ که جای ناز بازی نیست

بیا بگریز ازین فانی، چه می ورزی، چها داری؟

اگر ترك هوا گیری، شوی سلطان عالم را

سر از افلاك گذرانی، چه می ورزی، چها داری؟

بیا عثمان! چه درماندی فنا شو پیش ازین مردن

نگیری چون ز خود میری، چه می ورزی، چها داری؟

و ایشان نیز فرموده است ای عزیز! تا جان ندهی از غیز نرهی و بجز جان بازی و سراندازی این راه هرگز نتوان قطع کردن، غزل:

هر کس براه دوست چو بی پا و سر شود

روشن ز آفتاب جهان سر بسر شود

عاشق کسی بود که زمام کشان خود

و از جز رضای دوست بکلی شرر شود

هر دم بآروزی محبت ز شوق دل

خون جگر ز دیده دمام بدر شود

مست الست را نبود جز غم وصال

تا روح او ز قالب جان در سفر شود

عثمان (رح) ز سوز دل همه اشکی زخون فشاند

امید آنکه شاید و درهم گهر شود

ای عزیز! عاشقان را يك ساعت بی یاد دوست که می گذرد برابر خمسين الف سنه می نماید. ای عزیز! اگر عاشق را وعده دهند که هزار بار جان قربان کند و آنگاه بدوست پیوندند و اگر این شرط بجا آورد در بارگاه دوست او را بار هست و اگر نه، راه بجانب دیگر پیش گیرد و اگر عاشق صادق باشد بصد هزار آرزو و بصد هزار منت این سودا را بجان خریدار گردد و قبول کند، پس ارزان باشد. ای درویش دل ریش! زنهار زنهارا عسرت ناکامی و غم جز غمهای درد و الم بناکام چند روزی باید کشید که همیشه شادان باشی، غزل:

برای عاشق غم یار باید رخس زرد و تنش بیمار باید

نباید فکر دیگر هیچ گاهی بلا و محنت و دشوار باید

بخواری و به محنت انس گیرد بآه و ناله هر دم زار باید

ز لذات جهان آزاد گردد همیشه دیده اش خونبار باید



نفس بیمار باشد از غم درد      دلش از پیچ عشق افکار باید  
بیا عثمان (رض)! اگر وصلش بخواهی      ترا اول قدم بردار باید

ای عزیز! نشان عطا برینده رسانیدن بلا است - آورده اند که بزرگی بود هر بار که به يك بلا مبتلا می شد، حق سبحانه و تعالی رفع می کرد. آخر بلا ها نازل شدن گرفت، ایشان مناجات کردند "الهی! پیش ازین بلا زود رفع می کردی، اکنون سبب چیست که هر ساعت بلا می فرستی و دفع نمی کنی" - هاتف آواز داد که پیش ازین تو ما را دوست میداشتی بلا از تو دفع می کردم، (الف) اکنون ما ترا دوست میداریم سع ۱۹۱ هر ساعت بلا می فرستیم، اینجا مجال دم زدن نیست - ای درویش دل ریش! دانا و آگاه باش! هر چه در عالم دولت و راحت بود در جام مراد ریختند (ب) و در دست فرعون دادند و هر چه در عالم فقر و محنت و بلا بود همه بر طبقه و در دست مهتر موسی کلیم الله علیه و علی نبینا الصلوٰة و السلام داده اند - آورده اند که در آن وقت دو فرشته باهمدیگر ملاقی شدند، یکی مر دیگری را گفت که بر سر مآئده، فرعون جمیع الوان نعیم موجود است، اما فرعون هوس تره میکند، مرا فرمان است که برای وی تره برسانم و دیگری گفت که مرا فرمان است که موسی (ع) را آب (که) در کوزه برای سحر داشته، برو و بریز، چنانچه ریخته شود - ای درویش دل ریش! به یقین دانا و جز این مدان که عارف بالله را از بلا بیم نباشد و هرگز از جفای خلق تیره نشود - ای درویش دل ریش! اگر از دوی خلاص گردی کفر و اسلام ترا یکسان نمایند و تفاوت نتوانی کرد، همه را بقضا و قدر حواله کنی، بلکه همه را از يك جوهر دانی، چه خوش گفته بهلول دانا (رح):

خرابات را نیز عزت بدار      که او نیز در ملك حق کشور است

و شیخ منصور بن حلاج فرماید، شعر:

بکفر و باسلام یکسان نگر      که هر يك ز دیوان او دفتر است

ای درویش دل ریش! چون این نکته معلوم شد که هر ذره از ذرات کائنات دفتری باری تعالی است بر حرف انگشت نهادن کار عارفان نباشد، شعر :

بر حرف هیچکس منه انگشت اعتراض

كان نیست كلك صغير که خطی خطا كشد (الف)

ای درویش دل ریش! هشیار باید شد و غلط نباید خورد که راه باریک است، نفس و شیطان هر دو رهنز اند، يك لحظه و لمحہ از حضور حق غافل نباید شد، اگر ناگاه غافل مانی ترا از راه ببرند و در ضلالت اندازند و در خانه، نامرادی پاره پاره سح ۱۹۲ گردی و هیزم دوزخ شوی.

ای عزیزا مردان خدا همیشه در ملامت داشته اند و طاعت خود را عین گنه بر خود پنداشته اند و از شرمندگی و ناپسندگی خود سر بر نداشته اند و هر وقت "ماعرفناك حق معرفتك" بر زبان حال جاری داشته، زهی همت شیران با وجود تمام بندگی از نقصان و تقصیر شرمندگی سر بر نیارند و همه (ب) شب (و) روزی نالند و يك لحظه و لمحہ نیارامند و این ابیات را بر عجز و نیاز مداومت نمایند، غزل :

گذشت عمر و نکردیم هیچ کار دریغ

چه يك دریغ که هر دم هزار بار دریغ!

هنوز دامن مقصود نارسیده بدست

بشد ز دست گریبان اختیار دریغ!

بهار عمر بغایت شگفته بود ولی

گل مراد نه چیدیم در بهار دریغ!

هر آن طبیب که درمان دردها میکرد

همان گذشت چنین زار و دلفگار دریغ!

هر آن نفس که بجز یاد دوست آوردم  
 کنون به هر نفس (الف) هزار بار دریغ  
 ای عزیز! زنهرا فرصت غنیمت شمار، چون برود باز بدست نیاید، غزل :  
 فرصت غنیمت است چه ماندی عجب عجب  
 محفه بآن جهان چه رساندی عجب عجب  
 العلم نکته، خبری است اندر آن  
 زین نکته هیچ علم بخواندی عجب عجب  
 یاران و دوستان همه رفتند خانه کوچ  
 خوش خفته بر بساط بماندی عجب عجب  
 يك دم بآرزوی محبت ز سوز دل  
 خون جگر چرا نشانیدی عجب عجب  
 دنیا سرای کهنه پلی دار آن جهان (ب)  
 رو در گذر براه چه ماندی عجب عجب  
 عثمان (رح) چه خفته، تو ببین حال دوستان  
 همه را بزر خاك رساندی عجب عجب  
 عبرت نمی خوری تو ازین حال دوستان  
 هی هی دریغ ها بچه ماندی عجب عجب

و ایشان نیز فرموده است که ای درویش دل ریش! نشانه کمالیت عارفان درد و  
 اندوه است و ثمره درد و اندوه عشق و محبت است و ثمره عشق و محبت سکرو  
 بیخودی و ثمره سکرو و بیخودی نسیان خود و نتیجه نسیان خود وصول بحق است،  
 چون بحق وصول یافتی بعد از آن حضور و آگاهی است، بعد از آن باگاهی حق  
 آگاهست، چنانچه آبی است بخود ایستاده و این نهایت حضوری و آگاهی است و به

(الف) قیاساً - نفس من (ب) قیاساً "دنیا سرای کهنه، پل دار آن جهان"

بینای حق بینا است و به شنوای حق شنوا است و در فهم و وهم و در خیال و در خواب و بیداری جزوجه باقی هیچ طلب نباشد و در هر چه طلب نظر کند همون را بیند و پندارد- بعد از آن حق سبحانه و تعالی بذات پاك تجلی باو کند تا ببرکت آن از آفت حلول و اتحاد و تثبیت و تعطیل خلاص یابد و سرّ "فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ" (الف) ویرا اشکارا گردد و از بت پرستی ما سوی الله خلاص یابد و از قهر ائمن شود و به شرف سعادت ابدی به عالم تمکین مشرف شود و تمسک بعروة الوثقی دین حنیفی (ب) چنان کند که دیگر بار بآفت انقطاع و حرمان مبتلا نشود که "فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ" (ج) در آن وقت این ابیات بر زبان جاری گردد، غزل :

ای عاشقان مست کجائید کجائید؟

معشوق درون خانه بیائید بیائید

این پرده پندار شما وهم بوهم است

زین پرده پندار بر آئید بر آئید

تو عاشق و معشوق یکی دان بحقیقت

حقّا که چنین است بدانید بدانید

در پرده پندار چه بدنام بنامی

بی نام و نشان باش اگر طالب مائی

این سر نه هر کس بتواند که بیابد

خوش نکته عزیز است بدانید بدانید

مجنون صفت گر گم نشوی در ره معشوق

هرگز خبر دوست نیابید نیابید

ای درویش دل ریش جفاکش! چون عارف به عشق کمالیت یافته از هر چه ما  
سوی الله است از آن روی بتافت، از حق حق شناخت، باین و آن نپرداخت و هر چه  
آمده است از مشاهده و یا از معانیه بتیغ لا همه را از پیش خود برداشت و با هیچ  
مقامی مقام نکرد و بگذاشت و هر دیده نادیده پنداشت و آنچه شنیده ناشنیده  
انگاشت و هر چه ازو گفتگوی آمد در بی خودی بظهور آمد، آنچه گفت ازو گفت و  
آنچه شنید ازو شنید، چنانچه عزیز فرماید، غزل :

مرغان او هر چه ازیشان پرند (الف)	پس بی خورند جمله و بی بال و بی پرند	سع ۱۹۴
شاه باز حضرت آمده دیده بدوخته	تا جز بروی دوست بکونین ننگرند	
زان میل بهشت دانه، جنت نمی کنند	کز مرغزار عالم وحدت خرنند (ب)	
ساقی شراب صاف تجلی چو در دهد	خمخانه وجود بیک دم فروخورند	
زان سوی دامن حد ثان سر برآورند	وقتی که سر بجیب تحیر فرو برند	
جز مسکن جلال نسازند آشیان	چون زین نشیمن بشریت (همی) پرند	

و گاه عین ذات در تجلی بیابند تا حق تعالی عالم جزو کل داند و هیچ از نظر  
شان غائب نبود "لَا يَغْرُبُ" (ج) عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ و عارف  
اسماء و صفات شوند و بر معلومات اشراق (د) یابند و بر تسبیح اشیاء واقف و نفع و  
ضرر آن بدانند که من عرف الله لا يخفى عليه شئ، عارف چون بدین مقام رسد بجز  
علم لامتناهی نه استد و دانش جز و کل در مقابله آن قطره داند، قوله تعالی: "وَمَا  
أَوْتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا" (ه) و گاه عین ذات در تجلی ارادت یابد و در هیچ آفرینش  
بنظر نقصان ننگرد، از کمالیت محض و جلالیت قانع شود و نه از هستی خود و نه از  
هستی دیگر خبر دارد و از بیخودی ابیات بر زبان راند، غزل :

(الف) قیاساً "مرغان باغ او چو ازین آشیان پرند" (ب) همی خورند (ج) سباء ۳ سع، مظ الا الغیب  
(د) عر، مظ - اشراف (ه) الاسراء ۸۵

از هستی تو هستم، من هیچ نیم واللّه  
 وز بوی تو من مستم، من هیچ نیم واللّه  
 هستی ترا یابم هر سوی که می بینم  
 خود اسم با طلسمم، من هیچ نیم واللّه  
 هر سو که ذوق و شوق است خود میکنی نظاره  
 از ذوق تو در ذوقم، من هیچ نیم واللّه  
 در دیده توئی بینا، هر دیده که باشد  
 در دیده تو بینایم، من هیچ نیم واللّه  
 هر جا که گفتگو است، آن گفتگوی تو است  
 در گفتگوی مائیم، (الف) من هیچ نیم واللّه  
 هر جا که روم خانه، آن خانه ز تو روشن  
 در خانه ترا بینم، من هیچ نیم واللّه  
 هر بود که می باشد، آن بود تو می باشد  
 از بود تو می باشم، من هیچ نیم واللّه  
 عثمان (رح) تو مجنون است، دریاب بمجنونی

در عشق تو مجنونم، من هیچ نیم واللّه سع ۱۹۵

ای درویش دل ریش! چون عنایت حق به بنده رسید چندان فتوحات غیبی در خود  
 بیابد که عبارت آن نتوان کرد زیرا که همون داند که صاحب جذبه باشد - ای عزیز!  
 اگر آتش عشق مولا در تو گرفت همه مشکل تو آسان شود، اگر داری طرب کن و اگر  
 نداری طلب کن، در پی مردان دین شتاب و تقصیر مکن، بی راهبر هرگز

بمنزل نتوانی رسید، غزل :

بگرد عاشقان می رو که رستی	براه صادقان می رو که رستی
براه حق بهر دم تازه جانی	فدا کردن روان می رو که رستی
خلاصی گر همی خواهی ز غمها	همه فکر جهان می رو که رستی
اگر خواهی سعادت هر دو عالم	طلب پیر مغان می رو که رستی
فدا کن هر چه داری در ره دوست	بسر غلطان روان می رو که رستی
بیا (الف) در بزمگاه دردمندان	ز دیده خون فشان می رو که رستی
بیاور توشه عجز (و) نیازی	بزاری زارها می رو که رستی
اگر گردی فنا در راه جانان	بقا یابی از ان می رو که رستی
بجان (و) دل خدمت سالکان کن	پی شاه جهان می رو که رستی
براه عاشقان سامان باید (ب)	مجرد ای همان (ج) می رو که رستی
بنه سر در ره چوگان معشوق	مزن دم ضرب آن می رو که رستی
سوار عشق شو عثمان دوانان	بیا در تن تن (د) می رو که رستی

ای برادر! عشق نه آنست که شوق شهوتی و ذوق نفسانی و شیطانی باشد که ویرا عشق نتوانی گفت بلکه عشق آنرا گویند که به هیچ دلگیری دلگیر نشود و کسی را بد نگوید و عیب نتواند گفت و به هیچ کس حسد نبرد و جفای خلق عین تماشا پندارد و در مدح و ذم فرق نکند و هوی را در دل دخل نماند و هیچ آرزوی نماند و تعظیم از مخلوق برخیزد و از بشریت (د) نام و نشان نبود و از ایشان جز نام نمانده باشد - ای عزیز! عاشق صادق کسی را گویند که در محبت حق تعالی چنان مشغول گردد که غیر او را نشناسد و بگوش سخن غیر نشنود و به چشم جز آیات او نبیند و بر زبان جز ذکر او نه راند و به تن جز خدمت او نکند و به سر جز آرزوی وی (ه) نه اندیشد - يك (و) بزرگ گفته است "شرط محبت بلکه کمتر مقام محبت آنست که اگر

(الف) سع، بیان (ب) نباید (ج) سع، مظ - هان (د) عر، مظ - شربت (ه) سع، مظ (وی) ندارد (و) ایضا (یک) ندارد

بر جان تو حکم کند مخالفت نکنی " ای عزیزا محبت بجای رسد، بیت :

هم (الف) حدیث تو گویم بوقت بیداری

هم (ب) خیال تو بینم که باشم اندر خواب

ای عزیزا هر که بیدار جمال دوست نگرد دیدن غیر ممنوع است، به نشانی

محبوب خود را تسلی دهد، مجنون گرد خانه لیلی هر صبح و شام گشتی (ج) و خاک

دیوار او بوسیدی، بیت :

خاک را بوسه دهم لیلی بود بوسه را بر در دهم لیلی بود

عاشق را هر وقت که نسیم الطاف حق از مهب عنایات بر مشام روح می رسد

یعقوب (ع) وار به آه گرم دیده سرد می گوید "اِنِّیْ لِاَجِدَ رِیْحَ یُوسُفَ لَوْ لَا اَنْ تُفْنِدُوْنِ"

یعقوب (ع) دم نعره زبان می گوید فریاد که بوی پیراهن آمد، غزل :

باید که لذات جهان در دل تو خار است

نه صبر از دل بجانش را قرار است (د)

بیک سو آب سوی دیگر آتش

میان هر دو ام رفتن گذار است

گهی بر گل چو بلبل مست رقصان

گهی بر خار افتاده چو مار است

ازین حسرت خورم خون جگر خود

ندانم تا چه آخر ختم کار است

زهی دولت که باشد در همه حال

همیشه با (ها) محبت روزگار است

براه عاشقان نبود غم جان

بنزد عاشقان این سهل کار است

(الف) غم، عر، مظ - همه (پ) غم، عر، مظ - همه (ج) غم، هر - مجنون جفای لیلی هر صبح و شام کشیدی

(د) قیاساً "نه لذات جهان در دل تو خار است نه صبر از دل، نه جانت را قرار است"

(ها) غم، عر - همیشه تا به محنت



و ایشان نیز فرموده است که به بیت المقدس می رفتم هفت کس را دیدم از خواص  
 بندگان خدای تعالی، بر وی سلام کردم و گفتم "فائده" (الف) رسانید بچیزی که حق  
 تعالی مرا در آن چیز نفع نهاده باشد" - گفتند که هر چه ترا آن چیز از خدای تعالی  
 باز دارد و راه تو بریده گردد از روزگار دنیا و آخرت از آن بهره‌یز و دور شو تا راهزن  
 تو نشود، گفتم زیادت کنید رحمك الله تعالی، (ب) گفتند "بنگر بغیر از خدای تعالی  
 بهیچ کس امید مدار و از غیر خدای تعالی از هیچ کس مترس" - گفتم زیادت کنید،  
 گفتند "بنگر هرکرا خدای تعالی دوست میدارد تو نیز دوست میدار و هر کرا خدای  
 تعالی دشمن دارد تو نیز دشمن میدار" گفتم زیادت کنید، گفتند "بر تو باد بذکر و  
 دعا و تضرع و گریه در خلوت و تواضع و خشوع هر جا که باشی" - گفتم زیادت  
 کنید، گفتند "خدایا! میان ما و این بنده حجاب دار که ما را از تو باز داشت و بخود  
 مشغول کرد، پس غائب شدند، گفت ندانم بآسمان رفتند یا در زمین، دیگر ایشان را  
 ندیدم اما نفع کلمات ایشان همیشه در جان خود می بینم - و ایشان نیز فرموده است  
 که يك مرد از دوستان حق تعالی را در واقعه دیدم که در جبهه وی نور می تابد و در  
 خاطر من آمد که این یکی از دوستان خدای تعالی است، پس در استقبال او آمدم و  
 قدم بوسی او کردم و بعد از آن پرسیدم یا حضرت! اسم مبارك شما چیست؟ فرمودند  
 "همچو تو بیهوده نیستم که بنام مشغول باشم" باز التماس کردم که به فقیر دعا  
 فرما، فرمود که با یاد حق تعالی چنان مشغولم که فرصت دعا نیست، هر دو دست  
 بروی خود کشید و غائب شد - وفات ایشان به سنیاپور (ج) واقع شده در سال سیصد و  
 هفتاد و سیم هجری بود و قبر ایشان در سنیاپور (د) است.

(الف) غح، عر - يك فائده مرا برسانید بچیزی (ب) "رحمك الله" درست باشد زیرا که مخاطب جمع  
 (هفت کس) اند نه که واحد (ج) نیشاپور (کذا فی رساله قشیریه) (د) نیشاپور (کذا  
 فی رساله قشیریه)

**از شیخ ابو علی کاتب قدس الله سره :** (۹۴) اصل ایشان از مصر است و با اکثر مشائخ مصر (الف) صحبت داشتند- ایشان فرموده اند "هر گه مرا مشکلی می شد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را بخواب می دیدم و آنرا می پرسیدم (ب) و وفات ایشان در سال سیصد و پنج هجری بود و قبر ایشان در مصر است.

**از شیخ ابو علی رودباری قدس الله سره:** نام مبارک ایشان محمد بن قاسم بن منصور است و از ابنای ملوک بوده اند - نسبت ایشان با کسری و خال عبدالله رودباری اند و وفات ایشان در سال سیصد و بیست و دو هجری بود و قبر وی در مصر است.

**از نضید الطائفه شیخ جنید بغدادی قدس الله سره:** مناقب سع ۱۹۸ ایشان در سلسله متبرکه قادر به نوشته می شود، انشاء الله تعالی.

**از شیخ عبدالله سری بن مفلس السقطی (ج) قدس الله سره:** خال جنید بود رحمه الله علیه و عالم بجمیع علوم بود و اندر تصوف شان عظیم داشتند و بیشتر از مشائخ عراق مریدان وی اند و حبیب راعی رحمه الله علیه را دیده اند و با وی صحبت داشته اند، وی اندر بازار سقط فروشی کردی، چون بازار بغداد سوخت ویرا گفتند دکانت سوخت، گفت من فارغ شده ام، چون نگاه کرد دوکان آن نسوخته بود، چون این حال دید آنچه داشت بدرویشان داد و طریقه تصوف اختیار کرد و ویرا پرسیدند که ابتدای حال تو چگونه بود؟ گفت "روزی حبیب راعی رحمه الله

(الف) غح، عر- (مصر) ندارد (ب) رلک به نفحات الانس ص ۱۰۴ (ج) غح، عر مظ- القطمی (۹۴) نام ایشان حسن بن احمد (رساله قشوریه) یا حسن بن علی (المنتظم از ابن الجوزی طبع حیدر آباد دکن ۱۳۵۷ هـ، ج ۶، ص ۳۷۵) بود، در تاریخ وفات ایشان نیز اختلاف واقع است روایت مذکوره متن یعنی ۳۰۵ هـ درست نیست زیرا که صاحب الرساله و امام شعرانی مؤلف طبقات الکبری بعد از ۲۴۰ هـ و ابن الجوزی ۳۴۳ هـ نوشته است (المنتظم ج ۶، ص ۳۷۵) و همین قرین قیاس است.

(علیه) بدوکان من برگذشت، من شکسته بوی دادم (الف) که به درویشان بده، وی ما را دعا کرد، از برکت آن دعا در امان بودم و تاریخ و بعضی از مناقب ایشان در سلسله متبرکه قادر به نوشته خواهد شد انشاء الله تعالی.

### از حضرت معروف کرخی (رحمة الله علیه)، نسبت ارادت بدو

جانب است یکی بداؤد طای و دیگر به علی رضا (رحمهما الله) و ایشان هوالد بزرگوار خود موسی کاظم (رح) و ایشان هوالد بزرگوار خود جعفر صادق (رح) و ایشان هوالد بزرگوار خود محمد باقر (رح) و ایشان هوالد بزرگوار خود زین العابدین (رح) و ایشان هوالد بزرگوار خود حسین و ایشان هوالد بزرگوار خود علی رضی الله عنهم اجمعین - ببايد دانست که معروف کرخی رحمة الله (علیه) معروف عالم زیادت و مشهور کشور عبادت بود - چنین گویند که او ترسا بچه بود، چون او پسر بسال شد پدر او را به معلم (ب) ترسایان برد تا علم ترسای (ج) بیاموزد، معلم نکته نوشت و گفت بگو "ثالث ثلثة" او گفت "قل هو الله احد" - وقتی او نماز می گذارد، اسپي داشت قیمتی، بر مید، در کشت زار (د) یکی افتاد، چون از نماز فارغ شد اسپ را دران کشت بگذاشت و می گفت من ترا بدان صاحب کشت بخشیدم که تو کشت او را خوردی - همو گفתי "غافل کسی است که او را مصیبتی رسد روز اول همان کند که روز سوم خواهد کرد، همو گوید که مروت (ه) خرسندی بهتر از مروت دان - وقتی او را یکی پرسید که داروی درد دل چیست؟ گفت "از خلق دور بودن" همو گفתי که اصحاب دنیا را خدمت بندگان کنند و اصحاب آخرت را خدمت احرار کنند - همو گوید "مرد کامل کسی است که در توانگران بچشم نصیحت نگردد نه بچشم حسد و در مردان (و) بچشم تواضع بیند نه بچشم تکبر و در زنان بچشم شفقت نگردد نه بچشم شهوت - همو گوید "خوب سخن (ز) به از موت باشد زیرا که موت انقطاع است از خلق اما فوت

(الف) چیزی بدو دادم (تذکره الاولیاء ج ۱، ص ۲۴۶) (ب) سع، مظ - علم (ج) سع، غم - ترسانی (د) سع، مظ - کشت (ه) عر، مظ (مروت) ندارد (و) غم، عر، مظ - مردمان (ز) قیاساً "موت از فوت باشد"

الانقطاع از خالق هموگوید "ادنی" مراتب انبیاء (ع) اعلی مراتب شهداء باشد و ادنی مراتب شهداء اعلی مراتب صلحاء باشد و ادنی مراتب صلحاء اعلی مراتب مؤمنان باشد" - هموگوید "عجب باید داشت از کسی که او پرهیز کند از همه علت و پرهیز گناه نکند از همه عقوبت" - (الف) هموگوید "قیمت هر آدمی باندازه همت اوست، پس بیچاره کسی که او را همت نباشد مگر دنیا یعنی او را هیچ قیمتی (ب) نباشد" - چنین گویند روزی او را یکی برنجانید، چون دید که او هیچ نگفت معذرت کردن گرفت، خواجه گفت "خوش باش! ما خود ترا در میان ندیده ایم و آواز آن جناب که بما نرسید آنجا خود غلطی نرود - تاریخ و بعضی مناقب ایشان در سلسله متبرکه قادریه نوشته خواهد شد.

### از حضرت داؤد طای قدس الله سوره : در ارشاد الطالبین آورده

است که روزی تشنه شد، در صحن شخصی در آمد، طلب آب کرد، کنیزکی آب آورد، نخورد، گفتند "چرا؟" گفت "بخواجه، این کنیزك روزی تعلیم کتابت کرده بودم، مبادا که این باجر آن تعلیم برسد و از ثواب محروم مانم : - روزی در گرمای سخت عراق (ج) نشسته بود، مادرش در رسید، گفت "چرا در سایه نمی نشینی؟" گفت "در عراق ناشائستها بسیار دیدم، دعا کردم که خداوندا! پای من پستان تا از جمعه و جماعت باز مانم و این ناشائستها را نمی بینم، الحال نمی توانم جنبید" و بعضی گفته اند که هوقت آمدن او بمسجد خلق چنان بدو استقبال و توجه می نمودند که بعضی مر بعضی را زیر پای می کردند، شیخ دعا کرد الهی! کثرت توجه خلق نوعی از انواع دوستی دنیاوی است، مرا زمن کن تا بر ایشان نروم، در حال زمن شد - دیگر آورده اند که در هر خانه که می بود تا آن خانه خراب نمی شد، بخانه دیگر نمی رفت و تا در سرای يك خانه می بود به سرای دیگر نمی رفت و باز راست نمی کرد - گفتند "چرا؟" گفت "بخدای تعالی عهد کرده ام که از من در دنیا آبادانی نماند" - چون وفات

(الف) غم، غم - پرهیز کند از همه چیز ها و هرگز نکند از همه عقوبت (ب) غم، غم - قیمت (ج) ایضا در عراق

یافت خانه، آخرش خراب شد (الف) و تاریخ و بعضی از مناقب ایشان در سلسله، متبرکه نوشته خواهد شد- و نسبت ارادت ایشان بدو جانب است یکی از شیخ حبیب راعی قدس الله سره که پیر علی هجویری (رح) در کشف المحجوب نوشته است- کنیت ایشان ابو حلیم بن سلیم الراعی است، ویرا آیات و براهین بسیار است اندر جمله احوال و صاحب سلمان فارسی بود رضی الله عنه و حبیب (رح) صاحب گوسفندان بود و بر کرانه، فرات نشستی و طریقتش عزلت بود و یکی از مشائخ روایت کند که من برو گذشتم وی را یافتم اندر نماز و گرگ مر گوسفندان ویرا نگاه میداشت، گفتم این پیر را زیارت کنم که در وی علامات بزرگی می بینم، نزدیک وی (ب) زمانی بودم تا از نماز فارغ شد، بر وی سلام گفتم، گفت "ای پسر! بچه آمدی؟" گفتم زیارت تو، گفتم ای شیخ! گرگ را با میش تو موافق می بینم" گفت "از آنچه راعی میش با حق موافق است" این بگفت، کاسه، چوبین در زیر سنگ داشت، دو چشمه از وی بکشد یکی شیر و دیگر عسل، گفتم ایها الشیخ! این درجه بچه یافتی؟ گفت "بتابع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم، گفت ای پسر! قوم موسی علیه و علی نبینا الصلوة والتسلیمات مر او را مخالف بودند، سنگ ایشان را آب داد و موسی علیه و علی نبینا الصلوة والتسلیمات نه بدرجه، محمد صلی الله علیه و آله وسلم بود، چون من محمد را صلی الله علیه و آله وسلم متابعت باشم سنگ مرا انگین و شیر ندهد و محمد صلی الله علیه و آله وسلم بهتر از موسی علیه السلام بود" گفتمش مرا پندی ده، گفت "لا تجعل قلبك صندوق الخرص و بطنك وعاء الحرام" - و دیگر به حبیب عجمی قدس الله سره چنانچه مولانا اخوند درویزه علیه الرحمه در ارشاد الطالبین (ج) نوشته است و تاریخ و بعضی از مناقب ایشان در سلسله، متبرکه قادریه خواهد نوشته شد و هر دو از ایشان یعنی حبیب عجمی و حبیب راعی قدس الله سرهما از حسن بصری رضی الله تعالی عنه چنانچه در رساله، مکیه نوشته است

و تاریخ بعضی از مناقب ایشان در سلسله متبرکه خواهد نوشته شد، از حضرت علی رضی الله تعالی عنه از خلیفه الله فی الدارین محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و حضرت شیخ ابو القاسم گرگانی قدس الله سره را یکی نسبت ارادت بشیخ عثمان مغربی قدس الله سره است چنانچه باتمام رسیده است و دیگر **بشیخ ابوالحسن خرقانی رحمة الله علیه**، نام ایشان علی بن جعفر است و خرقان موضع است بنزدیک غزنین که ایشان از آنجا اند - غوث روزگار خود اند، ایشان فرموده اند "خدایا! با من بدو وجه معاملت کن یکی آنکه در وقت نزاع مع ۲۰۲ ملك الموت را بر من نفرست که مرا با او خصومت شود بنابر آنکه من جان ازو نه ستدم که بدو باز دهم، مرا جان تو داده ای هم تو بخواه، دویم آنکه چون مرا در گور نهند ملائکه سوال بر من نفرست که جواب من همان است که يك بار گفته ام در سوال "الستُ بِرَبِّکُمْ". انتساب ایشان در تصوف بشیخ بایزید بسطامی است قدس الله سره و تربیت سلوک ایشان نیز از روحانیت بشیخ بایزید است قدس الله سره اما ولادت ایشان بعد از وفات شیخ بایزید است قدس الله سره بمدتی و حسب باطن تربیت یافته اند چنانچه حضرت مولانا جلال الدین رومی قدس الله سره فرموده اند، غزل :

ای (الف) شنیدی داستان بایزید (رح)	که ز حال ابوالحسن (ب) پیشین چه دید
با مریدان جانب صحرا و دشت (ج)	روزی آن سلطان تقوی می گذشت
بوی خوش آمد مر او را ناگهان	در سوای وی (د) ز سوی خانقار (ه)
هم بر آنجا (و) ناله مشتاق کرد	بوی را از باد استنشاق (ز) کرد
گفت زین سوی بوی یاری می رسد	کاندرین ده شهریاری می رسد
بعد چندین سال می زاید شهی	می زند بر آسمان طبل (ک) تهی
رویش از گلزار حق گلگون بود	از من او اندر مقام افزون بود

(الف) آن (ب) یعنی ابوالحسن خرقانی (رح) (ج) در نسخه مطبوعه مثنوی (نولکشور ۱۹۰۵م)  
 مصراع دوم مقدم بر مصراع اول است (د) سواد ری (ه) زهد خارقان، و خارقان نام ولایتی  
 است (حاشیه مثنوی ص ۳۴۳) (ز) غح، عر، مظ - اشتیاق (ک) می زند بر آسمانها خرگهی

چيست نامش؟ گفت نامش بوالحسن رح  
 قد او و رنگ او و شکل او  
 بر نوشتند(ج) آن زمان تاريخ را  
 چون رسيد آن وقت و آن تاريخ راست  
 زاد شد آن شاه نرد عشق باخت(ز)  
 از پس او(ك) سالها آمد پديد  
 جمله خواهان(ل) او ز امساك وجود  
 همچنان آمد كه او فرموده بود  
 كه حسن باشد مرید دامنم(م)  
 گفت من هم نیز خوابش دیده ام  
 هر صبح(ع) روی نهاده سوی گور  
 با مثال(ف) شیخ پیشش آمدی  
 تا یکی روزی بیامد با سمود(را)  
 توی بر توی پرفها - همچو علم  
 بانگش آمد از مزار(ش) شیخ حی  
 هین بیا این سو باوازم شتاب  
 حال او زان روز شب خواب دید(ت)

حله اش و گفت زیر ذقن(الف)  
 يك بيك میگفت از گیسوی او(ب)  
 از کتاب(د) آراستند آن شیخ را(ها)  
 زان زمین آن شاه پیدا گشت و خاست(وا)  
 از عدم پیدا شد و مرکب بتاخت  
 بوالحسن (رح) پس از وفات بایزید (رح)  
 آن چنان آمد كه آن شاه گفته بود  
 بوالحسن (رح) از مردمان آنرا شنود  
 درس گیرد هر صبح از تربتم  
 وز زبان(ن) شیخ هم بشنوده ام(س)  
 ایستادی تا ضعی اندر حضور  
 تا كه بی گفت(ص) اشكالش(ق) حل شدی  
 گورها را برف نو پوشیده بود  
 قبه قبه دید و جانش شد به غم  
 ها انا ادعوك (کی) تسمی الی  
 عالم از برف است رو از من متاب  
 آن عجائب ها كه اول می شنید

سج ۲۰۳

ایشان فرموده اند "انی" صعدت ان اطوف بالعرش و رأیت جماعة كثيرة يطوفون

(الف) حله اش و گفت زاهو و ذقن (ب) گیسو و رو (ج) بر نهشتند (د) کباب (ها) سیخ  
 (و) زاده شد آن شاه و نرد ملك باخت (ز) ملك - (مثنوی چاپ لندن ۱۹۳۳م با هتمام نکلسن)  
 (ك) آن (ل) خواهان (م) مرید و امتم (ن) روان (س) بشنیده ام (ع) صحاحی (ف) تا  
 (ص) گشتی (ق) سگالش (ر) با سمود کنیت ابوالحسن بود (حاشیه مثنوی ص ۳۴۶، چاپ نولکشور)  
 (ش) خطیره (یعنی منزل و جانگاه. حاشیه مثنوی ص ۳۴۶) (ت) حال او زان روز شد خوب و بهدید  
 (تصحیحات فوق از روی نسخه مطبوعه مثنوی نولکشور ۱۹۰۵م صورت گرفت نیز رك نسخه  
 چاپ تهران ۱۳۷۴ ق)

بالعرش طوافاً و تعجبین طوافهم لبرودتهم و سكونهم طوافاً بالعرش الف طوفةً واحداً  
فسألت منهم من انتم و ما هذه البرودة فی طوافکم؟ قالوا نحن المثلثة و هذا طبعنا  
لا یکن لنا ان نتجاوز (الف) ممّا جبلنا (ب) الله تعالى علیه فسألونی من انت و ما هذه  
السّعة؟ قلت انا ابن آدم و هذه السّعة طبع لنا - مشهور است که چند طالب علم از  
علم ظاهری اینان شنیدند که در خرقان بزرگی است بصفات حمیده آراسته و مقتدای  
وقت شده، طالبان را بخدای رساند، از مکان خود بر آمدند و قصد خرقان کردند -  
چون بخانه شیخ رسیدند منتظر دیدار شیخ بودند که خاتون شیخ از حرم خود بر  
آمده، مسافران نو را دیده پرسید که انتظار که می برید؟ گفتند " برای زیارت شیخ  
آمده انتظار وی می بریم" - خاتون بمجرد شنیدن این کلام در پی گفتن ناسزای شیخ  
در آمده چندان در شان شیخ ما لا یعنی فرمود که دل طالبان سرد گردیده و اراده  
کردند که بی آنکه شیخ را بینند راه بخانه خویش بگیرند - چون توفیق ازلی همراه  
داشتند بعد از ان مشورت نمودند، یک دیگر بر آن قرار دادند که شیخ را ملازمت کرده  
بهر طرف که ارادت حق باشد، برویم - درین اثناء از زبان خاتون شنیدند که مطلوب  
شما در پی بازی دادن و رام کردن مردم ابله بهنگل رفته است که هیزم بیاورد -  
گفتند که بیائید که شیخ را در همان جای بیابیم - چون از شهر بیرون آمدند دیدند که  
از دور آن آفتاب راه حقیقت می آید چون نزدیک رسیدند دیدند که شیخ پشتاره  
هیزم بر شیر بار کرده و خود هم بر یک شیر سوار شده می آید، بمجرد دیدن احوال به  
بزرگی شیخ اقرار کردند و نزدیک وی گشتند و حقیقت ما فی الضمیر طالبان که از  
شنودن خاتون جمع کرده بودند شیخ بیک یک بیان نمود، طالبان عرض کردند " یا شیخ!  
متحیریم و متفکریم آنکه خاتون در حق شما چه افتراها کرده" - فرمودند " اگر ما  
برداشت او نکردیم، این درنده کی برداشت بار ما می کرد و رام ما می شد" - وفات  
ایشان شب دوشنبه عاشوره سال چهار صد و بیست و پنج هجری بود و ایشان فرموده



اند که هرگز با کسی صحبت مدارید که شما می گوئید که خدا و او می گوید چیزی دیگر - شیخ شبلی فرموده اند قدس الله سره "آن خواهم که نخواهم" ایشان فرمودند که این هم خواهش است - روزی باصحاب گفتند که چه چیز بهتر بود؟ گفتند "شیخا! هم تو گوی" فرمودند "دلی که همه یاد کرده، او بود". (الف)

### از حضرت بایزید بسطامی رحمة الله علیه ، لقب ایشان

سلطان العارفین و نام وی طیفور بن عیسی بن آدم بن (ب) سروشان و جد ایشان گبر بود، بسعادت اسلام مشرف شده، اصل ایشان از بسطام است. (۹۵) صاحب رَشحات نوشته اند که ایشان اویسی (۹۶) از حضرت جعفر صادق رضی الله عنه و صاحب تذکرة الاولیاء گفته اند که صد و سیزده پیر را خدمت کرده بود یکی از آنجمله امام جعفر

(الف) غح، عر، همه او یاد کرده بود (ب) رك به روضات الجنات ج ۴، ص ۲۷۶ - ابن خلکان "آدم بن عیسی بن علی" نوشته است (وفیات الاعیان ج ۲، ص ۵۳۱)

(۹۵) بسطام شهری بزرگ است در قومس (و هی بلدة مشهورة من اعمال قومس و يقال انها اول بلاد من جهة خراسان = وفیات الاعیان ج ۲، ۵۳۱) و نزدیک دامغان در سه میلی شهرود در راه طوس - صاحب روضات الجنات رقمطراز است "از عجائب این شهر آنست که مردم آنجا عاشق نمی شوند و هرگاه عاشقی در آنجا در آید و از آب آنجا بخورد عشق ازو زائل گردد و مردم آنجا هیچگاه بدرد چشم مبتلا نمی شوند، آب آنجا بوی گند دهن را بر طرف میکند و چوب عود در آنجا بوی خود را از دست دهد، مرغان خانگی آنجا کثافت نمی خورند و مارهای کوچک پرنده ای دارد" (روضات الجنات ج ۴، ص ۲۷۶ بحواله تلخیص الآثار).

(۹۶) اویس بن عامر قرنی رضی الله عنه از مردم مین و از مشاهیر زهاد و نساک قرن اول هجری و از بزرگان تابعین است که زمان پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم را درک کرده ولی او را ندیده اویس (رض) در صحرا به شتربانی اشتغال داشت - چندی بعد از مین بکوفه رفت و در آن شهر ساکن شد تا آنکه در واقعه صفین در رکاب امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه جهاد کرد و شهید شد. (قاموس الاعلام = ذیل ماده اویس رض) ولی در حلیة الاولیاء مؤلفه ابی نعیم اصفهانی نوشته است که حین مراجعت از معرکه آذربایجان در راه بیمار شده وفات یافت (حلیة الاولیاء طبع قاهره ۱۹۳۳ ص ۷۹ ج ۲) - شیخ فرید الدین عطار (رح) در ذیل ترجمه احوال اویس (رض) مینویسد "بدانکه قومی باشند ایشانرا اویسیان گویند، ایشان را به پیر حاجت نبود که ایشانرا نبوت در حجر خود پرورش دهد بی واسطه غیری چنانکه اویس را داد - اگر چه بظاهر خواجه انبیاء صلی الله علیه و آله وسلم را ندید اما پرورش ازو می یافت، نبوت او را می پرورد و حقیقت هم نفس می بود و این عظیم عالی مقامی است تا که را آنجا رسانند و این دولت رو به که نماید - ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء واللّه ذو الفضل العظیم" (تذکرة الاولیاء ج ۱، ص ۳۴).

صادق بود (۹۷) و ابو حفص (۹۸) و یحیی معاذ (۹۹) و شقیق بلخی (رحمهم الله) (۱۰۰) را

(۹۷) رجوع کنید به تذکرة الاولیاء ج ۱، ص ۱۳۰ - صاحب تذکرة الاولیاء فقط "صادق" نوشته است و اینجا اگر از صادق مراد همان جعفر صادق (رح) است از روی تاریخ محل نظر است زیرا که بایزید بسطامی (رح) بعد از ارتحال حضرت جعفر صادق (رح) متولد شده بود چه امام جعفر صادق در زمانه سلطنت عبد الملك بن مروان اموی بتاریخ ۱۷ ربیع الاول سال ۸۰ یا ۸۳ هـ تولد یافت (مسالك السالكين ج ۱، ص ۲۱۶ - سفینه الاولیاء ص ۴۰) و در سال ۱۴۸ هـ بجوار رحمت حق پیوست (ایضاً) و بایزید رح در سال ۲۶۱ یا ۲۶۴ هـ در گذشته است درین صورت تقارن زمانی میان امام جعفر صادق (رح) و بایزید (رح) بعید بلکه محال است و این موضوع را اگر از نظر يك مؤرخ بررسی کنیم در می یابیم که از لحاظ تاریخ ممکن نیست که بایزید (رح) محضر جعفر صادق (رح) را درك کرده باشد - صاحب روضات الجنات بروایت محمد بن عیسی المشهور به حاجی ممکن خراسانی نوشته است که (بایزید بخدمت صد و سیزده نفر از مشایخ رسیده است و آنحضرت (جعفر صادق) استاد چهاردهم او بوده و مدت هیجده سال سمت سقای آنحضرت داشته (روضات الجنات ج ۱، ص ۲۷۴) اینجا هم همان اشکال زمانی باقی است - آری چنانکه قبلاً ذکر شده است ( رک به ترجمه احوال شیخ ابو الحسن خرقانی (رح) و مشایخ نقشبندی معتقد اند که شیخ ابوالحسن خرقانی (رح) آداب و تربیت در سلوک از جنبه روحانیت و باطن بایزید (رح) گرفته و با اینکه شیخ ابوالحسن در صورت ظاهر مرید ابوالعباس قصاب آملی (رح) بوده و با ابو یزید (رح) در يك زمانی نمی زیسته معیناً از جنبه روحانیت و تربیت باطن او کسب فیض کرده است - همچنین ابو یزید (رح) خرقه طریقت و ارشاد از روحانیت و باطن امام جعفر صادق (رح) اخذ کرده است.

(۹۸) اصلاً ابو حفص حداد (رح) است - نام وی عمرو بن سلمه بود و اصل ایشان ازده های نیشابور بود. رفیق احمد خضویه و بایزید و پیرو عثمان جبری بوده و شاگرد عبدالله مهدی است، (رحمهم الله) - در سال دوصد و شصت و چهار و بقولی دوصد و شصت و هفت هجری در گذشت (نفحات الانس ص ۵۷-۵۸).

(۹۹) یحیی بن معاذ الرکزی (رح)، کنیت وی ابو ذکریا است و لقب او واعظ (نفحات الانس ص ۵۵) برای احوال ایشان رجوع کنید به رساله قشیری و تذکرة الاولیاء و کشف المحجوب و نفحات الانس - در تمام مصادر تاریخ وفات وی ۲۵۸ هـ نوشته است "قال اهل التاریخ خرج یحیی بن معاذ الی بلخ و اقام بها مدة ثم رجع الی نیشابور و مات بها سنة ثمان و خمسين و مائتين" (نفحات الانس ص ۵۶ - رساله قشیری ص ۱۶) ولی جای تعجب است که ابن ندیم در "فهرست" ۲۰۶ هـ نوشته است - ابن ندیم رقمطراز است "یحیی بن معاذ (رح) از زاهدان شب زنده دار و عابد بود و پیروانی داشت در سال دویست و شش (سنة ستة و مائتين) در گذشت و این کتاب از اوست، کتاب المریدین" (الفهرست مترجم رضا تجدد چاپ اول کتابخانه ابن سینا تهران ۱۳۴۵ ش ۳ خورشیدی ص ۳۴۴).

(۱۰۰) ابوعلی (رساله قشیری، تذکرة الاولیاء، سفینه الاولیاء، فرهنگ فارسی از دکتر معین) یا ابو موسی (نفحات الانس) شقیق بن ابراهیم بلخی (رح) از طبقه اولی است، در اول صاحب رای بود، صاحب حدیث گشت - شاگرد امام زفر و ابویوسف (رحمهم الله) که از شاگردان معروف امام ابوحنیفه رحمة الله علیه بودند) بوده و استاد حاتم اصم (رح) است - تصانیف بسیار دارد و انواع علوم را حاصل نمود، میگوید " هزار و هفتصد استاد را شاگردی کردم و چند اشتروار کتاب حاصل کردم" (تذکرة الاولیاء ج ۱ ص ۱۸۰) - بقول مولانا عبد الرحمن جامی در سال ۱۷۴ هـ در گذشت (نفحات الانس) ولی مطابق دیگر مصادر چون رساله قشیری و سفینه الاولیاء و فرهنگ فارسی از دکتر محمد معین در سال ۱۹۴ هـ در جنگ با ترکان در "کولان" یا "واسجرد" (ماوراء النهر) بقتل رسیده و مزار ایشان در ختلان است.

نیز دیده بودند و از مادر ایشان نقل کنند که ابویزد (رح) در شکم بود چون لقمه در دهن خود می نهادم که دران شبه بودی بایزد (رح) در شکم من طپیدن می گرفت تا آن لقمه دفع کردمی و سید الطائفه جنید (رح) فرمودند که بایزد (رح) در میان مایان چون جبرئیل (ع) در میان ملائکه و در سخنان بلندی که از ایشان نقل میکنند شیخ الاسلام (رح) در آن باب می فرمایند که بایزد (رح) فراوان دروغها بسته اند - از حضرت بایزد (رح) پرسیدند که سنت طریقت کدام است و فرض کدام؟ فرموده اند که سنت ترك دنیا است و فرض محبت مولا است - گویند فرمودند که عارف به هیچ چیزی شاد نشود جز بوصال و فرموده اند "صحبت نیکان به از کار نیک و صحبت بدان بد از کارید" - نقل است که ایشان را بعد از وفات بخواب دیدند، پرسیدند که حال تو چیست؟ فرمودند که مرا پرسیدند که ای پیرا چه آوردی؟ گفتم درویشی که بدرگاه ملك بیاید نپرسند که چه بیاوردی، گویند که چه خواهی؟ - طریقه طیفوریه سع ۲۰۶ منسوب بایشان و بنای طریقه ایشان بر سکر و غلبه است بر عکس جنیدیان. (۱۰۱) و وفات ایشان پانزدهم شعبان در سال دو صد و شصت و یک و بقولی دو صد و شصت و چهار بود و این دو قول تاریخ وفات از اکثر کتب (الف) معتبره که در زمان قدیم نوشته شده بود نقل کرده شود و آنچه مولانا عبد الرحمن جامی (رح) دو صد و چهار (ب) نوشته اند، احتمال دارد از طبقات که این تاریخ را نقل فرموده اند خالی از ثقل نباشد.

### از حضرت امام جعفر صادق رضی الله تعالی عنه : کنیت

ایشان ابو عبد الله است یا ابو اسمعیل (ج) و لقب صادق و نام جعفر و هو ابن محمد

(الف) رجوع کنید به رساله قشیریه، وفيات الاعیان، رشحات عین الحیات و غیره.  
(ب) در نفحات الانس ص ۵۶ دو صد و سی و چهار سال (سنه اربع و ثلاثین و مائتین) نوشته است نه که دو صد و چهار چنانکه در متن مذکور است، اغلباً اینجا سهر قلم واقع شده است.

(ج) رجوع کنید به مسالك السالكين ج ۱، ص ۲۱۷.  
(۱۰۱) طریقه جنیدیان "صحو" است که عبارت است از بازگشت باحساس بعد از بیخودی (ابن العربی) صحو و سکر از حیث معنی نزدیک اند به غیبت و حضور جز آنکه صحو و سکر قویتر و قیاسیتر از غیبت و حضور است (تاریخ تصوف در اسلام از دکتر قاسم غنی طبع تهران چاپ دوم ج ۲ ص ۶۴۹)

بن علی بن حسین بن علی رضی الله عنهم و نام مادر ایشان ام فرده بنت قاسم بن محمد بن ابوبکر صدیق رضی الله عنهما و نسبت خرقه امام جعفر صادق (رح) از دو جانب است یکی از جانب والد خود حضرت امام محمد باقر (رح) به حضرت امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه می رسد و دیگر از پدر والده خود قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق و ایشان از سلمان فارسی و ایشان از صدیق اکبر رضی الله عنهم و ولادت ایشان بمدینه منوره در سال هشتاد و بقولی هشتاد و سه در روز دو شنبه هفدهم ربیع الاول بوده است و مدت عمر شریف ایشان شصت و هشت سال و بقولی شصت و پنج سال بود - وفات ایشان نیز در مدینه منوره است روز دو شنبه پانزدهم رجب سال یکصد و چهل و هشت هجری بود و قبر ایشان در بقیع است و آن گنبدیست که در آن امام محمد باقر و امام زین العابدین و امام حسن نیز آسوده اند، رضی الله عنهم و در کشف المحجوب نوشته است که امام جعفر صادق رضی الله تعالی عنه با موالی خویش نشست و می گفت که بیائید که بیعت کنم و عهد کردم (الف) که هر که از میان مایان رستگاری یابد اندر قیامت، همه را شفاعت کند. گفتند "یا فرزند رسول الله! ترا بشفاعت ما چه حاجت است که جد تو شفیع جمیع خلایق است" ایشان فرمودند که من باین افعال خود شرم دارم که بقیامت اندر روی جد خود نگرم.

### از قاسم بن محمد بن ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه

از کبار تابعین اند و یکی از فقهای سبعة (۱۰۲) مدینه اند و در خانه عمه خویش

(الف) عهد کنیم

(۱۰۲) "و انما قيل لهم الفقهاء السبعة و خصوصاً بهذا التسمية لأن الفتوى بعد الصحابة (رض) صارت اليهم" (وفیات الاعیان ج ۱، ص ۹۲) یعنی ایشان را فقهای سبعة ازینجهت گویند که بعد از صحابه کرام رضی الله عنهم شعبه افتا بایشان منحصر بود - علاوه بر قاسم بن محمد بن ابی بکر رضی الله عنهم فقهای معروف دیگر مدینه منوره (۱) یکی سعید بن المسیب بود کنیت ایشان ابو محمد و لقبش فقیه الفقهاء بود، از کبار صحابه حضرت عمر و عثمان و علی و ابوذر و ابوالدرداء و حسان بن ثابت رضی الله عنهم اکتساب فیض نمودند - سلیمان بن موسی گوید که ایشان در تابعین بزرگترین فقهاء بودند (تهذیب الاسماء مولفه امام نووی (رح)، طبع دارالکتب العلمیه بیروت، بدون تاریخ، ج ۱، ص ۲۲۰) در دوره حکومت ولید بن عبدالملک در سال ۹۴ هـ -

حضرت عائشه رضی الله عنها تربیت یافته اند. یحییٰ معاذ (رح) فرموده اند که در مدینه منوره هیچ یکی را افضل از قاسم ندیدم و از زیاد (الف) (رح) م. بیست که هیچ یکی را اعلیٰ تر ازو ندیدم و از عمر بن عبد العزیز (رح) منقولست که اگر معامله خلافت باختیار من بودی بقاسم می گذاشتم و وفات ایشان در سال یکصد و هفت هجری و بقولی یکصد و دوازده و صد و دو نیز گفته اند. (ب)

**از حضرت سلمان فارسی رضی الله عنه ، کنیت ایشان ابو عبدالله است و ابن عباس رضی الله عنهما گوید که سلمان با من گفت که من دهقان**

(الف) غح، عمر، مظ - دیار (ب) رجوع کنید به فقهای سبعة ص ۸۵  
 - رحلت نمودند - (۲) دوم حضرت عروه بن زبیر (رض)، کنیت ایشان ابو عبدالله بود و بقول حافظ ابن کثیر در سال ۲۳ هـ چشم بدنیا کشود - در زمره استادان ایشان پدرش حضرت زبیر (رض)، برادرش عبدالله، زید بن ثابت، عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمرو ابو ایوب انصاری رضی الله عنهم بودند. ایشان نیز در دوره ولید بن عبدالملک بن مروان در هفتاد و پنج سالگی در ۹۴ هـ وفات یافتند - (۳) سوم حضرت خارجه بن زید (رض) بود، کنیت وی ابوزید بود و در دوره خلافت عثمان رضی الله عنه (۳۰ هـ) در مدینه منوره تولد یافتند "خارجه بن زید الانصاری المدنی المفتی احد الفقهاء السبعة تفقه علی والده" (شذرات الذهب مؤلفه عبدالحمی بن الصناد الحنبلی طبع بیروت، سال طباعت ندارد، ج ۱ ص ۱۱۸) - در دوره خلافت عمر بن عبد العزیز (رح) در سال ۱۰۰ هـ در هفتاد سالگی رحلت نمود - (۴) چهارم عبید الله بن عبد الله بود، در مدینه منوره تولد یافت، پدرش عبدالله در وقت وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم پنج یا شش ساله بودند (تهذیب الاسماء ج ۱، ص ۲۷۸) - امام زهری (رح) گوید "کان عبیدالله من محور العلم" (تذکره الحفاظ مؤلفه علامه ذهبی ۷۴۸ هـ طبع حیدرآباد، ج ۱، ص ۷۴) - در سال ۹۸ هـ وفات یافت - (۵) پنجم ابوبکر بن عبد الرحمن (رض)، نزد بعضی از علماء نام ایشان محمد بود ولی بقول حافظ ذهبی "یقال اسمه محمد والاصح ان اسمه کنیه" (تذکره الحفاظ ج ۱، ص ۵۹) یعنی نام و کنیت ایشان یکی است - ایشان در زمانه خلافت فاروق اعظم (رض) تولد یافت، بقول ابن خراش (رح) "هو احد ائمة المسلمين (تهذیب التهذیب مؤلفه ابن حجررح، طبع حیدرآباد دکن ۱۳۲۵ هـ ج ۳، ص ۳۱). در سال ۹۴ هـ وفات یافت - (۶) ششم حضرت سلیمان بن یسار (رح) بود، کنیت ایشان ابو ایوب بود، ابتداء غلام ام المؤمنین حضرت میمون (رض) بودند، بعد از آن مکاتبت کرده آزاد شدند، از حضرت عبد الله بن عباس، عبد الله بن عمر، جابر، حسان بن مقداد بن الاسود، ابو سعید خدری، و ابو هریره رضی الله عنهم اکتساب فیض نمودند حافظ ابن حبان گوید "کان من نقباء المدینه و قرائهم" یعنی ایشان یکی از فقهاء و قراء مدینه منوره بودند (تهذیب التهذیب ج ۴، ص ۲۳۰) - در سال ۳۴ هـ تولد یافتند و در سال ۱۰۷ هـ در هفتاد سالگی در دوره حکومت هشام بن عبد الملک رحلت نمودند (فقهاء سبعة مؤلفه حافظ محمد اسحق طبع لاهور سنه ۱۹۷۹ م ص ۱۰۳).

بچه بودم از بعضی قریه های اصفهان که آنرا حی خوانند (۱۰۳) و پدرم مردی منعم بود از جمله آتش پرستان و نام وی ابودخشان (۱۰۴) بود و از غایت محبت از خانه بیرون آمدنم رخصت نمی داد - يك روز مرا به مزرعه فرستاد و وصیت کرد که بسرعت (الف)

مراجعت کنی و من بیرون آمدم و متوجه زراعت پدر گشتم و در راه به کنیسه ای از کنائس نصاری رسیدم و آواز نصاری اندرون کنیسه شنیدم و جمعی را دیدم که انجیل میخوانند و بعضی به نماز مشغول اند - اطوار آن جماعت در نظرم مستحسن آمد، ضیاع (ب) را گذاشتم و در آن موضع توقف کردم و از ترسایان استفسار نمودم این چه دین است؟ گفت این دین عیسی علیه السلام است، مرا بآن دین میل تمام حاصل شد و محبت نصرانیت بر دل من مستولی شد و دین آتش پرستی بر خاطر من سرد شد، آتروز تا شب در صحبت آن قوم بودم و ایشان را از حال خود خبر ساختم و گفتیم مرا مشکلی است در دین پدر، حظی از دین شما نمی توانستم، تدبیر این چیست؟ گفتند اگر صبح این دولت از افق شام طالع گردد و قافله در آن طرف عزیمت کند ترا از آن واقف

(الف) عج، عر - به زراعت (ب) غج، عر - زراعت

(۱۰۳) اگرچه در سیره ابن هشام ج ۱، ص ۱۴۲ حی (حای مهمله و یا) نوشته ولی اصلاحي است چنانکه در مسند احمد و سیر اعلام النبلاء مؤلفه حافظ ذهبی و طبقات ابن سعد نوشته است حی بالفتح ثم التشدید نام شهرست در ناحیه اصفهان قدیم که فعلاً خراب است. ابن الاثیر گوید که آبا و اجداد سلمان (رض) در رامهرز می زیستند (اسد الغابه طبع تهران ۱۳۷۷ هـ ج ۲، ص ۳۲۸، نیز رجوع کنید به سیر اعلام النبلاء ج ۱، ص ۳۷۰ والاصابه فی تمییز الصحابه مؤلفه ابن حجر عسقلانی ج ۳، ص ۱۱۳) و رامهرز در خوزستان است و آنرا سوق الاهواز نیز گویند (تاریخ ایران مؤلفه مقبول بیگ بدخشانی طبع لاهور ۱۹۶۷ م. ج ۱، ص ۳۵۵) اهل حی آتش را می پرستیدند نیز اسپ ابلق را می پرستیدند (اردو دائرة المعارف الاسلامیه طبع جامعه پنجاب ج ۱۱، ص ۱۸۸ نیز رجوع کنید به سیرت سلمان مؤلفه فضل احمد عارف طبع لاهور، سال طباعت ندارد، ص ۳۶) و حضرت سلمان (رض) در ابتدای عمر در مذهب مجوسیت خیلی منهمک می بود چنانچه در طبقات ابن سعد ج ۴، ص ۷۵، سیره ابن هشام ج ۲، ص ۲۱۴ و سیر اعلام النبلاء ج ۱، ص ۳۶۳ مسطور است "اجتهدت فی المجوسیه حتی کنت قطن النار الذی یوقد ها لا یترکها تخبوا ساعة" - علامه ابن الاثیر در اسد الغابه ج ۲، ص ۳۲۸ ویرا بنام سادن النار (نگران آتشکده) معرفی کرده است ولی در اردو دائرة المعارف الاسلامیه ج ۱۱، ص ۱۸۸ بحواله اکمال الدین مؤلفه ابو جعفر ابن بابویه قمی الصدوق طبع تهران ۱۳۹۰ هـ ص ۱۶۵ نوشته است که سلمان (رض) نه آتش را پرستیده است و نه اسپ ابلق را - والله اعلم.

(۱۰۴) در روایت ابن عباس (رضی الله عنهما) که در مسند احمد ج ۵ مفصل مسطور است نام پدر سلمان مذکور نیست ولی ابن الاثیر در اسد الغابه ج ۲، ص ۳۲۸ نسب نامه وی اینطور نوشته است "ما به (سلمان) بن بوزخشان بن مورسلان بن بهبودان بن فیروز بن سهرک"

گردانم و باین مراد برسانم - بعد ازان که بخانه مراجعت نمودم پدر را بغایت اندوهگین بدیدم و جماعتی را بطلب من فرستاده بود تا باطراف جوانب از حال من استخبار نمایند و مطلق خبر نیافته بنزد پدرم باز گشته آمدند، چون نظر پدر بر من افتاد و گفت "تا این غایت کجا بودی؟ و بوصیت من چرا عمل ننمودی؟ واقعه، کنیسه و خدمت نصاری' با پدرم عرض کردم، ازین معنی بغایت متغیر شد و سخنی چند در تحسین دین خویش و تقبیح دین ایشان با من گفت - دید که محبت آن دین در دل من بمشابه متمکن شده که باین سخنان اطفای نیران ممکن نیست - چون پدر رغبت من درین دین مشاهده کرد از خوف آنکه مبدا اقرار نمایم، بندی بر پای من نهاد و مرا محبوس ساخت و من خفیه کسی نزد نصاری فرستادم که هر وقت که قافله بجانب شام عزیمت کند مرا خبر کند - اتفاقاً همدران ویلا کاروانی از شام آمده بود و باز مراجعت می نمودند، ترسایان مرا خبر ساختند، من به هر حیل که توانستم خود را از قید رهانیدم و بقافله پیوستم و بموافقت ایشان بشام رفتم و از فاضل ترین نصاری پرسیدم، مرا باسقفی (الف) نشان دادند که در کنیسه می بود. من بصحبت او شتافته حال خود بروی عرض کردم و میل خود به دین نصاری و رغبت ملت عیسی علیه السلام باو گفتم و تعلیم شرائع (ب) از او التماس نمود (ج) اسقفی ملتمس من مبذول داشت و مرا در خدمت خود راه داد و او کسی بود که مردم را بصدق دلالت می کرد و هرچه باو میدادند بمستحقان می (د) رسانید و هیچکس را فلس نمی داد و همه از برای خود ذخیره می نهاد تا چنانکه هفت خم از درم و دینار در دست و ازین سبب عداوت او در دلم مستولی گشت - چون اسقفی وفات یافت ترسایان خواستند که به تکفین و تجهیز او قیام نمایند من کفایت معاش او را بایشان در میان نهادم، پرسیدند (ه) که ترا این صورت از کجا معلوم شد؟ من ترسایان را به سر گنج بردم، هفت خم بود، ایشان

(الف) اسقفی = کشیش (ب) عر - شرع (ج) نمودم (د) سع، مظ - (فی) ندارد

(ه) سع، غح، مظ - پرستند

سپوگند یاد کردند که ما این شخص را دفن نکنیم - اسقفی را بر دار آویخته سنگسار کردند و شخصی را قائم مقام او نشانیدند (الف) که بغایت زاهد و عابد بود و محبت وی بر دل من متمکن گشت و چندین وقت در ملازمت وی بودم و در وقت رحلت وی ازین جهان، گفتم "ای فلان! چندین وقت در ملازمت تو بودم، اکنون وقت رحلت گست، مرا به که حواله میکنی؟" گفت "والله من هیچ کس را نمی دانم که بر سجاده، عبودیت مستقیم باشد و از دنیا متعرض و بآخرت مائل، مگر مردی را که در موصل است، و نام و نشان او با من گشت و بعده از عالم (ب) فانی نقل کرد - چون از دفن فارغ شدم بموصل رفتم و زاهد موصل را پیدا کردم (ج) و گفتم مرا فلان زاهد بتو حواله کرده است و آن سعادت مند انگشت قبول بر دیده (د) نهاد و مرا بمصاحبت خویش سرفراز گردانید و احوال او نیز خیر و صلاح و فوز و نجات یافته و بعد از چند گاه که در ملازمت او بودم او را نیز مرض موت پیش آمد و ازو مثل او التماس سابقه (ه) نمودم و او مرا بمرد صالح تقوی شعاری که شیخ نصیین بود (۱۰۵) راهنمود و وی نیز مرا بملازمت خود مخصوص گردانید و چون ویرا وفات رسید مثل التماس ماضیه از شیخ نصیین نیز بتقدیم رسانیدم و او باسقفی که در ولایت روم بود هدایت نمود و بعد از تردد بسیار به خدمت او مبادرت نمودم، او نیز مرا شائسته خدمت خود یافت و در وقت نزاع از وی پرسیدم که مرا به که حوالت می کنی؟ او گفت "ظهور پیغمبر آخرزمان صلی الله علیه و آله وسلم است و او باحیای ملت ابراهیم علیه الصلوة والسلام مبعوث شود و در دیار عرب ظاهر گردد و از وطن خویش به نخلستانی هجرت نماید که در میان دو سنگ نان یعنی دو کوه از سنگ (۱۰۶) بود و از جمله علامات او آنکه

(الف) ایضاً - نشانند (ب) سع، مظ - علم (ج) غج، عر - معاننه (د) سع - بریده (ه) غج، عر - ساخته (۱۰۵) نصیین و آن شهرست آباد از شهرهای جزیره که بر راه قافله ها از موصل تا شام واقع است و در آن شهر و نواحی آن بقول اهالیان آن شهر چهل هزار باغات است و صاحب الزیج گفته که طول نصیین بیست و هفت نصف درجه است - (معجم البلدان طبع بیروت ۱۳۹۹ هـ، ج ۵، ص ۲۸۸) (۱۰۶) حرّین (مسند احمد ج ۵، ص ۴۴۲) و حرّه جای بلند را میگویند که سنگهای آن سیاه باشد - و اینچنین کوه ها در ناحیه مشرق و شمال مدینه یافته میشود، همچنین درین شهر نخلستان هم بکثرت است



صدقه نخورد و هدیه قبول کند - نشان دیگر آنکه در میان دو شانه او مهر نبوت باشد - سلمان (رض) گوید که گاهی در عماری (۱۰۷) به مهمی اشتغال می نمودم و از آن مهم چند گاو و گوسفند حاصل کردم و بعد از فوت اسقفی با کاروانی از بنی کلب ملاقات کردم و از ایشان التماس نمودم که کاروان او گوسفندان مرا بملکیت تصرف نمایند و مرا بر زمین عرب رسانند و ملتمس من مبذول افتاد، قافله روان شد و من بوادی امّ القری (الف) رسیدم، با من غدر کردند و به عثمان اسهل یهودی (ب) فروختند و

در آن موضع خرماستانی دیدم، (ج) شنودم که هجرت گاه پیغمبر موعود همین خواهد بود اما خاطرم بآن قرار نمی گرفت و بخدمت یهودی اشتغال می نمودم و درین اثناء ابن عم او از مدینه رسید و مرا خرید و بمدینه برد و چون بدان زمین رسیدم چنان تصور کردم که این بلده را در زمان گذشته دیدم و در آن آوان حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله وسلم از مکه هجرت کرد و بمدینه آمده، اتفاقاً روزی در بالای درختی خرما بکاری اشتغال می نمودم و خواجه، من در پای درخت ایستاده بود که ابن عم او آمده و گفت "هلاکت باد اوس و خزرج را (اوس و خزرج هر دو قبیله اند) در قبا نزد وی مجتمع شده اند که از مکه آمده و دعوی پیغمبری کنند" - چون این سخن شنیدم فرح تمام با من دست داده و از درخت فرود آمدم و از آن مرد استفسار این سخن کردم، بیت:

سخن بگفتی و بردی هوش دل از سلمان «رض»

چه شود باری دیگر گوی جهان هم بیرد (د)

(الف) وادی القری (مسند احمد ج ۵، ص ۴۴۳) (ب) غم، ع - اکدل، ولی اسهل یا اسهل درست است چنانکه حافظ ذهبی در سیر اعلام النبلاء ج ۱، ص ۴۰۳ عثمان بن اسهل القرطی نوشته است (ج) سع، خرماستانی، مظ - خرایسانی

(د) قیاساً "سخن بگفتی و بردی هوش و دل از سلمان «رض» شود که بار دیگر گوی و جان هم بیرد (۱۰۷) اغلباً این نام «عموره» است و آن شهر است قدیم در جزیره، اناطولی در روی جاده، مهم نظامی قسطنطنیه کیلیکیه (آسیای صغیر) - عبرت در خلافت معتصم سال ۲۲۳ هـ (بسررداری افشین بعد از سیزده روز محاصره) آنرا فتح کردند (فرهنگ فارسی از دکتر معین ص ۱۲۱۵، ج ۵) نام این شهر منسوب به عموره بنت الروم بن الیفز بن سام بن نوح علیه السلام است، بقول بطليموس طول عموره ۹۴ و ۳۸ درجه است و در اقلیم خامس است و بقول ابی عون در اقلیم چهارم است (معجم البلدان ج ۴، ص ۱۵۸).

سید من از آن در خشم شد، طپانچه<sup>(الف)</sup> سخت بر روی من زد و گفت "ترا بآن فضولی چه کار برسم مهم خود رو" - القصه چون شب در آمد جلاباب ظلمت بسر زاویه نشینان خاک در کشیدند، مقداری خرما من ترتیب نمودم، به قبا رفتم و در مجلس رسول صلی الله علیه آله وسلم در آمدم، بآنحضرت رسالت (پناه) صلی الله علیه آله وسلم گفتم "شنیدم که مردی به صلاحی و جمعی از غربای محتاج با تو همراه اند، این مقدار خرما بر سبیل تصدق نزد تو آوردم" (ب) حضرت صلی الله علیه آله وسلم اشارت بیاران کرد که بخورید و خود هیچ تناول نفرمود، با خود (ج) گفتم که يك علامت او علامات اسقف اینست که دیدم آنکه از مجلس منور خواجه علیه الصلوة والسلام بخانه، صاحب خود رفتم - چون شب دیگر آمد غاشیه آسوده بچهره<sup>(د)</sup> بیاض روزگار درکشیدند، پاره خرما بدست آوردم و باز بمجلس شریف آنحضرت صلی الله علیه آله وسلم رفتم و گفتم این خرما را هدیه آوردم، قبول کرد و با یاران تناول نمودند - گفتم این نشانه دیگر شد و ایشان فرمود آن روز آن خرما بشمردم بیست یا بیست و پنج بود، چون تناول نمودند جستهای آن شمردم هزار جسته بود، علامت نبوت مثنی و مثلث گشت<sup>(ه)</sup> و بدان مجلس مرتضی علی کرم الله وجهه سر مرا بوسیده و حضرت صلی الله علیه آله وسلم فرمود تا مرا جامه پوشانند، صدیق اکبر رضی الله عنه جامه از بدن بیرون کرد بر من پوشاند و کرت سیم نیز بآنحضرت صلی الله علیه آله وسلم رفتم و او را در گورستان بقیع یافتم که تشییع<sup>(و)</sup> جنازه یکی از اصحاب (رضی الله عنهم) رفته بود، چون بدان موضع رسیدم در برابر او رفتم و سلام کردم و بعد ازان بجانب پشت مبارك میل نمودم تا مهر نبوت را ببینم، آنحضرت صلی الله علیه آله وسلم به فراست دریافت که مطلوب من چیست؟ فی الحال ردأ از پشت مبارك خود برداشت و من خاتم نبوت را ببوسیدم و بگریستم و گفتم اشهد ان لا اله الا الله و

(الف) سع، مظ - طماچه (ب) ایضاً - آمدم (ج) ایضاً - با وجود (د) ایضاً - بهجری (ه) غح، عر - مرا ظاهر گشت (و) تشییع ولی تشییع بمعنی وداع کردن، مقداری راه با جنازه ای پیمودن درست است.

اشهد انّ محمد رسول الله و بعد از آن بفرموده حضرت (صلی الله علیه آله وسلم) مقابل روی مبارکش آمدم و سرگذشت خود عرض نمودم، تعجب نمود و می خواست که اصحاب صورت واقعه من بشنوند و من شرح حال خود می گفتم و یاران استماع می نمودند - يك روز آنحضرت صلی الله علیه آله وسلم مرا گفت که خود را ازین خواجه خلاص کن، من از خواجه التماس نمودم که مرا مکاتب گردانید و بعد از مبلغ بسیار و مضائقه بیشمار رای خواجه من بر آن قرار یافت که صد نهال (۱۰۸) خرما برای ما بپوشان و بپرور تا ببار آید و چهل اوقیه زر مرا بده تا از قید رقبت خلاص شوی چون کیفیت حال معروض آنحضرت صلی الله علیه آله وسلم گشت به اصحاب خطاب کرد (الف) که برادر خود را امداد کنید، یاران در امداد من اتفاق نمودند، سه صد نهال خرما فضیل بمن داد، آنکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه آله وسلم مرا گفت "برو بیخهای (ب) نهال فرو بر، چون تمام شود مرا خبر کن" من بفرموده وی قیام نمودم، آنکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه آله وسلم تشریف فرمود، مجموع آن نهال را بدست مبارک خود نشانند (ج) و بخدای که جان سلمان رض در قبضه قدرت اوست که هیچ کدام از آن خطا نگردید و از جمله آن سه صد نهال یکی باهتمام عمر بن الخطاب رضی الله عنه نشانده بود و در سال اول همه بار آورد مگر آن نهال که بدست عمر رضی الله عنه نشانده بود - چون آنحضرت صلی الله علیه آله وسلم بر آن نهالها گذشت همه را پر میوه دید بغیر از نهال عمر (رض)، پس حضرت صلی الله علیه آله وسلم فرمود "مَالَهَا بِنَخْلٍ؟" چیست حال آن يك درخت؟ عمر رضی الله عنه گفت که این من نشانده ام، (۱۰۹) آنوقت (د) پیغمبر صلی الله علیه آله وسلم فرمود "آن نهال را

(الف) سع، مظ - (کرد) ندارد (ب) سع، مظ - بیخها (ج) سع، غح، مظ - نشانید (د) سع، مظ - از (۱۰۸) در تعداد نهال اختلاف است، در روایت ابن عباس سیصد مذکور است (مسند احمد ج ۵، ص ۴۴۳ و ابن هشام ج ۱، ص ۱۴۴) - ولی ابن سعد در طبقات ج ۵، ص ۲۳۵ و امام احمد در مسند خویش ج ۴ ص ۴۴۰ بروایتی پانصد هم نقل فرموده اند، یکصد در هیچ روایتی یافته نشد (۱۰۹) روایت مذکوره در مجمع الزوائد و شمایل ترمذی مسطور است (سیرت سلمان ص ۶۷) ولی در طبقات ابن سعد ج ۴، ص ۲۳۵ و مسند احمد ج ۵، ص ۴۴۰ از حضرت سلمان رضی الله عنه مرویست که نخلی که خوشه نپاورده بود وی خودش نشانده بود (نه که حضرت عمر رضی الله عنه)

بر کنید و دیگر آنحضرت صلی الله علیه آله وسلم بر آنجا نشاند، در حال خوشه آورد و این نخلستان را تسلیم خواجه خود کردم و يك بیضه زر کسی پیش آنحضرت صلی الله علیه آله وسلم آورد، پس آنحضرت صلی الله علیه آله وسلم مرا طلبید و گفت که این بوستان (الف) را بادای دین خود قیام نمای، می گفتم یا رسول الله! (صلی الله علیه آله وسلم) مرا چهل اوقیه زر می باید که وی را بدهم و این مقدار کفایت نکند، حضرت صلی الله علیه آله وسلم دعای برکت کرد و فرمود "این زر بگیر و آنچه دین تست باین ادا نمائید" سلمان رضی الله عنه گفت بدان خدای که نفس من بید قدرت اوست که چون آن بیضه زر را بسنجیدم وزن آن چهل اوقیه شد بی کم و بیش و آنرا بخواجه دادم و از محنت بندگی خلاص یافتم و بعد ازان در خدمت آنحضرت صلی الله علیه آله وسلم بودم تا بخلعت "وَلَوْ كَانَ دِينَ مُعَلَّقًا بِالثَّرِيَّا لَنَا لَهُ رَجُلٌ مِنْ هَؤُلَاءِ" (ب) و اشارت بمن کرد و شرف اختصاص یافتم و بعد از ان در غزوه خندق و سائر غزوات در خدمت آنحضرت رسالت پناه صلی الله علیه آله وسلم بودم و بخلوص نیت و صفای طویت خدمت آنحضرت صلی الله علیه آله وسلم می نمودم و چون آنحضرت صلی الله علیه آله وسلم بچنین سرای (ج) حضرت عزت خرامید در میان حربهای عرب و عجم می رفت (د) تا آنروز که لشکر اسلام یزدجرد را بشکست و او را از مملکت او بیرون کردند و مدائن را از تحت تصرف او بیرون آوردند و امارت مدائن و نواحی آن را مفوض سلمان (رض) ساختند و تخت گاه پادشاه عجم او را مسلم شد و باقی عمر در آنجا پادشاهی کرد و در سنه ثلثة و ثلاثین (۱۱۰) از هجرت در مدائن بریاض جنان و فرادیس رضوان خرامید و بریاض حضرت پروردگار جلّ و علا مشرف گشت و بدانکه در کتب در ملاقات سلمان رضی الله عنه با آنسرور صلی الله علیه آله وسلم و کیفیت

(الف) قیاساً " این را بوستان و بادای دین خود قیام نمای" (ب) مسلم (عربی - اردو) ج ۶، ص

۱۹۷-۱۹۸ (ج) قیاساً - بچمن سرای (د) در میان عرب و عجم حربهای می رفت

(۱۱۰) در سال وفات سلمان (رض) اختلاف است و باعتبار روایات ۳۲ هـ یا ۳۳ هـ یا ۳۴ هـ (تقریب التّهذیب مؤلفه ابن حجر عسقلانی تحقیق عبد الوهاب عبداللطیف استاد جامعه ازهر مصر، سال طهاعت ندارد، ج ۱، ص ۳۱۵) - صاحب استیعاب ۳۵ هـ و مستدرک ۳۷ هـ نوشته است.

تخلیص او از عقد رقیّت روایت دیگر ورود یافت و درین نسخه تعرض بآنها مفصّل باطناب می شد قلم مشکین رقم خود را معذور داشت و اطلاع بر آنها بر مطالعه (الف) کتب منوط باز گذاشت و از سلمان فارسی رضی الله عنه منقولست که سع ۲۱۵  
 من به تصرف هفده کس برسم رقیّت دست بدست رسیده ام (ب) و در مقدار عمر او علماء را اختلاف است بعضی هزار و پنج سال گفته اند و بعضی چهار صد سال و بعضی سه صد و پنجاه سال و هیچ کس در مدت حیات او از دویست و پنجاه سال کم نگفته است. (۱۱۱) آورده اند که در میان مهاجر (ج) و انصار (رضی الله عنهم) گفت و شنید در باره سلمان (رض) پدید آمده بود هر فرقه او را بخود اسناد می نمود و می گفتند که سلمان (رض) از ماست تا حدیکه خواجه کائنات صلی الله علیه آله وسلم در باره او چنین فرمودند که "سَلْمَانٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي" - از حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه، از محمد رسول الله صلی الله علیه آله وسلم و علی سائر الانبیاء والمرسلین و علی آله اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین.

(الف) غح، عر - مطابقه (ب) غح، عر - که رقیّت من بتصرف هفده کس دست بدست رسیده است (ج) مهاجرین (۱۱۱) حافظ ذهبی مدت حیات سلمان رضی الله عنه کم از دویست و پنجاه نوشته است "قلعه عاش بعضاً وسبعین سنة" (یعنی هفتاد تا هشتاد سال = سیر اعلام النبلاء ج ۱، ص ۴۰۴) علاوه ازین علامه ابی خاتم سبجستانی (متوفی ۲۵۰ هـ) که یکی از ثقات علماء اسلام بشمار می رود در تصنیف خویش «المعمرّون والوصایا» تحقیق عبدالمنعم عامر ۱۹۶۱ م طبع دار الکتب العربیه عیسی البابی الحلّبی و شرکاء، که در آن احوال رجال معمرترین تا زمانه خویش نقل کرده است از احوال سلمان فارسی (رض) صرف نظر کرده است حالانکه مقام و حیثیت مذهبی و سیاسی سلمان فارسی (رض) که در زمانه خویش داشته، ذکر احوال وی را رها کردن خالی از تعجب نباشد - ازین قیاس میتوان کرد که عمر طبعی سلمان (رض) از هفتاد تا هشتاد سال بوده و روایاتی که در آن مدت حیات وی بیش از آن مذکور است محل نظر است - روی هم رفته بیشتر مؤرخین و محققین بر آنند که مدت حیات سلمان (رض) کم از ۲۵۰ سال نبود چنانکه عباس بن یزید البهرانی میگوید "قال اهل العلم یقولون عاش سلمان ثلاثمائة وخمسين سنة فاما ماتان وخمسون فلا یسکون فیها" (البدایه والنهایه از ابن کثیر طبع بیروت ۱۹۶۶ م ج ۲، ص ۳۱۴) و قول ذهبی را این حجر عسقلانی رد کرده میگوید که ذهبی درین ضمن هیچ سندی نیاورده و من گمان میکنم که ذهبی از موجود بودن سلمان در فتوحاتی که بعد از دوره رسالت صورت گرفت و نکاح کردن وی با زنی از کنده و غیره (رک به حلیه الاولیاء ج ۱، ص ۱۸۵) که بر باقی بودن بعضی از نشاط و قوت سلمان (رض) دلالت میکند، این نتیجه اخذ کرده است ولی اگر اقوال دیگر مؤرخین که مدت عمر وی بیش از ۲۵۰ سال گفته اند ثابت میشود، از خوارق عادات سلمان بود (الاصابه ج ۳، ص ۱۱۳)

نسبت ارادت جعفر صادق (رض) دیگر از امام محمد باقر (رح) است، کنیت ایشان ابروجعفر (الف) و لقب باقر (۱۱۲) و نام محمد و هو ابن علی رضی الله عنهما. (ب) ولادت ایشان در مدینه منوره پیش از قتل امیر المؤمنین رضی الله عنه سه سال بود روز جمعه سیم ماه صفر سال پنجاه و هفت هجری و نام مادر ایشان فاطمه بنت امیر المؤمنین حسن بن علی رضی الله عنهما و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بایشان سلام رسانیده اند چنانچه گویند جابر رضی الله عنه که روزی با رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) بودم (ج) و رسول خدا مرا فرمود "شاید تو بمانید (د) تا آنوقت که ملاقات کنی با یکی از فرزندان من که ویرا محمد بن علی بن حسین (رضی الله عنهم) گویند، خدایتعالی او را نور و حکمت خواهد داد، وی را از من سلام رسانید" (۱۱۳) مدت عمر شریف ایشان پنجاه و هفت سال و بقولی شصت و سه (ه) سال و بقول واقدی هفتاد و سه سال و در تعریف (د) بخاری از امام جعفر صادق (رح) مع ۲۱۶ منقولست که عمر شریف ایشان پنجاه و هشت سال بود وفات ایشان در سال یکصد و چهارده هجری و بقول یحیی بن معین در سال یکصد و هژده و بقول مدانی یکصد و هفده (ز) بود قبر ایشان در بقیع است بنزدیک قبر حضرت زین العابدین.

(الف) مع - ابو حفص ولی ابروجعفر درست است (رک به مسالك السالکین، سفینه الاولیاء (ب) یعنی علی زین العابدین (ج) مع - بودند (د) مع، غح، مظ - نمایند (ه) مع - هشت (و) تاریخ بخاری (ز) طبقات الکبری ص ۷۶ (۱۱۲) امام نووی (رح) گوید که ایشان را باقر ازینجهت می گویند که معنی این لفظ شق کردن و ایشان علم را شق کرده به کنه آن رسیده است (طبقات الکبری ص ۷۶). (۱۱۳) در صواعقه محرقه مسطور است که ابن مدنی از جابر (رض) روایت میکند که حضرت جابر بامام باقر گفت در آنزمان امام باقر صغیر السن بود، که حضور صلی الله علیه و آله وسلم بشما سلام گفته است، حاضرین گفتند این چگونه ممکن است؟ حضرت گفت که من روزی در خدمت اقدس حاضر بودم و حضرت امام حسین (رض) در آغوش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بازی میکرد فقال "یا جابر! یولد له مولود اسمه علی" اذا کان يوم القيمة ینادی متادی لیتقیم سید العابدین فیتقوم ولده ثم یولد اسمه محمد فان ادرکته یا جابر فاقراه منی السلام" (مسالك السالکین ج ۱، ص ۲۱۴) - علامه ابن الجوزی با تغییر الفاظ این حدیث را نقل کرده و آنرا موضوع قرار داده است (رجوع کنید به کتاب الموضوعات طبع اول مکتبه سلفیه مدینه منوره ۱۳۸۶ ه، ج ۲، ص ۴۴).

### از حضرت امام زین العابدین رضی الله تعالی عنه:

کنیت ایشان ابو محمد است و ابوالحسن و ابوبکر نیز گفته اند و لقب سجاد و زین العابدین و نام علی و هو ابن حسین ابن علی مرتضی رضی الله عنهم - ولادت ایشان بمدینه منوره در سال سی و سه هجری و بقولی سی و هشت و بقولی سی و شش، نام مادر ایشان شهربانو دختر یزجرد که از اولاد نوشیروان عادل بود یا جاریه غزاله نام و مدت عمر شریف ایشان شصت و یک سال یا شصت و دو سال یا پنجاه و هشت سال و بقولی پنجاه و یا شصت سال، وفات ایشان در شب هژدهم محرم سال نود و چهار هجری و یا نود و پنج هجری روی نمود و گفته اند که هرگاه ایشان وضو می ساختند گونه روی مبارک ایشان زرد می شد و لرزه بر اندام ایشان می افتاد - چون ایشان را از آن پرسیدند فرمودند که پیش که خواهم ایستاد؟ و قبر ایشان نزدیک قبر امام حسن رضی الله عنه (است) - از حضرت حسین بن علی رضی الله عنهما، از رسول الله صلی الله علیه آله وسلم و علی سائر الانبیاء و المرسلین برحمتک یا ارحم الراحمین آمین یا رب العلمین".

### قصیده در مدح خواجهای (الف) نقشبندی قدس الله ارواحهم

نقشبندیه عجب طائفه، پر کار اند (ب)

که چو پر کار درین دایره سر بر کاراند

همه گرد آمده بر مرکز یک دایره اند

همه واقف شده از گردش یک پر کاراند

نقشبندند (ج) ولی بند بهر نقش نیند

هر دم از بوالعجبی نقش دگر پیش آرند

هر زمان بوقلمون وار برنگی گردند (د)

وین عجب تر که ز رنگ دو جهان بیزارند

(الف) خواجهگان (ب) عر، مظ - مظ - برکار (ج) سع، غح، مظ - بندد (د) برنگی دگرد (رشحات)

آب نیل اند، ولی بر لب قبطی خون اند  
روح محض اند ولی بر خر عیسی «ع» بار اند  
گرچه مرآت صقیلند، حبش را زنگ اند  
ورچه گلزار خلیل اند، حطب را نارند  
در قبا از روش آل عبا یاد دهند  
نه چو زرآق و شان خرقه ازرق دارند  
ستر (الف) و تلبیس بود شیوه این عیاران  
متلبس بضاعت (ب) ملک ستار اند  
ستر (ج) این کثرت موهوم در آن وحدت صرف  
چشم دارند در آن (د) بر سر استغفار اند  
نکند کثرت آثار در ایشان تاثیر  
خویش را دوخته بر مبدأ این آثار اند  
پاس انفاس بود خصلت این شاه و شان  
پاسبانند ولی پادشه اخیار اند  
دم يك داشته (ه) چون نافه مشک اند و گر  
لب کشایند روان پرور صد عطار اند  
خامشانند ولی وقت سخن طوطی وار  
همه شیرین حرکات و شکرین گفتار اند  
بر لب تشنه دلان (و) روح فزا یاقوت اند  
در کف وسوسه کیشان رشت (ز) افشار اند  
شاهد شاه وجود اند در آن (ک) دار ولی  
نه چو منصور سر عریده جوی دار اند

(الف) سرو تلبیس (رشحات ج ۲، ص ۲۶۰) (ب) بصفات ملک (ایضاً) (ج) سرو تلبیس  
(رشحات ج ۲، ص ۲۶۰) (د) از آن (ایضاً) (ه) دم نگهداشته (رشحات ج ۲، ص ۲۶۱)  
(و) تشنه لپان (ایضاً ص ۶۶۲) (ز) زرمشت (ایضاً) (ک) درین (ایضاً)



میرسد شان از طرب (الف) معرفت از نخل وجود

یا رب از بخت خود این قوم چه بر خوردارند

هفت بیت از غزل بی بدل عارف روم

که همه با خبران واله آن گفتار اند

می کنم تضمین کاندل صفت این پاکان

آن گهر ها شرف عقد ثریاً دارند

چون صدف گوش نه و جای ده اندر دل صاف

این غزل را که بجز عقد درش نشمارند

هله هشدار که در شهر دو سه طرار اند

که بتدبیر کله از سرمه بر دارند

دو سه رندند که هتیار دل و سر مستند

که فلك را بیکی عربده در چرخ آرند

صورتی اند ولی دشمن صورتها اند

در جهانند ولی از دو جهان بیزارند

یار آن صورت غیب اند که جان طالب اوست

هجر (ب) چشم خوش او خیره کش و بیمار اند

سرد هانند که گرسر (ج) ندهی، سر ندهند

ساقیانند که انگور نمی افشارند

که بکف خاک بگیرند زر سرخ شودر

روز گندم دروند، ارچه بشب جو کار اند

مردمی کن مرو از صحبت شان مردم شو

زانکه این مردم دیگر همه مردم خوار اند

و ایشان را در سلسله متبرکه قادریه از حضرت شاه سکندر از شاه کمال کیتلی، از خواجه فضیل از سید گدای شمس الدین، از خواجه شمس العارف، از خواجه ابوالحسن، از سید گدای رحمن، از شمس الدین صحرای، از سید عقیل، از سید بهاء الدین، از سید عبدالوهاب، (الف) از سید شریف الدین و این از عبدالرزاق قدس الله اسرار هم و بردالله مضاجعهم، از حضرت غوث الثقلین **عبد القادر گیلانی** (۱۱۴)

**رضی الله عنه** و هو ابن ابی صالح بن (ب) موسی بن عبدالله بن یحیی زاهد بن محمد بن داؤد بن موسی عبدالله (ج) بن موسی الجون بن عبد الله المحض بن حسن مثنی بن حسن بن علی مرتضی رضی الله عنهم و حسنی و حسینی ازان گویند که پدر عبد الله المحض حسن مثنی بن حسن بن علی و مادر عبد الله محض فاطمه بنت حسین بن علی مرتضی رضی اللّ تعالی عنه و محی الدین از ان گویند که آنحضرت (رح) فرموده اند " روز جمعه از بعضی سیاحات بغداد می آمدم، ناگاه بر بیماری نحیف البدن متغیر اللون بگذشتم، مرا گفت السلام عليك یا عبدالقادر، جواب دادم، گفت (نزدیک می آی) نزدیک (وی) رفتم، گفت مرا بنشان، او را نشاندم، جسد او تازه گشت و صورت خوب شد و رنگ او صاف گردید، ازو پرسیدم، گفت مرا غمی شناسی؟ گفتم نی، گفت من دین جد تو ام، ضعیف بودم چنانکه دیدی، مرا خدایتعالی بتو زنده گردانید انت محی الدین، او را بگذاشتم و بمسجد جامع رفتم، شخصی نعلین پیش پای من نهاد و گفت یا شیخ محی الدین!، چون نماز بگذاردم خلق از هر طرف بر من هجوم کرد و دست و پای مرا ببوسید و می گفت یا محی الدین! و

(الف) غح، عر، مظ (عبدالوهاب) ندارد (ب) بن زاید نوشته است (ج) کنا فی مسالك السالکین ج ۱، ص ۳۲۹ و طبقات الکبری ص ۲۴۹ ولی در سفینه الاولیاء ص ۶۹ و فتح الریان دیباچه از مولانا عاشق الهی میرتهی طبع کراچی ۱۹۶۵م (موسی بن عبدالله) ندارد.

(۱۱۴) صاحب مسالك السالکین شجره طریقت قادریه این طور نوشته است "حضرت مجدد الف ثانی از شاه سکندر، از شاه کمال کیتلی، از خواجه فضیل، از سید گدا رحمان ثانی، از سید شمس الدین عارف، از شاه گدا رحمان، از شمس الدین صحرای، از سید عقیل، از سید شاه بهاء الدین، از شاه عبدالوهاب، از شاه شرف الدین، از تاج الدین سید عبد الرزاق، از قطب عالم غوث الاعظم (رحمهم الله) = (فهرست کتاب جلد اول)

لقب آنحضرت در آسمان باز اشتهب است چنانکه آنحضرت فرموده اند :

انا البازی اشتهب کل شیخ و من ذا فی الرجال اعطوا مثال

و غوث الثقلین بجهت آن گویند که تصرف آنحضرت بر جن و انس بوده است چنانچه آنحضرت حاضر می شدند، آدمیان در مجلس آن غوث الاعظم «رح» حاضر می شدند و اسلام می آوردند و تائب می شدند و افاده می گرفتند، جنیان نیز صف صف در مجلس او حاضر می شدند و اسلام می آوردند و فائده حاصل می نمودند و آنحضرت می فرمودند که مر انس را مشائخ است و مر جن را مشائخ است و مر ملائک را مشائخ است و من شیخ کلهم و جیلانی از آنجهت گویند که اصل آن غوث از ولایت جیل (الف) است و ولادت آنحضرت نیز در آنجا است و آن ملکی است و رای طبرستان (ب) که آنرا جیلان و گیلان و گیل نیز گویند، اما جماعتی که نسبت آنحضرت باین مواضع کرده اند صاحب روضة النواظر که از اکابر وقت بود و قول ۲۲۰ ایشان سند است نوشته اند که قول آنها غلط است و گفته اند می تواند بود که آنحضرت درین مواضع چند روز اقامت نموده باشد چنانچه در برج عجمی موضعی است در عراق در قلعه، نوشیروان عادل که آنحضرت در آن چند روز سکونت کرده است، اما اصل آنحضرت از گیلان است - بدانکه تربیت آنحضرت غوث الاعظم بی واسطه از روحانیت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم و پیر خرقة آنحضرت (رح) شیخ ابو سعید مبارک (رح) بود و حنبلی مذهب بود و فتوی بمذهب امام شافعی و امام احمد بن حنبل (رحمهما الله) می دادند و با حضر علیه الصلوة والسلام صحبت داشتند و ولادت آنحضرت در جیلان است در اول شب ماه رمضان سال چهار صد و هفتاد و یک هجری بود و والده آنحضرت فرموده اند که چون فرزندم عبدالقادر (رح) متولد شد هرگز در (ج) ماه رمضان روز پستان نگرفتی و شیر نخوردی، یک بار هلال رمضان بجهت ابر پوشیده مانده بود، مردم از من پرسیدند،

(الف) حضرت غوث الاعظم (رح) در شعری گفته:

انا الجبلی و محی الدین اسمی و اعلامی علی رأس الجبال (خزینة الاصفیاء ج ۱، ص ۱۵۷)

(ب) طبرستان (ج) سع، مظ (در) ندارد

امروز فرزندم شیر نخورده است، آخر معلوم شد که آن روز ماه رمضان بوده است و آنحضرت فرموده که در اوائل جوانی چون چشم من بخواب گرم شدی آواز می شنیدم که ای عبد القادر ترا برای خواب نیافریدم - نقل است از شیخ جمال العارفین ابو محمد عبد الله البصری (رح) که وقتی با خضر علیه الصلوة والسلام ملاقات نموده گفتم حکایت عجیبه که ترا باولیا حق گذشته باشد بگو، گفت "وقتی در کناره بحر محیط می گذشتم، آدمی وغیره نمود، ناگاه دیدم مردی گلیم پیچیده خفته است، در خاطر من گذشته که ولی خدا هست، او را گفتم برخیز و بندگی خدا کن، گفت ای ابوالعباس! امّا بگو که من کیستم؟ مناجات کردم یا رب! من نقیب اولیاء ام و این را نشناسم، ندای شنیدم که ای ابوالعباس! تو نقیب اولیاء هستی و لکن کسانی که مرا دوست میدارند و این آن طائفه است که من ایشان را دوست میدارم، و آن مرد روی به من کرد و گفت شنیدی، گفتم آری، گفتم مرا دعا کن، گفت دعا از تو میخواهم، گفتم چاره نیست گفت و **فرك الله نصيبك منه** یعنی زیاده کند، در حال از نظر من غائب شد و هیچ ولی را ممکن نبود که از نظر من غائب شود، از آنجا پیش رفتم بر توده ریگ که بغایت بلند بود، بالای آن نوری دیدم که چشم مرا خیره می کرد، آنجا عورتی گلیم پیچیده خفته بود مشابه گلیم آن مرد، خواستم که بر پای بیدار سازم، ندا شنیدم که با ادب باش با آن کسانی که ما ایشانرا حرمت میدارم، پس ساعتی نشستم که بیدار شد، گفت **"الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانِي بَعْدَ مَا أَمَاتَنِي وَإِلَيْهِ النُّشُورَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنَسَنِي بِهِ وَأَوْحَشَنِي عَنْ خَلْقِهِ"** بعد از آن بمن گفت یا ابی العباس! اگر پیش از منع با ادب<sup>(الف)</sup> می بودی بهتر بود، گفتم بالله عليك تو زوجه آن مرد باشی، گفت بلی درینجا عورتی از ابدال نقل کرده بود، الله تعالی بجهت غسل و تکفین او مرا اینجا آورد، چون ازین فارغ شدم او را برداشتند و بسوی آسمان بردند، بگفتم مرا دعا کن، گفت ای ابو العباس! دعا درتست، گفتم چاره نیست، گفت **وافرك الله نصيبك**

منه، گفتم یعنی زیاده کند، گفت ملامت نکنی اگر از نظر تو غائب شوم، در حال نگاه کردم او را ندیدم- راوی می گوید از خضر علیه الصلوة و السلام پرسیدم مثل این طائفه احباب را بر سر قومی می باشد که رجوع ایشان بدو بود، گفت آری، گفتم در عهد ما کیست؟ گفت شیخ عبدالقادر رضی الله عنه و او از افراد است و این مرتبه بالاتر از جمیع مراتب ولایت است و درین باب این فقیر گفته

عاشق یاری خویش جمله جهان است

این خوش آنکس که باری عاشق اوست (الف)

صاحب فتوحات می گوید مفردان جماعتی اند که از دایره قطبیت خارج اند، خضر علیه السلام از ایشان است و رسول ما صلی الله علیه و آله وسلم پیش از بعثت از ایشان بوده اند و این احوال و کرامات حضرت غوث الاعظم (رح) که مرقوم گشته اند از هزار یکی و بسیار اندکی است- حضرت مولانا عبدالرحمن جامی (رح) از تاریخ امام عبدالله یافعی (رح) در نفحات الانس نوشته اند که کرامات شیخ عبدالقادر رضی الله عنه بیرون از حد و نهایت است، کراماتی که از ایشان بظهور رسیده از دیگر مشائخ ظاهر نشد (ب) و آنچه از آنحضرت در ایام حیات بظهور رسیده و آنچه الحال مشاهده نموده می شود اگر جمع کنم کتاب کلان می شود، ازین جهت به همین قدر اختصار نموده و خوارق که از آنحضرت ظاهر گردید در حقیقت معجزهء رسول است صلی الله علیه و آله وسلم چنانچه عبدالرحمن جامی (رح) میفرمودند " از ولی که خوارق مسموع است معجزهء آن نبی متبوع است (ج) حضرت غوث الاعظم (رح) را ده پسر بودند یکی از آن جمله شیخ عبدالوهاب سیف الدین (رح) است و ایشان بزرگترین فرزندان حضرت غوث الاعظم اند و علوم ظاهری و باطنی از والد بزرگوار

(الف) اغلباً این شعر را داراشکوه سروده است که در سفینتالاولیاً ص ۸۷ مسطور است و آن اینطور است

عاشق یار خویش جمله جهان ای خوش آنکس که یار عاشق اوست

(ب) نفحات الانس ص ۵۱۸

(ج) از ولی خارق که مسموع است معجزهء آن نبی متبوع است (سفینة الاولیاء ص ۸۸)

خود کسب نمود و از جمیع علوم بهره تمام داشته اند و بعد از حضرت غوث الاعظم (رح) در مدرسه حضرت وعظ می فرمودند و از فیض صحبت ایشان بهره مند می گشتند و دیگر **شیخ شرف الدین عیسی رحمة الله علیه**، کنیت ایشان ابو عبدالرحمن است، فرزند غوث الاعظم اند و جمیع علوم را در خدمت والد بزرگوار خود کسب نموده و کتاب جواهر الاسرار در علوم صوفیه که مشتمل بحقائق و معارف است تصنیف ایشان است و حضرت غوث الاعظم (رح) فتوح الغیب را بجهت ایشان تصنیف کرده اند و وفات ایشان در سال پانصد و هفتاد و سه هجری بود - دیگر **شیخ شمس الدین عبدالعزیز رحمة الله علیه**، کنیت ایشان ابوبکر است، فرزند غوث الاعظم اند، ایشان نیز کسب علوم ظاهری و باطنی از والد بزرگوار خود نموده اند و بسیار از صحبت ایشان فیض حاصل کرده اند و ایشان بجانب سنجار عزیمت نمود، همجای متوطن گشتند - دیگر **شیخ سراج الدین عبدالجبار رحمة الله علیه**، کنیت ایشان ابو عبدالرحمن و ابو الفرح است و تحصیل جمیع علوم از خدمت والد شریف خود نمودند و مفتی عراق گشتند و رساله جلال (۱۱۵) خواطر که ملفوظ والد بزرگوار ایشان است بخط ایشان است و در آن نوشته اند که طامع خالی است چون حروف طمع خالی است - قبر (الف) ایشان در بغداد است - دیگر **شیخ تاج الدین ابوبکر عبدالرزاق قدس الله سوه**، قدوة (ب) الاولیاء و کمال اتقیاء بود، علوم ظاهری و باطنی از آنحضرت (رح) بوجه کمال کسب نمودند و خلق بسیار از فیض صحبت ایشان بدرجه (ج) کمال رسیدند - تفکر و سکوت برایشان (د) غالب بود و زهد و ورع بمرتبه اعلی داشتند و از حیای پروردگار سی سال (الف) سم، غم، مظ (قبر ایشان) ندارد (ب) غم، غم - قدوس الاولیاء (ج) غم، غم، غم - بوجه (د) غم، غم، مظ - مرایشانرا (۱۱۵) اصلاً رساله جلاء الخاطر (سفینه الاولیاء) یا "جلاء الخواطر" (مسالك السالکین) است و آنرا **شیخ تاج الدین عبدالرزاق** (رح) مرتب کرده است نه که **شیخ سراج الدین عبدالجبار** (رح)، همچنین در **مسالك السالکین** ج ۱ ص ۳۷۱ و سفینه الاولیاء ص ۸۹ مسطور است - نیز ابو الفرح هم کنیت عبدالرزاق بود (ایضا) روی هم رفته **سراج الدین** هم ابو الفرح کنیت داشت.

سر بالا نکردند- و لادت ایشان در سال پانصد و بیست و هشت (الف) هجری بود و وفات ایشان در ششم ماه شوال سال شش صد و بیست و سه هجری بود و قبر ایشان نزدیک قبر والد است و ایشانرا پنج پسر بودند، شیخ ابو صالح نصیرو شیخ ابوالقاسم عبدالرحیم و شیخ محمد (ب) اسماعیل و شیخ ابو المحاسن فضل الله و شیخ جمال الله که ایشان در صورت بحضرت غوث الاعظم (رح) مشابه بودند و همگی در خدمت والد و عم خود شیخ عبدالوهاب کسب علوم صوری و معنوی نمودند، هر يك کامل و مکمل گشتند- **دیگر شیخ ابوالاسحق ابراهیم رحمه الله علیه:**

علوم حدیث و فقه را در خدمت والد خود کسب کردند و یکمال ظاهری و باطنی متصف بودند، وفات ایشان بیست و پنجم ماه ذی قعدة سال شش صد (ج) هجری بود و قبر ایشان در واسط است- دیگر **شیخ ابوالفضل محمد قدس الله سره:** علوم ظاهری و باطنی در خدمت والد خود کسب نمودند و کامل گشتند، وفات ایشان در بغداد است بیست و پنجم ذیقعدة سال شش صد هجری بود- دیگر

**شیخ ابو عبدالرحمن (د) رحمه الله علیه:** اکتساب علوم صوری و معنوی از خدمت والد کردند و محدث و فقیه گشتند، وفات ایشان بیست و هفتم ماه صفر سال پانصد و هشتاد و هفت و هجری بود و قبر وی در بغداد است و ایشان را دو فرزند بودند، شیخ ابو عبدالرحمن و شیخ ابو محمد عبدالقادر، کنیت و نام ایشان موافق نام جد خود کرده است، جمیع علوم را از والد و عم خود شیخ عبدالرزاق کسب نموده عالم و کامل گشت دیگر **شیخ ابو ذکریا یحیی (و ح)،** اکتساب علوم فقه و حدیث از والد خود نمودند و فاضل علم و عمل گشتند، ولادت ایشان در ششم ربیع الاول سال پانصد و پنجاه هجری بود وفات ایشان در شب برات

(الف) غح، عر، (هشت) ندارد (ب) ابو محمد اسماعیل (سفینه الاولیاء ص ۹۰) (ج) شش صد و بیست و سه هجری (رک به مسالك السالکین ج ۱، ص ۳۷۰ سفینه الاولیاء ص ۹۰) (د) نام ایشان سید عبدالله بود (ایضا)

شش صد هجری بود و قبر ایشان در بغداد متصل برادر خود شیخ عبدالوهاب است. دیگر شیخ ابو نصیر موسی قدس الله سره، آخرین فرزند حضرت غوث الاعظم اند و تحصیل علوم در خدمت والد شریف خود نموده فقیه و محدث و عارف و کامل گشتند، ولادت ایشان در سلخ ربیع الأول سال پانصد و سی و نه (هجری) بود و به دمشق متوطن شده در همان جای غره جمادی الاخری (الف) سال شش صد و هژده هجری وفات نموده و قبر ایشان در دمشق است حلیه مبارک آنحضرت (رح) در کتب معتبره چنین نوشته اند نحیف البدن، میان بالا، عریض الصدر، کشاده پیشانی، گندم گون، پیوسته ابرو و آواز آنحضرت بلند بود و لباس بطریق علماً می پوشید، گاه طیلسان و گاه جامه دری گرفته که قیمت یک گز آن بیک دینار بود و یک جبه زیاده می بود و می فرمودند که نمی پوشم تا نمی پوشانند و نمی خورم تا نمی خورانند و نمی گویم تا نمی گویند - نقل است که روزی بخانه آنحضرت دزد آمد، ناپینا شد، هیچ نتوانست بردن، درین اثناء خضر علیه السلام در رسید و گفت یا ولی الله! یکی از ابدال فوت شده، بهر کس که فرمانی بجای او نصب کرده بود، فرمودند که در خانه ما شخصی بشکستگی افتاده است باید که او را آورده شود و بجای آن نصب کرده شود، پس خضر علیه الصلوة والسلام او را از آن خانه پیش آن یگانه عصر آورد و بیک نظر کیمیا اثر آنحضرت بینا گردیده بمرتبه ابدالیت رسید - چون در آن بقعه شریفه بغیر از معرفت و محبت الهی چیزی نبود، پس در حقیقت آن شخص بدزدی این متاع آمده بود، ازین بود که حضرت او را بمطلب رسانید و محروم نساخت، بمرتبه ابدالیت فائز گردانید - گویند که عزل و نصب اقطاب و ابدال و اوتاد و سلب حال اولیاء بر دست ایشان بود، هر کرا می خواستند عزل می نمودند، دیگررا بجای او نصب می نمودند، چنانچه یکی از ابدال وفات یافته بود، کافری را از قسطنطنیه آورده و موی بر دست او گرفته محمد نام گذاشته و طاقیه مبارک خود بر سر او نهاده



داخل آن جماعت نمودند - روزی يك از مردان غیب (الف) در هوا می رفتند، چون بر سمت راست (ب) بغداد گذشت و گفت (ج) هیچ مردی نیست، حضرت غوث الاعظم دریافته حال را ازو سلب نمودند و آن جوان از هوا بر درگاه آنحضرت افتاد و بالتماس شیخ علی بن هیتی (رح) آمد و از تقصیر او در گذشتند، توبه کرد و باز در هوا پرواز نمود و برفت و طریقه آنحضرت تمام شرع بود و اگر کسی را می دیدند که بر خلاف شرع عمل می کند حال او را سلب می کردند و می فرمودند که ای مرد! اگر ادب شریعت نمی بود هر آئینه خبر می کردم شما را از آنچه می خرید و ذخیره می کنید، شما پیش من همچو آئینه می آئید، می بینم آنچه در ظاهر و باطن شما است - نقل است از شیخ عبدالرزاق (رح) فرزند آنحضرت می فرمودند که مرا بدست کاغذی داده شد بمقدار درازی انتهای نظر، دیدم که نام مریدان و اصحاب من تا قیامت نسبت خود بمن درست خواهند کرد، در آنجا ثبت نموده و حکم شد که این همه را بتو بخشیدم - نقل است که آنحضرت می فرمودند "قسم بعزّت و جلالت او که قدم بر ندارم پیش پروردگار خود تا روان نکند مریدان مرا با من بسوی بهشت" - نقل است که شیخ عمران (رح) که وقتی بآنحضرت عرض کردم که اگر شخصی خود را مرید حضرت (ج) شما بگویند و دست بیعت بشما نداده باشد و خرقه از شما نهوشیده باشد، آیا او را از اصحاب حضرت شما شمارم یا نه؟ فرمودند بلی، هر که خود را بمن نسبت کند، قبول کند او را حق سبحانه و تعالی، پیامرزد گناهان او را و او از جمله اصحاب من است و آنحضرت گفت هر کس که از مریدان من باشد و بلغزد مرکب او تا قیام قیامت دستگیری کنم، بشارت باد بر کسانی که پیر ایشان شیخ عبدالقادر (رح) است و امام ایشان ابو حنیفه (رح) و پیغمبر ایشان محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم است و آنحضرت فرموده اند که هر مسلمانی که بر مدرسه من گذشته یا روی من دیده است عذاب گور و قیامت ازو تخفیف کرده شود - راوی می

(الف) عر - رجال الغیب (ب) سع، غع، عر - راس (ج) سع، مظ (گذشت و گفت) ندارد (ج) سع، مظ (شما) ندارد

سع ۲۲۷ گوید که مردی از همدان بر آنحضرت در آمد و گفت "پدر من وفات یافته است، او را در خواب دیدم، گفت مرا در گور عذاب میکنند، بخدمت شیخ عبدالقادر (رح) برو، التماس دعا کن" - شیخ گفت بر مدرسه من گذشته؟ گفت آری، شیخ ساکت شد، روزی دیگر آن مرد پیامد و گفت پدر خود را در خواب دیدم بغایت خوش و خرم و خلعت سبز در بر پوشیده می گفت که عذاب از من برداشتند و این خلعت به برکت شیخ عبدالقادر (رح) بمن دادند" - یکی از اهل ین گوید که عزیمت اسلام کردم، در خاطر داشتم که در پیش بهترین اهل ین باین سعادت مشرف گردم، در خواب دیدم که عیسی علیه الصلوٰة والسلام می فرمودند که در بغداد برو، بر دست شیخ عبدالقادر (رح) اسلام آر که بهترین اهل زمین است و شیخ عمر بن مرزوق رحمة الله علیه گفته اند که شیخ عبدالقادر (رح) امام و سید ما است، هر که درین زمانه براه الهی می رود پس شیخ عبدالقادر (رح) امام اوست و حق تعالی عهد گرفته است که از اولیاء وقت که مر او را قبول کنند و هر فیض که از رسول صلی الله علیه و آله وسلم بکسی می رسد درین زمانه از شیخ عبدالقادر (رح) می رسد و بر مراتب جمیع اولیاء زمانه اطلاع دارد و هیچ کس را به مرتبه شیخ اطلاع نیست و درین طریقه هیچ کس را بجز خدا و رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) برو منت نیست و آنحضرت می فرمودند که می خواستم که در صحراها تنها باشم لیکن حق سبحانه و تعالی نفع خلق را بر من بار بسته است و تا حال صد هزار کس بر دست من توبه کرده اند و شیخ علی بن هاتی رضی الله عنه (۱۱۶) از کبار مشائخ اند و مرید شیخ تاج العارفین ابوالوفا (رح) و ایشان مرید شیخ ابو محمد شنکی (رح) (الف) و ایشان مرید شیخ

(الف) غح، عر - شمکی، ولی شنبکی درست است (کذا فی سالك السالکین ج ۱، ص ۳۳۷ - طبقات الکبری ص ۲۶۱)

(۱۱۶) مولانا شیخ عبدالحق محدث و هلوی (رح) در اخبار الاخیار ص ۱۶، مفتی غلام سرور در خزینة الاصفیاء ج ۱، ص ۱۵۴ و امام ابوالحسن شعرانی در طبقات الکبری ص ۲۸۲ "علی بن هیتی" نوشته است - تاریخ وفات ایشان ۵۶۱ هـ (خزینة الاصفیاء) یا ۵۶۴ هـ (طبقات الکبری) است و قبر ایشان در زیران از مضافات نهر الملك است.

ابوبکر بن هزار (رح) (۱۱۷) و ایشان مرید اویسی صدیق اکبر رضی الله عنه، سع ۲۲۸ پیوسته در خدمت حضرت شیخ غوث الاعظم (رح) می بودند و فائده ها می گرفته اند، وقتی که آنحضرت فرموده اند "قدمی هذه على رقبة كل ولي الله" اول کسی که بالای منبر رفت و قدم آنحضرت بر گردن خود (الف) نهاد و در زیر دامن ایشان بود و گویند که آن غوث صمدانی روزی در رباط خویش مجلس فرمودند و عامه مشائخ صد تن حاضر بودند و از آنجمله شیخ علی بن هاتی و شیخ بقا ابن بطو و شیخ ابو سعید قیلوی و شیخ ابو نجیب سهروردی عم شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ چاکر (ب) و قصب البان موضع (ج) و شیخ ابو سعود و شیخ غزازه بطاکی (د) و شیخ منصور بطاکی (ه) و شیخ عقیل منجی (۱۱۸) و شیخ ابو یغراء مغربی و شیخ عدی بن مسافر و شیخ علی بن وهب سنجاری و شیخ موسی بن ماهین زولی و شیخ احمد ابوالحسن رفاعی و شیخ عبدالرحمن طویجی (۱۱۹) و شیخ علی مطربان و شیخ ماجد کردی و شیخ ابو محمد قاسم بن عبد منصور بصری و شیخ ابو عمر بن عثمان بن شیخ مرزوق و شیخ سرید (و) سنجاری و شیخ حیات بن قیس حرانی و شیخ مرسلان دمشقی و شیخ ابوالکریم (ز) الاکبر المعمر و شیخ ابوالعباس جوسیقی الصرصری و شیخ ابوحکیم

(الف) سع، مظ - آن (ب) جاگیر (نفحات الانس ص ۵۱۱) (ج) موصلی (کذا فی نفحات

الانس و طبقات الکبری و خزینة الاصفیاء) (د) بطانچی (کذا فی طبقات الکبری)

(ه) بطانچی (کذا فی طبقات الکبری) (و) سويد (کذا فی طبقات الکبری - سفينة الاولیاء)

(ز) عبدالکریم (کذا فی سفينة الاولیاء)

(۱۱۷) ابوبکر بن هوار (طبقات الکبری) و مسالك السالکین) - امام ابوالحسن شعرانی رقمطراز است که شیخ ابوبکر بن هوار بطانچی (رح) اولین شخصی است که حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه ویرا در خواب خرقه و کلاه پوشانیدند و چون از خواب بیدار شد خود را بآن دو چیز ملبوس یافت (طبقات الکبری ص ۲۶۱).

(۱۱۸) اصلاً منبجی است (طبقات الکبری ص ۲۶۶) و منبج (م ن ب ج) شهرست کبیر، میان آن و فرات سه فرسخ و بین حلب و آن ده فرسخ مسافت است (معجم البلدان ج ۵، ص ۲۰۵ تا ۲۰۷) یعقوبی گوید که از ده های قنسرین است، دیگران گویند که در عمان واقع است (حاشیه طبقات الکبری ص ۲۶۷).

(۱۱۹) در طبقات الکبری ص ۲۸۳ و نفحات الانس ص ۵۱۳ طفسونجی نوشته است وئی اصلاً طفسونجی است و طفسونج دهی است کبیر برکناره شرقی دجله مقابل نعمانیه بغداد و واسط - حمزه گوید "اصل آن طوسفون است که معرب شده طیسفونج و عموماً طفسونج میگویند بفری یا" (معجم البلدان ج ۴، ص ۳۵).

ابراهیم دینار و شیخ مکارم اکبری و شیخ صدقه بغدادی و شیخ یحیی دوری مرتعش و شیخ ضیاء الدین ابراهیم بن ابی عبدالله بن علی جوینی و شیخ عبدالله و شیخ ابوبکر جمال المزین و شیخ جمیل و شیخ ابو محمد عبدالحق حزیمی و شیخ ابو عمر الکهمامی و شیخ ابو حفص عمر بن ابی نصیر نغرابی<sup>(الف)</sup> و شیخ مظفر الحمام<sup>(ب)</sup> و محمد درمابی القزوینی و شیخ ابو العباس احمد یمانئ و شیخ ابو العباس احمد بن مربی و شیخ ابو عبدالله محمدالمغروف بالمعاذ و شیخ ابو عمرو عثمان بن احمد شوکی از رجال الغیب سیاره<sup>(۱)</sup> بودند و شیخ سلطان بن احمد مزین و شیخ ابوبکر سبط المجید شیبانی و شیخ ابوالعباس احمد بن استاد و شیخ ابو محمد عیسیٰ المعروف بالکرخی و شیخ مبارک بن علی الحملی و شیخ ابوالبرکات بن معدان العراقی و شیخ عبدالقادر بن حسن بغدادی و شیخ ابو سعود احمد بن ابوبکر عطار و شیخ ابو عبدالله محمد الاوانی و شیخ ابو علی و شیخ شهاب الدین شهروردی و شیخ ابوالقاسم عمر بن مسعود البزاز و شیخ ابوالنساء محمود<sup>(ج)</sup> بن عثمان بقال و شیخ عبادالبواب و شیخ عبد الرحیم فتاوی مغربی و شیخ ابو عمر عثمان بن مروزه و شیخ مکارم شهر خالصی<sup>(د)</sup> و شیخ خلیفه بن موسی نهر ملکی و شیخ ابوالحسن جوسیقی و شیخ عبدالله قریشی و شیخ ابوالبرکات بن سحراموشی و شیخ ابو اسحاق ابراهیم بن علی اغرب و شیخ غوث رضی الله عنهم اجمعین و غیر ایشان نیز جمعی از مشائخ کبار در آنجا بودند و آنحضرت بالای منبر سخن میفرمودند و در اثناء سخن فرمودند "قدمی هذه على رقبة كل ولي الله" شیخ علی بن هاتی (رح) به منبر بر آمد، قدم مبارک آنحضرت را گرفت، بر گردن خود نهاد و بزیر دامن آنحضرت در آمد و سائر اولیا گردن نهاده در پیش داشتند - شیخ ابوسعید قبلوی (رح) گفته اند که چون حضرت شیخ عبدالقادر (رح) فرمودند که قدمی هذه على رقبة كل ولي الله، حضرت حق سبحانه و تعالی بر دل آنحضرت تجلی کرد و رسول صلی الله علیه و آله وسلم بر

(الف) الفزالی (سفينة الاولیاء) (ب) الحمال (ایضاً) (ج) ابوالنناد (ایضاً) (د) نهر خالصی (ایضاً)

دست طائفه ای از ملائکه مقربین بمحضر اولیاء متقدین و متأخرین که در آنجا حاضر بودند احیاء باجساد خود و اموات با رواح خود خلعت در آن حضرت پوشانیدند و ملائکه و رجال الغیب مجلس آنحضرت را در میان گرفته بودند و صفها در هوا ایستاده و بر روی زمین هیچ ولی آن عصر نماند مگر که گردن خود را پست کرد و گویند يك كس از عجم تواضع نکرد، حال وی را سلب نمودند و ظاهر است که این قسم دعوی از کمال عنایت بی نهایت الهی و فرزندی و حمایت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم که همه اولیاء الله آن عصر تواضع نمودند و فرمان ایشان را قبول کردند و هیچ ولی آن عصر این مقام را (الف) نرسید، ذَلِك فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (ب) وفات آنحضرت غوث الثقلین بعد از نماز عشاء شب شنبه هشتم یا نهم ربیع الآخر گفته اند و بقولی سیزدهم و بقولی هفدهم ماه مذکور بود، اما اصح قول نهم ماه است - مدت عمر شریف آنحضرت بقول اول از سال ولادت نود سال و هفت ماه و نه روز است بقول ثانی هشتاد و نه سال و هفتاد و نه روز است و عرس آنحضرت در هندوستان یازدهم و بعضی هفدهم می کنند، اما در بعض بلاد هفدهم و اصح قول نهم است - روزی شیخ عبدالوهاب ولد آنحضرت (رحمهما الله) طلب وصیت کرد، فرمود "عَلَيْكَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَالطَّاعَةِ" یعنی لازم گیر تقوی و طاعت و پرهیزگاری که خالص از برای خدای تعالی باشد ولا تخف احد ولا ترج یعنی مترس از هیچ کس و امید مدار از هیچ کس بغیر از خدای تعالی و کل الحوائج الی الله کلها و اطلب منه یعنی بسپار حاجتها را بحق سبحانه و بطلب حاجتها را ازو ولا تشق (ج) باحد سوی الله یعنی اعتماد مکن بر هیچ کس مگر بروی و خذ التَّوْحِيدَ اجماع الكل یعنی لازم گیر توحید را و تکرار (د) برای تاکید است و بر توحید اجماع کل است و جمیع مشائخ و سادات (ه) را بر توحید اتفاق است و بعد از

(الف) سع، مظ (را) ندارد (ب) الجمعه ۴ (ج) سع، مظ (لا) ندارد (د) غغ، عر - توحید (ه) غغ، عر - سیادات

آن باولاد امجاد که گرد آنحضرت نشسته بودند فرمودند که برخیزید و جای دهید و آداب ایشان آرید که اینجا رحمت عظیم در فشار است و جای تنگ مدارید بر ایشان و می فرمودند که عليك السلام و رحمة الله و يك شبانروز این کلمات بسیار فرمودند  
 اَنَا لَا اَبَالِي بِشَيْئِي وَلَا بِمَلِكِ الْمَوْتِ یعنی من از هیچ چیز باک ندارم و از ملك الموت هم باک ندارم و قبر ایشان در باب الازج واقع شد که در شهر بغداد است - و حق تعالی چنانچه در حیات تصرف داشت آنحضرت را بر تمام عالم بعد از وفات نیز تصرف دارد، چنانچه امام عبدالله یا شفیع (الف) رحمة الله (علیه) گفته اند که کسی که صاحب حال باشد و در بغداد داخل شود و زیارت آنحضرت نکند، حال او سلب شود و آنحضرت را کرامات از حد بیرون است، طاقت و استطاعت نوشتن نیست.

**از حضرت شیخ ابوسعید مبارک (رحمة الله علیه) ، نام مبارک**  
 ایشان مبارک ابن علی حسینی المخدومی سلطان و برهان اتقیاء و قدوه، عارفان و قبله گاه سالکان و پیر طریقت، واقف اسرار حقیقت و جامع علوم ظاهری و باطنی و صحبت دار خضر علیه الصلوة والسلام و حنبلی مذهب بود - از حضرت غوث الاعظم (رح) منقولست که در ابتدای حال با خدایتعالی عهد کردم که نخورم تا نخورانند و نوشم تا ننوشانند، چون چهل روز بگذشت شخصی آمد و قدری طعام آورد و پیش من نهاده بگذاشت، نزدیک بود که نفس من از گرسنگی بالای آن طعام افتد، گفتم والله ! از (ب) آن عهد که با خدایتعالی بسته ام بر نگردم، ناگاه از باطن خود آوازی شنیدم که کسی بآواز بلند می گفت "الجوع الجوع" شیخ ابوسعید (رح) بر من بگذاشت و آن آواز بشنید، گفت عبدالقادر (رح) ! این چیست؟ گفتم این اضطراب نفس است اما روح من بر قرار است در مشاهده خداوند خود، گفت بخانه ما بیا، گفتم بیرون نخواهم رفتن، (ج) ناگاه ابوالعباس خضر علیه السلام در آمد و گفت برخیز و پیش ابوسعید (رح) برو، رفتم، دیدم که ابوسعید بر درخانه خود ایستاده برای انتظار من،

(الف) غح، عر - یا شفی ولی اصلاً یا فعی استرکبه حاشیه ۱۶۹) (ب) سع، مظ (از) ندارد

(ج) ایضاً (رفتن) ندارد

گفت "ای عبدالقادر! آنچه من ترا گفتم بس نبود که خضر علیه الصلوة السلام را نیز بایستی گفت" - پس مرا در خانه در آورد و طعام مهیا کرده بود، لقمه لقمه در دهن من نهاد تا سیر شدم، بعد از آن مرا خرقة پوشانید و صحبت او را لازم گرفتم - بنای مدرسه باب الازج که منسوب بحضرت غوث الثقلین (رح) است ایشان کرده اند، در حیات خود بحضرت غوث الاعظم (رح) داده بودند چنانچه قبر مبارک حضرت غوث الاعظم (رح) در همان مدرسه ایست و وفات حضرت ابوسعید المخدومی (رح) در ماه محرم سال پانصد و سیزده هجری بود.

**حضرت حماد دباس قدس الله روحه** : کنیت ایشان ابو عبدالله است و نام حماد بن مسلم و دباس دوشالی (الف) فروش را گویند - پیر صحبت غوث الاعظم (رح) است و از مشائخ کبار آنگاه می بود، حق تعالی علم لدنی را بایشان کرامت فرموده بود و دوازده هزار مرید کامل داشتند و بهتر و مهتر همه غوث الاعظم (رح) است - وفات ایشان در ماه رمضان سال پانصد و بیست (ب) هجری بود.

**شیخ ابوسعید مبارک از شیخ ابوالحسن الهکاری قدس الله روحه** : نام ایشان علی بن محمد بن یوسف بن جعفر القریشی الهکاری است، از بزرگان مشائخ وقت بود و صاحب کرامات و خوارق بود، وفات ایشان در محرم سال چهار صد و هشتاد و شش هجری واقع شده.

**از شیخ ابو الفرج طرطوسی (ج) قدس الله روحه** : اصل ایشان از طرطوس است، مرید شیخ عبدالواحد قمی (رح) اند و قدوة الاولیاء زمان و زیده، مشائخ جهان و صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند بوده اند.

(الف) دوشاب فروش - دوشاب بمعنی شیرده انگور که ترش شده باشد (ب) پانصد و بیست و پنج - (نفحات الانس ص ۵۱۰) (ج) متوفی ۴۴۷ هـ (مسالك السالکین ج ۱، ص ۳۲۸، خزينة الاصفیاء ج ۱، ص ۱۴۸)

### از شیخ عبدالواحد تمیمی قدس الله سره : کنیت ایشان

ابوالفضل است و نام پدر ایشان عبدالعزیز بن حرث بن اسد از بزرگان این طائفه بوده اند، وفات ایشان در جمادی الاخری سال چهار صد و بیست و پنج روی داده و قبر ایشان در مقبرهء امام احمد حنبل است.

### از حضرت شیخ شبلی قدس الله سره : کنیت ایشان ابوبکر است

و نام جعفر و هو ابن یونس<sup>(الف)</sup> و بقولی دلفه بن جحد و بقولی دلف بن محمد شبلی اند، از بزرگان مشائخ بود، وی را اشارات لطیفه است و ستوده چنانکه یکی گوید از متأخرین که ثلثة من عجائب الدنیا، اشارات شبلی (رح) و نکته المرتعش (رح) و حکایت جعفر (رح) و او از اکابر قوم بود و سادات اهل طریقت، پدر او (ب) حاجب الحجاب خلیفه بودند، در مجلس خیر النساء (رح) توبه کرد و تعلق ارادت بجنید سع ۲۳۳ (رح) کرد و بسیاری از مشائخ (را) دریافت و از وی می آید که گفت اندر معنی قول خدای عزوجل "قُلِ الْمُؤْمِنِينَ يَفْعَلُونَ مِنْ ابْصَارِهِمْ" (ج) "ای ابصار الرؤس عن المحارم و ابصار القلوب عما سوی الله، بگو مر مؤمنان را تا چشم سر نگهدارند از نظر شهوت و چشم دل نگهدارند از انواع فکرت بجز اندیشهء رویت، پس متابعت شهود و ملاحظهء محارم غفلت است و معصیت، مهن<sup>(د)</sup> مراهل غفلت را آنست که از عیوب خود جاهل باشد و آنکه اینجا جاهل باشد آنجا هم جاهل بود، "مَنْ كَانَ فِیْ هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِیْ الْآخِرَةِ أَعْمَى" (ه) "و بحقیقت تا حق تعالی ارادت شهوت از دل کس پاك نکند چشم سر از غوامض آن محفوظ (و) نگردد و تا ارادت خود اندر دل اثبات نکند چشم دل از نظاره بغیر محفوظ نگردد و از وی می آید که روزی بیازار اندر (ز) آمدم، قوم گفتند هذا مجنون، گفتم انا عندکم مجنون و انتم عندی اصحاب فراد الله فی جنونی و زادفی

(الف) بر مرقد وی نامش "جعفر یونس" نوشته است (مسالك السالكين ج ۱، ص ۳۱۵) (ب) خود شیخ شبلی (رح) حاکم نهایند بود - (خزینة لاصفیاً ج ۱ ص ۱۴۴) (ج) النور ۳۰ (د) غح، عر - مبرهن (ه) الاسراء ۴۵ (و) عر - محول (ز) غح، عر (اندار) ندارد



صحتکم، من نزدیک شما دیوانه ام و شما نزدیک من هوشیار، جنون من از شدت محبت است و صحت شما از قوت (الف) غفلت است، پس خدای عز و جل اندر دیوانگی من زیادت کند تا قربتم بر قربت زیاده شود و هوشیاری شما زیاده کند تا بعد شما بر بعد زیاده شود - این قول از غیرت بود تا خود چرا کسی اندر آن درجه باشد که دوستی را از دیوانگی فرق نکند و تمیز آن نباشد ش اندر دو جهان و در رشحات آورده است "چون شبلی (رح) را ارادت این طریق پیدا شد و پدر وی حاکم واسط بود، چون بدست خیرالنساج (رح) که از مشائخ وقت بود انابت آورده و توبه کرد و خیرالنساج (رح) وی را پیش جنید (رح) فرستاد (ب) "صاحب کشف المحجوب آورده است که این فرستادن نه از آنجهت بود که وی از تربیت شبلی (رح) عاجز بود و لکن ادب جنید (رح) نگاه داشت.

### خیرالنساج رحمه الله علیه؛ کنیت ایشان ابوالحسن و نام مبارک

ایشان محمد اسماعیل (ج) و اندر معامله شان نیکو داشت و عمری دراز یافت (د) و شبلی و ابراهیم خواص (رحمه الله) هر دو اندر مجلس وی توبه کرده (ه) اند و از اقزان جنید و ابوالحسن نوری (رحمهما الله) اند و خیرالنساج از آنجهت گویند که چون وی از مولد گاه به سامر برفت (و) بقصد حج، گذارش بکوفه بود و در دروازه کوفه خیر بافتی (ز) او را بگرفت که تو بنده منی و خیر نامی، وی از حق دید و مرد را خلاف (ک) نکرد و سالهای (۱۲۰) بسیار کار وی می کرد، هر گاه که او را گفتی یا خیر! او گفتی

(الف) غغ، عر، مظ - دقت (ب) رشحات عین الحیات ج ۲ ص ۴۵۰ (ج) محمد بن اسمعیل (رساله قشیری و کشف المحجوب) (د) غغ، عر، مظ - داشت (ه) غغ، عر مظ - کردند (و) ابضاً - بشام، ولی "از مولدگاه سامر برفت" درست است زیرا که سامر مولد او بود. (ز) غغ - خیریانی، ولی خیریانی درست (ک) غغ، عر - خلاص

(۱۲۰) شیخ فریدالدین عطار (رح) این واقعه را قدری مفصل بیان کرده است میگوید "چون بدروازه کوفه رسید مرقدی پاره پوشیده بود و او خود سیاه رنگ بود چنانکه هر که او را دیدی گفتی این مرد ابلهی می نماید، یکی او را بدید گفت روزی چند در کار کشم، پیش او رفت و گفت تو بنده ای؟ گفت آری، گفت از خداوند گریخته ای؟ گفت آری، گفت ترا نگاه دارم تا بخداوند سپارم، او گفت من خود این می طلبم، عمریست که در آرزوی آنم که کسی یابم که مرا بخداوند سپارد - پس او را بخانه برد و گفت نام تو خیر است و او از حسن عقیده که المؤمن لایکذب او را خلاف نکرد و او را خدمت کرد ... الخ (تذکره الاولیاء ج ۲ ص ۹۴)

"لبیک" تا آن مرد از کردهء خود پشیمان شد، وی را گشت برو که من غلط کرده بودم تو نه بندهء منی، پس برفت و بمکه شد و گویند که چون وفاتش نزدیک رسید وقت نماز شام شده بود، چون ملائکه مرگ در آمد چشم باز کرد، ملک الموت را دید و گفت "قف که تو بندهء فرمانبرداری و من بندهء فرمان برادرم و آنچه ترا فرموده اند از تو فوت نمی گردد یعنی جان ستاندن و آنچه مرا فرموده اند از من فوت می شود یعنی نماز شام، مرا بگذار تا فرمان خود بگذارم، تا من ترا بگذارم تا تو فرمان حق بگذاری" آنگاه آب خواست و طهارت کرد و نماز شام بگذارد و جان بداد و شبلی (رح) نیز از خویشان جنید (رح) بود، هفت سال و یرا کسب فرمود و گفت و جه آنرا برو مظالمی که در ایام حکومت از تو صادر شده است باز ده، بعد از آن هفت سال دیگر وی را خدمت خلاجی (الف) و طهارت خانه باز دست (?) تا کلوخ استنجا و آب طهارت اصحاب مهیا ساخته، بعد از چهار ده سال وی را طریقت گفت و ریاضت امر فرمود و محمد بن عمر (رح) گفت که من نزد احمد بن موسی بن مجاهد مقری (رح) بودم که شبلی (رح) در آمد، احمد بن موسی برخاست و شبلی (رح) را در کنار گرفت و میان دو ابرو بوسه داد، گفتم "سیدی! این مردم شبلی (رح) را بدیوانگی اعتقاد دارند، شما با وی این معامله پیش می برید، گفت "من باوی آن معامله کردم که از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم دیده بودم، در واقعه دیدم که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم نشسته بودند که شبلی (رح) در آمد، حضرت (ص) بتعظیم برخاست و او را در کنار گرفت و بوسه میان دو دیدهء وی داد، من از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سوال کردم که یا رسول الله! با شبلی (رح) این نوع معامله بتقدیم می رسانید، فرمود بلی، او بعد از هر نماز این آیت می خواند "لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ الرَّحِيمِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ" (ب) بعد از آن بر من

سلام می فرستد لاجرم با وی این معامله می کنم، چنانچه در معارج النبوة آورده است و حضرت شیخ (الف) می فرمودند که هر قوم را تاج است و تاج این قوم شبلی (رح) است و مالکی مذهب بود، وفات ایشان در شب جمعه بیست و هفتم ذی الحجة سال سیصد و سی و چهار هجری بود و مدت عمر شریف ایشان هشتاد و هشت سال و قبر وی در بغداد است، ویرا نوشته اند جعفر بن یونس.

### از سید الطائفة شیخ جنید بغدادی قدس الله سره، کتبت

ایشان ابوالقاسم است و لقب وی سید الطائفة و طاؤس العلماء و قواریری و زجاج و خراز، و قواریری و زجاج از آن گویند که پدر ایشان که محمد بن الجنید (رح) باشد آهگینه فروختی والد ایشان از نهادند است و منشای سید طائفة به بغداد بود، مرجع مشائخ کبار "مطلع سعادت انوار، بحر حقائق اسرار سلطان طریقه"، پیشوای اهل حقیقت، مقتدای جهان و از آئمه سادات این قوم بود- با حارث محاسبی و محمد قصاب (رحمهم الله) صحبت داشته اند و رویم و ابوالحسن نوری و شبلی (رحمهم الله) و غیره و مشائخ اکثر سلسله ها نیست بایشان درست کنند و منسوبان ایشان را جنیدیان خوانند، ازین جهت ایشان را سید الطائفة و امام آئمه گویند- سخن ایشان در طریقت حجت است و هیچ کس از مشائخ متقدمین و متأخرین بر ظاهر و باطن ایشان انگشت نتوانست نهاد و مقبول همه خلق بوده و بنای طریقه ایشان صحواست بر عکس طیفوریان و خواهرزاده، سری سقطی (رح) بود و مرید وی، روزی از سری سقطی (رح) پرسیدند که هیچ مرید را درجه بلند تر از پیر باشد؟ گفت "بلی برهان این ظاهر است، جنید (رح) را درجه فوق از درجه من است" - و در کشف المحجوب آورده است که این قول از وی از روی تواضع بود و آنچه گفت به بصیرت گفت و مشهور است که اندر حال حیات سری (ب) (رح) مریدان جنید (رح) را گفتند که شیخا!

(الف) یعنی شیخ جنید بغدادی (رح) "لکل قوم تاج و تاج هذه القوم الشبلی و لا تنظروا الی ابی بکر بالعین الی یظهر بعضکم الی بعض فانه عین من عبود الله (مسالك ص ۱ ج ۱ ص ۳۱۷) (ب) غح- پیری، عر، پیر سری سقطی

ما را سخن گوتا دل‌های ما را راحتی باشد، وی اجابت نکرده و گفت تاشیخ من بر جا است من سخن نگویم، تا شبی خفته بود که پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم بخواب دید و گفت "یا جنید! مر خلق را سخن گوی که کلام ترا خدای تعالی سبب نجات عالمی گردانید" چون بیدار شد اندر دلش صورت گرفت که درجه من از درجه (الف) سری (رح) در گذشت که مرا از رسول صلی الله علیه و آله وسلم امر دعوت آمد - چون بامداد شد (ب) مرید را فرستاد که چون جنید سلام نماز باز دهد او را بگو که بگفتار مریدان ایشان را سخن نگفتی و بشفاعت مشائخ بغداد نیز رد کردی و من پیغام فرستادم، اکنون بار پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود، فرمان او را اجابت کن، جنید (رح) گفت آن پنداشت که از سر من بشد و دانستم که سری (رح) اندر همه احوال مشرف ظاهر و باطن من است و درجه وی فوق از درجه من است که بر اسرار من خبر است و من از روزگار وی بیخبر، به نزدیک آمدم و استغفار کردم و از وی پرسیدم "توبچه دانستی که من پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را بخواب دیدم" گفت "من خدای را عزّ وجلّ بخواب دیدم که گفت من رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) را فرستادم تا جنید (رح) را بگوید که وعظ کن مر خلق را تا مراد اهل بغداد از وی حاصل شود -" درین حکایت دلیل واضح است که پیران را بر هر صفت که باشند مشرف حال مریدان (باشند) در کشف المحجوب آورده است که شیخ جنید بغدادی (رح) و محمد (ج) بن مسروق و ابوالعباس بن عطاء قدس الله اسرار هم مجتمع بودند و قوال چند بیتی خواند، ایشان تواجد می کردند، وی ساکن می بودند و گفتند "ایها الشیخ! ترا ازین سماع هیچ نصیب نمی باشد؟ وی بر خواند قول خدای عزوجل "تَحْسِبُهَا جَامِدَةً وَ هِيَ ثَمَرٌ مَرُّ السَّحَابِ" (د) و تواجد تکلف بود اندر میان (ه) وجد و آن عرض کردن انعام و شواهد حق است بر دل و اندیشه ایصال و تمنی (و) روشن سردان و گروهی اندر آن مترسمند که تقلید کرده اند بحرکات ظاهر و تربیت رقص و تزئین

س ۲۳۸

(الف) غح - عر - پیر (ب) سع، مظ بیود (ج) احمد بن مسروق (کشف المحجوب ص ۳۶۳)  
(د) الثمل ۸۸ (ه) اندر اتیان وجد (کشف المحجوب ص ۳۶۳) (و) روشن (ایضاً)

اشارات ایشان و این حرام محض باشد و در قانع البداعت شیخ الاسلام لها نوری قدس الله سره آورده است که آنچه بعضی صوفیان گویند که شیخ جنید (رح) رقص می کرد راست است اما در آخر عمر ازو تائب شده و توبه کشید چرا که پس از حصول ولایت ولی حال وی اولاً نمود باشد و ثانیاً وجد چنانچه پیر علی هجویری (رح) در کشف المحجوب آورده است که من از شیخ ابوالقاسم عبدالکریم (رح) که اندر زمانه خود بدیع بود، شنیدم که وی میگفت "مثل الصوفی کعلت البرسام، اولها هذیان و اذا تمکن خرس" (الف) مانند کرد صوفی را به علت برسام که ابتدای آن هذیان گفتن است و انتهائش سکوت، زان پس صوفی (ب) را دو طرف است که یکی وجد و دیگر نمود، نمود مبتدیان را بود و اندر وجد عبارت از نمود هذیان بود و وجد متتهیان را بود و اندر وجد عبارت از وجد محال باشد چنانچه موسی علیه الصلوة والسلام مبتدی بود همه همتش رویت بود از همت عبارت کرد و گفت "رب ارنی انظر الیک" (ج) این عبارت از نا یافت مقصود بود هذیان نمود و رسول مایان علیه الصلوة والسلام منتهی بود و تمکن یافت باین مقام رسید، همتش فانی شد لا اُحْصِی ثَنَاءَ عَلَیْكَ کَمَا اِثْنَيْتَ عَلَی نَفْسِکَ میگفت، این منزلت رفیع و مقام اعلی است و دیگر آنکه چون جبرائیل علیه السلام اندر ابتداء پیامد، پیغمبر علیه الصلوة والسلام طاقت رویت او نداشت و چون بنهایت رسید اگر يك ساعت نیامدی تنگ دل می شد و این را شواهد بسیار است و بر سبب ۲۳۹ اضطراب مبتدیان- آورده اند که روزی در بازار می گذشت کودکان او را بسنگ و کلوخ می زدند گفت "بسنگ نه زنید که پای من می شکند" (د) و از شکستگی پای نمی ترسم بلکه از عبادت محروم مانم "- ابو محمد جعفر روایت کند که بنزدیک جنید (رح) آمدم، او را یافتم اندر زحمت، گفتم ای استاد! با حق بگو تا ترا عافیت دهد، گفت دوش میگفتم، بسرم ندا آمد که تن تو ملک ما است، خواهیم تندرت دارم، خواهیم

(الف) اوله هذیان و آخره سکوت فاذا اتمکت خرس "کشف المحجوب ص ۱۵۱ (ب) صفوت (کشف المحجوب ص ۱۵۱) (ج) الاعراف ۱۴۳ (د) سح- می شکستند

بیمار، تو کیستی که میان ما و ملک ما دخل کنی، تصرف خود منقطع کن تا بنده باشی، واللہ اعلم- روزی شیخ جنید بغدادی (رح) همراه سری سقطی (رح) به طواف کعبه الله رفت و در مسجد حرام چهارصد کس اولیاء الله یافتند که همگی در بیان شکر بودند، چون ایشان آمدند همگی متوجه سری سقطی (رح) شدند و ایشان اشارت بجنید (رح) کرد که ازو پرسید، شیخ جنید (رح) گفت "شکر گفتار زبان نیست بلکه شکر آن بود که چون نعمت منعم را صرف خود کردی پس قوت آنرا در عبادت او صرف کنی، باز نعمت دیگر می طلبی تا شکر آورده باشد" همگی پسندیدند و وفات ایشان روز شنبه سال دو صدو نود و هفت هجری بود و بعضی دو صدو نود و هشت نوشته اند و بقولی دو صدو نود و نه بود و قول اول (الف) اصح است- گویند که چون وقت ایشان نزدیک رسید و تبسم کرد و بانگشت عقد میگرفتند تا چهار انگشت عقد کرد و انگشت مسبحه را و گذاشتند و گفتند "بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ" و چشم پوشید، برحمت حق پیوستند، چون غسل بوقت غسل خواست که آب بچشم ایشان رساند هاتفی آواز داد که دست از دیده دوست ما (ب) بردار که چشم بنام ما بسته شد جز یلقای ما نکشاید، پس خواست هر انگشت که عقد کرده بود بکشانند، آواز آمد که انگشت بنام ما بسته است جز بفرمان ما کشاده نگردد و چون جنازه بر گرفتند کبوتر سفید بر گوشه (ج) جنازه او نشست و هر چند آن را میراندند نمی رفت تا آواز داد "خود را و مرا مرغجانید که چنگ ما به مسمار عشق بر گوشه این جنازه دوخته اند، امروز قالب جنید (رح) نصیب کروییان است که اگر غوغای شما نبودی کالبد او چون باز سفید در هوا پریدی" و قبر ایشان در بغداد است.

### از حضرت شیخ عبدالله سری بن مفلس السقطی قدس الله

سوره: کنیت ایشان ابوالحسن است و ایشان فرموده اند "مرد آنست که در میان بازار

(الف) رجوع کنید به رساله قشیریه و طبقات الکبری (ب) غغ، عر، مظ (ما) ندارد

(ج) غغ، عر - (گوشه) ندارد

بحق مشغول باشد و خرید و فروخت نماید و يك لحظه از الله تعالى غافل نماند " و نیز فرموده اند که قوی ترین قوت ها آنست که بر نفس خود غالب آی (الف) و نیز فرموده اند که هر روز چند بار در آئینه می نگریم آنکه شاید از شومی گناه رویم سیاه شده باشد - سید طائفه شیخ جنید (رح) فرموده اند که هیچ کس را در عبادت کامل تر از

سری سقطی (رح) ندیدم که نود و هشت سال بگذشت پهلوی خود بر زمین نه نهاد مگر سع ۲۴۱  
در بیماری مرگ وهم فرموده اند که در وقت رحلت گفتم مرا وصیت کن فرمود "آی جنید! مشغول مشو بسبب (ب) خلق از صحبت خدای "گفتم اگر این سخن را پیشتر می گفتمی با تو نیز صحبت نکرده بودم (ج) و در معارج النبوه آورده است که شیخ جنید بغدادی (رح) فرمود که روزی با جمعی از درویشان به زیارت شیخ سری سقطی قدس الله سره رفتم، شیخ از علم الهی سخن می گفت، ناگاه شیخ را وجدی پیدا شد و خود غائب شد چنانچه در وی حس و حرکت نماند و بعد از زمانی بخود باز آمد، گفت "یا ابوالقاسم! هیچ میدانی که کجا بودم؟" گفتم نی شیخ "مرا از ان میان گرفتند و بآسمان بر آوردند چنانچه به حجاب (د) عزت رسیدم، ناگاه از ورای حجاب آوازی شنیدم که یا سری! از خود برفتم و بند از بند من جدا شد، باز اعضای مراجع کردند "خطاب آمد که یا سری! هیچ میدانی که حساب من با خلق چون است؟ گفتم نمی دانم، گفت چون ذریات خلق را از صلب آدم علیه السلام بیرون آورده و گفتم الست بریکم گفتند بلی، دنیا را بر ایشان عرض کردم، يك قسم ده قسم گشتند، نه قسم به دنیا میل کردند و يك قسم بماند، بعد از آن بهشت را بر ایشان عرض کردم، يك قسم ده قسم شدند، نه قسم، روی به بهشت آوردند و يك قسم باقی ماند، محبت خود را بر این يك جزء عرض کردم، ده قسم شدند نه بگریختند یکی بماند، محنت و بلاهای خود را بر این يك قسم ریختم، ده قسم شدند، نه قسم نتوانستند کشید، يك قسم اختیار کردند، بعد از آن حجاب قربت (ه) را بر این يك قسم کشف کردم، اینها ده جزء شدند،

(الف) غح، عر، مظ - آید (ب) قیاساً - بصحبت (ج) سع، مظ - نکنم. (د) غح - بیحجاب (ه) غح، عر - قرب

نه در بحر غفلت غرق شدند و یکی باقی ماند، بعد از آن حجاب هستی را کشف کردم، آن يك جز، ده جز، شدند، نه در بحر هستی (الف) غرق شدند یکی باقی ماند، آنگاه ندای کرم آمد که یا عبادی! دنیا بر شما عرض کردم، دیگران میل کردند و شما نکردید، بهشت را بیاراستم، التفات ننمودید، محبت (ب) خود را عرض کردم، نگرختید و در تحمل باز قدم استوار داشتید و بلاهای مرا بدل و جان اختیار کردید، اکنون مقصود شما و مطلوب شما کیست؟ گفتند مقصود و مطلوب ما توی ". وفات ایشان بامداد سه شنبه سیم ماه رمضان سال دو صد و پنجاه و سه هجری بود و قبر ایشان در شونیز بغداد است.

### از حضرت شیخ معروف کرخی قدس الله سوه، کنیت ایشان

معروف (ج) بن علی کرخی، والد ایشان بر دین ترسایان بودند و بر دست امام علی رضا رضی الله عنه (د) مسلمان شدند و در مذهب امام اعظم (رح) بودند - حضرت امام مالك (رح) را بایشان کمال عنایت و محبت بود و آنچه یافتند از برکت خدمت اما علي رضا رضی الله عنه بود و دریانی امام کرده و وفات ایشان در دوم محرم سال دو صد هجری بود و قبر وی در بغداد است.

### از حضرت داؤد طای قدس الله سوه، کنیت ایشان ابو سلیمان

است، شاگرد امام اعظم (رح) است، جامع علوم ظاهری و باطنی و فقیه الفقهاء است و با فضیل ابن عیاض و سلطان ابراهیم ابن ادهم (رحمهما الله) صحبت داشتند و در برهنه آورده است که صاحبین را بهم اختلاف افتاده ویرا حاکم کردند و چون به نزدیک وی آمدندی پشت را بسوی ابو یوسف (رح) کردی و روی بطرف محمد (رح) و با ابو یوسف سخن نکردی و گفتم استاد ما را تازیانه زدند، وی حاکمی نگرفت و در

(الف) سع، هبیت (ب) قیاساً محنت یعنی بلا و مصیبت چنانکه قبلاً ذکر شده است (ج) ابو محفوظ (سفینه الاولیاء - خزینة الاولیاء - طبقات الکبری) (د) غح، عر، مظ - (رضا ندارد)



آن هلاک شد و تو خلاف آن کردی، (۱۲۱) پس اگر قول محمد (رح) درست بودی گفتی قول اینست که محمد (رح) می گوید و اگر قول ابو یوسف (رح) درست بودی گفت قول اوست و نام بر زبان نبردی - روزی هارون رشید و امام (ابو) یوسف (رح) هر دو بخلوت داؤد طائی (رح) رفتند، اذن بدخول نکردند، مادر او را شفیع آوردند، مادر پستان بالا کرد که بحق همان شیر که ازین پستان خورده ای ایشان را اذن ده، گفت "یارب! رضای تو در رضای مادر است و الا اذن نمی دادم" بعد دخول چون نصیحت شنید، وقت بر آمدن مبلغ زر بدو پیش کرد، گفت "من از میراث پدر خانه فروخته ام و دعا کرده ام که یا رب! هر گاه که این نفقه، حلال من شود ارواحم قبض کن" هارون رشید از آن مقال پرسید که نفقه چند مانده باشد؟ گفت "ده یا دوازده درم مانده است و هر روز نیم دانگ می خورم" - خلیفه آنرا حساب کرد که مقدار روز عمر او باشد، چون روز آخر شد بعد از سلام بامداد پشت بقبله آورد، گفت "ای یاران! داؤد طائی (رح) ثماند که من می دانم که دعای او مستجاب باشد" - چون روز شد بعد از سلام کس فرستادند، مادرش گفت "شب نماز می گذارد، در وقت سحر بعد از وتر سر بزمین نهاد، وقت بامداد بیدار می کردم که مرغ روحش پریده بود" - وفات ایشان در سال صد و شصت و پنج هجری بود و بقولی صد و هفتاد بود و قبر ایشان در بغداد است.

### از حبیب عجمی قدس الله سره: کنیت ایشان ابو محمد است، اصل

وی از فارس و بسیاری از مشائخ و آئمه کبار را دریافته اند - وی را توبه بر دست حسن بصری (رح) بود - در اول عهد رباخور بود و از هر جنس فساد کردی،

(۱۲۱) شیخ فریدالدین عطار (رح) گوید "چون از داؤد سوال کردند که هر دو در علم بزرگ اند چرا یکی را عزیز داری و یکی را در پیش خود نگذاری؟ گفت بجهت آنکه محمد حسن (رح) از سر نعمت و رفعت دنیا برخاسته است و بسر علم آمده و علم سبب عزدین است و ذل دنیا و ابو یوسف (رح) از سر ذل و فاقه به علم آمده است و علم را سبب عز و جاه خود گردانیده، پس هرگز محمد چون او نبود که استاد ما ابو جنیفه (رح) را بتازیانه بزدند قضا قبول نکرد و ابو یوسف قبول کرد، هر که طریق استاد خلاف کند من با او سخن نگویم (تذکره الاولیاء ج ۱ ص ۲۰۴).

خدایتعالی ویرا توبهء نصوحاً ارزانی داشت تا بدرگاه خدای تعالی بازگشت و زیانش عجمی بود، بر عربی (الف) جاری نگشته بود تا عهدی، روزی حسن بصری (رح) در صومعه وی بگذشت و وی اقامت نماز شام گفته بود و به نماز ایستاده، حسن در آمد و اقتداء بدو نکرد زیرا که زبان وی بر خواندن قرآن جاری نبود - چون در شب بخت خدای عزوجل را در خواب دید و گفت بار خدایا! رضای تو چه بود؟ گفت "تو اگر دوش در پس حبیب (رح) نماز می کردی (ب)" - نقل است که خونی را بر دار کردند، (ج) همدران شب آن خونی را بخواب دیدند (د) در بهشت خرامان با حلهای می رفتند، (ه) پرسید ای قاتل! تو قاتل بودی این درجه از کجا یافتی؟ گفت : در آن ساعت که مرا بردار کردند حبیب عجمی (رح) بگذشت و در حق من دعا کرد، این همه از برکت آنست" وفات ایشان در سال يك صد و پنجاه و شش هجری بود و قبر ایشان در بصره است.

### از حضرت حسن بصری رحمه الله علیه، از کبار تابعین امیر

المؤمنین عمر رضی الله عنه صد و سه کس از اصحاب رضی الله عنها را دیده اند - گویند که مادر ایشان از موالی ام سلمه بود رضی الله عنها و در ارشاد الطالبین آورده است که در (و) قریب ایشان مجوسی شمعون (و) نام آتش پرست بود، روزی بحالت نزاع رسید، امام بدو حاضر شد، گفت "ای شمعون! (ز) چونی؟ گفت چنانچه دانند، (ز) گفت چون دانند؟ (ک) گفت چنانکه رضای اوست، گفت چون است رضای او؟ گفت چنانچه سزای ما است، شیخ گفت ازین سخن بوی آشنای می آید و شما چرا بیگانه می گردید؟ گفت شما مسلمانان مرا بیگانه کرده (ل) است، شما می گوئید که دوزخ حق است و گناه میکنید و شما میگوئید که بهشت (م) حق است و تصدقات نمی کنید و شما میگوئید که دیدار حق است و بغیر او دوستی می کنید، امام گفت بقدر گناه

(الف) سع، عربیت (ب) غغ، عر مظ - میگذاری (ج) غغ، عر - خونی را کدام پادشاه بردار کرده بود. (د) غغ، عر - يك فقیر به خواب دید. (ه) سع، غغ، مظ (می رفتند) ندارد. (و) شمنون (ارشاد الطالبین ص ۳۶۱) (ز) داند (ایضاً) (ک) ایضاً (ل) کرده اید (ایضاً) (م) غغ، عر - جنت

عذاب کرده شویم و ببرکت ایمان بگذریم، (الف) شمعون گفت من نیز مدت هفتاد سال عبادت آتش کرده ام، مرا نخواهد سوخت، امام آتش را طلب کرد و دست خود در آتش کرد، امام گفت تو نیز دست خود درین آتش کن که ترا سوزد یا نه، شمعون قبول نکرد، امام گفت من عبادت الله تعالی کرده ام، از آتش نمی ترسم و تو عبادت آتش کرده ای از وی می ترسی شمعون گفت ایمان آرم بسه شرط اگر ضامن شوی، اول نابودن عذاب قبر، دویم رسیدن به بهشت، سیم دیدار باری تعالی، امام گفت قبول کردم، گفت نوشته بمن ده تا در گور خود برم، همچنان کرد، شمعون مسلمان شد، بعد از دفن کردن امام بغایتی دلگیر شد که کارید کرده ام، بدرگاه لم یزل ضمانیت نوشته فرستادم- از کثرت غم و اندوه در خواب رفت، دید که شمعون خلعتهای بهشت پوشیده در بهشت می خرامد امام گفت چونی؟ گفت چنانکه بینی، گفت خدای تعالی بتو چه کرد؟ گفت از برکت ایمان و ضمانیت شما عذاب قبر نکرد و از دوزخ نیز خلاص شدم و بجنت رسیدم و وعده دیدار کرد و تو الحال از ضمانیت خلاص شدی، نوشته خود را بگیر. امام چون بیدار شد نوشته در دست یافت و بطرف دیگر نوشته بود "نَجَّاكَ اللَّهُ كَمَا نَجَّيْتَنِي مِنَ الْهَمِّ وَالْقَمِّ" (ب) ولادت ایشان در سال بیست و یک هجری بود و مدت عمر شریف ایشان هشتاد (ج) و نه سال و وفات ایشان پنجم رجب سال یک صد و ده هجری و قبر ایشان در بصره که سابق آباد بود نزدیک بصره که الحال آباد است واقع است. از علی کرم الله وجهه، از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و علی سائر الانبیاء والمرسلین و علی من تابعهم اجمعین و سلم تسلیماً کثیراً کثیراً، برحمتک یا ارحم الراحمین.

واخوند محمد صدیق بشوانزی که مرشد مرشد این فقیر کاتب حروف بود اجازت از سه جانب گرفته است یکی لز اخوند محمد شاه سدومی (رح) و دیگر از اخوند

(الف) غح، عر - بهگور در امان باشم (ب) رجوع کنید به ارشاد الطالین ص ۳۶۱ - ۳۶۲

(ج) غح، عر، مظ- هفتاد (درست نیست)

صاحب ککری (رح) که احوال او ذکر کرده شده و جانب دیگر از شیخ جنید پشاور (رح) و او اجازت از دو جانب گرفته است یکی از شیخ احمد ملتانی قدس الله سره و او از شاه عالم دهلوی، از شاه منور، از شاه دولا قدس الله سرهم و او از غوث الاعظم قدس الله سره و جانب دیگر از سید معصوم شاه جهان باقم، ساکن در پشاور قدس الله سره و او از حاجی سید قدس الله سره و او از خیرالله قدس الله سره و او از غیاث الدین قدس الله سره و او از عبد الرزاق قدس الله سره و او از سید زین الدین<sup>(۱۲۲)</sup> قدس الله سره و او از سید مستان قدس الله سره و او از سید یسین قدس الله سره و او از سید جلال قدس الله سره و او از شیخ بهاء الدین قدس الله سره و او از سید جلال قدس الله سره و او از شیخ عبد الله و او از حضرت غوث الاعظم قدس الله سره.

## در ذکر ائمه، اربعه که چهار دیوار خانه، اسلام اند و مقتدای فرقه، انام اند

**حضرت امام اعظم ابو حنیفه کوفی رحمة الله علیه، کنیت** ایشان ابو حنیفه است و لقب ایشان امام اعظم و نام نعمان ابن ثابت بن زوطی، کذا فی سفینه الاولیاء و در ارشاد الطالبین اخوند در ویزه علیه الرحمه و صلوة مسعودی آورده اند که ثابت بن زوطی بن المرزبان است و در رشحات آورده است که

(۱۲۲) از بیاض مصنف (رح) نوشته شود که سید زین الدین از سید مهر میران و او از شیخ سلیمان و او از شیخ نظام الدین، از سید ملتان، از سید یسین از سید جلال، از شیخ بهاء الدین و از سید جلال، از شیخ عبد الله، از سید مستان، از غوث الثقلین (حاشیه سع، عر) ولی در شجره طریقت مطبوعه منظور عام پریس پشاور که باهتمام صاحبزاده احمد جان عمرزی الحال ساکن پلوتل (سخاکوت) بچاپ رسیده مهرمیران و شیخ سلیمان و سید مستان و شیخ نظام الدین نوشته نیست.

ثابت (۱۲۳) بن عبدالله بن طاوس بن هرمز وكان الهرمز ملكاً ببغداد اسلم على يد عمر بن الخطاب رضى الله تعالى عنه و این هرمز دیگر است و آن هرمز که پسر نو شیروان است دیگر، زیرا که از تواریخ ایشان معلوم شده است که نو شیروان در سال هشتم تولد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مرد و مملکت خود به پسر خود که هرمز بود سپرده و در سال نوزدهم هرمز را قتل کردند و همدین سال خسرو پرویز را که پسر هرمز است با استقلال بر تخت سلطنت نشانیدند کذا فی معارج النبوة و آن هرمز که جد حضرت امام اعظم (رح) بود بدست عمر بن الخطاب (رض) مسلمان شده بود و از قبیله شیبانی اند و آن هرمز که پسر نو شیروان بود از قبیله ساسانیان بود که هر دو قبیله از عجم بودند و حضرت امام (رح) از تابعین اند و امام اول از ائمه اربعه و با امام جعفر صادق رضى الله تعالى عنه صحبت داشته اند و هفت کس از اصحاب کبار س ۲۴۸ رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم را دیده اند و علم از آنها گرفته اند (۱۲۴) یکی انس بن مالك و عبدالله بن جزء الزبیدی و جابر بن عبدالله و عبدالله بن ابی اوفی و

(۱۲۳) اینجا روایت رشحات درست نوشته است اغلباً از روی سهو کاتب است زیرا که عبدالله جد امام محمد بن حسن شیبانی (رح) بود نه که جد امام ابوحنیفه (رح)، روایت صحیحه در نسخه مطبوعه رشحات ج ۱ ص ۲۲۴ اینطور مسطور است "محمد بن (حسن) بن عبدالله بن طاوس بن هرمز الشیبانی وکان هرمز ملكاً ببغداد اسلم على يد عمر بن الخطاب (رض) و ابوحنیفه نعمان بن ثابت بن طاوس بن هرمز" مورخ ابن خلکان رقمطراز است "ابوحنیفه نعمان بن ثابت بن زوطی بن ماه و زوطی را با پیش زاء و فتح طاء در آخریای مکسوره ضبط کرده است ولی نبیره اما اعظم اسمعیل نسب نامه خویش چنین نوشته است اسمعیل بن حماد بن نعمان بن ثابت بن نعمان بن المرزبان (وفیات الاعیان ج ۵ ص ۴۰۵) علامه شبلی خیال میکند که چون زوطی مسلمان شده باشند نام ایشان نعمان داشته شده باشد، ازین رو اسمعیل ذکر ایشان با نام اسلامی کرده است خطیب بغدادی می گوید "کان حنیفه اسماء عتیک بن زوطره فسمی نفسه نعمان و اياه ثابتاً" (تاریخ بغداد ج ۱۳ ص ۳۲۵) ولی بقولی مولانا بدر عالم رفیق ندوة المصنفین دهلی راوی این روایت "الساجی" مختلف فیه است، بدین وجه این روایت مشکوک است (ترجمان السنه طبع دوم دهلی ۱۳۷۷ هـ/ ۱۹۵۸ م ج ۱ ص ۲۲۰).

(۱۲۴) محققین اسلام درین باره مختلف الرای بوده اند که آیا امام ابوحنیفه (رح) بعضی از صحابه (رض) را دیده و از آنان سماعت و روایت حدیث کرده اند یا فقط پدیدار بعضی و درک زمانه بعضی دیگر مشرف شده اند - علامه عینی (رح) قائل سماعت حدیث از صحابه است (رد المختار مصنفه محمد امین المعروف به ابن عابدين الشامی طبع اول کوئته ۱۳۹۹ هـ ۱ ص ۴۹) - بعضی دیگر نیز احادیثی چند بروایت امام موصوف نقل کرده اند (رجوع کنید به ردالمختار ج ۱ ص ۴۸) در تنویر -

عبدالله بن حرث (الف) و عقیل بن یسار و واثله بن الاسقع (رضی الله عنهم) و از بعضی از زنان اصحاب نیز علم گرفته چون عائشه بنت عبجوز (۱۲۵) (رض) و از بیشتر اصحاب (علم) گرفته است اما او را در فقه نسبت بسوی حماد (ح) میکنند و او از شاگردان ابراهیم بن یزید (رح) و اواز شاگردان علقمه (رح) و او از شاگردان اسود (رح) و از شریح (ب) قاضی (رح) گرفته، ایشان هر دو از عمر فاروق (رض) و

(الف) عبدالله بن حرث بن جزء الزبیدی (ب) غح، عر - شیخ  
 -> الابصار متن رد المختار ج ۱ ص ۴۷ مسطور است "صح ان ابا حنیفه سمع الحديث من سبعة من الصحابة و ادرك بالسّن نحو عشرين صحابياً یعنی امام ابو حنیفه از هفت کس از صحابه (رض) حدیث شنیده و زمانه، بیست کس از صحابه را دریافته بود- ولی اکثر محققین متأخرین چون حافظ ذهبی (رح) و ابن حجر عسقلانی (رح) و حافظ قاسم الحنفی (رح) و خطیب بغدادی و محمد طاهر فتنی (رح) (متوفی ۹۸۶ هـ مؤلف مجمع البحار الانوار) و غیره برین اند که جمعی از صحابه را دیده یا زمانه آنان را دریافته ولی درک صحبت و روایت حدیث از آنان ثابت نیست- خطیب بغدادی در تاریخ خویش و محمد بن سعد در طبقات گویند که امام موصوف انس بن مالک (رض) را دیده اند، ابن حجر عسقلانی (رح) گوید که سوای انس بن مالک تلاقی هیچ يك از صحابه ثابت نیست (جوع کنید به تبئض الصحیفة طبع حیدر آباد دکن ۱۳۳۴ هـ ص ۶) پرفسور محمد ابو زهره رقمطراز است "و اتاقبل الى ذلك الرأى و نختاره فنقرر ان ابا حنیفه التقى ببعض الصحابة الذين امتد بهم العمر الى عصره و لكنه لم يرو عنهم" یعنی ما این رای را پسند می کنیم، پس اقراز میکنیم که ابو حنیفه با بعضی از صحابه که آنان بلدحاط عمر تا زمانه ابو حنیفه بقید حیات بودند، ملاقات نمود ولی از آنان روایت نکرده اند (ابو حنیفه، طبع ثانیه قاهره ۱۳۶۶ هـ ص ۶۵) علامه انورشاه کشمیری (رح) گوید "لم یثبت له غیر روية انس (فیض الباری طبع قاهره ۱۳۵۷ هـ ج ۱ ص ۲۰۲) زیرا که امام ابو حنیفه (رح) که در سال ۸۰ هجری چشم بدنیا کشود، وقت رحلت صحابه مذکوره متن زیرنظر که امام موصوف بزعم بعضی از علماً حنفیون از آنان روایت کرده، چون جابر بن عبدالله متوفی ۷۹ هـ (قبل از ولادت امام موصوف) و واثله بن الاسقع متوفی ۸۵ یا ۸۶ یا ۸۷ هـ و عبدالله ابی اوفی متوفی ۸۶ یا ۸۷ هـ (آخرین صحابه در کوفه وفات یافتند) و عبدالله بن حرث بن جزء، الزبیدی متوفی ۸۶ هـ در مصر، (رضی الله عنهم)، خیلی صغیر السن بود و روایت حدیث از آنان برای ابو حنیفه (رح) محل نظر است، نیز هیچ يك از تلامذه اکابر امام ابو حنیفه چون امام ابو یوسف و امام محمد بن حسن و عبدالله بن مبارک و عبدالرزاق (رحمهم الله) در کتب احادیث که ایشان نوشته اند، هیچ روایتی درین باره نقل نکرده اند (الخیرات الحسان مؤلفه ابن حجر مکی طبع ۱۳۲۴ هـ ص ۲۶).

خلاصه بحث اینکه امام ابو حنیفه بقول انور شاه کشمیری از روی رویت صحابه تابعی اند و از روی روایت حدیث تبع تابعی "انه تابعی روية و تبع تابعی رواية" (فیض الباری ج ۱ ص ۲۰۲).  
 (۱۲۵) عائشه بنت عبجود (رض): علامه ذهبی و ابن حجر عسقلانی هر دو برین اند که وی صحبت رسول صلی الله علیه و آله وسلم را نیافته است (ردالمختار ج ۱ ص ۴۹)، همچنین علامه ابن اثیر ویرا از تابعین شمرده است (اسد الغابه طبع تهران ج ۵ احوال عائشه بنت عبجود رضی الله عنها).

عمر فاروق از رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و استاد فضیل ابن عیاض و ابراهیم بن ادهم و بشر حافی و داؤد طای رحمهم الله و یحییٰ معاذ (رح) گوید که رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم را در خواب دیدم، گفتم یا رسول الله! این اطلبك یعنی کجا جویم ترا؟ قال "عند علم ابی حنیفه" (الف) خواجه محمد پارسا (رح) در فصول نوشته اند که وجود امام اعظم رضی الله عنه بزرگترین معجزات پیغمبر صلى الله عليه وآله وسلم بعد از نزول قرآن و مذهب او مذهبی است که عیسی علیه السلام بعد از نزول چهار (ب) سال موافقت آن مذهب خواهد کرد (۱۲۶) گویند که آخر بار بطواف کعبه رفتند، شبی بر پای ایستاده نصف قرآن بریک پای و نصف دیگر بر دیگر ختم نمودند و گفتند "مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ وَمَا عِبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ" هاتنی آواز داد که ابو حنیفه! شناختی مرا آنکه حق شناختن بود و عبادت کردی ما را آنچه حق عبادت کردن است، پس آمرزیدیم ترا با تابعان تو (ج) و در تذکره الاولیاء شیخ فرید الدین عطار (رح) آورده است که امام ابوحنیفه بروضه مصطفیٰ صلى الله عليه وآله وسلم

(الف) رجوع کنید به کشف المحجوب ص ۸۶ (ب) چهل سال (رجوع کنید به تفسیر ابن کثیر سوره النساء: ۱۵۷-۱۵۸، و حیات عیسی مؤلفه مولانا محمد ادریس کاند هلوی طبع اداره اسلامیات لاهور ۱۹۷۷ م ص ۱۲۰). (ج) رجوع کنید به تنویر الابصار متن ردالمختار ج ۱ ص ۲۹ (۱۲۶) این رای مبنی بر متابعت و موافقت اهل الکشف است چنانچه امام ابوالحسن شمرانی میگوید که وقتی که حق تعالی بر من احسان کرد و حقیقت شریعت بر من مکشوف گردانید همه مذاهب را متصل یکدیگر دیدم و مذاهب اربعه (حنفیه، مالکیه، شافعیه، حنبلیه) را در صورت حداقل اربعه دیدم که درازترین همه جدول امام ابو حنیفه (رح) بود و بعد از آن قریب بآن بالتزئیب جدول امام مالک، امام شافعی و امام احمد بود و جدول امام داؤد کوتاه ترین آنها بود که در قرن پنجم هجری منقرض شد، پس بذریعه این جدولها تاویل درازتری و کوتاهی مدت این مذاهب ها کرده شد و چنانکه مذهب امام ابوحنیفه اولین مذاهب ملوثه بود، همچنین از روی انقراض آخرین مذاهب خواهد بود (میزان الکبری طبع مصر ۱۲۷۹ هـ ص ۵۹) ولی مؤلف مرحوم (شیخ محمد شعب) هیچ دلیلی درین باره نیاورده که عیسی علیه السلام متابعت مسلک حنفیه خواهد کرد چنانکه حافظ جلال الدین سیوطی این رای را باطل گردانیده می گوید که در باره يك نبی چطور گمان میتوان کرد که وی تقلید از مجتهد خواهد کرد در صورتیکه يك مجتهد را تقلید از دیگران جائز نیست، عیسی علیه السلام هم اجتهاد خواهد کرد یا بر آن که قبل ازین از شریعت ما بوی تعلیم کرده شده یا بر آن که بوی در آسمان تعلیم کرده یا اینکه در قرآن نظر کرده و تفهم احکام کرده چنانکه پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام تفهم و استنباط می کرد- انتهی کلامه- و علامه سبکی رحمه الله علیه بر آخرین اقتصار نموده اند- (ردالمختار ج ۱ ص ۴۲).

وآله وسلم رفت و سلام کرد بدین لفظ "السَّلامُ عَلَیْكَ یا سَیِّدُ الْمُرْسَلِینَ" از روضه، مبارک آواز آمد "و عَلَیْكَ السَّلامُ یا اِمَامَ الْمُسْلِمِینَ" - در اول قدم عزیمت عزلت کرد و روی از خلایق بگرداند و صوف در پوشید، بدان سبب که توجه بقبله، حقیقی داشت تا حدیکه شبی حضرت علیه السَّلام را در خواب دیده که می گفت "یا ابا حنیفه! بدان که خدای تعالی ترا از برای زنده کردن سنتهای من از عالم عدم بصحرای وجود آورده ند، قصد عزلت مکن بیرون آی" - چون امام آن خواب دید بکار اجتهاد و درس و فتوی مشغول شد و در تذکرة الاولیاء نیز آورده است که شبی ابوحنیفه (رح) خواب دید که استخوانهای حضرت علیه السَّلام از لحد گرد آوردی و بعضی را بر بعضی اختیار کردی، از هیبت این خواب بر خود لرزید و بیدار شد و با مداد بنزد یکی از اصحاب ابن سیرین رضی الله عنه رفت و تعبیر این خواب خود باز پرسید، آن بزرگوار گفت بدان که این خواب تو دلالت بر آن میکند که در علم حضرت علیه السلام و حفظ سنت وی بدرجه بزرگ خواهی رسید چنانچه ترا در آن باب تصرف خواهد بود بعدیکه صحیح را از سقیم جدا کنی و سقیم را از صحیح فرق کنی و (الف) و در تذکرة الاولیاء نیز آورده است که روزی خلیفه جماعتی بر انگیخت وائمه که بدوری بودند همه را حاضر کرد و در آن وقت از امام شعبی (رح) کسی بزرگ تر نبود و بغایت پیر شده بود و وی استاد ابو حنیفه بود و او را (ب) بر همه مقدم داشته بودی و خلیفه را غرض آن بود که خطوطی داشت، ضیاعی و اشیای چند خریده بود بنام هر خادمی از آن خود، بعضی با قرار و بعضی بملکی و بعضی بوقف و خدام این خطوط به پیش ائمه آوردند، پیغام خلیفه رسانیدند که باید حضار برین صکوک (ج) شهادت خود بنویسند - امام شعبی (رح) بنوشت و دیگران هم نوشته و امام ابو حنیفه (رح) در عقب همه بودند، در آن وقت هنرز جوان بود، چون کتاب شهادت بوی رسید پرسید که خلیفه کجا است؟ گفتند که در خانه است، گفت بگوئید که یا اینجا شود یا مرا باز خواند تا



من از زبان بشنوم (الف) و مواجه توقیع خود بکنم- خدام خلیفه را دشوار آمد، گفتند "ای جوان! کبار ائمه بی دیدار شهادت نوشتند تو چرا فضولی می کنی؟" امام گفت "لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ" ایشان با وی همچنان الحاح و درشتی می نمودند و امام می گفت البته بی دیدار خلیفه گواهی ننویسم که درست نیست و از گفتار امام و درشتی خدام خلیفه شنید و از خدام باز پرسید، خادمان صورت حال حاوی بگفتند، خلیفه را پسند افتاد سخن امام و خلیفه از خانه بیرون آمد، در مجلس با امام شعبی (رح) در مکالمه آمد و گفت "چه گوی که در شهادت دیدار شرط است یا نی؟" امام گفت شرط است، خلیفه گفت پس تو چرا از ما سوال نکردی و بی دیدار من گواهی نوشتی؟ گفت بر" قول خدام اعتماد کردم و دانستم که دروغ نگویند و نیز گستاخی (ب) نکردم و از خلیفه دیدار نخواستم"، خلیفه گفت "این سخن از حق دور است" و امام شعبی در آن وقت قاضی بود، خلیفه گفت "تو شائسته قضا نیستی و این جوان از تو شائسته تر است بقضا" و خلیفه منصور بود، اندیشه کرد که قضا بکسی دیگر بدهد، فرمود که نام چند از ائمه که شائسته قضا اند بنویسند و بوی دهند تا از ایشان هر کدام که شائسته باشد قضا را بوی دهند، پس احتیاط کردند، چهار کس را اختیار کردند که ایشان مقبول علماً بودند، یکی امام ابو حنیفه، دویم سفیان ثوری سوم مشعر بن حرام، (۱۲۷) چهارم شریک (رحمهم الله) (۱۲۸) واقعه را پیش

(الف) سع، غح، مظ- بنشودم (ب) سع- گستاخی

(۱۲۷) اصلاً مسعر بن کدام است و ابو سلمه مسعر بن کدام بن ظهیر بن الحارث بن عبدالله بن عمرو بن عبدمناف بن ملال بن عامر بن صعصقه در کوفه در سال ۱۵۲ هـ وفات یافت (طبقات ابن سعد حصه ششم ص ۳۸۵-) از سفیان بن عیینه مروی است که هیچ کس را افضل از مسعر بن کدام (رح) ندیدم (حلیة الاولیاء ج ۷ ص ۲۰۹).

(۱۲۸) ابو عبدالله شریک بن عبدالله بن ابی شریک حارث بن اوس بن حارث بن الاذهل بن وهبیل بن سعد بن مالک بن النخع، و نخع قبیله ایست بزرگ از مذجع، ولادت ایشان بمقام بخارا در سال ۹۵ هـ واقع شد و در کوفه و اهواز بر منصب قضا فائز بوده در سال ۱۷۷ هـ در کوفه وفات یافت- خلیفه هارون الرشید از حیره آمده بر او نماز خواند- جد شریک ابی شریک الحارث در غزوه قادسیه شهادت یافت (وفیات الاعیان ج ۲ ص ۴۶۴ تا ۶۸) و طبقات ابن سعد حصه ششم ص ۴۰- برای احوال وی رجوع کنید به تاریخ بغداد ج ۹ ص ۲۷۹ تذکره الحفاظ ص ۲۳۲ میزان الاعتدال مؤلفه علامه ذهبی طبع اول بیروت ۱۳۸۲ هـ ج ۲ ص ۲۷۰- البدایه النهایه ج ۱۰ ص ۱۷۱.

خلیفه بردند، فرمود تا چهار را حاضر کردند، کسی از خلیفه پیامد و ایشان را بجانب خلیفه روان ساخت، در راه که می آمدند ابو حنیفه گفت من در هر یکی از شما فراستی گویم، گفتند صواب آید، گفت "من ابو حنیفه قضا را از خود بحیلتی دفع گردانم و سفیان (رح) بگریزد و مشعر (رح) خود را دیوانه سازد و شریک (رح) قاضی شود" - پس سفیان از همانجا بگریخت و در کشتی نشست و اهل کشتی را گفت که مرا پنهان کنی که می خواهند تا سرم ببرند و این سخن بتاویل این حدیث می گفت که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرموده است "من جعل قاضياً فقد ذبح بغير سکین (الف) یعنی هر کرا قاضی گردانیدند بی کاره (پ) سرش بریدند - چون این سخن شنید او را در آن کشتی پنهان کرد و کشتی را براند و آن سه کس دیگر برفتند - چون خلیفه ایشان را بدید نخست روی بجانب امام ابو حنیفه (رح) کرد و گفت ترا باید قضا اختیار کردن، امام گفت "یا امیر المؤمنین! بدان که من مردی ام نه از عرب بلکه از موالی ایشان (۱۲۹) و سادات عرب راضی نباشند بحکم من بسبب موالی زادگی

(الف) تذکر الاولیاء، ج ۱ ص ۲۸۷ - تذکره الموضات از محمد طاهر الهندی ص ۱۸۶ (ب) غح، عر مظ - بکاره (۱۲۹) اگر چه در نسخه زیر نظر "از موالی ایشان" و بعد از آن "بسبب" موالی زادگی "مستطوره است، لکن در تذکره الاولیاء ج ۱ ص ۱۸۷ که بقول مؤلف مرحوم ماخذ این روایت است، این الفاظ موجود نیست - بسیاری از مؤرخین امام ابو حنیفه (رح) را موالی زاده گردانیده اند و آنانکه مخالف امام بوده اند همین نکته را برای تنقیص امام اعظم بنای بحث قرار داده اند، حالانکه اولاً این روایت مختلف فیه است که امام موصوف از اولاد موالی بود یا احرار زیرا که اگر چه ابن ندیم (مؤلف الفهرست) و ابن سعد (مؤلف طبقات) امام موصوف را از مولای بنی تیم الله بن ثعلبه از مردم کابل و بقولی برده، بنی قفل قرار داده اند ولی مؤرخ معروف ابن خلکان در تاریخ خویش (وفیات الاعیان ج ۵ ص ۴۰۵) روایتی از نبیره، امام اعظم اسماعیل بن حماد نقل کرده و آن اینست "انا اسماعیل بن حماد بن نعمان ثابت بن نعمان بن المرزبان من ابناء فارس من الاحرار والله ما وقع علينا رق قط" و بمصدق صاحب البیت ادبی ما فیها روایت اسماعیل تر جیباً قابل اعتناست علاوه برین اختلافات دیگر نیز در باره نسب ایام اعظم موجود هستند حتی که ابو مایع امام اعظم را عرب نژاد قرار داده است (سیره النعمان مؤلفه علامه شبلی طبع کراچی ص ۲۷) نیز مولی بمعنی حلیف مستعمل بوده است نه که محض در معنی غلام چنانکه قاضی ضمیری تصریح کرده است که زوطی حلیف بنی تیم الله بود یعنی هم قسم (قلائد عقود العقیان فی مناقب ابی حنیفه النعمان، مؤلفه ابی القاسم ابن عبدالعلیم الیمنی، باب اول) - علامه نووی (رح) در مقدمه تهذیب الاسماء و اللغات نوشته است که مولی اکثر در معنی حلیف مستعمل است - باز هم اگر تسلیم کنیم که امام اعظم مولی زاده بود چه وجه کسر شان است؟ در صدر اسلام و بعد از آن بسیاری از مشاهیر اسلام بوده اند از قبیل حسن بصری و ابن سیرین و طاؤس بن یسار و نافع و مکهول که مقتدای زمانه خویش بودند و خود یا ابا و اجداد ایشان غلام بودند.

"خلیفه گفت این کار بنسب تعلق ندارد که اصل علم است و تو از جمله فحول علمائی

۲۵۲ "امام گفت من خود را شائسته این کار ندانم، خلیفه گفته بچه دلیل؟ امام گفت بدان  
دلیل که اینکه می گویم که غی شایم، پس چنان است که شائسته قضا نیستم و قضا  
را مردی شائسته می باید و اگر چنان است که دروغ گویم، پس قضا را غی شایم که  
دروغ گوی قضا را شاید و تو خلیفه مؤمنانی روا مدار که دوزخ گوی را قاضی  
مسلمانان گردانی و بر مسند شریعت محمد صلی الله علیه وآله وسلم بنشانی و  
اعتماد فروح زبان (الف) بروی کنی - "خلیفه دست از وی برداشت و روی بجانب مشعر  
آورد و گفت او را بیاورید، زود مشعر (رح) پیش خلیفه بدوید و بر خلیفه سلام گفت و  
دست خلیفه بگرفت و گفت تو چگونه ای و فرزندان و مستورانت (ب) چگونه  
اند؟ منصور را خنده آمد و گفت او را بیرون کنید که او دیوانه است، ناگاه روی  
بجانب شریک (رح) کرد و گفت ترا قضا باید قبول کردن، گفت من مردی سوادى ام و  
دماغ ضعیف شده است منصور گفت باک نیست فرمایم تا معالجت آن بچیزی موافق  
بکنند تا عافیت کامل شود - شریک (رح) راضی شد و قضا را بوی تسلیم کرد،  
فراست امام (رح) درست شد و در شرح مختصر امام محمد (ج) کوهستانی آورده است  
که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرموده است که بعد از من شخصی پیدا شود، نام  
او نعمان بن ثابت باشد، اگر من به پیغمبری مبعوث شده غی بودم او را پیغمبر  
میکرد، (د) و در ارشاد الطالبین مولانا در ویزه علیه الرحمة والغفران آورده است که  
عمر مرتضی علی کرم الله وجهه بآخر رسید ثابت نعمان را در کنار گرفت، در پیش او  
برد و مرتضی علی کرم الله وجهه در حق او دعا کرد و ایضاً از ارشاد است که روزی  
مهرتر عالم علیه السلام در مسجد نشست بود، اعرابی در آمد کاسه خرما پیش  
۲۵۳ نهاد، گفت از راه دور آورده ام، چون رسول علیه السلام نیم خرما بخورد عبدالله بن

(الف) و اعتماد خون و مال مسلمانان بروی کنی (تذکرة الاولیاء ج ۱ ص ۱۸۷) (ب) مستورات و  
فرزندان (ج) غح، عر، مظ - (محمد) ندارد (د) رجوع کنید بارشاد الطالبین ص ۳۹۸

مسعود (رض) بر پای خاست و گفت "یا رسول الله! در شب خوابی دیدم عجیب، تعبیرم فرمای "گفت" چسان دیدی؟ "گفت" دیدم که ستاره ای از آسمان بر زمین فرود آمد، از نور آن ستاره تمام عالم منور شد، "رسول علیه السلام متفکر شد، جبرائیل امین (ع) بفرمان (الف) رب الجلیل در رسیده و بفرمان رب العلمین گفت "ای رسول اولین و آخرین! تعبیر این (ب) خواب مسعود اینست که بعد از رحلت تو بدارالبقا بهشتاد سال و هفت (ج) روز شخصی بیرون آید از کوفه و کنیت او ابو حنیفه (رح) بود، همه دنیا بنور علم او منور گردد و سنت های ترا بکمال رساند - " رسول علیه السلام خوشدل شد و انس بن مالک (رح) را پیش خود خواند و قدری آب از دهن خود بر کام وی ریخت (د) و او را گفت که ترا عمر دراز خواهد شد و تو ابو حنیفه را خواهی دید، سلام من بر وی برسان و بگو که عطای تحفه، محمد صلی الله علیه وآله وسلم ترا مبارک باد و خرما که در دست داشت در حریر کرد و به عبدالله بن مسعود (رض) داد، گفت دست بدست تو این خرما بکسان برسان تا ابو حنیفه را رساند- چون رسول علیه السلام بدار آخرت خرامید عبدالله بن مسعود (رض) امانت را نگهداشت تا آخر عمر خود آنگاه بشاگرد خود علقمه (رح) داد و قصه آن بگفت، چون علقمه (رح) را وفات نزدیک آمد بشاگردان خود یزید (رح) داد و قصه آن بگفت، چون یزید (رح) را وفات نزدیک آمد بشاگرد خود ابراهیم (رح) داد و قصه آن بگفت، چون ابراهیم را وفات نزدیک آمد بشاگرد خود حماد داد و قصه آن بگفت و درین وقت ابوحنیفه (ح) هفت ساله بود و شاگردی حماد (رح) میکرد و هشتاد سال در (۱۳۰) شاگردی حماد (رح)

(الف) س- فرمان (ب) قیاساً تعبیر خواب ابن مسعود (رضی الله عنه) " (ج) هشت (ارشاد الطالین ص ۳۹۹) (د) س- بیخ بست

(۱۳۰) این درست نیست زیرا که امام ابو حنیفه (رح) (ولادت سال ۸۰ هـ) در هفت سالگی شاگردی حماد میکرد و حماد بقول مولانا شبلی نعمانی و ابو زهره در سال ۱۲۰ هـ وفات یافت (سیره النعمان ص ۴۳) - ازینرو ممکن نیست که امام اعظم هشتاد سال در شاگردی حماد بوده باشد بلکه مولانا شبلی میگوید که امام ابو حنیفه گوید که تا دو سال در حلقه درس حماد می بودم (سیره النعمان ص ۴۲) - محمد ابو زهره گوید که امام ابو حنیفه هجده سال در شاگردی حماد (رح) می بود (ابو حنیفه ص ۶۶)

بود، حماد هر روز آن نیم خرما از صندوق بیرون کردی و بدست نهادی و گفتمی بحرمت عطای این خرما که او را بمن نمای، روزی ابو حنیفه (رح) نزدیک او آمد و گفت آن امانت را بمن ده و کسی آن را نمی تواند خوردن و حماد (رح) سر او را در کنار گرفت و گفت من می دانم که نیم خرمای رسول علیه السلام امانت تو خواهد بود و در تو میدیدم، ترا مبارکباد و قصه خواب عبدالله ابن مسعود (رض) با وی بهگفت و چون حماد (رح) وفات یافت پدر ابو حنیفه که ثابت بوده است قصد حج کرد و ابو حنیفه (رح) را با خود برد و در مکه خیمه دیدند زده و گرد آن خیمه آدمی انبوه در آمده، ابو حنیفه (رح) گفت بدان جا رفتم، پیری دیدم سالخورده و نورانی، گفتم این کیست؟ گفتند انس بن مالک (رض)، در آمدم و بر وی سلام کردم، چون آواز من شنید گفت (الف) ازین آواز بوی آشنا می آید و مرا گفت از کجا میآی؟ گفت از کوفه، گفت کنیت تو چیست؟ گفتم ابو حنیفه، انس بن مالک (رض) گفت ابروان مرا بر گیر تا من او ببینم که صاحب مذهب و بزرگ است، آنکه مرا گفت نزدیک من آی تا ترا سلام دارم تسلیم کنم، چون نزدیک او رفتم قدری آب دهن در دهن من کرد و گفت این آب دهن مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم است، چون آب دهن خوردم حلاوت عظیم یافتم، انس بن مالک (رض) گفت اکنون چون آب دهن مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم خوردی خود را چگونه می بینی؟ نشان آن بمن بگو، ابو حنیفه (رح) بر پای خاست و زبان بکشاد و گفت ای انس! این ساعت خود را چنان می بینم که اگر انواع حکمت و انواع علوم در هر يك از دانایان روی زمین جمع شود و هر يك از من هزار مسئله بامتحان بپرسند بتوفیق الله تعالی آن همه را جوابها با ثواب گیرم و از هیچ کسی نترسم و اندیشه نکنم و از همه بزیادت آیم و مذهب من بهمه آفاق رسد- دیگر آنکه در ماه رمضان شصت و يك كرت قرآن مجید می خواند يك كرت در تراویح و دیگر آنکه هرگز بافتاب و آسمان نظر نمی کرد و میگفت تا سف بآن عمر گذشته که

بآسمان و آفتاب تیز نگریستم و در روایت ندیده بودم که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم هر گز بآسمان و آفتاب تیز نگریست زیرا که هردو مؤنث معنوی اند و در برهنه آورده است که روزی امام اعظم را با محمد (الف) بن حسن بن علی رضی الله عنهم ملاقات شد، فرمود توی که مخالفت حدیث جد من کنی بقیاس، امام گفت "معاذ الله! بنشین که ترا حرمتی است چون حرمت جد تو، وی بنشست و امام پیش او بدو زانو با ادب بنشست و گفت مرد ضعیف تراست یا زن؟ فرمود زن، گفت حصه او از میراث چند است؟ فرمود نصف از مرد، گفت اگر بقیاس می گفتم حکم بر عکس این می کردم، باز گفت نماز فاضل تراست یا روزه؟ فرمود نماز، گفت گر بقیاس می گفتم بر زن قضای نماز بود نه روزه باز گفت بول پلید تر است یا نطفه؟ فرمود بول، گفت اگر به قیاس گفتم غسل از آن بودی نه ازین، معاذ الله که من مخالفت حدیث کنم بلکه خادم اویم، آنگاه امام بر خاست و امام را در کنار گرفت و بر روی مبارک او بوسه داد و در اول امام را از برای آن سخت گفت که حساد چنان شنواییده بودند و هکذا کلّ ذی نعمت محسود لکل فی خیرات الحسّنات (ب) - اسد بن عمر رضی الله عنهما که از اجله تلامیذ امام است گفت امام چهل سال بوضو نماز خفتن نماز بامداد گذارد و تمامی قرآن را در یک رکعت می خواند (۱۳۱) و آواز گریه او همسایها می

(الف) ملاقات مذکوره. متن امام اعظم را با امام محمد با قرکه محمد بن علی (زین العابدین) بن حسین (رضی الله عنهم) است، اتفاق افتاده بود - (سیره النعمان ص ۵۷) (ب) - کلّ ذی نعمه محسود، نقل فی خیرات الحسان (خیرات الحسان تالیف علامه حافظ ابن حجر عسقلانی است) (۱۳۱) شیخ نصیر الدین بینای میگوید "او را از جهت کثرت قیام "وتد" (یعنی میخ) می گفتند - گویند که بعد از وفات امام اعظم دختری از پدر پرسید ای بابا! آن ستون چه شد؟ گفت آن ستون نبود، امام المسلمین بود (فتاوی برهنه طبع نولکشور لکهنو ۱۸۷۴ م ص ۵۵۲) - روایات در باره قیام لیل و تهجد و تعبد امام ابو حنیفه (رح) بدرجه تواتر رسیده و برای یک فقیه و مجتهد اینگونه ریاضات ناگزیر است زیرا که "وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا" راه های هدایت و راهنمای برای آنها کشاده می شود که درین راه جد و جهد میکنند، روی هم رفته کمال و فضیلت امام اعظم منحصر بر اینگونه مجاهداتی که به سرحد رهبانیت می رسد، نبود بلکه اصل کمال وی خدمات مجتهدانه وی بود زیرا که او شخصی بود که پیشتر از همه تدوین و تبویب فقه، خویش کرد "کان مذهب الامام ابی حنیفه اول المذاهب المدوّنه" (ردالمختار ج ۱ ص ۴۲) و از امام شافعی (رح) منقولست "من اراد ان يتبحر في الفقه فهو عيال على ابي حنيفة انه من وفق له الفقه وعنه رضي

شنیدند و جعفر بن زیاد الاحمر (رح) گفته است که عدد ختمات امام در موضعی که رحلت کرده غیر سایر مواضع به هفت هزار رسیده است اما طریق صوم او در کشف آورده که روزی روزه میداشت و روزی تناول می کرد و بعده پیش از وفات صوم هر روز می داشت و ختم هر روز می کردی و در رمضان دو ختم در آخر و در جواهر الفتاوی آورده است که امام هر سال احرام محرمه بسته اند چنانچه در مدت عمر پنجاه و پنج حج گذارده اند از عبدالجبار بن عبدالعزیز مرویست که در خدمت امام جعفر صادق (رح) بودم در مدت حج که امام ابو حنیفه رحمه الله علیه به مجلس وی در آمد، امام برخاست و بتحیه سلام قیام نمود و معانقه کرد و در پرسیدن احوال اکثار نمود از احوال خادمان وی پرسیدند بعد از مجلس یکی از امام پرسید می شناسی این مرد را؟ گفت نادان تر از تو کسی ندیدم می بینی که از احوال او و خدم او می پرسم و می پرسی که شناسی او را، بعده لب بتحسین او کشود و گفت "هذا ابو حنیفة افقه بلده" و در کشف از عثمان بن مزین (رح) گفته ابو حنیفه افقه من حماد و من النّخعی و من علقة و اسود (رحمهم الله) و در فصول سته آورده از امام غزالی (رح) که گفت "بِاللّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ" که معتقد من آنست که ابو حنیفه (رح) غواص ترین امت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم است بر حقائق معانی فقه اما چون فهم ما در بعضی مسائل بر غوری سخن او نرسید بر ما لازم شد بحسب فهم خود بموجب اجتهاد خود عمل کردن و در حاشیه فصول آورده که چون امام بروضه مقدسه نبویه علی راقد ها السلام و التّحیه آمد از دور دوزانو شد و گفت السلام عليك يا سيد المرسلين! از خطیره مقدسه جواب آمد و عليك السلام يا امام المسلمين،

سج ۲۵۷

--> الله عنه ايضاً من لم ينظر في كتبه لم يتبحر في العلم ولا يتفتة "يعنی هر کسی که خواهد که در فقه تبحر پیدا کند وی از عیال ابی حنیفه باشد، وی شخصی است که بفقه موفق گشت و نیز از وی آورده اند که هر که در کتابهای وی نظر نکند در علم تبحر نتواند پیدا کرد:

و قد قال ابن ادریس مقالاً صحیح النقل فی حکم الطیفة

بأنّ النّاس فی فقه عیال علی فقه الامام ابی حنیفة

(عبدالله بن مبارک = ردالمختار ج ۱ ص ۴۷)

و امام شافعی (رح) در روضه، منوره ابوحنیفه گاه در شدايد بترك حسبت و دعا میکرد بر جای قبول، يك بار آمد و نماز گذارد و دست در تکبیر رکوع بر نداشت و بروایتی نماز فجر بود و قنوت نخواند، پرسیده شد، گفت از جهت ادب این امام که بحضور او خلاف نکنم و همچنین بسم الله جهر نکرد تأدباً له و از اینجا است که شافعی (رح) در مدح او گفت و الحق در انصاف را سفته است:

لقد زان البلاد و من عليها	امام المسلمین ابوحنیفه
بآیات و اسناد و فقه	کآیات الذبور علی الصحیفه
امام صارفی الاسلام نوراً	امین للرسول وللخليفة
فما بالمشرقین له نظیراً	ولا بالمغربین و لا بكوفة
فلعنة ربنا اعداد رمل	علی من رد قول ابی حنیفة (۱۳۲)

اگر گوید شافعی (رح) با چنین اعتقاد چرا مخالفت او کرد، گویم مجتهد را تقلید روا نیست و در خیر الحسان (الف) گفته که سبب وفات امام چنان بود که منصور خلیفه او را برای قضا طلبید، امام ابا فرمود، پس به حبس امر کرد و آنجا رسالت کرد و قبول نکرد، پس حکم کرد که هر روز بدر آرند و ده تازیانه بزنند و در بازار ندا کنند، پس بدر (ب) آوردند و سخت زدند تا خون از عقب امام روان شد، باز در محبس (ج) بردند تا عدد اسواط بصد و ده رسید، امام قبول نکرد تا آنکه بروی سخت کردند حتی الاکل و الشرب تا ده روز، بعده امام بگریست و دعا کرد و بعد از پنج روز وفات یافت و بروایتی قدح زهر آلوده دادند تا بنوشد، نگرفت و ننوشید و فرمود می

(الف) خیرات الحسان طبع بمبئی ۱۳۲۴ هـ ص ۷۰ (ب) غح، عر- بیرون (ج) ایضاً- محبس خانه (۱۳۲) ابن ندیم در تصنیف خویش الفهرست ص ۳۷۴ و علامه ابن عابدین در ردالمختار ج ۱ ص ۴۶-۴۷ اشعار مذکوره متن را به عبدالله بن مبارک (رح) منسوب کرده اند و این درست است زیرا که علامه ابن عابدین الشّامی در آنجا دو شعری درج کرده است که اصلاً قول امام شافعی (رح) است:

وقد قال ابن اریس مقالاً	صحيح النقل فی حکم الطیفة
بانّ الثامر فی فقه عبال	علی فقه الامام ابی حنیفة

اغلباً اینجا مؤلف مرحوم را اشتباه شده است که این اشعار امام شافعی (رح) است.



دانم آنچه در وی هست و خود را نمی گشتم، بعده به قهر در دهن او ریخت، چون از موت آگاه شد به سجده رفت و جان در سجده داد (الف) و اتفاق کرده اند که اندر سنة هجرت يك صدو پنجا بود در رجب و بقولی در شعبان و بقولی در شوال و بقولی در شب جمعه اول رمضان كمافی التّصیف من المواهب و بعد از وفات امام را پنج کس از آنجا برداشتند و بمحل غسل آوردند و حسن بن عماره قاضی بغداد او را غسل داد و ابوالرجا عبدالله پرو آب می ریخت- ابن سماك (رح) گوید که بعد از غسل او یافتم ستری رسته بر جبهه، او "يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً قَدْ دَخَلِي فِي عِبَادِي وَأَدْخَلِي جَنَّتِي" (ب) و بر دست راست او "ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ" (ج) و بر دست چپ او "إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا" (د) و بر شکم او "يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانًا" (ه) و چون جنازه نهادند آواز آمد یا قائم اللیل یا طویل القیام یا صائم الیوم یا کثیر الصّیام یا حاک الله ماتبعی منه جنة الخلد و دارالسلام و چون در قبر نهادند آواز آمد "قَرُوحٌ وَرِیحَانٌ وَجَنَّةٌ نَعِیمٌ" (و) كما فی القشیری و پوشیده نماید که اهل حال کشف و چیزها می بینند و می شنوند که مخصوص بایشان است شاید که از آنجمله این واقعه باشد كمافی التّصیف و بعد از دفن امام تا شب این آواز شنیده می شد "ذهب الفقه فلا فقه لكم فاتقوا الله" و چنان در آن شب گریستند که گفته اند که روایت کرده نشود كمافی الملتقط والله (اعلم) و نقش نگین ایشان "قل الخیر والّا فاسکت".

### حضرت امام شافعی رحمه الله علیه: کنیت ایشان ابو عبدالله

است و لقب شافعی و نامش محمد بن ادریس ابن عباس ابن عثمان ابن شافعی (ز) ابن سائبه (ک) ابن عبید ابن عبدیزید (ل) ابن عبدالمطلب ابن عبدالمناف و نام مادر

(الف) علامه شبلی گوید که زهر در صورتی خوراندند که امام (رح) را خبر نبرد، چون اثر محسوس کرد در سجده افتاد و جان بجهان آفرین سپرد (سیرة النعمان ص ۷۸) (ب) الفجر ۲۷- تا ۳۰ (ج) النحل ۳۲ (د) الکهف ۳۰ (ه) التّوبه ۲۱ (و) واقعه ۹۸ (ز) شافعی (ک) سائب (ل) ابن ندیم عبدیزید بن عبدالمطلب نوشته است (الفهرست ۳۷۶) ولی در هیچ نسخه دیگر همچنین یافته نشد و ابن خلکان دروفیات الاعیان و عبدالحی بن العلاء الخبلی در شذرات الذهب و امام بیهقی در مناقب امام شافعی چنانکه در متن اختیار کردیم "عبدیزید بن عبدالمطلب" نوشته است.

ابن حسنه (۱۳۳) است بنت حمزه بن قاسم بن زید بن حسن بن علی رضی الله عنهما و ایشان قریشی هاشمی علوی فاطمی اند و امام دوم اند از ائمه اربعه تا در مدینه بود پیش امام مالک (رح) کسب علم می نمودند، بعد از آنکه به عراق آمدند با امام محمد بن حسن (رح) شاگرد امام اعظم (رح) صحبت داشته (و) استفاده نمودند - و ولادت ایشان به غروا (۱۳۴) و بقولی به عسقلان (۱۳۵) و بقولی در منا (یامنی) سال یکصد و پنجاه هجری بود و وفات ایشان روز جمعه سلخ ماه رجب سال دو صد و چهار هجری روی داده و قبر ایشان در فرقه (۱۳۶) مصر است و نقش نگین ایشان "الراحة فی القناعة".

**حضرت امام مالک قدس الله سره،** کنیت ایشان ابو عبدالله است و نامش مالک و هو ابن انس بن مالک رضی الله عنه و ایشان در جمع علوم دینی امام سیم اند از ائمه اربعه و استاد امام شافعی اند - ولادت ایشان در یکصد و دو هجری روی داده و قبر ایشان در بقیع است.

(۱۳۳) نام مادر ایشان اگر چه در هر چهار نسخه "ابن حسنه" نوشته است ولی ابن صریحاً غلط است، قیاساً ام الحسن است چنانکه در مسالك السالکین و خزينة الاصفیاء و سفينة الاصفیاء نوشته است، امام بیهقی نام مادر ایشان فاطمه بنت عبیدالله بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب (رضی الله عنهم) نوشته است (مناقب امام شافعی طبع قاهره ۱۹۷۰ م ج ۱ ص ۵۸) و در مقدمه "الام" (طبع اول مکتبه کلیات الازهر ۱۳۸۱ هـ) "السیده فاطمه - ام حبیبه - الازدیة" مسطور است - خلاصه اینکه نام مادر ایشان فاطمه بود و ام الحسن یا ام حبیبه کنیت وی بود

(۱۳۴) اصلاً غزه است (بفتح اول و تشدید ثانیه و فتحه) در اقلیم ثالث است و طول آن از جانب مغرب ۵۴ درجه و عرضش ۳۲ درجه است، یکی از شهرهای فلسطین است که از عسقلان دو فرسخ یا کم دور است و همین جاجد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هاشم بن عبد مناف و فات یافته بود، از یثرو آنرا غزه هاشم هم گویند، ابو نواس گفته است:

طوبال بالزکیان غزه هاشم  
و بالفرا من حاجهن شقور

(معجم البلدان ج ۴ ص ۲۰۲)  
(۱۳۵) عسقلان: در اقلیم سوم واقع است و از شهرهای شام که در اعمال فلسطین واقع است، بر کناره بحر در میان غزه و بیت جبرین و آنرا عروس الشام گویند چنانکه دمشق را گویند (ایضاً ص ۱۲۲).

(۱۳۶) فرقه، مصر: اصلاً قراة الصفری است و قراة نام قبیله ای بود که بنام آن منسوب است و فعلاً مقبره اهل مصر است و درینجا عمارات حسین و بازار و مقابر اکابر مثل ابن طولون و الماذا رای و امام محمد ابن ادریس الشافعی (رح) هستند - (ایضاً ج ۴ ص ۳۱۷).

**حضرت امام احمد (رحمة الله عليه)، کنیت ایشان ابو محمد یا**

ابو عبدالله است و نام احمد و هو ابن محمد حنبل، امام چهارم اند از ائمه اربعه و شاگرد امام شافعی اند. ولادت ایشان به بغداد است در سال يك صد و شصت و چهار هجری و مدت عمر شریف ایشان هفتاد و نه سال است، وفات ایشان هم در بغداد است وقت چاشت روز جمعه دوازدهم ربیع الاول سال دو صد و چهل و يك هجری روی داده و قبر ایشان<sup>(۱۳۷)</sup> در کنار شط بغداد است- گویند، در بغداد معتزله علیهم اللعنه هجوم نمودند و امام را تکلیف فرمودند تا قرآن را مخلوق گویند پس بر سرای خلیفه بردند، سرهنگی بر در سرای خلیفه بود، گفت "ای امام! زنه‌ار که مردانه باش که وقتی من دزدی کرده بودم هزار چویم بزدند، بزدن اقرار ننمودم تا عاقبت رهای یافتم، من که در باطل چنین صبر کردم تو که بر حق ای اولی تر باشی" - امام فرمودند که این نشانه یاری بود ما را و ایشان را، باوجود کبر سن بعاقبین کشیدند و هزار تازیانه بزدند که قرآن را مخلوق بگو نگفتم و (الف) و دران میان پند (ب) از ایشان کشاده شده و دستهای امام بسته بودند، دو دست از غیب پدید آمده بیستند- چون آن برهان بدید رها کرد و هم از آن آزار برحمت حق پیوستند و در حالت نزاع بدست اشارت میکرد و بزبان میگفت "نه هنوزنه هنوز پسر ایشان را گفت پدر چه حالت است؟ فرمودند "وقت با خطر است چه جای سوال است، بدعا مدد کن که از حاضران آنکه به بالین اند یکی ابلیس است که در برابر ایستاده و خاک ادبار بر سر میبرد و میگوید که ای احمد! جان و ایمان بردی از دست من و من میگویم نه هنوز نه هنوز، تایک نفس مانده است جای خطر است نه جای امن" - چون وفات کردند جنازه را بر گرفتند، مرغان آمدند و خود را بر جنازه می زدند تا چهل (ج) هزارگبر مسلمان

(الف) نگفت (ب) آزار پند ایشان، همچنین در خزینة الا صفیأ و کشف المحجوب نوشته است

(ج) ابن خلکان در وفیات الاعیان ج ۱ ص ۶۵ بیست هزار نوشته است

(۱۳۷) قبرش در مقبره باب حرب (بغداد) است، ابن خلکان گوید که اینجا منسوب به حرب بن عبدالله است که یکی از اصحاب ابی جعفر المنصور بود (وفیات الاعیان ج ۱ ص ۶۵).

شدند و نعره می زدند لا اله الا الله محمد رسول الله می گفتند- و لادت ایشان در سال چهار صد (الف) و شصت و وفات ایشان در سال يك و چهل و دو صد و قبر ایشان در بغداد است.

### در ذکر امامین، امام ابو یوسف و رحمة الله عليه: نام ایشان

يعقوب بن ابراهيم واصل ایشان از كوفه است، شاگرد امام اعظم است و امام ایشان را ستایش می فرمودند- باوجود آنکه بقضا اشتغال داشتند هر روز دو صد رکعت نماز می گذاردند- وفات ایشان در بیست و هفتم رجب سال يك صد و هشتاد و دو هجری بود و مدت عمر شریف ایشان هفتاد سال و قبر ایشان در بغداد است و نقش نگین ایشان "من عمل برأى فقد ندم".

### امام محمد و رحمة الله عليه: نام پدر ایشان حسن بن عبدالله بن طاؤس

بن هرمز و حسن رحمة الله عليه از ولایت شام به عراق آمدند، در واسط متوطن گشتند و در اینجا امام محمد (رح) متولد شدند و در كوفه نشو و نما یافتند و ایشان از امراء بودند- حضرت امام شاگرد امام اعظم (رح) بود و علم حضرت امام (اعظم) از ایشان در عالم منتشر گشت و امام (ابو) یوسف و ایشان را صاحبین و امامین گویند و صاحب تصانیف (۱۳۸) معتبره بود و در ملفوظات گنج شکر (ح) و در برهنه (ب) می نویسند که امام شافعی رحمة الله عليه در رکاب امام می رفتند و می گفتند که اگر بگویم که قرآن به لغت محمد بن حسن (رح) نازل شده هر آینه توانستم گفت بواسطه فصاحت وی و در شرح نام حق آورده است که امام محمد بن حسن (رح)

(الف) در سال چهار و شصت و يك صد (۱۶۶هـ) درست است (کذا فی مسالك السالکین ج ۱ ص ۲۶۶)

(ب) فتاوی برهنه ص ۵۶۸

(۱۳۸) ابن ندیم در تالیف خورش الفهرست ص ۳۷۸ شصت و هفت تالیفات امام موصوف ذکر کرده است و منجمه آنها کتاب الجامع الصغیر، کتاب الجامع الکبیر، کتاب الاستحسان، کتاب اصول الفقه، کتاب الا مالی محمد فی الفقه، کتاب الزیادات، کتاب الزیادات کتاب الرد علی اهل المدینه، کتاب نوادر محمد بروایت رستم و غیره مشهور است.

جميع كلام الله را در هفت روز حفظ کرده و امام شافعی رحمه الله عليه که از شاگردان وی اند گفت امام محمد بن حسن سخن میگوید بما بقدر علم و فهم من و اگر تکلم کند بقدر عقل خود. ما فهم نمی کنیم آنها" وقتی امام شافعی (رح) با آن بزرگواری چنین می گوید بزرگی او از آن جا (الف) قیاس کن و امام حصری در خطیرهء شرح جامع الکبیر آورده که یکی بود در روم از احبار نصاری که چندین عالم را در یافته بود و مسلمان نشده بود، چون امام محمد (رح) جامع الکبیر را تصنیف کرد وی آنها مطالعه کرد و بعد از آن مسلمان شد و چندین گبر مسلمان شدند و از وی سوال کردند از سبب اسلام، گفت کسی که این کتاب تصنیف کرده اگر دعوی پیغمبری کردی و بجهت اظهار معجزه این کتاب بیرون آوردی هیچ کس نتوانستند (ب) که ایمان نیاورد (ج) و بر همه لازم شدی که بدو ایمان آوردند، (د) هرگاه که این تابع دین محمد صلی الله علیه و آله وسلم است بی شبه این دین برحق است- وفات ایشان در چهاردهم جمادی الاخری سال یکصد و هشتاد و نه هجری بود و قبر وی در ری است و نفس نگین ایشان "من صبر ظفر".

### در ذکر علامات پیر کامل و ملائم آن

بدانکه طلب حق در متابعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم است لقوله تعالی "وَإِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي" (ه) هر که بغیر متابعت رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) بسبب شیخ زاد گی وسید زادگی خود را پیری و پیشوای سازد او ضال و مضل است کما قال الجنید للشبلی یا شبلی ! اذا رأیت صوفیاً و لم یکن بین یدیه تفسیر و علی یمنه احادیث و شماله کتب الفقه تعلم انه شیطان و ماصدر منه مکر و استدراج یعنی هر گاه که يك افعال و اقوال (د) بر خلاف این مذکورین باشد آن صوفی

(الف) غح، عر- بر من قیاس کن (ب) نتوانستی (ج) نیاوردی (د) آوردندی

(ه) آل عمران ۳۱ (و) غح، عر، مظ ۱ فعل و قول

را شیطان منسوب کرده اند و از آن اجتناب تمام باید نمود زیرا (الف) که جاهل پیری و پیشوای را (ب) نشاید كما قال الله تعالى "وَاعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ" (ج) و چه خوش گفت بیت:

سگی که تر شود از بول پاك تر باشد      از آن کسی که کند اختلاط با عامی

در تفسیر متین این آیت آورده است "الْخَنَاسِ الَّذِي يُوسِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ" یعنی شیطان بر دو نوع است، شیطان مشهور است و شیطان انس، شیخ جاهل که بدی آن در خفیه است و بدی این در ظاهر- پس پیر کامل را اول اعمال و اقوال او بطریق مذکور موزون می باید، بعد از آن او را لازم است که از چهار علم آگاه باشد و بعد از آن بجا آوردن این امور پیری او مقید بچهار شرط است، اگر این شروط درو موجود باشد پیری را شاید و الا دست انابت بکسی ندهد تا ضال و مضل نگردد- اول علم تفسیر و احادیث را بتمام دانسته باشد یعنی آیت ناسخ و منسوخ و معمول به را از يك دیگر امتیاز میتوان کرد زیرا که ایمان آوردن بکلام الله فرض است و بتمام عمل فرض نیست چنانکه بعضی بدبختان آیتی قرآن را بصد حیل و توجیه برای رواج اصول خود می آرند و قرار گاه خود می سازند، پس پیر آن را دانسته باشد که این آیت در فلان واقعه نازل شده است و این بدان شان است و این معمول به است تا مریدان خود را در شك و ریب نه اندازد و علم احادیث را نیز همچنان دانسته باشد که این احادیث در کتب صحیح یافته شده و یا این احادیث در کتابهای صحیح (د) یافته نشده است زیرا که به هر حدیث متابعت نمی تواند کرد و حضرت امام (ابو) یوسف را ده هزار حدیث افتراء یاد بود هر که زبان می جنبانید امام میگفت که فلان حدیث افتراء است و فلان صحیح است و علی هذا القیاس (ه) قاضی شمس الدین از مرشد خود شیخ شرف الدین ابو علی پانی بتی (رح) سوال کرد که چشتی (رح)

(الف) غغ، عر- زانکه (ب) سع، مظ (را) ندارد (ج) اعراف ۱۹۹ (د) سع، غغ، مظ- تصحیح (ه) سع- هذه القیاس

خود (الف) بمرید خود گفت، بگو لا اله الا الله چشتی رسول الله، شیخ شرف الدین گفت این محض دروغ است زیرا که چشتی (رح) مردی مدقق و عالم بود، از وی چگونه این سخن در وجود آمده باشد، این را کسی (ب) افترا گفته باشد و جای گریز خود کرده باشد و این دور نیست زیرا که بر خدای و بر رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) نیز می گویند كما قال الله تعالى "مَنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا" (ج) وقال من حدث بحديث ما احديثه فهو (احد) (د) الكاذبين، بیت:

سرور انبیاء چنین فرمود      معنی قول او شنبوی غش  
هر که عمل (ه) دروغ بست بمن      جای خود گویگیر در آتش

و این ظاهر است که اکثر مردمان آیت کلام الله را محل حجت می آرند و آن کفر محض است اگر اعتقاد بدان داشته باشد و یا آنکه بعضی از حشویان در باب تعویذ و فال گوی آیت را می آرند این کفر است و بعضی صوفیان جاهل این آیت را حجت می سازند "فَبَشِّرْ عِبَادِيَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ" (و) و این را در باب سماع ملاهی می آرند، اگر اعتقاد بدین داشته باشند کافر شوند زیرا که شان نزول این آیت بجای دیگر است پس اگر پیر دانا باشد باین قصه مرید او لغزش نیابد- دوم علم فقه را دانسته باشد، شاید که گاهی بر خلاف آن مسئله کار بکند هر کرا خلاف شریعت قلیلاً و کثیراً ظاهر شود او را مشائخ کبار در سلك پیران نشمرده اند چنانکه در ازمنه، ماضی درویشی بود بکرامت مشهور بود تا که کور و لنگ پیش (ز) در نظر او گذشتی صحت یافتی، بایزید بسطامی (رح) با جمیع اصحاب بزیارت روان شدند، اما چون بر در حجره اش ایستاده آن شیخ بیرون آمد و بطرف قبله آب

(الف) قیاساً "چرا به مرید خود گفت" (ب) غغ، عر مظ- (را) ندارد (ج) الاعراف ۳۷

(د) عن سمره بن جندب عن النبی قال من حدث عنی بحديث یری انه کذب فهو واحد الکاذبین «الترغیب و الترهیب مؤلفه المندزی طبع قطر ج ۱ ص ۱۱۱- ارشاد الطالبین ص ۳۲۲ (ه) عمداً (ایضاً) "من کذب علی متعمداً فلیتوباً مقعده فی النار" (مسند احمد ج ۴ ص ۴۱۳). (و) الزمر ۱۸

(ز) غغ، عر (پیش) ندارد، قیاساً پیس است بمعنی کسیکه لکه های سفید در بدن دارد

دهن اندخت، بایزید بسطامی (رح) باو دست گیری نکرد و از آنجا برگشت، یا رانش گفتند چرا؟ گفت از آداب شریعت خبر ندارد، این همه کرامات مکرو استدراج است زیرا که پیر تا خود دانا نباشد و خود را نجات ندهد پس مریدان را چگونه بیآگاهانند یا نجات دهد- قال علیه الصلوة والسلام "لکل شیئی عماد و عماد (الف) هذه فقه" پس پیر عالم باشد باین که اگر آیت کلام الله و احادیث نبوی بهم مخالف باشند شاید که عمل با حدیث کند زیرا که ادراک ما در کنه حقیقت قرآن نمی رسد، بیت:

جميع العلم فی القرآن لکن      تقاصر عنه افهام الرجال

و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم خود بیان فرمود و اگر احادیث نبوی و روایات فقه خلاف شوند عمل به روایات فقه میتوان کرد زیرا که احادیث نیز اشکال دارد، عقول مایان از ادراک آن معانی کوتاه است و امامان ماضی که قریب به حضرت بودند قریب به رحمت بودند عالم تر از مایان بودند، عمل بگفته ایشان <sup>س ۲۶۶</sup> میتوان کرد- سیم علم کلام و مناظره دانسته باشد تا عقیده خود و عقیده مریدان را از فساد آن نگاه دارد، و هر که به بد مذهبی بدبخت دعوی مناظره کند بعلم مناظره او را رد کند و یا مرید قولاً و اعتقاداً لغزش یابد بدان باز آرد زیرا که اکثر مریدان بدبخت این زمانه چنان بقول پیران اعتقاد دارند که اگر ایشان را کلمه کفر تلقین کنند خواهند یقین کرد- پس پیران را باید که اول ایشان را ازین آگاهانند که اگر من گمراه شوم شما از من باز گردید من سخن نا موافق شرع گویم مرا بکشتن دهید و باید که مرید بالهام نیز فریفته نشود که الحال الهام را رواج نیست و الهام خاصه پیغمبران (علیهم السلام) بود و در عمدة العقائد آورده است الالهام لیس سبباً للمعرفة و كذلك التقليد من شیخ الجاهل و اگر علم صرف و نحو را نداند جمله علوم او ناقص باشد زیرا که هر ادعیه که در زمانه ما با جابت مقرون نیست از آن سبب



است (الف) که در اعراب غلط خوانده میشود و یا کلام الله را می خواند چند جا در کلام الله باختلاف اعراب کفر (ب) لازم میشود - چهارم علم طاعات را دانسته و آن سر نفس و روح را گویند تا از آن نیز خبر باشد زیرا که در اکثر اوقات چون کشف اطوار و روح شود مرید آن را صفات داند یا ذات داند که کفر (ج) شود و یا چون ذات روح را ببیند گوید که ذات حق را دیدم، کافر شود - پیر عالم باین مراتب باشد تا مریدان را لغزش ندهد و معلوم است که وصول بین الحق والعبد و وصول بجسم نیست بلکه وصول به مراتب که الله تعالی ضد جسم و جوهر است که وصل و فصل ندارد و از اینجا است که وصول جسمین بهم ممکن است که الضدان لایجتمعان "و شناسای ذات و صفات باشد زیرا که باری تعالی را جسم نیست که وصول بجسم کرده باشد بلکه وصول او بصفات است و صفات او از ذات امتیاز ندارد پس وصول داعی بی وصل و بی فصل باشد زیرا که اگر او را امکان وصول گوی کفر است که اشارت بدو درجه (د) کرده باشی و اگر وصول او قید در مکان گوی بدعت کرده باشی زیرا که مکان حادث است و او قدیم و قدیم را در حادث بقید آوردن کفر محض است و چون دو جسم باشد وصول او بجسم باشد که ذات و صفات از یک دیگر امتیاز ندارد و وجه قدم تسمیه، صفات بعین و غیر از ذوات است که او تعدّد دارد و ذوات بلا تعدّد و الا جز یکی بیش نیست.

بدان ای فرزندا! چون پیر یابی که بدین صفات مذکور موصوف باشد پس او را از چهار شروط که بین المشائخ متعارف است بپرس، اگر بر جا دارد همه شروط را کامل و مکمل است و اگر يك شرط از شرطها ندارد پیشوائی را نشاید - شرط اول آنکه بعد از علوم ریاضت بجا آوردن، العلم للعمل کالنهْز للماء یعنی در بوته (ه) آتش مجاهدات نفس را گداختن و در مصباح نظر حق مر عمل را بین ما سوی را سوختن،

(الف) سع، غح، مظ (است) ندارد (ب) سع - که (ج) کافر (د) عر، مظ - در جهت (ه) سع مظ - بونه، بوته درست است بمعنی ظرفی که در آن فلزات گرانبها ذوب کنند

دویم آنکه بعد از ریاضت در پیش مرشد رود که او نیز همچنان باشد و تربیت آن در حق این کس با نواع بوده باشد، با نواع خدمت فرماید و تربیت دهد تا پختگی پیدا

کند- شرط سیم آنکه عنایت، یعنی (الف) چون این کس از غایت ریاضت و از کثرت خدمت به حدی رسد که عنایت الله تعالی بروی نازل گردد و آن مرشد با حوال آگاه شود که این کس عنایتی گشت که من بعد ازین خود لغزش نیابد و نه کسی را لغزیده سازد و اگر اجازت داده شود مرید را بجای خواهد رسانید- شرط چهارم اذن (ب) پیر کامل است و آن آنست که آن پیر اذن نیز از جای آورده باشد که دست بدست تا محمد صلی الله علیه وآله وسلم و آن نیست که سید زاده و یا شیخ زاده و ملا زاده کامل و مکمل باشد بلکه کامل کسی است که از خدمت اذن حاصل کرده باشد- پس معلوم باد ای فرزندان که بغیر این شروط اربعه اگر کسی (ج) پیری کند نشاید و آن نقل که در اکثر جای مسطور است من لیس له شیخ فشیخه شیطان، آن در شان کسی است که چون پیری و پیشوای کند و اذن از کسی نیاورده باشد، پس این چنین کس را شیطان گمراه خواهد کرد و اکثر مشائخ کبار چون اویس قرنی (رض) و غیر ذلک اگر چه متجمع این جمله شروط بودند از علوم دریافته، اما چون اذن شیخ بر ایشان نبود از ایشان خانواده نماند- قال الله تعالی "يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ" (د) یعنی در روزی که صور بدمد گفته نشود که فلان شیخ زاده یا فلان عارف زاده بیارید بلکه گویند آنچه عمل کرده است در حساب آرید، قال علیه الصلوة والسلام "من ابطأ به عمله لم يسرع به نسبه" (ه) یعنی هر کرا عمل از دست رفته باشد نسب او را دست گیری نکند خصوصاً درین زمانهء فساد که اکثر آدم صورت شیطان سیرت بر سجادهء پدر و کلان پدر خود نشسته اند و خود را پیر و پیشوای جهال ساخته اند و از جهت گرد (و) کردن مال و ناموس دنیاوی دین ضعف خود را باخته اند و از جهت

(الف) سع، غح مظ: ی (یعنی) ندارد (ب) ایضاً- ازان (ج) ایضاً (اگر) ندارد (د) فاذا نفخ فی الصور... (المؤمنون ۱۰۱) (ه) سع، غح، مظ- ابطل، ابطأ درست است (وکه به مسند احمد ج ۲ ص ۲۵۲)  
(و) سع، مظ (گرد) ندارد

از دیاد رغبت به مریدان بعضی گویند مادر یائیم، شما جامه، پلید، جامه چون بدریا  
 رسد بیشک پاک گردد، هر گاه که گناه شما در وجود آید روی ما دیده پاک (الف) شوید  
 پس هر مرید که بدین اعتقاد کند کافر گردد و علی هذا القیاس - اکثر مشائخ جهال  
 چهار رکن شرع شریف (ب) را خراب میکنند و بعضی چون بادشاهان بر تخت می  
 نشینند و مریدان بفوج و هجوم کرده و در پیش او شوند و چون مرید یکی ازین جهال  
 شود سایر پیران زمانه را بدشمنی گیرند و گاه از پیری دست کشند و بمریدی دیگری  
 اعتقاد می کنند او از آن خبر ندارند که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم گفته اند  
 که هر که از يك مسلمانان را منکر شود کافر گردد و از آن خبر نداشتند که بایزید  
 بسطامی (رح) هزار پیر را خدمت کرده بود و در آخر امام جعفر صادق (رح) بدو اذن  
 پیروی (ج) داده و معلوم باد که بفوج و هجوم رفتن بدعت است که در هیچ ازمنه نبود و  
 این اولیاً سلف بعضی را دوازده و بعضی را بیست نفر بودند و ازینجا مشائخ سلف  
 گفته اند که هر پیر را که خلیفه بسیار باشند نشانه، (د) اعتزال است - پس ای فرزندا!  
 اگر توبه از گناه کنی در جای کن که دو مسلمانان نشسته باشند، ایشان را برخود  
 گواه کن تا توبه، تو قبول شود حاجت رفتن به پیر ندارد که کما قال الله تعالی "اَنْتُمْ"  
 شُهَدَاءَ لِلّٰهِ فِي الْاَرْضِ" و اگر عزم آن داری که من نیز پیر شوم پس این چهار علم  
 مذکور بدان، بعد از آن در خدمت پیر کامل شو چنانکه بایزید بسطامی (رح) را  
 پرسیدند که بچه بزرگترین عارفان شدی که سلطان العارفین نام تو شد، گفت اول آنچه  
 از انواع علوم است بتمامه دانستم بعد از آن خود را در خدمت پیر کامل پیروردم تا  
 بمقام عارفی رسیدم - ای فرزندا! اگر در پیش نظر پیر توبه بزبان گوی و چون بر گشته  
 بیای آنچه انواع ذنوب و عصیان است از تو در وجود آیند بجز ضلالت حاصل نه آری  
 و بعضی خانه راست کنند و مریدان را در خلوت در آرند که محض عامی و جاهل

(الف) غغ، عر - روی مابیند از گناه پاک شوید (ب) سع، مظ - شریعت (ج) غغ، عر - پیر  
 (د) سع - نشای

باشند یکی از آن جاهلان گوید که حور و قصور و باغها و درختان گوناگون دیدم و بعضی از آن گویند که صفات حق را دیدم و از مهتر موسی صلوة الله علی نبینا و علیه در گذشتم که او صفات دیده و من ذات را دیدم بلکه درین زمانه بعضی سگ پرستان گوه میخورند و عامیان جاهل که بدتر از کافران اند باور می کنند که ما از مقام محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم در گذشتیم و ازین خبر ندارند که هر نبی (الف) علیه الصلوة و السلام چهل و چهار (ب) مرتبه از اولیاء فاضل تر است، در جائیکه انتهای اولیاء است ابتدای انبیاء (علیهم السلام) است و در جائیکه ابتدای محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم است انتهای سایر انبیاء (علیهم السلام) است و در جائیکه ابتدای محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم است انتهای سایر انبیاء (علیهم السلام) است - ای فرزندا! زنهار صد زنهار که از مرشدان زمانه دور تر باش تا ایمان خود را به هلاکت ندهی و گمراه نگردی و عادت این ناقصان آنست که گفتار و کردار بر مخالف شرع میکنند و می گویند که کمینه مرید ما بمراتب منصور حلاج (رح) رسیده است و از احوال منصور خبر ندارند که او را به سنگ و چوب می کوفتند بجز تبسم و خنده نمی گفت.

### در ذکر هفتاد هزار حجاب و چهار اقدام

بدانکه هر طالب را باید که از هفتاد هزار حجاب و چهار اقدام آگاه باشد تا در مضلّت نه افتد چنانچه در مخزن الاسلام افغانی نیز آورده است:

هر چه له او یا زره حجاب چهار (ج) اقدام آگاه نه دی

هفه پیران م شیاطین دی آدم سه دی

(الف) سع - انبیاء (ب) غح، عر (چهار) ندارد (ج) عر (چهار اقدام) ندارد - در نسخه مطبوعه مخزن الاسلام مؤلفه اخوند درویزه (رح) طبع پشتو اکادمی دانشگاه پشاور ۱۹۶۹ م ه، ص ۱۱۱ اینطور مسطور است:

هر چه له او یا زره حجاب چهار اقدام آگاه نه شود هفه پیران م شیطانان دی آدم نه دی

اول قدم بر سر مار هفت سر بنه که آنرا نفس نامند که درین احوال هر نامرضیات در پیش آید، بهمت قدم شریعت و ریاضت و ذکر و فکر تلقین آنرا پائمال کن تا (الف) سالکی و استقامت را شایان باشی- چون درین قدم مستقیم آمدی نفس و شیطان خطورات مکرره و طور های نفس ذمیمه (ب) بتو پیش آید چون نقطه های باران و گرد و غبار و چون گرمای نیمروز تابستان، ناگهان در آن میان رنگهای زشت گوناگون پیدا شود که همین ده هزار پرده های نفس و شیطان اند بتو پیش آیند، گاهی رنگهای بد و گاهی باغهای گوناگون و دختران جوانان لطیف و جویهای نظیف بلکه حور و قصور و عرش و کرسی و آن حقیقت عرش و کرسی نباشد- پس باید که صورت مرشد در قلب بگردانی تا کدورات مضمحل شوند و قدم دوم بر همین اطوار مذکورین باید نهاد و سع ۲۷۲ چون سالک را انواع معانیات چون ملک و ملکوت و نور و نار و انواع الهام روی نماید برین نیز قدم نهد که این قدم سویم است بعضی صورت مرشد ملاحظه کند تا بهمت او لغزش نیاید- پس چون ممکنات در نظر سالک چون برق در جنبش آید و پندارد که هر چیز در جنبش است ناگهان درین میان اطوار کبود در رسد و تمام وجود او درگیرد- بعد از آن تمام کلیات را کبود بیند و آن موضع جلوس و قیام و قعود و مشی و رکوب خود فراموش کند و نداند که من در کجایم و زانکه تمام عالم در نظر او جز کبودی چیزی نیست و دیگر نباشد مگر آنکه داند که من باین حالت درویشانه رسیده ام و این قدم چهارم است باید که نیز صورت مرشد ملاحظه کند تا ازین بگذرد، گاهی بهشت را میبیند و دایم الاوقات به بیهوشی گاه بیخودی نمی داند که در کدام محل ام و درچه کارم و من کیستم و آشنا نا آشنا (ج) خیال کند و سالک را باید که برین اطوار نیز قدم نهد و در طلب ازدیاد باشد یعنی مغرور نباشد که من به مراتب چنان رسیدم و چنین دیدم که این همه راه سالک است از جانب او و این قدم پنجم بود و نهایت تصفیه

(الف) سع، غح، مظ بکند (ب) سع، طورات مکدره و طوره های نفس ذمیمه (ج) سع، مظ- و آشنا و نا آشنا و خیال کند (قیاساً "و آشنا را نا آشنا خیال کند")

قلب اینست که از رزق (الف) باز ماند بعضی فراموش کند و آن ذاکر است و این اطوار قلب چنان قوت گرفته اند که گاه گاهی تمام اطوار سبعة درو عیان بیند و به مقصود برسد، بعده معلوم باد که دو قدم تعلق به انبیاء (علیهم السلام) دارد که اولیاً را در آن دخلی نیست اما اولیاً را شمه ای از آن روشن می گردد و از آن هفتاد هزار پرده اول ده هزار از آن عقیق رنگ و بعد از آن ده هزار سرخ خالص و بعد از آن ده هزار سبز و بعد از آن کبود رنگ ده هزار و بعد از آن ده هزار سفید نماید و کل اشیاء را نداند مگر ذات واحد و از خود خبر نباشد مگر اندک انانیت باقی باشد و در آن اختلاف است بعضی گفته که سبز بعده سفید است و بعضی گفته اند که بعد از سبز سیاه و بعضی گفته اند که بعد از سفید سیاه بعده سبز و این تعلق به آخرت دارد، اما بقول فرید الدین عراقی و حضرت شیخ ابوبکر شبلی و شقیق بلخی و سری سقطی و معروف کرخی قدس الله اسرار هم اصح آنست که بعد از سفید سبز است و سیاه تعلق بآخرت دارد اگر چه هزار در هزار نقطه از آن بعضی (بر) طالبان روشن گردد، اما غیر آن در آخرت حاصل میشود و بقول سید علی همدانی و اکثر اهل کبرویه (۱۳۹) و ابو علی رود باری قدس الله اسرار هم بر آنست که اول سیاه روی نماید و سبز تعلق بآخرت دارد و قدم نهادن بر اطوار سفید که مراتب روح است آن قدم هفتم است و گذشتن حاصل نشود مگر بجذبۀ الهی و چون جذبۀ الهی در رسد او را شمه ای ازین دو اطوار خواه سبز خواه سیاه بدرخشد چنان مستغرق تسوید شود که از گم

(الف) سع، مظ- ارزق

(۱۳۹) کبرویه منسوب به شیخ نجم الدین کبری (رح) است- نام شیخ موصوف احمد بن عمر الجنونی و کنیت ایشان ابو الجناوب بود، لبش نجم الدین کبری و کبری از آن گویند که در عنفوان شباب حین تحصیل علوم چون با کسی مناظره و مباحثه می کرد غالب آمدی، ازین جهت "طامة الکبری" گفته شد و از کثرت استعمال لفظ طامة حذف شده کبری باقی ماند- ایشانرا شیخ رنی تراش نیز گویند- تاریخ وفات ایشان دهم جمادی الاولی سال ۶۱۸ هجری است- مشائخ عظام دیگر این سلسله شیخ مجدالدین بغدادی (متوفی ۶۰۷ یا ۶۱۶ هـ) و شیخ سعد الدین حموی (متوفی ۶۵۰ هـ) و شیخ سیف الدین باخرزی (متوفی ۶۵۸ هـ) و شیخ نجم الدین راری (۶۵۴ هـ) و شیخ علاء الدین سمنانی (متوفی ۶۳۶ هـ) رحمهم الله بودند (ماخوذ از سفینة الاولیاء ص ۱۴۰).

شدن خود خبر نباشد، بیت:

تو درو گم شو که توحید آن بود      گم شدن کم کن که تفرید آن بود

**در ذکر تعبیر خواب:** در بر هنه آورده است که رویت پیغمبر علیه

الصَّلوة السَّلام در خواب حق است، منکر او مبتدع است و فی الحديث "مَنْ رَأَى فِي

الْمَنَامِ قَدْرَ رَأَى فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَحْتَمِلُ بِي وَلَا بِالْكَعْبَةِ" (۱۴۰) و در شرح مولانا عصام

الدِّين للمشارك گفته یعنی کسی که مرا در خواب ببیند تحقیق ذات مرا ببیند که شیطان

متمثل نمی شود بمن و نه بصورت کعبه، خواب مضاف بود بمن و رأی نفریبد بالقاء آن

که این پیغمبر است، پس اگر گفته شود یا خطور کند که این پیغمبر (ص) است تحقیق

باشد در هر صورت که ببیند اگر چه در صورت پسر هوالصَّحیح كما فی المَبَارِق من

الامام المنازنی و المطالب من الکاشف و شیطان نمی تواند که بصورت پیغمبران و

فرشتگان علیهم السَّلام و ستارگان و ابر پر آب شود و رویت اصحاب (ض) و

تابعین (رح) و اهل دین برکت و خیر است بقدر رتبه ایشان رضوان الله تعالی عنهم

اجمعین و در خلاصه گفته که رویت حق تعالی بخواب نزدیک بعضی رواست و بقول

اکثر مشائخ سمرقند روا نه، و شیخ ابو منصور ماتریدی (رح) گفته کسی که چنین

گوید ازیت پرست بدتر است و محققان پیشتر و مشائخ بخاری برین اند و در مختار

گفته که اکثر مشائخ روا داشته بی کیف و جهت و مقابله و خیال و مثال چنانچه

فاروق رضی الله تعالی عنه گفته "رَأَى قَلْبِي رَأَى" هو المختار و در کنز گفته واقعه

(۱۰۴) رجوع کنید به جمع الفوائد مؤلفه امام محمد بن محمد بن سلیمان طبع مدینه منوره ۱۳۸۱ هـ ج ۲

ص ۳۰۱ - بعضی گفته اند که بمثال حق تعالی میتوان قتل نمود و دروغ گفت، و رأی را در وسواس

افکند که این قتل حق است سبحانه و تعالی اما بصورت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم هر

گز نمیتواند بر آمد و بر وی دروغ بست چه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مظهر هدایت است

و شیطان مظهر ضلالت و میان ضلالت و هدایت ضدیت است و حضرت حق تعالی مطلق است جامع

صفت اضلال و هدایت و جمیع صفات متضاده، و نیز دعوی الوهیت از مخلوقات صریح البطلان

است و محل اشتباه نه به خلاف دعوی نبوت و لهذا اگر یکی دعوی الوهیت کند صدور خارق عادت

از وی متصور است و اگر او بدروغ دعوی نبوت کند معجزه ظاهر نگردد (اشعة اللمعات شرح

مشکوة ج ۳ ص ۱۳۷).

آنست که میان خواب و بیداری چیزی بیند آن است که چون حواس کلی از کار افتد چیزی در خیال آید و این چند گونه است یکی اضغاث احلام یعنی بیهوده خواب که نفس بواسطه خیال ادراک کند و وساوس نفسانی و هوای جنس شیطانی و این از القای نفس و شیطان بود و خیال او را نقش بندی مناسب کند و این را تعبیر نباشد ازین استعاذه واجب بود و با کسی نگوید و دیگر رویای مصالح مؤمن یا ولی یا نبی

رواست باز خواند چنانچه خواب خلیل الرحمن علیه السلام و این از نمائش حق تعالی  
 بود و دیگر رویای صادق که راست باز خواند یا تاویلی راست دارد چنانچه ملک مصر  
 و زندانیان را افتاد و این از نمائش روح باشد وفائده در خواب آنست که سالک بر  
 احوال خود اطلاع یابد، اگر صفات ذمیمه انسانی غالب بود هر يك در صورت حیوان  
 نقش بندد، حرص در صورت مورو موش و مثل آن و بخل در صورت سگ و بوزنه و  
 مثل آن و حقد در صورت مار و کبر در صورت پلنگ و خشم در صورت یوز و بهیمی  
 در صورت گوسفند و شهوت در صورت دراز گوش و حسد (الف) در صورت سباع و  
 فریب و حيله در صورت روباه و خرگوش و شغال و اگر اینها را بر خود غالب بیند  
 داند که این صفات غالب اند و اگر مسخر بیند داند که وی بر آنها غالب و اگر آنها  
 را می کشد و قهر میکند داند که از اینها می گریزد و اگر تغیر و تبدیل می دهد و  
 اگر کشاکش است از زخم ایمن نباشد و اگر آب صاف وران چشمها و حوضها و دریا ها  
 و سبزیها و باغها و قصرها و جواهر و ماه و ستاره و آسمان بیند این هم در صورت و  
 صفات و مقامات دل است و اگر ایوان بی نهایت و عالم های نامتناهی و طیران و  
 عروج و طی رفتن بر هوا بیند این صفات روحانی و نمائشهای روح است و اگر مطالع  
 سلکوت و مشاهده ملائکه و هواتف و عرض جنت و سقر و فلک و عرش بیند در  
 سلوک صفات ملکی است و حصول اوصاف حمیده و باید که تعبیر از عالم صالح  
 خواهد نه از جاهل و زن در خواب دروغ نگوید که زبان است و فی الحديث "اصدق



الرؤیا ما كان بالاسحار اصدقكم رؤیا اصدقكم حديثاً و لا يقص بكل ما يرى من الاحلام فيولع به الشیطن فانه يرى ما يكرهه فليبيزق<sup>(الف)</sup> عن يساره والتفل<sup>(ب)</sup> ثلاثاً ثم يتعوذ بالله من شر ما يرى ثلاثاً و يتحول عن جنبه ذلك ثم يقيم و يصلى ركعتين و التصديق بشيئى فان الله يصرف عن شرها<sup>(ج)</sup> "و اگر خواب بد باشد سه بار بجانب چپ دم زنده بى ريق و بقولى با ريق اندك و در ارشاد الطالبين آورد است كه حضرت رسالت پناه صلى الله عليه و آله وسلم هر روز بامداد اصحاب (رضى الله عنهم) را پرسیدی كه مگر كسى خواب دیده بمن بگوید- گفتند يا رسول الله! غرض چیست؟ فرمود خواب حق است و بهر نوع كه معبر تعبیر كند همان گردد اگر چه بد باشد به تعبیر نيك نيك شود و من نيك خواه شمايم تعبیر<sup>(د)</sup> نيك بگويم اما اگر در شب خواب بد بينيد كه به خاطر<sup>(ه)</sup> شما بد رسد بايد كه سه كرت آب دهن بر دست چپ اندازيد و از آن پهلوی بگردید شما را ضرر نرسد و آن خواب را بيكى بيان نكنيد كه من خواب چنان دیده ام، قال عليه السلام: "الرؤيا الصالحة من الله والحلم من الشیطن ومن رأى شيئاً يكرهه فليثقل<sup>(و)</sup> عن شماله ويتعوذ بالله من الشیطن الرجيم" سع ۲۷۷

فانها لاتضره<sup>(ز)</sup> يعنى خواب هاى خوش و صادق از جانب خداى است و علامت وى لطف و رحمت است و حلم يعنى خوابهاى ناخوش و دروغ كه آنرا اضغاث احلام گویند از شیطان آید و برضا و هواى او افتد اگر چه پیدا كردن و نمودن هر دو به خلقت و قدرت خداى است متفق عليه همچنين در مشکوة در باب رؤيا آورده است كه روزی زنى در خدمت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم آمد و گفت "يا رسول الله! خواب دیده ام كه سقف خانه، من شكست" حضرت صلى الله عليه وآله وسلم فرمود "شوهر تو كه در سفر است باز آید"- هنوز در خانه نرسیده كه شوهرش باز آمد<sup>(ك)</sup> هكذا چند كرت آمد، حضرت صلى الله عليه وآله وسلم تعبیر آن خواب همچنان ميكرد، اما

(الف) سع- فليبيزق (ب) سع، غم مظ- التفل (ج) رجوع كنيد به مسند احمد ج ۳ ص ۳۵۰  
(د) سع، عر، مظ- بتعبير (ه) ايضاً (به) ندارد (و) ايضاً- فليثقل (ز) ايضاً- يضره  
(ك) سع، عر، مظ- آيد

روزی چون باز برای تعبیر آمد حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را نیافت، ابوبکر و عمر (رضی الله عنهما) را احوال باز نمود، ایشان گفتند که شوهرت خواهد مرد، بعد ساعتی (الف) خواب را بر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم عرض کرد، حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود مگر بکسی گفته باشی، گفت آری اما تعبیر چنان کردند، حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود فهو كما قيل یعنی خواهد شوهر تو مرد- و ایضاً آورده اند که شخصی علی الصبح خواب را بزن خود باز نمود که تمام دریا را من فرود بردم و بخوردم، زنش دانا بود، گفت بغیر از عالم بکسی مگوی وزن بجانب عالم روان شد- مردی هاذل (ب) و بدبخت در پیش آمد و گفت بکجا می روی؟ هر چند ممانعت کرد نی ایستاد، گفت تا مقصود ها نگوی نخواهم گذاشت- زن ناچار سع ۲۷۸ شد که شوهر من خواب دیده است بعالم بگویم، گفت آن خواب را بمن بگوی و من تعبیر آن خواهم گفت (ج) گفت، خواب را بدو نمود، آن کس در حال گفت که شکم او خواهد ترکید- چون آن زن در پیش عالم شد، واقعه باز نمود، گفت "اگر چه خوب بود اما تعبیر آن همچنین گشت" - چون بخانه آمده شوهرش ترکیده بود- خواجه علی یحیی (رح) گفت که شبی حضرت رسول علیه الصلوة و السلام را بخواب دیدم که مسجد زاهد آباد را عمارت میکرد، چون چشم من بر حضرت صلی الله علیه و آله وسلم افتاد دیدم که در محراب نشسته است، گفتم یا رسول الله! آن چیز که می گویند که دیو خود را بشکل تو نمی تواند نمود راست است؟ گفت هست، بعد از آن شیخ را دیدم همانجا نشست و این سخن میگوید- تعجب کردم که درین زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بود اکنون شیخ است آوازی شنیدم که او ماست و ما اویم، چندین تعجب نیست؟ نقل از خلاصة المقامات احمد جام اما نزدیک اهل تصوف خواب دیدن بر چهار نوع است برابر عناصر اربعه زیرا که تولد خواب از عناصر اربعه است چون خاک و باد و آتش، ایشان در پاك کردن هر یکی از عناصر سعی بلیغ می نمایند-

هرگاه که عناصر خاکش مصفا از مخطورات و مکروهات گردد به سبب صافیت باغهای گوناگون و سبزهای لطیفه و جویهای نظیف و قصرهای بلند و ایوانهای بزرگ بلکه ملك و ملكوت و بهشت و عرش و کرسی اندر خود بمقدار مرتبهء خود در خواب بیند تا که دلش خوش پذیرد و هرگاه که عنصر (الف) آبش مصفا باشد بسبب صافیت دریاها و آبها و جویها و سیاحی کردن در آن و ملاحی کردن و به کشتی سوار (ب) شدن و شربت آشامیدن در خواب بیند تا خوشحالی او پیدا شود و چون عنصر بادش مصفا گردد به سبب صافیت سواری و بلندی و به هوا پریدن و از کوه بکوه رفتن و بر سر آب بی غرق شدن رفتن بلکه سوار شدن بدرختان بزرگ و از شاخها (ج) به شاخ پریدن بیند علی هذا القیاس- خود را چست و چالاک و پرنده بیند تا دلش خوشی پذیرد و چون عنصر نارش مصفا باشد از آن صافیت صورت مادر و پدر و مرشد و استاد اولیای ماضیه بلکه خلفای راشدین (رضی الله عنهم) و حضرت رسالت و انبیاء علیهم الصلوٰة والسلام و صورت یار و محب و جمله نیک صورت چون طاؤس طوطی و غیر ذلک از صورتها، (د) تا دلش خوشی پذیرد و بدانکه دلهای اهل تصوف چون مردمك چشم روشن اند زیرا که هر چه از حسنه و سیئه از ایشان در وجود می آید هما را در دل یاد می گیرند- پس چون اینچنین خواب می بیند بر اعمال گذشته، خود نظر کنند که کدام فعل نیک و خطرء نیک ازو پیدا شده بود که این نتیجهء همان است، باید همان را از دست ندهد و هرگاه که در باطن صوفی آلائش نامرضی بوده باشد به برابر خاک زمین زشت و شوره و گرد و غبار و ویرانیها و خرابی و جمله چیزها که او را دلگیر کند بیند و برابر آبهای زشت و گنده بوی و سیلاب و غرق شدن در آب و بر سر دریا معطل شدن و عاجز ماندن از گذشتن و آبهای پلید و بد رنگ بیند و برابر باد از بلندی افتادن و از درخت و از اسب افتادن و در چاه افتادن و در جسر آویزان شدن و بدست ظالمان افتادن و معطل شدن ایستادن و غیر

ذلك از شرها ببند و برابر آتش صورتهای زشت چون دید و پری و مارو مورچه و كژدم و پلنگ و خوك و خرس و غیر ذلك من الموزیات و هر صورت که موجب (الف) دلگیری او باشد ببیند، این را تنبیهات الهی داند و ولغو شمارد، در حال بر افعال گذشته، خود نظر کند تا هر سینّه که درو بوده باشد از آن بر گردد و توبه کند و طهارت کرده در خواب رود تا باری دیگر خواب نيك ببیند و صاحب رشحات می گوید که شبی بخواب چنان دیدم که در صحن مسجد هرات ایستادم ناگاه مولانا خواجه احرار قدس الله سره پیدا شد و فقیر باستقبال ایشان پیش رفتم، دیدم که دو چشم مبارك ایشان پوشیده است ناگاه از مشاهده این صورت بغایت متوحش و متألم شدم - بامداد که بملازمت ایشان رفتم متأمل بودم که این خواب را چگونه به عرض ایشان رسانم و آیا آن را چه تعبیر باشد، آخر خاطر بر آن قرار دادم که هیچ نگویم و منتظر نشستم تواند بود که ایشان سخنی گوید که این مشکل را حل شود - زمانی نيك صحبت بر سکوت گذشت و این دغدغه از خاطر ما محو نمی گشت، بعد از انتظار بسیار آغاز (ب) سخن کردند و روی به فقیر آورده فرمودند که انسان را دو چشم است یکی ناظر بعالم ملك و

دیگری ناظر بعالم ملكوت، پس اگر کسی در واقعه ببیند که شخصی را چشم راست نابینا است و چشم چپ روشن است تعبیر آنست که نظر او را عالم ملكوت پوشیده است و توجه او بعالم ملك است و این حال اهل حجاب و مرتبه عوام است و اگر در واقعه ببیند که چشم چپ آن شخص نابینا است و چشم راست او روشن است تعبیرش آنست که نظر او از عالم ملك پوشیده است و توجه او بعالم ملكوت است و این حال اهل کشف و مرتبه خواص است و اگر ببیند که هر دو چشم شخصی ازین طائفه نابینا است تعبیرش آنست که نظر وی از ملك و ملكوت و عالم ناسوت به مقام پوشیده و ناظر بعالم جبروت و لاهوت است و این (مرتبه) اخص خواص است انتهی کلامه. (ج)

## در ذکر سفر

عادت کریمه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چنان بود که در وقت انشاء سفر میان امهات المؤمنین (رضی الله عنهم) قرعه زدی تا نام هریک که آمدی او را همراه گرفتی و در سفر که جهت حج بمکه فرمود مجموع امهات المؤمنین در رکاب بودند و در هوای روز پانجشنبه سفر دوست داشتی و چون پای مبارک در رکاب نهادی بسم الله الرحمن الرحیم و چون بر پشت مرکب نشستی گفتی "سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرْنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقَرَّنِينَ وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ" (الف) و چون از سفر باز گشتی می گفتی "آئِبُونَ تَائِبُونَ عَابِدُونَ لِرَبِّنَا حَمْدُونَ" (۱۴۱) و بر مکان بلند تکبیر گفتی و چون از بلندی فرود آمدی هم تکبیر (۱۴۲) و چون در ده یا شهر آمدی می گفتی "اللهم اسئلك خير هذه القرية وخير اهلها وما فيها واعوذ بك من شرها وشر اهلها وما فيها" (ب) و گاه گفتی "اللهم انى اسئلك من خير هذه وخير ما جمعت فيها واعوذ بك من شرها وشر اهلها جمعت فيها اللهم ارزقنا جناها واعذنا من وبائها وحببنا الى اهلها وحبب صالحى اهلها اليها" (ج) و در مجموع اسفار بر نماز رباعی قصر کردی و هرگز تمام

سع ۲۸۲

(الف) الزخرف ۱۳ (ب) حصن حصین ص ۲۶۶ (ج) ایضاً

(۱۴۱) در غح، عر بهجای "حامدون" ساجدون نوشته است ولی در بعضی از روایات حامدون نوشته است (رك به اشعة اللامعات) شرح مشکوة ج ۲ ص ۲۷۳- الوفا با حوال المصطفی ص ۶۶۳ ابواب السفر- امام غزالی (رح) هر دو لفظ را شامل روایت کرده "آئِبُونَ تَائِبُونَ عَابِدُونَ لِرَبِّنَا حَامِدُونَ" نوشته است (احیاء العلوم فی الدین طبع بیروت، سال طباعت درج نیست، ج ۲ ص ۲۵۶).

(۱۴۲) چون از بلندی فرود آمدی تسبیح گفتی، اخرجه البخاری عن البخاری عن جابر و ابوداؤد و النسای عن ابن عمر (رضی الله عنهم) و ابن عمر (رضی) گوید "نهادم من درود را بالای آن و این سنت مستمرة آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بود قولاً و فعلاً، و گفته اند که وجه تکبیر در وقت صعود آن باشد که چون درین وقت در نفس آدسی علوی و رفعتی پیدا می شود یاد کند کبریای حق را عز و جل تا آن خاطر و آن حالت فرونشیند و پست گردد و وجه تسبیح در وقت نزول تنزیه و تقدیس وی تعالی است از تغیر و تنزل و دوام و بقای او بر علو و کبریای سبحانه.

(ارجوع کنید به شرح سفر السعادت مؤلفه شیخ عبدالحق محدث دهلوی طبع مکتبه رضویه سکهر، ص ۲۳۳ نیز حصن حصین مؤلفه محمد بن محمد الجزری مترجمه مفتی محمد عاشق بلند شهری طبع دارالاشاعت کراچی ۱۴۰۱ هـ ص ۲۶۲).

نکردی و بر نماز فرض اقتصار کردی و سنتها در سفر نمی گذاردی مگر دو رکعت فجر و وتر و تهجد هر گز فوت نشده، اما از جماعتی از صحابه (رضی الله تعالی عنهم) ثابت شده که در سفر سنت میگذارند، پس اگر سنت بگذارد سنت نباشد تطوع و نوافل باشد و چون کسی در سفر رود باید تنها نرود و دو کس نیز نروند که ثالث ایشان شیطان می باشد، باید که سه کس بروند که اربع ایشان حق تعالی باشد چنانچه در حدیث آورده است "عن عمرو بن شعیب رضی الله عنهما عن ابيه عن جده ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال الراكب والراكبان شیطان و ثلثة ركب رواه مالك و ترمذی و ابوداؤد و نسای رحمهم الله كذا فی المشكوة - (۱۴۳) و باید که در میان سه مسافر و یا بیشتر یکی را بادشاه کنند و حکومت او را قبول کنند چنانچه در حدیث آمده است "وعن ابی سعید الخدری رضی الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال اذا كان ثلث نفر فليؤمروا احدهم" (الف) رواه ابوداؤد و چون بسفر رود اهل بیت را بحق سپارد و حق تعالی تا آمدن او اهل بیت او را سلامت دارد.

**حکایت:** چنانچه آورده اند که شخصی عزم سفر کرد، چون روان شد زن او حامله بود، گفت "حمل تو را بخدا سپردم" و چون از سفر باز آمد زن خود را مرده یافت - گفت "ای بار خدا یا! پیغمبر شما (صلی الله علیه و آله وسلم) گفته (ب) که هر که اهل بیت را بخدا سپارد سلامت یابد، زن من وفات شد چگونه است؟ - هاتنی بر او آواز داد که آری پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم دروغ نفرموده است، شما حمل

(الف) ابوداؤد ج ۱ ص ۳۵۱ (ب) سع، مظ - نموده

(۱۴۳) در نسخه مطبوعه مشكوة اینطور منقولست "عن عمرو بن شعیب رضی الله عنهما عن ابيه عن جده ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال لراكب شیطان والراكبان شیطانان و الثلثة ركب" شیخ عبدالحق محدث دهلری رقمطراز است "یعنی يك سوار يك شیطان است و دو سوار دو شیطان اند و سه سوار سوارانند که مستأهل و مستحقانند که ایشان را سواران نام توان کرد از جهت محفوظ بودن ایشان از شیطان، نهی کرد از سیر يك سوار و دو سوار از جهت فوات جماعت از یکی و تعمس زندگانی بر دو، از دو کس اگر یکی بمیرد یا بیمار شود مضطر میگردد دیگری و خوش میگردد شیطان و مراد آنست که با ایشان شیطان است که امر میکند به شر و بطریق مبالغه ایشانرا نفس شیطان خواند (اشعة اللمعات ج ۳ ص ۳۷۶).

را بخدا سپرده بودی نه زن، برو گور زن را شگاف کن، چون آن شخص گور را شگاف کرد زنش مرده و فرزند زنده یافت و در زیده الخلاصه آورده است که چون مسافر بوقت بیرون شدن از خانه آیه الکرسی بخواند در آن سفر از درد وزحمت ایمن باشد و اگر مسافر را تشنگی غلبه کند و آب موجود نباشد چند دانه سنگریز ها بدمد با يك يك بار "إِنَّا أَعْطَيْنَا" بخواند و در دهن کند انشاء الله آتش تشنگی قرار گیرد بلکه دفع شود و اگر مسافر راه گم کرده باشد باید که این دعا بخواند "یا عبادالله المخلصون اعینونی" (الف) و در زیده الخلاصه نیز آورده است که از روایت صحیح واضع گشت که يك بار سوره یسین بخواند راه بیابد و همچنین در زیده الخلاصه آورده است که اختيار در روز پانشنبه اولی (۱۴۴) و در روز شنبه و دو شنبه نيك است در هر طرفی که خواهد برود و بعضی مشائخ چنانچه مولانا یوسف در تحفة النصائح و غیره چنین آورده اند که روز جمعه و يك شنبه در طرف مغرب نرود و در

(الف) "وعن ابن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال ان لله ملئكة فی الارض سوی الحفظة یکتبون ما یسقط من ورق الشجر فاذا اصاب احدکم عرجة یا رضى فلاة فلینادی اعبنا عبادالله" یعنی خدای تعالی را در زمین فرشتگان هستند علاوه بر فرشتگانی که اعمال بندگان مینویسند، که اوراق افتاده درختگان را مینویسند پس هر کسی از شما را که در بیابان زحمتی برسد باید که ندا کند باینطور که یا بندگان خدا مرا مدد کنید (مجمع الزوائد ج ۱۰ ص ۱۳۲ بحواله طبرانی).

(۱۴۴) حضرت کعب بن مالک رضی الله عنه روایت می کند که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بیرون آمد در غزوه تبوک و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دوست می داشت که بیرون آید برای سفر غزوه روز پنجشنبه و در جامع الاصول از کعب بن مالک آورده است که گفت "کم بود که بیرون می آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم برای سفر مگر روز پنجشنبه، (اشعة اللمعات شرح مشکوة ج ۳ ص ۳۷۱) - شیخ عبدالحق در شرح این حدیث میگوید که روز پنجشنبه روزی مبارک است که بر داشته میشود در وی اعمال بندگان، پس خواست آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که برداشته شود جهاد که افضل اعمال است نزد الله تعالی (ایضاً) - ولی از سلف اصلاً منقول نیست که اتباع احکام و اختیار ساعت به حکم آن کنند - از امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه منقولست که کسی نزد ایشان گفت که فلان روز برو و فلان روز مرو، فرمود اگر شمشیر در دست من بودی می زدم گردن ترا، بودیم ما در خدمت ابوالقاسم محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و نشنیدیم که ذکر کرده می شد که فلان روز مسافرت باید کرد و فلان روز نباید کرد" (اشعة اللمعات شرح مشکوة ج ۳ ص ۳۷۱).

روز شنبه و دو شنبه بطرف مشرق نرود و در روز سه شنبه و چهار شنبه بطرف شمال نرود و در روز پانجشنبه بطرف جنوب نرود، فامّا اهل سنت و جماعت (الف) درین اعتبار نکرده اند زیرا که این قواعد نجوم است و بر نجوم عمل کردن روا نیست چنانچه در حدیث آمده "قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من آمن بالنجوم فقد كفر" (ب) و نیز آورده است در اول شب راه نرود که خطرء پیریان باشد بلکه در آخر نصف رود که این وقت وقت (ج) سیر فرشتگان است و در هر شهری که وبا باشد نرود و اگر رفته باشد زود باز گردد و در هر زمین که برود پیاز و سیر آن زمین بخورد تا آب و باد آن زمین او را مخالف نباشد و چون خروج کند سورة الکافرون و اذا اجاء و اخلاص و فلق و الناس، هر يك با بسم الله الرحمن الرحيم بخواند، بجانب یمین بدمد، باز خواند بجانب شمال بدمد، باز خواند بجانب شرق بدمد، باز خواند بجانب مغرب بدمد- و دیگر حکایت آورده اند که (د) سودا گری بود در هر شب همین چهار صورت می خواند و چهار جانب می دمید- يك شب از شبها فراموش کرد- هم دران شب دزدان برو تاختند و مالش را بغنیمت بردند و همان سالار را گفتند که ای سالار کاروان! شما را چه قدرت بود که در هر شب در هر مرحله و منزل قلعه راست میکردی، بیادش آمد، گفت آری بدبختی من این شب همان اوراد را فراموش کردم که قلعه من همان بود، بیت:

وقت رفتن نماز خواند اگر	آن مسافر که می رود به سفر
خواند الحمد و چهار قل را	چار رکعت به هر چهار ازان
که من و دیعت سپردم بتو (؟)	بعد از آن نزد حق بگوید او
این همه را بحفظ خویش اندر (؟)	نفس خود را و مال و اهل بود
تا که باز آید او بشان ز سفر (؟)	این همه را بحفظ خویش اندر
یازده بار چار قل بخوان	و انگهی بر سفر برآید آن



خیر و شر هر که در سفر دارد	و آنچه از نفع از ضرر دارد
شر آنرا خدا بگرداند	خیر وی را عطاش گرداند
روز پنچشنبه هست روز سفر	(در) همین روز رفت خیر بشر (ص)
اگر ماه منعه سه روز آخر ماه دانی تو	هم بعقرب چون ماه وقت دور (۲)
من نوشتم ز مضمرات چنین	معتبر دان بر آنچه گفتم درین

قال النبی علیه الصلوة والسلام لا تخرج الی الیمن اذا کان القمر فی

العقرب، (الف) معنی این حدیث در ترغیب الصلوة چنین آورده است که مولانا حمید الدین المخلص لله ابو محمد عبدالله و مولانا شیخ المحدثین والمفسرین جلال الحق و الدین مغربی طیب الله مرقد هما و این دو استادان بزرگواران که مقتدای محدثان بودند در وقت خویش، چنین فرمودند که معنی این خبر معنون و مسلسل الی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم که قمر نام رهنی بود در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و عقرب نام دهی است که این قمر راهزن در آنجا بود، کسانی که سفر کردند بسوی ین ایشانرا منزل در ده عقرب شدی- رسول علیه الصلوة والسلام ایشانرا خبر داد و گفت سفر نکنید که قمر راهزن در ده عقرب است و این خبر موقوف است بر علی رضی الله عنه و مراد ازین خبر اینست که تقریر افتاد نه آنکه ماه در عقرب است چنانچه اهل نجوم می گویند زیرا که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است "من اتی کاهناً و صدق فیما قال فکأنما کفر بما انزل علی محمد صلی الله علیه و آله وسلم" (ب) اگر چه علم نجوم منزل بود لکن منسوخ شده است بدین خبر قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم "نسخت شریعتی شرائع من قبلی" ترغیب الصلوة - دیگر

آورده اند که سلطان سکندر ذوالقرنین چون تمام عالم را باد شاه شد تمام عالمان زمانه را

(الف) رک به تحفة النصائح (قلمی) از مولانا محمد یوسف مملو که پشتو اکادی دانشگاه پشاور ص ۵۲  
 (ب) برای روایت بالمعنی رجوع کنید به کنز العمال ج ۶ ص ۲۷- تذکره الموضوعات مؤلفه محمد بن طاهر بن علی القیسرانی ص ۱۱۰- "عن الحسن عن علی بن ابی طالب قال من اتی کاهناً او عرافاً فصدقه بما یقول فقد کفر بما انزل علی محمد صلی الله علیه و آله وسلم".

جمع کرد که برای من حرزی پیدا کنید که احتیاج من بقلعه نباشد- آورده اند که تمام عالمان متفق شدند بر این اسماً که هر که این اسماً را هر روز بخواند هفت (الف) بار او را احتیاج به قلعه نباشد و حق تعالی فرمان دهد هشتاد هزار فرشتگان را تا چهل هزار در روز و چهل هزار در شب نگاهدارد- بعد از آن ذوالقرنین قلعه راست نمی کرد اسماً اینست "صبرصاً ابرصاً معرصاً" (ب) دیگر در رشحات آورده است "می فرمودند که کشف قبور آنست که روح صاحب قبرمتمثل می شود بصورت مناسب از صورت آن (ج) و صاحب کشف ویرا در آن صورت بدیده بصیرت مشاهده می کند، اما چون شیطان را قوت تمثل و تشکل بصورت و (د) اشکال مختلفه می باشد از آن جهت خواجهگان قدس الله اسرارهم ازین کشف اعتبار نگرفته اند و طریقه ایشان در زیارت اصحاب قبور آنست که چون بر سر قبر عزیزی رسند خود را از همه نسبتها و کیفیتها تهی (ه) سازند و منتظر نشینند تا چه نسبت درو ظاهر می شود، از آن نسبت حال صاحب قبر معلوم کنند- طریق ایشان در صحبت مردم بیگانه هم برین وجه است که هر که پیش ایشان نشیند به باطن خود نظر کند هر چه بعد از آمدن آنکس ظاهر شود دانند که آن نسبت از آن اوست و ایشان را دخلی نیست، بحسب آن نسبت با وی زندگانی کنند از لطف و قهر، و حضرت شیخ محی الدین ابن عربی قدس الله سره این را تجلی مقابل می (و) گفتند و ظهور این معنی بواسطه کمال جلا و صفا است که باطن منور ایشان را حاصل است و آئنه حقیقت ایشان را نقوش کونیه پاک و صاف شده است و بسبب کمال محاذات به آن ذات بی کم و کیف دارد چرا (ز) تجلی ذات درو هیچ ماند و هر گاه که وی را که طبع باز گذارند غیر آن امر بی کیف هیچ چیز دیگر در وی ظاهر نخواهد شد- پس هر چه در آن آئینه پیدا خواهد آمد از آن او نخواهد بود بلکه بواسطه تقابل شخصی خواهد بود که در وی منعکس گشت (ج) دیگر در

(الف) سع، غع (باز) ندارد (ب) غع، عر- صعرصا (ج) مثالی (رشحات ج ۲ ص ۶۶۸ که ماخذ اقتباس است) (د) سم، غع (بصورت) ندارد (ه) سع، غع (تهی) ندارد (و) سع- مقابله (ز) جز (رشحات ج ۲ ص ۶۶۸) (ج) رک به رشحات عین الحیات ج ۲ ص ۶۶۸-۶۶۹

نفحات آورده است که بعضی از درویشان در مشغولی فرق میان خواب و بیداری نمیکند بلکه در خواب که بعضی موانع باشد یعنی مرتفع میشود صافی تر و قوی تر میشود.

### در ذکر قربانی اهل عشق و محبت

و مبنای این قربانی بر اشتیاق وصال و مشاهده است چنانکه مالک دینار گفت (۱۴۵) قدس الله سره العزیز که در بادیه می رفتم، جوانی را دیدم که در زیر درختی نماز میکرد و آن درخت را رطب بار بود- مالک می گوید نزد وی رفتم، چون جوان از نماز فارغ شد بر وی سلام کردم، جواب گفت و خرمای چند از آن درخت در باز کرد (؟) و بمن داد، من گفتم ای عزیز! میخواهیم که با تو صحبت دارم، جوان گفت "ای مالک با من مصاحبت نمی توانی کرد" از وی در گذشتم و روز منی بود نیز ویرا در مسجد خیف یافتم (الف) که نماز میکرد، چون از نماز فارغ شد گفت: الهی قرب الناس قربانیهما ولا املك الا نفسي فاتقرب اليك بنفسی، الهی همه مردم قربانیها می کنند و من مالک هیچ چیز نیستم مگر تن خود، من نیز تن خود را برای تو قربان می کنم، بانگشت اشارت بحلق کرد، فی الحال بیفتاد و بمرد، بیت:

بدست دوست درین عید هر که قربان شد

بکیش زنده دلان پای تا بسر جان شد

چه عیدی (ب) به ازین عاشق بلاکش را

که پیش خنجر بران عشق قربان شد

(الف) سع، غح، مظ- نزو وی که مسجد خیف یافتم (ب) قیاساً "چه عید بهتر ازین..... الخ (۱۴۵) صاحب کشف المحجوب و مؤلف طبقات الکبری کنیت ایشان ابو یحیی و نامش مالک بن دینار نوشته است، یکی از تبع تابعین بود و صحبت حضرت حسن بصری (رح) را دریافته بود- در سال صدو سی (مطابق الفهرست ابن ندیم) یا صدو سی و یک مطابق طبقات الکبری) یا صدو سی و هفت (مطابق سفینه الاولیاء) وفات یافت.

زهر کشتن خود دست و پا زدم بسیار

ولی بکوشش خود سرخ روی نتوان شد

قربانی فانیان حضرت عزت سبحانه و تعالی اینکه نفس اماره را در قربانگاه مخالف هوی بر رسن اوامر و نواهی دست و پای تصرف بر بندی و بکار قطع طمع سر انانیت او برداری و بدم نصیحت درو دمی و او را از پوست نبت امارگی بیرون آری و بتیغ (الف) مجاعت شکم آزو شرهش را (ب) چاک کنی و مفاصل و موصل او را که با شیطان پیوسته است به خنجر مجاهدت بند از بند جدا کنی و در دیگ ریاضت اندازی و آب طهارت بروی ریزی، آنگاه هیزم محنت در دیگران محبت نهی و آتش فتنه در وی زنی و در زیر دیگ ریاضت بر افروزی و دیگر اقرار از کار با وی قرین کنی و آن را بجوشش شوق و ذوق پخته کنی و سرپوش خاموشی بر وی نهی و کفک هستی و غدود هوی پرستی در حین جوش هستی از وی بر اندازی و نمک محبت و زعفران موت با پیاز نیاز و گرم داروی کرم و دارچینی مسکینی و نخود بیخودی با مشک و گلاب صدق و محبت در وی تعبیه کنی، آنگاه نان ایمان را در تنور احسان با آتش عرفان بپزی و نمکدان دل از نمک محبت پر سازی و سبزی طاعت و سرکه زهد بر خوان استطاعت مهیا کنی، آنگاه از جلاب شراب ناب دیده در پاتلی حدقه چاشنی پالوده ترتیب کنی و به نشست (ج) ترك ناشانسته آنرا بقوام آنگاه بزعفران خوف و بوستان رجا و مغز نغز تجرید و خشخاش قلاشی تفرید و گلاب ریاضت و مشک عشق آراسته کنی و برطبق اخلاص بر خوان اختصاص نهی، آنگاه مهمانان ارادت غیبی و صادران و واردان لاریبی را در خانه و جود بر سر خوان شهود بنشانی و این غذای روحانی را طعمه این مسافران عالم ربانی گردانی، معنی ازین مسکین تلقی نتوانی، از استادان فنا فی الله به صدر بارگاه بقاء الله تلقی (د) توانی، ابیات،

(الف) سع، غح - تیغ (ب) شره (بفتح شین و کسراء) = حرص (ج) سع، غح، مظ - نشستی

(د) سع، غح - مظ - ترقی

جانان قبول گردان این جستجوی ما را  
 بنده مرید عشقم بر دار سوی ما را (الف)  
 با (ب) ساغر پیاله، در ده می چولاله  
 تا گل سجود آرد پیمای ما را (ج)  
 گر بحر می بریزی ما سیر (د) بر نگردم  
 زیرا نگون نهادی بر سر کدوی ما را  
 مهمان دیگر آمد دیگی دگر بکف کن  
 کین لوت (هـ) پس نیابد يك كاسه شوی ما را  
 هر لحظه جوق مستان درمی رسید مهمان  
 مخمور چون نیاید چون یافت بوی ما را  
 گر خوی ما ندانی از لطف باد (و) واجوی  
 هم خوی خویش کرده این باده خوی ما را  
 ترك هنر بگوید، دفتر همه بشوید  
 گر بشنود عطارد این طریقوی (ز) ما را  
 ای آب زندگانی ما را ریود سیلت  
 اکنون حلال باشد (ک) بشکن سبوی ما را  
 این پس که تلخ نگردد دنیا بر اهل دنیا  
 گر بشنود نیا که این گفتگوی ما را  
 وقتی بزرگوار نصیحت میکرد و مردان و زنان در آن مجلس حاضر بودند، شیخ  
 نزد حاضران مجلس کلام توحید میکرد، يك عورت جواب داد و گفت "التَّوْحِيدُ الْوَاحِدُ  
 الْاِحَادُ" شیخ گفت جواب خوب گفتی، بگوای عورت! در چه کار مشغول هستی؟  
 عورت گفت در کار زراعت، شیخ گفت "اسباب زراعت در تو موجود نمی بینم، بچه  
 (الف) بنده و مرید عشقم بر گیرموی ما را (دیوان شمس تبریزی مرتبه بدیع الزمان، حسن عمید، طبع دوم سازمان  
 انتشارات جاویدان علمی تهران ۱۳۴۶ حصه اول ص ۸۱) (ب) بی ساغر و پیاله (ایضاً)  
 (ج) سیمای روی ما را (ایضاً) (د) سیر و پر (ایضاً) (هـ) کین دیگ (ایضاً) (و) باده واجر (ایضاً)  
 (ز) طریقوی ما را (ایضاً) (ک) بادت (ایضاً)

س ۲۸۹ زراعت میکنی؟" عورت گفت "ستور نفس را با گاو همت جفت ساخته ام در زمین بستان باطن با نواع ریاضات (الف) قلبه رانی خواهم کرد و تخم عبادت و معرفت خواهم کاشت و کشت مذکور را بآب بیداری همیشه پرورش خواهم داد تا بغایتی که ثمره معرفت و ولایت بارور گردد و بعده آنرا بداس رضا بریده و از خس و خاشاک خود کامی پاک نموده تحت العرش خرمن مذکور خواهم کرد، شاهنشاه لم یزل و لایزال بعد قبول آنچه محصول خود طلب کند خواهد گرفت باقی ماند بامتیان حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قسمت خواهم کرد" و چون شیخ این سخن ازو بشنید گفت "ای عورت! معلوم میشود که ترا در کارو بار باغبانی و در پرورش آن قوت تام خواهد بود" - عورت گفت "بلی خلق الله تعالی عشر بساتین فی قلوب المؤمنین، اول باغ توحید دویم باغ علم سیم باغ چهارم باغ تواضع پنجم باغ سخاوت ششم باغ توکل هفتم باغ قسمت هشتم باغ سنت نهم باغ خوف دهم باغ رجا. پس شرط باغبان آنست که چون تفحص کند درون خویش در آید، هر جا که خاری و خسی باشد آنرا بر گیرد و بیرون اندازد بجز نهال اصلی، پس چون مرد مؤمن در باغ علم در آید خار نادانی را بیرون اندازد و چون در باغ سخاوت در آید تکبر بیرون اندازد و چون در باغ توکل در آید خار خصومت را بیرون اندازد و چون در باغ سنت در آید خار بدعت را بیرون اندازد و چون در باغ خوف در آید خاری ادبی را بیرون اندازد و س ۲۹۰ چون در باغ رجا در آید خار خوف را بیرون اندازد" و چون عورت بیان ده باغ کرد شیخ آهی برد، عورت گفت "ای شیخ مریض هستی که آه زدی" شیخ گفت "از بیکاری دین رنجور ام، ای عورت! برو و دارو در کار من کن" - عورت گفت "بروهاون نامرادی را بگیر و هلیله تقوی بدو یار کن و بدیگدان محبت بنه و آتش شوق بر افروز و هیزم شکستگی و بی نیازی بر کن و سر پوش خاموشی بر لب او محکم بریند و صباح و شام بخور تا صحت یابی" دیگر بشنوا که روزی سید طائفه شیخ جنید بغدادی رحمه

الله علیه و الغفران در راه میگذشت، مندوب نام طبیب پیش حضرت شیخ آمد، داروی خود را تعریف کرد داروی قوت طبع حسن دارم، خواجه فرمود "این هم خوب است اما داروی گناه داری؟" طبیب شرمنده شد و سر فرو گشت و زار زار بگریست، دیوانه در راه میگذشت و گفت "ای خواجه! در خیال این چه افتی، داروی گناه من دارم اما سخت تلخ است، نتوانی خوردن" شیخ فرمود بگو تا بخورم، گفت "ای خواجه! برو هلیله، (الف) درویشی بیار و بلبله، (ب) فقرو امله، (ج) ریاضت بیار و بیخ درخت اخلاص و شاخ عجز بیار و پوست درخت ارادات و برگ درخت تواضع بیار و گل محبت و میوه صبر بیار - این همه را بدست توفیق بکوب، چون کوفته (د) شود بجامه تدبیر ببیز، چون بیزده شود در دیگ تفکر بیانداز و بر دیگران برابر نشان و باتش شوق فروزان و آب بیچارگی از جگر بریز و سرپوش طاعت بر سر او بنه تا در جوش محبت در آید و آنگاه که بجوشد آب طهارت از دیده خیال بیداری و به چمچه مصیبت بزن و بکفگیر قناعت بجنبان، واقف باش که از دود دل خام سوز نماند - چون بدین ترتیب این ترکیب دم پخته شود بعد از آن بهنگام سحر در صحن سع ۲۹۱ ندامت فرود آرو در قدح امید انداز و از راه ضمیر سرکدان در حلقه گناه بریز تا شفا حاصل شود.

دیگر بشنو که روزی خواجه حسن بصری علیه الرحمة و الغفران در بازار شهر بغداد می گذشت، طبیبی فریاد میکرد که من طبیبم و هر رنج که باشد دوا کنم - چون خواجه این بشنید گفت دعوی قوی کردی که من هر رنج را دوا کنم، گفت آری، گفت ای طبیب! من نیز رنج دارم، گفت چه رنج داری؟ گفت رنج گناه دارم، طبیب گفت چنان دوا کنم که شفا یابی، فرمود که بیخ فقر بیار یعنی از خود و از جمله اشیاء بر خیز و احتیاج بدو آرو محتاج بدو باش و با غیر مگوی و غیر مجوی چنانکه ابراهیم

(الف)، (ب)، (ج) این هر سه نامهای گیاه ها هستند و مخصوص نواحی حاره هستند و در هند و چین میروند - میوه های این گیاه ها در تداوی مورد استعمال میگردد (د) سع، غج، مظ - گفته

علیه و علی نبینا الصلوة والتسلیمات در منجینق از فرشتگان مقرب استعانت فی جست و آن نیز ولایت او نبود بلکه نبوت او بود زیرا که ولایت انبیاء (علیهم السلام) آن بود که از خود در گذرند و فراموش کنند کل اشیا را مگر او را - گفت برگ صبر با وی یار کن یا چون غرض و مقصود جز او نداری پس هر تلخی که ازو زاید شیرین - پنداری (الف) که در ولایت محبوب بر عاشق تلخی دیدن حرام است و نباید:

پیش تو دعا گفتم و دشنام شنیدم هر گز نبود بهتر ازین هیچ دعا را

باز هلیله، تواضع با بلبله، مسکنت بیامیز. بدانکه حد تواضع سر افراختن (ب) و سر انداختن است بایزید بسطامی قدس الله سره گفته است که اگر تمام کلیات از ذره خود را بهتر بینی تواضع ترا نشاید بلکه متکبر هم ترا گویند و سکون و قتی یابی که ظاهر و باطن خود بدو تسلیم کنی، پس چون تسلیم کردی مرگ معنوی چشیده باشی و چون مرگ معنوی حاصل شود هر گاه که یاد انانیت بتو پیش آید کام مرادی تلخ سع ۲۹۲ گردد و این جان کندن در هر ساعت باشد و اگر تو به نیک و بد نظر کننده ای پس متحرک باشی و متحرک سکون را نشاید - باز گفت که در هاون معرفت بیانداز و چون چنان کردی پس بر تو باد که اقوال و افعال خود را در کل (ج) حین اسیر معرفت پنداری که هیچ ذره نیست که او نیست یابی اوست و بدسته، تقوی بکوب - بدانکه قلب سالک چون مردمک چشم است اگر اندک چرک درو افتد تاریکی پذیرد - پس بر تو باد که تواضع و مسکنت بتقوی داری نه آنکه تواضع بحرص و هوی و شهوت پرستی کنی و بغریال رضا ببیز یعنی سبوس سرکشی و غیرو (د) ناضای (ه) و انانیت دور کن تا تمام رضا باشی - آورده اند که حضرت عزت جل و علا مهتر موسی را علیه و علی نبینا الصلوة والتسلیمات گفت "من لم یصبر علی ہلای و لم یرض علی قضائی ولم یشکر علی نعمائی فلیخرج تحت سمانی والیطلب رب سوائی" و به بلا طاعت بکن تا

(الف) سع، غح مظ - پندارد (ب) غح، عر مظ - فروختن (ج) غح، عر، مظ - (کل) ندارد (د) عر (غیر) ندارد (ه) قیاساً - نارضای



این چیز ها نکرده باشی هنوز مبتدعی و چون کردی پس نام مطیع و طاعت این هنگام بر تو و فعل تو اطلاق آید و در دیگ اشتیاق بیانداز یعنی جز او اشتیاق چیزی در دل نیاری که گفته اند الاشتیاق یحوالذات، (الف) هر لذت غیر دوست را ریب دان و آتش شوق در زیر آن بر افروز یعنی پیش ازین کار تو بتو بود، الحال از جانب دوست جذبه بتو رسد که همیشه اسیر طریق او باشی و در شب و روز آسائش دو گیتی بر تو حرام گرداند، پس تو بی تو او باشی یعنی هرگز از طلب مقصود ممانعت را نباشی و گفته اند "النوم حرام علی کل محب" زیرا که محب از دو حال خالی نیست یا در هجران است یا در وصال، اگر در هجران است مهجوری از عذاب دوزخ سخت تر

است او را چگونه خواب بود، اگر در وصال است واصل را خود خواب نمی آید و سع ۲۹۳  
 بکفگیر شتابی بزن یعنی چون همه چیز ها را حاصل کردی پس درین راه تیز رو باش یا آنکه مذکورین را از دست مده یا آنکه چون فی الحال از چنین دیگ کف انانیت بر خیزد باید که بکفگیر ذکر و فکر و اراده همان را بوحد انیت بدل کنی و به صدق همت فرود آر- بدانکه گفته اند که انتهای سالک در ابتدای اوست یعنی اگر در ابتداء مخلص بود در انتها بمقصود رسد و اگر در ابتداء بریا بود در انتها به بدعت افتد- پس چون همت تو در ابتداء بلند بود الحال در انتهای آن بلند همت گردی که ان الله یحبّ معالیهم و معالی آن بود که غیر الله نه بیند و نداند و نه خواند و در طبق اخلاص بکن زیرا که ضد اخلاص ریا است و گفته اند که عمل نیست مگر به نیت و نیت نیک حاصل نشود مگر به اخلاص و اخلاص وقتی حاصل شود که ما سوی الله در دل او آرام نگیرد و اگر از اول اخلاص نبود در آخر نیز حاصل نمیشود که عمل او حبط گردد و بدنجان توکل بهای تا شفایابی و طریقت نجات اینست زیرا که چون توکل بدو کردی او را دیدی و خود را از میان کشیدی از مرض گناه که آن وجود انانیت تو بود که "وجودك ذنب لا یقاس بها ذنب" خلاص یافتی و گفته اند که "اتصاله

فی انفصاله و انفصاله فی اتّصاله" یعنی اتّصال با خدا در انفصال و جود خود انفصال خدا در اتّصال و جود خود.

### اصطلاحات تصوف

در سلك سلوك شیخ ابو تراب نخشبی قدس الله سره آورده است که بر اصحاب دقائق و ارباب حقائق مخفی نیست که هر علمی را اصطلاحات است تا کسی را بر اصطلاح آن علم اطلاع کلی نباشد او ضابط حقائق و مالک دقائق آن علم نتواند شد- اکنون بدان که یکی از اصطلاحات این علم طریقت توبه است که التوبة اصل<sup>(۱۴۶)</sup> کل مقام و مفتاح کل حال و هی اول المقامات فی مشابهة الارض للبناء فمن لا ارض له لا بناء له و من لا توبة له لا حال له و لا مقام له- بیاید دانست که یکی از اصطلاحات این علم مقام<sup>(۱۴۷)</sup> است بفتح میم و مقام کل واحد موضع اقامة ذلك المقام و یسمی مقاماً لثبوته و استقراره و قد یكون له مقام- بیاید دانست که

(۱۴۶) توبه:- صرفیه توبه را باین شکل تعریف کرده اند که بیداری روح است از غفلت بطوریکه گناه گار از راه های ناصوبی که می پیماید خیردار می شود و از گذشته بد خود منزجر میگردد ولی فقط تذکروتنبه کافی نیست که تائب شمرده شود مگر آنکه تائب بکلی آن معصیت یا معاصی را که مرتکب بوده یا متذکره شده "رها نماید- حضرت جنید بغدادی (رح) گفته است "توبه را سه معنی است اول ندامت، دوم عزم بترك معاودت، سوم خود را پاک کردن از مظالم و خصومت "و ذوالنون مصری (رح) گفته "توبه عوام از گناه است و توبه خواص از غفلت" (تاریخ تصوف در اسلام ج ۱ ص ۲۲۲).

عامیان از گناه توبه کنند عارفان از عبادت استغفار

(سعدی شیرازی)

(۱۴۷) مقام عبارت است از اقامت طالب بر اداء حقوق مطلوب بشدت اجتهاد و صحت نیت وی و هر یکی را از مریدان حق مقامی است که اندر ابتداء در گاه طلب شان را سبب آن بوده است و هر چند که طالب از هر مقام بهره می یابد و بهر یکی گذری میکند قرارش بر یکی از آنجمله میباشد از آنچه مقام ارادت از ترکیب جبلت باشد نه معاملت " (کشف المحجوب ص ۳۲۳) مصنف کتاب اللمع فی التصوف شیخ ابوالنصر السراج (متوفی ۳۷۸هـ) مقامات را هفت شمرده است باین ترتیب توبه، ورع زهد، فقر، صبر، توکل، رضا (تاریخ تصوف ج ۱ ص ۲۱۰).

یکی از اصطلاحات این علم حال (۱۴۸) است و الحال ما یرد علی القلب من طرب او حزن او بسط او قبض و الحال سموا حالا لتحوکه- بدانکه در سلوک یکی را صاحب وقت گویند دویم را صاحب احوال گویند و سیم را صاحب انفاس گویند- صاحب وقت مبتدی باشد و صاحب انفاس منتهی باشد و صاحب احوال بینهما- بیاید دانست که یکی از اصطلاحات این علم وجد است والوجد سر علی القلب بلا تکلف- اهل معرفت گویند "الوجد شرف القلب لا یطلع علیه الا الله تعالی" و بعضی گویند "الوجد وارد الحق اذا جاء ترجع القلب الی الحق" بیاید دانست که یکی از اصطلاحات این علم تواجد است والتواجد استدعاء الوجد عن نفسه لیس لصاحبه کمال الوجد- آری تواجد از باب تفاعل است و در فاعل بیشتر اظهار ضعیفی باشد که در صاحب او آن نباشد؛ کالتمارض والتجاهل- و جد حالی را گویند که صاحب آن حال را بی تکلف او ظاهر شود و تواجد حالی باشد که صاحب او بتکلف آنرا ظاهر کند و میان این حال و آن بسیار فرق است، لیس التکحل فی العین کالکحل.

عزیز من! فقیری مذهبی است آنچه در کسی صفات حسنه باشد، اظهار کردن جایز نیست خاصه در کسی که آن صفات نباشد اظهار کردن آن کی جایز باشد ولهذا بعضی درویشان را ملامتی خوانند و ملامتی طائفه ای باشد که ایشان نه خیر خود پیدا کند و نه شر خود را پنهان دارد- بیاید دانست که یکی از اصطلاحات این علم

(۱۴۸) حال معنی باشد که از حق بدل پیوند- پس آنکه از خود یکسب دفع نتوان کردن چون بیاید و با بتکلف جلب نتوان کردن چون پرود- گروهی از مشایخ دوام حال را روا دارند از آنجمله شیخ حارث محاسبی رحمة الله علیه (متوفی ۷۴۳هـ) گفته است "محبت و شوق و قبض و بسط جمله احوال اندو اگر دوام آن روا نباشد نه محب محب با شد و نه مشتاق مشتاق و تا این حال بنده راضف نگردد نام آن برهنده واقع نشود و از آنست که وی رضا را از جمله احوال گوید و گروهی دیگر حال را بقا و دوام روا ندارند چنانکه شیخ جنید بغدادی (رح) گفته است احوال چون برق باشد که بنماید و نباید و آنچه باقی شود نه حال بود که آن حدیث نفس و هوس طبع باشد الاحوال کالبرق فان بقیت فحدیث النفس (کشف المحجوب ص ۱۶۱)- صاحب اللمع ده حال وصف میکند که عبارت اند از مراقبه، قرب، محبت، شوق، خوف، رجا، انس، اطمینان، مشاهده یقین - (رجوع کنید به تاریخ تصوف در اسلام ج ۱ ص ۲۱۲).

قبض و بسط است و هی حالان یشبهان من الخوف و الرجاء، امّا بعضی گویند القبض يتولد من الخوف والبسط يتولد من الرجاء و در کشف المحجوب آورده است که قبض و بسط دو حالت اند از احوال که تکلف بنده از آن ساقط است چنانکه آمدنش بکسبی (الف) نباشد و رفتن نه بجهدی که خداوند گفت عزوجل "وَاللَّهُ يَفْضُ وَ يَبْسُطُ" (ب) پس چون قبض عبارت است از قبض قلوب اندر حالت حجاب و بسط عبارت است از بسط قلوب اندر حالت کشف و این هر دو از حق است بی تکلف بنده و قبض اندر روزگار عارفان چون خوف باشد اندر روزگار مریدان و بسط اندر روزگار عارفان چون رجاء باشد اندر روزگار مریدان- بقول این گروه که قبض و بسط را اندرین معنی حمل کنند و از مشائخ گروهی بزراند که رتبت قبض رفیع تر است از رتبت بسط بر دو معنی یکی آنکه ذکرش مقدم است اندر کتاب و دیگر آنکه اندر قبض گذارش (ج) و قهر است و اندر بسط نوازش و لطف است و لامحاله گذارش (د) بشریت و قهر نفس فاضلتر است از پرورش آن که آن حجاب اعظم است و گروهی بر آنند که رتبت بسط رفیع تر است از رتبت قبض از آنچه تقدیم ذکر آن در کتاب علامت تقدیم فضل مؤخر است بر آنچه عرف عرب آنست که اندر ذکر مقدم دارند چیزی را که اندر فضل مؤخر بود چنانچه خدای تعالی عزوجل گفت "فَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ" (ه) و بعضی بر آنند که قبض و بسط هر دو بیک معنی است که از حق به بنده پیدا اند، چون آن بر دل نشان کند یا سر بدان مسرور شود و نفس مقهور و یا سر مقهور شود و نفس مسرور چنانچه بایزید رحمه الله علیه گفت که قبض القلوب فی بسط النفوس و بسط القلوب فی قبض النفوس، پس نفس مقبوض از خلل محفوظ- ببايد دانست که یکی از اصطلاحات این علم علم الیقین است و عین الیقین و حق الیقین است، فعلم الیقین ما کان من طریق النظر و الاستدلال و عین الیقین ما کان

(الف) سع، غح- بکسی (ب) البقره ۲۴۵ (ج) ، (د) گذارش (کشف المحجوب که ماخذ این اقتباس است) (ه) فاطر ۳۲

بطریق المكشوف والنوال وحق الیقین ما كان بتحقیق الانفصال عن لوث الصلصال وقیل علم الیقین للأولیاء و عین الیقین للخواص و حق الیقین، (۱۴۹) للاتباء (علیهم السلام) و دیگر از اصطلاحات این علم محاضره و مشاهده و مکاشفه است، (۱۵۰) محاضره حق ارباب تلوین است و هم اهل یقین است و مکاشفه امریست میان ارباب تلوین و اصحاب تمکین و اهل عین الیقین و دیگر از اصطلاحات این علم هیبت و انس است و هما یشبهان القبض والبسط و قال الجنید رحمة الله علیه "الانس ارتفاع الحشمة مع وجود الهیبة" و قال روم (ح) "الانس يتوحش عن غيره حتى عن نفسه ای انیس از دولت هیبت بعضی از انس جای رسانیده اند که ایشان را از خلق چنان وحشت گرفته است که وجود خود را هم مزاحم خود دانسته اند- آری یکی از نعمتهای خالق الجنة والنار تعالی و تقدس دوزخ است بنابر آنکه از بیم دوزخ چندین خلق بهشتی می شوند و حق الهیبة الغشبی و حق الانس الصحو- ببايد دانست که یکی از اصطلاحات این علم لوائح و لوامع و طوالع است، (۱۵۱) فا ما لوائح كالبرق يظهر و یستر سریعاً و

(۱۴۹) یقین در لغت علمی است که شك بآن نباشد "الیقین فی اللغة العلم لاشك معه" و نزد عرفاء عبارت است از رویت عیان بقوت ایمان نه بحجت و برهان "و عند الحقيقة رؤية العیان بقوة الايمان لا بالحجة والبرهان" (تعریفات ص ۲۸۰) پس علم الیقین درجه علماً است بحکم استقامت شان بر احکام امور و عین الیقین مقام عارفان است بحکم استعداد شان مر مرگ را و حق الیقین فنا گاه دوستان است بحکم اعراض شان از کل موجودات- پس علم الیقین به مجاهدت و عین الیقین بموانست و حق الیقین بمشاهدت شود و این یکی عام است و دیگر خاص و سه دیگر خاص الخاص (کشف المحجوب کشف حجاب دهم).

(۱۵۰) محاضره عبارت است از حضور دل در شواهد آیات و لطائف عیان و علامت محاضره دوام تفکر باشد اندر رویت آیت (کشف المحجوب ص ۳۲۵) و مشاهده اطلاق میشود بردیدن اشیاء بدلائل توحید و گاهی اطلاق میشود برویت حق در اشیاء (ابن العربی ر ه = رجوع کنید به تاریخ تصوف در اسلام ج ۱ ص ۶۵۵) و مکاشفه عبارت است از حضور دل در شواهد مشاهدات و علامت مکاشفه دوام تحجیر در کنه عظمت خداوند است، در محاضره عارف در افعال متفکر بود و در مکاشفه عارف در جلال متحیر بود (کشف المحجوب ص ۳۲۵).

(۱۵۱) لوائح: اثبات مراد با زودی نفی آن- لوامع: اظهار نور بر دل با بقاء فوائد آن- طوالع: طلوع انوار معارف بر دل (کشف المحجوب ص ۳۳۳)- این سه کلمات در معنی نزدیک اند بیک دیگر و فرق بزرگی بین آنها نیست و عبارت اند از صفات مبتدیان اهل سلوک که رو بترقی میروند بترتیب اول لوائح است، بعد لوامع و بعد طوالع- لوائح مانند برقی است که بمحض ظهور پنهان می شود (ابیات)

بأیها البرق الذی یلمع من ای اکناف السماء تسطع

الکوامع اظهر من اللوائح و ليس زوالها بتلك السرعة والطوالع بقاء و فناء

و اقوى سلطاناً و اDOM مكثاً- بعضی گویند الطوارق (۱۵۲) والبوارق (۱۵۳)

والبوادى (۱۵۴) والطوالع و الکوامع و اللوائح الفاظ متقاربة المعنى من و المادى الاصول و سع ۲۹۷

مقاماتها و دیگر از اصطلاحات این علم حضور و غیبت است، فالغیبة ان یغیب القلب

عن احوال الدنیا و الحضور ان یحضر باحوال العقبی- بعضی گویند غیبت بمنزل (الف)

سکر است و حضور بمشابه صحو- عزیز من! در علم ظاهر هر که در حضور باشد در

غیبت نباشد اما فی ما (ب) نحن فیه هر که در حضور باشد او در غیبت افتاد یعنی هر

که در حضور دوست شد از حضور خویش دور ماند- آری تا کسی از خویش غیبت

نکند با دوست حضور نتواند کرد، غائب غائب حاضر حاضر بسیار یابند، اگر کار با

غائب حاضر دارد و یا حاضر غائب اگر از وجود غائب حاضر و یا از نهاد حاضر

غائب تا گلدسته، باغ فردوس کننده با هیزم آتش کننده جهنم گردانند نه از رائحه،

جهنم درو گذاری (ج) باشد و نه از رائحه، فردوس اهتزازى- چنین گویند وقتی حسین

بن علی رضی الله عنهما در سجده بود و چنان از خویش غائب و باحق حاضر شده بود

که دیوار خانه سراسر بیفتاد او پیش از وقت سر از سجده بر نیاورد و آن شنیده باشی

که وقتی درویش حاضر غائب در نماز بود، شخصی او را آواز میداد و او چون از نماز

فارغ شد آن شخص بر سبیل تعجب آغاز کرد که چندین فریاد که من میکردم تو غمی

---> افترقنا حولاً فلماً التقینا کان تسلیمه علی و داعاً

لوامع روشن تر از لوائح است و بآن سرعت زوال غمی باید بلکه اندکی باقی می ماند، اما طوالع هم از جهت روشنائی قوی تر و هم از جهت دوام باقی تر است (ماخوذ از رساله، قشبریه ص ۴۰).

(الف) بمنزله، سکر (ب) سع، غیظ مظ (ما) ندارد (ج) سع، غیظ مظ-دور

(۱۵۲) الطوارق:- واردی بدل به بشارت یا به زجر اندر مناجات شب (تاریخ تصوف در اسلام ج ۱ ص ۶۵ بحواله، حضرت علی هجریری رحمة الله علیه).

(۱۵۳) البوارق: جمع بارقه، روشنائی از جانب خداوند که بسرعت خاموش میشود و آیین از اوائل کشف است (تعریفات ص ۴۳).

(۱۵۴) اصلاً بروده است و براده عبارت است از آنچه بطور ناگهانی از غیب بقلب برسد خواه موجب فرح باشد و خواه موجب اندوه (اصطلاحات از ابن العربی رح طبع بیروت ۱۹۶۹م منسلکه تعریفات

جرجانی، ص ۲۹۱)

شنیدی؟ درویش گفت" ای خواجه! این عجب نیست که کسی در نماز فریاد یکی نشنود، اما عجب آنست که یکی در نماز فریاد یکی بشنود "قال الشَّهْلَى رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ" طوبى لمن غاب عن حضرته و حضرفى غيبته" باید دانست که یکی از اصطلاحات این علم محو و اثبات است فالمحو رفع اوصاف العادات والاثبات اقامة العبادات، و محو بر سه طریق میاید محو الذلک عن الظواهر و محو الغفلة عن الضمائر و محو العلة عن الشرائر- دیگر از اصطلاحات این علم فنا و بقا است، فاما الفناء سقوط اوصاف المذمومة و البقاء ثبوت اوصاف المحمودة و بعضی میگویند الفناء صفة اللون و ما كان لاجل اللون البقاء صفة اللون و ما كان لاجل اللون، قال الله تعالى "كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ" (الف) یعنی الكون و "يَبْقَى وَجْهٌ رَبُّكَ" یعنی المكون- فاما المخلصين داخله فى حكم الكون- مردمان بر دو نوع اند يك نوع در فناء شهوات و بقاء عبادات باشند و هو المطلوب والمقصود و نوع دوم در فناء عبادات و بقاء شهوات بود نعوذ بالله منها- و قيل الفناء فنا الجهل ببقاء العلم و فناء الغفلة ببقاء الذكرو فنا المعصية ببقاء الطاعات و فناء الشك ببقاء اليقين و فناء الرغبة ببقاء اللذذ و فناء الحرص ببقاء القناعة و فناء البخل ببقاء السخاوة و فناء الكفران ببقاء الشكر و فناء الخدع ببقاء الصبر و فناء السخط ببقاء الرضا و فناء الرياء ببقاء الاخلاص و فناء الكذب ببقاء الصدق و فناء التكبر ببقاء التواضع و فناء ما دون الحق ببقاء ما (ب) بالحق والله والهدى (ج) بالحق:

هر که کلى زخویش فانى گشت او تمامى بدوست باقى شد

باید دانست که یکی از اصطلاحات این علم صحو و سکر است فالسكر استیلاء (د) سلطان الحال و الصحو العود الى ترتيب الافعال و السكر لارباب القلوب و الصحو للمكاشفين بحقائق القلوب دیگر از اصطلاحات این علم جمع و تفرقه فالجمع

(الف) الرحمن ۲۶ (ب) سع، غح، مظ- مع (ج) غح، عر- المهدى (هدایت یافته، درست نیست بلکه اصلاً الهادى هدایت کننده درست است) (د) غح، عر، مظ- اسلا.

ما اجتمع علیه العلماء و التفرق ما اختلف فيه ائمه التفسیر، گویند قوله تعالى

"يَهْدِي مَن يَشَاءُ" (الف) اشاره الى التفرق و قوله "يَدْعُوْا اِلَى دَارِ السَّلَامِ" (ب) اشاره الى  
 الجمع - خواجه ابوسعید قرشی (ج) (رح) جمع بی تفرقه داشت، میگوید "الجمع الجمع  
 هو ان يكون العبد فانياً عن نفسه و يرى الاشيا كلها به وله و اليه و منه و التفرق ان  
 ينظر الى الكون و نزدك بعضی جمع آنست که بنده را از قبل حق باشد و تفرقه آنست  
 که بنده را از کسب خود بود فلا بد للعبد من الجمع والتفرق، قال من لا تفرق له لا  
 معبودية و من لا جمع له لا معرفة له و خواجه ابوالحسن نوری قدس الله سره گفته است  
 "الجمع بالحق تفرق من غيره و التفرقة من غيره جمع به" - عزیز من ! هر که مشغول  
 کسی است تفرقه نصیب اوست و اما هر که دیگری مشغول اوست جمع نصیب اوست  
 و قبل الجمع جمع المتفرقات و التفرقة (تفرق) المجموعات - بپاید دانست که یکی از  
 اصطلاحات این علم تمکین و (۱۵۵) و تلوین است، فا التلوین صفة ارباب الاحوال و  
 التمكن صفة اصحاب الحقائق سالک تا آنکه در طی مقامات باشد او را صاحب تلوین  
 گویند، چون طی مقامات عندالمرام قرار گرفت او را صاحب تمکین خوانند و بعضی می  
 گویند برین بساط کسی تواند بود که او را قلب سلیم باشد - بشنو بزرگی را پرسیدند  
 که قلب سلیم کرا گویند؟ گفت که از بیست خصلت پر باشد و از بیست خصلت خالی  
 خصالی که از آن خالی باید بود هی الشَّرک و النِّفاق و العداوة و الرِّغبة و الحرص و  
 الشَّك و الجهل و العلائق و الطَّمع و الامل و الخدع و العجب و البخل و الجور و الکبر و  
 القنوط و الامن و الحسد و سوء الظَّن و النسيان و خصالی که از آن پرباید بود هی  
 التَّوْحِيد و الاخلاص و النّصيحة و الزَّهد و اليقين و العلم و التفویض و

سج ۳۰۰

(الف) البقره ۲۸۲ (ب) یونس ۲۵ (ج) غح، عر، مظ - قرشی

(۱۵۵) تمکین و تلوین: تمکین عبارت است از اقامت محققان اندر محل کمال و درجت اعلی و تلوین  
 عبارت است از تنقل بنده در احوال خویش یعنی از حالی بهالی گشتن و تغیر یافتن اهل مقام از  
 مهتدیان اند و اهل تمکین از منتهیان، مقامات منازل راه باشد و تمکین قرار اندر پیشگاه حق - پس  
 ابتداء دوستی طلب کردن بود و انتهای آن قرار گرفتن، آب تا اندر رود باشد روان بود، چون بدریا  
 رسد قرار گیرد (کشف المحجوب ص ۳۲۴).



الایاس (الف) من الناس و قصر الامل و الصبر و الذکر و المنّة و الجود و التوبة و التواضع و الخوف و الرجاء و الجوع و حسن الظنّ و ذکر الله تعالی - بیاید دانست که یکی از اصطلاحات این علم لسان الحال است و لسان الحال النطق من لسان المقال، طائفه ای که نظر ایشان همه عبرت و سخن ایشان همه فکرت است اغلب حال بی زبان سخن گویند - بدانکه بر اصطلاح علم سلوک یکی را سالک خوانند و دویم را راجع، سالک آنست که او این راه را بر سبیل استمرار طی می کند، اگر درین کار اندک واقف افتد او را واقف خوانند، اگر زود آنرا تدارک نکند آن واقف بعنایت مقرون نگردانند بیم آن باشد که راجع گردد و لغزش این را برهفت نوع است، یکی را اعراض گویند دویم را حجاب، سیم را تفصل، چهارم را سلب مزید، پنجم را سلب قدیم، ششم را تسلی و هفتم را عداوت و صورت این آن چنان باشد که عاشق و معشوق مستغرق محبت یکدیگر شوند، اگر از عاشق چیزی در وجود آید که ناپسندیده، معشوق باشد معشوق ازو اعراض کند، اگر عاشق زود بمعذرت مشغول شد آن اندک اعراض که از معشوق بوده باشد ناچیز گردد و کار محبت او بر قاعده، اصلی گردد، اگر عاشق بر آن خطا امرار کند آن اعراض بحجاب کشد و اگر از آن هم مستغفر نشود آن حجاب را بتفصل کشد و اگر از آن هم مستغفر نشود آن تفصل را به سلب مزید کشد یعنی از ذوق طاعات و عبادات باز گردد و اگر از این هم مستغفر نشود آن سلب مزید به سلب قدیم کشد یعنی را حتی که او را پیش ازین بوده باشد آن هم ازو باز ستاند، اگر هنوز هم مستغفر نشود آن سلب قدیم را به تسلی کشد و تسلی آن باشد که معشوق را بر جدای عاشق دل قرار گیرد. و اگر ازین هم مستغفر نشود آن تسلی به عداوت کشد یعنی آن همه محبت به عداوت بدل گردد نعوذ باللّه منها.

سع ۳۰۱

بیاید دانست که هر چه از آدمی خرق عادت از قاعده، اصلی ظاهر گردد ائمه، علم آنرا چهار مرتبه نهاده اند، مرتبه اول را معجزه گویند، مرتبه دوم را کرامت

گویند، مرتبه سوم را معاونت گویند، مرتبه چهارم را استدراج گویند- معجزه حق انبیاء است علیهم الصلوة والسلام که ایشان را هم علم کامل باشد و هم عمل و کرامت مراولیا را باشد علیهم الرحمة والغفران که ایشان را هم علم باشد و هم عمل و معاونت آنست که بعضی مجانین را باشد که ایشان را نه علم باشد نه عملی، گاه گاه از ایشان هم به خرق عادت چیزی در وجود آید و استدراج آنست که طائفه ای باشد که ایشان را ایمان نباشد، اما از ایشان هم وقتی چیزی بر خلاف قاعده اصلی دیده شود چنانچه سحر و غیره و در عقائد سنیّه آورده ایست که الجمهور علی أنّ السّحر له حقيقة و تاثیر بحيث یغیر المزاج فیکون نوعان من الامراض و لتأثر فی القلوب کالحب و البغض و لكن لا ینتهی امره الی أنّ یصیر الجماد حیوان او بالعکس خلاف للبعض و الفرق بین الکرامة و السّحران السّحر لا یصدر الا عن النفس شریر و یحتاج الی الالات و الاسباب بخلاف الکرامة و فی الشّرح الصحیح البخاری أنّ علاج السّحران يأخذ سبع ورقات من سدر اخضر فیدمه بین الحجرین ثم یضربها بالماء و یقرأ آية الكرسی وذوات قل ثم یحسّوamنه ثلث حصاة فیفتسل به فانه یدهب عنه کلها به انشاء الله تعالی و هو جید للرجال اذا حبس عن اهله و فی آداب المریدین و الفرق بین المعجزة و الکرامة أنّ لنبی یمجب علیه اظهار المعجزات والولی یمجب علیه ان یمکتم الکرامة الا ان یمظهره الله تعالی و لا یمبلغ ولی الی درجة الانبیاء و منها الارهاصات و هی ما ظهرت قبل و جود الانبیاء بقرب زمان و جودهم و الارهاص بناء البیت فکانها بناء البیت اثبات النبوة.

### دو ذکر صحبت اجنبی

بدانکه صحبت اجنبی موجب فتور نسبت میشود، و می فرمودند که روزی فتوری به وقت (۱۵۶) شیخ ابویزید بسطامی قدس الله سره راه یافت، فرمود "بجوئید که در مجلس بیگانه ای پیدا شده است که این فتور بسبب اوست" و بعد از جستجوی بلیغ گفتند بیگانه ای نیست، فرمود که عصاخانه طلبید، عصاخانه طلبیدند، عصای بیگانه یافتند، فی الحال واجد وقت (الف) خود شدند و آن تفرقه به جمعیت مبدل گشت و فرمودند که خواجه احمد یسوی (رح) را نیز روزی در نسبت فتوری شده است، فرمودند که بیگانه ای درین صحبت است که بواسطه وی سر رشتهء نسبت گم شده است بعد از تفحص بسیار در صف نعال کفش بیگانه یافتند، بیرون افکند، فی الحال جمعیت و صفای وقت روی نمود و آن تفرقه و کدورات مرتفع شد- بعض مخادیم فرمودند که یکی از اصحاب جامهء بیگانه پوشیده بود و در سحر که وقت انعقاد صحبت بود بمجلس حضرت خواجه احرار قدس الله سره در آمده بود، بعد از لحظه ای آنحضرت فرمودند که درین مجلس بوی بیگانه می یابم- پس آن عزیز را گفتند که این بوی از تو می آید مگر لباس بیگانه پوشیده است؟ (ب) آن عزیز بر خاست و از مجلس بیرون رفت و آن جامه را ازو بر کشید و دور انداخت و باز آمد- در سلك عارفین آورده است که خواطر آن بود که بر دل میگذرد و آن بر چهار قسم می آید رحمانی و (ج) ملکی و نفسانی و شیطنی و هر يك ازین را علامتی است که بدان معلوم میشود- علامت خواطر رحمانی تنبیه غفلت است و علامت خواطر ملکی ترغیب بر طاعت است و علامت خواطر نفسانی آرزوی شهوت است و علامت خواطر

(الف) غح، عر (وقت) ندارد (ب) پوشده ای؟ (ج) غح، مظ- روحانی  
(۱۵۶) وقت آن بود که بنده بدان از ماضی و مستقبل فارغ شود چنانکه واردی از حق بدل پیوندد و سر او را مجتمع گرداند چنانکه اندر کشف آن نه از گذشته یاد آیدش نه از آمده پس همه خلق را اندر آن دست نرسد و ندانند که ساهقت بر چه رفته و عاقبت بر چه خواهد بود (کشف المحجوب ۳۲۰).

شیطانی آرایش معصیت است و در رشحات آورده است که از شیخ ابو سعید (رح) پرسیدند که خاطریکه بپاید و باز گشت (الف) آنرا نفی کنم و منفی شود بچه دانم که آن خاطر نفسانی بود یا شیطانی؟ فرموده است که حاضر باشید که اگر در همان لباس عود کند و مثل خاطر اول بود آن خاطر نفسانی است زیرا که ابرام و الحاح (ب) صفت اوست و يك آرزو را مکرر می طلبد تا وقتی که کام او برآید، پس روی بآرزوی دیگر کند، اما اگر در لباس دیگر عود کند آن شیطانی است زیرا که مقصود شیطانی اضلال و اغوا است، اگر در يك لباس راه سالک نتواند زدن به لباس دیگر برآید و از روی (ج) دیگر در آید و در رشحات نیز آورده است در باب خواطر شیطانی و نفسانی، می فرمودند که حضرت شیخ قدس الله سره العزیز در فتوحات آورده اند که شیطان دواند یکی شیطان صوری و دیگری شیطان معنوی، شیطان صوری ابلیس است، وی گاه امر حقانی القا کند و در خاطر کسی افکند تا شیطان معنوی نفس است در آن تصرف کند و آن را از امور با طله گرداند و گاه گاه شیطان معنوی کار ها کند که شیطان صوری نتواند کرد، مثلاً شیطان صوری القاء سنت حسنه کرد در دل کسی و این از امور حقه است زیرا که در حدیث واقع است که هر که سنت حسنه پیدا کند هر که تا قیامت بر آن سنت عمل نماید ویرا از ثواب آن بهره باشد، پس شیطان معنوی در آن ملقی تصرف کرده و ویرا بر آن داشته تا احادیث بنام پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم وضع کرده و آن را سنت حسنه نام نهاد تا مردم بآن عمل کنند، ویرا در آن اجری بود و از آن حدیث غافل ماند که هر که دروغ بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بدد جای او آتش است (د) مثال دیگر هم حضرت شیخ قدس الله سره فرموده اند که شیطان صوری مثلاً تلاوت قرآن را با آواز بلند در دل القاء کرده و این امر حقانی است، پس شیطان معنوی اسماع غیر را بآن منضم ساخت تا او را تالی گویند و آنرا بریا و سمع باطل گردانید و امثال این امور بسیار است لکن این کار از خواص است یعنی

(الف) بهازگشت (رشحات ج ۱ ص ۵۸ که ماخذ این اقتباس است و این درست است) (ب) لجاج (ایضاً) (ج) در (ایضاً) (د) رجوع کنید به ابوداؤد ج ۲ ص ۱۵۸ ترمذی ج ۲ ص ۷۷۳ مسند احمد ج ۴ ص ۴۱۳

اطلاع بر این بی تزکیه و بی صفای باطن حاصل نشود بسیار اموراند که از خواص اهل حال و اهل صفات است و این از آن قبيله است و هر کس را برین اطلاع نیست.

### در ذکر مشائخ متفرقه قدس الله ارواحهم

**شیخ ابو تراب نخشبی قدس الله سوه:** نام ایشان عسکر بن الحصین و بقولی عسکر بن محمد بن الحصین از کمال مشائخ خراسان بوده اند و با ابو حاتم اصم (رح) (۱۵۷) صحبت داشته اند بر قدم تجرد بسیار سیاحت نموده اند- گفته اند که توکل آنست که خود را در دریای عبودیت افگنی و اگر باز گیرد صبر کنی و گفته اند نیست از عبادات با منفعت تر از اصلاح خاطر دلها و فات ایشان هفدهم جمادی الاولی در سال دو صد و چهل و پنج هجری بود، چون در بادیه بصره برحمت حق پیوستند، بعد ازین چند سال جماعتی بآنجا رسیدند و ایشانرا دیدند به قبله ایستاده و خشک نگشته و عصا در دست گرفته و کوزه در پیش نهاده و از درند باو هیچ ضرر نرسیده. (۱۵۸)

### شیخ الاسلام حضرت احمد جام قدس الله سوه: کنیت ایشان

قدوه انام ابو نصر است و نام پدر ایشان ابوالحسن واصل ایشان از موضع نامق که از توابع جام است و قطب و غوث وقت و مقتدای اهل طریقت و رهنمای سالکان حقیقت

(۱۵۷) اصلاً اینطور است "با حاتم اصم و ابو حاتم (رحمه الله علیهما) صحبت داشته اند (رجوع کنید به رساله، قشیریه ص ۱۷ و نفحات الانس ص ۵۲) - حضرت حاتم اصم (رح) محتاج تعارف نیست ابو حاتم عطار (رح) یکی از معاصرین حضرت ابو تراب الرملی (متوفی ۲۱۳هـ) و استاد شیخ ابو سعید خراز (متوفی ۲۸۶هـ) رحمه الله علیهما بود، ایشان از علامه ابن سیرین (رح) سماعت حدیث کرده بود و از ایشان و کیع (رح) روایت کرده است (طبقات الصوفیه مؤلفه شیخ عبدالله انصاری طبع اول تهران ۱۳۴۲ شمسی ص ۸۰) - شیخ جنید بغدادی (رح) در باره ایشان فرموده اند فکان ابو حاتم العطار ظاهره ظاهر التجار و باطنه باطن الابرار "نفحات الانس ص ۵۲). (۱۵۸) امام ابوالقاسم القشیری (رح) گوید که ایشان را در بیشه درنده ها دریده و خورده بود (رساله، قشیریه ص ۱۷).

و یگانه زمان خود بودند، از فرزندان جریر بن عبدالله الجبلی (۱۵۹) (رضی الله عنه) اند که ایشان را حضرت امیرالمؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه یوسف این امت نام کرده بود و حضرت شیخ امی بودند که در بیست و دو سالگی توفیق توبه یافته بکوه رفتند و بعد از هژده سال در چهل سالگی ایشان را میان خلق فرستادند و ابواب لدنی برایشان کشاده گشت، زیاده از سیصد کاغذ در علم توحید و معرفت و علم سرو حکمت تصنیف کرده اند که هیچ عالم و حکیم بر آن اعتراض نکرده است و این تصانیف همه به آیات و احادیث مؤید و موافق است و اشعار عالی در تصوف دارند و چهل و دو فرزند حضرت حق سبحانه بحضرت شیخ کرامت فرموده بود، سی و نه پسر و سه دختر مانده اند (الف) و این چهارده پسر همه عالم و عامل و کامل صاحب تصانیف و کرامات بوده اند، در شصت و دوسالگی می فرمودند تا حال صد و هشتاد هزار بدست او توبه کرده اند و شیخ ظهیر الدین عیسی (رح) که از فرزندان ایشان اند در کتاب رموزالحقائق آورده اند که تا آخر عمر بدست پدرم شش صد هزار کس توبه کرده اند و از حضرت شیخ ابو سعید ابوالخیر (رح) خرقه داشته که از صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه بایشان رسیده بود در آن طاعت میکردند و مامور گشتند که آن خرقه را بحضرت شیخ احمد جام (رح) رسانید، فرزند ابوطاهر را وصیت کردند که بعد از وفات من بچند سال جوانی نوظ و بلند بالا، ازرق چشم احمد نام به خانقاه

(الف) و بعد از وفات وی چهارده پسر و سه دختر باقی مانده بودند و این چهارده پسر همه عالم الخ (نفعات الانس ص ۳۵۷ و این درست است).

(۱۵۹) جریر بن عبدالله الجبلی رضی الله عنه : ابن عبدالبر نوشته است که جریر (رض) چهل روز قبل از وفات النبی صلی الله علیه و آله وسلم مشرف باسلام شده (استیعاب ذیل ترجمه احوال جریر بن عبدالله الجبلی) ولی حافظ ابن حجر عسقلانی از شعبی (رح) روایت جریر (رض) نقل کرده است "قال قال لنا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان اخاکم النجاشی قدمات اخرجه الطبرانی و این دلالت میکند برین که حضرت جریر (رض) قبل از دهم هجری مسلمان شده بود زیرا که وفات نجاشی پیش ازین بود (الاصابه فی تمییز الصحابة طبع مصر ۱۳۲۳ هـ ج ۱ ص ۲۴۲) و بروایت ابراهیم بن اسماعیل الکلبلی قد جریر (رض) شش ذراع بود امیرالمؤمنین علی کرم الله و جبه ایشانرا بر سالت پیش امیر معاویه رضی الله عنه فرستاده بود- در قرقیسا سکونت ورزیده و هم آنجا در سال پنجاه ویک و بقولی پنجاه و چهار هجری وفات یافت (ایضاً).

تو در آید و تو در میان یاران نشسته باشی، آن خرقة را باویده - بعد از وفات حضرت شیخ ابو سعید ابوالخیر ابو طاهر (رح) بخواب دیدند که والد ایشان با جمعی از یاران بتعجیل می روند و پرسیدند که یا شیخ! چه تعجیل است؟ فرمودند تو نیز برو که قطب اولیاء می رسد - چون روز دیگر ابو طاهر (رح) در خانقاه خود نشسته بود جوانی بآن صفت که شیخ فرموده بود در آمد، شیخ ابو طاهر (رح) در حال دریافت، اعزاز و اکرام قام نمودند، اما آنچه مقتضای بشریت است متفکر گشتند که خرقة پدر را چون از دست بدهم، حضرت شیخ جام (رح) گفتند "ای خواجه! در امانت خیانت روا نباشد" شیخ ابو طاهر (رح) را وقت خوش شد، برخاست آن خرقة را بدست خویش بحضرت جام (رح) پوشانیدند - گویند که آن خرقة را بیست و دو تن پوشیده بودند، آخر بحضرت شیخ حواله شد و بعد از آن کس نداشت که آن خرقة چه شد؟ - ایشان بایشیخ ابو طاهر (رح) صحبت داشتند و خواجه مودود چشتی (رح) را نسبت ارادت به خدمت شیخ بود - از حضرت شیخ پرسیدند که ما مقامات مشائخ شنیده ایم و کتب ایشان دیده ایم، از هیچ کس مثل این حالات که در شما ظاهر میشود نشنیده، فرمودند که ما در وقت ریاضت هر ریاضتی که من دانستم که اولیاء خدا کرده اند بجا آوردم و بر آن مزید نیز کردم، حق سبحانه و تعالی بفضل و کرم خود هر چه به همه ایشان داده بود بیک بار به احمد (رح) داد و ولادت ایشان در سال چهار صد و چهل و یک هجری بود و مدت عمر شریف نود و پنج سال و قبری در موضع خرچرد جام است. (۱۶۰)

### حضرت مولانا عبدالرحمن جامی قدس الله سوه :- لقب

ایشان عماد الدین است و لقب مشهور نورالدین است و نام و الد (الف) ایشان احمد بن محمد دشتی بود و جد ایشان شمس الدین دشتی از مشاهیر اهل علم و تقوی بود و

(الف) غح، عر، مظ - نام ایشان محمد دشتی بود، و آنکه در متن اختیار کردیم درست است، کنافی مقدمه، نفحات الانس مرتبه مهدی توحیدی پور ص ۱۵۵.

(۱۶۰) غح، عر، مظ - خر صرد رجام (درست نیست) - خر جرد جام فتح اول و تسکین ثانیه جیم مکسوره وراء ساکنه و دال، قصه ایست نزد بوشنج در هرات واقع است (معجم البلدان ج ۲ ص ۲۵۷)

بسبب بعضی حوادث از وطن بولایت جام آمده اند و بامر قضا و فتوی اشتغال نمود و آباء ایشان در ولایت جام ساکن می بودند- در کتاب سجلات و قبالات عبارت دشتی می نوشته اند چون رخت اقامت به هرات کشیده اند لفظ جام بجای آن رقم می دیده اند و دشت محله ایست از محلات اصفهان، حنفی المذهب بودند و آنچه میان خلق عام است که ایشان نقل به مذهب امام شافعی (رح) کرده اند خلاف واقع است- افضل از مریدان سعد الدین کاشغری (رح) است، فرموده اند که شهبازی بهنگ ما افتاده است- پسه واسطه بخواجه بزرگ (رح) می رسد- هرگز اظهار کرامات و درویشی نمی فرمودند و می گفت که بر کشف و کرامات اعتماد نیست و خود را گاه در لباس علم ظاهری و گاه در صفت شعر و شاعری پنهان می داشتند و می فرمودند که ستر حال شرط این طریقه است و در هیچ نفس از شغل باطنی خالی نبودند ولادت ایشان در جام است در بیست و دوم شعبان سال هشت صد و هفت و دو هجری بود و مدت عمر شریف هشتاد و یک سال، وفات ایشان بعد از وفات حضرت خواجه احرار (رح) به سه سال است در هشت صد و نود و هشت هجری هژدهم ماه محرم روز جمعه در وقت آذان و قبر ایشان در هرات است متصل قبر پیر خود.

### مولانا عبدالغفور لاری رحمه الله علیه- لقب ایشان رضی الدین

و اصل ایشان از لار است مرید کامل و شاگرد رشید مولانا عبدالرحمن جامی (رح) اند و حضرت مولانا جامی در باب ایشان فرمودند، بیت:

آنجا که فهم دانش مرغی بود شکاری

باز است تیز پرواز عبدالغفور لاری (رح)

و حضرت مولانا جامی مرید کم گرفته اند و می فرموده اند که یک مرید کامل باشد پس است و این اشاره بمولانا عبدالغفور (رح) است که کامل بودند و ایشان را در علوم ظاهری و باطنی قدرت تمام بود و حاشیه شرح ملا و نفحات الانس نوشته اند و



حل مشکلات و لغات آنرا نموده اند و کمال محبت و اخلاص در خدمت پیر خود داشته اند و روز وفات حضرت مولانا جامی قدس الله سره در خدمت بودند، فقیری بعد از وفات مولانا عبدالغفور علیه الرحمة و الغفران بچند روز شبی ایشان را بخواب دیده و بخاطرش آمده که از دنیا رحلت کرده اند پیش رفته و سلام کرده و جواب شنیده، بعد از آن پرسیده که مخدوما! چون بدار آخرت نقل کردید از سر توحید و نسبت معیت وی (الف) باشیاء که حضرت شیخ محی الدین ابن عربی (رح) در آن سخن گفته اند و غلو کرده شما را چه معلوم شد؟ فرموده اند که چون باین عالم آمدم مرا با حضرت شیخ ملاقات و اقع شد و از ایشان سر این مسئله پرسیدم، فرمودند که سخن همان است که نوشته ام، باز آن فقیر پرسیده که آیا در عالم آخرت عشق و عاشقی و تعلق خاطر به مظاهر جمیله می باشد فرمودند که چه میگوی؟ مذاق و عاشقی آنست که اینجا است زیرا که حسن عالم اجسام که از ترکیب اجزای مختلفه حاصل میشود زود زود متغیر و متبدل میگردد بواسطه ضدیت آن اجزاء بایکدیگری و بر آن سبب عشق زائل می شود و تعلق خاطر نمی ماند، اما حسنهای این عالم از جمیع بسائط حاصل شده قابل فنا و زوال نیست و هر گز تغیر و تبدل نمی پذیرد چه میان اجزای آن ضدیت و مخالفت نیست، لاجرم اینجا عشق و عاشقی بر قرار است- غایتش آن که در ابتدای انقطاع روح از بدن بواسطه علاقه و انسی که روح را به بدن میباشد دوسه روزی تشویشی بجوهر روح راه می یابد، اما چون صاف و پاک میشود باز همچنان بر سر مذاق و عاشقی میآید- چون ایشان این سخنان فرمودند آن فقیر فرموده آنچه شما فرمودید از جمله اسرار آخرت است و میگویند اموات ماذون نیستند بافشای اسرار آخرت، این چگونه است؟ گفتند "آن سخنی است واهی که عوام میگویند و اصلی ندارد زیرا که مردم در واقعات بسیار پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و کبرای این امت را دیده اند و از ایشان غرائب و عجائب عالم آخرت معلوم کرده و اگر افشای

اسرار آخرت جائز نبود قرآن و حدیث بآن ناطق نبودی -" بار دیگر در همان ایام آن فقیر در خواب دیده که خدمت مولوی بیمار اند، بخاطرش گذشته که آیا درین چه سر است که دوستان حق تعالی اکثر اوقات با بلیات مبتلامی باشند، فرمودند که سرش آنست که امراض و ریاضات موجب تنقیه، دماغ و تصفیه، قوی دماغ است و چون دماغ تنقیه می یابد هر آینه متعلق این قوت دماغی می شود آن نور مطلق بسیط که محیط جمله موجودات است و مقصود همه ممکنات (الف) و ظهور این معنی مخصوص نیست به بعضی دون بعضی بلکه من و تو و هر فردی از افراد انسانی را که این تنقیه و تصفیه دست دهد آن نور متعلق بقوت دماغی وی متعلق میشود و وفات ایشان بعد از طلوع آفتاب روز يك شنبه پنجم شعبان سال نه صد و دوازده هجری بود و قبر ایشان متصل قبر حضرت مولانا (ب) در خیابان هرات است، سعادت مریدی که بعد از مردن در خدمت پیر خود باشد.

### حضرت مولانا پیر علی هجویری رحمة الله علیه - کنیت

ایشان ابوالحسن است و نام پدرش عثمان بن علی الجلابی الغزنوی است و مرید شیخ ابوالفضل بن حسن الختلی (رح) و ایشان مرید حصری (رح) و ایشان مرید شبلی اند و شیخ ابوالقاسم گرگانی و شیخ ابوسعید ابوالخیر و شیخ ابوالقاسم قشیری (رحمة الله) و بسیاری از مشائخ را دیده اند و حنفی مذهب بودند و اصل ایشان از غزنین است و جلاب و هجویر هر دو محلی است از محلات شهر غزنین که انتقال کرده اند از یکی بدیگری و قبر والد بزرگوار ایشان در غزنین و حضرت پیر علی هجویری (رح) را تصانیف بسیار است اما کشف المحجوب مشهور و معروف است و هیچ کس را بر آن

(الف) مکنونات (رشحات ج ۱ ص ۳۰) (ب) یعنی مولانا عبدالرحمن جامی رحمة الله علیه

جای سخن نیست و خوارق و کرامات ایشان زیاده از حد و نهایت است بارها بر قدم تجرید و توکل سفر کرده اند و بعد از سیاحتی بسیار در دارالسلطنت لاهور رسیده اقامت ورزیدند و اهل آن دیار همه مرید و معتقد ایشان شده اند، وفات ایشان در سال چهار صد و پنجاه و شش و بقولی شصت و چهار هجری بود و قبر ایشان در میان شهر لاهور مغربی قلعه واقع شده.

### حضرت مولانا جلال الدین رومی (رح): مشهور به مولوی رومی

اند. نام ایشان محمد بن بهاء الدین، ولد واصل ایشان از بلخ است و نشو و نما در روم بود و مرید پدر خود اند گویند که هر روز چهار صد طالب علم پدرس ایشان می شدند- اشعار ایشان سراسر معرفت، گویند در سن شش سالگی بعد از سه روز یک بار افطار میکردند و در همین سن روزی با کودکی چند بر بام های خانه سیر میکردند، یکی از کودکان گفت بیا ازین بام بر آن بام جهم، مولانا فرمودند که این نوع حرکت از سکر و کبر می آید (الف) حیف باشد که آدمی باینها مشغول میشود، اگر در جان شما قوت است بیائید تا سوی آسمان برویم- درین اثناء از نظر کودکان غائب شدند، کودکان فریاد برآوردند، بعد از لحظه ای رنگ دگرگون شده و چشم متغیر گشته باز آمدند و گفتند در زمانی که با شما سخن می کردم دیدم که جماعتی سبز قبایان مرا از میان شما گرفتند و گرد آسمانها گردانیدند و عجائب و ملکوت را بمن نمودند، چون فریاد و فغان شما شنیدند باز آوردند- ولادت ایشان در ششم ربیع الاول سال شش صد و چهار هجری واقع شده و وفات ایشان در وقت غروب آفتاب

(الف) این نوع حرکت از سگ و گربه و جانوران دیگر می آید (نفحات الانس ص ۴۵۹)

پنجم جمادی الاخری سال شش صد و هفتاد و دو هجری، و قبر ایشان در  
قرنیه است. (۱۶۱)

### شیخ محی الدین ابن عربی قدس الله روحه، نام ایشان محمد و

هو ابن علی ابن عربی است و نسبت خرقة ایشان به يك واسطه به حضرت غوث  
الثقلین (رح) می رسد و این نسبت از شیخ ابو محمد القصار الهاشمی (رح) است و  
بعضی گفته اند که بی واسطه مرید حضرت غوث الثقلین (رح) اند و اما بیک واسطه

سع ۳۱۲

نیز گفته اند و قول اول اصح است و نسبت دیگر ایشان در خرقة به حضرت خضر علیه  
الصلوة والسلام می رسد بی واسطه و در اصطلاحات کاشی نوشته اند که شیخ محی  
الدین ابن عربی (رح) در کتاب الملابس خود ذکر کرده اند که خرقة تصوف را از دست  
ابوالحسن علی بن عبدالله بن جامع (رح) پوشیده ام و او از خضر علیه السلام و در  
نفحات الانس مذکور است که تصانیف (۱۶۲) شیخ از پانصد زیاده است، گفته اند که  
شیخ محی الدین (رح) را با شیخ شهاب الدین سهروردی قدس الله سرهما اتفاق  
ملاقات و اجتماعی افتاد، هر يك از ایشان در دیگری نظر کرد بی آنکه کلام در میان  
واقع شود از يك دیگری مفارقت نمودند ایشان را از حال شیخ شهاب الدین (رح)  
پرسیدند، گفتند "مردیست که از سر تا قدم پر از سنت رسول الله صلی الله علیه  
وآله وسلم است" و شیخ شهاب الدین (رح) را از حال ایشان پرسیدند، "فرمودند وی  
دریای حقائق است" - ولادت ایشان در مرسیه از بلاد اندلس شب دوشنبه هفدهم

(۱۶۱) اگر چه در هر چهار نسخه قرنیه نوشته است ولی "قرنیه" درست است و قرنیه یکی از بزرگترین  
شهرهای اسلامی است، بقول ابن الهروی همانجا قبر افلاطون حکیم معروف در کنیسه ای که در  
جنب جامع واقع است و این موضع شهر قیروان بوده (معجم البلدان ج ۵ ص ۴۱۵).

(۱۶۲) شیخ فقیر الله (رح) از شیخ ابن العربی (رح) در باره تصانیف ایشان نقل میکند که تصانیف وی  
بسیار است که بزرگترین آنها مشتمل بر بیش از صد مجلد است، دوصد و هشتاد و پنج تصانیف  
خویش را نام برده و گفته که تصانیف من علاوه ازین هم است "ان" تصانیفی کثیره و اصغرها جرما  
کراسه و اکبرها ما یزید علی مائة مجلد و ما بینهما ثم ساق اسماً تصانیفه فعددها خمسة و ثمانین  
و مأتین ثم قال ولی تصانیف غیر ذلک انتهى (قطب الارشاد طبع بمبئی ۱۳۳۵ هـ ص ۴۹۴).

رمضان سال پانصد و شصت (الف) و سی و هشت یا پانصد و شصت هجری وفات ایشان در شب جمعه بیست و دوم ربیع الآخر سال شش صد و سی و هشت در دمشق بوده قبر ایشان در جبل قاسون که (۱۶۳) الحال به صالحیه شهرت دارد و فی عقائد السنّیه ان المشهور ان التوحید عند العامة عبارة عن النفی الالهیة عما سوى الله تعالى و اثبات لله واحده كما هو مدلول كلمة التّوحید و امّا عند الخاصة فهو عبارة عن اضمحلال وجود ما سوى الله تعالى من الكائنات بحيث لا يتشاهد و الا و جود الله واحد كما لا يتشاهد فی النهار من الكواكب الا الشمس هو التوحید للعارفين الواصلين الى درجة الکمال و ايضاً منه قال بعض الافاضل و ان انكشف على اهل الحقيقة اسرار الامور فی حال غلبات السّکر نظروا و تأملوا بعد الافاقه فان و افق الشّریعة ما شاهدوه قرروه و ان خالفها اولوه بما لا يطابق الشّرع کالایات المتشابهات المخالف من حيث و الظاهر من المحکّمات مثل قوله تعالى "لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَلَا يَتَّبِعُهُ" (ب) و وقوع المتشابهات فی الكشف فانه ابتلاء قلوب العارفين كما ان وقع المشابهة (ج) فی الشّرع - ابتلاء قلوب الراسخين و لهذا قال احدهم فی حال غلبة السّکر انا الحق و قال الآخر سبحانه ما اعظم شأني و قال الآخر ليس فی جنتي (د) الا الله فلما خفف عنهم سکر هم انكروا و مدلول ذلك المقابل بل انكروا شعور هم بصدور هذه الاحوال عنهم و اعترفوا بان حقیقتها كفر و ضلال و اعتذروه بان العبارة قاصرة عن بیان هذه الحال و فی رسالة القشیرية و من شرط الولی ان یكون محفوظاً كما ان الشرط النّبی ان یكون معصوماً فلكل من كان علیه للشّرع اعتراض فهو معذور

(الف) پانصد و شصت هجری (کذا فی اردو و دائر المعارف الاسلامیه ج ۱ ص ۶۰۵) (ب) غج - یبعد، قیاساً - یعتبر (ج) سع - المتشابهه (د) سع، مظ - فی الجنّة - اصلاً "فی الجبهه" است و این قول شیخ ابوالسعید ابوالخیر (رح) است.

(۱۶۳) جبل قاسون:- در جوار شهر دمشق کوهی است مشرف که در آن آثار انبیاء (علیهم السّلام) و کهوف زیادی و در دامن آن مقبره اهل صلاح و اقع است و این کوهی معظم و مقدس بشمار میرود - در آنجا کهنی است که بنام "مغارة الدّم" شهرت دارد و گویند که آنجا قابیل برادرش هابیل را به قتل رسانیده بود و همانجا نشان آن دم تا حال باقی است و هم در آنجا کهنی است که آنرا "مغارة الجوع" میگویند و گویند آنجا چهل نبی (علیهم الصّلوٰة و السّلام) فوت شده اند - (معجم البلدان ج ۴ ص ۲۹۶).

مخاضع، قصد ابو يزيد البسطامي قدس الله سره و بعض من وصف بالولاية فلماً دخل  
 فى المسجد قعد ينتظر من خروجه مخرج الرجل و رمى بذاقه جانب القبلة فالنصرف  
 ابوزيد ولم يسلم عليه و قال هذا رجل غير مأمون (الف) عليه ادب من آداب الشريعة  
 فكيف يكون ولى الله على اسرار الحق وفى التفسير بحقائق ليس للطالب ان يلتفت  
 فى اثناء سلوكه الى اخذ مرتبة فانه للطالب سم قاتل و يعتبر بان له شيخ يقتدي به  
 بل اذا راي له شيخه رتبة الشيخوخه فيثبت باشارة الحق عزوجل فى مقام التربية  
 فحينئذ يجوز له ان يكون هادياً مرشداً للمريدين باحتياط وافر فاماً فى زماننا فقد  
 الامر الى ان من لم يكن قط مريد يدعى الشيخوخة و يخبر بالشيخوخة للجهال و اهل  
 الظلال حرصاً لانتشار ذكره و شهرته و كثرت مريديه و قد جعلوا هذا الشأن العظيم لعب  
 الصبيان و ضحكه الشيطان حتى يتوار ثون كل ما مات و احد منهم يجلسون ابنه  
 مكانه صغيراً او كبيراً و يلبسون منه خرقة و ينزلون منازل المشايخ فهذا مصيبة قد  
 عمت و قيل هذا الطريقة قد تمت فاند رست آثارها و انطمست انوارها و كل حقيقة  
 ردتها الشريعة فهى زندقة انتهى- و فى بعض كتب الصوفية من شرائط اهلية الحقائق  
 ان يكون معمرّاً لاوقات بالعبادات الظاهرات كا لاورادات و الاذكار التى وضعتها (ب)  
 المشايخ و ان الا يعتقد شيئاً يخالف باعتقاد اهل السنة و الجماعة وفى العوارف كل  
 حقيقة ردتها الشريعة فهى الزندقة و فى شرح هداية الاذكياء كان المشايخ العارفين  
 كانوا على اهل السنة و الجماعة موافقين للعلماء المجتهدين و هل رأيت او سمعت ان  
 مبتدعاً وصلى الى مقام من مقامات ارباب الكمال- قال الشيخ عبدالله بن ابى بكر ما  
 عندنا طريق الى الله كالشريعة و هى الاصل و الفرع و قال ابوالحسن النورى رحمة الله  
 عليه من رأيت يدعى مع الله حالة تخرج عن حد العلمى الشرعى فلا تقرب منه و  
 الحقيقة بلا شريعة ضائعة قاطع الطريق المرء و قال قدوة المشايخ شيخ ابوالنجيب قدس  
 الله سره فى آداب المريدين و اما شطحيات المحكية من ابا يزيد (رح) و غير ذلك عند

غلبة السكر و غلبات الوجد فلا قبول لها ولارد لها انتهى - قال الامام الحجة الاسلام  
 فى منقذ من الضلالة قد تحصل للسالكين المكاشفات و المشاهدات حتى انهم و هم فى  
 يقظتهم يشاهدون الملائكة و ارواح الانبياء عليهم الصلوة و السلام و يسمعون منهم  
 اصوات و يقتبسون منهم فوائد ترقى فى الجال من مشاهد الصور و الامثال الى درجات  
 يضيق عنها نطاق النطق فلا يحاول معبراً ان يعبر عنها الا ان يشتمل لفظ على خطأ  
 صريح لا يمكنه الاحتراز عنه وعلى الجملة ينتهى الامر الى القرب يكاد يتخيل منه  
 طائفة الحول و طائفة الاتحاد يدل و طائفة الاصول و قد بينا وجه الخطاء فى القصد  
 الاقصى لا ينبغي ان يقول القائل ان العبد صار هو الرب و ان الرب حال فى العبد  
 والعبد حال فى الرب تعالى الارباب عن قول الظلمين و تنزه سبحانه ان يدل مجرى  
 اللسان فى حقه بامثال هذه المحالات ثم قال فيه فاعلم ان السلوك هو تذهيب الاخلاق  
 و الاعمال و المعارف و ذلك اشتغال العبد و بعبارة الظاهر و تصفية الباطن فيستعد  
 للوصول الى ان ينكشف له حلية الحق و يسير متسفرقاً به ولا يلتفت الى نفسه و  
 ينسلخ عنها بالكلية فيكون كانه هو ذلك عند الوصول لانه هو يتحقق و فرق بين قولنا  
 كانه هو و بين قولنا هو (الف) هو لكن قد يعتبر عن الاول با لآخر كما ان الشارع تارة  
 يقول كانا من اهوى و تارة يقول انا من اهوى و هذه منزلة قدم فان من ليس له قدم  
 راسخة فى المنقولات و ربما لم يتمزله قدم راسخة فى المعقولات و ربما لم يتمزله احد  
 هما عن الآخر فينتظر انه هو غلط النصارى فى عيسى عليه الصلوة و السلام فقالوا  
 هو الله كل هو غلط غلط من ينظر الى مرآة انطبع فيه صورة متلونة فينظران  
 تلك الصورة هى صورة المرأة و ان ذلك اللون لون المرأة و هيئات بل المرأة  
 فى ذاتها كونها و شأنها قبول صور الالوان على وجه تخايل الى الناظرين الى  
 ظاهر الامر ان ذلك هو صورة المرأة انتهى - فقال عن الشيخ الاسلام شهاب الدين  
 احمد البرنسى رحمة الله عليه حذر الناصحون من تلبيس ابن الجوزى وفتوحات

الحاتمی و کتب ابن سبعین و ابن الفارض و ابن الجلا و ابن دواسین و العفیف للمستانی و مواضع من احیاء العلوم للفضالی و معارج السالکین له و المنقذ من الضلال و مواضع من قوة القلوب لابی طالب مکی و کتاب السهروردی و نحوهم، فلزم الحذر من موارد الغلط و لایجتنب الجملة و الثانی هو الذی رغب الناصحون فی مطالعتها و قرأتها و اقرارها بشرط الالهية كما لکتب العطائية مثل التنویر فی اسقاط التدبیر و کتاب الحکم مع شروحه و کتاب منازل السائرین للشیخ عبداللہ الفارمی (الف) رحمة الله علیه انتهى- قال الشیخ ابواللیث رحمة الله علیه نظرت فی الکتب التی صنفها المتقدمین فی علم التوحید فوجد بعضها للفلاسفة و ذلك خارج عن الدین المستقیم لایجوز النظر فی تلك الکتب و لایجوز امساکهم من الغرائب و ایضاً قال وجدت تصانیفاً كثيرة فی هذه الفن للمعتزلة مثل عبدالجبار الرأزی و الجبار و الکعبی و النظامی و غیرهم لایجوز امساک تلك الکتب و النظر فیها کیلا یحدث الشکوک و یتمكن الوهم فی العقائد و كذلك الجسمية صنفها کتباً فی هذه الفن مثل هیضمة و امثالها لا یجوز النظر فی تلك الکتب و امثالها فانهم شرار اهل البدع من المطالب و امثال الفلاسفة اسحاق کندی و اسفرازی و امثاله فانم مشحونة الشر و الضلالة من المطالب.

### شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی قدس الله سره، کنیت ایشان

سع ۳۱۷ ابو محمد و ابوا لبرکات است و نام پدر ایشان و جیه الدین بن کمال الدین علی شاه و باصل از ملتان اند و (۱۶۴) در علوم ظاهر و باطن و فقه و حدیث و اصول و فروع عالم و کامل و قطب و غوث، در عهد خویش شیخ الاسلام و از بی نظیران روزگار و

(الف) مصنف منازل السائرین خواجه عبداللہ انصاری الهروی (رح) است (رجوع کنید به دائره معارف شرق مؤلفه عبدالحسین سمعیدیان طبع تهران ۱۳۵۸ ج ۱ ص ۳۷۱).

(۱۶۴) ج ایشان کمال الدین علی شاه قریشی از مکه بخوارزم و از آنجا به ملتان آمده سکونت ورزیدند- چون پسرش و جیه الدین جوان شد با دختر مولانا حسام الدین ترمذی (ح) عقد نکاح بسته و از بطن وی در سال ۵۷۸ هـ خواجه بهاء الدین زکریا (رح) متولد شد (حدیقه الاولیاء ص ۱۴۸)- فرشته همین تاریخ نوشته است (وک به ارده دائره المعارف الاسلامیه ج ۵ ص ۹۴) ولی در دیگر مصادر مثلاً نزاهة الخواطر و تذکره بهاء الدین زکریا ۵۶۶ هـ و مؤلف آئین اکبری ۵۶۵ هـ نوشته است.



حنفی المذهب بوده اند، از اکمل مریدان و اجل خلفاء و جانشین شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی (رح) اند و صاحب کشف و کرامات عالییه و خوارق ظاهره بوده اند- گویند که چون از سفر حج مراجعت نمودند به بغداد رسید شیخ الشیوخ را دریافته مرید شدند و طریقه خرقه پوشیدن ایشان چنین است که بعد ازین که بخدمت شیخ الشیوخ در پیش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر پای ایستاده و در آن خانه طناب بسته و خرقه چند بر آن طناب آویخته است و آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم مرا طلبید ندو شیخ الشیوخ دست مرا گرفته بقدیم بوس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مشرف گردانیدند، آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اشارت به خرقه ای از خرقه ها که آویخته بود فرمودند، گفتند "مر این خرقه را به بهاء الدین بیوشان" شیخ الشیوخ آنچنان کردند علی الصبح شیخ الشیوخ بر خاست مرا اندرون طلبیدند، چون در خدمت ایشان رسیدم (الف) در همان خانه همان خرقه بر طناب آویخته دیدم، شیخ الشیوخ برخاسته و خرقه ای که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم اشارت فرموده بودند مرا پوشانیده گفتند "بهاء الدین این خرقه حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم است، من در میان بیش نیم و کسی را بی اجازت نتوانم داد" و از حضرت شیخ الشیوخ به ملتان آمده متوطن شده و بارشاد طالبان مشغول گشته اند و خلق بسیار از برکت قدوم ایشان به هدایت رسیدند و اهل آن دیار همه مرید ایشان اند و کرامات و خوارق ایشان ظاهر است ولادت ایشان در سال پانصد و شصت و شش هجری در قلعه کوٹ کدوری (۱۶۵) روی داده، وفات ایشان روز پنجشنبه بعد از ادای ظهر هفتم ما صفر ملتان است در حصار قدیم (۱۶۶)

### خواجه حافظ شیرازی قدس الله سره- نام شریف ایشان محمد

(الف) سع، عمر مظ - رسیدند

(۱۶۵) در از کار ابرار و سیر العارفین و حدیقه الاولیا "کوٹ کروڑ" نوشته است و این اولین قلعه جاتی است که سلطان محمود غزنوی قبل از تسخیر هندوستان فتح کرده بود (رجوع کنید به از کار ابرار ص ۵۵ - سیر العارفین ص ۱۴۴).

(۱۶۶) مقبره شیخ بهاء الدین زکریا (رح) در ملتان است در گوشه شمال شرقی قاسم باغ، در همین مقبره

است ولقب شمس الدین حضرت مولانا عبدالرحمن جاسی (رح) فرموده اند با وجود آنکه معلوم نیست که بظاهر دست ارادت به پیروی داده باشد اما ایشان را "لسان الغیب" گفته اند و آثار حقائق و معارف در دیوان ایشان بسیار است و در تذکره عبدالقادر بدوانی از خدمت نظام الدین ابتهی (الف) نقل کرده است که حافظ مرید خواجه بهاء الدین نقشبند (رح) است - وفات خواجه در سال هفت صلونود و دو هجری بود و قبر وی در شیراز است.

**شیخ سعدی رحمة الله علیه**؛ لقب ایشان مشرف الدین و نام مصلح الدین بن عبدالله است و تخلص سعدی، در علوم ظاهر و باطن و نظم و نثر کامل و مجاوز بقعه شریفه شیخ ابو عبدالله خفیف (رح) بودند قدس الله سره و بارها بزیارت حرمین الشریفین پیاده رفتند و در اکثر اقالیم گشته اند و به هندوستان بتان را شکستند و صحبت شیخ شهاب الدین سهروری (رح) و بسیار از مشائخ دریافته اند و در بیت المقدس و بلاد شام مدتی سقایه کرده اند - وقتی با یکی از اکابر سادات فی الجمله گفتگوی واقع شده آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را بخواب دید که او را عتاب کرد، چون بیدار شد پیش او آمد و عذر خواست و تصانیف ایشان مشهور

--> پسر بزرگش شیخ صدرالدین عارف (رح) هم مدفون است - این مقبره را شیخ بهاء الدین (رح) با هزینه شخصی خود تعمیر کرده بود (رجوع کنید به احوال و آثار بهاء الدین زکریا ملتانی رحمة الله علیه مرتبه دکتر بانو شمیم محمود زیدی، طبع مرکز تحقیقات فارسی ایران پاکستان ۱۹۷۴ م ص ۴۶ بحواله تاریخ بخش ملتان ص ۶۴) در باره تاریخ وفات شیخ اختلافات زیادی وجود دارد - اقوال مؤلف خلاصة العارفین (ص ۱۷۱) سفینه الاولیاء (ص ۱۱۵) نزهة الخواطر (ص ۲۳۴)، منبع البرکات (ص ۶۶)، به همین تاریخ موافق اند - مؤلف سرزمین هند (ص ۶۶) انوار العارفین (ص ۹۹)، آئین اکبری (ص ۲۰۷) و مرقع ملتان (ص ۲۱۲) سال ۶۶۵ نوشته اند، در حالیکه تذکره اولیای هند (ص ۱۳۱)، تذکرة الشعراء (ص ۲۸) و فهرست موزه بریتانیه (محل متعلقه) سال وفات او را ۶۶۱ هـ نوشته اند و روی مقبره شیخ هم همین تاریخ حک شده است - در مخبر الراصلین (ب ۳۰) شاهباز مقام علین = ۶۶۶ هـ "و سرزمین ملتان (ص ۸۵) " شه بهاء الدین سید و اصلان ۶۶۶ هـ " مسطور است.

(الف) غح، عر، مظ - انتهی

مقبول است- وفات ایشان شب جمعه ماه شوال سال شش صد و نود هجری بود و قبرش در بیرون شهر شیراز است.

### شیخ بدیع الدین مدار رحمة الله علیه؛ لقب ایشان مدار است،

مرید شیخ محمد طیفوری شامی (الف) اند- نسبت ارادت ایشان بسبب کبر سن یا جهت دیگر به پنج یا شش واسطه بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم میرسد، (ب) غرائب احوال و عجائب اطوار و مقامات بلند و کرامات ارجمند داشته اند و برزگی شاه مدار زیاده از آن است که در تقریر و تحریر در آید- گویند که دوازده سال طعام نخورده اند و لباس که يك بار می پوشیدند دیگر احتیاج شستن نمی شد و همیشه سفید و پاکیزه می ماند- شیخ عبدالحق دهلوی (رح) نوشته اند که ایشان در مقام صمدیت بودند و آن مرتبه، سالکان است و از جهت جمال و کمال که حق تعالی ایشان را عطا فرموده بود، هر کرا نظر بر روی مبارک ایشان افتادی بی اختیار سجود کردی، ازین جهت همیشه برقعہ بر روی داشتی- وفات ایشان در ماه جمادی الاولی سال ششصد و چهل هجری بود و قبرایشان در موضع مکنپور که از توابع قنوج است واقع شد و هر سال در ماه جمادی الاولی که عرس ایشان است قریب پنج یاشش لکھ مردم مرد وزن و کبیر و صغیر از اطراف در آن روز بزیارت روضه شریفه ایشان با علمها بسیار جمع میشوند و همه نذر و نیاز می آرند و کرامات عجیب الحال نیز صادر می شود- (۱۶۷) پدر شاه مدار شیخ علی ابن شیخ طیفور ابن شاه قطب ابن اسماعیل بن محمد بن حسن بن علی طیفوری صغری بن بهاء الدین بن محمد شاه میر

(الف) غح، عر- شافعی ولی شامی درست است (رک اذکار ابرار) (ب) شیخ بدیع الدین مدار از شیخ محمد طیفور شامی و او از شیخ یحیی الدین شامی و او از امام عبدالله علمدار و او از صدیق اکبر رضی الله عنه (اذکار ابرار ص ۷۴)- محمد غوثی همین سلسله را قریب ترین قرار داده است

(۱۶۷) تذکره نگاران بعضی از حرکات و بدعات غیر شرعی را نیز به سلسله مداریه منسوب کرده اند چنانکه در اذکار ابرار مذکور است که مقلدین مشرب مداریه از محرمات شریعت پرهیز نمی کنند و برهنگی و بیحجابی در مشرب این گروه از نصف آخر قرن دهم هجری ظهور کرده است کلمه، توکل

بن بدرالدین طاهر الدین بن مطهر الدین بن عبدالرحمن ابو هريره رضى الله عنه و مادر ایشان بی بی حاجرہ بنت حامد بن محمود بن عبدالله بن احمد بن آدم بن محمد بن فخرالدین بن طيفور بن سراج الدین بن عبدالرحمن بن تیمور بن عبدالرشید بن عبدالجلیل بن محمود بن قیام الدین بن شمس الدین بن عبدالرحمن الشمس بن عبدالمجید بن عبدالرحمن باقى رحمهم الله و قبر مادر و پدر ایشان در موضع خیال است در ولایت حلب (الف) و تولد شاه مدار در شهر مذکور و عمر شاه مدار دویست و پنجاه و دو سال بود.

### حضرت شاه شجاع کرمانی قدس الله سره، کنیت ایشان ابو

فارس است و از ابنای ملوک اندو مرید ابوحفص حداد (رح) و بصحبت بسیاری از مشائخ رسیده اند چون ابوتراب نخشبی و ابودرع بصری (رحمهما الله) - گویند که شاه چهل سال نه خفتند، وقتی در خواب شد، حق تعالی را بخواب دید، پس ازان پیوسته خواب کردند چنانچه ایشان را خفته یا در طلب خواب می یافتند و شاه (رح) گفته اند که علامت صبر سه چیز است ترك شکایت و صدق رضا و قبول قضا و فوات ایشان بعد از دو صد و هفت هجری واقع شده.

س ۳۲۱

### حضرت مولانا محمد شیرین (ب) رحمه الله علیه، تخلص ایشان

مغرب (ج) است، مرید شیخ اسماعیل شبلی (د) اند و شیخ اسماعیل از اصحاب شیخ نورالدین عبدالرحمن اسفرائینی (رح) بودند - وفات ایشان در سال هشت صد و این

-- < کلّ يوم جدید و رزق جدید "و کلمه ترک الدنيا يوم ولنا فيها صوم" بر لوح افعال خویش ثبت کرده علاوه از قوت لایموت و پوشاک ما یحتاج که برای ستر عورت کفایت می کرد از جمله انواع طعام و پوشاک دست کش و مرفه الحال میبودند و درین حالت تخرید قدمی چند از حدود شریعت بیرون نهاده بجای ازار بند مشروع به خرقة ای چهار انگشت اکتفا نمودند که فقط برای پوشیدن اندام نهانی کفایت میکرد - علاوه ازین در بیان توحید کشفی غلو میکردند (تلخیص) از ذاکار ابرار ص (۷۴).

(الف) غغ، عر، مظ - جبل (ب) غغ، عر - شریف ولسی شیرین درست است، کذافی نفحات الانس ص ۱۶۹ (ج) مغربی (نفحات الانس ص ۶۱۹) (د) سیسی (ایضاً)

غزل از جمله اشعار ایشان است:

از جنبش بحر قدم برخاست موج بی عدد  
 وز موج دریای ازل برگشت دریای ابد  
 از موج بحر بیکران صحرا و دریا شد یکی  
 صحرا یقین دریا شود چون یابد از دریا مدد  
 اندر جهان بی عدد واحد احد نبود ولی  
 در خطبهء ملکی حمد احمد بود عین اخذ  
 لکن جهان جسم حیان گر چه شد از دریا عیان  
 بر روی بحر بیکران باشد چو بر دریا زند  
 اندر سرای لم یزل باشد ابد عین ازل  
 سر درهم آرد دایره از پیش بر خیزد عدد  
 اندر یکی بین صد نهان در صد (الف) یکی را بین عیان  
 از صد یکی گفتم بدان صد رازیک يك راز صد  
 من بر مثال ماهیم افتاد از دریا برون  
 باشد که موجی در رسد بازم بدریا در کند  
 وقتیکه آن خورشید ماو آن ماه و آن ناهیدما  
 از برج دل طالع شود وز اندرون سریر زند  
 آن آفتاب مشرقی پیدا شود از مغربی  
 گر مغربی ز آئینهء پنهان نباشد در نمود

### حضرت مولانا شمس الدین تبریزی روح الله روحه نام

شریف ایشان محمد بن علی بن مالک (الف) است - گفته اند "هنوز در مکتب بودم پیش سع ۳۲۲  
از بلوغ اگر چهل روز بر من می گذشت از عشق سیرت محمدی (ص) مرا آرزوی طعام  
نمی شد و اگر سخن طعام می گفتند بدست و سر منع ان میکردم (ب) - "مرید شیخ ابو  
بکر شال باف تبریزی (رح) اند و بعضی گفته اند مرید شیخ رکن الدین سنجاسی اند که  
پیر اوحد الدین کرمانی اند و بعضی گویند مرید بابا کمال خجندی (رح) بودند - حضرت  
مولانا عبدالرحمن جامی فرموده اند احتمال دارد که بصحبت همه رسیده اند و از همه تربیت  
یافته باشد. مولانا جلال الدین رومی (رح) را کمال یگانگی بایشان بود و همیشه باهم  
صحبت میداشتند و در اشعار خود همه ستایش ایشان کرده اند و اکثر در روز و شب بصوم و  
حال می نشستند - وفات ایشان در سال ششصد و چهل و پنج هجری.

### حضرت مخدوم جهانیان قدس الله سره نام ایشان سید جلال

است موافق نام جد ایشان، اول بار کسی که ازین قبیله از بخارا به هندوستان آمده جد  
ایشان سید جلال بخاری (رح) میگفتند - چون اینجا آمدند مرید شیخ بهاء الدین  
زکریا ملتانی (رح) شدند، از بزرگان و سادات صحیح النسب و جلیل القدر و جامع  
علوم ظاهری و باطنی بودند و ایشان را سه فرزند بوده اند یکی سید احمد و دوم سید  
بهاء الدین، سیم سید محمد و سید کبیر را دو فرزند رشید قابل و سعادتمند بوده یکی سع ۳۲۳  
قطب و غوث وقت شیخ المشائخ و مشرف اهل زمانه و در روزگار یگانه مفرد اند، از  
بیان و عیان مخدوم جهانیان، دوم قتال (رح) که ایشان هم از اولیای کبار بوده  
اند - اگر چه مخدوم جهانیان را تربیت ظاهر و باطن پدر ایشان نموده اند اما مرید  
شیخ رکن الدین (۱۶۸) بن صدر الدین بن بهاء الدین زکریا ملتانی (رحمهم الله) اند و

(الف) ملک داد (رک به نفحات الانس و سفینه الاولیاء) (ب) نفحات الانس ص ۴۶۴  
(۱۶۸) شیخ رکن الدین (رح) در سال ۶۳۷ هـ تولد یافت و در سال ۷۳۴ هـ در گذشت و در مقبره ای که  
سلطان غیاث الدین (متوفی ۱۳۲۵ م) برای خودش ساخته بود مدفون گشت (احوال و آثار بهاء الدین  
زکریا ملتانی ص ۵۵)

در هر واری از برکت تربیت ایشان بکمال رسیده اند و یگانه روزگار گشته اند و مخدوم جهانیان ازین جهت گویند که روز عیدی بروضه شیخ بهاء الدین و شیخ صدر الدین (رح) رفته التماس عیدی کرد اند، آواز آمد که حق سبحانه و تعالی ترا مخدوم جهانیان کرد و عیدی توانست، چون بروضه شیخ رکن الدین (رح) رفتند ازین جا نیز همین آواز آمد- چون بیرون آمدند همه کس مخدوم جهانیان میگفتند- خوارق و کرامات زیاده از حد از ایشان بظهور رسیده و در مکه معظمه که رفتند با امام عبدالله یافعی (رح) (۱۶۹) ملاقات کردند و میان این عزیز اتحاد و محبت به مرتبه ای رسید که بالاتر از آن نباشد و از مکه معظمه به هندوستان باز آمدند و در دهلی بحضرت شیخ نصیرالدین چراغ دهلوی (رح) ملاقات نموده و خرقة متبرکهء سلسلهء چشت را از ایشان پوشیدند و لادت ایشان اول شب جمعه برات (?) هفت صد و هفت هجری و وفات ایشان وقت غروب آفتاب روز چهارشنبه عبدالاضحی سال هفتصد و هشتاد و پنج واقع شد و مدت عمر شریف هفتاد و هشت سال و سه ماه و بیست و شش روز و قبر ایشان در اوج ملتان است.

### حضرت شیخ فرید الدین عطار قدس الله سوه: اصل ایشان از

سع ۳۲۴

قریه کوکن (الف) است که (از) مضافات نیشاپور است و هشتاد و پنج سال در نیشاپور بوده اند و مرید شیخ (۱۷۰) مجدالدین بغدادی (رح) اند و ابتداء توبه بر دست

(الف) کد کن (تذکره دولتشاه سمرقندی، طبع تهران ۱۳۳۸ شمسی ص ۱۴۳- تاریخ ادبیات ایران مؤلفه ذبیح الله صفا، طبع تهران ۱۳۳۹ ج ۱ ص ۸۵۸)

(۱۶۹) امام عبدالله یافعی:- اسمش عبدالله بن اسد یافعی و ابو سعادت عفیف الدین لقب بود، در مکه معظمه و مدینه منوره بطور مجاور سکونت می ورزیدند، مصنف کتب بسیار بوده از قبیل "مرآة الجنان" که عموماً بتاریخ امام یافعی یاد میشود و در نسخه زیر نظر حواله جات از آن یافته میشود و "عبرة الیقظان فی معرفت حوادث الزمان" و "روضة الریا حین فی حکایات الصالحین" و "النظیم فی فضائل قرآن العظیم" و غیره- اشعار هم گفته است (نفحات الانس ص ۵۸۵).

(۱۷۰) اگر چه شیخ فرید الدین عطار (رح) خرقة تبرک از دست شیخ مجدالدین بغدادی یافته بود ولی دولتشاه سمرقندی اشارتی کرده به بزرگی دیگر شیخ قطب الدین حیدر که مرشد پدر شیخ عطار بود- شیخ عطار در طفولیت نظر از قطب الدین حیدر یافته و شیخ عطار حیدر نامه به جهت قطب عالم در ایام شباب بنظم آورده است- قطب الدین حیدر (رح) از ابدال بوده و مجذوب مطلق است،

شیخ رکن الدین آکاف (رح) کرده اند و صحبت بسیار از مشائخ کبار در یافته اند. و بعضی گفته اند که او اویسی اند، صاحب و جد و سماع و از برزگان صوفیه اند و حضرت مولانا عبدالرحمن جامی گفته اند که آن قدر اسرار توحید و حقائق و ذوق که در مثنویات و غزلیات عطار (رح) است در سخن هیچ يك ازین طائفه یافته نمی شود و تذکرة الاولیا والهی نامه و پسر نامه و منطق الطیر و غیره از تصانیف ایشان است- ولادت ایشان در شعبان سال پانصد و سیزده و وفات ایشان در سال ششصد و بیست و هفت هجری بود و بر دست کفار در یکصد و چهارده سالگی بدرجه شهادت رسیدند.

### حضرت حکیم سنائی غزنوی قدس الله سره، کنیت و نام ایشان

ابوالمجد مجدود ابن آدم است، از کبار شعراء صوفیه و مرید خواجه یوسف همدانی (رح) اند، چون در حدیقه حکیم بعضی ابیات نامعقول بود الحاقی است و بیان مبتدع است- در عشقیه آورده است که حضرت سنای قدس الله سره در گورستان سکونت داشت ناگاه بادشاه شهر بملاقات خواجه رسید و نشست، ساعتی متکلم شد و گفت "ای خواجه! شما را درین هزار گورستان چند سال است که در آبادانی با خلق نمی باشید و در طاعت ظاهر متابعت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم در نماز جمعه و جماعت حاضر نمی شوید" فرمودند "مدتی است سی سال که نفس سرکشی بی راه خود را در گورستان بند کرده ام و پاسبانی میکنم، اگر اندک ازین دایره پای بیرون نهم تفرقه از جمله اعضاء در مناهی می افتد و در خطرات افتد و چشم و زبان و گوش در حرکت آیند و کل اعضای رحمانی بحیوانی روی نماید" خواجه گفت قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم "من ذاق حلاوة العزلة والخلوة قد استغنی عن کل

---> یکصد و چهل سال عمر یافته از نژاد خانان ترکستان است، پدر او را شاهور نام برده و در سال ۵۷۹هـ رحلت کرد (تذکره دولتشاه سمرقندی ص ۱۴۴) روی هم رفته ابتدای توبه عطار (رح) بدست شیخ رکن الدین آکاف معروف و متفق علیه است و هیچ تذکره نگار در آن اختلاف نکرده است



حلاوة- وفات ایشان در سال پانصد و بیست و پنج هجری (۱۷۱) و همین تاریخ بر سر قبر ایشان نوشته اند.

### شیخ نصیر الدین چراغ دهلوی رحمة الله علیه، نام ایشان

محمود و اصل ایشان (از) (اوده) است و از کمال خلف و مریدان سلطان المشائخ نظام الدین اولیاء (رح) اند و در سن بیست و پنج سالگی ترک و تجرید اختیار نموده اند، ریاضتهای عظیم میکشیدند و در چهل سالگی بخدمت شیخ سلطان المشائخ رسیدند و حضرت شیخ را کمال محبت و اتحاد بایشان بوده و آن قدر خوارق و کراماتی که از ایشان بظهور رسیده از هیچ یکی از مریدان سلطان المشائخ ظاهر نشده و با وجود آنکه در سلسله سماع سماع و وجد متعارف است و پیر ایشان بسیار سماع و وجد میکردند، امّا شیخ نصیرالدین (رح) نفر مودند و میگفتند که خلاف سنت است و حضرت شیخ نظام الدین اولیاء (رح) را این سخن بد نمی آمد و میفرمودند که راست میگوید- نقل است که قلندری یازده زخم بوجود مبارک ایشان زدو در استغراقی که می بودند باز نیامدند و خون مبارک ایشان از وجود روان شد- چون مریدان را ازین حال خبر شد آمده قلندر را گرفتند و خواستند که ایذا کنند، شیخ فرمودند که هیچ کس مزاحم او نگردد و مبلغی باو انعام دادند که مبادا در وقت کارد زدن آزاری بدست او رسیده باشد و بعد ازین قضیه به سه سال وفات ایشان در هژدهم رمضان وقت چاشت سال هفتصد و پنجاه هجری روی داده و قبر ایشان در بیرون دهلی است.

(۱۷۱) تاریخ مذکوره، متن مطابق روایت تفحات الانس (ص ۵۹۸) است ولی هیچ دیگر از محققین آنرا تأیید نکرده است چنانکه رضاقلی هدایت در مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۲۵۴ سال ۵۹۰ ه و تقی الدین کاشی ۵۴۵ ه نوشته است و همین سال را مرزا محمد خان قزوینی مستند قرار داده است (رجوع کنید به حواشی چهار مقاله طبع کتابفروشی زوار تهران ۱۳۳۱ ه ص ۱۲۸) ولی مظاهر مصفا در مقدمه دیوان سنای طبع امیر کبیر تهران ۱۳۳۶، کلیه اقوال مختلفه را رد کرده سال ۵۳۵ ه را راجع دانسته است.

### حجة الاسلام حضرت امام محمد بن غزالی الطوسی رحمة

سع ۳۲۶ **الله علیه**، کنیت ایشان ابو حامد است ولقب زین الدین، اصل ایشان از طوس است و انتساب ایشان در تصوف بشیخ ابو علی فارمدی (رح) است، جامع بودند در علوم ظاهری و باطنی در وقت خود اعلم العلماء و مجتهد بودند و در مذهب امام شافعی (رح) بود و صاحب تصانیف بسیار بود مثل تفسیر مافوق التاویل که چهل مجلد است و احیاء العلوم و جواهر القرآن و کیمیای سعادت و غیر هم و برادر امام احمد غزالی، چون کتاب منحول، تصنیف کرد پیش اما الحرمین (رح) که (استاد) ایشان بودند بردند، امام الحرمین گفت "تو مرا زنده در گور کردی یعنی این کتاب تو مصنفات مرا پوشید" - ولادت ایشان در سال چهارصد و پنجاه و و وفات در چهاردهم جمادی الاخری پانصد و پنج هجری بود ومدت عمر شریف ایشان پنجاه و چهار سال و قبر در بغداد است.

### شیخ علی بن هیتی رحمة الله علیه، از کبار مشائخ اند و مرید

تاج العارفین ابوالوفا و ایشان مرید شیخ ابو محمد شنبکی و ایشان مرید شیخ ابوبکر بن هزار و ایشان مرید اویسی صدیق اکبر رضی الله عنه، پیوسته در خدمت حضرت شیخ غوث الاعظم قدس الله سره می بودند و فواید می گرفتند. و قتیکه آنحضرت (رح) فرمودند قدمی هذه علی رقبه کل ولی الله، اولی کسیکه بالای منبر رفت و قدم آنحضرت بر گردن خود نهاد و بزیر دامن آنحضرت در آمد و باین سعادت مشرف شد، این بودند گویند روزی حضرت غوث الاعظم (رح) (وعظ) می فرمودند، شیخ علی بن هیتی در برابر آنحضرت نشسته بودند، شیخ را خواب گرفت، غوث الاعظم (رح) اهل مجلس را گفتند خاموش باشید و از منبر فرود آمده در پیش شیخ با ادب ایستاده و جانب وی می نگرستند - چون علی (رح) بیدار شد آنحضرت گفتند که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم را در خواب دیدی گفت آری، غوث

الاعظم (رح) فرمودند من برای این با ادب ایستاده بودم، شیخ گفت آنچه من در خواب میدیدم آنحضرت به بیداری میداند و حضرت غوث الاعظم (رح) ایشان را بسیار ستایش میکردند و می فرمودند که هر کس که از اولیای الهی از علم غیب و شهادت داخل بغداد می شود او مهمان من است و من مهمان شیخ علی بن هیتی (رح) ام و چون شیخ از زیران که محل اقامت ایشان بود به ملازمت حضرت غوث الاعظم (رح) می رفتند به مریدان خود می گفتند خبر دار باشید و خاطر های خود جمع دارید که پینش سلطان می روم و چون بخدمت حضرت غوث الاعظم (رح) می رسیدند آنحضرت می فرمودند برای چه ملاحظه می کنید شما از اکابران عراق اید، شیخ می گفتند که بادشاه عراق توی، از تو ملاحظه می کنم (وهرگاه که امان دهی ایمن می شود، حضرت غوث الاعظم قدس الله سره می فرمودند "لاخوف علیکم" - نقل است که روزی شیخ به نهر ملک می رفتند و دیدند که میان اهل دو دیده (الف) بر سر مرده ای (ب) نزاع است، ایشان بر سر آن مرده ایستادند، گفتند ای بنده خدا (ج) آن مرده بر خاست و چشم کشاده بشیخ گفت چنانچه حاضران شنیدند که مرا فلان بن فلان کشته است و بیفتاد و بمرد و از کرامات شیخ (علی) بن هیتی (رح) نقل کرده اند که اگر شیر بروی کسی بیاید و او نام ایشان را بگوید بگردد - وفات ایشان در سال پانصد و شصت و چهار (د) هجری بود و مدت عمر صد و بیست سال و قبر در زیران است.

سع ۳۲۸

**شیخ بقاء بن بطور (ه) ورحمة الله علیه**، صاحب کرامات و مقامات عالیه و در زهد و ورع کامل بودند و مرید شیخ تاج العارفین ابوالوفا اند رحمة الله علیه و دایم در مجلس حضرت غوث الاعظم (رح) حاضر می شدند و فیض می بردند

(الف) اهل دوده (ب) غح، عر - مریدی (ج) "ای بنده خدا! تو چرا خود غی گوی که ترا که کشته است؟ (کذا فی خزینة الاصفیا ج ۱ ص ۱۵۴) (د) مؤلف طبقات الکبری و سفیفة الاولیاء ۵۶۰ هـ و در خزینة لاصفیاء ۵۶۱ هـ نوشته است (ه) بطور (تفحات الانس)

ایشان گفتند که روزی در مجلس حضرت غوث الثقلین شیخ عبدالقادر قدس الله سره بودم، در اثناء آنکه بر اول پای منبر وعظ می فرمودند، ناگاه سخن قطع کردند و ساعتی خاموش بوده بر زمین فرود آمدند و بعد از آن بر منبر بالا رفتند و برای پای دویم نشستند، پس من مشاهده کردم که پای اول کشاده شد چند گاه چشم کار میکند و فرشی از سندس اخضر انداختند و رسول صلی الله علیه وآله وسلم یا اصحاب (رضی الله عنهم) آنجا نشستند و حضرت حق سبحانه تقدس به دل شیخ تجلی کرد چنانچه شیخ مائل گردید- که بیفتد، رسول صلی الله علیه وآله وسلم ایشان را برگرفتند و نگاه داشتند، بعد ازان خرد و لاغر شد چون کنجشکی، بعد از آن بیالیدند و بزرگ شدند و بصورت هائل و سهمگین، بعد از آن همه از من پوشیده شد- حاضران از شیخ بقاء کیفیت رویت حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم و اصحاب (رضی الله عنهم) پرسیدند، و گفت (الف) خدای تعالی ایشان را تائید کرده است بقوتی که ارواح مطهره ایشان متمثل می شوند- بصورت اجساد و صفات اعیان، می بینند ایشان را کسانی که خدای تعالی آنها را قوت رویت آن ارواح در صورت اجساد و صفات اعیان داده است - بعد از آن از سبب میل کردن و خورد شدن حضرت پرسیدند گفتند "تجلی اول بصفات بود که بشر را قوت آن نیست مگر بتائید نبوی و لهذا نزدیک بود که شیخ بیفتد، اگر رسول صلی الله علیه وآله وسلم ایشان را نمی گرفتند و تجلی ثانی بصفات جلال بود و ازین جهت بود که بگذاختند و خورد شدند و تجلی ثالث بصفت جمال بود و ازین جهت بود که شیخ ببالیدند و بزرگ شدند- وفات ایشان در سال پانصد و پنجاه و سه هجری بود و قبر وی در باب طوس که از ده های نهر ملک است.

### حضرت ابوسعید ابوالخیر قدس الله سره: نام ایشان فضل الله

است و اصل از مهنه خراسان، سلطان وقت و سرور اهل طریقت و پیشوای زمره حقیقت بودند و صاحب علوم ظاهری و باطنی و مشرف القلوب و همه اهل آن زمانه

مسخر ایشان بوده اند- در ابتدای حال وی بطلب علم از مهنه به سر خس آمد و با ابوزاهد (الف) تعلق کرد و يك روز سبق سه روز بگرفتی و آن سه روز بعبادت الله تعالی بگذاشتی تا آن امام رسیده اند وی بدید، در تعظیم وی زیادت کرد و اندر آن وقت والی سرخس شیخ ابوالفضل بن حسن بود، روزی بر جوئبار سرخس می رفت، ابوالفضل (بن) حسن او را پیش آمد و (گفت) یا ابا سعید! راه تونه (اینست) که می روی، براه خویش رو، شیخ بدو تعلق کرد و از آنجا باز بجای خویش رفت و بریاضات و مجاهدات مشغول شد تا حق تعالی در هدایت بوی بکشاد نسبت ارادت ایشان بشیخ ابوالفضل بن حسن سرخسی است و ایشان مرید ابونصر سراج (رح) و ایشان مرید ابو محمد مرتعش و ایشان مرید ابو حفص حداد و شیخ جنید (رحمهم الله) را دیده و بعضی گویند که مرید شیخ جنید بغدادی (رح) اند و بعد از فوت پیر خود ابو الفضل خرقة از شیخ عبدالرحمن سلمی (رح) پوشید اند و بجهت حل بعضی از مشکلات يك سال با شیخ ابو العباس قصاب آملی (رح) بودند و از حضرت شیخ پرسیدند که تصوف چیست؟ فرمودند "آنچه در سرداری بنهی و آنچه در کف داری بدهی و آنچه بر تو آید بجهی (ب)" و بایشان گفتند فلان کس بر روی آب می رود، فرمودند- سهل است برغی (ج) و صغوه (د) نیز بر آب می رود، گفتند فلان کس در يك لحظه از شهر بشهر می رود، فرمودند شیطان نیز دريك نفس از مشرق تا مغرب می رود، این چنین چیز ها را قیمتی نیست، مرد آنست که در میان خلق نشیند و داد و ستد کند و زن خواهد و یا مردم درآمیزد و يك لحظه از خدا غافل نباشد و ایشان نیز فرموده است "التَّصَوُّف قِيَامُ الْقَلْبِ مَعَ اللَّهِ" - وفات ایشان در شب چهارم شعبان سال چهارصد و چهل هجری و مدت عمر شریف ایشان هزار ماه- حضرت شیخ و صیت کرده بودند که این ابیات را پیش جنازه ما بخوانند:

(ب) نجھی (کذافی نفحات الانس ص ۳۰۵)

(الف) ابو علی زاهد (تذکره الاولیاء ج ۲ ص ۲۷۲)

(ج) بزغی (ایضاً) (د) غح، عر، مظ- صفوه

خوب تر اندر جهان زین چه بود کار

دوست بر دوست رفت یار بر یار

آن همه اندوه بود (و) این همه شادی

آن همه گفتار بود (و) این همه کردار

و قبر ایشان در مهنه است.

### حضرت سید احمد بن ابو الحسن رفاعی قدس الله سره: از

اولاد امام موسی کاظم (رح) اند رضی الله عنه و نسبت خرقه ایشان به پنج واسطه به شیخ شبلی (رح) می رسد، حضرت غوث الاعظم قدس الله سره را دیده اند و در ام (الف) عبیده بطائح (۱۷۲) سکونت داشتند و شافعی مذهب بودند- ابوالحسن علی که خواهرزاده ایشان اند گفتند روزی بر در خلوت ایشان نشسته بودم آواز کسی شنیدم، چون نظر کردم پیش خال من شخصی نشسته بود که آن را هرگز ندیده بودم، ساعتی باهم سخن گفتند، پس آن شخص از روزنی که در دیوار حجره شیخ بود بیرون آمد و چون برق در هوا بگذشت- پیش سیدی در آمدم و پرسیدم که این مرد که بود؟ فرمودند تو او را دیدی؟ گفتم دیدم، گفتند او کسی است که خدای تعالی بحر محیط را بوی محافظت میکند و یکی از رجال (ب) اربعه است، سه روز است که مهجور شده است اما خبر ندارد گفتم یا سیدی سبب مهجوری او چیست؟ گفتند در یکی از جزائر بحر محیط هفتم است، آنجا سه شبانروز باران متصل بارید و بخاطر او گذشت که کاش این باران در آبادانی می بارید، بعد از آن استغفار کرد، بسبب این اعتراض مهجور شد- من گفتم یا سیدی! او را زمهجوری خبردار ساختی؟ گفتند شرم

(الف) سع، غح مظ- امام عبیده، ولی ام عبیده درست است (کذافی نفحات الانس و طبقات الکبری)

(ب) سع- رخال، غح مظ- خال

(۱۷۲) بطیحه یا بطحاء که جمع آن بطائح است و ماده ان بطح است "ای تیطح السیل علی الارض (یعنی آب سیل که بر سطح زمین انتشار و وسعت یابد) و این ارض و سبب در میان واسط و بصره است که در زمانه قدیم خیلی آباد بود (معجم البلدان ج ۴ ص ۴۵۰).

داشتم، گفتم اگر فرمای من خبر دار کنم، گفتند می کنی؟ گفتم آری، گفتند سر بگریبان خود فرو کش، چنان کردم، آوازی بگوשמ رسید که یا علی سر برآر، برآوردم، خود را در یکی از جزائر بحر محیط دیدم، حیران شدم، بر خاستم و اندکی برفتم؛ آن مرد را دیدم و برو سلام کردم و آن قصه را گفتم، سوگند بمن داد که هر چه ترا گفتم (د) چنان کن، قبول کردم، گفت خرقه مرا در گردن من کن و مرا بر روی زمین می کش و منادی کن که این است سزای کسی که بر خدای تعالی اعتراض کند، خرقه در گردن او کردم و خواستم که بکشم، هاتنی آواز داد که ای علی! بگذار ملائکه آسمان برای او یزاری در آمده اند و گریان شده اند، حق تعالی ازو خوشنود گشت، بعد از شنیدن آن آواز بی خود شدم و چون بخود باز آمدم خود را پیش خال خود دیدم، واللّه! ندانستم که چون رفتم و چون آمدم- روزی در مجلس شیخ احمد رفاعی (رح) مناقب حضرت شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله عنه مذکور میشد، شخصی بطریق انکار گفت بس کن، سیدی بجانب او بغضب نگاه کردند، فی الحال آن شخص بمرد، سیدی فرمودند که اگر قدرت است که مناقب حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی (رح) بیان تواند کرد که بمرتبه او تواند رسید، او شخصی است که دریک جانب او دریای شریعت است و در جانب دیگر دریای حقیقت است، هر جا که می خواهد غوطه می زند و برادران و مریدان خود را وصیت میکردند که چون به بغداد روید پیش از حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی (رح) کسی را نه بینید چه در ایام حیات و چه بعد از وفات که ایشان از حق تعالی عهد گرفته اند هر که بغداد در آید و مرا زیارت نکند احوال او مسلوب گردد و می فرمودند که حسرت است بر آن کسی که شیخ عبدالقادر (رح) را ندیده. وفات ایشان روز پنجشنبه دوازدهم جمادی الاولی سال پانصد و هفتاد و هشت هجری بود و بعضی گفته اند که در سماع (الف) از دنیا رفته اند و مدت عمر از هشتاد سال متجاوز بود قبر در قریه ام عبیده بطائح است.

**حضرت شیخ ابو محمد مرتعش قدس الله سره**، نام ایشان **سح ۳۳۳**  
 عبدالله بن محمد نیشاپوری است و متوطن بودند در بغداد، مرید شیخ ابوالحفص  
 حداد (رح) اند و سید طائفه شیخ جنید بغدادی (رح) را دیده اند و شیخ ابوحفص (رح)  
 ایشان را سیاحت فرمودند، هر سال هزار فرسنگ سفر می کردند اما پای برهنه و سر  
 برهنه و به هیچ شهر زیادی از ده روز توقف نمی کردند، گاه بودی که سه روز می  
 بودند و ایشان گفته اند هر گز خویشتن را بباطن خاص ندیدم تا خود را بظاهر عام  
 ندیدم- شخصی بایشان گفت فلان کس بر روی آب میرود، فرمودند نزد من شخصی  
 که مخالف هوی نفس کند بزرگ تر است از آنکه بر روی آب می رود- وفات ایشان  
 در سال سیصد و بیست (الف) هجری بود.

### **حضرت ابو عمر زجاجی قدس الله سره**، نام ایشان ابراهیم

و بقولی محمد بن ابراهیم و اصل ایشان از نیشاپور است باسید الطائفه و رویم و ابو  
 عثمان حیری و ابراهیم الخواص رحمهم الله صحبت داشته اند و چهل سال مجاور مکه  
 معظمه بودند و درین مدت در حرم بول نکرده اند بجهت تعظیم کعبه و شصت حج  
 گذارده اند و پیوسته می فرمودند که من سی سال خلای جنید (رح) بدست خود پاک  
**سح ۳۳۴** کردم و باین فخر می کردند- چون مشائخ وقت حلقهء می زدند صدر همه ایشان  
 بودند- گویند در موسم حج عجمی بیامد که براءت من بده که حج گذارده ام بدوزخ  
 نخواهم رفت، یاران تو مرا بتو نشان داده اند که براءت بستانم، شیخ به سادگی او را  
 دیده دانستند که یاران باو مطائبه کرده اند، به ملتزم که موضع اجابت است اشارت  
 کردند و گفتند آنجا رفته بگو یا رب! اعطنی البراءت ساعتی نگذشته بود که باز گشت  
 و بر دست او کاغذ بخط سبز بر آن نوشته بسم الله الرحمن الرحیم هذا براءت فلان بن  
 فلان من النار. وفات ایشان در سال سه صد و چهل و هشت هجری بود.



**حضرت سهل بن عبدالله تستری قدس الله سره: کنیت ایشان**

ابو محمد است و حنفی مذهب بود و مرید ذوالنون مصری (رح) بود و از کبار علماء این طائفه و اوتاد عراق اند و جامع بودند میان حقیقت و شریعت و طریقه، سهیلیه منسوب بایشان است و بنای طریقه ایشان بر اجتهاد و مجاهده، نفس است و صاحب کشف المحجوب نوشته اند سهل بن عبدالله آن روز که از مادر بزاد صائم بود و آن روز که از دنیا وفات یافت هم صائم بود- از ایشان پرسیدند که نشان بدبختی چیست؟ گفتند که او را علم دهد و توفیق عمل ندهد و اخلاص ندهد که عمل کنی و انکار کنی و دیدار و صحبت نیکان را قبول ندهد، و گفته اند که هر که گر سنگی کشد شیطان گرد او نگردد بحکم خدای تعالی و گفته اند سر همه آفتها سیر خوردن است و گفته اند هر وجدی که کتاب و سنت گواه آن نبود باطل باشد و گفته اند هیچ معصیت بزرگتر از جهل نیست و گفته اند بزرگترین کرامات آنست که خوی بد خو را بخوی نیک مبدل کنی و گفته اند هیچ معصیت بزرگتر نیست از فراموشی حق سبحانه، گفته اند خداوند تعالی را هر روز و هر ساعت و هر شب عطا ها است و بزرگترین عطا آنست که ترا ذکر خود الهام کند و گفته اند هیچ یاری دهنده نیست الا خدا و هیچ دلیل نیست الا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و هیچ زادی نیست الا تقوی و هیچ عمل نیست الا صبر و گفته اند هر گز دل زنده نشود تا نفس نگیرد و گفته اند خدای تعالی خلق را بیافرید و فرمود بمن راز گوئید و اگر راز نمی گوئید بمن نه گوئید و اگر این نکنید حاجت از من نخواهید و گفته اند تصوف اندک خوردن است و با خدای تعالی مشغول شدن و از خلق گریختن و گفته اند توکل آنست که اگر چیزی بود یا نبود در هر حال شاکر باشی و گفته اند عبودیت بر رضا و او آنست بفضل خدا(؟) و گفته اند که نفس از سه صفت خالی نیست یا کافر یا منافق یا هوائی است- میفرمودند که سهل قدس الله سره مدت مدید ریاضات شاقه کشید و بدوام ذکر اشتغال نمود به مرتبه ای که خون از دماغ وی روان شد، هر قطره که بزمین چکید

سع ۳۳۵

سع ۳۳۶

نقش الله برآمد، بعد از آن که این چنین مشغولها کرده بود پیروی را بیاد داشت فرمود- و در ذخیره الملوك آورده است که شیخ سهل بن عبدالله تستری قدس الله سره گفت سه سال بودم و خال من محمد<sup>(۱۷۳)</sup> شبها عبادت کردی و من بر خاستمی و او را دید می که چه میکند، روزی مرا گفت "ای سهل! آن خدا را که ترا آفریده است یاد کن "گفتم چگونه یاد کنم؟ گفتم هر گاه که از خواب بیدار شوی در شب سه بار بگو در دل خود که خدای با من است و مرا ببند چنانکه زبان تو حرکت نکند "چند شب بکردم، او را خبر کردم گفتم "بعد ازین هر شب هفت بار بگو "بعد از چند روز حلاوتی در دل من پیدا شد و خاطر من از صحبت خلق متنفر شد و پیوسته جای خلوت جست می تا مرا بکتاب فرستادند، ترسیدم که از سبب صحبت کودکان خاطر من پریشان گردد، پدر را گفتم معلم را بگو تا هر روز يك ساعت تعلیم من بکند و بگذارد- چون تعلیم گرفتمی باز گشتمی و جای خلوت جست می و بذکر مشغول شدمی- چون شش ساله شدم قرآن را یاد گرفتمی و روزه داشتمی و چون سیزده<sup>(الف)</sup> ساله شدم مرا مشکل<sup>(ب)</sup> افتاده و از مادر و پدر در خواست کردم تا مرا به بصره فرستادند آنجا از همه علماً پرسیدم، جواب شافی نیافتم، به عبادان رفتم و از<sup>(ج)</sup> حمیر عبادانی پرسیدم جواب شافی داد، مدتی در صحبت او بماندم و آئینه دل را بسخنان او جلا می دادم و آداب طریقت ازو کسب می کردم، پس به تستر باز آمدم و هر سال بیک درم جومی خریدم و آس میکردم تا سال دیگر او قوت خود می ساختم

سال<sup>(د)</sup> بدین نوع بسر بردم- وفات ایشان در ماه محرم سال دوصد و هشتاد و سه هجری بود این قول اصح است و مدت عمر شریف هشتاد و سه سال بود و این قول نیز اصح است روزی يك شنبه جنازه ایشان را برداشتند جهودی هفتاد ساله که مشغله را

(الف) در رساله قشیریه ص ۱۵ و تذکره الاولیاء ج ۱ ص ۲۲۸ دوازده سال نوشته است (ب) مشکلی

(ج) ابو حبيب حمزه بن عباد الله العبادانی (رساله قشیریه ه ۱۵) (د) بیست سال (ایضاً)

(۱۷۳) یعنی محمد بن سوار البصری (رح)، ایشان از ابن عینیه روایت کرده است و سهل بن عبدالله از

ایشان (تهذیب التهذیب ج ۹ ص ۲۰۹)

شنید بیرون آمد و چون بجنازه رسید آواز برآورد که ای مرد مان! آنچه می بینم شما هم می بینید؟ گفتند چه می بینی؟ گفت فرشتهای از آسمان می آیند و سر خود را بر جنازه می مالند و جهودی همین حال دید و مسلمان شد.

### حضرت سفیان ثوری قدس الله سره، کنیت ایشان ابو عبدالله است

و نام پدر ایشان سعید بود و ثوری از آن گویند که روزی در پلوان دیگر می رفت، ناگاه پایش لغزید در زراعت غیری رسید، هاتف بر او آواز داد که ای ثور! نعلین در پای! چگونه در پلوان دیگران می رفتی؟ و نیز در مسجد پای چپ اول نهاد برای دخول، باز آواز شنید که یا ثور، از آن سبب لقب او ثور شد و پیش از آن سفیان زاهد ایشان را می نامیدند و کوفی الاصل بود و مقتدای اهل زمانه خود و در علوم ظاهری و باطنی یگانه و از مجتهدان پنجگانه و شاگرد امام اعظم (رح) بود و بسیاری از مشائخ را دید اند و بیست سال متصل در شب نه خفته بودند و فرمودند که هر گز حدیث نشنیده ام از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که بر آن عمل نکرده ام - روزی بیمار شد، خلیفه طبیب ترسا داشت حاذق، پیش ایشان فرستاد، چون طبیب قاروره وی بدید گفت "از خوف الهی جگر این مرد خون شده و پاره پاره گشته از شانه بیرون آمده، در دین که چنین مرد بود آن دین بر باطل نباشد" این بگفت فی الحال مسلمان شد - خلیفه گفت پنداشتم که طبیب بر بالین بیماری فرستادم، خود بیمار پیش طبیب فرستادم - شیخ عبدالله بن مبارک (رح) فرموده اند "از هزار و صد بزرگ شنیده ام که می گفتند فاضل تر از سفیان ثوری (رح) ندیده ایم" جوانی را حج فوت شده بود، آهی کشید، ایشان گفتند چهار (الف) حج کرده بتو داده ام این آه بمن ده "گفت داده ام، آن شب بخواب دید که ایشان را می گویند سود کردی اگر همه اهل عرصات قسمت کنی توان گردد (ب) و نیز فرموده اند "زهد نه پلاس پوشیدن و نه نان جوین خوردن است

(الف) در تذکرة الاولیاء (ج ۱ ص ۱۷۶) چهل حج نوشته است (ب) غح، عر - توان نگردد، جمله صحیح اینطور است: اگر به همه اهل عرفات قسمت کنی توانگر شوند (کذا فی تذکرة الاولیاء ج ۱ ص ۱۷۶)

لکن دل در دنیا نه بستن و امل کوتاه کردن است و نیز فرموده اند که اگر نزدیک خدای شوی با گناه بسیاری که میان تو و خدا بود آسان تر از آن يك گناه که میان تو و پنده است- وفات ایشان در بصره ماه شعبان سال یکصد و شصت و يك هجری بود و بقولی شصت و دو و مدت عمر شریف ایشان شصت و سه سال- چون ایشان را غسل دادند در پیشانی ایشان نوشته دید "قَسَبَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ"- (الف)

### حضرت ابراهیم خواص قدس الله سره، کنیت ایشان ابو اسحق و

اصل ایشان از بغداد است، صاحب صحو و در طریقه، توکل و تجرید یگانه بود و از اقران سید الطائفه جنید و نوری (رحمهما الله) و صحبت دار خضر علیه السلام اند- شیخ الاسلام گفته اند که شیخ ابوالحسن خرقانی (رح) گفت "در میان سخنانی که ابراهیم خواص (رح) بمن گفت این بود که اگر باخضر (ع) صحبت یابی توبه کن و اگر از هر شب (ب) بمکه روی از آن توبه کن و در ارشاد الطالبین اخوند در ویزه علیه الرحمة آورده اند که ابراهیم بن خواص (رح) دوازده سال در بیابان فاقه (ج) کشیده بود که برگ درختان قوت خود می ساخت، روزی در بیابان درخت انار یافت، بخود اندیشه کرد که ازین انار میخورم اما نباید که ملك غیری باشد- از آنجا گذشت که خضر علیه السلام با او ملاقات کرد، گفت "بیا تا دوستان حق را بتو بنمایم" دستش گرفت، دو غلری رسید که ژنده پوش را خفته دید سر پوشیده و مار و گژدم برو جمع و میخورند- خضر علیه السلام گفت "برو پایش بگیر" چون ابراهیم (رح) رفت پایش گرفت، گفت ای ابراهیم! چه می طلبی؟ گفت از کجا میدانی که من ابراهیم ام؟ گفتند که هر که خود را بتصرفات حق سپرده است از جمله ذرات مخلوقات خبراند و نه آنکه انار را از ترس کسی نخوردی که ملك کسی باشد و الا برای چه؟ گفت توکل ترا درست میکنم، خضر علیه السلام گفت "توکل این نیست که شما میگوئید، توکل خود

(الف) البقره ۱۳۷ (ب) اگر از هری در شی بمکه روی (نفحات الانس ص ۱۳۷) (ج) سع، مظ (فاقة) ندارد

سپردن است نه حظ نفس طلب کردن، بیا تا متوکلان را بتو نمایم- چون رفتند دیدند که کسی افتاده است سر را بژنده پوشیده و تمام وجود او را زنبوران سوراخ گرفتند و به نیشی می رانند، گفت اینست متوکلان و مردان خدای، ابراهیم (رح) را پیش کرد و خودش پس ایستاد چون ابراهیم بطرف سر میرفت خضر علیه السلام پای مبارک بدو راهش داد (۱) گفت ای خضر! چه می طلبی؟ ابراهیم (رح) التفات بوی کرد که همراه من خضر (ع) بود و من دانم، آن ولی ازو غائب شد، چون باز بدو دید خضر علیه السلام در بزم غائب شد- ابراهیم (رح) بعد از آن از مجاهدت خود پشیمان شد- وفات ایشان در سال دویسد و یک هجری بود یوسف بن حسین (رح) ایشان را شسته و دفن کرده، به علت شکم برحمت حق پیوسته اند- گویند هر بار که فارغ می گشتند غسل میکردند و آن روز که از دنیا برفتند هفتاد بار غسل کرده بودند اگر چه سرمای عظیم بود، بار آخر در آب برفتند و قبر ایشان در زیر حصار طبرک اصفهان است.

### (حضرت) عمر بن عثمان قدس الله سوه: کنیت ایشان ابو عبدالله

است و مرید سید الطائفه (رح) و استاد حسین بن منصور حلاج (رح) اند و صحبت داشته اند با ابو سعید خراز (رح) و عهد بودند بعلوم حقائق چون سخن ایشان باریک شد بکلام منسوب داشتند و مهجور ساختند و از مکه بیرون کردند، به جده رفتند، اهل آن دیار ایشان را قاضی مقرر نمودند و اصل ایشان از یمن است از بزرگان و سادات این قوم بوده اند و بزرگان این طائفه میگویند هر چه بر حسین آمد بسبب دعای عمر بن عثمان (رح) است که وی را از خود برنجانید وفات ایشان در بغداد در سال دوصد و نود و شش هجری بود و بقولی دوصد و نود و یک و بقولی دوصد و نود و هفت که در آن سال وفات سید الطائفه (رح) واقع است و قول آخر اصح است.

**حضرت حسین بن منصور حلاج قدس الله سره، کنیت ایشان**

ابوالفیث و اصل ایشان از بیضا فارس (۱۷۴) است و صاحب سکر بودند و حلاج از آنجهت گویند که روزی بدکان حلاجی که دوست ایشان بود رفتند و او را فرستاده بود بجای و بانگشت اشارت کردند پنبه یکسو شد و پنبه دان یکسو و در باب ایشان مشائخ را رحمهم الله اختلاف است، بعضی مثل شیخ عمر بن عثمان مکی (رح) که پیر ایشان اند و ابو یعقوب نهر جوری و علی بن سهل اصفهانی (رحمهم الله) و غیر هم از مشائخ متقدمین انکار کرده اند و مهجور ساخته اند و نسبت به سحر کرده اند و جمعی چون شیخ ابوبکر شبلی و ابوالعباس بن عطا و شیخ عبدالله خفیف و شیخ ابو القاسم گرگانی و پیرعلی هجویری صاحب کشف المحجوب (رحمهم الله) و غیرهم ایشان از متأخرین معتقد اند و بزرگ داشته اند و گویند مهجور معامله مهجور اضلی نبود - صاحب کشف المحجوب فرموده اند "من معتقد اویم اما سخن او اقتدا را نشاید" و در کشف المحجوب و تذکرة الاولیا آورده است که چون حسین بن منصور حلاج (رح) اندر غلبه خود شد عمرو بن عثمان (رح) تبرا کرد، بنزدیک جنید (رح) آمد و جنید او را گفت بچه آمدی؟ گفت تا باشیخ صحبت کنم گفت مرا با مجانین صحبت نیست که صحبت را صحت بپاید که چون یافت صحبت کنی چنان باشد که با سهل تستری (رح) کردی، گفت ایها الشیخ! الصّحو السّکر صفتان للعبد و ما دام العبد محجوباً عن ربه حتی فی اوصافه "صحو و سکر دو صفت اند مرینده را و پیوسته بنده از خفا محجوب است تا اوصاف او فانی شود و جنید (رح) گفت "یا ابن منصور! اخطأت فی الصّحو و السّکر زانچه خلاف نیست که صحو عبارت از صحت حال است

با حق و این اندر تحت صفت و اکتساب خلق نیابد و من یا پسر منصور! اندر کلام تو فضولی می بینم و عبارت بی معنی" و در کشف المحجوب آورده است که حسین بن

(۱۷۴) بیضا شهرست در ناحیه اصطخر و از شیراز هشت فرسخ دور است، بقول اصطخری بیضا، معسکر مسلمانان بوده که برای فتح اصطخر بکار بردند، در ایام قدیم آنرا "در اسفید" میگفتند و بعداً معرب کرده بیضا نام یافت (معجم البلدان ج ۱ ص ۵۲۹).

منصور(رح) اول مرید سهل بن عبدالله(رح) و بی دستور از نزد وی برفت و به عمر بن عثمان(رح) پیوسته و از نزد وی بی دستوری رفت و تعلق به جنید(رح) کرد و جنید ویرا قبول نکرد بدین سبب جمله مهجور کردند او را- پس مهجور معامله بود نه مهجور اصل، ندیدی که شبلی(رح) گفت "من و حلاج شینی واحد(الف) حضرت خواجه محمد پارسا(رح) در فصل الخطاب آورده است که آنچه در بعضی کتب نوشته اند که سید الطائفة شیخ جنید(رح) فتوی بقتل حسین بن منصور(رح) نوشته اند این افترای محض است بر سید الطائفة چه وفات ایشان پیش از قضیه منصور(رح) پانزده یا دوازده سال بود چنانچه از تاریخ وفات این دو عزیزان ظاهر میشود- قضیه قتل ایشان در باب الطاق بغداد سه شنبه بیست و پنجم ذی قعدة سال سیصد و نه هجری واقع شده.

**حضرت ابوالحسن نوری قدس الله سوه:** نام ایشان احمد بن محمد و بقولی محمد بن محمد و مشهور اند باین، پدر ایشان از آب شور است که مابین هرات و مرو واقع شده مولد و منشأ ایشان به بغداد است و مرید سری سقطی(رح) اند و ذوالنون مصری(رح) را دیده اند و با محمد علی قصاب و احمد بن الجواری (رحمهما الله) صحبت داشته اند و از اقران سید الطائفة اند و در طریق مجتهد و صاحب مذهب بودند- ایشان را مشائخ وقت امیر القلوب گفته اند و طریق ایشان را نوریه گیرند و معاملت ایشان موافق جنیدیان است- ایشان فرموده است "ایاکم و العزلة فان العزلة مقارنة الشیطن وعلیکم بالصحبة فان فیها رضاء الرحمن" پرهیزید از عزلت که آن مقارن شیطان است و بر شما باد صحبت که اندر صحبت خوشنودی خدا است عزوجل و ویرا نوری بدان خواند که اندر خانه تاریک چون سخن گفتم بنور باطنش خانه بدو منور شدی و بنور حق اسرار مریدان بدانستی تا جنید(رح) گفت ویرا که ابو الحسن(رح) جاسوس القلوب است- (الف) "انا و الحلاج شینی واحد فخلصنی جنونی و اهلكه عقله" (کشف المحجوب ص ۱۳۷)

کشف المحجوب- (الف) و ابوالحسن کنیت ایشان است بعضی گویند که نام ایشان حسن است و نام پدر ایشان نور است چنانچه در ارشاد آورده است که دو جوانان همدل قصد زیارت امام حسن نوری (رح) کردند یکی از آن دو کسی که عالم بود بجمیع السنه حیوانات، چون ایشان به نزدیک شهر او رسیدند دو گریه باهم سخن میکردند که امروز حسن نوری (رح) در عالم غاند، یکی از آن دو کس که عالم بجمیع السنه حیوانات بود آن دیگر را خبر کرد که واقعه چنین است هر دو نیک متحیر شدند، بعد از آن گفتند که تا زیارت قبرش بکنیم، چون به نزدیک خانه امام رسید امام زنده (ب) بود و از خانه بیرون بر آمد تا که هر دو متحیر شدند- امام پرسید که حیرانی چرا است؟ گفتند که واقعه چنین است، امام فریاد بر آورد و گفتند که آری پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود "کُلْ نَفْسٌ اِذَا اُخْرِجَ بِغَيْرِ ذِکْرِ اللّٰهِ فَهُوَ مِیتٌ" (ج) من امروز ساعتی غافل بودم تا آوازه وفات من در عالم ملکوت پراکنده شد و راه صحرا در پیش گرفت- چون در بیابان رسید بغایت تشنه شد، بر سر چاه رسید و گفت اگر رسن و دلو بودی آب می کشیدم- اندرین بود که آهوان در رسیدند، امام از سر چاه دور شد تا آهوان چه کند- چون آهوان بکناره چاه رسیدند آب چاه بیک بارگی بالا شد، همه ایشان خوردند، بعد از آن چون امام رسید که تا آب خورم (د) آب بیک بارگی فرو رفت، گفت "یارب! بآهوان آب میدهی به بنده خود نمی دهی؟ هاتفی بر او آواز داد که تو امید بدلو و رسن کردی و ایشان امید بمن کرده بودند- از هول آن خطاب تشنگی فراموش شد (ه) و سر در بیابان نهاد و جوانی را دید و آن جوان به نزدیکش رسید و گفت "السّلام علیک یا حسن نوری! "امام بعد از جواب گفت "تو چه دانی که من حسن نامم و نام پدرم نور است؟ و ی گفت "آنها که خود را بتصرف حق سپرده اند از همه خبر اند و نه چون تو که توکل برسن و دلو کردی "بعد از آن آن جوان گفت که

(الف) کشف المحجوب ص ۱۷۵ (ب) سع، مظ- ماند (ج) برای روایت بالمعنی رجوع کنید به "تبلیغی نصاب" مؤلفه مولانا محمد زکریا (رح) طبع عتیق اکادمی ملتان، ص ۵۰۴ بحواله مشکوة (د) خورد (ه) کرد



طریقه ملازمت با شما هیچ میدانید که غرض چیست؟ گفت من خواهم مرد، مرا دفن باید کرد و گفت از غیب نمی توان گفت- جوان طهارت کرد و سر بزمین نهاد و وفات شد- چون او را دفن کرد بر سر گورش نشست و دعا خواندن گرفت، جوان خنده کرد (و) گفت زنده در گور نشود و مرده آواز نکند، جوان گفت "ای امام! نشیدی که اولیا الله لا یموتون بل ینقلون من دار الی دار" و وفات ایشان در سال دوصد و نود و پنج هجری بود و بقولی دوصد و هشتاد و شش و قول اول اصح است- چون شیخ ابوالحسن نوری (رح) برحمت حق پیوستند- سیدالطائفه فرمودند "هیچ کس در حقیقت صدق سخن تا نوری بمرد نگفت تا صدق زمانه اوست".

### ذکر سلسله، کبرویه که منسوب به حضرت شیخ نجم الدین

#### کبری است قدس الله سره

کنیت ایشان را پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در واقعه بایشان عنایت فرمودند و نام احمد بن عمر الجنوقی و لقب نجم الدین و کبری است (الف) و کبری از آنجهت گویند که در اوایل جوانی که بتحصیل علوم مشغول بودند با هر که مناظره میکردند برو غالب می آمدند، بدین سبب طامّة الکبری می گفتند و لفظ طامّة بجهت کثرت استعمال حذف شده و ایشان را ولی تراش نیز می گفتند بسبب آنکه نظر مبارک ایشان در وجد بهر که افتاد به مرتبه ولایت می رسیدی چنانچه روزی سودا گری به خانقاه ایشان در آمد، حضرت شیخ حالتی قوی داشتند، نظر مبارک تمام اثر برو افتاد، در حال به مرتبه ولایت رسید پرسیدند که از کدام مملکتی؟ گفت از فلان، او را اجازت ارشاد نوشتند تا در ولایت خود خلق را بحق ارشاد کند و حضرت شیخ در طریقت یگانه بودند و خوارق و کرامات ایشان در عالم مشهور است و نسبت ارادت ایشان بدو طرف است یکی از شیخ اسماعیل قصری (رح) بمحمد مانکیل و ایشان به محمد بن داؤد و و از ایشان بابو العباس ادریس و از ایشان بابو القاسم بن رمضان و

سع ۳۴۶

از ایشان بابو یعقوب طبری و از ایشان بابو عبدالله بن عثمان و از ایشان بابو یعقوب  
 نهر جوری و از ایشان بابو یعقوب هوسی و از ایشان به عبدالواحد بن زید و از ایشان  
 به کمیل بن زیاد و از ایشان به حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه و از ایشان  
 بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم و جانب دیگر از شیخ عمار یاسر، از  
 شیخ ابونجیب سهروردی (رحمهما الله) - نسبت ارادت ایشان نیز بدو جانب ایست یکی  
 از شیخ غزالی (رح) (الف) که برادر حجة الاسلام است و ایشان از ابو بکر نساج و ایشان  
 از ابوالقاسم گرگانی (رحمهما الله) و ابو القاسم گرگانی را انتساب در علم باطن بدو  
 جانب است، یکی به شیخ ابوالحسن خرقانی (رح) و ویرا بشیخ ابویزید  
 بسطامی (رح) - ولادت شیخ ابوالحسن بعد از وفات شیخ ابویزید است بمدتی و تربیت  
 شیخ ابویزید و ویرا بحسب باطن روحانیت بوده است نه بظاهر صورت و نسبت ارادت  
 شیخ ابویزید بحضرت امام جعفر صادق است رضی الله عنه و به نقل صحیح ثابت  
 شده است که ولادت شیخ ابویزید بعد از وفات حضرت امام است و تربیت حضرت  
 ویرا بحسب روحانیت بوده است نه بحسب ظاهر صورت و حضرت امام جعفر را رضی  
 الله عنه چنانچه شیخ ابوطالب مکی قدس الله سره در قوة القلوب آورده است نسبت  
 ثابت شده است بدو جانب یکی بوالد بزرگوار خود (امام محمد باقر (ح) و ایشان را از  
 والد بزرگوار خود) امام زین العابدین (رح) و ایشان را بوالد بزرگوار خود امام  
 حسین (رض) و ایشان را بوالد بزرگوار خود امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه و ایشان  
 را بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم و نسبت دیگر بقول شیخ ابوطالب  
 مکی قدس الله سره به قاسم بن محمد بن ابوبکر صدیق رضی الله عنهم که پدر مادر  
 حضرت امام است و از فقهای سبعه بوده است و در علوم ظاهری و باطن در زمانه  
 خود بی نظیر بود - ویرا نسبت ارادت باطن به سلمان فارسی رضی الله عنه، ویرا با  
 وجود در یافت شرف صحبت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نسبت باطن از

حضرت امیرالمؤمنین ابوبکر رضی الله عنه نیز بوده است بعد از انتساب بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم باز شیخ ابوالقاسم گرگانی (رح) را نسبت ارادت باطن بشیخ ابوعثمان مغربی (رح) بوده است و وی را بابوعلی کاتب (رح) و ویرا بابوعلی رود باری (رح) و ویرا بجنید بغدادی (رح) و ویرا به سری سقطی (رح) و ویرا به معروف کرخی (رح) و شیخ معروف را نیز دو نسبت واقع است یکی بداؤد طای (رح) و ویرا به حبیب عجمی (رح) و ویرا به حسن بصری (رح) و حسن بصری را بامیرالمؤمنین علی رضی الله عنه و ایشان را بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم و دیگری شیخ معروف را نسبت ارادت بحضرت امام علی موسی رضا (الف) رضی الله (عنه) و ایشان را بوالد بزرگوار خود امام موسی کاظم (رح) و ایشان را بوالد بزرگوار خود امام جعفر صادق رضی الله عنه الی آخر التّسبیت كما مرّ، والله اعلم- و شیخ ابوالنجیب سهروردی (رح) را نسبت ارادت ایشان بدو جانب است یکی بشیخ احمد غزالی (رح) چنانچه مذکور شد و دیگری شیخ وجیه الدّین (رح) و ویرا نسبت ارادت نیز بدو طرف است هر دو طرف بسید الطّائفة میرسد، یکی از شیخ محمد عمویه رحمة الله علیه، نام پدر ایشان عبدالله است، از جمله مشائخ زمان خویش بودند و مرید شیخ احمد اسود دینوری (رح) اند از مشاد دینوری (رح) از سید الطّائفة حضرت شیخ جنید بغدادی و از اقران رویم و نوری اند رحمهما الله- وفات ایشان در سال دو صد و نود هجری بود و دیگر از شیخ اخی فرخ (ب) زنجانی رحمة الله علیه- وفات ایشان روز چهار شنبه سال چهارم صد و پنجاه و هفت هجری بود.

**از شیخ ابوالعباس نهاوندی رحمة الله علیه، نام پدر ایشان**

احمد بن محمد بن الفضل است و اصل ایشان از نهاوند است، شاگرد جعفر خلدی (رح) اند، وفات ایشان در سال سیصد و هفتاد هجری بود.

س ۳۴۹

(الف) غح، عر، مظ (رضا) ندارد (ب) عر، مظ - فرح، ولی در نفحات الانس فرج (باحیم) نوشته است

**از شیخ ابوعبدالله خفیف رحمة الله علیه**، نام ایشان محمد

است و (از) ابناء ملوک بودند قطب وقت و مقتدای اهل طریقت بود و منصور حلاج را دریافتند و با ابوالحسن مالکی و ابوالحسن مزین دراج (۱۷۵) (رحمهمالله) صحبت داشته اند و در علوم ظاهر و باطن کامل و شافعی مذهب بود و در تصوف تصانیف ایشان (۱۷۶) بسیار است- وفات ایشان در سال ششصد و هفتاد و یک هجری بود و قبرایشان در شیراز است و مدت عمر شریف ایشان نود و پنج سال و بقولی یکصد و چهار سال است.

**از شیخ رویم قدس الله سوه**، کنیت ایشان ابو محمد و ابو بکر و

ابوالحسن است و نام پدر ایشان احمد بن یزید بن رویم است و اصل ایشان از بغداد بود، عالم، فقیه و بسیار بزرگ و علوم ظاهر و باطن را کسب نموده بودند و آنرا پوشیده می داشتند- خواجه عبدالله انصاری (رح) گفته اند "اگر چه رویم (رح) را شاگرد جنید (رح) می گویند اما او بهتر است از جنید، من موی ویرا دوست تر میدارم

(۱۷۵) اینجا سهو قلم واقع شده ابوالحسن مزین و دراج را یکجا نوشته است حالانکه این هر دو نامهای مختلف اند، یکی ابوالحسن بن محمد المزین که نام وی علی است و از مشائخ کبار بغداد بود و صحبت حضرت جنید و حضرت سهل تستری (رحمهمالله) را دریافتند، در سال ۳۲۷ هـ یا ۳۲۸ هـ در گذشته است (نفحات الانس ص ۱۶۱) و داراشکوه گوید که مزین دو بوده اند یکی مزین صغیر و دیگر مزین کبیر، موصوف مزین صغیر بودند، مزار ایشان در مکه معظمه است (سفینه الاولیاء ص ۱۸۹)- دیگر ابوالحسن دراج (رح) است، مولد ایشان بغداد است و از خادمان ابراهیم خواص (رح) بوده، وفات ایشان در حالت سماع در سال ۳۲۰ هجری روی داده است (نفحات الانس ص ۱۷۴).

(۱۷۶) شیخ فرید الدین عطار نیشاپوری (رح) رقمطراز است "در هر چهل روزی تصنیفی از غوامض حقائق می ساخت و در علم ظاهر بسی تصنیف نفیس دارد همه مقبول و مشهور" (تذکرة الاولیاء ج ۲ ص ۱۰۵) منجمله آنها "الفصول فی النصول" و "التحقق و التثبت فی الوصول" مشهور است (حلیة الاولیاء ج ۱ ص ۳۸۵)- تاریخ وفات ایشان ششصد و هفتاد و یک چنانکه در متن زیر نظر مستطور است در ست نیست زیرا که اکثر مشائخ که وی صحبت ایشان را دریافتند بود چون رویم و جریری (قشیریة) و ابوالحسن دراج و ابوالحسن مزین رحمه الله (نفحات الانس) و ابو عمرو دمشقی و طاهر مقدسی رحمهمالله (حلیة الاولیاء) و منصور حلاج همه ایشان قبل از ۳۳۰ هـ - گذشته اند- صاحب رساله وفات شیخ ابو عبدالله خفیف در ۳۹۱ هـ و ابونعیم اصفهانی ۳۷۱ هـ نوشته است و همین قرن قیاس است- (رجوع کنید به حلیة الاولیاء ج ۱ ص ۳۸۵- رساله قشیریة ص ۲۹)

از صد جنید (رح) - " شیخ ابو عبدالله خفیف فرموده اند که هر گزیدهء من کس ندیده است همچو رویم (رح) که در توحید سخن گفتی - گویند در اواخر عمر در میان دنیا داران خود را پنهان کردند اما به آن شغل محبوب نمی گشتند - سید الطائفه (رح) فرمودند که ما فارغ مشغولیم و رویم (رح) مشغول فارغ - وفات ایشان در سال سیصد و سه هجری روی داده و قبر وی در شونیز به بغداد است - از سید الطائفه قدس الله سره و مناقب ایشان ذکر شده، وفات شیخ نجم الدین کبری (رح) دهم جمادی الاولی در سال ۳۵۰ سع ششصد و هزده هجری واقع شد.

### دردگر سلسله، سهروردیه که منسوب به شیخ شهاب الدین سهروردی قدس الله سره است

کنیت ایشان ابو حفص است و لقب شیخ الشیوخ و نام عمر بن محمد البکری سهروردی، از اولاد ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه و مذهب امام شافعی (رح) داشتند و مرید عم خود شیخ ابو النّجیب سهروردی (رح) اند که ذکر نسبت وی در سلسله کبرویه مذکور شده است و حضرت غوث الاعظم (رح) را در یافته اند و از وی فوائد عظیمه و بهرهء تمام حاصل نمودند - خواص و عوام بغداد را روی ارادت بشیخ شیوخ بود - نقل است که شیخ شهاب الدین (رح) فرموده اند " در جوانی به علم کلام مشغول بودم و کتابی چند در آن یاد گرفتم و عم من مرا از آن منع میکرد روزی عم من بزیارت غوث الاعظم (رح) در آمد و من با وی بودم، مرا گفت حاضر باش که بر مردی درمی آئیم که دل وی از خدای تعالی خبر می دهد و منتظر باش برکات دیدار وی را چون بنشستم شیخ ابوالنّجیب (رح) گفت یا سیدی! این برادرزاده من به علم کلام مشغولست، هر چند منع میکنم از آن باز نمی ایستد - غوث الاعظم (رح) فرمودند ای عمرا کدام کتاب حفظ کرده ای؟ گفتم فلان دست مبارک خود را بسینهء من فرود آوردند، والله که يك لفظ از آن کتاب بر حفظ من نمانده بود و از علم لدنی

ملو (الف) ساخت و مرا فرمودند ؛ یا عمرا! انت آخر المشهورین بالعراق همیشه می فرمودند که آنچه یافته ایم از برکت حضرت شیخ عبدالقادر گیلانی (رح) است-

ولادت شیخ در رجب سال پانصد و سی و نه هجری بود و وفات ایشان در سال ۳۵۱ سح ششصد و سی و دو هجری روی داده و قبر ایشان در درون شهر بغداد است شیخ شیوخ را مریدان بسیار بودند و مشهور تر اینهمه بهاالدین زکریا ملتانی و شیخ نجیب الدین علی یرغش و شیخ یرغش (ب) و شیخ حمیدالدین ناگوری (رحمهم الله) و حضرت شیخ الشیوخ را تصانیف بسیار است. (۱۷۷)

### ذکر ازواج طاهرات حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم امهات المؤمنین رضی الله عنهن

مروست که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که من هیچ زنی نخواستم و هیچ يك از دختران خود را بکسی ندادم مگر آنکه جبرائیل (ع) از نزد پروردگار فرود آمد و مرا بآن امر نموده ازواج مطهرات دوازده اند که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بدیشان زنا فرموده اند، از آنجمله یازده متفق علیه اند و یکی مختلف فیه که زوجه بود یا سیره. (۱۷۸)

(الف) سع، غح، مظ ملول - ۱ (ب) علی بن یزغش چنانکه مؤلف نفحات (ص ۴۷۴) نوشته است (۱۷۷) منجمله از آن "جذب القلوب الی مواصلة المحبوب (حسب صراحت معجم المطبوعات العربیه مرتبه یوسف الیان سرکیس طبع مصر ۱۹۲۸م)، این کتاب در حلب شائع شده است- "اعلام الهدی یا اعلام التقی" در رد فلاسفه قدیم نوشته است- "زشف النصائح" در موضوع علم کلام است- "عوارف المعارف" مشهور ترین تصانیف شیخ موصوف است، موضوع تصوف است- علاوه ازین کتابی بنام "بهجة الاسرار" منسوب بایشان است که سوانح غوث الاعظم (رح) است ولی این کتاب مختلف فیه است، صاحب طبقات الشافعیه علامه سبکی (رح) و مؤلف نفحات الانس که قریب بعهد شیخ شهاب الدین سهروردی (رح) بوده اند ذکر این کتاب نکرده اند- مترجم عوارف المعارف شمس بریلوی گوید که این کتاب را نور الدین ابی الحسن علی بن یوسف جریر اللخمی الشافعی (متوفی ۷۰۳هـ) تصنیف کرده است و علامه ذهبی (رح) در طبقات المقرین تصریح این کرده است (مقدمه، عوارف المعارف مترجم شمس بریلوی طبع کراچی ۱۹۷۷م ص ۱۰۹).

(۱۷۸) علماً سلف و مؤرخین اسلام را در عدد ازواج مطهرات و ترتیب نکاح آنان اختلاف بوده است، نیز عدد آنانکه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بآنان دخول کرده اند و آنانکه دخول نکرده مختلف

**خدیجة الکبری رضی الله عنها** کنیت ایشان ام هنده است و نام

پذیر ایشان خولید. (الف) بن اسد عبدالعزی بن قصی بن کلاب و نسبت ایشان در قصی به نسبت آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم رسد و نام والده ایشان فاطمه بنت زید بن الاصم که از بنی عامر بن لوی بوده و اول زنی که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم خواسته اند حضرت خدیجة (رض) بودند و پیش از خواستگاری آنسرور صلی الله علیه و آله وسلم خوابی دیده بودند که آفتاب آسمان در خانه ایشان فرود آمد و نور آن از خانه ایشان منتشر شد چنانچه در مکه معظمه هیچ خانه نماند الا که بآن نور منور گشته و در آنزمان که در عقد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در آمدند سن مبارک ایشان چهل سال بود و سن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بیست و پنج سال بود و مهر ایشان بیست شتر معین بود و سیدعالم صلی الله علیه و آله وسلم جهت رعایت خاطر ایشان تا ایشان در حیات بودند هیچ زن نخواستند و اول کسی که از زنان باتفاق به شرف اسلام مشرف گشتند حضرت خدیجة (رض) بودند و روزی

--> قیه است و جماعتی از زنان هستند که آنانرا خواستگاری کرده ولی در نکاح نیاروده و بعضی از زنان خود را بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم عرض کردند- مؤرخ معروف علامه ابن الاثیر (رح) رقمطراز است "قال ابن الکلبی ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم تزوج خمس عشرة امرأة و دخل ثلاث عشرة و جمع بین احدى عشر و توفی عن تسع" (الکامل فی التاریخ ج ۲ ص ۳۰۷) علامه احمد بن محمد القسطلانی گوید "علماً برین متفق اند که تعداد ازواج یازده بود، شش از قبیلہ، قریش بودند، حضرت خدیجة بنت خویلد، حضرت عائشه بنت ابی بکر، حضرت حفصه بنت عمر بن الخطاب، حضرت ام حبیبہ بنت ابوسفیان، حضرت ام سلمه بنت ابی امیه بن مفره، حضرت سوده بنت زمعه بن قیس (رضی الله عنهن) و چهار عربی الاصل بودند (یعنی غیر قریش) حضرت زینب بنت حجش، حضرت میمونہ بنت الحارث، حضرت زینب بنت حزمہ حضرت جویریہ بنت الحارث (رضی الله عنهن) و یک غیر عربیہ که از بنی اسرائیل بوده و از اولاد اسحق بن ابراهیم علیهما السلام بوده و آن حضرت صفیہ بنت حبیبی از بنو النضر است- ازین همه دو در حیات آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فوت شدند و نه بعد از وفات آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم، بقول حافظ ابوالحسن بن الفضل المقدسی:

توفی رسول الله من تسع نسوة	الیهن تعزی المکرمات و تنسب
فعاثشه، میمونہ و صفیہ	و حفصه تتلوهن هند و زینب
جویریہ مع رملۃ ثم سودة	ثلاث و ست ذکرهن مهذب

هند نام ام سلمی رضی الله عنها بود- رملہ نام ام حبیبہ (رض) بود (شرح مواهب الدنیه ج ۳ ص ۲۱۹) (الف) خولید، چنانکه در روض الاتف ج ۲ ص ۳۶۶ و الکامل فی التاریخ ج ۲ ص ۳۰۷ نوشته است.

جبرئیل (ع) به سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم گفت "یا رسول الله! این خدیجه که می آید برای تو ظرفی پر از ادام و (الف) و طعام می آرد و چون بتورسد او را پروردگار و از من سلام رسان و بشارت ده او را بخانه در بهشت از يك مروارید مجوف که در آن خانه هیچ خصومت و رنجی نبود" گویند چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از پروردگار و از جبرئیل (ع) سلام رسانید حضرت خدیجه (رض) جواب سلام فرمودند. بی بی خدیجه رضی الله عنها پیش از حضرت در نکاح عتیق ابن عاید (ب) بود، يك دختر ازو پیدا شد که نام آن هنده (ج) بود، پس از عتیق در نکاح ابو هاله می شد و از آن يك پسر بزاد که نام آن هند بود. وفات ایشان اصح آنست که در دهم رمضان سال دهم از بعث آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم واقع شد و مدت عمر شریف ایشان شصت و پنج سال و قبر ایشان در مقبره حجون است، پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم خود به مقبره ایشان رفته دعای خیر کردند و بعد از رحلت ایشان آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم بسیار یاد می کردند.

**حضرت عائشه رضي الله عنها:** کنیت ایشان ام عبدالله است، ایشان سع ۳۵۳ از فقها و فصحاء و بلغای صحابه (رضی الله عنهم) بودند چنانچه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در شان ایشان فرموده اند "خذوا ثلثی دینکم عن هذه الحمیر" (د) یعنی بگیریید دو حصه از سه حصه دین خود را ازین سرخ پوش و از حضرت عائشه رضي الله عنها مرویست (ه) که گفته اند که مراضیلت و مرتبه داده اند بر سائر ازواج پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بده چیز اول آنکه باکره ای غیر من سید انام (ص) نخواسته اند، دوم آنکه هیچ زن نخواستہ آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که پدر

(الف) ادام یا طعام چنانکه در حدیث الفاظ "انا فیه ادام او طعام او شرب" مسطور است (تیسیر الباری ج ۳ ص ۶۱۳) (ب) عاید (ابن هشام ج ۲ ص ۳۶۶) یا عاید (الکامل فی التاریخ ص ۲ ص ۳۰۷) (ج) ابن هشام و ابن الاثیر در تالیفات خویش ذکر هنده نکرده اند ولی در مواهب الدنیه ذکر وی موجود است. (د) خذوا ثلث دینکم من بیت الحمیراء (تذکره الموضوعات مؤلفه محمد طاهر بن علی الهندی ص ۱۰۰) (ه) رجوع کنید به مجمع الزوائد ج ۹ ص ۲۴۱



و مادر او هجرت کرده باشند در راه خدا غیر از من، سیم آنکه در پاکی من آیات کریمه از آسمان نازل شده، چهارم آنکه پیش از آنکه مرا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بخواهد جبرائیل علیه السلام صورت من بر پاره کاغذ حریری بآنسورور صلی الله علیه و آله وسلم نموده و گفت این را زن کن، پنجم آنکه من و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از يك ظرف غسل می کردیم با هیچ زن این امر بجا نمی آوردند، ششم آنکه آنسورور صلی الله علیه و آله وسلم نماز می گذاردند و من پیش نماز آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم به پهلوی خوابیده بودم و این امر مخصوص بمن بود، هفتم آنکه در خانه خواب هیچ زن وحی نازل نمی شد مگر در خانه من، هشتم آنکه در خانه ای که روح مطهر آنسورور صلی الله علیه و آله وسلم قبض کردند سر مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در میان سینه و دست من بود، نهم آنکه آنسورور صلی الله علیه و آله وسلم روز نوبت من رحلت فرمودند، دهم آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در خانه من مدفون گشتند و بصحت رسیده که از رسول صلی الله علیه و آله وسلم پرسید. که دوست ترین از زنان نزدیک تو کیست؟ فرمودند عائشه (رضی الله عنها) حضرت عائشه رضی الله عنها شش ساله بودند که سید انام (صلی الله و آله وسلم) بعقد خویش در آوردند و مهر ایشان متاعی بود که پنجاه درم می ارزید و بروایتی پانصد درم بود و آنحضرت صلی الله و آله وسلم آنرا قرض نموده تسلیم ایشان کردند. وفات ایشان شب سه شنبه هفدهم رمضان سال پنجاه و هفت هجری بود و مدت عمر شریف شصت و شش سال و قبر در بقیع است و ابو هریره رضی الله عنه نماز جنازه گذاردند.

(حضرت) **زینب (الف) رضی الله عنها**؛ نام پدر ایشان حزیمه بن حارث

(الف) قبل از تزویج با رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در عقد طفیل بن الحارث بن عبدالمطلب بود (الکاملی فی التاریخ ج ۳ ص ۳۰۸) و بعد از آنکه برادرش عبیده بن الحارث و او در غزه پدر شهید شدند آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در نکاح خویش آورد (الوفا ص ۶۴۷).

بن عبدالله عمر بن عبد المناف است- در رمضان سال سیم از هجرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ایشان را در عقد خویش در آوردند و هشت ماه در خانه آنسرو صلی الله علیه وآله وسلم بودند و بعضی بر آنند که سه ماه و ایشان را ام المساکین می گفتند بجهت رحم و شفقت و کثرت طعام و احسان بمساکین داشته اند. وفات ایشان در غره ربیع الاول سال چهارم از هجرت بود و قبروی در قیقع است.

**(حضرت) زینبہ رضی الله عنها:** نام پدر ایشان جحش بود، کنیت سع ۳۵۵

ایشان ام الحکم است و نام والده ایشان امیمه (الف) بنت عبدالمطلب که جد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بودند و نام اول ایشان بره بود و حضرت سید انام صلی الله علیه وآله وسلم ایشان را تغییر داده زینبہ (رض) گذاشتند و در ماه ذی قعدہ سال پنجم از هجرت ایشان را در عقد خود آورده و درباب خواستگاری ایشان بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آیات کریمه نیز وارد شده.

مروست که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بی رخصت بخانه زینبہ (رض) رفتند در حالیکه ایشان سر برهنه بودند، گفتند یا رسول الله بی گواه و بی خطبه، فرمودند "ان الله المزوج و جبریل الشاهد" و از زینبہ (رض) مروست که روزی بحضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم گفتم که مرا چند فضیلت است که هیچ زنی را نیست، يك آنکه جد من و جد تویك است، دیگر آنکه نکاح من در آسمان واقع شده، دیگر آنکه جبرائیل (ع) گواه بوده و اول زنی که از ازواج مطهرات بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فوت کرد ایشان بودند. وفات ایشان در سال بیستم از هجرت و بقولی بیست و یکم بودند و مدت عمر شریف ایشان پنجاه و سه سال بود و حضرت فائق اعظم رضی الله عنه اهل مدینه را حاضر ساخته برای نماز جنازه گذاردن و قبر ایشان در قیقع است.

**(حضرت) سوده رضی الله تعالی عنها،** نام پدر ایشان زمعه بن

قیس بن عبد الشمس بن عبدود بن نصر بن مالک بن حنبل<sup>(الف)</sup> بن عامر بن لوی بن غالب القریشی العامری است و نسبت ایشان با نسبت سرور کائنات صلی الله علیه وآله وسلم در لوی متصل میشود و نام مادر ایشان (شموس)<sup>(ب)</sup> بنت قیس عمرو بوده و در مکه معظمه در اوائل بعث مسلمان شده اند در سال دهم از نبوت بعد از وفات خدیجه الکبری رضی الله عنها و پیش از تزویج حضرت عائشه رضی الله عنها حضرت سید انام صلی الله علیه وآله وسلم ایشان را در نکاح خود در آوردند و مهر ایشان چهار صد درهم بود، چون کبرسن ایشان را دریافته آنحضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) اراده طلاق ایشان کردند. شبی بر سر راه آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم می نشستند و قتیکه بخانه عائشه صدیقه رضی الله عنها می رفتند گفتند یا رسول الله امرا طلاق مده و من هیچ طمع ندارم لکن می خواهم که فردای قیامت با ازواج تو محشور شوم و من نوبت خود را به عائشه رضی الله عنها بخشیدم، حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم خوش شدند و در امر خلافت عمر<sup>(ج)</sup> فاورق رضی الله عنه بوده و بقولی در زمانه حکومت معاویه (رضی الله عنه) رحلت نموده و قول اول اشهر است و قبروی در بقیع است.

**حضرت صفیه رضی الله عنها،** نام پدر ایشان اخطب<sup>(د)</sup> بن حی بن

معیه بن تقیه است و نام مادر ایشان ضره بنت سموال و صفیه رضی الله عنها از سنایای<sup>(ه)</sup> خیبر بودند. چون سید انام صلی الله علیه وآله وسلم مخیر ساختند که آزاد کنند و بقول ایشان محلق سازند یا آنکه اسلام آوردند و حضرت رسالت پناه صلی الله

(الف) حسل (سیره ابن هشام ج ۲ ص ۳۶۶) (ب) رج، ع کنید به شرح مواهب الدنیه ج ۳ ص ۲۲۷

(ج) رجوع کنید به تاریخ امام بخاری (رح) طبع اول دائره معارف عثمانیه حیدر آباد دکن ۱۳۶۳ هـ ذیل

ترجمه احوال سوده رضی الله عنها. شرح مواهب الدنیه ج ۳ ص ۲۳۱ (د) صفیه بنت حبیب

بن اخطب ابن اسعیه ابن ثعلبه بن عبید (سیره ابن هشام ج ۲ ص ۳۶۸ الکامل التاریخ ج ۲ ص ۳۰۹)

(ه) عر: سریای قیاساً سراریه یعنی کیزکان درست است.

علیه وآله وسلم خواستگاری نمایند، گفتند یا رسول الله! بتحقیق که آرزوی اسلام دارم و تصدیق تو کرده ام پیش از آنکه دعوت کنی و اکنون که بمنزل تو رسیده ام مرا در یهودیت هیچ حاجت نیست و نه پدری و مادری درمیان یهود دارم یا رسول الله! مرا درمیان کفر و اسلام مخیر می گردانی، والله که خدا و رسول وی (صلی الله علیه وآله وسلم) احب اند نزد من از آزادی و حقوق به قوم خود. پس حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را خوش آمد و ایشان را برای خود نگاه داشتند، ایشان را مهر ساختند. وفات ایشان در سال سی و شش و بقولی در سال پنجاه و دوازده هجری (۴) و بقولی در ایام خلافت عمر رضی الله عنه بوده و ایشان بروی نماز گذارده و قبروی در بقیع است.

**حضرت ام حبیبه رضی الله عنها:** نام پدر ایشان ابوسفیان است و نام والده ایشان صفیه بنت ابوالعاص بن امیه بن عبدالشمس که عم حضرت امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه بوده، ام حبیبه (رضی الله عنها) فرمودند که در واقعه دیدم که شخصی با من خطاب میکند (الف) که یا ام المؤمنین!، بیدار شدم و تعبیر واقعه خویش بآن نمودم که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مرا خواهد خواست. حضرت عثمان رضی الله عنه ایشان را در مدینه سال هفتم از هجرت به سرور عالم صلی الله علیه وآله وسلم دادند و در آن وقت ایشان سی و پنج ساله بودند. مهر ایشان چهار صد دینار زر سرخ و بروایتی چهار هزار درهم نقره بودند، وفات ایشان در سال چهل و چهار از هجرت واقع شده و قبروی در بقیع است.

**حضرت حفصه رضی الله عنها:** ایشان دختر حضرت امیر المؤمنین عمر ابن خطاب اند رضی الله عنه و نام مادر ایشان زینب بنت مظعون بن حبیب بن وهب است. در سال دوم یا سیم از هجرت سید الانبیاء علیه الصلوة والسلام

ایشانرا در عقد خویش در آورده اند. ولادت ایشان پنج سال پیش از بعث بود، وفات ایشان در سال چهل و یک و یا چهل هفت (الف) هجری و واقع شده و قبر ایشان در بقیع است.

### حضرت جویریہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا: نام پدر ایشان حارث بن

ابی ضرار (ب) بن عابد بن مالک است و آنسرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ایشان را در ماه شعبان سال پنجم یا ششم از هجرت در عقد خویش در آورده اند. وفات ایشان در مدینه سال پنجاه و شش هجری واقع شده و مدت عمر شریف وی شصت و پنج سال بود و قبر ایشان در بقیع است.

سج ۳۵۹

### حضرت میمونہ رضی اللہ عنہا: نام پدر ایشان حارث بن حزن بن

بحر بن الہزم است و نام مادرش هند بنت عوف بن زہیر بن الحرب (ج) است، در سال هفتم از هجرت سید انام علیہ الصلوٰۃ والسلام در حین مراجعت از عمرہء قضا ایشان را در عقد خویش در آوردند- (د) از ایشان مرویست کہ فرمودند شب نوبت من بود، رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از پیش من بیرون افتند، بر خاستم و در را بستم، بعد از لحظہ ای آمدہ در را بزدند، نکشودم، سوگند دادند کہ در بکشی، گفتم یا رسول اللہ! در شب نوبت من درخانہ زنان دیگر می روی، فرمودند "چنین نکرده ام لکن بقضای حاجت رفته بودم". وفات ایشان بقول اصح سال پنجاه و یک و بقولی شصت و یک یا سہ و شش (ه) هجری بود و قبر ایشان در بقیع است.

### (حضرت) ام سلمہ رضی اللہ عنہا: نام ایشان ہندہ بنت ابی امیہ

است و رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در ماه شوال چهارم از هجرت در عقد آوردند

(الف) در مواہب الدنیہ نوشتہ است کہ در ماه شعبان سال ۴۵ھ در زمانہ امیر معاویہ (رض) در گذشتہ

ومروان بن الحکم نماز جنازہ برو گزارده بود (ب) ابی ضرار بن حبیب بن عاید بن مالک (مواہب

الدنیہ) (ج) حرث یا حارث (مواہب الدنیہ) (د) رک بہ سیرۃ النبیوہ حد ۵ ص ۵۸۵

(ه) شصت و سہ یا شصت و شش (رکبہ مدار النبوہ ص ۴۸۴ ج ۲

و مهرش متاعی بود که قیمت آن ده درم بوده و آخر زنی که از ازواج مطهرات برحمت حق پیوستند ایشان بودند. وفات ایشان در سیم ربیع الاول سال شصت و یک یا پنجاه و نه هجری واقع شده و ابوهریره رضی الله عنه بر ایشان نماز گذاردند و مدت عمر شریف ایشان هشتاد و چهار سال بود و قبر وی در بقیع است.

س: ۳۶

### در ذکر اولاد رسول صلی الله علیه وآله وسلم

چهار دختر و سه پسر، یک فاطمة الزهری رضی الله عنها در خانه امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه بود. دویم زینب (رض) در خانه ابوالعاص بود بن ربیع بن عبدالشمس (الف) و ابوالعاص خواهر زاده خدیجه (رض) بود اسما نام بنت خولید، (ب) خدیجه (رض) جهت آنکه خواهرزاده بود باو داد و حضرت صلی الله علیه و آله وسلم باوی مخالفت نفرموده، چون نبوت حضرت صلی الله علیه و آله وسلم ظاهر شد قریش ابوالعاص را گفتند دختر حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم را طلاق ده هر دختری که خواهی بدهیم، او راضی نشد، آخر ابوالعاص در بدر اسیر شد و پیش زینب (رض) کسی فرستاد که مرا خلاص کن، بی بی (زینب رضی الله عنها) سر از دریچه بیرون آورد و گفت من زینب دختر رسول خدایم، ابوالعاص (رض) را امان دادم و حضرت صلی الله علیه و آله وسلم با جماعت صحابه (رضی الله عنهم) در نماز بودند. چون از نماز فارغ شدند فرمود بدانید که مرا خبر نبود که ابوالعاص اسیر شده الا درین حین و چون یکی از مسلمین امان دهد باید که همه قبول کنند. پس زینب (رض) را به ابوالعاص به نکاح قدیم یا بنکاح جدید داد و رقیه (رضی الله عنها)، نکاح وی با میرالمومنین عثمان رضی الله عنه قبل البعث شده و عثمان (رض) که بطرف حبشه هجرت کرده بود رقیه (رض) همراه بود، در جنگ بدر مریمه بود،

عثمان (رض) را فرموده بر سر او باش ثواب غزا بتو می رسد، همان روز رسید، حضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را حصه غنیمت داد، چون خبر رقیه (رض) شنید می فرمود "ذفن البنات من الکرمات" (الف) و رقیه (رض) (۱۷۹) را از وی دو فرزند شده بود یکی پسر علی نام کرد و در صفرش بمرد (ب) و یکی دختر امامه (رض) نام و این آن دختر است که حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در نماز او را برداشت و بردوش خود نشانید و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بعد از وفات فاطمه رضی الله عنها امامه (رض) را نکاح کرد. ام کلثوم (رضی الله عنها) در نکاح عتبه بن ابی لهب بود، چون "تُبْتُ يَدَا" نازل شد زن ابی لهب که "حَمَّا لَهَّ الْحَطَبُ" است عتبه را گفت که از تو خوشنود آن دم شوم که دختر محمد صلی الله علیه وآله وسلم را طلاق دهی، آن ملعون پیش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمد گفت از دین تو بیزارم و دختر تو را طلاق دادم و جست و پیراهن مبارک را پاره کرد و حضرت صلی الله علیه وآله وسلم می فرمود "از خدای می خواهم که سگی از سگان خود بر تو مسلط کند". در آن اثناء به سفر شام رفتند، در ده زرقا از زمین شام فرود آمدند، گفتند درین زمین شیری باشد، عتبه گفت "والله! آن شیری قاتل من است و محمد صلی الله علیه وآله وسلم در مکه است و آنجا شیر فرستاده است". آخر جمال (ج) و بغال جمع کردند و او را بالای آن همه نشاندند و همه گرد وی نشستند و قضا را شیر جستی

(الف) غح، عر مظ کرامات ولی آنکه در متن اختیار کردیم درست است (ارک به شرح مواهب الدنیه ج ۳ ص ۱۹۹)  
 (ب) در مدارج النبوه ج ۲ ص ۴۵۷ نوشته است که علی نزدیک بهد بلوغ رسیده از دنیا رفت، آنحضرت (ص) او را ردیف خود ساخته بود برناقه، خود روز فتح مکه (ج) غح عر - رجال (۱۷۹) حضرت عثمان رضی الله عنه را از هر دو دختران پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرزندی نماند، رقیه (رض) را یک بار در هجرت اول بحبشه حمل ساقط شده و بعد از آن پسری ویرا متولد شد و چون دو ساله شد خروسی بر چشم او منقار زد و بمرد. (مدراج النبوه ج ۲ ص ۴۵۹) و آن دو فرزند (علی و امامه رضی الله عنهما) ابو العاص رضی الله عنه را از بطن زینبه رضی الله عنها متولد شدند نه عثمان (رض) را از رقیه (رض). چنانکه علامه ابن کثیر از عید الرزاق نقل کرده است که ابو العاص حضرت زینب را در نکاح آورده و وی علی و امامه (رضی الله عنهما) را بزاد و وی (امامه) آن بود که چون رسول الله پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در نماز بودی ویرا بدوش خود سوار میکردی و چون بسجده میرفتی فرود می آوردی (سیره النبویه ج ۴ ص ۲۰۹ - ۲۱۰).

کرد و بالا رفت و عتبه را گرفت و سر از تن آن خبیث جدا کرد و بعد او ام کلثوم (رض) را به عثمان داد و از عثمان (رض) فرزند (۱۸۰) آورد و (در) سنه تسع وفات یافت فرمود که اگر دختر ثلثه بودی بتو دادمی. نکاح فاطمة رضی الله عنها بامیرالمؤمنین علی رضی الله عنه بعد بعث شد، سه پسر و سه دختر آورد، حسن و حسین و محسن (رضی الله عنهم) و محسن صغیر وفات یافت. رقیه و ام کلثوم و زینب (رضی الله عنهن) رقیه را به عبدالله بن جعفر بن ابی طالب (رض) دادند و ام کلثوم (رض) را بامیرالمؤمنین عمر (رضی الله عنهما) دادند و زینب نا بالغ متوفی شد. (۱۸۱) گویند امیرالمؤمنین عمر (رض) پیش امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه کسی فرستاد و التماس و صلت کرد، امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه دختر از غیر فاطمه قبول کرد، امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه گفت غرض من آنست که در اهل بیت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در آیم، دختر فاطمه (رض) بدهید، قبول کردند. چون نکاح بستند و عمر (رض) پای ام کلثوم (رض) را بوسه داد ام کلثوم (رض) پیش پدر دویده آمد و گفت این پیر مرد است و پایمردم میکشد.

### پسران آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم

اول قاسم قبل البعث متولد شد، آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را کنیت ابو القاسم بسبب وی بود، دو ساله وفات یافت. دویم عبدالله بعد البعث متولد شد،

(۱۸۰) (رض) و از عثمان (رض) فرزند آورد" نام نوشته نیست، این قول محل نظر است زیرا که چنانکه در حاشیه ما قبل عرض کردیم که حضرت عثمان رضی الله عنه را از هر دو دختر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم هیچ فرزندی نماند ولی اگر چه در بعضی روایات وارد شده که از ام کلثوم (رض) فرزندان شدند اما باقی نماند ولی اکثر محققین بر آنند که ام کلثوم (رض) سالی چند در عقد عثمان (رض) بوده ولی هیچ فرزند یا دختر از وی متولد نشد (رجوع کنید به سیره النبویه ج ۴ ص ۶۱۱. مدارج النبوة ج ۲ ص ۴۵۹. شرح مواهب الدنیه ج ۳).

(۱۸۱) رقیه بنت فاطمه (رض) در زمان طفولیت وفات یافت (رک به مدارج النبوة ج ۲ ص ۴۶۰) تزویج وی با عبدالله بن جعفر (رض) و وفات زینب (رض) قبل از بلوغ درست نیست بلکه تزویج زینب (رض) با عبدالله بن جعفر (رض) شده و از وی او را چهار فرزند علی و عون و عباس و محمد رضی الله عنهم و یک دختر ام کلثوم (رض) تولد یافتند (شرح مواهب الدنیه ج ۳ ص ۲۰۸، نیز رجوع کنید به مدارج النبوة ج ۲ ص ۴۶۰)



وی را طیب و طاهر از آن گویند. این هر دو پسران از خدیجه الکبری (رض) اند و ابراهیم از ماریه قبطیه بود و هر سه پسران در وقت رضاع وفات یافتند.

سع ۳۶۳

### در ذکر اعمام آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم

یازده نفر بودند حارث، عبدالمطلب را ابوالحارث بسبب آن گویند و پسران او بشرف اسلام رسیدند (۱۸۲) ابوسفیان (رض) که در حق او فرمودند "ابوسفیان سید قتیان الجنة" (الف) و نوفل (رض) از مهاجرین است و عبدالشمس و حضرت نام او عبدالله کرد در نماز عصر متوفی شد و او و حارث از يك مادر اند. زبیر (رض) از اشراف قریش بود و پسر او عبدالله در احبارین (۱۸۳) شهید شد. گویند هفت نفر را کشت و او میان ایشان خود هم افتاد چنانچه هفت برهم افتاده بودند. حمزه (رض) اسدالله و اسد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در اوائل بعث ایمان آورده و هجرت کرد و در احد شهید شد و عقب او يك دختر مانده و حمزه (رض) برادر رضاعی آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بود و پسران او فضیل و عبدالله هم صحابه اند و در جاهلیت عباس (رض) سقایه زمزم داشت و در خلافت امیرالمؤمنین عثمان رضی الله عنه در مدینه وفات یافت. ابوطالب را پسری بود طالب نام، در جاهلیت مرد، فرزندان دیگر عقیل و جعفر و علی و ام هانی (رضی الله عنهم) همه

سع ۳۶۴

(الف) مستدرک حاکم طبع بیروت ۱۹۷۸م ج ۳ ص ۲۵۵

(۱۸۲) پسران حارث ابوسفیان و نوفل و ربیع و مفره و عبدالله (رضی الله عنهم) همه ایشان صحابه بودند (شرح مواهب الدنیه ج ۳ ص ۱۲۷۴).

(۱۸۳) اگر چه در هر چهار نسخه (س، غ، ع، م) احبارین نوشته است ولی اصلاً اجنادین است و آن موضعی معروف از نواحی فلسطین است، آنجا در میان مسلمانان و رومیان (در سال ۱۳ هجری غزوه سخت واقع شده (شرح مواهب ج ۳ ص ۲۷۵) و تعداد رومیان در آن غزوه صد هزار بود و هرقل پادشاه روم در آن روز در حمص بود علاوه بر عبدالله بن زبیر بن عبدالمطلب (رضی الله عنه) دیگر صحابه کبار چون حضرت عکرمه بن ابی جهل و حارث بن هشام و خالد بن ولید رضی الله عنهم نیز شرکت نمودند و مسلمانان غالب شدند (معجم البلدان ج ۱ ص ۱۰۳).

بشرف اسلام و بصحبت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مشرف گشتند. ابولهب اسمہ عبدالعزی، عبدالکعبه، پدر او را ابولهب از آن گفتی که روی از غایت حسن و روشنی چون شعله می زمببخزد (۱). پسر او عتبه (الف) که داماد حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود، دختر حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را طلاق داد، بی ادبی کرد، حضرت صلی الله علیه وآله وسلم برو دعای بد کرد و گفت "اللهم سلط علیه کلها من کلابک" در مقام زرقا از زمین شام او را شیر بدرید و باقی فرزندان او ایمان آوردند. مغیره، او را حجل (۱۸۴) می گفتند. ضرار و عباس (رض) از يك مادر اند. غیداق سخی ترین قریش بود و معنی غیداق فراخ نگار در لغت بر آمده و در سنن ابن ماجه بروایت صحیح آمده که عبدالمطلب ده پسر داشت که هر یکی يك يك گوسفند می خوردند.

### ذکر عمات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم

صفیه بنت عبدالمطلب مادر زبیر (رض) است و در مکه اسلام آورده و به مدینه هجرت کرده و در خلافت امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه وفات یافت و او خواهر حمزه رضی الله عنه بود از يك مادر. عاتکه در نکاح امیه بن مغیره بود، سه فرزند

(الف) در مواهب الدنیه ج ۳ ص ۱۹۹ نام وی عتبه مسطور است که ام کلثوم (رض) را طلاق داده و عتبه برادرش بود که حضرت رقیه (رض) در نکاح وی بود ولی در روضه الاحباب هر عکس نوشته است و در بعضی از روایات آورده که عتبه مسلمان شده و آنچه دعای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در شان وی مستجاب گشته و شیری او را بقتل آورده برادر وی عتبه بود (رجوع کنید به مدارج النبوة ج ۲ ص ۴۵۸).

(۱۸۴) اگر چه در سع، غح هجد نوشته است ولی حجل بتقدیم الحادرس است و آن در اصل قید یا خلخال است (شرح مواهب ج ۳ ص ۲۷۵) بحواله دار قطنی و معنی خلخال پا ابرنجن است (فرهنگ نوین عربی- فارسی) ولی در روایت ابن اسحاق جعل بتقدیم الجیم علی الحاء المله است (شرح مواهب ج ۳ ص ۲۷۵). در تعداد اعمام آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم قدری اختلاف است و آنان ده یا یازده یا نه یا سیزده بیان کرده میشوند (شرح مواهب الدنیه ج ۳ ص ۲۷۵) مؤلف مرحوم ابتدا یازده نفر گفته است ولی در متن نه ذکر کرده است، علاوه برین قسم که حرث و او از يك مادر اندو مقوم که حمزه (رض) و او نیز از يك مادر بودند (ایضاً).

داشت عبدالله و زهیره و قرینه الکبری و عبدالله (رض) از جمله صحابه است و بعضی گویند عاتکه بشرف اسلام رسیده. (۱۸۵) اروی (در نکاح) عمیر بن و هب بن عبدالدار بود و طلبت (الف) بن عمیر (رض) از مهاجرین اولین بود و در اجنادین شهید شد، او را نسل فنانند. امیمه در نکاح حجر (ب) بن زیاد (ج) بود و دو پسر داشت عبدالله و ابو احمد و سه دختر داشت زینب (د) و رجیه (ه) و حمه (و) (رضی الله عنهن)، همه بشرف اسلام رسیدند و عبدالله (رض) بجنگ احد شهید شد و زینب (رض) با ازواج سع ۳۶۵ آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آمده. بره در نکاح اسد (ز) بن هلال بود و ابوسلمه عبدالله پسر اوست، به شرف اسلام رسیده او اول زوج ام سلمه (ک) (رض) بود. ام حکیم اسمها بیضا در نکاح کریز (ل) بن ربیعہ بود و دختر او اروی (م) بنت کریز مادر امیرالمؤمنین عثمان رضی الله عنه است.

### ذکر موالی آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم

از رجال زید بن حارث (رض) ابن شراحیل کلبی سابق غلام خدیجه (رض) بود، آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از خدیجه (رض) به هبه طلب کرد و آزاد فرمود. اسامه بن زید (۱۸۶) و ثویان (۱۸۷) ابن بجدد الیمانی (رضی الله عنهم) و وی در یمن

(الف) طلب (شرح مواهب الدنیه ج ۳ ص ۲۸۷) (ب) حبش، (ج) ریاب (ایضاً) (د) زینب ام المؤمنین (رض) (ه) ام حبیب که در نکاح عبدالرحمن بن عوف (رضی الله عنهما) بوده (شرح مواهب الدنیه). (و) حمه در نکاح مصعب بن عمیر (رض) که در احد شهید شد، بوده و در احد به تشنگان آب می آشامیدی و مجروحان را تداوی میکردی (ایضاً) (ز) عبدالاسد بن هلال (ایضاً) (ک) ام سلمه ام المؤمنین (رض) (ل) کرز (م) ایضاً. از وی

(۱۸۵) ابن سعد گوید که عاتکه بشرف اسلام مشرف شده بود ولی یصمری اختلاف کرده است. ابن فتحون در ذیل استیعاب در باره مسلمان شدن وی دلائل آورده است زیرا که از وی اشعاری چند در مدح آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده است (شرح مواهب الدنیه ج ۳ ص ۲۸۷).

(۱۸۶) حضرت اسامه و پدرش حضرت زید بن حارث رضی الله عنهما هر دو محبوسان آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بودند چنانکه شعبی (رح) از حضرت عائشه (رض) روایت میکند که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت "من احب الله و رسوله فلیحب اسامه بن زید" (سیره النبویه ج ۴ ص ۶۱۷) آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مولای خویش ام ایمن را در نکاح زید بن حارثه داد که از ان اسامه بن زید (رض) متولد شد. (۱۸۷) ثویان بن بجدد و نزد بعضی ابن حجر ابو عبدالله (ابن کثیر) از حمیر که اهل یمن بودند بود و بقولی مکان وی در میان مکه و یمن بود (ایضاً) رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم او را خرید کرد و آزاد فرمود و

صاحب نسب است. ابر کبشه، نام او سلیم است از مولد مکه، حضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را خرید کرد و آزاد فرمود. روزی که امیرالمؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه خلیفه شد او وفات یافت. آنسه از مولد سراة بود، او را هم خرید کرد و آزاد فرمود. شقران، نام او صالح است، بروایتی از پدر میراث یافت و بروایتی از عبدالرحمن بن عوف خرید کرد و آزاد فرمود. رباح (الف) حبشی، از نوبی خرید کرد و آزاد فرمود. سیار (۱۸۸) در بعضی (ب) غزوات بدست آمده و این آنکس است که جماعت عربیین (۱۸۹) بزحمت چوب مبتلا شدند و حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) ایشانرا

--> مختار ساخت که بقوم خویش رجوع کند یا نه، وی در خدمت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم بماند و سفر و حضر از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم جدا نمی بود تا وفات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم (ایضاً) و بعد از وفات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در حمص در سال ۵۷هـ (الکامل ج ۲ ص ۳۱۱) یا ۵۴هـ (۵ ح مواهب ج ۳ ص ۳۰۷) فوت کرد.

(الف) رباح (ابن کثیر) (ب) ابن حجر عسقلانی مؤلف الاصابه گمان میکند که شاید در غزوه بنی ثعلبه بدست رسیده (شرح مواهب الدنیه ج ۲ ص ۳۰۷)

(۱۸۸) اگر چه در هر چهار نسخ خطی مرآة الأولیاء (سع، غح، عر، مظ) "سیار" نوشته است ولی اصلاً "یسار" است (رجوع کنید به سيرة النبیه ج ۴ ص ۶۳۳. شرح مواهب ج ۲ ص ۳۰۷) هر چند که در روایت صحیحین که از انس بن مالک (رض) مرویست (رح به بخاری کتبخالدود مسلم کتاب القسامة و المحاربه) نام راعی شتران که غلام آزاد کرده آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بود، مذکور نیست ولی علامه زرقانی در شرح مواهب الدنیه (ج ۳ ص ۳۰۷) و علامه قسطلانی در ارشاد الساری شرح بخاری نوشته اند "انه یسار النوبی" (ارشاد الساری طبع مصر ج ۱۰، ص ۳-۴ نیز طهرانی در روایتی از مسلم بن الاکوع همین طور نقل کرده است (شرح مواهب ج ۲ ص ۳۰۷).

(۱۸۹) اگر چه در سع، غح، "عربیین و عربیین" نوشته است ولی "عربیین یا عربیون" درست است عربینه بضم العین المهمله و فتح الراء و آخرها نون ثم ها، و آن قبیله ایست معروف و در روایتی که بطریق دیگر از حضرت انس (رض) مرویست بجای عربینه "عکل" مسطور است و عکل بضم العین المهمله و سکون الکاف، قبیله ای معروف است و اینکه مؤلف "جماعت عربیین بزحمت چوب مبتلا شدند" نوشته است اصلاً زحمت چوب است (یعنی مرض شکم) چنانکه در متن حدیث نوشته است "فاجتووها" ای اصابعهم المجوی و هو دا الأجوف اذا تطاول (ارشاد الساری ج ۱۰ ص ۲) یعنی مرض شکم که طول گیرد.

اینجا اشکال وارد میشود از طرف آنانیکه فقط به تراجم کتب احادیث اکتفا کرده و کتب سنن و سیر و اصول را بتفصیل مطالعه نکرده و سیاق و سباق احادیث را ندانند چنانکه بسمع راقم الحروف نیز رسیده است که در متن حدیث محض قتل راعی مذکور است و مثله کردن وی بدست عربیون ظاهر نیست، آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چگونه جماعت خویش را حکم به مثله کردن قاتلان غلام دادند؟ شارحین حدیث جواب داده اند که "كان هذا قبل نزول الحدود و آية المحاربة والنهي عن المثلثة" یعنی این واقعه قبل از نزول احکام حدود و نهی از مثله صورت گرفت، نیز بعضی گویند که خود عربیون با راعی شتران همین سلوک کرده بودند "وانما فعل النبي صلی الله علیه و آله وسلم بهم ما فعل قصاصاً لانهم فعلوا بالرعاة ذلك" (شرح مسلم از امام نووی طبع کراچی ج ۲ ص ۵۷) "وقد مثلوا به" (شرح مواهب ج ۳ ص ۳۰۷ سيرة النبیه ج ۴ ص ۶۳۳).

فرمودند "در فلان وادی شتران زکوة است و بیسار آنجا بود، شیر شتران و بول شتران بنوشید که شفا خواهد شد". ایشان بعد از چند روز یافتند، قوی شدند، دست و پای او بریدند و خار در چشمهای او خلانیدند و شتران را بردند و سیار را باین حال در مدینه آوردند. حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم در عقب ایشان جماعت را دوانیدند تا ایشان را گرفته آوردند. آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که همچنان دست و پای برید و در چشمهای ایشان میل کشید و در آفتاب اندازید کما قال الله تعالی "جزاء سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا" (الف) ابو رافع، اسمہ اسلم و بقولی ابراهیم، غلام عباس رضی الله عنه بود، بحضرت علیه السلام هبه کرد، حضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را آزاد فرمودند. چون کسی بشارت کرد که عباس (رض) مسلمان شد، بعده سلمی را در نکاح داد و از وی عبیدالله متولد شد و عبیدالله (رض) در زمان خلافت علی کرم الله وجهه کاتب (ب) بود. مویبه (ج) از مولد مزینه (د) است، او را خرید کرده آزاد فرمودند. فضاله (۱۹۰) رافع مولی سعد (ه) بن عباس بود، بعد سعد بعضی ورثه حصه خود آزاد کردند و بعضی نه، رافع بآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم استعانت نمود، آخر آن بعضی (و) حصه (خود) را بآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بخشیدند و حضرت علیه السلام آزاد فرمودند. مدغم (ز) حبشی بود که روفاسه (ک) بن زید الخداسی بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هبه

(الف) الثوری ۴۰ (ب) در سیرة النبویه ج ۴ ص ۶۱۸ و شرح مواهب ج ۳ ص ۳۰۸ نوشته است که خود ابورافع کاتب علی (رض) بود (ج) ابو مویبه و نام او معلوم نیست (سیرة النبوی) (د) سع، عر، غح، مریسه ولی مزینه درست است، کذا فی سیرة النبویه (ه) (ابی احیحه) سعید بن العاص (سیرة النبویه) (و) یعنی خالد بن سعید بن العاص (ایضاً) (ز) سع، غح، مظ- غم، ولی مدغم درست است (سیرة النبویه و شرح مواهب) (ک) رفاعه بن زید الجذامی (سیرة النبویه) (۱۹۰) محمد بن سعد بروایت واقدی گوید که عمر بن عبدالعزیز (رح) به ابوبکر محمد بن عمر بن حزم نوشت که برای من در باره خدم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم تفحص کنید، او در جواب نوشت "وکان فضاله مولی له یمانی نزل بعد الشام و کان ابو مویبه من مولد مزینه" ابن عساکر گوید که سواى این روایت در باره فضاله (رض) هیچ روایتی در موالی نیافته شد.  
(سیرة النبویه ج ۴ ص ۶۲۹ - ۶۳۰).

کرد. کسره (الف) حبشی نویی، هوده بن علی الحنفی هدیه آورده، آزاد فرمود و ابقال و اجمال در سفر حواله او بوده است. زید هلال بن رساقه بن زید است. عهید (ب) و طحمان (ج) و مابور (د) القبطی بودند و مقوقس هدیه فرستاده بود. واقده، ابو واحد (ه)

هشام، ابوضمیرانی (و) بودند، حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آزاد فرمودند - جنین ابو علیب (ز) ابوعبیده، (ک) سفینه، غلامان ام المومنین ام سلمه (رض) بودند، آزاد فرمود و شرط کرد که خدمت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نگذارم (ل) و او گفت! گر شرط نکنی نمی گذارم - ریاح نام و بقولی مهم آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نام او سفینه کرد و جهت تسمیه آنست در سفر هر که کوفتناك شدی متاع خود بدوش سفینه انداختی، کسی تیغ، کسی سپر و کسی جامه، حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بدید، فرمود "این سفینه" (م) مولد حبشی (ن) بود، ابوهند در زمان بازگشت از حدیبیه او را خرید کرد و آزاد فرمود، بحشته هادی شتران بود. انیسه (س) حبشی، فصیح و در بدر حاضر و در مدینه آزاد فرمود. ابولباسه غلام یکی از عمارت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود - آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را بخشیده و آزاد فرمودند و یقع از اتاخذ بود، آزاد فرمودند - امام رازی رحمة الله علیه میگویند که این موالی در يك زمانه نبودند بلکه در ازمنه موجود بودند - سلمی ام رافع، برکه ام ایمن ام (ع) عبید الله میراث آمد و وی بشرف اسلام مشرف شده بخدمت و خضانت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مشرف شد و او را بازید (رض) تزویج فرموده، اسامه بن زید رضی الله عنهما پسر اوست - ماریه مادر ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و رضی الله عنه - ریحانه، رضوی، میمونه بنت اسعد (ف) حضره. (ص)

(الف) کرکره (سیره النبویه) (ب) عبید، (ج) طهمان (سیره النبویه) (د) سع، غح - نانور، ولی مابور درست است - (سیره النبویه و شرح مواهب) (ه) واقد یا ابو واقد (شرح مواهب) (و) ابوضمیر (سیره النبویه) (ز) جنین ابو علیب (ک) ابو عسیب (ل) نگذارم (م) انت سفینه (این روایت در مسند احمد سیره النبویه از ابن کثیر و شرح مواهب الدنیه موجود است) (ن) بقولی از فارس و بقولی از عرب بود (سیره النبویه - شرح مواهب) (س) آنسه (سیره النبویه) (ع) قیاساً - از عبد الله (پدر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم) میراث آمده (ف) سعد (سیره النبویه) (ص) برای احوال ریحانه و رضوی و میمونه و حضره رضی الله عنهن رجوع کنید به سیره النبویه ج ۴ ص ۶۴۶ تا ص ۶۵۰.

### در ذکر خادمان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از احرار

وایشان یازده نفر اند بدین تفصیل، انس بن مالک بن النضیر (الف)

الانصاری (رض)، هند و اسماء هر دو برادران پسران حارث اسلمی اند، ربیع (ب) بن

کعب اسلمی بودند، عبدالله بن مسعود او را صاحب النعلین و الطهوره گویند، عقبه

بن (ج) عامر الجهنی اشتریان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود در وقت سواری

عنان وی گرفته روان شدی، بلال بن ریاح (د) الموذن بود، سعد مولای ابوبکر صدیق

رضی الله عنه، در حرمین (هـ) برادر (و) نجاشی بود و پروایتی خواهرزاده بکسیر (ز) ابن

شرح (ک) الکبیر، ابوذر غفاری (رضی الله عنهم اجمعین) و الله اعلم. (۱۹۱)

### ذکر حارسان و پاسبانان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم

که در غزوات بیوت را پاس میداشتند، هشت نفر بودند و چون آیت "وَاللَّهُ بِعَصِيْمِكَ مِنْ

النَّاسِ" (ل) نازل گشت نگاه بانی و پاسداری منع فرمود سعد بن معاذ (رض)، روز بدر

در عریش خواب فرموده بود و وی نگاه بانی فرموده - ذکران (م) بن عبدالله بن قیس

(رض)، محمد (ن) بن مسلم الانصاری (رض) در احد حارس بود، زبیر بن العوام

(رض) یوم الخندق حارس بود، عباد ابن بشیر (س) وسعد بن (ابی) وقاص و ابوایوب

انصاری (رضی الله عنهم) در خیبر شبی که با صفیه (رض) نکاح فرمود (و)

بلال (رض) اندر وادی القری حارس بودند. (۱۹۲)

(الف) نضر (ب) ربیع (شرح مواهب الدنیه) (ج) سع، غح، عر (بن) ندارد (د) ریاح (سیره النبویه -

شرح مواهب) (هـ) ذومخمر یا ذومخبر سیره النبویه) (و) برادر زاده (وهو ابن اخی النجاشی:

سیره النبویه ج ۴ ص ۶۵۸) (ز) بکیر، (ک) شداخ اللیثی (سیره النبویه) (ل) المائده ۶۷

(م) عر - (ذکران، محمد) ندارد. (ن) عر - (ذکران، محمد) ندارد

(س) بشر (شرح مواهب الدنیه)

(۱۹۱) علاوه بر خدام مزبور اسلع بن شریک، عبدالله بن رواحه، قیس بن سعد بن عباد، مغیره بن شعبه

الثقفی، مقداد الاسود الکندی، مهاجر مولی ام سلمه و ابوالسمع (رضی الله عنهم اجمعین) هم از

خادمان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بودند (سیره النبویه ج ۴ ص ۶۵۴-۶۶۷ - شرح مواهب

الدنیه ج ۳ ص ۲۹۷-۳۰۱).

(۱۹۲) علاوه بر حارسان و پاسبانان مذکور خود ابوبکر صدیق (رض) روز بدر وقتی که آنحضرت صلی الله

## در ذکر رسولان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم

که در اطراف فرستادی یازده نفر بودند بدین تفصیل عمر بن امیه زمری (الف) پیش نجاشی (ب) فرستاده فرمان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر چشم خود نهاد و از تخت فرود آمد و بر زمین نشست، مسلمان کامل شد و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بروی نماز جنازه کرد، همان روز رحلت کرد - دحیه کلبی (رض) را پیش قیصر روم فرستاده و او اسلام قبول کرد اما از ترس لشکر اظهار کردن نتوانست - عبدالله (رض) را پیش کسری بادشاه فارس فرستاد، او اسلام قبول نکرد و فرمان را پاره کرد، آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دعای بد کرد و گفت "مزیق الله ملکه کما مزیق کتابی" الله تعالی پسر وی شیرویه نام بر وی گماشت تا شکم او را پاره کرد حاطب (رض) از کبار مهاجرین بود، پیش مقوقس (ج) بادشاه مصر فرستاد، او ملاطفت کرد و شیرین لکنت کرد اما اسلام نیاورد و ماریه قبطیه (رض) و خواهر او شیرین و استر سفید دلدل و چند نیزه به هدیه فرستاد عمرو بن ابی العاص (رض) را پیش جیفره (د) و عبدالله (ه) از دی فرستاد که هر دو برادران حاکمان عمان (و) بودند و هر دو مسلمان شدند. سلیط بن عمرو العامری (رض) را پیش هوزه بن علی الحنفی فرستاد و او مسلمان شد (۱۹۳) و جواب نیک نوشت - شجاع ابن واهب (ز) (رض) را

--> علیه وآله وسلم در عرش محواستراحت بود، حراست می فرمود و مغیره بن شمه (رض) یوم حدیبیه این وظیفه انجام نمود (شرح مواهب الدنیه ج ۳ ص ۳۰۱).

(الف) عمرو بن امیه الضمری، نسبت وی به جد خویش ضمره است (ایضاً) (ب) نام وی اصحمه یا اصحمه بود (مواهب الدنیه - الوفا) (ج) سع، غح، عر - بنوقش (د) غح، عر صفه - اصلاً جیفر است (ه) جیفر و عبد ابنی الجندی (و) سع، غح، عمر - عمار (ز) وهب

(۱۹۳) علامه زرقانی در شرح مواهب الدنیه (ج ۳ ص ۳۶۶) نوشته است که هوزه مسلمان نشده بود همچنین ابن اسحق گفته است (ایضاً). ابن الجوزی گوید که چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سلط بن عمرو عامری را مکتوب مبارک داده بطرف هوزه بن علی الحنفی فرستاد، علی حضرت سلیط (رض) را اعزاز و اکرام نمود و در جواب نامه مبارک آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مکتوب نوشت که مضمون آن چنین بود "امری که شما بآن دعوت میکنی خیلی حسنی و



پیش حارث بن الاسدی (الف) شمر غسانی فرستاده که حاکم بصره (ب) بود از ممالک شام فرمان را زد و گفت آنکه می آیم از برای جنگ، اما هر قل او را منع کرد و گفت که مصلحت این نیست، آخر قیصر منع او کرد - مهاجر ابن امیه المخزومی (رض) (ج) را پیش حارث خیبری (د) فرستاد او یکی از حکام ین بود - علاء بن الخضر می (رض) را پیش منذر بن ساوی فرستاد، او مسلمان شد و بعد از ارسال حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که بنویسید که مملکت بر تو مسلم است با موافقان تو در اسلام اما از مخالفان جزیه بستانید - ابو موسی اشعری (رض) را به ین فرستاد - معاذ ابن جبل (رض) را بصحبت ابو موسی (رض) بجهت دعوت اهل ین فرستاد سع ۳۷۰ اکثر خلق ین از دعوت ایشان مسلمان شدند.

### در ذکر کاتبان آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم

سیزده نفر بودند خلفاء الراشدین، عامر بن فهیره، عبدالله ارقم (۱۹۴) بن ابی الارقم (رض) ابی ابن کعب، ثابت بن قیس (بن) شماس، خالد بن سعید بن العاص، حنظله بن ربیع الاسدی، زید بن ثابت، معاویه بن ابوسفیان، شرحبیل ابن حسنه. (ه)

--> جمیل است، من شاعر و خطیب قوم خود ام، و همه اهل عرب از من هیبت زده و خائف اند، اگر شما بعضی از اختیارات خود را بمن تفویض کنی من اتباع تو خواهم کرد، و حضرت سلیط را با خلعت و تحائف رخصت کرد، آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مکتوب وی را ملاحظه فرمود و گفت "اگر يك قطعه زمین بلکه يك خرما هم خواستی من آماده نیستم که بوی داده شود، او خود هلاک شد و هر چه در دست اوست همه هلاک شد. چون آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از فتح مکه واپس شدند جبرائیل (ع) از هلاک وی خبر داد" (الرفا باحوال المصطفی ص ۷۳۸).

(الف) حارث بن ابی شمر الفسانی (ب) غوطه (شرح مواهب) (ج) ابی امیه (د) حمیری (الرفا) - شرح مواهب (ه) شرحبیل بن حسنه (رض).

(۱۹۴) عبدالله بن ارقم بن ابی الارقم (رض) در سال فتح مسلمان شد و برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم کتابت میکرد و در خلافت ابوبکر (رض) هم کتابت و بیت المال باو تفویض نمودند و عمر (رض) ایشانرا به همین منصب برقرار نمود و در خلافت عثمان (رض) معزول گردید (سیره النبویه ج ۴، ص ۶۸۷).

## در ذکر نقباء و نجباء آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم

سیزده نفر اند خلفاء الراشدين و حمزه و جعفر و ابوذر و مقداد و سلمان و حذیفه و ابن مسعود و عمار و بلال (رضی الله تعالی عنهم).

## در ذکر دواب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم

از اسب و استر و شتر و گوسفند و معلوم نشده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را جنس گاو چیزی بود یا نه، اما اسب ده سر بودند. لکیت اول (۱۹۵) اسب است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مالک شده اند و غذا بروی فرموده و در احد بر وی بود. اگر محجل (۱۹۶) بر وی سابق فرمود و سابق آمد. مرتجز از (۱۹۷) اعرابی خرید و اعرابی منکر شد و گفت گواه کیست؟ خزیمه بن ثابت (رض) گفت من گواهی میدهم، حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود چیزی که ندیدی چگونه گواهی می دهی؟ گفت "ما ترا در خبر آسمان صادق می دانیم در زمین بطریق اولی" او را "ذوهادتین" نام فرمود، قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم "من شهد له الخزیمه فهو حسبه" (الف) مقوقس (۱۹۸) ملک روم هدیه فرستاده بود.

(الف) من شهد له خزیمه او شهد علیه فحسبه (ابو داؤد کتاب الشهادة و النسائی کتاب البیوع) (۱۹۵) اصلاً سبک است "أما خيله عليه الصلوة والسلام فالسكب و اصله من سكب المأسكب و هو اول فرس ملکه اشتراه علیه الصلوة والسلام بعشر اواق" (شرح مواهب ج ۳ ص ۳۵۸) یعنی رفتار آن چون روانی آب بود و اول اسپی که آنحضرت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعوض ده اوقیه خریده بود.

(۱۹۶) سبک اگر بود یعنی بر ناصیه وی داغی سفید بود بزرگتر از مقدار درهم و محجل یعنی از زانو تا گامچی سفید بود.

(۱۹۷) مرتجز:- وجه تسمیه آنست که آواز خوش بود بطور رجز که قسمی از شعر است، "صوته قال فی العیون کانه ینشد رجزاً" (شرح مواهب الدنیه).

لحیف (۱۹۹) هدیه ربیعہ (و) ظرب فتورہ (۲۰۰) خزانی (الف) هدیه فرستاده بود و الورد (ب) تمیم داری (رض) هدیه فرستاده بود، بامیرالمؤمنین عمر (رض) بخشیده. خرنو (۱) ملاوح (ج) (و) بحر از (۲۰۱) تبحار یمن خریده بود، سه بار بر وی سابقت فرموده و سابق شد، حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دست مبارک خویش بر روی او فرود آورد و گفت "ما انت الا تحجری" (د) اما استر سه و دراز گوش یک بود. دلدل

مقوقس ملک روم فرستاده بود، بعضی گویند- پادشاهی مثل هدیه فرستاده بود، در سع ۳۷۱ مدینہ در سفرها بر وی سواری کردی و آن اول استر بود و بعضی گویند که اسب بود که در اسلام بشرف رکوب آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مشرف بوده و بعد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بسیار زنده بود تا بعد از زمان خلفاء اربعہ زنده بود و در مقام شعبیہ (ه) بمرد. فضہ استر دوم، امیرالمؤمنین (و) ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ بخشیده بود. ابلیسہ، استر سیم پادشاه ایلہ فرستاده بود. یعفور و عفیر هم گویند و در حجة الوداع ساقط شد، دراز گوش بود مقوقس فرستاده اما اشتر آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بیست (ز) ناقہ شیر دار در وادی بود و هر روز دو مشک بزرگ از آنجا شیر می آوردند و بعضی ناقہ ها را نام نهاده بود. غزر،

(الف) فروہ بن عمرو الجذا می (ب) سع، غح- درود (ج) بضم میم و کسر واو، این را ابن خالویہ ذکر کرده است (شرح مواہب الدنیہ) (د) ما انت الابر (شرح مواہب ج ۳ ص ۳۸۷) (ه) ینبع (شرح مواہب) (و) فضہ کہ فروہ بن عمرو فرستاده بود بامیرالمؤمنین ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ بخشیده بود. (شرح مواہب ج ۳ ص ۳۸۹) (ز) در شرح مواہب الدنیہ (ج ۳ ص ۳۹۲) نوشته است کہ چهل و پنج سرناقہ شیر دار کہ سعد بن عبادہ (رض) فرستاده بود (۱۹۹) لحیف: ربیعہ بن ابی البراء هدیه فرستاده بود، هروی گفته است کہ نام آن لحیف از آن بود کہ دم وی طویل بود و بسبب طوالت دم گویا زمین را چون لحاف مپوشیدی، فعیل بمعنی فاعل است (شرح مواہب الدنیہ ج ۳ ص ۳۸۶).

(۲۰۰) سع، غح- ظرف، ولی ظرب کہ جمع آن ظراب است درست است. ظرب کوه کوچک را گویند و ابن را بسبب فریہ بودن و بزرگی بودن ظرب می گفتند. "ظرب واحد الظرب وہی جبال الصغار سمی لکبرہ و سمنہ و قبل لقوتہ و صلاۃ حافرہ" (شرح مواہب الدنیہ ج ۳ ص ۳۸۵). (۲۰۱) و بحر از آن گنتی کہ رفتار آن منقطع نشدی و چون آب روان بحر می دویدی. (شرح مواہب الدنیہ ج ۳ ص ۳۸۷).

ختا، (الف) سمسر، (ب) اغویس، (ج) سوریه، (د) یعزم، (ه) یسیره، زیا، (و) برده، مهزیه، (ز) قصواء، غضباء، جدعاء، اما گوسفندان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم صد داشت و هفت منائج<sup>(۲۰۲)</sup> و منج آنرا گویند که کسی را شتر و گوسفند بدهند تا شیرو پشم آن بگیرند. حجوره، (ک) زمزم، سقیا، برکه، ورسد، (ل) اطلال، اطراف، غشیه، (م) حضرت بود (؟) شیر وی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تناول فرمودی و در رواة آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را يك خروس سفید بود، والله اعلم.

### در ذکر صلاح آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم

چهار نیزه بود، یکی را نیزه می گفتند و یکی غزه بود<sup>(ن)</sup> که حربه می گفتند، از نیزه خورد تر بود و این را روز عید پیش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم می بردند، آنرا در جای نمازگاه ستره می ساخت چه آنزمان دیوار و محراب نبوده و یکی معجن<sup>(۲۰۳)</sup> بود که منبر بسوی بر میداشت و یکی محضره داشت یعنی عصا و آنرا عر چون<sup>(س)</sup> می خواندند و چهار کمان بود یکی را روحاء می گفتند و یکی را بیضاء و یکی را صفراء و یکی را کتوم و یکی

(الف) حنا بفتح المهمله و شد النون و مد، و این آن بود که عرنیون ذبح کرده بودند (شرح مواهب ج ۳ ص ۳۹۲) (ب) سمراء که ناقه حضرت عائشه (رض) بود (ایضاً) (ج) السمریس (د) السمديه- (ه) بغوم و آن در اصل ناقه ای باشد که آواز آن فصیح نباشد- (شرح مواهب ج ۳ ص ۳۹۲) (و) الریا (ز) مهره بضم المیم، آنرا سعد بن عبادہ (رض) فرستاده بود (ایضاً) (ک) عجره بفتح العین و سکون الجیم (ایضاً) (ل) ورشه بضم المعجمه (م) غیشه یا غوثه (ن) عنزه بفتح المهمله والنون (س) عرجون (شرح مواهب الدنیه)

(۲۰۲) "منائج جمع منیحه وهی فی الاصل شاة او بقرة يعطيها صاحبها لمن يشرب لبنها ثم يردهم اذا انقطع اللبن" (شرح مواهب ج ۳ ص ۳۹۳. و درین معنی ذکر شتر نشده است)

(۲۰۳) معجن بکسر المیم و اسکان المهمله و فتح الجیم و نون، و آن عصای کج بود بقدر يك ذراع یا بیش از آن، در وقت رفتن و سواری بودن همراه داشتی و پیش خود بر شتر آویزان کردی (شرح مواهب الدنیه ج ۳ ص ۳۸۲).

ترکش بود (۲۰۴) او را (کافور) می گفتند، کسی هدیه آورده بود و بر وی تمثال عقارب (الف) بود، حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر آن تمثالها مسخ فرمود، حق محو کردند و نه شمشیر، ذوالفقار (۲۰۵) از غنیمت بدر بود و سه شمشیر از غنائم بنی قینقاع بود و یک شمشیر از آن قلعی بود و آن مقامی است در بادیه و یک بتار نام داشت و یک را صیف (ب) نام یک شمشیر از عبدالله میراث آمده بود، او را غضب (ج) می گفتند و یکی دیگر قضیب نام داشت، این اول شمشیرست که حضرت صلی الله علیه وآله وسلم حائل کرد و شمشیر را دنباله غلاف و دهن غلاف بود و در میان چند حلقه نقره بود. و دو زره بود یکی را سعدیه نام و دیگر را قصیه (د) می گفتند و گویند زره داؤد علیه السلام که بقتل جالوت پوشیده بود در خدمت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمده بود و یک خود بود ویرا سبوع می گفتند و یک کمر بند بود و دروی سه حلقه نقره بود و آنرا یم وی هم نقره بود یعنی آن حلقه خورد و نصف حلقه کج که بر راه بدین بر شکم محکم کند و بروایتی علمی بیرق سیاه و لوای سفید بود.

### در ذکر اشیاء آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم

سع ۳۷۳

صندوقچه ای بود که در وی آئینه و شانه بود از عاج و سرمه دان و مقراض و مسواک بود و فراش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از پوست بود و حشو لیف

(الف) عقاب (ایضاً) (ب) حنف (ایضاً) (ج) الغضب را سعد بن عباد (رض) هدیه فرستاده بود (د) فضه. سعدیه و فضه هر دو ازینی قینقاع بدست آمده بود

(۲۰۴) تمثال عقاب بر ترس یعنی سپر بود نه که بر ترکش که کافور نام داشت، علامه بیهقی (رح) از حضرت عائشه (رض) روایت می کند "انها قالت اهدی لرسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ترس فیه تمثال عقاب او کیش فکرها فاصبح و قد اذهبه الله". (شرح مواهب ج ۳ ص ۳۸۱).

(۲۰۵) ذوالفقار مشهور ترین شمشیرهای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بوده و در غزوه بدر بطور غنیمت یافته بود. قبلاً از آن عاصی بن منبه بود که در بدر بقتل رسیده و بقول کسی منبه بن وهب و بقولی نبیه بن الحجاج، و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنرا بحضرت علی رضی الله تعالی عنه عطا فرمود چنانکه یوم بدر ملکی که رضوان نام داشت، از آسمان ندا کرد "لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الا علی" (شرح مواهب الدنیه ج ۳ ص ۳۷۸).

خرما و يك قدح داشت كه سه پیوند محكم كرده بود و حلقه داشت كه بآن می آویختند از مد خورد و از نصف مد بزرگ و قدحی دیگر بود، او را زیات می (۲۰۶) گفتند و يك دیگر سنگین، او را مخضب می گفتند و يك از برنج بود، حنا و كتم در وی داشتی تا در وقت حرارت بر سر نهادی و يك قدح از شیشه بود و يك كاسه روئین بود و يك صاع و يك مزبوء (۲۰۷) و يك سریر بود و يك چادر بود كه شب پوشیدی و يك كساء سیاه داشت، بكسی داد. ام سلمه رضی الله عنها پرسیده كه كسای سیاه چه كردی؟ فرمود "بكسی بخشیدم" گفت والله كه هر گز در چشم من از آن خویتر هیچ چیز نیامد كه روی سفید نورانی تو از آن كساء شب رنگ طلوع كردی و حسن كمال باجمال يك هزار نمودی، و يك دستار سیاه داشت، ویرا سحاب میگفتند، بامیرالمؤمنین علی رضی الله عنه بخشیده چون امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه با آن دستار پدیدار شدی (فرمودی) "ایاكم علی فی السحاب" و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را دو جامه خاص برای جمعه بود و رای جامه های دیگر كه هر روز پوشیدی و مندیلی بود كه دست و پهای روی مبارك بآن مسح فرمودی و باین مقدار اختصار نمودم.

### در ذكر وفات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم

در حدیث آمده است كه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم روز دوشنبه متولد شده و روز دوشنبه پیغمبر شده و روز دوشنبه از مكه شریف هجرت كرده و روز دوشنبه بمدینه منوره آمده و روز دوشنبه وفات یافته و آن روز كه حلیمه سعدیه (رض) برای ارضاع آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمده بود و در مكه شریف داخل شده،

(۲۰۶) اصلاً ریان یعنی سیراب است، چون در قدح آب و شیر نوشیده میشود تسمیه بریان مناسب باشد.  
(۲۰۷) مدبضم المیم (فرهنگ نوین) مكیال، پیمانه غله و آن نزد اهل عراق دو رطل عراقی و نزد مردم حجاز معادل ۱، ۱/۳ (يك و ثلث) رطل یا مقدار پری دو دست مرد میانه چون هر دو كف را پر كند (منتهی الارب، طبع لاهور ۱۳۲۵ هـ ج ۴ ص ۱۷۴). سید محمد مؤمن در رساله مقادیر گوید در كتب فقه مد كه پیمانه ایست برابر يك من یا نزدیک من یا نزدیک بآن بتقریب تحقیق زكوة مال و زكوة فطر و بتقریب بعضی از كفارات و غیر آن مذکور سازند و مد بنابراین آنچه در قاموس و صحاح مذکور است دو رطل عراقی و ربع عراقی بیان نموده اند (فرهنگ فارسی از معین).

آنروز دوشنبه بود و علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه غسل داده و فضیل (الف) و قشم (ب) پسران عباس (رض) مدد کردند و اسامه بن زید و صالح (رضی الله عنهم) آب می ریختند و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را کفن کردند و در سه جامهء سحولی (۲۰۸) و آن نسبت به مکانی است و در آن سه جامه پیراهن و عمامه نبود و در صخیحین چنین ثابت شده و بیقین پیوسته که چون آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را در کفن پیچیدند و بر سر گور نهادند بر کنار مردمان گروه گروه در آمدند و جماعت جماعت بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نماز میگذارند و کسی امامت ایشان نمی کردند و اول کسی که بر او نماز می گذارد عباس (رض) بود و دیگر بنو هاشم و دیگر مهاجر و دیگر انصار و دیگر سائر مردمان و چون مردمان از نماز فارغ شدند اطفال در آمدند و دیگر زنان نماز گذاردند و این معامله بها بر وصیت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بود و آنچنان بود که عبدالله ابن مسعود (رض) فرمود که من از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم پرسیدم که یا رسول الله! بتو نماز که گذارد فرمود "چون مرا بشوئید، در کفن نو پیچید مرا تنها بگذارید، اول کسی که بر من نماز گذارد دوست من جبرائیل (ع) خواهد بود، پس میکائیل (ع) و اسرافیل (ع) و ملک الموت (ع) با گروه گروه انبوه از ملائک. بعد از آن شما فوج فوج در آئید و بر من نماز گذارید و بگریه و نوحه مرا متأذی مسازید و باید که ابتدای نماز بر من اهل بیت من باشند و بعد از آن زنان اینها، آنگاه سائر اصحاب (رض) و سلام من بر یاران من که غائب اند برسانید و بهر کس که پیروی من کند و طاعت من نماید تا روز قیامت سلام من رسانید، بیت:

روزی که ز تو سلام باشد ما را      و از حضرت تو پیام باشد ما را  
از تو نکنم توقع پرسیدن      اندیشهء تو تمام باشد ما را

(الف) فضل، (ب) قشم (همچنین علامه ابن الاثیر، حافظ ابن کثیر و مؤرخ ابن هشام نوشته است). (۲۰۸) سحولی منسوب به سحول، قریه ای از قریه های یمن که آنجا پارچه از پنبه سفید میبافتند. (معجم البلدان ج ۳ ص ۱۹۵).

و روایتی فرموده "اول من یصلی علی رسی" و از امیرالمؤمنین ابوبکر رضی الله عنه منقولست که فرمود در نماز جنازه رسول صلی الله علیه وآله وسلم هیچ کس امامت نکند و بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم خشتها نهادند و عدد آن خشتها نه بودند و بعد از آن خاک بر او ریختند و صورت قبر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مسطح یا مسمن ساختند و مقدار يك شبر از زمین بلند کردند و آب بر آن پاشیدند و گویند مغیره بن شعبه (رض) دعوی کرد که آخر کسیکه از قبر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بیرون آمد من بودم و گفתי من انگشترین خود را در قبر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم افگندم و به بهانه انگشترین خود در قبر او رفتم و علی کرم الله وجهه او را تکذیب کردی که این سخن غیر واقع است و قثم بن عباس (رضی الله عنهما) گفت آخرین که از قبر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بیرون آمد من بودم. نظر کردم که لبهای مبارک خود را می جنبانید و گوش در دهان او داشتم میگفت "امتی امتی".

بمهد اندر لحد با ذکر امت زیانش امتی گوتا قیامت

و صالح (رض) میگویند آن قطیفه که از فتح خیبر بآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم رسیده بود که گاه بر خود میپوشید و گاه بر دوش میکشید در تحت قبر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم انداختم و این نیز از مخصوصات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود و گویند که این وصیت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود و گویند دفن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در شب چهار شنبه بود و بعضی گویند سه شنبه بود و در وفات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مرثیه ها بسیار گفتند و ما بر مرثیه فاطمة الظهرا (رضی الله عنها) ختم کنیم و چنین گویند بعد از آن که حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را دفن کردند فاطمة الظهرا يك كف خاک از قبر مبارك آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم برداشت و بسوی کرد و این



فرمود، مرثیه:

ما ذا على من شم تربت احمدا      ان لا يشم مدالزمان غوالیا  
صبت على مصایب لو انها      على الايام صرن لیا لیا

\* \* \*

کسی که تربت احمد ببوید      زبوی غالبیا دیگر نگوید

اللهم بارک على محمد و على آل محمد کما بارکت على ابراهيم و على آل  
ابراهيم انک حمید مجید اللهم ارزقنی زیارة کعبة الاسلام و قبر نبیک محمد المصطفی  
صلی الله علیه وآله وسلم و اسعدنی بشفاعته يوم القيمة یا ذوالجلال والاکرام:

کی بود یا رب که روی در یثرب و بطحا کنم

گه به مکه منزلی گه در مدینه جا کنم

بر کنار زمزم ازدل میکشم یک زمزمه

واز دو چشم خون فشان آن چشمه را دریا کنم

یا رسول الله مرا با سوی خود راهی نمای

تا ز فرق سر قدم و از دیده خود پا کنم

\* \* \*

صد سلامت می فرستم ای در دریای جود

در جوابم لب کشای ای غنچه باغ وجود

السلام ای آنکه تا از جبهه آدم نتافت

نور پاکت کس نکرد از قدسیان او را سجود

السلام ای آنکه ابواب شفاعت روز حشر

جز کلید لطف تو بر خلق نتواند کشود

### دو ذکر مراقبه و تفکر

در جواهر آورده است چون سالک در مجاهده و ریاضت نفس و تصفیه (باطن) سع ۳۷۸ دل (را) بذکر منور گرداند او را باید که به مراقبه مشغول شود و تفکر در صفات حسنی الهی نا متناهی در مراقبه شود تا بدین واسطه او را بر ملک و ملکوت عبور و سلوک پدید آید و در هر مقام مناسب حال او وقائع کشف شود. قال اهل التحقيق "التفکر سراج القلب یری به القلب خیره و شره نفعه و ضرره و کل قلب لا تفکر فیه فهو فی ظلمات يتخبطه الشیطان". و قال حکیم "التفکر مصباح الاعتبار و مفتاح الاختیار". قال النبی علیه السلام "التفکر ساعة خیر من قیام اللیلة" (الف) و قال الشافعی (رح) "استمعینوا علی الکلام بالصمت و علی استنباط بالفکر". قال النبی علیه السلام "تفکروا فی خلق الله ولا تفکروا فی ذات الله" و عن ابی سلیمان الدارانی (رض) انه قال "عودوا اعینکم بالهکاء و قلوبکم بالتفکر" تا برای نفس سالک طالب حق را بواسطه تفکر صفات حسنی و مصباح اعتبار و مفتاح اختیار در خزانه جواهر عزیز الغفار کشاده کند و از مقام خویش به تربیت پیرو مصاحبت و مراقبت ترقی بیابد و بمقام دیگر رساند:

صوفیان در دم دو عید کنند      عنکبوتان مگس قدید کنند

هر دم از تفکر صفات و مراقبه حضور صوفی فانی را وجودی نو می زاید و به تصرف جذبه محو می شود و از آن محو قدم دیگر سیر می افتد در عالم الوهیت سع ۳۷۹ بتصرف جذبه که "يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يَثْبُتُ" (ب) در هر دم محوی و اثباتی حاصل میشود که صوفی در آن دو عید میکنند، يك عید از محو و دوم عید از اثبات اگر روح الله و کلمة الله خوانند رواست چون سالک در کمال تفکر بصفات حسنی پرورش

یافت و به حسن استعداد تفکر و صفای مراقبه حاصل گردد و مسافر مقامات عالیہ شد:

بنشین و سفر کن بغایت خوب است بی زحمت پا گرد جهان گردیدن

از معاونت و برکت پیر و تربیت او ثمره مراقبه صفات الهیه در زمره "أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ" (الف) در آید و کار او بر آید بمرتبه دیگر بر وی زیادت کرامت کند اشاره برین "لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ" ثمره تفکر و مراقبه تخم "أَحْسِنُوا" آمد و آنچه از دولت مصاحبت و روحانیت پیر و تدبیر ارشاد او رویت و مشاهده و صفات خداوندی یا به زیادت فضل و کرم است. پس از ثمره تفکر و مراقبه تشخیص انسانی مجموعه دو عالم روحانی و جسمانی آمد، هر چه دو عالم بود در وی نمودار گردد و از مراتب نفس اصاره و لوازمه و ملهمه بگذرد و در مرتبه يك نفس مطمئنه قرار گیرد، باید در مراقبه ادب قام رعایت کند، قال اهل الاشارة "المراقبه ان تعلم و

س ۳۸۰ كَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَّقِيبٌ" (ب) وقال المتكلم "المراقبه ان تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ" و قال بعضهم "المراقبه محافظه السر عن المقامات الى غير المعبود" وقال الجنيد (رح) "من راقب سرّ پری به حرّست جوارحه و حقیقه مراقبه هی ملاحظه الرقیب و انصرافه الیه نعنی بالمراقبه حاله یثمرها نوع من المعرفة و یثمر تلك الحالة اعمالاً فی الجوارح و فی القلب اما الحالة فهی مراعات القلب بالرقیب و اشتغاله به و التفاته الیه و ملاحظه اياه و انصرافه الیه و اما المعرفة التي یثمرها هذه الحالة فهو العلم بان الله سلط على الضمائر عالم بالسرائر رقیب على اعمال العباد قائم على كل نفس بما کسبت. با همچنین مراقبه دریچه ای از عالم ملکوت می کشایند و هر روز به سرائری واقف می گردند و بدرجاتی می رساند که قابل تحریر و تقریر نیست و صورت مراقبه آنست که باطهارت کامل در خلوت در بسته بر سر مصلی سر فرو کرده چنانکه زنخدان با سینه سخت شود و هر دو چشم پوشیده و هر دو دست بر ران یا زیر ناف یا بر سینه چنانچه

در نماز نهد بنهد و در صفات حسنی تفکر و در صنع صانع و خلقت خالق و عظمت او و هدایت و نعمت حق کند "وَإِنْ تَعْدُوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصَوْهَا" (الف) و بجز حق بر کسی التفات نکند و حق را حاضر و قائم و قادر و دائم داند و مستغرق حال شود و از خود

فانی گردد بلکه خود را محو گرداند تا بقا یابد و از خلق بکلی غافل شود و با حق حضور نماید چندانکه هر که نزدیک اوست گویا نیست غیر حق نیستند و هر چه نزدیک او مردمان میگویند نشنود یا آنکه گوی گوش ندارد، فاما خود را کز کوه صلزد و از غیر کسی را التفات نکند چنانچه گریه چون خواهد که موش را صید کند بر در سوراخ موش چنان حضور مراقبه نماید که هیچ موشی در روی او تفرقه نمی شود، درجه، مراقبه، حق نیز از گریه نیاید تا جلال و عظمت بر وجود او چنان غالب شود که حق را حاضر بیند و حاضر داند و دل او مستغرق بملاحظه عظمت (و) جلال شود و حق را مطلع ظاهر و باطن خود بیند و حاضر داند و مراقب، و جمیع حرکات و سکانات و خطرات و لمظات و اختیارات خود حق تعالی را داند و اهل سعادت ابدی و دولت سرمدی گردد- چون بدین مرتبه رسد از دنیا بکلی اعراض کند و بعقبی اقبال نماید و در ملك و ملکوت تصرف یابد و این راه بی نهایت است و مقامات نامحصور و لکن از هر مقام آنچه در وقائع عرضه افتد نمود آری و رمزی بگویم تا راهروان را در شناخت راه و امارات و علامات آن دلیل محکم و انمود چه باشد ابتداء که بر مقام

صفات خاکی عبور افتد در وقائع چنان بیند که از تشبیهها و کوچه ها و جائها و مواضع ظلمانی بیرون می آید و بر کوه های و تله ها میگذرد و ثقل و کثافت از وی برخیزد و دقت (ب) و لطافت در وی پدید آید و در دوم مرتبه بر صفات آبی گذرد و سبزه ها و مرغزار ها و درختان و کشتزارها و آب های روان و چشمه و حوض و دریا و مانند این بیند که بر همه میگذرد و در سیم مرتبه بر صفات آتشی گذر کند چراغها و شمعها و مشعلها و خرمن های آتش و وادی های آتش و سوختنیهای آتش و جنس

این بیند و در پنجم مرتبه چون بر صفات افلاک و اجرام سماوی گذر کند خود را  
 بآسمانها رفتن و پریدن بیند و در ششم مرتبه چون بر ملکوت کواکب و انجم عبور افتد  
 ستاره و ماه (الف) و خورشید و انوار و آنچه ازین قبیل است بیند و در هفتم مرتبه چون  
 بر صفات حیوانی عبور افتد هر صفتی که از وی عبور خواهد کرد از بهیمی و سبعی  
 بدان نوع حیوانی بیند از حیوانات مختلف و این هر مرتبه عالم بود از عالمهای  
 مختلف که بیان افتاد- باقی چندین هزار عالم دیگری سالک را عبرت می باید کرد و  
 در هر عالم مناسب آن مشاهدات واقع پدید آید و چون سالک و قانع شناس نبود در  
 وقائع بند شود و راه نتواند رفت- یکی از ضروریات احتیاج بشیخ اینست مثلاً آتش  
 را در چند مقام بیند و در هر مقام آن را معنی دیگر باشد، گاه بسان غلبه صفت، گاه  
 بسان غضب، گاه غلبه شیطانیت، گاه نور، گاه آتش قهر، گاه آتش هیبت، گاه آتش  
 شوق، گاه آتش هدایت، "انْسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا" (ب) گاه آتش محبت تا ماسوی حق  
 بسوزد، گاه آتش معرفت "وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارًا، نُورٌ عَلَى نُورٍ" (ج) گاه آتش مشاهده  
 "اتَّهَوْرَكَ مِنْ فِي النَّارِ وَمَنْ هَوَّلَهَا" (د) و جز این آتشها بود که فرق میان هر يك جز  
 شیخ صاحب تجربه نتوان کرد و باقی دیگر وقائع بر این جمله قیاس کند اما نفوس  
 انسانی چون برین مقامات گذر کند هر نفسی بحسب استعداد و تائید ربانی در حق او  
 بمقامی رسد بعونه و فضله و در رشحات آورده است که مولانا سعد الدین کاشغری  
 رحمه الله علیه می فرمودند که حق تعالی پیغمبر خود را صلی الله علیه وآله وسلم  
 طریقه مراقبه تعلیم کرده است آنجا فرموده "مَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ  
 وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهَدَاءَ إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ" (ه) اصل مسئله اینست که  
 حق سبحانه فرموده است و حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم (تعلیم) (د) کرده  
 است، خلاصه کار اینست که بجناب حق سبحانه مشغول باشد حق سبحانه و تعالی

سع ۳۸۳

به بنده از همه چیزها نزدیک تر است و از نزدیک تر گفتن هم نزدیک تر است چرا که در حال قرب عبارت نمی گنجد، و قتیکه قرب را در عبارت در آورند (الف) بعد میشود، قرب نه آنست که گوی با او نزدیک شدم یا ازو توانی عبارت کرد، قرب آنست که در وی گم شوی خود را و غیر خود را گم کنی و هیچ ندانی که کجا بودی و از کجا آمدی و مطلقاً از و عبارت نتوانی کرد، یکی پیش بزرگی خبر آورد که فلان شیخ از قرب سخن گوید، آن بزرگ وی را گفت "چون بشیخ رسی بگو اینجا که مائیم ق ب قرب و بعد بعد است، قرب تان عبارت از نابودن تو است، آنجا عبارت کجا گنجد.

**و شمه:** می فرمودند که در نفس گنجی میگذرد واقف می باید بود حق سبحانه حاضر و ناظر است باید که از حق سبحانه شرم دارد و ازو غفلت نورزد، حق سبحانه تشنیع و سرزنش کرده است که "مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِيْ جَوْفِهِ" (ب) در درون آدمی دو دل نیست که یکی را بدنیا مشغول دارد و یکی را بحق سبحانه، دردرون آدمی يك دل است اگر بدنیا مشغول سازد از حق سبحانه بی بهره ماند و اگر متوجه بحق سبحانه گردد از دل او روزنه بسوی حق سبحانه کشاده شود و از آن روزنه آفتاب فیض الهی تافتن گیرد، آفتاب که طلوع کرد از مشرق تا مغرب به هر ذره که هست از نور او بهره می یابد و نور او بر همه می تابد، اگر خانه ای بود که آنرا روزنه نباشد هر آینه از آن نور بی بهره ماند، پس اگر دل حاضر است حضور او مشابه آن روزنه است، از آن راه گذر نور فیض وجود هوی خواهد رسید و اگر غافل است آن نور از وی در خواهد گذشت:

دوست بهر لحظه ای در تو نظر میکند چون تو ازو غافلی از تو حذر میکند

**و شمه:** می فرمودند که طاعت موجب وصول بجنّت است و ادب در طاعت سبب قرب حق سبحانه است، کاملان مناسخ بر آنند که در ابتداء می باید که باطن خود را

صافی گرداند پتصفیه و تزکیه مشغول کرده تا دوام مراقبه دست دهد و الا هر چه از اعمال صالحه بیجا آرد ادب در جای زیاده کند، (الف)

هر چه گیرد علتی علت شود

کم از شاگرد جولاهی نمی باید بود مدتی باید که تا رشته پیوند کردن بیا موزد - های دیگر خوه هنوز کجا است، طالب را می باید که بجدو جهد تمام سعی کند تا در نفی خواطر استاد شود و داند که چگونه نفی می باید کردن و در آینده به هیچ چیز مشغول نشود مگر به نفی خواطر، آنها که رسائل مطالعه میکنند و سخنان از آنجا می چینند از آنها ایشان را هیچ نفعی نیست، اینها همه بی کاریها است راه حق سبحانه و کار او رفتنی است و کردنی است نه گفتنی و شنیدنی، اگر کسی پیش پادشاه در بغداد نشسته باشد و در حضور پادشاه دائم تواند بود و پادشاه مکتوبی بشام فرستاده باشد از آن مکتوب غائبان حظی می گیرند بغایت کسی جاهل بی عقل غافل باشد که از حضور پادشاه باختیار خود دور شود و از برای خواندن آن مکتوب از بغداد روی بشام نهد".

سع ۳۸۶

و شمه، "می فرمودند که هر که يك جا، همه جا و هر که همه جا، هیچ جا (نه). میفرمود. که پرهیز به از دارو، هر که پر خورد انواع بیماری ها در وی پیدا آید برای دفع (ب) هارو خورد تا صحت یابد، چون صحت یافت باز پر خوردن گرفت، باز دارو خورد و صحت یافت، همچنین چند کورت اعاده کرد، عاقبت آن دارو او را ضرری کلی رساند. همچنین کسی که گناه کرد و انابت نمود، باز گناه کرد، باز انابت نمود، باز گناه کرد، این انابت که تمامی از گناه باز نیاورد و در وی اثر عظیم نکند مثل گناه دیگر است، ازین جهت است که اهل الله پرهیز کلی بر خود گرفته اند و ترك همه کرده و بحق سبحانه مشغول گشته تا ناگاه در مرض (ج) نمیرند".

(الف) "تب درخانی زیاده کند" (در هرات مفاکی که آب باران و نهره درو جمع شود و متمغن گردد خای گزیند (حاشیه رشحات عین الحیات ج ۱ ص ۲۱۵)

(ج) مرض غفلت (ایضاً)

(ب) دفع بیماری (رشحات عین الحیات ج ۱ ص ۲۱۶)

**و شفعه:** می فرمودند که جنید قدس الله سره گفته است که استاد من در مراقبه گریه بود، وقتی گریه ای را دیدم بر سر سوراخ موشی نشسته و چنان متوجه وی گشته که موی بر اعضای وی حرکت نمی کرد، بتصجب در وی نگریستم، ناگاه بسرم نهادند که ای دون همتا! من در مقصود تو کمتر از موشی نیستم، تو در طلب من کمتر از گریه مباحث، از آن روز باز در مراقبه افتادم.

دانی که مرا بار چه گفته است امروز جز ما بکسی در منکر دیده بدوز

**و شفعه:** می فرمودند که دایم بپاد حق سبحانه باشید تا غایتی که از خود غائب شوید حق سبحانه از همه لطیف تر است، هر که را لطافت پیش بود مشغولی او بحق سبحانه بیشتر بود، جولاه و موزه دوز از آنکس که خس حمام میکشد لطیف تر اند، از ایشان خس کشی نمی آید. باز بزاز از ایشان لطیف تر است تحمل آن ندارد که جولاهگی کند و موزه دوزی کند و ملایان از بزازان لطیف تر اند بزاز می تواند کرد. باز جماعتی که بجهاب حق سبحانه مشغول اند از همه لطیف تر اند، ایشان را سرو دل آن نیست که بغیر حق سبحانه مشغول شوند، اگر به رکوع روند خوش نمی آید که از آن باز آیند و اگر بسجود روند خوشی نمی آید که سر از سجده باز دارند، این طایفه از همه لطیف تر اند، تحمل آن ندوند که یک چشم زدن بغیر حق سبحانه مشغول باشند. انبیاء (ع) بر حال ایشان غبطه می برند نه از آنجهت که درجات و کمالات ایشان از درجات و کمالات انبیاء علیهم السلام زیاده است لکن ایشان را شرف حالی است که دایم در قرب حضرت اند و حضرت حق سبحانه ایشان را از نظر خلق پوشیده داشته است و بر سبیل دوام ایشان را بخود مشغول گردانیده. بادشاهی جمیع امور ممالک را بیکی از مقربان خود تفویض می نماید و او بامر بادشاه در ممالک تصرف کند و دیگری آفتابه دار است نزد بادشاه مقرب تر است و بر گزیده تر است و مرتبه و درجه وی عالی تر است و هر آئینه اگر قابلیت وی بیشتر نبودی متصرف در ممالک نشدی،



لیکن آفتابه دار این شرف دارد که دایم در قرب بادشاه است و خدمت خاصه او میکند و بغیر اومشغول نیست و اگر نه وی کجا و متصرف در ممالك کجا؟ آنکه متصرف در ممالك است از جهت قرب و دوام خدمت بادشاه است که بر آفتابه دار غبطه (الف) میبرد و رشک دارد:

درست دیوان د رحمان زار تر دی غزل شه

چه بیان نی کدو کردار د درویشانو (ب)

می فرمودند که خواجه محمد پارسا قدس الله سره فرموده اند که حجاب میان بنده و حق سبحانه انتقاش صور کونیه است در دل و این انتقاش بسبب صحبت های پراکنده و سیرها و دیدن الوان و اشکال گوناگون زیاده میشود و در دل خانه میکند و محنت و مشقت تمام نفی می باید کرد و دیگر از مطالعه کتب و گفتن و شنیدن سخنان رسمی کلمات شتی آن نقوش می افزاید (ج) و از مشاهده صور جمیله و استماع نغمات و سازهای طرب انگیز آن نقوش در حرکت و تموج می آید و این جمله موجبات بعد و غفلت است از حق سبحانه و طالب را نفی آن کردن واجب است پس باید که هر چه خیالات می افزاید بواجبی اجتناب نماید، بادل صفا توجه بجناب حق سبحانه و تعالی کند، سنت الهی بر آن جاری شده که بی محنت و مشقت و ترك لذات و شهوات این معنی دست نمی دهد، راحتی که می جویند در آخرت است دو سه روزی در سراب فانی رنج کشیدن، دیگر ابدالابدین آسودگی، این عالم را هیچ نسبتی بآن عالم نیست، گویا در میان بیابان بی نهایت خشخاش دانه افتاده است. رشحات عین اخیات. (د)

می فرمودند "در مبادی حال وقتی در ساقیه (ه) مسجد جامع بودم و کتاب مشنوی در دست داشتم، ناگاه مولانا بسقایه در آمدند، فرمودند که این چه کتاب

(الف) غغ - غیبت (ب) غغ، عر، مظ (شعر) ندارد (ج) سع، غغ، مظ - آفریده (د) رشحات جا ص ۲۱۱ تا ص ۲۱۷ (ه) سقایه بمعنی جای آب دادن - (کذا فی رشحات جا ص ۳۳۳)

است که در دست داری؟ گفتم مثنوی است، فرمودند "از خواندن مثنوی کاری نمی کشاید، سعی کنید که معانی آن از دل شما جوشد" فرمودند که وقتی ایشان بحجرهء من در آمدند، بر کنارهء طاق دیدند، فرمودند که این چه کتاب است؟ گفتم مصحف است، فرمودند که انتهای (الف) علامت بیکاری است یعنی مبتدی را باید که در بدایت سلوک بطریق نفی و اثبات مشغول شود، تلاوت قرآن کار متوسطان است و نماز گذاردن کار منتهیان است، اهل بدایت را همه (ب) مهمات نفی و اثبات است. رشحات عین الحیات. (ج)

می فرمودند "نهایتی که اولیا بآن می رسند آنست که مشاهده از ایشان غائب نشود یا آنکه مشاهده از ایشان غائب شود از غایت استغراق در شاهد حقیقی". می فرمودند که فنای مطلق را معنی نه آنست که صاحب فنا را باوصاف و افعال خود شعور نباشد بلکه معنی او آنست که نفی اسناد اوصاف و افعال کند از خود بطریق ذوق و اثبات کند مرفاعل حقیقی را جل ذکره. آنکه صوفیه قدس سرهم گفته اند نفی با اثبات جنگ ندارد باین معنی است و می فرمودند مثلاً این جامه که من پوشیده ام عاریتی (است) و مرا علم نیست بآنکه این عاریتی است و ازین سبب که من آن را ملک خود میدانم بآن تعلق دارم، ناگاه مرا علم باین که این جامه عاریتی است فی الحال تعلق من از آن منقطع شود و حال آنکه تلبس من بآن جامه فی الفعل واقع است جمله صفات را بر این قیاس باید کرده همه عاریتی است تا دل از ما دون حق سبحانه منقطع شود، پاک و مطهر گردد". (د)

می فرمودند که وصل پیش ما آنست که دل را بجناب حق سبحانه نسبت آگاهی حاصل شود بر سبیل ذوق و از غیر وی ذهولی دست دهد و چون این نسبت متصل گردد بدوام وصل مشرف شده است، آنچه از خردی باز معتقد ما است اینست

(الف) اینها ایضاً (ب) اهم (ایضاً) (ج) سقابه بمعنی جای آب داغ - (کذا فی رشحات ج ۱ ص ۳۳۳)

(د) رشحات عین الحیات ج ۲ ص ۵۰۶

میفرمودند وصل بحقیقت آنست که دل بحق سبحانه جمع شود بر سبیل ذوق، چو این معنی دایم شود آنرا دوام وصل گویند نهایت آنست و آنکه حضرت بهاء الدین قدس الله سره فرموده اند که ما نهایت را در بدایت درج میکنیم مراد همین است و آنکه فرموده اند ما واسطه وصول بیش نیستیم، از ما منقطع میباید شد و بمقصود پیوست همین وصل است و فرموده اند که اگر این نسبت را نزد شما قدری بودی بایستی که سنگها را بر (الف) خود برداشتی و فرموده اند هرگاه شما در صحبت (ب) و اصل شدید مرا چه و حق سبحانه را از آن چه. خدمت مولانا عبدالرحمن جامی قدس الله سره در نفحات الانس آورده اند که مولانای (ج) ما میگفتند که بعد از چند سال که بصحبت حضرت مولانا نظام الدین علیه الرحمة مشرف شدم مرا داعیه زیارت حرمین شریفین زادهما الله تعالی شرفاً و تکریماً قوی شد، از ایشان اجازت خواستم، فرمودند که هر چند می نگرم امسال ترا در میان قافله حاجیان نمی بینم و پیش از آن واقعه ها دیده بودم که از آن متوهم می بودم و ایشان گفته بودند که مترس چون میروی آن واقعه ها را بشیخ زین الدین عرض کن که مردی متشرع است و بر جاده سنت (د) ثابت و مراد ایشان شیخ زین الدین خوافی بود رحمة الله علیه که آنروز در خراسان در مقام ارشاد و شیخوخت متعین بودند، چون بخراسان رسیدم رفتن بهج همچنانکه مولانا نظام الدین (رح) گفته بودند در توقف افتاد و بعد ازان بسالهای بسیار میسر شد و چون بخدمت شیخ زین الدین رسیدم و آن واقعه ها عرض کردم ایشان گفتند که با ما بیعت کن و در قید ارادت در آی، گفتم عزیزی که این طریقه از ایشان گرفته ام هنوز در قید حیات اند شما اگر میدانی که در طریقه این طائفه جائز است چنان کنم، ایشان فرمودند که استخاره کن، گفتم مرا بر استخاره خود اعتماد نیست شما استخاره کنید، گفتند شما استخاره کن که ما استخاره کنیم چون شب رسید استخاره کردم

(الف) بر سر خود (ایضاً ص ۵۰۷) (ب) صحبت من (ایضاً) (ج) یعنی مولانا سعد الدین کاشغری رحمة الله علیه (د) غح، عر- مستهم و ثابت

دیدم که طبقه خواجگان بر زیارت گاه هری که خدمت شیخ زین الدین (رح) آن وقت آنجا بودند در آمدند و درختها را می کنند و دیوار ها را می افگندند و آثار قهر و غضب بر ایشان ظاهر بود، دانستم که این اشاره بمنع است از آنکه به طریقه دیگر در آیم، خاطر من فارغ شد، پای دراز کردم و بآسودگی در خواب شدم چون بامداد به مجلس شیخ در آمدم بی آنکه من واقعه خود بایشان بگویم ایشان گفتند که طریقه يك است و باز بیکی می گردد، بهمان طریقه خود مشغول باش اگر مشکلی پیش آید با ما بگو آنقدر که توانم مدد کنم (الف) خدمت مخدوم در نفحات الانس بیش ازین نیاورده اند و اشارتی به استخاره حضرت شیخ نکرده اند لکن از بعضی مخادیم چنین استماع افتاد که حضرت شیخ نیز بنا بر وعده خود استخاره آن شب کرده اند که درختی بغایت بلند و بزرگ دیده اند که شاخهای بسیار دارد، حضرت شیخ داعیه کردند که يك شاخ بزدند از آن درخت بشکنند و جدا سازند، هرچه سعی کردند و زور آورده میسر نشده است. چون صبح بحضرت مولانا ملاقات کرد فرمودند که طریقه يك هست شما بهمان طریقه خود مشغول باشید، ابیات

از مطلع دل زد علم يك لعه از رخسار او

مع ۳۹۲ شد ذره ذره هستیم در پرتو انوار او

با آنکه ذرات تنم هر يك هزاران دیده شد

يك ذره هم دیده نشد از پرتو رخسار او

حسنش چو آید جلوه گر، طاقت ندارد چشم سر

از دیدهء دل کن نظر، تا بنگری دیدار او

بگذر زکوی آب و گل در رو بقصر جان (ودل)

باسر خود بین متصل، سر همه اسرار او

اظهار حسن دلبری می بین زهر مه پیکری

پنداشت در هر مظهری از حسن از اظهار او

خواهد کند در خود نظر، آئینه سازد ازیش  
 بازش کند زیر و زیر، حیرانم اندر کار او  
 پر شد جهان يك سر ازو شد نيك ويد مضطر ازو  
 مؤمن ازو، كافر ازو، در قید نور و نار او  
 در پرده آتش زدقمر، حسنش بیامد جلوه گر  
 پیرمغان کرد آن نظر، كس چون کند انكار او  
 تر سا سويت بشتافته، بوی از گلستان یافته  
 زلف تو برهم تافته، زان حلقهء زنار او  
 مسكين معین دريك غزل، بنمود اسرار ازل  
 بشنو كلام لم یزل در كسوت گفتار او

\* \* \*

ماسوز عشق را بد و عالم نمی دهیم؟

(الف) .....

نا محرمان ز صحبت ما دور فارغ اند  
 این تحفه را به مرد نا محرم نمی دهیم  
 افتاد گان عشق فقیران سوخته اند  
 این جامه را ببرد مكرم نمی دهیم  
 این جام جان نواز كه صد حوض كوثر است  
 يك كاسه را بكعبه و زمزم نمی دهیم  
 رطلی كه كرده اند مهیا برای ما  
 این رطل را به عیسی و مریم نمی دهیم  
 قاسم چونكتها بتو دارد میان جان  
 این نكته را بشیخ معظم نمی دهیم

(الف) هر چهار نسخه های در دست (سع، غح، عر، مظ) مصراع دیگر ندارد

راه سلامت بجوی، کوی ملامت مرو

سع ۳۹۳

کبر ز سر دور کن، محرم رندان (الف) مباح

ترك هوی (را) بگیر راحت خود گوشه گیر

خدمت سبحان بکن، پیرو شیطان مباح

آچه گناه کرده ای، بهر خدا تویه کن

بیش گناهی مکن، عاقل پیمان مباح

آنچه ترا هست رزق، بیش نباشد نه کم

خاطر خود جمع دار، هیچ پریشان مباح

چونکه ترا ای عزیز (زیر) زمین خفتن است

ماتم خود خود بساز، خرسند و خندان مباح

\* \* \*

ای دلا گر عاشقی دیوانه باش

و از خیال غیر حق بیگانه باش

سر بده وانگه سخن مردان بگو

جان بده مردانه و جانانه باش

بر جمال شمع تابان جهان

دم بدم می رقص و چون پروانه باش

در تماشای گل رخسار او

همچو بلبل مست و خوش الحانه باش

هر زمان عثمان بیارد بازجان

در ره جان باختن مردانه باش

کی بود یا رب که رو در یثرب و بطحاکنم  
 گه بمکه منزلی گه در مدینه جاکنم (الف)  
 بر کنار زمزم از دل بر کشم يك زمزمه  
 وز دو چشم خون فشان آن چشمه را دریا کنم (ب)  
 یا رسول الله مرا با سوی خود راهی نمای  
 تا ز فرق سر قدم و زدیده خود پا کنم (ج)

\* \* \*

خراهم از دل بی رحم گه گه یاد کن ما را  
 سگ کوی تو ام آخر بسنگی شاد کن مارا

\* \* \*

ای وای ما ز کرده پشیمان نمی شویم  
 درویش می شویم مسلمان نمی شویم (د)

\* \* \*

ای دل ترا که گفت بدنیا قرار گیر  
 ای جان نازنین خود اندر حصار گیر  
 جای مقام نیست جهان، دل برو منه  
 خود رو مسافری کن (و) این ره گذار گیر  
 تا کی روی بکام هوس در قفای حرص  
 آهسته شو زمانی و بر جا قرار گیر  
 بنگر که تا تو آمده ای چند کس برفت  
 آخر یکی ز رفتن شان اعتبار گیر

بر ابلق زمانه سواری بهوش باش  
 که اسپى (الف) تو کهنه لنگ به تند آن سوار گیر  
 غره مشکوکه کام بکام تو می رود  
 زیرا که تو ضعیفی و او تندهست بارگیر (ب)

\* \* \*

در جان چو کرد منزل، جانان ما محمد  
 صد در کشاده در دل، از جان ما محمد  
 ما بلبلیم نالان، در گلستان احمد  
 ما لؤلؤیم (و) مرجان، عمان ما محمد  
 مسغرق گناهیم، هر چند عذر خواهیم  
 پژمرده چون گیاهیم، باران ما محمد  
 (\*) از درد زخم عصیان، ما را چه غم که سازد  
 از مرهم شفاعت، درمان ما محمد  
 ما طالب خدائیم، (ج) در دین مصطفی ایم  
 بر در گهش گدائیم، سلطان ما محمد  
 از امتان دیگر، ما آمدیم بر سر  
 آنرا (د) که نیست باور، برهان ما محمد  
 ای (ه) آب و گل سرودی، وی (و) جان و دل درودی  
 تا بشنود . یثرب، (ز) افغان ما محمد

(الف) ایضاً - گراسپی - قیاساً کاسپ تو (ب) مصرع از وزن افتاده است. (ج) بر (ایضاً)  
 (د) و آنرا (ایضاً) (ه) از (ایضاً) (و) و از (ایضاً) (ز) طیبه (ایضاً)  
 (\*) (امروز خون عاشق در عشق گرهدر شد فردا ز دوست خواهد، تاوان ما محمد)  
 (رجوع کنید به تنهج البلاغه مصنفه سید محمد عبدالله ابن عبده الحسینی، طبع مجلس مرکز عبودیه دارالسلام گلبرگه شریف. ۱۹ گز لاتن. پشاور صدر، اشاعت اول ۱۹۸۶م. مصنف موصوف ابن غزل را تبرکاً در ابتدای کتاب نقل کرده است. این شعر که در حاشیه درج کردیم هم از آنجا نقل شده و تصحیحات دیگر این غزل هم از آنجا صورت گرفت).



در باغ (و) بوستانم، دیگر مخوان مغنی (الف)

باغم بس است قرآن، بستان ما محمد

س ۲۹۵ راهی که سالک با درد يك روز قطع کند بی درد يك ماه قطع نکند (ب) و در هر عصری که يك اندوه گین باشد که همه عالم (ج) در پناه درد او بگذرانند (ه) قال علیه 'سلام' اقرب الناس الى الله تعالى يوم القمه من طال حزنه (ها) و یکی از صفات نالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم آنست که متواصل الحزن و دایم الفکر بود و بزرگی (د) فرمود 'لما مات فضیل ذهب الحزن عن الارض' وقتی دو کس منازعت میکردند، یکی گفت 'من عرف الله زالت حزنه' و دیگر گفت 'من عرف الله طالت حزنه'

غ ۳۶۳ گرسام غم عشق صباحت باشد خون جگر و دیده مباحث باشد  
با هر دو جهان غمش مقابل نکنم که اندوه و بلا دوست را راحت باشد

\*

در ردالبعد آورده است که رابعه بصری رضی الله عنها هفت روز چیزی نخورده بود. و حو شب هشتم رسید نفس باوی در معارضه آمد و گفت "ای رابعه! مرا هلاک می کنی رابعه (رح) گفت "صبر کن هر چه امشب رسید از تو باز ندارم" نماز شام شخصی آمد و کاسهء طعام بیاورد، رابعه (رح) کاسهء بنهاد خواست تا چراغ بیارد، چون چراغ آورد گریه طعام (را) ریخته و کاسه (را) شکسته بود، چراغ بنهاد، خواست تا کوزه آبی بیارد، چون آب آورد چراغ مرده بود، خواست تا در تاریکی آب

(الف) معین (یعنی خواجه معین الدین چشتی اجمیری رحمه الله علیه. این غزل از اوست. رجوع کنید به سرورق ترجمه مواهب الدنیه از مولانا عبدالجبار خان، طبع محمد علی کارخانه کتب اسلامی کراچی ج ۲ ص ۱۲) (ب) راهی که سالک با درد يك روز قطع کند سالکی بی درد يك ماه قطع کند (کذا فی تذکره لابرار والاشرار مؤلفه اخوند درویزه تنگهاری، طبع اداره اشاعت سرحد پشاور ص ۶۴). (ج) سع، غم، مظ، علم (د) بگذارند (کذا فی تذکره الابرار والاشرار ص ۶۴). (ه) ابن الجوزی این حدیث را موضوع قرار داده است (کتاب الموضوعات طبع مدینه منوره ۱۳۸۸ هـ جز ثالث ص ۱۴۹) (و) یعنی شیخ عبدالله بن مبارک رحمه الله علیه (تذکره الاولیاء ج ۱ ص ۸۷). (\*) پس از صفه ۳۹۴ (سع) صفحاتی چند غیر مرتب در صورتیکه تسلسل متن برجا مانده منسلک "سع" کرده شده نیز برابر چهار صفحات "غم" غم، و مظ "آخرین متن از "سع" ساقط شده است. ازین رو تا آخر متن با صفحات "سع" صفحات "غم" را معاً نشان داده ایم.

خورد، کوزه بیفتاد و شکست، رابعه(رح) فریاد بر آورد و گفت "ای خداوند!! این ضعیفه را هلاک میکنی" هاتف آواز داد که ای رابعه اگر خواهی که خزائن روی زمین را در جیب تو نهم اما اندوه خود را از تو برگیرم زیرا که اندوه ما و مراد دنیا در يك دل جمع نشود، رابعه(رح) فریاد بر آورد و گفت "خداوند!! اگر خزائن روی زمین را بمن دهی و کلید هشت بهشت را بمن دهی، بیک اندوه تو که فریاد شوق تو بر آرم بدان برابر نکنم" - هاتف آواز داد که ای رابعه! چون اندوه مرا قبول کردی، در بلا صبر کن (الف) در تذکرة الابرار آورده است که رابعه بصری(رح) در تمام عمر روز و شب در دو وقت از عبادت فارغ نشستی، یکی از وقت صبحدم تا طلوع آفتاب، دویم بعد از نماز عصر تا غروب آفتاب و درین وقتها مناجات کردی و میگفتی خداوند!! عبادت خود ترا توانگر نمی گردانم و خود را بدان از دوزخ نمی رهانم بلکه تا جای تأسف و پشیمانی نمانده باشم" (ب) و در ارشاد الطالبین شیخ جلال الدین تانیسری(رح) آورده غح ۳۶۴ است که عشاق (شطار از زهد بهره‌یزند) (ج) و از ریاضت بگریزند و کشف و کرامات را بخود (د) نخرند و مقید به چیزی نگردند و بریده و دریده از همه جانباز اند نه آنکه ایشان از عبادت و زهد و تقوی و ریاضت احتراز کنند و ذمیمه دانند بلکه جان کنند (ه) و خوف خوردن (و) و گم شدن (ز) و پیش از مرگ بمیرند (ک) و بحق رسیدن (ل) آنجا اکثر مدعیان سلوک و جهال صوفیه راه خطا کرده اند و گمراه ابد شده اند، نعوذ بالله منها. و در تذکرة الابرار اخوند در ویزه علیه الرحمة و الغفران آورده است "کسانی باشند که آواز دیو و پری شنوند و یا خوابی بینند دعاوی پیری و مریدی کنند که ما مامور ایم بدین کار من عندالله تعالی یا مارا پیغمبر علیه السلام بدین امر کرده یا فلان کس که از دار فنا بدار البقا رحلت نموده، حاضر آمده ما را اذن و ارشاد داده، بدان و آگاه باش که این جمله از القاء نفسانی و اغوای شیطانی است که این

(الف) تذکرة الابرار ص ۶۰ (ب) ایضاً ص ۶۶ (ج) ایضاً ص ۶۵ (د) بهجوی نخرند (ایضاً ص ۶۵) (ه) کنند (و) خورند (ز) شوند (ک) عر- بمردن (ل) رسند

ضعیف را کافر ساخت و بسبب کفر عوام الناس را گمراه ساخت، نعوذ بالله منها و  
ایضاً در تذکرة الابرار آورده است قال بعضهم ان الذنب یوجب نزول (الف) الولاية و قال  
بعضهم لا یوجب نزول (ب) الولاية بالکبيرة و لانزول (ج) بالصغيرة و الاصح ان (د) نقول  
ان کل ذنب یوجب سقوط العدالة یوجب زوال الولاية لان الفاسق لا یجوز ان یشکون  
الولیا لانه لما لم یکن اهل (هـ) سرائر الناس و هو الشهادة فلا یكون اهل (د) سرائر الله  
تعالی و هو الولاية ثم الولاية علی ضربین ولاية الايمان و ذلك لا یزول بالکبيرة و ولاية  
الاحسان والامتنان و ذلك لا ینبغی (ز) مع الکبيرة.

بعضی از روافض آنکه ظاهر حال خود بل بعض اتباع حاضران مجلس خویش  
نیز به صلاح ظاهر شریعت آریند چنانکه در طهارت آب چندان جهد کنند که از میان  
دریا بردارند و خادم را فرمایند تا دست خود را بدان نرساند و بیک دست بیارند و  
برجای بلند نه نهد و تخصیص آن آوند برای خود کنند و در زمان وضو و غسل هر  
عضوی را بتمام تبلیغ و مبالغه ما لا کلام شویند بل از برای هر عضوی بحقیقت  
تجفیف (ک) علیحده سازند تا خشک تمام نسازند پای در کفش نه نهند و بر زمین غیر  
قابل صلوٰة نروند بل اکثر پای برهنه بر آن زمین نه نهند اگر چه خشک باشد در بدپه  
بشویند و بر مصلی مخصوص تنها باشند، قیام و قعود ناموجه و هبوط و صعود  
نامرخصه بر جای آرند. بعد از ادای رکعتی چند دعای زبانی بر زبان رانند و علی  
هذا القیاس. ترتیبات (ل) طبعی بیحد وعد میکنند و از آن خبر ندارند که این جمله از  
ممنوعات بل از علامات روافض اند. در تذکرة الابرار و الاشرار آورده است که روایت سع ۳۹۷  
معتبره از حضرت سید جلال جهانیان (رح) برین جمله مشیر است که واعلم ان البیعة

(الف) نزول (کذافی تذکرة الابرار ص ۴۷) (ب) نزول (کذافی تذکرة الابرار ص ۴۷) (ج) نزول  
(کذافی تذکرة الابرار ص ۴۷) (د) انا (ایضاً) (هـ) اهلاً لسرائر (ایضاً) (و) اهلاً  
لسرائر (ایضاً) (ز) یقی (ایضاً ص ۴۸) (ک) بل از برای تجفیف هر عضوی خرقة علیحده  
سازند (ایضاً ص ۴۹) (ل) مبتدعات (تذکرة الابرار ص ۴۹)

من سنن الانبیاء علیهم السلام و من خلفاء الراشدين الى يوم القيمة باق بلا انكار (الف) و لكن لا يجوز لاحد من العلماء و الصلحاء و السادات (فی الخلافة) (ب) بان انواع الخلافة و البيعه باختياره الا ان يكون له رخصة من الشيخ الذى هو ماذون ومرخص بالتحقیق (ج) اکابر عن اکابر الى نبينا عليه السلام و من لم يبلغ الرخصة عن مثل هذا الشيخ (د) ذکرنا فهو ضال و مضل و كان عاقبة امره بالكفر لانه مدعى کذاب مفتري غح ۳۶۶ على صاحب الشريعة بالحقیقة و الافتراء على (هـ) من الله محض الكفر. ايضاً عن تذكرة الابرار (تيز روان شطار که برگزیدگان حضرت غفار اندبرین) (و) مضمون فتوى داده اند هر که بى اذن مرشد حقانى که اذن و ارشاد دست بدست از حضرت خیر البشر عليه الصلوة والسلام آورده باشد اگر يك بار دست ارادت مرید را در دست خود نهد سع ۳۹۸ از روى و بال هفتاد اولیای کامل و يك نبی مرسل را کشته باشد، نعوذ بالله منها. و فی الرسالة المکیه "الشيخ هو الذى يقرر الشرع والدين فى قلوب المريدین و شرطه ان يكون عالماً بكتاب الله و سنة نبیه عليه السلام (ولیس كل) (ز) عالم باهل للمشیخة بل ان يكون الشيخ موصوفاً بصفات الكمال و معرضاً عن الدنيا والجاه والمال و ظهرت فی شمائله مكارم الاخلاق كالصبر والشكر والقناعة و السكوت و الاخلاص.

سوال: اینجا اشکال وارد میشود که در رد البدع فرموده که کسی باختر و اخلاص دینداری اختیار کند و علم را با عمل (ک) امام خود سازد او را بمشرد حاجت نیفتد و در ذکر اویس قرنی (رض) می آرند که قومی باشند که ایشان را اویسی گویند و ایشان را به پیر حاجت نباشد از آنکه ایشان را نور نبوت در حجره خود پیوسته (م) بى پرورش شیخ میدهند. پس از اینجا معلوم می گردد که اذن شرط نباشد بل هر که زاهد و عالم و صالح باشد بآن مستحب گردد. جواب آنکه این وهم شما فاسد آمده است چون از ادراك اشارت این عبارت قاصر آمدید چه اشارت درین آن

(الف) تذكرة الابرار ص ۵۸ (ب) ايضاً. (ج) به للتحقیق (ايضاً) (د) الذى ذكرنا (ايضاً)

(هـ) على الله من محض الكفر (ايضاً) (و) ايضاً ص ۵۸ (ز) ايضاً (ك) علم با عمل را.

(م) قياساً "بى واسطه" شيخ پرورش میدهد"

است که پیر گرفتن فرض و واجب نیست بل از نوافل است، پس هر که زهد و ریاضت اختیار کند ابتغاء لوجه الله تا هر چه در کتب اسلامی مطالعه کند بر وفق آن عمل نماید پیر و هادی او الله تعالی گشت چه راه خودش بنمود. درین باب کلام مشهور غح ۳۶۷ است که "لا يزال العبد يتقرب الى الله بالنوافل" (الف) کرامت و قربت او گردد نه آنکه دیگری را بحد قربت رساند، اگر مردم قصد خدمت او کنند و استماع اقوالش نمایند بر ایشان نیز تاثیر پیدا خواهد آمد و لکن این کس شایان آن نگشته که دعوت خواص نماید و ذکر و فکر از القاء نفس خود تعلیم کند و مرید گیرد و از خطرات مخالف و موافق آگاه سازد و از مهلکات خلوت بپاگاهد چه ذکر را و خلوت را و ارادت را اکثر من ان یحصی وارد میگردد (ب) تا هر که بحضرت شیخ کامل از آن واردات نگذشته باشد خود نتواند گذشت و نه مرید را توان گذرانید چه فرق نتواند کرد میان واردات نفسی و جنی و شیطانی و ملکی و رحمانی و کتب اهل سلوک ازین نوع کلمات مملو و مشحون اند اما بی طول صحبت مرشدی که او نیز بحضور شیخ خود تجربه کرده باشد، هکذا الی عهد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم، مکشوف نگردند چه تمام احوالات از خیر و شر در تحریر نیاید تا معاینه کرده نشود، اما اگر این عالم زاهد طلب مولی (ج) نماید این پرو فرض گردد که خدمت پیری موصوف بصفات کمال کند و اگر در رساله های تصوف نظر کنی هیچ جای نفرموده اند که فلان کس و فلان شیخ از زهد و ریاضت و علم و عمل بی اذن مرشد کامل بهکمال (د) برسید بل خواهی دید که فلان کس را از فلان و فلان را از فلان اذن آمده است و آنچه در بعض رساله ها تحریر نموده که فلان کس حق زیارت قبر فلان شیخ بجای آورده است، برکت آن یافته، آن محمول بر آنست که شیوخ زمان را دریافته باشد و از ایشان شرف و دعا و اذن بدو رسیده باشد، بعد از آن ازدیاد برکت از قبر یافته باشد نه آنکه بسبب زیارت قبر

(الف) مستند احمد ج ۶ ص ۲۵۶ (ب) میگردد (کذا فی تذکرة الابرار ص ۵۹) (ج) غح، عر، مظ. اگر این عالمی را هر طالب مولی نماید (د) سع، غح، مظ (بهکمال) ندارد

غح ۳۶۷

سع ۴۰۰

غح ۳۶۸

ماذون و مرخص گردد، واللّه اعلم بالصواب. والفرق بين الواردات الرحمانية والملكية والشیطانية يتعلق بميزان الكاشف (الف) و مع ذلك يؤمى الانتقال الى شئنى يسير منها و هوان يكون سبباً للخير مامون القائله (ب) فى العاقبة و لا يكون سريع الانتقال الى غيره و تحصيل (ج) بعده توجه تام الى الحق ولذة عظيمة مرغة فى العبادة فهو ملكى او رحمانى و بالعكس شیطانى او ما يقال انما يظهر من اليمين او لقدام اكثره ملكى ومن اليسار والخلف اكثر شیطانى ليس من ضوابط اذ الشيطان يأتى من الجهات كلها والوارد اما ان يتعلق بالامور الدنيوية مثل احضار الشئنى الخارجى الغائب عن الكاشف (د) فى الحال كالاحضار الفواكة الصيفية فى الشتاء مثلاً والاخبار عن قدوم زيد غداً وامثال ذلك مما هو غير معتبر عند اهل الله وهو (هـ) جنى وطى المكان والزمان والنوذ من الجدار (و) من غير الاستلام والانشقاق ايضاً من خواصهم و خواص الملائكة التى هى اعلى مرتبة فان كان من الكامل (ز) فمعاونة منهم و ان لم يتعلق بالآخرة او كان من قبل (ك) الاطلاع بالضمائر والخواطر فهو ملكى لان الجن لا يقدر على ذلك و ان كان بحيث يعطى الكاشف قوة التصرف فى الملك و الملكوت كالاخياء والامامة والاخراج (ل) لمن فى البرازخ محبوس و ادخال من يريد فى العوالم الملكوتية عن المريدین الطالبين فهو رحمانية لان امثال هذه التصرفات عن خواص المرتبة الالهية القايم فيها الاكمل و الاقطاب فاذا عرفت مالک (م) بيتاً و اعتبرت حالک و مقامک علمت کمال الاستعدادک و مرتبة کشفک و نقصانها انتهى كلامه. پس کمال راکه از واردات که تعلق بدنياوى دارد. حاصل آيد و گاهى بعند الضروره بدان مشغول گردد آن از جن نباشد چه جن را در مرتبه او دخل نيست بل انعام و اکرام الهى باشد چه ايشان را قوت تصرف در ملک و ملکوت حاصل شد اما شخصى که بحد کمال نرسيده باشد البته شايد و بايد که از امثال واردات جنیه (ن) باشد که تعلق بدنياى دنى دارد و

(الف) السالك الكاشف (تذكرة الابرار ص ٦٦) (ب) الغائلة (ايضاً) (ج) يحصل بعد توجه تام (ايضاً)  
 (د) المكاشف (ايضاً). (هـ) فهو (ايضاً ص ٦٧). (و) الجدران (ايضاً) (ز) المكمل (ايضاً)  
 (ك) قبيل الاطلاع (ايضاً) (ل) لمن هو (ايضاً) (م) ما بينالك (ايضاً) (ن) غج. جنسية

احتراز تام ورزد و مغرور نگردد چه پیروی جن کفر باشد و در رساله پیر علی همدانی (رح) است "ای بسا مردم که بمرتبه کشف جن رسیده و در ضلالت افتاده اند ای عزیز! شیخان و مشائخ را اگر مرتبه جن بکمال کشف گردد عوام زمانه او را به پیغمبری گیرند بل خداوند، نعوذ بالله منها و این روشن است که مردم زمانه ما تابع این مردم جنی و غیب گوی اند. اکثر افغانان این زمانه ایمان بیاد داده اند و عوام را معتقدان ساخته کافر شده اند و دعوی کنند که بر ما الهام وارد شده اند و تبعیت الهام می نمایند و ندانند که الهام بعد از انبیاء (علیهم السلام) و اولیاء اکمل (رحمة الله) نه آمده است کذا فی الشهیدیه (الف) و فی القشیریة "فالخواطر (خطاب) (ب) ما یرد علی الضمائر فقد یرکون بالقاء ملک و قد یرکون بالقاء الشیطن و قد یرکون احدیث النفس و قد یرکون من قبل (ج) الله تعالی فاذا کان من قبل الملك فهو الالهام و ان (د) کان من قبل النفس فهو هوا (ه) و ان کان (و) من قبل الشیطن فهو الوسواس (ز) و ان کان من قبل الحق و تعالی والقاء (ک) فی القلب فهو خاطر حق و جمله ذلك من قبل (ل) الکلام الی قوله و اتفق المشائخ علی ان من کان اكله من الحرام محض لم يعد (م) بین الوسواس والالهام بآنکه خوردن شیوخ زمانه ما حرام محض (است) که حلال در آن چون نمک در طعام گاهی یافته شود و گاهی نشود، از دنیا خزینه ها و انبار ها جمع کرده چگونه تعریف (ن) تواند کرد و فی الشهیدیه (س) لان کل عجوز و کافر و عاصی (ع) یری الرویا، الصالحة فی المنام. و در عقیده امام ابو معین (ف) آورده است. "الکافر یری بعینه فی المنام انه فی السماء" پس چون رویای صالحه کفار را هم باشد درین باب هیچ فضیلت (شیخ را) بر کافر ثابت نشود بسبب رویای صالحه، او

(الف) كما ذکر فی التمهید (تذکرۃ الابرار) (ب) رجوع کنید به رساله قشیریہ ص ۴۳ (ج) قبل الحق سبحانه (ایضاً) (د) واذا (ایضاً) (ه) هوا جس (ایضاً) (و) واذا (ایضاً) (ز) الوسواس (ایضاً) (ک) و القائه (ایضاً) (ل) قبیل (رساله قشیریہ ص ۴۳) (م) یفرق (کذا فی تذکرۃ الابرار ص ۶۸) (ن) تفریق (ایضاً) (س) و فی التمهید (تذکرۃ الابرار ص ۶۸) (ع) عاص (ایضاً) (ف) یعنی ابو معین نسفی

سع ۴۰۲

غح ۳۷۰

نیز از جانب جن باشد و فی المہید "الاخبار من الجن جائز". پس به بسیاری مریدان نیست چه معلوم کافه انام است که اتباع شیطان لعین هر آینه بیشتر از اتباع محمد علیه الصلوٰۃ والسلام است پس بر نسب نیست چه همه مردم از کافر مسلم همه از فرزندان پیغمبر (ع) اند، پسر نوح علیه الصلوٰۃ والسلام و علی نبینا را شنیده باشی که کافر شده بدوزخ رفت. پس به بسیاری مال نیست، این مشیر بر اعتقاد و اعتماد شیوخ زمانہ (الف) ما است چه شرف دارین خود را در مال دانند بل لافها زنند که اگر ما را شرف و ولایت نبودی مردم بما رجوع نشدی و مالهای ما بسیار نبودی و از آن خبر ندارند که مقبول حق مردود خلق و مردود حق مقبول خلق باشد و اگر فضیلت در مال بودی اولیای متقدمین چون بایزید بسطامی و ابراهیم بن ادهم و فضیل ابن عیاض (رحمتم اللہ) و غیر ذلک دنیا و اهل دنیا را ترک ندادی.

سع ۴۰۳

غ ۳۷۱

ای عزیز! شیخی و پیشوای و پیری و مریدی زمانہ ما را قدماء مثالی واضح نهاده و نصیحتی فائز نموده اند چنانچه در رد البدع آورده است که پیری و مریدی اهل زمانہ بی شرائط چون نماز بی وضو و ادا نماز بغیر وقت و روزه بی امساک و زن بی نکاح و زراعت بی تخم و درخت بی بر و مرغ بی پر و خانہ بی در و تن بی سر و سر بی بصر و چشم بی نظر باشد. این مکتوب را بتدبیر مطالعه کنید تا شیخی و درویشی و پیری و مریدی جہال که درین زمانہ پیدا شده است و بواسطہ فتنہ ایشان جہان بفساد پر شده در نظر آید امروز دیگر چه مانده است. قال النبی علیہ الصلوٰۃ والسلام "اذا رأیت انعم علی عبده و هو مقیم علی معصیۃ فاعلم انه مستدرج" صدق رسول اللہ علیہ الصلوٰۃ والسلام، یعنی چون بنده گناه کند و حق تعالی مستدرج بر وی نیکی کند و نگیرد ویرا، بدانکہ استدراج است و جزای مکر اوست و اگر بگیرد ویرا بعذاب تا توبہ کند عنایت اوست "و یعقوبوا ملئہم ان کیدی متین" مهلت دهم ایشان را و عمر دراز تا گناه کنند و سزاوار عذاب گردند- الاملاء فرصت دادن "ان کیدی



متین" بدرستی که کید من استوار یعنی عذاب من در صورت نعمت بر دشمنان سخت است، چهار سال فرعون را ملک و مال دادیم و هیچ درد سرش ندادیم- نصیحت عارفان اینست که هر چند کرامات از وی ظهور کند ترس وی بیشتر باشد- قال سید الطائفة جنید (رح) "لما طاب عیش علی الاولیاء و مکر الله تطییر (الف) فی السّما و تمشی علی الماء در صورت فقر می باشد در وی ترس کمتر است و اگر در صورت غنا میباشد آنجا ترس بیشتر است- در مشارح و شرح آورده است که حضرت علیه سع ۴۰۴ السّلام فرموده است "من عمل لیس علیه امرنا فهو" (ب) نقل است که روزی یکی از اصحاب اولوالالباب بخدمت پیغمبر علیه الصلوة و السّلام آمد و پرسید که یا رسول الله! هر آن مومن که در شب هزار رکعت نماز بگذارد مؤده ثواب او چه باشد؟ حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرمود "از ثواب چه پرسی، از عذاب پرس، گفت چرا یا رسول الله؟ گفت" جبرائیل امین (ع) بفرمان رب العلمین بمن نیاورده و من نیز بشما اظهار نکردم، چگونه از هوی بجا آورده؟"- این شیخان افغانان بیشتر این قسم را بجای می آرند که شب و روز به نمازهای نوافل بطور خود مشغول میباشند بی آنکه در کتاب دیده باشد بعده آنانی که قدم بر هوای نفسانی نهند تا صفای باطن یابند ایشان را چاره نباشد از اذن شیخ اگر چه آن نوافل اعمال از کردار خیر البشر علیه الصلوة السلام منقول باشد چه شیوخ حقانی اسرار مودعه اعمال را دریافته اند بحسب هر کلامی از مریدان فرمایند تا در صفای آن غلط نخورند و به ضلالت نروند و در انیس العاشقین آورده است درویشی را این قدر معرفت می باید که احوال مرید دریابد که برحسب آن تربیت کند تا بمقام رسد، اگر مقام مرید عزلت دارد عزلت فرمایند و اگر مقام مرید سکوت دارد سکوت فرمایند و اگر اهلیت این مقام ندارد پس تلقین دیگر آن کند که ادای خمس اوقات بجماعت و صوم کند و اگر پیر عارف باحوال مرید نباشد قطاع الطريق است. حضرت شیخ علی ترمذی قدس الله سره بن

قنبر علی بن سید احمد بن سید یوسف نور بن سید محمد نور بخش ترمذی بن سع ۴۰۵  
 سید احمد بیغم بن سید براق بن سید احمد مشرف (الف) بن سید شاه ابو تراب (ب) سید غح ۳۷۳  
 حامد (ج) بن سید محمود (د) بن سید عثمان بن جعفر بن سید عمر بن سید محمد بن  
 حسام الدین بن اسحاق شاه (و) بن ناصر خسرو بن سید جلال گنج علم بن سید امیر  
 علی بن سید عبدالرحیم (ز) بن سید محمد مکی بن سید محمد مهدی بن حسن  
 عسکری بن سید علی تقی بن علی نقی بن سید علی رضا بن سید موسی کاظم بن  
 جعفر صادق بن محمد باقر بن زین العابدین بن علی (ک) اصغر بن حسین شهید کربلا  
 ابن بی بی فاطمه زهرا رضی الله عنها منکوحه علی مرتضی رضوان الله عنهم  
 اجمعین و بنت رسول مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم و علی سائر الانبیاء  
 والمرسلون برحمتک یا ارحم الراحمین. وفات شیخ علی ترمذی در سال نه صد و نود و  
 یک هجری. (ل) لفظ پنج تن پاک و دوازده امام از علامات رفض است، اما ایشان (را)  
 دوست می دارم از چشم سر چه ایشان اهل بیت رسول خدا اند علیه السلام لکن فضل  
 ابوبکر بر عمر و فضل عمر بر عثمان و فضل عثمان بر علی و فضل علی بر سائر  
 اصحاب رضوان الله تعالی عنهم اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین.

بدانکه ای عزیز! با اعتقاد تام و زیادت اهتمام هر وردی که باشد تاثیر دارد و  
 روافض غیر الدین گویند که تاثیر و ظائف و تصدقات بارواح اموات و حوائج دیگر  
 دینوی باشد یا دینی نیست و این قول ایشان محض کفر است و مخالف اعتقاد باشد

(الف) مشتاق (روحانی رابطه ص ۴۲۳) (ب) شاه ایوب ابو تراب (ایضاً) (ج) سع، غح، مظ- حاملی  
 (د) محمد بن اسحق بن عثمان (روحانی رابطه ص ۴۲۳) (و) حسام بن شاه ناصر خسرو (ایضاً)  
 (ز) امیر علی بن محمد مکی (ایضاً) (ک) زین علی بن امام حسین رضی الله عنه (ایضاً) (ل)  
 شجره. نسب شیخ علی ترمذی که معروف به پیر باها است و مرشد اخوند درووزه مصنف تذکرة  
 الابرار و الاشرار است، اینجا نقل کردن با مطالبه نسخه. زیر نظر (مرآة الأولیاء) غیر مربوط است

که در قصیده مبارکه معظمه مشرفه چنان است:

وللدعوات تأثیر بلیغ و قد ینفیه اصحاب الضلال

پس در و ظائف منقول اولیاً کبار و اتقیاء ابرار تأثیرات بسیار مساهده شد، پس زیادت و نقصان از قدر مروی در مذهب امام اعظم رحمة الله علیه موجب حرمان است از تأثیر چنانچه يك شخص بتو نشانه، خزانه دهد که فلان جای و فلان سنگ در زیر آن باشد، پس شما اگر زیر آن سنگ میجوی بیابی و اگر نه محروم مانی، پس در هر ورد شروط واهب (الف) نگذار تا فائده یابی. پس در ختم خواجگان شروط است و آداب، و اگر رعایت شروط و آداب نکند بهره نیابد و بی فائده رنج کشد. شروط طهارت و رعایت اعداد ادعیه که فاتحه و ورود و الم نشرح از يك کم هشتاد و اخلاص از هزار بار زیاده و کم نکند و آداب آنست که مقتدای ختم را باید که رو به مشرق دارد و دیگر شش کس با خود حلقه کند و اذن از ماذون آورده باشد و داخل طریق بهتر است اگر اذن دارد و خنده نکند در ختم و متقیان باشد و کینه و بغض با کس نکنند در آن وقت و نامهای خواجهها یاد دارند و ثواب بارواح ایشان ببخشند و تضرع و خشوع نمایند و ایشان بخدای روئیدار کند و در روز يك ختم کافی است، اگر اثر آن ظاهر نشد پس در شب دیگر کند، پس اگر نیز ظاهر نشد دیگر خواهد کرد تا سه روز یا پنج روز یا هفت روز، البته تأثیر خواهد کرد و اگر این شروط و آداب را بجا نیاورد بی فائده رنج کشد و اسماء خواجهها اینست که درین دعا مذکور است " الهی بحرمت خواجه عبدالحق غجدوانی و خواجه بهاء الدین نقشبند و خواجه بایزید بسطامی و خواجه شیخ ابو منصور ماتریدی و خواجه ابوالحسن خرقانی و خواجه یوسف همدانی و خواجه سید پارسا و امیر کلال (رحمة الله) حاجت من برآر و فلان کس را شفا بخش و شیرینی در مائده حاضر خواهد کرد - نقل ارشاد الطالبین، ایضاً در تذکرة الابرار آورده است که کسی که دعوی تصرف کند و بر آن باشد که بینه و

بین الله بدان مقام رسیده است که نماز ازو ساقط شده و خمر خوردن و معصیت کردن و مال سلطان خوردن او را حلال شده، هیچ شك نیست که کشتن او فاضل تر باشد از کشتن صد کافر زیرا که ضرر او در دین عظیم تر و قوی تر بود از ضرر صد کافران چه بسبب او در اباحت و الحاد کشاده گردد که آن در را نتواند بست و ضرر اباحتیان بیشتر است زیرا که شرع را هم بدعوی شرع خراب میکند، اگر آن شیطان صفت را سیاست کند شیطان مفسد کشتنده آن ملحد را در وهم اندازد که اگر او را سیاست کنی و برنجانی او ترا زخم زند، این تهدید از کید شیطان و وسوسه او باشد و از جمله مکر و تلبیس ابلیس، پس در اجرای امور دینی و اوامر شرعی به تخویفات و تهدیدات شیطان التفات نباید کرد و فرمان خدای را امتثال باید کرد و حدود و تعزیرات بوجه شرع بر اند و به ثواب از حضرت ربّ العلمین و اثق باشد(\*) در خانی آورده که اگر بشنود نام از نامهای خدایتعالی واجب است بر شنوده که تعظیم دهد نام باریتعالی را و گوید سبحان الله و مانند این، کذافی خزانه الروایات اگر شخصی "الله" گفت شنوده را واجب است گفتن جلّ جلاله، جواب گفتن فرض است در هر مرتبه غح ۳۷۶ که نام خدای تعالی بشنود و اگر نام پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بشنود در تمام عمر يك بار صلی الله علیه و آله وسلم گفتن واجب است و تکرار کردن سنت است کذافی سراجی. **مسئله:** اگر کسی نام خدای تعالی تکرار کند مر شنوده را سه بار جل جلاله گفتن بسنده است کذا فی فی تحفة الفقہ. **مسئله:** هر که در يك مجلس چند بار نام پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بشنود يك بار صلوة گفتن کفایت بود و نیز اگر نام خدای تعالی را در يك مجلس تکرار شنوديك بار جواب گوید کفایت بود کذا فی صلوة مسعودی. این همه مسائل از خلاصة الفقه است.

**مسئله:** مردی نام پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم گفت پیش کسی که قرآن

(\*) ازین بهمد صفحاتی چند معادل چهار صفحات غح از سع ساقط شده است.

میخواند واجب نیست بر آن قاری صلوة فرستادن بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم، چون فارغ شود از قرأت قاری اگر درود گوید نیک است و نگوید بد نیست چیزی بروی، کذا فی سراجی. **مسئله**، اگر نام یاران پیغمبر علی الله علیه وآله وسلم شنود بر شنونده واجب نیست رضی الله عنه گفتن کذا فی القنیه. وقت گفتن و شنیدن نام آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اختلاف است، بعضی بر آنند که هر نوبت درود گفتن واجب بود و جمعی گوید که در یک مجلس هر چند تکرار یابد یک نوبت درود واجب است و باقی سنت تفسیر حسینی. قوله تعالی "إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا". بدانکه حق تعالی درین آیت کریمه امر می فرماید بر صلوة بآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و علماً میفرماید که امر دلالت بر وجوب میکند، امّا اختلاف علماً است بمقدار واجب و اکثر ائمه بر آنند که در مدت عمر یک بار واجب است و تکرار آن مستحب و مندوب بر مثال کلمهء توحید و دلیل آنست که امر برای وجوب دلالت میکند بر اتیان واجب نه تکرار آن و بعضی بر آنند که در وقت استماع نام آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هر وقت که باشد صلوة واجب است بدلیل آنکه حق تعالی "یصلون" بصیغه مضارع ادا فرمود آن دلالت بر دوام استمرار میکند یعنی حق تعالی با ملائکه کرام همیشه صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ابلاغ میفرماید، پس سزاوار آنست که بنده مؤمن نیز همواره باین امر پسندیده اشتغال نماید و زیان بدرود محمد صلی الله علیه وآله وسلم بکشد اما روایات فقه که فقهاء قدس الله ارواحهم بر آن رفته اند در کتب متداوله ایراد کرده اند تفصیل ذکر آنها مناسب نیست و بالجملة آنچه در زادالافتها آورده است که صلوة بر رسول صلی الله علیه وآله وسلم بمذهب حنفیه نزد امام کرخی رحمه الله علیه واجب است در همه عمر یک بار و نزد امام (۲۰۹) طحاوی

(۲۰۹) ابو جعفر احمد بن محمد بن سلامه بن عبدالمک الکلازلی (و از د قبيله ای مشهور از قبائل یمن است) الطحاوی (و آن قریه ای در بالای مصر است) در سال دو صد و بیست و نه هجری تولد یافت (رجوع کنید به الهدایه والنهایه ج ۱۱ ص ۱۷۴) و در سال سیصد و بیست و یک هجری وفات

رحمة الله عليه هر بار که نام آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بشنود واجب است بنا بر آن حدیث که حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود "من ذكرت عنده و لم یصلی علی فقد جفانی" یعنی هر کسی که نام من بشنود و بر من درود نفرستد بر من جفا کرده باشد و هم در زادالفقها می گوید که قول امام طحاوی (رح) اصح اقوال است و بمذهب امام شافعی (رح) در قاعدهء آخر بعد التَّشَهُّد فرض است و نزد ما سنت است، والله اعلم.

### در بیان مواضعی که استحباب صلوة در آن بیشتر تاکید یافته است

و آن ده موضع است، اول در نماز بعد از تشهّد آخر و بمذهب امام شافعی (رح) بعد از تشهّد اول مستحب است و بعد از تشهّد آخر واجب، دوم در حین دعا چه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرموده است که دعا محجوب است از صعود بر آسمان تا مادام که بر ما صلوة فرستد (۲۱۰) آنگاه دعا به بدرقه صلوة من از آسمان در گذرد، بموقف اجابت رسد و از امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه مرویست که فرمود نماز و دعا میان زمین و آسمان معلق است تا آن وقت که صلوة بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرستاده شود، (۲۱۱) سوم در وقت دخول در مسجد، چهارم در حین فراغ

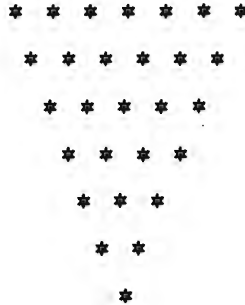
--> یافت و در قرافه (مصر) مدفون گشت. ابتداءً از خال خود ابو ابراهیم اسمعیل بن یحیی المزنی در مذهب شافعیه درس میخواند، بعداً در فقه، حنفیه از ابی جعفر ابن ابی عمران الحنفی تحصیلات خود را بتکمیل رسانید. معانی الآثار، اختلاف العلماء (مخطوطه قاهره) احکام القرآن، الشروط الکبیر، الاوسط، الصغین، تاریخ الکبیر (رجوع کنید به وفیات الاعیان ج ۱ ص ۷۱ و المختصر فی الفقه مناقب ابی حنیفه (رح) الرسالة فی اصول الدین النوادر والحکایات، صحیح الآثار. (مخطوطه خدابخش لایبریری) معالم الآثار (مخطوطه قاهره) از مصنفات وی خیلی مشهور و معروف بوده است (رجوع کنید به اردو دائرة المعارف الاسلامیه ج ۱۲ ص ۲۸).

(۲۱۰) این حدیث را حضرت علی کرم الله وجهه روایت کرده است (رجوع کنید به "الترغیب والترهیب طبع قطر، ج ۲ ص ۵۰۵) علامه ابن الجوزی این حدیث را موضوع قرار داده است (رك به "العلل المتناهیة فی الاحادیث المتناهیة" طبع دارنشرالکتب الاسلامیه لاهور ج ۲ ص ۳۵۸). (۲۱۱) رجوع کنید به "الترمذی ج ۱ باب الوتر ۲۱". از متن حدیث ظاهر میشود که این قول عمر رضی

مؤذن، پنجم شنیدن یا گفتن نام آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چنانچه بیان شد، ششم در وقت نوشتن نام آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که ابو هریره رضی الله عنه روایت میکند از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم که فرموده که هر که صلوٰه بر من در کتاب بنویسد فرشتگان برای وی استغفار میکنند تا آن صلوٰه که در آن کتاب مثبت باشد و آنچه اختیار علماء است آنست که هم صلوٰه و هم سلام هر دو مثبت سازد و مکروه است که بیکی قناعت کند و روایتیست که به رموز ننویسد بلکه به صریح صلی الله علیه وآله وسلم یا علیه الصلوٰه و السلام یا صلوٰه الله تعالی و السلام علیه بنویسد، هفتم در روز یا در شب جمعه که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم فرمود "هر که در روز جمعه بر من صلوٰه فرستد حق (تعالی) دوست ساله گناهان او را بیا مرزد و هر که هشتاد بار بفرستد بیا مرزد حق تعالی دوست ساله گناهان ما تقدم و ما تأخر، هشتم در وقت مصافحه که سبب مغفرت گناهان است، نهم در ماه مبارکه شعبان، دهم چون یاد گناهان خود کند و از ارتکاب آن معاصی پشیمان گردد فی الحال کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله بر زبان راند و از عقب آن صلوٰه بر روح مبارک مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم بفرستد تا آن گناهان از برکت کلمه توحید و درود مغفور گردد. پس بنا بر این مقدمات هیچ معامله مرینده را بهتر از متابعت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم و محبت او نیست و چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم شب و روز در اندیشه احوال و فکر مرجع و مآل ما می بود اولی آنکه ما نیز بوصف کمال و نعت جلال او پردازیم، هر که نظر بدین سواد کند محمد شعیب (رح) بن رفیع القدر حافظ گل (رح) بن محمد رفیق (رح) بدعا نیک یاد کند که او را الله تعالی بدیدار خود شاد کند.

--> الله عنه است، باز هم این کثیر (رح) از رزین ابن معاویه مرفوعاً با تغیر الفاظ نقل کرده است (رک به تفسیر ابن کثیر سورة احزاب ۵۶).

تمت هذه الرسالة المباركة الشريفة المسمى بالرسالة العنبرية مرآة الاولياء فى مسجد (الف) مولانا فاضل محقق حافظ گل جى قدس الله (سره) فى تاريخ يوم خامس شهر رجب سنه ۱۲۲۶ (هجري).



(الف) مظ "فى مسجد مولانا صدرالدين صاحب زاده، تورذهيرى بدستخط فقير حقير خاکپای کبير و صغير و عاصى و جاني عفى الله تعالى عنه مير احمد برحمتك يا ارحم الراحمين (تاريخ درج نيست).

غح: "تمت كتاب مرآة الاولياء دستخط فقير حقير خاکپای عبادالله رحيم الله سنه ۱۳۰۱ هجرى".  
عر:- "تمام شد كتاب مرآة الاولياء دستخط فقير حقير خاکپای (نام کاتب محکوک شده است) باز هم در گوشه چپ زيرين صفحه، آخرين همين نسخه مسطور است:

"اين كتاب تقدس انتساب تصنيف حضرت مخدوم الملك و فخرالزمان قطب دوران حضرت شيخ صاحب محمد شعيب رحمة الله عليه المعروف بشيخ صاحب تورذهيرى (من مضافات تومان يوسف زای الگای پشاور) پير صاحب صوت (که فعلاً سوات نوشته ميشود) که در فن سلوک بهی نظير و بغایت کثير المنفعت است از کثرت تحريف ناسخين و مغالطه های خطاطين مغير و محرف شده بود در اکثر جاها مطلب مفهوم مطالعه کنندگان نمی افتد لهذا باستدعای محبی مولوی تاج محمد خان ساکن بغداد و بتحریرک بالواسطه صاحبزاده صاحب عبدالنذیر جزاهما الله خیراً بنده معترف بنادانی قاضی میر احمد شاه رضوانی اکبر پوری بسیاری از مقامات را تصحیح و تنقیح کرده. والسلام در شهرذ بقعده سنه ۱۳۱۷ (هجري) مقام اکبر پوره."



# فهرست اعلام الرجال (متن)

(الف)

آدم عليه السلام: ٢٤، ٢٣، ٢١، ١٨، ١٦، ١٠٥، ٩٥، ٩٣، ٧٦، ٦٥، ٢٨

آدم بنوری: ١١٠، ١٠٩

آمنه (رض): ٣٩، ٣٢، ٣١، ٣٠، ٢٤، ٢٣

٦١، ٥٢، ٤٩، ٤٨

ابراهيم عليه السلام: ١٠، ٨، ٣، ٢، ١

٣٥٠، ٧٦، ٧٢، ٧١، ٢٨، ١٤

ابراهيم بن ادهم: ٢٥٤، ١٢٣، ١١١، ٦

٣٩٩

ابراهيم بن اسماعيل الكهيلي: ٣٠٩

ابراهيم بن علي رامتنی: ١٦٠

ابراهيم بن علي اعراب: ٢٣٥

ابراهيم بن محمد صلى الله عليه وآله:

وسلم: ٣٦٠

ابراهيم بن يزيد: ٢٥٣

ابراهيم خواجه: ١٣٧

ابراهيم خواص: ٣٤٠، ٣٣٩، ٣٣٥، ٢٤٠

٣٤٧

ابن الاثير: ٣٥٠، ٢٥٣، ٢١٣، ٨٤، ٦٨

٣٧٤

ابن اسحق: ٣٦٧، ٨٤، ٣٤

ابن تيميه:

ابن جرير طبري: ١٢

ابن الجوزي: ٢٢١، ٢٠١، ٤٣، ٣٥، ١٤

٤٠٥، ٣٦٧، ٣١٨

ابن جلاء: ٣١٩

ابن حجر عسقلاني: ٥٧، ٤٣، ١٤، ١٢

٢٥٣، ٢٢٠، ٢١٢

ابن حجر مكي

ابن حيان مفسر: ٢١٢، ٤٣

ابن خلدون: ٢٢، ١٥

ابن خلکان: ٢٥٧، ٢٥٢، ٢٠٨، ٨٩

٢٦٦، ٢٦٤

ابن دواسين: ٣١٩

ابن سبعين: ٣١٩

ابن سعد: ٣٦٤، ٢٥٧، ٩٦، ٩٠، ٥٧، ١٣

ابن سيرين: ٣٠٨، ٢٥٧

ابن سينا: ٢٠٩

ابن سماك: ٢٦٤

ابن شهاب محدث: ٩٦

ابن طرار حريري: ٢٩٤، ٩٣، ٨٧، ٣٤

ابن طولون: ٢٦٥

ابن عابدين الشامي: ٢٦٣، ٢٥٢

ابن عباس: ٤٩، ٣٨، ٢٢، ١٩، ١٣، ١٢

٢١٨، ٢١١، ٩٨، ٧٦، ٦٧

ابوبكر حمامى (جمال) المزين	ابن عبد البر: ٤٢، ٤٣، ٣٠٩.
ابوبكر شال باف: ٣٢٤.	ابن عساكر: ٥٧، ٩٧، ٩٨، ٣٦٤.
ابوبكر شيخ شبلى: ١١٦، ٢٠٨، ٢٣٩-	ابن عيينه: ٣٣٧.
٢٤٢، ٢٦٨، ٢٧٧، ٣٠٢، ٣١٣، ٣٣٣.	ابن تيميه
٣٤٢.	ابن الفارض: ٣١٩.
ابوبكر صديق (رض): ٣٤، ٧٧، ٧٨، ٧٩.	ابن قتيبه: ١٥.
٨٠، ٨٩، ١٠٠، ١٠١، ١٠٢، ١٠٨، ٢٨٠، ٣٠٩.	ابن كثير: ٢٣، ٣٤، ٣٧، ٣٩، ٤١، ٦٠.
٣٤٦، ٣٤٨، ٣٦٦، ٣٧٠، ٣٧٥، ٤٠١.	٨٤، ١٠٨، ٢١٢، ٢٢٠، ٣٥٨، ٣٧٤.
ابوبكر فقال	ابن عيطله: ٧٩.
ابوبكر محمد بن عمر: ٣٦٤	ابن فتحون: ٣٦٢
ابوبكر نساخ: ٣٤٥.	ابن مردويه (محدث): ١٤
ابو تراب عسكر بن الحسين نخشى: ١٠.	ابن النجار: ١٧٣.
٢٩٧، ٣٠٨، ٣٢٣.	ابن نديم: ٢٠٩، ٢٥٧، ٢٦٣، ٢٦٧.
ابو تراب الرملى: ٣٠٨.	ابن هشام: ٣٤، ٣٧، ٣٩، ٨١، ٨٤، ٢١٣.
ابو جعفر بن بابويه قمى: ٢١٣.	ابن يمين اسحاق: ١٣
ابو جعفر محمد بن حبيب: ٢.	ابو احمد ابدال چشتى: ١٢٠، ١٢١.
ابو جهل: ٧٩، ٨٠، ٩٦، ١٠٠، ١٠١.	ابو اسحق شامى: ١٢١، ١٢٢.
ابو حاتم عطار: ٣٠٧.	ابو اسحق شيزازى: ١٧٢.
ابو حجيفه (رض): ١٠١، ١٠٢.	ابو اسحق غاز روى: ١٢٦.
ابو الحسن (پدر احمد جام).	ابو الاشدين: ١٠٠.
ابو الحسن احمد رفاعى: ٣٣٤.	ابو ايوب انصارى: ٨٥، ٨٦، ٨٧، ٢١٢.
ابو الحسن جوسيقى: ٢٣٥.	٣٦٦.
ابو الحسن خرقانى: ١٧٥، ٢٠٥، ٢٠٦.	ابو البركات بن سحرا موشى: ٢٣٥
٢٠٩، ٣٣٩، ٣٤٥، ٤٠٢.	ابو البركات بن معدان: ٢٣٥
ابو الحسن خواجه: ٢٢٥.	ابو بكر بن عبد الرحمن: ٢١٢.
ابو الحسن دراج: ٣٤٧.	ابوبكر سبط المجيد شيبانى: ٢٣٥
ابو الحسن دينورى: ١٧٦.	ابوبكر بن هزار: ٢٣٣، ٣٢٩.

ابو الحسن شعرانی: ۲۵۴، ۲۳۳، ۲۰۱،	ابو احمد بن ابوبکر عطار: ۲۳۵،
ابو الحسن علی بن عبدالله بن جامع: ۳۱۵،	ابو سعید ابوالخیر: ۱۷۴، ۱۷۵، ۳۰۹،
ابو الحسن علی الهیری	۳۳۱، ۳۱۳، ۳۱۰،
ابو الحسن مالکی: ۳۴۷،	ابو سعید تبریزی: ۱۱۷،
ابو الحسن مزین: ۳۴۷،	ابو سعید خراز: ۳۰۸، ۳۴۰،
ابو الحسن المسعودی: ۲،	ابو سعید خدری (رض): ۲۸۵، ۲۱۲،
ابو الحسن نوری: ۳۰۳، ۲۴۲، ۲۴۰،	ابو سعید قرشی: ۳۰۳،
۳۴۴، ۳۴۳، ۳۴۲، ۳۱۷،	ابو سعید قیلوی: ۲۳۴،
ابو الحسن هنکاری: ۲۳۸،	ابو سعید مالینی: ۱۷۶،
ابو حفص حداد: ۳۳۵، ۳۲۳، ۲۰۹،	ابو سعید مبارک: ۲۳۷، ۲۲۶،
ابو حفص عمر بن ابی نصر	ابو سفیان (رض): ۱۴، ۳۶۹، ۳۶۰،
ابو حکیم ابراهیم دینار	ابو صالح حمدون: ۸،
ابو حنیفه نعمان بن ثابت (امام اعظم):	ابو صالح نصیر: ۲۳۰،
۲۵۲، ۲۵۱، ۲۳۲، ۱۵۳، ۱۲۴، ۱۰۷،	ابو سلمه عبدالله: ۳۶۲،
۳۳۸، ۲۶۷، ۲۶۳، ۲۵۹، ۲۵۸، ۲۵۵،	ابو سلمه مخزومی: ۳۹،
ابودخشان ابوداؤد: ۵۷،	ابوطالب: ۲۶۵، ۹۸، ۷۹، ۶۶، ۶۲،
ابوالدرداء (رض): ۲۱۱،	ابوطالب مکی: ۳۱۹،
ابودرع بصری: ۳۲۳،	ابوالعاص (رض) بن ربیع: ۳۵۷،
ابوذرقاری (رض): ۳۶۶، ۲۱۱، ۵۷،	ابوالعباس احمد بن استاد: ۲۳۵،
۳۶۹،	ابوالعباس احمد بن مربی: ۲۳۵،
ابو ذکریا یحیی بن عبدالقادر جیلانی:	ابوالعباس احمد یمانی: ۲۳۵،
۲۳۰،	ابوالعباس جوسیقی: ۲۳۴،
ابوذوب: ۵۸، ۴۲،	ابوالعباس ادریس: ۳۴۴،
ابورافع ابراهیم:	ابوالعباس بن عطا: ۶، ۳۴۱،
ابورافع اسلم: ۳۶۴،	ابوالعباس قصاب آملی: ۳۳۲، ۲۰۹،
ابوالرجاء عبدالله: ۲۶۴،	ابوالعباس نهاوندی: ۳۴۶،
ابوزهره: ۲۵۹،	ابوعبدالرحمن عبدالله بن عبدالقادر جیلانی:

٢٣٠. ابو القاسم عبدالرحيم: ٢٣٠.	٢٣٠. ابو عبد الله خفيف: ٣٤٨، ٣٤٧، ٣٢١.
ابو القاسم بن عبدالكريم القشيري: ١٧٢، ٣١٣، ٢٤٤، ١٧٤، ١٧٣.	ابو عبد الله سنجرى: ٩.
ابو القاسم گرگانی: ٢٠٥، ١٧٦، ١٧٥.	ابو عبد الله سفیان ثوری: ١٧٤، ١٢٤.
٣٤٦، ٣٤٥، ٣٤١، ٣١٣.	٣٤٦، ٣٣٩، ٣٣٨، ٢٥٧، ٢٥٦.
ابو القاسم جنید (رک به جنید بغدادی)	ابو عبد الله محمد الاوانى: ٢٣٥.
ابو الکريم الاکبر المعمر: ٢٣٤.	ابو عبد الله محمد المعروف بالمعاذ: ٢٣٥.
ابو کبشه (سليم): ٣٦٣.	ابو عبيده (خادم رسول ﷺ)
ابو لباسه: ٣٦٥.	ابو عثمان حيرى: ٣٣٥.
ابو لهب: ٧٩، ٦٣، ٦٢، ٤١، ٣٩.	ابو عثمان مغربى: ١٧٨، ١٧٦، ١٧٥.
ابو المحاسن فضل الله: ٢٣٠.	٣٤٦، ٢٠٥، ١٨٠.
ابو محمد اسمعيل: ٢٣٠.	ابو على رود بارى: ٣٤٦، ٢٧٧، ٢٠١.
ابو محمد شنبكى: ٣٢٩، ٢٣٣.	ابو على زاهد: ٣٣٢.
ابو محمد عبد الله: مرتعش: ٣٣٤، ٣٣٢.	ابو عليب (عسيب): ٣٦٥.
٣٣٥.	ابو على فارمدى: ١٧٤، ١٧٣، ١٧٢.
ابو محمد عبد الله البصرى: ٢٢٧.	٣٢٩.
ابو محمد عيسى الكرخى: ٣٤٦.	ابو على كاتب: ٣٤٦، ٢٠١، ١٧٦.
ابو محمد القصار: ٣١٥.	ابو عمرو دمشقى: ٣٤٧.
امام محمد كوهستانی: ٢٥٨.	ابو عمرو عثمان بن احمد شوکى: ٢٣٥.
ابو مصعب مکی: ٨٠.	ابو عمر محمد بن ابراهيم زجاج: ٣٣٥.
ابو معين نسفى: ٣٩٨.	ابو عمر الکهمامى: ٢٣٥.
ابو منصور ماترديدى: ٤٠٢، ٢٦٨.	ابو الفرح طرطوسى: ٢٣٨، ١٢٦.
ابو موسى اشعري (رض): ٣٦٨.	ابو الفضل بن حسن الختلى: ٣٣٢.
ابو نجيب سهروردی: ٣٤٦، ٣٤٥، ٢٣٤.	ابو الفضل محمد بن غوث الاعظم: ٢٣٠.
٣٤٨.	ابو الفضل حسن
ابو نصر السراج: ٣٣٢.	ابو القاسم بن رمضان: ٣٤٤.
ابو نصير موسى: ٢٣١.	ابو القاسم قيمي: ٥٠.

٢٢٥.	ابونعيم اصفهانی: ٣٤٧، ٢٠٨، ٥٧.
احمد عبدالحق رودلی: ١١١، ١١٠.	ابوالوفا تاج العارفين: ٢٣٣.
احمد غزالی: ٣٤٦، ٣٤٥، ٣٢٩.	ابرهاله: ٣٥١.
احمد علی سهارنپوری: ٣٩.	ابوهريره عبد الرحمن (رض): ٣٢٣، ٦٦.
احمد ملتانی: ٢٥١.	٤٠٦، ٣٥٧، ٣٥٢.
احمد مستان: ٢٥١.	ابويعقوب طبری: ٣٤٥.
احمد يسوی: ٣٠٦.	ابويعقوب نهرجوری: ٣٤٥، ٣٤١، ١٧٦.
احمد بن الجوارى: ٣٤٢.	ابويعقوب هوسی: ٣٤٥.
احمد بن حنبل: ٢٥٤، ٢٣٩، ٢٢٦، ١٠٧.	ابويعلى (محدث): ٤٣.
٢٦٦.	ابويفرا مغربی: ٢٣٤.
احمد بن عمر الجنوقی: ٣٤٨، ٣٤٤، ٢٧٧.	ابويوسف امام: ٢٦٩، ٢٦٧، ٢٥٣، ١٠٧.
احمد بن محمد بن الفضل: ٣٤٦.	ابو يوسف خواجه: ١١٧.
احمد بن محمد دشتی: ٣١٠.	ابويوسف عنوان: ١٧٤.
احمد بن محمد القسطلانی: ٣٥٠.	ابی سلمه بن عبد الرحمن: ١٠٢.
احمد بن موسى بن مجاهد: ٢٤١.	ابی سليمان الدارانی: ٣٧٨.
احمد بن يزيد بن رويم: ٣٤٨.	ابی عمر بن ذکوان: ٩٦.
احيد: ٢٦.	ابی سعيد الخدری (رض): ٣٦٨، ٦٦.
اخريا: ٢٦.	ابی بن خلف: ٧٩.
اخنوخ: ١٨، ١٦.	احمد (صلی الله عليه وسلم): ٧٠.
اخوند مومن: ١١٠.	احمد اسودینوری: ٣٤٦.
اخوند پخوبابا: ١١٠.	احمد جام: ٣٠٨، ٢٨٠، ١٢٠، ١١٦.
ادريس عليه السلام: ٢٠، ١٩، ١٨، ١٦.	٣٠٩.
٢١.	احمد جان صاحبزاده: ٢٥١.
اروی (عمه رسول): ٣٦٢.	احمد خضرويه: ٢٠٩.
اروی (ازی) بنت کریر: ٣٦٢.	احمد شاه ابدالی: ١٠٨.
ارفخشد: ١٥.	احمد کابلی سرهندي: ١٤٥، ١١٠، ١٠٩.
اسامه بن زيد (رض): ٣٦٥، ٣٦٢، ٦٠.	

٣٧٤.	اسحق: (ع) ٢، ١٣، ٩٤، ٣٥٠.
اسد بن عمر: ٣٦١.	ام كلثوم بنت علي: ٣٥٩.
اسد بن مليكا (تبع): ٨٦.	ام هاني بنت ابي طالب: ٣٦٠.
اسد بن هلال (عبدالاسد بن هلال): ٣٦٢.	امامه بنت ابوالعاص: ٣٥٨.
اسرافيل: ٦٩، ١٠.	امامه بنت عثمان (رض): ٣٥٩.
اسلع بن شريك: ٣٦٦.	امام (ابوبكر رازی: ٢، ١٤، ٣٦٥).
اسماء بنت عيس (رض): ٩٩.	امام بيهقي: ٢، ٢٦٤، ٢٦٥.
اسماء بنت خويلد: ٣٥٨.	امام زاهد: ١.
اسماء بنت حارث اسلمی:	امام زفر: ٢٠٩.
اسماعيل (ع) ١، ٢، ١٣، ٩٤.	امام طحاری: ٤٠٤، ٤٠٥.
اسماعيل شبلی: ٣٢٣.	امام عبدالله علمدار: ٣٢٢.
اسماعيل قصری: ٣٤٤.	امام کرخی: ٤٠٤.
اسماعيل بن حماد: ٢٥٧، ٢٥٢.	امام مسلم: ٦٧.
اسود: ٢٦٢، ٢٥٣.	امام نووی: ٢١١، ٢٢١، ٢٥٧، ٣٦٣.
اصمحه نجاشی: ٣٦٧.	امراء القيس: ٨٢.
افراسياب: ٣٧.	امير برهان بن امير کلال: ١٥٦.
اقبال احمد: ٩٠.	امير تيمور: ١٣٣.
افلاطون: ٣١٥.	امير حمزه بن امير کلال: ١٥٦.
المرزبان: ٢٥٧.	امير شاه بن امير کلال: ١٥٦.
الهي بخش شيخ: ١١٦.	امير عمر بن امير کلال: ١٥٦.
ام ايمن (برکه): ٦٠، ٦١، ٣٦٥.	امير کلال: ١٥٣، ١٥٦، ١٥٨، ٤٠٢.
ام حبيبہ: ٢٤.	امير معاويه (رض): ٣٠٩، ٣٥٤، ٣٥٦.
ام حبيبہ بنت ابو سفیان: ٣٥٠، ٣٥٦.	٣٦٩.
ام سلمه ام المؤمنين: ٣٥٠، ٣٥٦، ٣٧٣.	اميمه بنت عبدالمطلب (بره): ٢٣، ٣٥٣.
ام عبدالله عائشه (رك به عائشه)	امين الدين: ١٢٨.
ام كلثوم بنت محمد صلى الله عليه وسلم:	اميه بن خلف: ٧٩.
	اميه بن مغيره: ٣٦١.

انس بن مالك (رض): ٢٥٢، ٥٧، ١٤،	بدیع الدین مدار: ٣٢٢،
٢٥٩، ٢٥٣، ٢٦٠، ٢٦٥، ٣٦٣، ٣٦٦،	بدر عالم: ٢٥٢،
انیسه (آنسه): ٤٤، ٣٦٥،	براخیل: ١٦،
انور شاه کشمیری: ٢٥٣،	برده: ١٦،
انوش: ٢٣، ٢٤،	بشر حافی: ١٠٧، ١٨٦، ٢٥٤،
اوحده الدین کرمانی: ٣٢٥،	پروخا: ٢٢،
اولیا: ٢٦،	بره (عمه رسول صلی الله علیه وسلم):
اولیاء کبیر: ١٦٣، ١٦٦،	٣٦٢،
اویس (بن عامر) قرنی: ٢٠٨، ٢٧١،	بطلموس: ٢١٧،
٣٩٥،	بقاء ابن بطو: ٢٣٤، ٣٣٠،
ایوب عمر زجاج: ١٧٦،	بکیر بن شداخ الیثی: ٣٦٦،
ایوب بن موسی: ٩٦،	بلال بن رباح: ٣٦٦، ٣٦٩،
ایوب همدانی: ١٧٢،	بهادر (حاجی) کوهاتی: ١٠٩، ١١٠،
(پ)	بهاء الدین زکریا ملتانی: ١١٤، ٣١٩،
باقی باللہ: ١٢٨،	٣٢٠، ٣٢١، ٣٢٤، ٣٢٥، ٣٤٩،
بایزید بسطامی: ١٠٩، ١٢٦، ١٧٥،	بهاء الدین عمر: ١٤٠، ١٦٩،
٢٠٥، ٢٠٦، ٢٠٧، ٢٠٩، ٢١٠، ٢٧٠،	بهاء الدین قشلاقی: ١٥٦، ١٥٧،
٢٧٢، ٢٧٤، ٢٩٤، ٣٠٦، ٣١٧، ٣٤٥،	بهاء الدین نقشبند (خواجہ بزرگ): ١٤٠،
٣٩٩، ٤٠٢،	١٤٤، ١٥٢، ١٥٨، ١٦٤، ١٦٦، ١٧٠،
بحشتہ: ٣٦٥،	١٧٢، ٣٢١، ٣٨٦، ٤٠٢،
بثن بن قیس عبدالرشید: ١٠٨،	بہلول: ١٠٦، ١٩٢،
بخت نصر: ١٠٨،	بیضا (رک بہ ام حکیم بیضا)
بختیا: ١١٨،	(پ)
بدر بن یخلد: ١٩،	پرویز: ٣٧،
بدر الدین غزنوی: ١١٦،	پیر سماک: ٧،
بدر الدین میدانی: ١٥٩،	

(ت)

تاج الدین دشت کولکی: ۱۴۳.

تاج الدین سبکی: ۱۷۳، ۲۵۴، ۳۴۹.

تاج محمد خان: ۴۰۷.

تبع حمیری: ۸۶.

تقی الدین کاشی: ۳۲۸.

تقیم داری (رض): ۳۷۰.

تیمور شاه: ۱۰۸.

(ث)

ثابت بن زوطی: ۲۵۱.

ثابت بن قیس: ۳۶۸.

ثقران (شقران) رک به صالح

ثویان بن بجد دالیمانی: ۳۶۲.

ثویبه (رض): ۳۹، ۴۰، ۴۱.

(ج)

جابر بن سمره (رض): ۶۸.

جابر بن عبدالله (رض): ۱۰۸، ۲۲۱.

۲۵۳، ۲۵۲.

جار الله زمخشری: ۱۲.

جاگیر (چاکر): ۲۳۴.

جالوت: ۳۷۱.

جبرائیل: ۱۰، ۲۴، ۲۵، ۷۳، ۷۸، ۷۶.

۱۰۷، ۱۰۳.

جریر بن عبدالله البجلی: ۳۰۹.

جزامه: ۵۹.

جبریر بن مطعم: ۳۴.

جعفر مولانا: ۱۳۵.

جعفر بن ابی طالب: ۳۶۰، ۳۶۹.

جعفر بن زیاد الاحمر: ۲۶۲.

جعفر بن یونس

جعفر خلدی: ۳۴۶.

جعفر صادق: ۱۰۷، ۲۰۲، ۲۰۸، ۲۰۹.

۲۱۰، ۲۱۱، ۲۲۱، ۲۶۲، ۲۷۴، ۳۴۵.

۴۰۱، ۳۴۶.

جواد علی: ۱۵.

جیفر جلال سید بخاری (میر سرخ): ۱۱۴.

۳۲۴.

جیفره: ۳۶۷.

جلال سید (مخدوم جهانیان): ۱۱۴، ۳۲۴.

جلال الدین پانی پتی: ۱۱۱.

جلال الدین تهنیسری: ۱۰۴، ۳۹۳.

جلال الدین رومی: ۵۶، ۱۵۸، ۲۰۵، ۳۱۴.

۳۲۴.

جلال الدین سیوطی: ۱۵، ۵۷، ۲۵۴.

جمال الدین ابن القفطی: ۱۸.

جمال الدین سلیمانی: ۱۱۱.

جمال الدین محمد بن مکرم: ۳۴.

جنید بغدادی: ۶، ۴۰، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۲۲.

۱۲۶، ۱۷۵، ۲۰۱، ۲۱۰، ۲۳۹، ۲۴۰.

۲۴۶، ۲۶۸، ۲۹۳، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۸.

۳۳۲، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۶، ۳۴۷.

۳۸۳، ۴۰۰.



حذیفه (رض): ٣٦٩.	جویریہ بنت حارث: ٣٥٦، ٣٥٠.
حرز لأمین: ٢٦.	جنید پشاورى: ٢٥١، ١٠٩.
حزن بن بحر بن الہزم: ٣٥٦.	جنین: ٣٦٥.
حزیمہ بن مدرکہ: ١٣.	
حزیمہ بنت ثابت: ٣٦٩.	(ح)
حذیمہ بنت حارث: ٣٥٢.	حاتم اصم: ٣٠٨، ٢٠٩، ١٠٧.
حسام الدین ترمذی: ٣١٩.	الحاقی: ٣١٩.
حسام الدین پارسا: ١٤١.	حاجرہ بنت حامد: ٣٢٣.
حسام الدین حمید الدین: ١٤٠.	حاجی شریف زندہ جانی: ١١٩، ١١٨.
حسان بن ثابت (رض): ٢١١.	حارث بن ابی شمر القسانی: ٣٦٨.
حسن بصری: ٢٥٧، ٢٠٤، ١٢٦، ١٢٤.	حارث بن ابی ضرار: ٣٥٦.
٣٤٦، ٢٩٤، ٢٩٠.	حارث عبد العزى: ٥٩، ٤٤.
حسن بن علی: ٢٦٥، ٢٢٥، ٢١١، ١٠٣، ٩٩.	حارث بن عبد المطلب: ٣٦٠.
٣٥٩، ٣٤٥، ٢٨٨.	حارث بن هشام: ٣٦٠.
حسن بن عمارہ: ٢٦٤.	حارث خیبری: ٣٦٨.
حسن یلفاری: ١٥٩.	حارث محاسبی: ٢٩٨، ٢٤٢.
حسن سمنانی: ١٧٢.	حاطب (قاصد رسول (ص): ٣٦٧.
حسن سنجانی: ١١٧.	حافظ الدین مولانا: ١٦١.
حسن عطار: ١٥٢، ١٤٧.	حافظ سلطان: ١٢٨.
حسین حافظ: ١٢٩.	حافظ شیرازی: ٣٢١، ١٨٥.
حسین بن علی (رض): ٢٠٢، ١٠٣، ٩٩.	حافظ محمد سرینی: ١٠٨.
٤٠١، ٣٥٩، ٣٠١، ٢٦١، ٢٢٢، ٢٢١.	حبیب پشاورى: ١١٠.
حسین بن منصور حلاج: ٢٢٣، ١٩٢.	حبیب راعی: ٢٠٤، ٢٠١.
٣٤٧، ٣٤٢، ٣٤١، ٣٤٠.	حبیب عجمی: ٣٤٦، ٢٠٤، ١٢٦.
حضرة: ٣٦٥.	حبیب مغربی: ١٧٥.
حصری امام: ٣١٣.	حبیب بن وهب: ٣٥٥.
حفظ الرحمن سیوہاروی: ١٨.	حجرین زیاد (حجش بن ریاب): ٣٦٢.

خدیفه مرغشی: ۱۲۳،	حفصه بنت عمر (رض): ۳۵۰، ۳۵۵،
خسرو پرویز: ۲۵۲،	حکم بن العاص: ۷۹،
خضر ابوالعباس: ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۷۱، ۲۲۷،	حلیمه سعیده: ۴۳، ۳۹-۵۷، ۶۰-،
۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۷، ۳۱۵، ۳۳۹،	۳۷۳،
خطاب بن نفیل: ۹۶،	حماد: ۲۵۳، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۲،
خطیب بغدادی: ۲۵۲، ۲۵۳،	حماد بن مسلم دیاس: ۲۳۸،
خیل اتا: ۱۵۳،	حمزه بن عبدالمطلب: ۳۹، ۶۲، ۶۳، ۳۶۰،
خواجهگی امکنگی: ۱۲۸،	۳۶۱، ۳۶۹،
خولید (خولید) بن اسد: ۳۵۰،	حمید الدین ناگوری: ۳۴۹،
خیر الله: ۲۷،	حمیر عبادانی (ابوحیب حمزه بن عبدالله
خیر النساء: ۲۳۹، ۲۴۰،	العبادانی): ۳۳۷،
(د)	حمیر بن وردع: ۸۷،
داراشکوه: ۲۲۸،	حمیظا: ۲۶،
دانشمند مولانا: ۱۵۸،	حنظله بن ربیع الاسدی: ۳۶۹،
دانیال (ع): ۹۵،	حوا (ع): ۲، ۲۴،
داؤد (ع): ۲۸، ۹۴، ۱۰۴، ۳۷۲،	حیزه: ۲۴،
داؤد طائی: ۱۰۷، ۱۲۶، ۲۰۲، ۲۰۳،	(خ)
۲۴۶، ۲۵۴، ۳۴۶،	خادم حسن: ۱۱۷،
درویزه اخوند: ۵، ۱۱، ۲۰۴، ۲۵۱، ۲۵۸،	خارجه بن زید: ۲۱۲،
۳۹۲، ۳۹۳،	خاقانی شیروانی: ۱۹۰،
درویش محمد: ۱۲۸،	خالد بن سعید بن العاص: ۳۶۸،
دحیه کلبی (رض): ۳۶۷،	خالد بن ولید: ۱۰۸، ۳۶۰،
دورخان: ۱۰۸،	خاوند ظهور: ۱۳۶، ۱۳۷،
دولتشا سمرقندی: ۳۲۶، ۳۲۷،	خدامه: ۴۴،
دلف بن محمد (رك به ابوبكر شبلی)	خدیجه (رض): ۶۸-۷۵، ۳۵۱، ۳۵۴،
دورخان: ۱۰۸،	۳۵۷، ۳۶۰، ۳۶۲،

(ذ)

ذبيح الله صفا: ٣٢٦.

ذوالنون مصرى ١٠٠، ١١٥، ٢٩٧.

٣٤٢، ٣٣٦.

ذكران بن عبد الله: ٣٦٦.

ذهبي علامه: ٩١، ٢١٢، ٢١٣، ٢١٦.

٢٢٠، ٢٢٩، ٢٥٦.

(ر)

رابعه بصرى: ٣٩٢.

راجو قتال: ٣٢٤.

رياح: ٣٦٥.

ربيعة بن ابي البراء: ٣٧٠.

ربيع ابن كعب اسلمى: ٣٦٦.

ربيعة بن نصر: ٣٤.

ريه: ٢٤.

رجيه بنت اميمه: ٣٦٢.

رحمان على: ٥.

رحمان (شاعر پشتوزبان): ٣٨٤.

رشيد احمد ارشد: ٥٦.

رشيد محمود: ٩٩.

رزين ابن معاويه: ٤٠١.

رضا تجدد: ٢٠٩.

رضا قلى هدايت: ٣٢٨.

رضوى: ٣٦٥.

رفيع القدر بن محمد رفيق: ٤٠٦.

رقية بنت محمد (ص): ٣٥٧، ٣٥٨.

رقية بنت على (رض): ٣٥٩.

ركن الدين آكاف: ٣٢٦، ٣٢٧.

ركن الدين بن صدر الدين: ٣٢٥.

ركن الدين سنجاسى: ٣٢٥.

روخا: ٢٦.

روفاسه (رفاعه) بن زيد الجذامى: ٣٦٤.

رويم: ٢٩٩، ٣٣٥، ٣٤٦، ٣٤٧، ٣٤٨.

رياح (رياح): ٩٦.

ريحانه - ٣٦٥

رئيس جعفرى: ١٢٦.

(ز)

زبير بن عبد المطلب: ٢٤.

زبير (رض): ١٠٢، ٣٦٠.

زبير بن العوام (رض): ٣٦٦.

زكريا ورق سرا: ١٣٢.

زمعه بن الاسود: &gt; ٧٩.

زمعه بن قيس

زهرة: ٢٤.

زهيره بن عاتكه

زوطى بن مرزيان: ٢٥٢.

زيد هلال بن رساقه: ٢٦٥.

زيد بن ثابت (رض): ٢١٢، ٣٦٩.

زيد بن حارثه (رض): ٦٠.

زيد بن مالك: ٨٢.

زينب بنت حش (رض): ٣٥٠، ٣٥٣.

زينب بنت حزمه: ٣٥٠، ٣٥٢.

سعد الدین کاشغری: ١٦٥، ١٦٤، ١٣١.

١٦٧، ١٦٩، ٣١١، ٣٨٠، ٣٨٦.

سعدی شیرازی: ٣٢١.

سعید بن العاص (رض): ٣٦٤.

سعید بن سلام (رك به ابو عثمان معری)

سعید بن المسيب: ٢١١.

سفيان بن عيينه ٢٥٦، ٦.

سفینه (خادم رسول صلى الله عليه وآله

وسلم): ٣٦٥.

سكندر ذوالقرنين: ٢٨٨.

سلطان بن احمد مزین: ٢٣٥.

سلمی: ٨٢.

سلمی بنت صخر: ٨٩.

سلمان فارسی (رض): ٢٠٤، ٢١١، ٢١٣.

٢١٦، ٢١٨، ٢٢٠، ٣٤٥، ٣٦٩.

سلمه بن ابی سلمه: ١٠٢.

سليط بن عمرو العامري: ٣٦٧.

سليم و (رك به ابو كبشه)

سليمان عليه السلام: ٢، ٩٤.

سليمان بن منصور: ١٢٣.

سيلمان بن موسى: ٣٧، ٢١١.

سليمان بن موسى الكلاعي: ٣٧.

سليمان بن يسار: ٢١٢.

سمره بن جندب (رض): ٢٧٠.

سنائي حكيم غزنوي: ٣٢٧.

سنجر سلطان: ١١٩.

سوده بنت زمعه (رض): ٣٥٠، ٣٥٤.

زينب بنت محمد (ص): ٣٥٧.

زينب بنت علي (رض): ٣٥٩.

زينب بنت مظعون (رض): ٣٥٥.

زين الدين الخوافي: ١٤٠، ١٤٤، ٣٨٦.

٣٨٧.

زين العابدين: ٢٠٢، ٢١١، ٢٢٢، ٢٣١.

٢٦١، ٣٤٥، ٤٠١.

(س)

ساره (رض): ٢.

ساره بنت خالد بن وليد: ١٠٨.

سام (ع): ١٥، ١٦، ٢١٧.

سقاوت مرزا: ١١١.

سبكتگين: ١٢١.

سرين بن قيس عبدالرشيد: ١٠٨.

سراج الدين پير جستي: ١٤٠.

سراقه بن ملك (رض): ٨٠.

سرى سقطى: ١٠٩، ١٢٦، ٢٠١، ٢٤٣.

٢٤٥، ٢٧٧، ٣٤٢، ٣٤٦.

سطيح كاهن: ٣٤، ٣٥، ٣٦، ٣٧.

سعد بن ابی وقاص (رض): ٣٨، ١٠٢.

٣٦٦.

سعد بن خيثمه (رض): ٨٢.

سعد بن عبادہ انصاری (رض): ٩٩.

٣٦٩، ٣٧٠، ٣٧١.

سعد (سعید) بن عباس: ٣٦٤.

سعد بن معاذ (رض): ٣٦٦.

- سهل بن عبدالله تستری: ٣٣٧، ٣٣٥،  
 ٣٤٧، ٣٤٢، ٣٤١  
 سهیلی (محدث): ٧١، ٣٩، ١٣،  
 سید احمد بن مخدوم جهانیان: ٣٢٥،  
 سید احمد بن ابوالحسن رفاعی: ٣٣٣،  
 سید بهاء الدین بن مخدوم جهانیان: ٣٢٥،  
 سید شرف الدین: ٢٢٥،  
 سید عبدالوهاب: ٢٢٥،  
 سید عقیل: ٢٢٥،  
 سید گدائی رحمن: ٢٢٥،  
 سید گدائی شمس الدین: ٢٢٥،  
 سید علی ترمذی: ٤٠٠،  
 سید محمد بن مخدوم جهانیان: ٣٢٥،  
 سیف الدین باخرزی: ٢٧٧، ١٤٤،  
 سیف الدین قصبه: ١٥٩،  
 (ش)  
 شبلی نعمانی: ٢٥٩، ٢٥٧، ٢٥٢، ٧١،  
 ٢٦٤،  
 شبلی شیخ - رک به ابوبکر شبلی  
 شارغ: ١٤،  
 شالخ: ١٦،  
 شامل: ٨٦،  
 شاول: ١٦،  
 شاه دولا: ٢٥١،  
 شاه رخ بن تیمورشاه: ١٣٣،  
 شاه سکندر: ٢٢٥،  
 شاه شجاع کرمانی: ٣٢٣،  
 شاه عالم دهلوی: ٢١٥،  
 شاه عبدالعزیز دهلوی: ٢،  
 شاه کمال کیتلی: ٢٢٥،  
 شاه معین الدین ندوی: ٩٧،  
 شاه منور: ٢٥١،  
 شاه ولی الله: ١٨٣، ١٠١،  
 شبیر احمد عثمانی: ٢٢،  
 شداد بن اوس: ٥٧،  
 شجاع بن وهب الاسدی: ٣٦٧،  
 شرجیل بن حسنه (رض): ٣٦٩،  
 شرف الدین ابو علی پانی پتی: ٢٦٩،  
 ٢٧٠،  
 شرف الدین عیسی: ٢٢٩،  
 شریح قاضی: ٢٥٣،  
 شریف زندنی رک به حاجی شریف زندنی  
 شریف جرجانی: ١٧،  
 شریک: ٢٥٧، ٢٥٦،  
 شعبی امام: ٣٠٩، ٢٥٦، ٢٥٥،  
 شعب علیہ السلام: ١٣،  
 شقران: ٣٧٤،  
 شقیق بلخی: ٢٧٧، ٢٠٩،  
 شمس بریلوی: ٣٤٩،  
 شمس الدین تبریزی: ٣٢٥،  
 شمس الدین صحرانی: ٢٢٥،  
 شمس الدین عبدالعزیز: ٢٢٩،  
 شمس الدین کلال: ١٥٦،

صدر الدین: ٧٠٧،	شمس الدین قاضی: ٢٦٩،
صدر الدین بن بهاء الدین زکریا ملتانی: ٣٢٦،	شمس الدین محمد دشتی: ٣١١،
صدقه بغدادی: ٢٣٥،	شمس الدین (شمعون): ٢٥٠،
صرصری (شاعر): ٨٠،	شمول: ٢٣، ١٧،
صفوت اللہ: ٢٧،	شمیم بانو محمود زیدی: ٣٢١،
صفی اللہ: ٢٧،	شہاب الدین (جد عبید اللہ احرار) - ١٣٤،
صفیہ بنت ابی العاص: ٣٥٥،	شہاب الدین احمد البرنسی: ٣١٨،
صفیہ بنت حبیبی: ٣٦٦، ٣٥٤، ٣٥٠،	شہاب الدین سہروردی: ٨، ١١٤، ١١٥،
صفیہ بنت عبد المطلب: ٣٦١، ٣١،	١٢٦، ٢٣٤، ٣١٥، ٣٢٠، ٣٤٨،
صلاح الدین المنجد: ٩١،	شہاب الدین سیرامی: ١٤٦،
صوفی سوخاوری: ١٥٨،	شہاب الدین غوری: ١١١،
صیفہ: ٢٤،	شہباز شیخ: ١١٠،
(ض)	شہربانو بنت یزجرد: ٣٢٢،
ضحاك: ٣٨، ٣٧،	شیث علیہ السلام: ١٧، ١٨، ٢٣، ٢٤،
ضحوک: ٢٦،	٢٥،
ضرار بن عبد المطلب: ٣٦١،	شیخ الاسلام لہانوری: ٢٤٤،
ضرہ بنت سموال: ٣٥٤،	شیخ زادہ الیاس: ١٣٢،
ضرہ بن حلیمہ: ٤٥، ٤٩، ٥٥، ٥٩،	شیر محمد خان گنڈاپور: ١٠٨،
(ط)	شیروہ بن کسری فارس: ٣٦٧،
طاب طاب: ٢٦،	شیرین خواہر مارہہ قبطیہ: ٣٦٧،
طاؤس: ٢٥٧،	شیما: ٤٥، ٥٤، ٥٩،
طاؤس بن ہرمز: ٢٦٧،	(ص)
طبرانی: ١٠٦، ٨٨،	صابر کلیری: ١١١،
طحمان (طہمان): ٣٦٥،	صالح - رک بہ شقران: ٣٦٣، ٣٧٤، ٣٧٥،
طعیمہ بن عدی: ٧،	صالح علیہ السلام: ١٣،
	صالح بن کیسان (رض): ٩٦،

طفيل بن الحارث: ٣٥٢.

طلبت بن عمير: ٣٦٢.

طلحه بن عام: ١٠٢، ١٠٣.

طه حسين: ٥٦.

طيته: ١٦.

طيفور بن عيسى بن آدم (رك به بايزيد

بسطامي -

(ظ)

ظهير الدين عيسى: ٣٠٩.

(ع)

عاتكه بنت ليلي: ٢٤.

عاتكه بنت عبد المطلب: ٢٤، ٣٦١، ٣٦٢.

عارف ريوگري: ١٦١.

عاشق الهى: ٢٢٥.

عاصى بن منبه: ٢٧٢.

عامر بن فهيره: ٣٦٨.

عقب: ٢٦.

عائشه بنت ابوبكر (رض): ٦٨، ٧٧، ٧٨.

٨٦، ٨٨، ٨٩، ١٠٠، ٢١١، ٣٥١، ٣٥٤.

٣٦٢، ٣٧٢.

عائشه بنت عجرد (رض): ٢٥٣.

عباد بن بشير: ٣٦٦.

عباس بن عبد الله بن جعفر: ٣٥٩.

عباس بن عبد المطلب: ٣٩، ٥١، ٥٠، ٦٣.

٨٩، ٣٦٠، ٣٦١، ٣٦٤، ٣٧٤، ٣٧٥.

عباس بن يزيد البحراني: ٢١٩.

عبد الجبار الرازي: ٣١٩.

عبد الجبار سراج الدين: ٢٢٩.

عبد الجبار خان: ٣٥٢.

عبد الجبار بن عبد العزيز: ٢٦٢.

عبد الجميل امام: ١٦١، ١٦٢.

عبد الحسين سعيديان: ٣١٩.

عبد الحق محدث دهلوى: ١٤، ١٥، ٣٤، ٣٧.

٦٧، ٨٩، ١١٤، ٢٣٧، ٢٨٦.

عبد الحلیم اثر: ٥.

عبد الحى بن العماد الحنبلى: ٢١٢.

عبد الخالق عجدوانى: ١٤٥، ١٥٣، ١٦١.

١٦٢، ١٦٣، ٤٠٢.

عبد الرحمن شيخ: ١٢٨.

عبد الرحمن اسحق: ٦.

عبد الرحمن اسفرائينى: ٣٢٣.

عبد الرحمن جامى: ٩، ٩٩، ١٣٨، ١٥٣.

١٦٥، ٢٠٩، ٢٢٨، ٣١٠، ٣١١-٣١٣.

٣٢٤، ٣٨٦.

عبد الرحمن سلمى: ٣٣٢.

عبد الرحمن طفوى يجرى:

عبد الرحمن بن ابوبكر (رض): ٩١.

عبد الرحمن بن عوف (رض): ١٠٢، ٣٦٢.

عبد الرحيم عبد السلام: ١١١.

عبد الرحيم الفتاوى المغربى: ٢٣٥.

عبد الرزاق بن عبد القادر جيلانى: ٢٢٥.

٢٢٩.

عبدالله ابى اوفى: ٢٥٣، ٢٥٢.	عبد الشمس بن عبد المطلب: ٣٦٠.
عبدالله بن جزء الزبيدي: ٢٥٢	عبد الشمس بن عبد مناف: ٩٧.
عبدالله بن جعفر: ٤٣.	عبد العزيز بن حرت: ٢٣٩.
عبدالله بن حرت: ٢٥٣، ٤٢.	عبد الغفور لارى: ٣١٢، ٣١١، ٩٩.
عبدالله بن حسين: ١٠٣.	عبد الغنى وارثى: ١٢٣.
عبدالله بن محمد صلى الله عليه وآله وسلم:	عبد الدائم: ١٨.
٣٥٩.	عبد القادر بدايونى: ٣١٢.
عبدالله بن زبير (رض): ٧١.	عبد القادر جيلانى غوث لاعظم: ١١٧.
عبدالله بن سلام: ٨٦.	١٧٣، ٢٢٦، ٢٢٩، ٢٣٠، ٢٣٤، ٢٣٧.
عبدالله بن عباس: ٢١٢، ٣٩، ٢٧.	٢٣٨، ٢٥١، ٣٢٩، ٣٣٠، ٣٣٤، ٣٤٨.
عبدالله بن عمرو بن العاص: ٢.	٣٤٩.
عبدالله بن عمرو: ٢١٢.	عبد القدوس گنگوهى: ١١٠.
عبدالله بن عمر (رض): ٢٨٤، ٢١٢.	عبدالله: ٢٣.
عبدالله بن مبارك: ٣٣٨، ٢٦٣، ٢٥٣.	عبدالله بن عبد المطلب: ٦٠، ٣٨، ٣١، ١٤.
عبدالله بن مسعود: ٢٥٨، ٢٥٩، ٢٦٠.	٣٦٥.
٣٧٤، ٣٩٦، ٣٦٦.	عبدالله ازدي: ٣٦٧.
عبيد (عهيد): ٣٦٥.	عبدالله امامى: ١٤٨.
عبيد بن عمير: ٧١.	عبدالله ارقم: ٣٦٨.
عبيدالله احرار: ١٣٤، ١٢٩، ١٢٨، ١٠٥.	عبدالله انصارى: ٣٤٧، ٣١٩، ٣٠٨.
٢٨٣، ١٧٢، ١٦٥، ١٦٤، ١٥٧، ١٥٤.	عبدالله البصرى: ٢٢٧.
٣١١، ٣٠٤.	عبدالله جوينى: ١٧٢.
عبدالمسيح: ٣٤-٣٧.	عبدالله حجش: ٣٩.
عبد الملك بن مروان: ٢٠٩.	عبدالله رودبارى: ٢٠١.
عبد المنعم عامر: ٢٢٠.	عبدالله العمادى: ١٣.
عبد المطلب: ٤٧، ٤٦، ٣٩، ٣٢، ٣١، ٢٤.	عبدالله يافعى: ٣٢٦، ٢٣٧، ١٧٣.
٣٥٣، ٢٦٤، ٨٢، ٦٦-٦٠، ٤٩، ٤٨.	عبدالله بن ابوبكر
٣٦١.	عبدالله بن ارقم



- عبدالمناف: ٢٤، ٣٤، ٦١، ٩٧، ٩٨، ٢٦٤، ٢٦٥.
- عبدالنذير صاحبزاده: ٤٠٧.
- عبدالواحد قيمي: ٢٣٨، ٢٣٩.
- عبدالوحد بن زيد: ١٢٤، ١٢٦، ٣٤٥.
- عبدالوهاب بن عبدالقادر جيلاني (رح): ١٣، ٢٢٨، ٢٣١، ٢٣٦.
- عتبه بن ابي لهب: ٣٦١.
- عتيبه بن ابي لهب: ٣٥٨.
- عتيق بن عائذ: ٣٥١.
- عثمان: ١٩٠، ١٩٤، ١٩٧، ١٩٨.
- عثمان اسهل (يهودي): ٢١٦.
- عثمان حيري: ٢٠٩.
- عثمان هاروني: ١١٣، ١١٧، ١١٨.
- عثمان بن عفان ذوالنورين: ٨٩، ٩٧، ٩٨.
- ١٠٠، ١٠٢، ١١٠، ٢١١، ٣٥٧، ٣٥٩.
- ٣٦٠، ٣٦٢، ٤٠١.
- عثمان بن علي الجلابي: ٣١٣.
- عثمان بن مزين: ٢٦٢.
- عدنان: ٢٣.
- عدى: ٣٤.
- عدى بن مسافر: ٢٣٤.
- عروه: ٣٩.
- عروه بن زبير (رض): ٣٩، ٢١٢.
- محمود: ١١١، ١١٢.
- عزیزان علی رامتنی: ١٣٧، ١٤٣، ١٥٧.
- ١٥٨، ١٥٩، ١٦٠.
- عطاء بن يسار: ٤٣.
- عقيه بن عامر الجهني: ٣٦٦.
- عقبه بن ابي معيط: ٧٩.
- عقيل بن ابي طالب: ٣٦٠.
- عقيل بن يسار: ٢٥٣.
- عكرمه بن ابوجهل: ٣٦٠.
- علاء ابن الخضرى: ٣٦٨.
- علاء الدين عطار: ١٤١، ١٤٥، ١٤٦.
- ١٤٨، ١٧١، ١٥١، ١٥٢، ١٥٣.
- علاء الدين علي صابر: ١١١.
- علاء الدين علي المتقي: ٧.
- علاء الدين غجدواني: ١٤٠.
- علاء الدين كز سرونى: ١٦٥.
- علاء الدين سمناني: ٢٧٧.
- ملاء الدوله سمناني: ١٥٩.
- علاء الدين مكتب دار: ١٧.
- علقمه: ٢٥٣، ٢٥٩، ٢٦٢.
- علود ينورى: ١٢٢.
- علي دقاق: ٦.
- علي موسى رضا: ٢٠٢، ٣٣٦، ٤٠١.
- علي سنجاني: ١١٦.
- علي القيرواني: ٣١.
- علي قويم: ١٠.
- علي مطريان: ٢٣٤.
- علي هجویری داتا گنج بخش: ٧، ١٠.
- ١٠٥، ١٠٩، ٢٤٤، ٣٠١، ٣١٣، ٣٤١.
- علي يحيى: ٢٨١.

عمر بن محمد البكري: ٣٤٨	علي بن ابي طالب: ٩٨، ٧٤، ٧٩، ٤٠،
عمرو بن شعيب (رض): ٢٨٥	٣٠٩، ١٠٣، ٢٠٢، ٢٠٥، ٢٠٨، ٢١١،
عمر بن عثمان: ٣٤٠، ٣٤١، ٣٤٢	٢١٧، ٢٥٨، ٢٦١، ٢٨٦، ٣٠٨، ٣٤٥،
عمرو بن عمير: ١٠٢،	٣٦٦، ٣٧٥، ٣٧٢، ٣٦٤، ٣٦٠، ٣٥٧، ٣٤٦،
عمر بن مرزوق: ٢٣٣،	٤٠١،
عمر بن مسعود البزاز: ٢٣٥،	علي بن سهل اصفهاني: ٣٤١،
عمورا: ١٥،	علي بن عبدالله بن جعفر: ٣٥٩،
عموريه بنت الروم: ٢١٦،	علي بن عثمان (رض): ٣٥٨،
عمير بن وهب: ٣٦٢،	علي بن محمد بن يوسف (رك به
عون بن ابي حجيغه: ١٠١،	ابو الحسن الهنكاري:
عوف بن شداد: ٢٢،	علي بن وهب سنجاري: ٢٣٤،
عيسى (ع): ٢٧، ٥١، ٧٢، ٨٨، ٩٤، ٩٥،	علي بن هيتي: ٢٣٢، ٢٣٣، ٢٣٤، ٣٢٩،
٢١٣، ٢١٤، ٢٢٣، ٢٣٣، ٢٥٢،	٣٣٤، ٣٣٠،
عيسى الباني الحلبي: ٢٢٢،	علي بن يوسف جرير اللخمي: ٣٤٩،
(غ)	عمرار خيلي: ٤٠،
غالب بن فهر: ١٣،	عمران شيخ: ٢٣٢،
غازان مرزاشاه رخ: ١٤٧،	عمرو بن العاص (رض): ٩١،
غزاره بطاكي (بطانحي): ٢٣٤،	عمار (رض): ٣٦٩،
غزاله جاريه: ٢٢٢،	عمار ياسر (رض): ٣٤٥،
غزالي امام: ٣٢٩،	عمر بن الخطاب (رض): ١٣، ٣٤، ٨٠،
غلام سرور مفتي: ٢٣٣، ٥،	٩٦، ٩٧، ١٠١، ١٠٢، ١٠٩، ١١١،
غلام فريد: ١٠٩،	٢١١، ٢١٨، ٢٥٢، ٢٥٤، ٣٥٣، ٣٥٤،
غيداق بن عبد المطلب: ٣٦١،	٣٥٥، ٣٥٩، ٣٧٠، ٤٠١،
غور غشت بن قيس عبد الرشيد: ١٠٨،	عمر بن ذكوان: ٩٦،
غياث الدين سلطان: ٣٢٥،	عمر بن عبدالعزيز: ٢٦٤، ٢١١،
غياث الدين حسن: ١١٧،	عمرو بن اميه الضمري: ٣٦٧،
	عمرو بن عوف: ٨٢، ٨٤،

فهر بن مالک: ۱۳،

(ق)

قابیل: ۳۱۶،  
 قاسم الحنفی: ۲۵۳،  
 قاسم غنی: ۲۱۰،  
 قاسم تیریزی: ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۱،  
 قاسم بن عبد منصور بصری: ۲۳۴،  
 قاسم بن محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم:  
 ۳۵۹،  
 قاسم بن محمد بن ابوبکر: ۲۱۱، ۳۳۵،  
 قتادہ (رض): ۲۲، ۶۷،  
 قحافہ بن عامر: ۹۴،  
 قرطبی مفسر: ۱۴،  
 قرینۃ الکبری: ۳۶۴،  
 قثم بن عباس (رض): ۳۷۴، ۳۷۵،  
 قشیر بن کعب: ۱۷۳،  
 قصاب آملی: ۳۳۲،  
 قصی بن کلاب: ۱۲،  
 قصب البان: ۲۳۴،  
 قطب الدین بختیار کاکی: ۱۱۳،  
 قطب الدین حیدر: ۳۲۶،  
 قطب الدین صدر: ۱۳۹،  
 قطورا: ۱۴،  
 قلابہ: ۲۴،  
 قمر (راہزن): ۲۸۸،  
 قنبر علی: ۴۰۱،

(ف)

فارقلیطا: ۲۶،

فاطمہ بنت حسن (رض): ۲۲۱،  
 فاطمہ بنت حسین (رض): ۲۲۵،  
 فاطمہ بنت محمد صلی اللہ علیہ وآلہ  
 وسلم: ۳۵۹، ۳۵۸، ۳۵۷،  
 فاطمہ بنت زید: ۳۵۰،  
 فالخ: ۱۴،  
 فخر الدین علی بن حسین واعظ: ۹۹،  
 فردہ بنت قاسم: ۲۱۱،  
 فرستاقہ سلطان: ۱۲۱،  
 فرعون: ۱۸۱، ۱۹۲،  
 فروہ بن عمر والجذامی: ۳۷۰،  
 فریدون: ۳۸، ۳۷،  
 فرید الدین بن اخوند پنجویا: ۱۱۰،  
 فرید الدین عطار: ۱۷۶، ۱۸۷، ۲۰۸،  
 ۲۴۰، ۲۵۴، ۳۲۶، ۳۴۷،  
 فرید الدین گنجشکر: ۱۱۱، ۱۱۲،  
 فضالہ: ۳۶۴،  
 فضل احمد: ۱۱۱،  
 فضل احمد عارف: ۲۱۳،  
 فضیل ابن عباس: ۳۷۴،  
 فضیل بن محمد: ۱۷۳،  
 فضیل بن عیاض: ۱۲۲، ۲۵۴، ۳۹۹،  
 فقیر اللہ شکار پوری: ۳۱۵،  
 فلبی: ۱۵،

قنيان: ٢٣، ١٧.

قنس بن معد: ٣٤.

قيس عبدالرشيد: ١٠٨.

قيس بن سعد بن عباد: ٣٦٦.

قيصر روم: ٨٦، ٩١، ٩٢، ٩٤، ٣٦٧.

قبيله بنت كاهل: ٨١.

قينوش: ٢٢.

(ك)

كريز بن ربيعه: ٣٦٢.

كركره حبشي: ٣٦٥.

كسرى فارس: ٣٣، ٣٤، ٣٦، ٣٧، ٨٠.

٢٠١، ٨٦.

كعب بن مالك (رض): ٢٨٦.

كعب بن لوى: ٩٦.

كلاب: ٢٤.

كلثوم بن الهدام: ٨٢.

كمل: ١٦.

كمال خجندی: ٣٢٥.

كميل بن زياد: ٣٤٥.

كويدى: ١٥.

(ل)

لام: ٦.

لوط عليه السلام: ٩٤.

لوى بن غالب: ٩٦.

ليلى بنت عوف: ٢٤.

(م)

مايور (ناثور) القبطى: ٣٦٥.

ماجد كردى: ٢٣٤.

ماذ ماذ: ٢٦.

ماريه قبطيه: ٣٦٠، ٣٦٥، ٣٦٧.

مالك بن انس امام: ٢٦٥.

مالك بن دينار: ٢٩٠.

مامون يوسفى: ١٠٩.

مبارك بن على الحملى: ٢٣٥.

متوشلخ: ١٦، ٢٢.

مجاهد: ٢٢، ٣٨.

مجتبى: ٢٦.

مجدالدین بغدادى: ١٧٢، ٢٧٧، ٣٢٦.

مجدو دين آدم: ٣٢٧.

مجنون: ١٩٩.

محسن بن على (رض): ٣٥٧.

محمد صلى الله و آله وسلم: ١، ٢، ٣، ٤.

١٢، ١٣، ١٦، ٢٢، ٢٨، ٢٩، ٣٧، ٤١.

٤٦، ٥٠، ٥٢، ٥٤، ٥٩، ٦٣، ٦٥.

٦٨، ٧٠، ٧٢، ٧٩، ٨٠، ٨٢، ٧٦، ٨٧.

٨٨، ٩٢، ٩٣، ١٠٠، ١١٤، ١٢٨، ١٣١.

٢٠٥، ٢١٨، ٢٢٠، ٢٣٢، ٢٥٨، ٢٥٩.

٢٦٨، ٢٧٢، ٢٨٦، ٢٨٧، ٣٥٧، ٣٥٨.

٣٧٦، ٣٩١، ٣٩٢، ٣٩٩.

محمد اكرام براسوى: ١١٧.

محمد ابراهيم ندوى: ١٢.

محمد ادریس كاند هلوى: ٧٢.

محمد ابوزهره: ۲۵۳،	۳۵۱، ۲۵۷،
محمد بابا سماسی: ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۳،	محمد طیفوری: ۳۲۲،
محمد ایوب قادری: ۱۱۱،	محمد علی حکیم ترمذی: ۱۶۹،
محمد اقبال مجددی: ۱۱۰،	محمد عاشق مفتی: ۲۸۴،
محمد اصغر (خواجه خورد): ۱۳۱،	محمد عمویہ بن عبداللہ: ۳۴۶،
محمد اکبر (خواجه کلان): ۱۳۱،	محمد علی قصاب: ۳۴۲،
محمد بشیر حسین: ۱۰۸،	محمد علی لطفی: ۱۷۶،
محمد جلال الدین کشمیری: ۱۱۶،	محمد غوثی مائذوی: ۱۱۱، ۳۲۳،
محمد باقر: ۲۶۱، ۲۲۱، ۲۱۱، ۲۰۲،	محمد قصاب: ۲۴۲،
۴۰۱، ۳۴۵،	محمد قاضی: ۱۲۹، ۱۲۸،
محمد باقر ساعدی: ۱۷۲،	محمد مانکیل: ۳۴۴،
محمد باقر مجلسی: ۲۱، ۱۳،	محمد بن مبارک میر خورد: ۱۱۱،
محمد پارسا: ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۵۱، ۱۴۸،	محمد معین: ۲۰۹، ۱۳۳،
۳۸۴، ۳۴۲، ۲۵۴، ۱۶۱،	محمد نعیم کامہ: ۱۰۹،
محمد جهانگیر: ۱۳۷،	محمد بن ابوبکر: ۲۱۱،
محمد خورد بن علی رامتنی: ۱۶۰،	محمد بن ادريس شافعی: ۱۰۷، ۲۲۶،
محمد حسین هیکل: ۵۷،	۳۴۸، ۳۱۱، ۲۶۸، ۲۶۳، ۲۶۱، ۲۵۴،
محمد درمابی القزوينی: ۲۳۵،	۴۰۵،
محمد رفیق: ۴۰۶،	محمد بن اسماعیل: ۲۴۰،
محمد زاهد: ۱۲۸،	محمد بن جنید - رک به جنید بغدادی
محمد زکریا: ۳۴۳، ۱۱۸،	محمد بن حبیب: ۲،
محمد شاه سدومی: ۲۵۰، ۱۰۹،	محمد بن حسن: ۱۰۷، ۶،
محمد شعیب: ۴۰۷، ۴۰۶، ۲۵۴،	محمد بن حسن شیبانی: ۲۵۳، ۲۵۲،
محمد شیرین: ۳۲۳،	۲۶۸، ۲۶۵،
محمد صدیق بشوانزی: ۲۵۰، ۱۰۹،	محمد بن حنیفه: ۱۰۱،
محمد شفیع مولوی: ۱۷۵،	محمد بن داؤد: ۳۴۴،
محمد طاهر بن علی: ۱۸۷، ۱۰۶، ۲۳،	محمد بن سماک: ۹،

مدعم: ٣٦٤،	محمد بن سوار البصري: ٣٣٧،
مدين بن ابراهيم (ع): ١٣،	محمد بن شهاب الدين: ١٣٤،
مرجانه: ١٦،	محمد بن شهرزوري: ٢١،
مرزيان: ٢٥٢،	محمد بن عبدالباقى الزرقانى: ٥٧، ١٤،
مرزا محمد عبدالستاريبيگ: ١٠٣، ١٢٦،	٣٦٧،
مرزا محمد خان قزوینی: ٣٢٨،	محمد بن عبدالله بن جعفر: ٣٥٩،
مروان بن الحكم: ٣٥٦،	محمد بن عمر: ٢٤١،
مره بن كعب: ٢٤،	محمد بن عيسى: ٢٠٩،
مزكى: ٢٦،	محمد بن مبارك علوى: ١١١، ١٢٢،
المستانى: ٣١٩،	محمد بن محمد بن سليمان: ٢٧٨،
مسروح: ٣٩،	محمد بن محمد الجزرى: ٢٨٤،
مسلمه بن الاكوع: ٣٦٣،	محمد بن مسروق: ٢٤٣،
مشرف: ٢٦،	محمد بن مسلم انصارى: ٣٦٦،
مسعر بن (كدام): ٢٥٦، ٢٥٧،	محمود سماسى: ١٥٨،
مشفع: ٢٦،	محمود شيخ: ١٢٨،
مصعب بن عمير (رض): ٣٦٢،	محمود آلوسى مفسر: ١٤،
مطرانى: ٢،	محمود انجير ففئوى: ١٦٠،
مظهر: ٢٦،	محمود سبكتگين: ٣٢٠،
مظاهر مصفا: ٣٢٨،	محمود هاشمى مفتى: ٥،
مظفر الحمام: ٢٣٥،	محمود بن شهاب الدين: ١٣٤،
معاذ بن جبل (رض): ٢٦٨،	محمود بن عثمان بقال: ٢٣٥،
معد بن عدنان: ١٣،	محمى الدين ابن عربى: ٢، ٢١٠، ٢٧٩،
معروف بن على الكرخى: ٦، ١٢٦، ٢٠٣،	٣١٥، ٣١٢،
٢٧٧،	مختار: ٢٦،
معصوم شاهجهان باقى: ٢٥١،	مخدوم جهانيان: ٤١،
معين الدين واعظ كاشفى: ٢٢، ٣٧،	مخول: ١٦،
معين الدين چشتى: ٩، ١١٠، ١١٣، ١١٧،	مدرکه بن الياس: ١٣،

مویه: ۳۶۴	۳۹۲، ۱۱۹
مهاجر بن ابی امیه المخزومی: ۳۶۸	مغلطائی حافظ: ۴۳
مهدی توحید پور: ۹	مغیره بن شعبه: ۳۶۷، ۳۷۵
مهلیل (مهلائیل): ۱۶، ۱۷	مغیره بن عبدالمطلب: ۳۶۱
میر احمد رضوانی: ۴۰۷	مقداد (رض): ۳۶۹
میراخواند: ۳۷، ۱۸	مقدس: ۲۶
میسره: ۷۵	مقوقس: ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۰
میکائیل (ع): ۱۰۰	مقیم السنه: ۲۶
میمونه بنت اسعد: ۳۶۵	مکارم اکبری: ۲۳۵
میمونه بنت حارث: ۲۱۲، ۳۵۰، ۳۵۶	مکارم شهر خالصی: ۲۳۵
(ن)	مکحول: ۲۵۷
نبیه بن ابوجهل: ۸۳	ملا علی قاری: ۱۰۴، ۶، ۴
نبیه بن الحجاج: ۳۷۲	مشاد دینوری: ۸، ۱۲۲، ۱۲۶، ۳۴۶
نجاشی: ۳۶۶	منبه بن ابوجهل: ۷۹
نجیب الدین علی بن بزغش: ۳۴۹	منذر بن ساوی: ۳۶۸
نجم الدین فردوسی: ۱۲۶	منصور بطاحی: ۲۳۴
نجیب الدین محمود: ۱۱۱	منصور خلیفه: ۲۵۶، ۲۶۳
نصیر الدین چراغ دهلوی: ۳۲۶، ۳۲۸	موسی علیه السلام: ۱۰، ۲۸، ۳۴، ۷۲
نصیر الدین بینائی: ۲۶۱	۷۶، ۷۳، ۹۳، ۹۵، ۹۹، ۱۰۷، ۱۹۲
نضر بن حارث: ۷۹	۲۰۴، ۲۹۵
نظام الدین ابتنهی: ۳۲۱	موسی ابو نصیر: ۲۳۱
نظام الدین اولیاء: ۳۲۸	موسی الجون: ۲۲۵
نظام الدین حسین بن علاء الدین: ۶	موسی کاظم: ۲۰۲، ۳۳۳، ۳۴۶، ۴۰۱
نظام الدین خاموش: ۱۰۴	موسی بن ماهین: ۲۳۴
نظام الدین مولانا: ۳۸۶	مودود چشتی: ۱۱۹، ۱۲۰، ۳۱۰
نعمان منذر: ۳۴	مولد حبشی: ۳۶۵
	مؤمن ککری: ۱۱۰

هارون الرشيد: ٢٥٦،	نعمت الله كرمانى: ١٢٩، ١٣٠،
هاشم بن عبد مناف: ٨٢،	نعمت الله هروى: ١٠٨،
هاشم بن مغيره: ٩٦،	نوشيروان: ٢٧، ٣٥، ٣٦، ٣٧، ٢٢٦،
هاله بنت وهيب: ٢٤،	نوح (ع): ١٥، ١٦، ٧٢، ٨٦، ٩٣،
هبيره بصرى: ١٠٧، ١٢٢،	نولديكى: ١٥،
هرقل: ٩١، ٩٢، ٩٤، ٣٦٨،	نوفل: ٣٤، ٣٦،
هرمز: ٢٥٢،	
هرمز بن نوشيروان: ٤١، ٨٠، ٢٥٢،	(و)
هشام بن العاص: ٩١، ٩٢، ٩٥،	واثله بن الاسقع: ١٢، ٢٥٣،
هشام بن عبد الملك: ٢١٢،	واصل بن عطا: ١٢٦،
هشام بن مغيره: ٩٦،	واقدي مؤرخ: ٨٤، ٢٢١،
هند بن ابو هاله: ٣٥١،	وان كرمير: ١٥،
هند بن حارث اسلمى: ٣٦٦،	وجيهه الدين خجندى: ١١٢،
هند بنت عوف: ٣٥٦،	وجيهه الدين بن كمال الدين: ٣١٩،
هنده بنت ابى اميه: ٣٥٦،	وحيد الزمان: ٢٣،
هنده بنت خديجه: ٣٥١،	ورقه بن نوفل: ٧٣، ٧٤، ٧٥،
هود عليه السلام: ١٣، ١٦،	ورمنكم: ٥٧،
هوذ بن على الحنفى: ٣٦٧،	وكيع: ٣٠٨،
	وليد بن عبد الملك: ٢١١،
(ى)	وهب بن منبه: ١٩، ٢٤، ٣٤،
ياسين خواجه: ١٥٥،	وهيب: ٢٤،
ياقوت حموى: ٦١،	ويقع: ٣٦٥،
يحيى عليه السلام: ٧٦،	ويليم ميور: ٥٧،
يحيى دورى سرسش: ٢٣٥،	
يحيى بن معين: ٢٢١،	(ه)
يحيى معاذ: ٢١١، ٢٥٤،	هاجره: ١،
يسين سيد: ٢٥١،	هارون (ع): ٧٦، ٩٣، ٩٩،



يزد جرد: ٣٨.

يزد نخعی: ٢٥٩، ٢٦٢.

يسار (رض): ٣٦٣.

يعقوب (ع): ١٣، ٩٤، ١٩٩.

يعقوبی مؤرخ: ١٥.

يعقوب چرخي: ١٤١، ١٤٣، ١٤٦، ١٧٠.

يوسف عليه السلام: ١٣، ٧٦، ٩٤، ١٩٩.

يوسف مولانا: ٢٨٦.

يوسف اليان سرکيس: ٣٤٩.

يوسف بن ايوب همداني: ٦، ١٦٢، ١٦٣.

١٧٢، ٣٢٧.

يوسف بن حسين: ٣٤٠.

يوسف بن محمد سماعيل: ١٢٠.

# فهرست اعلام جغرافیائی

## متن

(الف)	اوج: ۱۱۴، ۳۲۶
ابواء: ۶۱	اوده: ۳۲۸
آب شور: ۳۴۲	اوش: ۱۱۶
آذربائیجان: ۲۰۸، ۱۳۳، ۱۵	اهواز: ۲۵۶
آگره: ۱۰۳	ایران: ۱۸۵، ۱۱۱، ۹۹
آهنین: ۱۴۶	(ب)
اجمیر: ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۰	باجوز: ۵
اجنادین: ۳۶۲، ۳۶۰	بابل: ۳۷، ۱۸، ۱۵
اجودهن: ۱۱۵	باغستان: ۱۴۱
الدو: ۱۵	بحرین: ۱۵
الدهناء: ۱۵	بحر محیط: ۲۲۷
ادی زی (متنی پشاور): ۱۱۰	بخارا: ۱۱۷، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۴۰، ۱۴۴
استواء: ۱۷۳	۱۶۱، ۱۶۰، ۱۵۸، ۱۵۵، ۱۵۳، ۱۴۸
اسلام آباد: ۱۸۴، ۱۱۱، ۱۰	۳۲۵، ۲۵۶، ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۶۲
اصطخر: ۳۴۱	بدخشان: ۱۴۵
اصفهان: ۳۴۰، ۳۱۱، ۲۱۳، ۱۷۳	بدر: ۳۵۷
اعظم گڑھ: ۹۷، ۷۱	برج عجمی: ۲۲۶
اکبریورہ: ۴۰۷	بسطام: ۲۰۸، ۸
امکنگ: ۱۲۸	بصره: ۳۳۷، ۳۰۸، ۲۵۰، ۱۲۴، ۳۴
ام عبده بطائح: ۳۳۴، ۳۳۳	۳۶۸، ۳۳۹
انجرفنہ: ۱۶۰	بغداد: ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۲۴، ۱۰۶، ۸۸، ۵
اندلس: ۳۱۵	۲۳۲، ۲۳۱، ۲۳۰، ۲۲۹، ۲۲۵، ۲۰۰
انديجان: ۱۱۶	۲۶۶، ۲۶۴، ۲۵۲، ۲۴۵، ۲۴۲، ۲۳۷

تبوك: ۲۸۶،	۳۳۹، ۳۳۵، ۳۳۴، ۳۲۹، ۲۹۴، ۲۶۷
تركستان: ۱۵۳، ۱۳۷،	۳۸۲، ۳۴۹، ۳۴۷، ۳۴۲، ۳۴۰
تستر: ۳۳۷،	بفداده: ۴۰۷،
تورڈ هیری: ۴۰۶، ۴۰۷،	بلغ: ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۲۳، ۱۱۷، ۹۹،
تهران: ۱۷۳، ۱۵۳، ۱۳۳، ۲۱، ۱۸، ۱۳،	۳۱۴، ۲۰۹
۳۰۸، ۲۵۳، ۲۱۳، ۲۱۰، ۲۰۹، ۱۸۷	بمئی: ۳۱۵، ۲۶۳،
۳۲۸، ۳۱۹	بوشنج: ۳۱۰،
تهكال بالا (پشاور): ۱۰۹،	بيت جبرين: ۲۶۵،
	بيت المقدس: ۳۲۱، ۲۰۰،
(ج)	بيروت: ۳۴، ۲۴، ۱۷، ۱۵، ۱۴، ۸، ۶، ۵،
جام: ۳۱۱، ۳۱۰، ۳۰۸،	۲۱۵، ۲۱۱، ۱۷۳، ۹۹، ۹۱، ۶۸، ۶۲
جبل قاسيون: ۳۱۶،	۲۵۶، ۲۲۰،
جده: ۳۴۰،	بیرسامت: ۱۰۸،
جنت البقيع: ۲۱۱، ۱۱۰، ۱۰۳، ۹۸، ۹۰،	بيضا: ۳۴۱،
۳۵۷، ۳۵۴، ۲۶۵، ۲۲۱، ۲۱۶	
جی: ۲۱۳	(پ)
جيل (جیلان): ۲۲۶، ۱۱۷،	پاپين: ۵،
	پاكستان: ۷۹۴، ۱۱۱، ۵،
(ج)	(پاك) پتن: ۱۱۵،
چرخ: ۱۴۳،	پننه: ۱۱۳،
چشت: ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۲۰،	پشاور: ۲۵۱، ۱۱۷، ۱۱۰، ۱۰۸، ۵،
چفانيان: ۱۵۲، ۱۴۸، ۱۴۵، ۱۴۱،	۳۹۲،
	يلوئل: ۲۵۱،
(ح)	
حبشه: ۳۵۷، ۹۱،	(ت)
حجون: ۶۶،	تاشقند: ۱۴۱، ۱۳۷، ۱۳۲،
حدیبیه: ۱۰۸،	تبريز: ۱۰۷،

<p>(ر)</p> <p>رامتین: ۱۵۸.</p> <p>رامهرز: ۲۱۳.</p> <p>روم: ۸۶، ۱۲۵، ۱۶۱، ۱۶۲، ۲۶۸، ۳۶۷.</p> <p>۳۷۰.</p> <p>ری: ۲۶۸.</p> <p>ریوگر: ۱۶۱.</p>	<p>حراء (غار): ۷۳، ۷۱، ۶۶.</p> <p>حران: ۱.</p> <p>حصار: ۱۴۶، ۱۴۱.</p> <p>حمص: ۳۶۰.</p> <p>حنین: ۴۱.</p> <p>حیدر آباد دکن: ۲۱۱، ۲۰۱، ۳۱، ۱۲، ۷.</p> <p>حیدر آباد سنده: ۱۸۳.</p>
<p>(ز)</p> <p>زاهد آباد: ۲۸۱.</p> <p>زیران: ۳۳۳.</p> <p>رزقا: ۳۶۱، ۳۵۸.</p>	<p>(خ)</p> <p>خاقان: ۱۹۰.</p> <p>ختلان: ۲۰۹.</p> <p>خیال: ۳۲۲.</p> <p>خراسان: ۱۴۶، ۱۳۳، ۱۱۷، ۳۸، ۱۵.</p>
<p>(س)</p> <p>سامر (سامره): ۲۴۰.</p> <p>سجستان: ۱۱۷.</p> <p>سحول: ۳۷۴.</p> <p>سهاکوٹ: ۲۵۱.</p> <p>سرخس: ۳۳۲، ۳۳۱.</p> <p>سرهند: ۱۱۰، ۱۰۹.</p> <p>سکهر: ۲۸۴، ۳۶، ۱۴.</p> <p>سماسی: ۱۵۸، ۱۵۶.</p> <p>سماره: ۳۶، ۳۳.</p> <p>سمرقند: ۲۷۸، ۱۷۳، ۱۳۹، ۱۲۹، ۱۱۷.</p> <p>سنجار: ۲۲۹، ۱۱۷.</p> <p>سوخار: ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۶.</p> <p>سومناٹ: ۱۲۱.</p>	<p>۳۳۱، ۳۰۸، ۱۷۳.</p> <p>خرجرد: ۳۱۰.</p> <p>خرقان (خارقان): ۲۰۷، ۲۰۵.</p> <p>خیره: ۲۵۶.</p> <p>خوارزم: ۳۱۹، ۱۶۰، ۱۴۶.</p> <p>خیر پوره: ۱۱۴.</p>
<p>(د)</p> <p>دامغان: ۲۰۸.</p> <p>دجله: ۳۴، ۳۳.</p> <p>دشت کولک: ۱۴۴، ۱۴۳.</p> <p>دمشق: ۳۱۶، ۲۶۵، ۲۳۱.</p> <p>ده کمانگران: ۱۳۳.</p> <p>دهلی: ۳۲۸، ۲۵۲، ۱۲۹، ۱۱۷، ۱۱۱.</p>	<p>(د)</p> <p>دامغان: ۲۰۸.</p> <p>دجله: ۳۴، ۳۳.</p> <p>دشت کولک: ۱۴۴، ۱۴۳.</p> <p>دمشق: ۳۱۶، ۲۶۵، ۲۳۱.</p> <p>ده کمانگران: ۱۳۳.</p> <p>دهلی: ۳۲۸، ۲۵۲، ۱۲۹، ۱۱۷، ۱۱۱.</p>

<p>عمرزی: ۱۰۸، ۱۰۹، ۲۱۵، عموریه: ۲۱۶،</p> <p>(غ)</p> <p>غار ثور: ۸۰، غجدوان: ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۷۱، غزنین: ۱۴۳، ۱۴۶، ۳۰۵، ۳۱۳، غزه: ۲۶۵،</p> <p>(ف)</p> <p>فارمد: ۱۷۳، فارس: ۱۵، ۳۴، ۱۳۳، فرغانه: ۱۱۶، فلسطین: ۱۰۸، ۱۰۹، ۲۶۵، ۳۶۰، فتح آباد: ۱۴۴، فیروز آباد: ۱۷۲،</p> <p>(ق)</p> <p>قادسیه: ۲۵۶، قاهره: ۵، ۱۴، ۲۰۸، ۲۵۳، ۲۶۵، قبا: ۸۴، قرشی: ۱۲۳، قرقیسا: ۳۰۹، قریه کدکن: ۳۲۶، قسطنطنیه: ۲۱۷، ۲۳۱، قصر عرفان (عارفان): ۱۴۴، ۱۵۵، ۱۵۷، قطر: ۲۷۰،</p>	<p>(ش)</p> <p>شادمان: ۱۲۹، شام: ۱۵، ۳۱، ۳۵، ۳۷، ۷۶، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۴، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۶۶، ۳۲۱، ۳۸۲، ۳۵۸، شاش: ۱۲۹، شونیز: ۳۴۸، شبرقان: ۱۴۱، شهر: ۲۰۸، شیراز: ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۴۱، ۳۴۷،</p> <p>(ط)</p> <p>طائف: ۴۳، طبرستان: ۲۲۶، طور سیناء: ۸۶، طرطوس: ۲۳۶، طوس: ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۲۰۸، ۳۲۹،</p> <p>(ع)</p> <p>عالج: ۱۵، عبادان: ۳۳۷، عراق: ۱۵، ۱۱۷، ۱۷۳، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۶۵، ۲۶۶، ۳۳۰، ۳۳۶، عسقلان: ۲۶۵، عقرب: ۲۸۸، عکه: ۱۲۲، عمان: ۱۵، ۳۶۷،</p>
--	---

گنگوہ: ۱۱۱،	قنسرین: ۲۳۴
(ل)	قنوج: ۳۲۲،
لائیپزک: ۱۸،	قونیہ: ۳۱۵
لائپبور: ۳۵،	قومس: ۲۰۸،
لاهور: ۴، ۷، ۵، ۱۴، ۱۸، ۲۳، ۳۴، ۷۲،	قیروان: ۳۱۵،
۱۰۱، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۲۶،	(ک)
۲۱۲، ۳۱۴،	کابل: ۱۱۱،
لبنان: ۱۷،	کاشان: ۱۲۸،
لندن: ۱۶،	کامہ: ۱۰۹،
لکھنؤ: ۲۶،	کراچی: ۶، ۱۲، ۱۳، ۱۸، ۲۲، ۵۶، ۹۰،
(م)	۱۲۶، ۱۷۶، ۲۲۵، ۲۵۷، ۲۸۴،
مازندران: ۱۳۳،	کربلاء: ۱۰۳،
ماوراء النہر: ۱۳۸، ۱۵۳، ۱۷۲، ۲۰۹،	کرمان: ۱۵،
متنی: ۱۱۰،	کلہ ڈھیر: ۱۰۸، ۱۰۹،
محمود کلی (کنڑ): ۱۰۹،	کلیم پور: ۵۹،
مدائن: ۲۱۹،	کھنن: ۵۹،
مدینہ منورہ: ۱۲، ۱۴، ۳۱، ۳۹، ۶۰، ۶۱،	کوئی: ۱،
۷۷، ۷۸، ۸۲، ۸۴، ۹۱، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۸،	کولان: ۲۰۹،
۲۱۱، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۷۸،	کوفہ: ۱، ۲، ۱۰، ۲۴، ۲۴۱، ۲۵۳،
۳۲۶، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۶۱، ۳۶۴، ۳۷۰،	۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۵،
۳۷۳، ۳۷۶،	کوہ جودی: ۸۶،
مردان: ۱۰۹،	کوہات: ۱۱۰،
مرسیہ (اندلس): ۳۱۹،	کھوتوال (کھتوالول): ۱۱۱، ۱۱۵،
مرغش: ۱۲۳،	کوئٹہ: ۲۵۳،
مرو: ۳۸، ۱۴۰، ۱۷۳، ۳۴۲،	کنڑ: ۱۰۹،
	گجرات بخشالی (مردان): ۱۰۹،

<p>(و)</p> <p>وابکنی: ۱۶۱، ۱۶۰،</p> <p>وادی ساوه: ۳۴، ۳۳،</p> <p>واسجرد: ۲۰۹،</p> <p>واسط: ۳۳۳، ۲۴۰،</p>	<p>مصر: ۹۱، ۸۶، ۵۹، ۵۷، ۴۳، ۱۸، ۱۷،</p> <p>۳۰۹، ۲۷۹، ۲۵۳، ۲۰۱، ۱۷۶، ۱۷۳،</p> <p>۳۶۷، ۳۴۹،</p> <p>مغرب: ۱۷۶،</p> <p>مکنپور: ۳۲۲،</p>
<p>(ه)</p> <p>هلفتو: ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۱،</p> <p>هرات: ۱۳۱، ۱۲۹، ۱۲۰، ۱۱۱، ۹۹،</p> <p>۳۱۰، ۲۸۳، ۱۷۳، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۸،</p> <p>۳۴۲، ۳۱۳،</p> <p>همدان: ۲۳۲، ۱۷۲، ۱۱۷،</p> <p>هندوستان: ۳۲۵، ۳۲۱، ۱۱۷،</p>	<p>مکه معظمه: ۴۹، ۴۶، ۴۳، ۴۲، ۱۲،</p> <p>۷۸، ۷۷، ۷۶، ۷۴، ۶۹، ۶۶، ۶۱، ۵۲،</p> <p>۱۷۶، ۱۲۵، ۱۰۸، ۹۸، ۷۴، ۸۰، ۷۹،</p> <p>۳۳۵، ۳۲۶، ۳۱۹، ۲۸۴، ۲۶۰، ۲۱۶،</p> <p>۳۶۱، ۳۵۸، ۳۵۴، ۳۵۰، ۳۴۷، ۳۴۰،</p> <p>۳۷۶، ۳۷۳، ۳۶۸، ۳۶۳،</p> <p>ملاطیه: ۱۶۱،</p> <p>ملتان: ۳۴۳، ۳۱۹، ۱۱۵، ۱۱۱،</p> <p>منی: ۲۶۵،</p>
<p>(ی)</p> <p>یثرب: ۷۷، ۶۲،</p> <p>مین: ۳۷۰، ۳۶۸، ۳۶۲، ۳۴۰، ۲۸۸،</p> <p>۳۷۴،</p>	<p>منیف: ۱۸،</p> <p>موصل: ۲۱۵،</p> <p>مهنه (میهنه): ۳۳۳، ۳۳۱،</p>
	<p>(ن)</p> <p>نامق: ۳۰۸،</p> <p>نصیین: ۲۱۵،</p> <p>ننگرهار: ۱۰۹، ۵،</p> <p>نهر ملک: ۳۳، ۳۳،</p> <p>نھاوند: ۳۴۶، ۲۴۲، ۲۳۹،</p> <p>نیشاپور: ۲۰۹، ۲۰۰،</p>

## فہرست مصادر و مراجع

### (الف)

- (۱) آب کوثر مؤلفہ شیخ محمد اکرام، طبع فیروز سنز لاہور ۱۹۵۲ ع
- (۲) آثار جاویدان مؤلفہ ڈاکٹر غلام سرور، طبع مکتبہ خورشید درخشان کراچی ۱۹۶۶ ع
- (۳) آئین اکبری مصنفہ ابو الفضل، طبع نولکشور پریس لکھنؤ
- (۴) الاصابہ فی تمییز الصحابة مؤلفہ حافظ ابن حجر عسقلانی، طبع کلکتہ ۱۸۵۳ ع - مصر ۱۳۲۲ھ
- (۵) الاکتفا فی مغازی المصطفیٰ (ص) مؤلفہ جافظ ابی الربیع سلیمان بن موسیٰ الکلاعی (متوفی ۶۳۴ھ)
- (۶) الام (مقدمہ) مصنفہ محمد بن ادریس الشافعی (رح) طبع اول کلیات الازھر ۱۳۸۱ھ/۱۹۶۱ھ
- (۷) البدایہ والنہایہ مؤلفہ حافظ ابن کثیر طبع دوم مکتبہ معارف بیروت ۱۹۷۷ ع
- (۸) ابوحنیفہ مؤلفہ پروفیسر ابوزھرہ، طبع ثانیہ قاہرہ ۱۳۶۶ھ/۱۹۴۷ ع
- (۹) ابو داؤد (سنن) مؤلفہ ابو داؤد سجستانی (رح) طبع سفید ایچ ایم کمپنی ادب منزل پاکستان چوک کراچی سنہ ۱۹۶۷ -
- (۱۰) الترغیب و الترهیب مؤلفہ علامہ المنذری طبع قطر (بدون تاریخ) -
- (۱۱) التشریف مصنفہ مولانا اشرف علی تھانوی، طبع چنچل گوزہ حیدر آباد دکن
- (۱۲) التعرف لمذهب اهل التصوف مصنفہ امام ابوبکر الکلاباذی، طبع قاہرہ ۱۳۸۰ھ -
- (۱۳) التکشف مصنفہ مولانا اشرف علی تھانوی، طبع سجاد پبلشرز لاہور ۱۹۶۰ ع
- (۱۴) "الحق" (ماہنامہ) دارالعلوم حقانیہ اکوڑہ خٹک، شمارہ جون ۱۹۸۰ ع
- (۱۵) "الحق" (ماہنامہ) دارالعلوم حقانیہ اکوڑہ خٹک، شمارہ مارچ ۱۹۷۷ ع
- (۱۶) احکام القرآن مؤلفہ شیخ اکبر محی الدین ابن العربی، طبع مصر (بدون تاریخ)
- (۱۷) احوال و آثار بہاء الدین زکریا ملتانی مؤلفہ دکتر بانو شمیم زیدی، طبع مرکز تحقیقاتی فارسی ایران پاکستان ۱۹۷۴ ع



(۱۸) احوال العارفين مؤلفه حافظ غلام فرید، طبع نذیر سنز پبلشرز لاہور اشاعت اول ۱۹۷۹ ع

(۱۹) احياء العلوم فی الدین مصنفه امام محمد غزالی، طبع دارالمعرفه بیروت (بدون تاریخ)

(۲۰) اخبار الاخيار مؤلفه شیخ عبدالحق محدث دہلوی، طبع فاروق اکیڈمی گمبٹ، ضلع خیرپور

(۲۱) اخبار الحكماء مصنفه جمال الدین القفطی، طبع لایپزگ ۱۳۲۰/۱۹۰۳ ع

(۲۲) الخيرات الحسان مؤلفه ابن حجر مکی، طبع بمبئی ۱۳۲۴ھ

(۲۳) الدارمی مؤلفه ابو محمد عبداللہ بن عبدالرحمن الدارمی، طبع نشر السنہ ملتان (بدون تاریخ)

(۲۴) اذکار ابرار (ترجمہ گلزار ابرار) مترجم فضل احمد جیوری، طبع اسلامک بک فاؤنڈیشن لاہور ۱۳۹۵ھ

(۲۵) ارشاد الطالبین مصنفه اخوند درويزه ننگرہاری، طبع پشاور ۱۲۷۸ھ

(۲۶) ارشاد الساری شرح بخاری مؤلفه احمد بن محمد قسطلانی، طبع مطبعه الميمنه مصر.

(۲۷) ارواح ثلاثہ (مجموعه رسائل امير الروایات از امير شاه خان، روایات الطیب از قاری محمد طیب اشرف التنبیہہ از مولانا اشرف علی تہانوی) طبع اسلامی اکادمی لاہور ۱۹۷۶ع.

(۲۸) ازالة الخفا عن خلافة الخلفاء مصنفه شاه ولي الله، طبع سهيل اکیڈمی لاہور ۱۳۹۶ھ.

(۲۹) استيعاب مؤلفه حافظ ابن عبدالبر، طبع حیدر آباد دکن ۱۳۲۶ھ.

(۳۰) اسد القابہ مؤلفه علامہ ابن الاثیر، طبع تهران (بدون تاریخ).

(۳۱) اسلام کا نظام مساجد مصنفه مولانا محمد مظفرالدین، طبع ندوہ المصنفین دہلی ۱۳۸۱ھ.

(۳۲) اشعة اللّمعات شرح مشکوة مؤلفه شیخ عبدالحق محدث دہلوی، طبع مکتبہ نوربہ سکھر ۱۹۷۶ع.

(۳۳) اشعة اللّمعات مؤلفه عبدالرحمن جامی، طبع تهران (بدون تاریخ).

- (۳۴) اصطلاحات (تصوف) مصنفہ شیخ ابن العربی، طبع مکتبہ لبنان بیروت ۱۹۶۹ ع (منسلکہ تعریفات شریف جرجانی).
- (۳۵) العلل المتناہیہ فی احادیث المتناہیہ مؤلفہ عبدالرحمن بن علی بن الجوزی، طبع (دار نشر الکتب الاسلامیہ لاہور (بدون تاریخ).
- (۳۶) الفزالی مؤلفہ علامہ شبلی نعمانی، طبع مدینہ پبلشنگ کمپنی بندر روڈ کراچی (بدون تاریخ).
- (۳۷) الفائق مؤلفہ جار اللہ زمخشری، طبع حیدر آباد دکن (بدون تاریخ).
- (۳۸) الفج العقیق (قلمی) مصنفہ شیر محمد گگیانی، کتابخانہ ریکارڈ آفس شمال مغربی سرحدی صوبہ پشاور.
- (۳۹) الفرق بین اولیاء الرحمن و اولیاء الشیطن مصنفہ حافظ ابن تیمیہ، طبع بیروت ۱۳۹۰ھ.
- (۴۰) افغانستان در مسیر تاریخ مصنفہ میر غلام محمد غبار، چاپ دوم ایران - قم، اسد ۱۳۵۹ھ.
- (۴۱) الفہرست مؤلفہ ابن ندیم، مترجمہ م - رضا تجدد، چاپ اول تہران ۱۳۴۳ شمسی.
- (۴۲) اقتباس الانوار مؤلفہ شیخ محمد اکرم براسوی طبع لاہور ۱۸۹۵ع.
- (۴۳) الکامل فی التاریخ مؤلفہ ابن الاثیر، طبع بیروت ۱۹۶۵ع.
- (۴۴) اکمال الذین مؤلفہ ابو جعفر ابن بابویہ قمی الصدوق، چاپ تہران ۱۳۹۰ھ.
- (۴۵) المعبر مؤلفہ ابو جعفر محمد بن حبیب بن امیہ بن عمرو الهاشمی، طبع حیدر آباد دکن ۱۳۶۱ھ.
- (۴۶) المعمرن و الوصایا مؤلفہ ابی حاتم سجستانی، تحقیق عبد المنعم عامر (طبع داراحیاء الکتب العربیہ).
- (۴۷) الملل و النحل مصنفہ محمد بن عبدالکریم شہرستانی طبع کیورٹن لندن ۱۸۴۲ع.
- (۴۸) المصنوع فی احادیث الموضوع مؤلفہ ملا علی قاری، مطبع محمدی لاہور (بدون تاریخ).
- (۴۹) المنتظم مؤلفہ عبدالرحمن ابن الجوزی طبع دائر المعارف عثمانیہ حیدر آباد دکن اشاعت اول
- (۵۰) المنجد (عربی - اردو) طبع دارالاشاعت کراچی ۱۹۶۰ع

(۵۱) المنقذ من الضلال مؤلفه امام محمد غزالی، طبع مصر، مطبع محمودیہ۔  
(بدون تاریخ)

(۵۲) المیزان مصنفه امام عبدالوہاب شعرانی، طبع مصر ۱۲۷۹ھ

(۵۳) المعجم الفہرس لالفاظ الحدیث مؤلفه ای جی وینسنک، طبع بریل - لیڈن ۱۹۶۷ ع

(۵۴) انسائیکلوپید یا تاریخ عالم مصنفه و لیم - ایل لینگر، ترجمه و تہذیب غلام رسول  
مہر طبع لاہور ۱۹۵۸

(۵۵) انوار العارفین مصنفه محمد حسین، طبع لکھنؤ ۱۸۷۹ ع

(۵۶) اورینشل کالج میگزین، لاہور، شمارہ فروری ۱۹۵۵ ع (مقالہ داکٹر  
محمد جہانگیر)

(۵۷) الوفا باحوال المصطفی (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) مؤلفه ابن الجوزی طبع لائلپور  
(فیصل آباد) ۱۳۹۷ھ

#### (پ)

(۵۸) بحرالانوار مؤلفه پروفیسر عبدالرؤف نوشہروی، طبع عظیم پبلشنگ ہاوس  
پشاور ۱۳۸۴ھ

(۵۹) بحر محیط (تفسیر القرآن) مؤلفه اثیر الدین ابی عبداللہ محمد بن یوسف بن علی  
بن حیان الاندلسی، طبع اول مطبع السعاده مصر ۱۳۲۸ھ

(۶۰) بخاری شریف الصحیح (عربی اردو) مؤلفه محمد بن اسماعیل بخاری طبع امجد  
اکیڈمی لاہور

(۶۱) بزم صوفیہ مؤلفه صباح الدین عبدالرحمن، طبع دارالمصنفین اعظم گڑھ ۱۹۴۹ ع

(۶۲) بیان واقع مصنفه خواجہ عبدالکریم کشمیری، مرتبہ پروفیسر ڈاکٹر کے - بی -  
نسیم، طبع پنجاب یونیورسٹی لاہور، اشاعت اول ۱۹۷۰ھ

(۶۳) پشتو (ماہنامہ) پشتو اکیڈمی پشاور یورنیورسٹی (سوات باباجی نمبر  
فروری/ مارچ ۱۹۸۲)

(۶۴) پشتون کون ہیں؟ مصنفه پروفیسر پریشان خٹک، طبع پشتو اکیڈمی پشاور  
یورنیورسٹی ۱۹۸۴

## (ت)

(۶۵) تاریخ ابن خلدون مترجمه حکیم احمد حسین آبادی، طبع نفیس اکیڈمی کراچی ۱۹۸۱ع

(۶۶) تاریخ ایران مؤلفہ پروفیسر مقبول بیگ بدخشانی، طبع مجلس ترقی ادب کلب روڈ لاہور ۱۹۶۷

(۶۷) تاریخ ادبیات ایران مصنفہ ذبیح اللہ صفا، طبع تهران، چاپ سوم ۱۳۳۹

(۶۸) تاریخ اسلام مؤلفہ شاہ معین الدین ندوی طبع اعظم گڑھ ۱۳۷۰ / ۱۹۵۲ع

(۶۹) تاریخ بغداد مؤلفہ ابوبکر احمد بن علی المعروف بہ خطیب بغدادی، طبع دار الکتب عربی بیروت

(۷۰) تاریخ تصوف در اسلام مصنفہ دکتر قاسم غنی، طبع دوم تهران ۱۳۴۰ھ

(۷۱) تاریخ الخلفاء مؤلفہ جلال الدین سیوطی مترجمہ اقبال الدین احمد طبع نفیس اکیڈمی کراچی ۱۹۶۳ع

(۷۲) تاریخ پاکستان و بھارت مؤلفہ ہاشمی فرید آبادی، طبع المجمن ترقی اردو کراچی ۱۹۵۳ع

(۷۳) تاریخ پشاور مصنفہ گوپال داس، طبع لاہور-

(۷۴) تاریخ دعوت وعزیمت مصنفہ سید ابوالحسن علی ندوی (ج ۱) طبع اعظم گڑھ،

۱۳۷۵ھ، (ج ۳) کراچی ۱۳۹۹ھ، (ج ۴) کراچی ۱۴۰۰ھ، (ج ۵) کراچی ۱۴۰۴ھ

(ج ۲) اعظم گڑھ ۱۳۷۷ھ

(۷۵) تاریخ دولت فاطمیہ مؤلفہ رئیس احمد جعفری، طبع ادارہ ثقافت اسلامیہ لاہور ۱۹۶۵ع

(۷۶) تاریخ عرب قبل از اسلام مؤلفہ جواد علی، بیروت ۱۹۶۸ع

(۷۷) تاریخ فیروز شاہی مؤلفہ ضیاء الدین برنی، طبع کلکتہ ۱۸۶۲ع باہتمام کپتان ولیم ناسولیس

(۷۸) تاریخ طبری مترجمہ سید محمد ابراہیم ندوی، طبع نفیس اکیڈمی کراچی اشاعت پنجم

(۷۹) تاریخ کبیر مؤلفہ محمد بن اسماعیل بخاری، طبع دائرۃ المعارف عثمانیہ حیدرآباد دکن ۱۳۶۳ھ

(۸۰) تاریخ مخزن افغانی مؤلفه نعمت اللہ هروی، مترجمه ڈاکٹر بشیر حسین مرحوم طبع  
لاهور ۱۹۶۸

(۸۱) تاریخ مشائخ چشت مؤلفه محمد زکریا، طبع اول مجلس نشریات اسلام ناظم آباد  
کراچی ۱۳۹۷

(۸۲) تاریخ معتزلہ مترجمه رئیس احمد جعفری، طبع اول سعیدی ایچ- ایم کمپنی کراچی  
۱۹۶۹ ع

(۸۳) تاریخ هندوستان مؤلفه مولوی ذکاء اللہ دہلوی، طبع مطبع انسٹیٹیوٹ اعظم  
گڑھ ۱۹۹۱ ع

(۸۴) تاریخی و ادبی مطالعے مرتبہ ڈاکٹر نذیر احمد، طبع مسلم یونیورسٹی  
علیگڑھ ۱۹۶۱ ع

(۸۵) تبیيض الصحیفه مؤلفه جلال الدین سیوطی، طبع حیدر آباد دکن ۱۳۳۴ھ

(۸۶) تبلیغی نصاب مؤلفه شیخ الحدیث محمد ذکریا، طبع عتیق اکیڈمی ملتان  
(بدون تاریخ)-

(۸۷) تذکرۃ الابرار و الاشرار مؤلفه اخوند درويزه، طبع دارالاشاعت سرحد پشاور  
(بدون تاریخ)

(۸۸) تذکرۃ الاولیاء مؤلفه فرید الدین عطار، تحقیق مرزا محمدخان فزونی چاپ  
پنجم تهران-

(۸۹) تذکرۃ اولیای ہند مؤلفه مولوی عبدالرحمن چشتی، طبع لکھنؤ ۱۹۱۴

(۹۰) تذکرۃ الشعراء مؤلفه دولتشاہ سمرقندی، طبع تهران ۱۳۳۸ شمسی-

(۹۱) تذکرۃ الشعراء مؤلفه عبدالغنی، علیگڑھ ۱۹۱۶ ع-

(۹۲) تذکرۃ الحفاظ مؤلفه حافظ شمس الدین ذہبی (متوفی ۷۴۸ھ) طبع حیدر آباد  
(بدون تاریخ)

(۹۳) تذکرۃ صوفیای سرحد مؤلفه اعجازالحق قدوسی، طبع مرکزی اردو بورڈ  
لاهور ۱۹۶۶ ع

(۹۴) تذکرۃ علمای ہند مؤلفه رحمان علی، طبع کراچی ۱۹۶۱ ع

(۹۵) تذکرۃ علماء و مشائخ سرحد مؤلفه امیر شاہ قادری، طبع عظیم پبلشنگ ہاؤس  
پشاور ۱۹۷۲ ع

- (۹۶) تذکرۃ الموضوعات مؤلفه محمد طاهر بن علی الہندی، طبع بیروت ۱۳۹۹ھ
- (۹۷) تذکرۃ الموضوعات مؤلفه محمد طاهر بن علی المعروف بہ قیسرانی الشیبانی، طبع نور محمد اصح المطابع کراچی (بدون تاریخ)۔
- (۹۸) ترجمان السنہ مؤلفه مولانا بدر عالم، طبع دوم ندوۃ المصنفین دہلی ۱۳۷۷ھ/۱۹۵۸ع
- (۹۹) ترجمہ مواہب الدنیہ مؤلفه مولانا عبدالجبار خان، طبع کراچی (بدون تاریخ)۔
- (۱۰۰) ترمذی (عربی- اردو) الموسوم بہ جائزہ الشعوذی مترجمہ و حید الزمان، طبع محمد علی کارخانہ کتب کراچی (بدون تاریخ)
- (۱۰۱) تصوف کیاہے؟ مرتبہ مولانا منظور نعمانی، طبع ادارہ اسلامیات لاہور ۱۴۰۱ھ/۱۹۸۱ع
- (۱۰۲) تعریفات مصنفہ علی بن محمد الشریف جرجانی، طبع مکتبہ لبنان بیروت ۱۹۶۹ع
- (۱۰۳) تعلیم الدین مصنفہ مولانا اشرف علی تھانوی، طبع دارالاشاعت کراچی ۱۹۷۷ع
- (۱۰۴) تعلیم غوثیہ مؤلفہ شاہ گل حسن قادری، طبع نفیس اکیڈمی کراچی ۱۹۶۷ع
- (۱۰۵) تفہیمات الہیہ مصنفہ شاہ ولی اللہ دہلوی، طبع شاہ ولی اللہ اکیڈمی حیدر آباد سندھ ۱۳۹۰ھ
- (۱۰۶) تقریب التہذیب مؤلفہ ابن حجر عسقلانی، تحقیق عبدالوہاب عبداللطیف (بدون مقام و تاریخ)
- (۱۰۷) تلخیص ابلیس مؤلفہ ابن الجوزی مترجمہ ابو محمد عبدالحق طبع مرکز علم و ادب آرام باغ کراچی۔
- (۱۰۸) تمدن ہند پر اسلامی اثرات مؤلفہ ڈاکٹر تاراچند، مترجمہ محمد مسعود احمد، طبع مجلس ترقی ادب کلب روڈ لاہور ۱۹۶۴ع
- (۱۰۹) تواریخ حافظ رحمت خان مترجمہ روشن خان، طبع پشتو اکیڈمی پشاور اشاعت اول ۱۹۷۶ع
- (۱۱۰) تواریخ خورشید جہان مصنفہ شیرمحمد خان گنڈاپور، طبع لاہور ۱۳۱۱ھ/۱۸۹۴ع
- (۱۱۱) تہذیب الاسماء مؤلفہ امام نووی، طبع دارا الکتب العلمیہ بیروت (بدون تاریخ)

- (۱۱۲) تہذیب التہذیب مؤلفہ ابن حجر عسقلانی، طبع حیدر آباد دکن ۱۳۲۵ھ
- (۱۱۳) تیسیر الباری ترجمہ و شرح بخاری از علامہ بدیع الزمان، طبع امجد اکیڈمی لاہور۔

## (ج-ج)

- (۱۱۴) جدید دنیائی اسلام (مؤلفہ ڈاکٹر لوتھراپ اسٹاڈرڈ) مترجمہ جمیل الدین بدایونی علیگزہ
- (۱۱۵) جذب القلوب مؤلفہ شیخ عبدالحق محدث دہلوی مترجمہ سید حکیم عرفان علی پبلی بہیت طبع مدینہ پبلشنگ کمپنی بندر روڈ کراچی۔
- (۱۱۶) جمع الفوائد مؤلفہ امام محمد بن محمد بن سلیمان، طبع مدینہ منورہ ۱۳۸۱ھ/۱۹۶۱ع
- (۱۱۷) جمہرۃ انساب العرب مؤلفہ ابی محمد بن احمد بن سعید بن حزام انلسی، طبع مصر ۱۳۸۲ھ
- (۱۱۸) چارباغ پنجاب مؤلفہ گلشن داس و ڈیرہ مرتبہ کرپال سنگھ، طبع خالصہ کالج امرتسر ۱۹۶۵ع
- (۱۱۹) چہار مقالہ مصنفہ نظامی عروضی سمرقندی، تحقیق و تعلیق مرزا محمد خان قزوینی چاپ سوم کتابفروشی زوار تهران ۱۳۳۱۔

## (ح)

- (۱۲۰) حالنامہ مصنفہ بایزید انصاری (قلمی) مائیکروفلم پشتو اکیڈمی پشاور یونیورسٹی۔
- (۱۲۱) حدیقہ الاولیاء مصنفہ مفتی غلام سرور، مترجمہ محمد اقبال مجددی، طبع اسلامک بک فاؤنڈیشن لاہور ۱۳۹۷ھ/۱۹۷۶ع
- (۱۲۲) حدیقۃ الحقیقت مصنفہ حکیم سنائی مرتبہ مدرس رضوی، چاپخانہ سپہر تهران ۱۳۲۹ھ
- (۱۲۳) حصن حصین مؤلفہ محمد بن محمد بن الجزری، مترجمہ مفتی محمد عاشق الہی بلند شہری طبع دارالاشاعت کراچی ۱۴۰۱ھ/۱۹۸۰ع

(۱۲۴) رسالہ "حضرت حافظ جی مبارک" شائع کردہ عرس کمیٹی عمرزی، طبع سرحد پریس پشاور۔

(۱۲۵) حلیۃ الاولیاء مؤلفہ ابی نعیم اصفہانی، طبع قاہرہ ۱۹۳۳ع

(۱۲۶) حیات و آثار میان محمد عمر چمکنی مؤلفہ ڈاکٹر محمد حنیف، مقالہ برائی پی۔ ایچ ڈی پشاور یونیورسٹی (۱۹۷۹)

(۱۲۷) حیات القلوب مؤلفہ باقر مجلسی، طبع کتابفروشی اسلامیہ تہران (بدون تاریخ)۔

(۱۲۸) خزینۃ الاصفیاء مترجمہ مفتی محمود عالم ہاشمی، اقبال احمد فاروقی، طبع لاہور ۱۳۹۲ھ

(۱۲۹-الف)

خصائص الکبری مؤلفہ جلال الدین سیوطی مترجمہ راجہ رشید محمود، سید حامد لطیف، طبع گنجشگر اکیڈمی لاہور (بدون تاریخ)۔

(۱۲۹-ب) خلاصہ الانساب حافظ رحمت خان با ترجمہ پشتو از محمد نواز طائر و مولوی فضل ودود طبع پشتو اکیڈمی پشاور یونیورسٹی ۱۹۸۳

(۱۳۰) خلاصۃ العارفین مرتبہ دکتریانو شمیم محمود زیدی، طبع مرکز تحقیقات فارسی ایران پاکستان اسلام آباد ۱۹۷۴ع

(د)

(۱۳۱) دائرۃ المعارف الاسلامیہ اردو، طبع دانشگاه پنجاب لاہور۔

(۱۳۲) دائرۃ المعارف شرق مؤلفہ عبدالحسین سعیدیان، چاپ انتشارات شرق تہران ۱۳۵۸۔

(۱۳۳) دبستان مذاہب ملامحسن فانی کشمیری، طبع نولکشور کانپور ۱۹۰۴ع

(۱۳۴) دہشتنو تاریخ مصنفہ قاضی عطاء اللہ، طبع کابل ۱۹۷۷ع جلد اول۔

(۱۳۵) درہ نادرہ مصنفہ مرزا مہدی خان استرآبادی، طبع تہران یونیورسٹی ۱۳۴۱۔

(۱۳۶) دریائی لطافت مصنفہ سید انشاء، طبع آفتاب عالم تاب مرشد آباد ۱۸۵۰ع۔

(۱۳۷) دیوان غزلیات حافظ شیرازی، چاپ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد ۱۳۹۹



- (۱۳۸) دیوان حکیم سنائی غزنوی مرتبه مظاهر مضفا، طبع امیر کبیر تهران ۱۳۳۶هـ
- (۱۳۹) دیوان شمس تبریزی مرتبه بدیع الزمان، حسن عمید چاپ دوم انتشارات جاوید ان علمی تهران
- (۱۴۰) دیوان ظهیر فاریابی مرتبه تقی بینش، طبع طوس مشهد - اسفند ۱۳۳۷ -
- (۱۴۱) دیوان عبدالرحمن جامی، طبع تهران -
- (۱۴۲) دیوان غزلیات فرید الدین عطار نیشاپوری، چاپ تهران ۱۳۴۱هـ

(ر)

- (۱۴۳) رد المختار مصنفه محمد امین المعروف به ابن عابدین الشامی، طبع کوئته ۱۳۹۹هـ
- (۱۴۴) رساله شطاریه (قلمی) مملوکه کتبخانه ندوة العلماء فن تصوف نمبر ۴۸ -
- (۱۴۵) رساله قشیریه مصنفه ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن القشیری، طبع مصر ۱۳۳۰هـ
- (۱۴۶) رساله وحده الوجود مؤلفه علامه عبدالعلی بحر العلوم مترجمه شاه زید ابوالحسن فاروقی -
- (۱۴۷) رشحات عین الحیات مؤلفه فخرالدین علی بن حسین واعظ کاشفی طبع ایران شهریور ماه ۲۵۳۶ -
- (۱۴۸) روحانی رابطہ مصنفه عبدالحلیم اثر افغانی، طبع دارالاشاعت باجوڑ (مالاکنڈ ایجنسی) ۱۹۶۵
- (۱۴۹) رود کوثر مصنفه شیخ محمد اکرام، طبع فیروز سنزلاهور ۱۹۵۸ع
- (۱۵۰) روض الانف مؤلفه علامه سهیلی طبع ملتان ۱۳۹۸هـ
- (۱۵۱) روضات الجنات مترجمه محمد باقر ساعدی خراسانی، طبع تهران (بدون تاریخ) -
- (۱۵۲) روضة الصفا مؤلفه میر محمد بن سید برهان الدین المعروف به میر خواند، طبع تهران شمسی - ۱۳۳۸
- (۱۵۳) رنجیت سنگھ مصنفه سرلیپل گریفن مترجمه مولوی نصیر حسین فاروقی جامعه عثمانیه حیدرآباد دکن -
- (۱۵۴) ریاض العارفين مؤلفه رضاقلی هدایت، طبع کتابفروشی محمودی تهران ۱۳۱۶ -

(س)

- (۱۵۵) سرزمین ملتان مؤلفہ نور احمد خان فریدی، طبع مصر الادب ملتان (بدون تاریخ)۔
- (۱۵۶) سروش (ماہنامہ) اسلام آباد، شمارہ دسمبر ۱۹۸۱ ع
- (۱۵۷) سلسلہ اولیای سرحد نمبر ۳۲ "شیخ محمد شعیب تورڈ ہیری" مؤلفہ نصر اللہ خان نصر، طبع تھکال بالا پشاور ۱۹۵۳
- (۱۵۸) سلسلہ خیرہ مؤلفہ مخفی الخیری، اکیڈمی لاہور ۱۴۰۱ھ/۱۹۸۱ ع
- (۱۵۹) سفینۃ الاولیاء مؤلفہ داراشکوہ، طبع نولشکور لکھنؤ ۱۸۷۲ ع
- (۱۶۰) سوات نامہ مصنفہ خوشحال خان خٹک مرتبہ عبدالحی حبیبی، طبع افغانستان سائنسز اکیڈمی کابل ۱۳۵۸ھ
- (۱۶۱) سیر اعلام النبلاء مؤلفہ حافظ ذہبی تحقیق صلاح الدین المنجد، طبع بیروت (بدون تاریخ)
- (۱۶۲) سیرالاقطاب مؤلفہ الہدیہ چشتی، طبع نولکشور لکھنؤ ۱۹۱۳ ع
- (۱۶۳) سیر الاولیاء مؤلفہ میر خورد، طبع مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد ۱۳۹۸
- (۱۶۴) سیرت سلمان فارسی مؤلفہ فضل احمد عارف، طبع نذیر سنز پبلشرز اردو بازار لاہور-۱۹۷۵
- (۱۶۵) سیرت سید احمد شہید مؤلفہ سید ابوالحسن علی ندوی، طبع سعید ایچ - ایم کمپنی کراچی ۱۹۷۶
- (۱۶۶) سیرالعارفین مؤلفہ فضل اللہ جمالی مترجمہ محمد ایوب قادری، طبع مرکزی اردو بورڈ لاہور
- (۱۶۷) سیر المتأخرین مصنفہ غلام حسین طباطبائی، طبع کلکتہ ۱۸۳۸ ع
- (۱۶۸) سیرۃ المصطفیٰ مؤلفہ مولانا محمد ادريس کاند ہلوی، طبع مکہ پبلشنگ کمپنی اردو بازار لاہور۔
- (۱۶۹) سیرۃ النبویہ مؤلفہ حافظ ابن کثیر، طبع بیروت ۱۳۹۶ھ
- (۱۷۰) سیرۃ النبویہ مؤلفہ ابن ہشام، طبع ملتان ۱۳۹۸ھ
- (۱۷۱) سیرۃ النبی مؤلفہ علامہ شبلی نعمانی طبع اعظم گڑھ اشاعت ششم
- (۱۷۲) سیرۃ النعمان مؤلفہ علامہ شبلی نعمانی، طبع مدینہ پبلشنگ کمپنی بندر روڈ کراچی۔

## (ش)

(۱۷۳) شاہ ولی اللہ کی سیاسی مکتوبات مرتبہ خلیق احمد نظامی طبع ادارہ اسلامیات لاہور-۱۹۷۸ع

(۱۷۴) شجرہء نسب صاحبزادگان مرتبہ صاحبزادہ احمد جان، طبع منظور عام پریس پشاور-

(۱۷۵) شذرات الذہب مؤلفہ عبدالحی بن العماد الحنبلی (متوفی ۸۹۰ھ) طبع بیروت (بدون تاریخ)

(۱۷۶) شرح سفر السعاده مصنفہ شیخ عبدالحق محدث دہلوی، طبع مکتبہ نوریہ سکھر ۱۳۹۸ھ

(۱۷۷) شرح مشکل الآثار مؤلفہ حافظ ابی جعفر طحاوی، طبع دار صادر بیروت اشاعت اول ۱۳۳۳ھ

(۱۷۸) شرح مواہب الدنیہ مصنفہ محمد بن عبدالباقی الزرقانی طبع مصر اشاعت اول ۱۳۲۶ھ

(۱۷۹) شریعت و طریقت کا تلازم مصنفہ مولانا محمد زکریا سہارنپوری، طبع دارالاشاعت کراچی ۱۳۹۹ھ

(۱۸۰) شمس الہدی (قلمی) مصنفہ میان محمد عمر چمکنی مملوکہ کتبخانہ اسلامیہ کالج پشاور-

## (ص-ض)

(۱۸۱) صواعق محرقہ (قلمی) مصنفہ شیخ شہاب الدین احمد بن حجرہیتمی (متوفی ۹۷۳ھ) مملوکہ کتبخانہ اسلامیہ کالج پشاور نمبر ۷۳۷-

(۱۸۲) صوفیای نقشبند مؤلفہ سید امین الدین، طبع مقبول اکیڈمی لاہور ۱۹۷۳ع

(۱۸۳) ضرب کلیم مصنفہ علامہ محمد اقبال، طبع غلام اینڈ سنز لاہور ۱۹۷۳ع

## (ط)

(۱۸۴) طبقات ابن سعد (عربی)، طبع بیروت ۱۹۶۰ع-

(۱۸۵) طبقات ابن سعد مترجمہ عبداللہ العمادی، طبع کراچی ۱۹۴۴ع

(۱۸۶) طبقات الشافعیہ مؤلفہ تاج الدین سبکی، طبع اول مصر مطبع حسینہ (بدون تاریخ)

(۱۸۷) طبقات الصوفیہ مؤلفہ خواجہ عبداللہ انصاری هروی تصحیح و تحشیہ عبدالحی حبیبی، طبع کتابفروشی فروغی تهران ۱۳۴۲ شمسی -

(۱۸۸) طریق الہجرتین مصنفہ حافظ ابن قیم الجوزیہ، طبع قاہرہ ۱۳۷۶ھ

### (ع)

(۱۸۹) عوارف المعارف (عربی) مصنفہ شہاب الدین سہروردی طبع دارالکتب عربی بیروت ۱۹۶۶ع

(۱۹۰) عوارف المعارف مترجمہ شمس بریلوی (مقدمہ)، طبع مدینہ پبلشنگ کراچی ۱۹۷۷ع

(۱۹۱) عینی شرح بخاری مصنفہ علامہ بدرالدین عینی (متوفی ۸۵۵ھ) طبع قسطنطنیہ -

(۱۹۲) عیون الاثر فی فنون المفازی والشمال و السیر مؤلفہ فتح الدین سید الناس الاندلسی

### (ف)

(۱۹۳) فتاویٰ ابن تیمیہ، طبع الرباط - المغرب (بدون تاریخ) -

(۱۹۴) فتاویٰ برہنہ مؤلفہ شیخ نصیر الدین بینانی، طبع نولکشور لکھنؤ ۱۸۷۴ع

(۱۹۵) فتح الباری مصنفہ حافظ ابن حجر عسقلانی، طبع مصر ۱۳۸۸ھ / ۱۹۵۹ع

(۱۹۶) فتح الربانی دیباچہ از مولانا عاشق الہی میرٹھی، طبع کراچی ۱۹۶۵ع

(۱۹۷) فرهنگ فارسی مصنفہ حسن عسکری طبع تهران -

(۱۹۸) فرهنگ فارسی مصنفہ دکتر معین، طبع تهران ۱۳۴۵ھ

(۱۹۹) فرهنگ نویر مصنفہ مصطفیٰ طباطبائی کتابفروشی و چاپخانہ اسلامیہ تهران ۱۳۵۸ شمسی -

(۲۰۰) فقہای سبعمہ مؤلفہ حافظ محمد اسحق، طبع لاہور ۱۹۷۹ع

(۲۰۱) فوائد الفواد مرتبہ امیر حسن سنجر، طبع نولکشور لکھنؤ ۱۹۰۸ع

(۲۰۲) فیض الباری مصنفہ انورشاه کشمیری، طبع (قاہرہ ۱۳۵۷ھ)

(ق-ک)

(۲۰۳) قصص القرآن مؤلفہ حفظ الرحمن سیوہاروی، ادارہ نشریات اسلام اردو بازار لاہور۔

(۲۰۴) قطب الارشاد مصنفہ فقیر اللہ شکارپوری، طبع بمبئی ۱۳۳۵ھ،

(۲۰۵) قلائد عقود العقیان فی مناقب ابی حنیفۃ النعمان مؤلفہ ابی القاسم بن عبدالعلیم الیمنی الحنفی۔

(۲۰۶) کتاب المعارف مصنفہ ابن قتیبہ، طبع مصر۔

(۲۰۷) کتاب الموضوعات مؤلفہ ابن الجوزی طبع مدینہ منورہ ۱۳۸۸ھ

(۲۰۸) کشف الظنون مؤلفہ حاجی خلیفہ چاپ ترکی۔

(۲۰۹) کشف المحجوب مصنفہ شیخ علی بن عثمان ہجویری مولوی شفیع ایڈیشن لاہور۔

(۲۱۰) کشف المحجوب، طبع مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد ۱۳۹۸ھ

(۲۱۱) کنز العمال مؤلفہ علاء الدین علی المتقی الہندی طبع حیدر آباد دکن ۱۳۶۴ھ

(۲۱۲) گلستان مصنفہ سعدی شیرازی، طبع سعید ایچ۔ ایم کمپنی کراچی ۱۹۷۱ع

(ل)

(۲۱۳) لباب الالباب مؤلفہ محمد عوفی طبع کیمبرج یونیورسٹی لندن ۱۳۲۴ / ۱۹۰۶ع

(۲۱۴) لسان العرب مؤلفہ جمال الدین محمد بن مکرم، طبع بیروت ۱۳۷۳ھ

(م)

(۲۱۵) مآثر الامراء مصنفہ شاہنوازخان مترجمہ محمد ایوب قادری، طبع مرکزی اردو بورڈ لاہور ۱۹۶۹ع

(۲۱۶) مبلغ الرجال (قلمی) مصنفہ خواجہ عبیداللہ، آزاد کلیکشن مسلم یونیورسٹی علیگڑھ

(۲۱۷) مثنوی معنوی مصنفہ مولانا جلال الدین رومی، طبع لیدن باہتمام پروفیسر

نکلسن ۱۹۳۳ع

- (۲۱۸) مثنوی معنوی مصنفه مولانا جلال الدین رومی، طبع نولکشور ۱۹۰۵ع
- (۲۱۹) مجمع الانساب (قلمی) مصنفه میان محمد نور متوفی ۱۱۵۰ھ
- (۲۲۰) مجمل التواریخ مصنفه ابوالحسن بن محمد امین گلستانی طبع لیدن ۱۸۹۶ع
- (۲۲۱) مجموعه نظم های افغانی (قلمی) مرتبه مولوی عبدالرحیم، مملوکه پشتو اکیڈمی پشاور-
- (۲۲۲) مجمع الزوائد و منبع الفوائد مؤلفه نورالدین علی بن ابی بکر الهیثمی طبع قاهره ۱۳۵۳ھ
- (۲۲۳) مجمع الفصحاء مؤلفه رضاقلی هدایت، طبع تهران-
- (۲۲۴) مخیر الواصلین (قلمی) مصنفه فاضل اکبر آبادی مملوکه کتابخانه دانشگاه پنجاب شماره نمبر ۳۲۲۶۱
- (۲۲۵) مخزن لاسلام افغانی مصنفه اخوند درويزه طبع پشتو اکیڈمی پشاور ۱۹۶۹ع
- (۲۲۶) مدارج النبوة مؤلفه شیخ عبدالحق محدث دهلوی، طبع مکتبه نوریه رضویه سکه ۱۳۹۷ھ
- (۲۲۷) مرآة الاولیاء (قلمی) مصنفه شیخ محمد شعیب، مملوکه سلطان العارفين ساکن قاضی آباد (مرادن)
- (۲۲۸) مرصاد العباد مصنفه نجم الدین رازی المعروف به نجم الدین دایه (قلمی) مملوکه پنجاب یونیوسٹی شیرانی کلیکشن نمبر ۳۰۵
- (۲۲۹) مرقع ملتان مصنفه اولاد علی گیلانی، طبع فیروز پرنٹنگ ورکس لاہور ۱۳۵۷ھ
- (۲۳۰) مروج الذهب مؤلفه ابی الحسن علی بن الحسین بن علی المسعودی، طبع بیروت ۱۳۸۵ھ
- (۲۳۱) مسالك السالکین مؤلفه مرزا عبدالستار بیگ سهرامی، طبع اول آگره (بدون تاریخ)
- (۲۳۲) مستدرک حاکم، طبع بیروت ۱۹۷۸ع
- (۲۳۳) مسلم شریف الصحیح مؤلفه مسلم بن الحجاج، طبع احسان پبلشرز لاہور ۱۹۸۱ھ
- (۲۳۴) مشکوة المصابیح مؤلفه محمد بن عبداللہ الخطیب التبریزی (رح)
- (۲۳۵) مسند احمد مؤلفه امام احمد بن حنبل، طبع مکتب اسلامی بیروت

۱۳۹۸ھ/۱۹۷۸ع

(۲۳۶) مصارع العشاق مؤلفه ابی محمد جعفر بن احمد بن الحسن السراج، طبع

قسنطنطئیه ۱۳۰۱ع

(۲۳۷) معارج النبوة مؤلفه معین الدین واعظ کاشفی، طبع مکتبه نوریه سکه

۱۳۹۸ھ/۱۹۷۸ع

(۲۳۸) معارف القرآن مفتی محمد شفیع، لبع کراچی نمبر ۱۴-۱۹۸۰ع

(۲۳۹) معجم البلدان مؤلفه یاقوت حموی، طبع بیروت ۱۳۹۹ھ

(۲۴۰) معجم الکبیر مؤلفه علامه طبرانی، طبع بغداد ۱۹۷۹ھ

(۲۴۱) معجم المطبوعات العربیه مرتبه یوسف الیان سرکیس، طبع مصر ۱۹۲۸ع

(۲۴۲) معین الارواح مؤلفه خادم حسن، طبع اجمیر ۱۹۵۶ع

(۲۴۳) مقدمه ابن خلدون، طبع مؤسسه الاعلی می بیروت (بدون تاریخ)

(۲۴۴) مقصود المؤمنین مصنفه بایزید انصاری انگریزی ترجمه ازڈاکٹر میرولی خان، طبع

پشاور ۱۹۸۰

(۲۴۵) مکتوبات امام رسانی مرتبه محمد هاشم کشمی طبع ایجو کیشنل پریس

کراچی ۱۹۷۲ع

(۲۴۶) مکتوبات صدی مترجمه شاه نجم الدین و شاه الیاس فردوسی طبع سعیدایچ-ایم

کمپنی کراچی ۱۳۹۶ھ

(۲۴۷) ملفوظات شاه عبدالعزیز دهلوی مطبع مجتباتی میرٹھ ۱۳۱۴ھ

(۲۴۸) مناقب امام شافعی مؤلفه امام بیهقی، طبع احمد صقر قاهره ۱۹۷۰ع-۱۹۷۱ع

(۲۴۹) مناقب میان محمد عمر چمکنی مؤلفه مولانا مسعود گل، طبع دهلی ۱۲۹۹ھ

(۲۵۰) منتخب التواریخ مؤلفه عبدالقادر بدایونی، طبع نولکشور لکھنؤ-

(۲۵۱) منتهی الارب، طبع مکتبه اسلامیہ لاهور ۱۳۲۵ھ

(۲۵۲) منبع البرکات مترجمه مخدوم عبدالرشید، مطبع صادق الانوار بهاولپور (۱۹۱۵)

(۲۵۳) موج کوتر مصنفه شیخ محمد اگرام، طبع اداره ثقافت اسلامیہ لاهور ۱۹۷۵ع

(۲۵۴) موضوعات الکبیر مؤلفه ملاعلی قاری، طبع نور محمد اصح المطابع کراچی

(بدون تاریخ)-

(۲۵۵) مواهب الذئیه احمد بن محمد القسطلانی، طبع مصر ۱۳۲۶ھ (مع

شرح زر قانی)-

(۲۵۶) میزان الاعتدال مؤلفہ علامہ ذہبی، طبع اول بیروت ۱۳۸۲ھ/ ۱۹۶۳ع

(ن-و-ی)

(۲۵۷) نزہۃ الخواطر مؤلفہ سید عبدالحی حسنی، طبع حیدر آباد ۱۹۴۲-۱۹۷۰ع

(۲۵۸) نفحات الانس مؤلفہ مولانا عبدالرحمن جامی، تصحیح و تحقیق مہدی توحیدپور، تھران-

(۲۵۹) نقوش سیرت مؤلفہ طہ حسین مترجمہ رشید احمد ارشد، طبع نفیس اکیڈمی

کراچی ۱۹۷۸ع

(۲۶۰- الف) نوای معارف مؤلفہ عطا محمد شکارپوری ترتیب و تعلیق عبدالحی حبیبی،

طبع سندھ ادبی اردو بورڈ کراچی ۱۹۵۹ع

(۲۶۰- ب) نج البلاغہ مصنفہ محمد عبداللہ بن محمد عبده الحسنی- مرکز عبودیت

دارالسلام گلبرکہ شریف - پشاور صدر ۱۹۸۶

(۲۶۱) نووی شرح مسلم، طبع نور محمد اصح المطابع کراچی (بدون تاریخ)

(۲۶۲) وفيات الاعیان مؤلفہ ابن خلکان طبع بیروت ۱۹۷۸ع

(۲۶۳) یعقوبی (تاریخ)، طبع دارصادر بیروت (بدون تاریخ)

(۲۶۴) یوسفزی پنهان مؤلفہ اللہ بخش یوسفی، طبع محمد علی ایجوکیشنل سوسائٹی

کراچی ۱۹۶۰ع

(ضمیمہ... بقیہ ردیف ت)

(۲۶۵) تفسیر القرآن مؤلفہ حافظ ابن کثیر (اردو ترجمہ) طبع اصح المطابع آرام باغ کراچی-

(۲۶۶) تفسیر حسینی مؤلفہ مولانا کمال الدین واعظ کاشفی، طبع تاج کمپنی کراچی-

(۲۶۷) تفسیر احکام القرآن مؤلفہ محی الدین ابن العربی، طبع مصر .

(۲۶۸) تفسیر عثمانی مؤلفہ علامہ شبیر احمد عثمانی، طبع تاج کمپنی کراچی

(۲۶۹) تفسیر روح المعانی مؤلفہ امام محمود آلوسی البغدادی، طبع مکتبہ رشیدیہ لاہور-

(۲۷۰) تفسیر قرطبی مؤلفہ ابی عبداللہ محمد بن احمد انصاری قرطبی طبع دارالکتب

قاہرہ ۱۳۸۴ھ

(۲۷۱) تفسیر کبیر مؤلفہ امام فخرالدین الرازی، طبع دار الطباعة العامرہ-

(۲۷۲) تفسیر فتح العزیز مؤلفہ شاہ عبدالعزیز دہلوی-



- (۲۷۳) تفسیر کشاف مؤلفہ جارا اللہ زمخشری، طبع اولیٰ قاہرہ ۱۳۶۵ھ/۱۹۴۶ع  
 (۲۷۴) تفسیر ماجدی مؤلفہ مولانا عبدالماجد دریا آبادی، طبع تاج کمپنی کراچی (ارود)  
 (۲۷۵) تفسیر مظہری مؤلفہ قاضی ثناء اللہ پانی پتی مترجمہ سید عبدالدائم الجلالی،  
 طبع سعید ایچ- ایم کمپنی کراچی-

- (276) Ahmad Shah Durrani by Ganda Sing, Bombay 1959.  
 (277) Afghanistan and its inhabitants by Henry Priestly, Sang - i - Meel Publications Lahore 1981.  
 (278) A general report on Yusafzais by W. H. Bellew, Sang - i - Meel Publications, Lahore 1977.  
 (279) A Journey to the North of India by lieut Arthur Conolly, London 1838.  
 (280) An account of the Kingdom of Caubul By Elpinstone, London 1839.  
 (281) Cambridge History of India by Lt. Col. Sir Woleley Haig, edited by Sir Richard Burn, New Dehli 1957 Vol. IV.  
 (282) History of Afghanistan by Mallason G. B. London 1979.  
 (283) Lirerary History of Persia by E. G. Brown, Cambrige University Prees 1955.  
 (284) Nadir Shah by Lock Hart, London 1938.  
 (285) Parties and politics in the Mughal Court by Dr. Stash Chandar, Aligar 1959.  
 (286) Sources of Indian traditions by Dr. Peter Hardy, New York 1959.  
 (287) The back ground of Islam by Philby, Alexandaria 1949.  
 (288) The life and times of Farid-ud-Din Ganj Shakar by Khaliq Ahmad Nizami, Aligarh 1955.  
 (289) The Mystics of Islam by Prof. R. A. Nichalson, London 1966.  
 (290) The Pathans by Olf Caroe, London 1958.  
 (291) The preching of Islam by T. W. Arnold, published by Shirkat-i-Qualam Lahore.



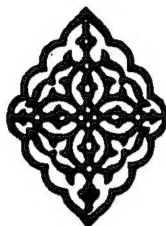
# **MERAT-UL-AULIA**

**BY**

**SHEIKH MOHAMMAD SHOAIB**

**Edited by**

**Dr.Ghulam Nasir Murwat**



Iran- Pakistan Institute of Persian Studies, Islamabad  
2001



In The Name of

**Allah**

The Most Beneficent the Merciful